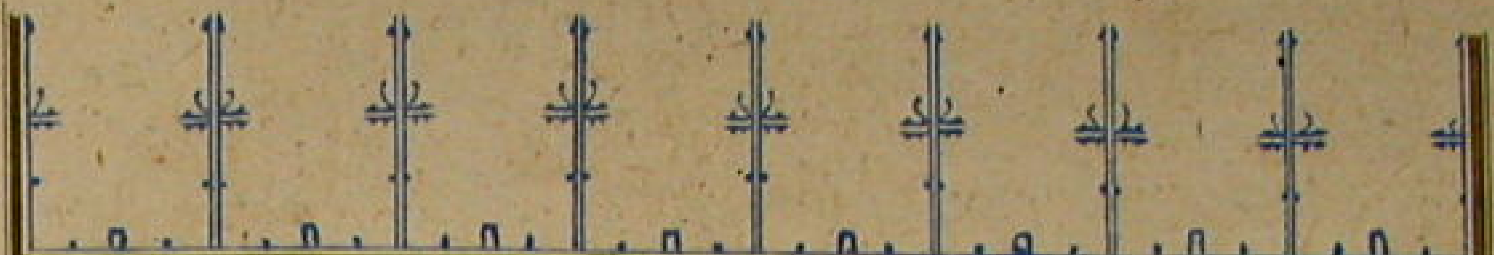
1

الكتاب
والمجلد الثامن من الاسفار المربوبة في التاريخ المسمى بالصفات الثمانية في اخبار الخلفا
والقياصرة العثمانية وهو تأليف منشئ عز الدولة الباهرة السلطانية البايزيدخانية
اعز الله انصار خلافته في العالمين واعز بنود معدلته نواصي الملك والدين



صبح بسم الله الرحمن الرحیم | مطلع الانوار من وجه کریم
او نمضت مشکی نور بارق | غد مصباح من الاسم العظیم
نار نور مستطیل کالشهب | رجمه من کل شیطان رجیم
کل حرف منه بحر زاخر | یملأ الاصداف من در یتیم
بائه باب الدخول فی الکلام | فتحه تختص ارباب النعیم
جوهر فرد تمثل نقطة | الف افراده بالجسم الجسیم
سینه معراج قدس للنبی | سلم تنمو به الطبع السلیم
تم امر الخلق یوم الاربعین | صار رسم الاسم منها حرف میم
هو بین السین و المیم بها | ابتدا بالصراط المستقیم
اصبع الالف اشارت ذاته | انه فرد بتوحید قدیم
ثم من همزة ام لغة | ام بیان طال الی الذکر الحکیم
او غمت لاماه یعنی انه | فی جمال با جلال یستدیم
هاء ره یکنی عن عوالم خمسة | شوهدت غیبا بکشف لا بهیم
وصفوا الرحمن نعت شامل | کل بر کل کفار اثیم
بالرحیم خص معنی وصفه | یرحم العاصی بافضال عمیم
نحمد الله الذی اولی بنا | اولوا الدین فینا قد اقیم
اصطفانا بالنبی المصطفی | حافظ قد قارن الخلق العظیم

شد ز بسم الله عیان سر عظیم | جلوه گر زان نور قرآن حکیم
لوحه شد بر کتاب کن فکان | سر سخن گشت از کلام وحی کلیم
مشرق خورشید اسم اعظم است | مطلع سعدین رحمان و رحیم
زیر سر حرفش عیان عین الحیوة | بر سر چشمه اش خضری مقیم
بای او باشد کنایات از دو کون | مندرج در وی نعیم و هم جحیم
شد سواد نقطه اش کحل بصر | مبدا خط شعاع از وی قویم
بر سر قرآن چو طره بسمله است | شد چو شانه سین او عنبر شمیم
میمش از ملک و ملک داده خبر | معنی و صورت بهم کرده ندیم
گنج مستورست در بسم ال الف | رسم آن مسطور شد بر لوح سیم
شد الف تجلی که طلعت مستورست | از سماء اسم ذاتش تا نعیم
عارف حق و موحد شد الف | کش اطاله در زبان نبود ز میم
شد جمال او مضاعف از دو لام | چون دو زلف در هم یار از نسیم
چشم دال اشد چو عینک حرف ها | تا در اعیانش عیان بیند حکیم
شد برای رحمت او خلق روح | شد ز حالی و حیاتش رمیم
از رحیمهانش امن اهل قرب | مخلصانش جمله در امید و بیم
رایت دین مطهرش شد بلند | با ید بیضا چو موسای کلیم
زان نبی السیف قلب اهل کفر | چون قراب ذو الفقار آمد دو نیم

سلط الایمان فی آفاقنا | صیر الاوثان راسا کالعدیم
قام اعلام الهدی من آله | رایة الکفر لذا لا تستقیم
اشرق الآفاق نور المصطفی | لمعة من وجه سلطان حمیم
حاز میراث الخلافة عن اب | ثم جد فاز بالملک العقیم
صار ارض الروم بوفا بهما | مومنا من آل عثمان کریم
کلهم کانوا سلاطین الهدی | جاهدوا الکفار للدین القویم
لکن السلطان فاق کلهم | من عمیم اللطف و القهر الالیم
مشرب عذب له تصفو به | شرعة الاسلام عن شوب الحمیم
سارع الاقبال حبوا نحوه | ثاویا بعد التردد ان یقیم
هو وان شاسع سفر ثامن | فیه تدعوا الشاه من قلب صمیم
صرت وصافا له بل داعیا | اطلب التوفیق من رب رحیم
انت فی الدنیا امام ثامن | ثامن الدر الثمین من عزیم
فلیعطی و لکن حجره | صار مهدا و الانام قد انیم
خلد اللهم سلطان الوری | بایزید الوقت بالنصر المقیم
ربنا اتمم لنا فی نورنا | واجعل التوفیق منا کالسمیم
قد اجبت دعوتی فی شانه | لا یرد القول من قلب سقیم

در معارک از غبار اعلام کفر | خاک بر فرق و سینه گشته کلیم
زاده از انعاش اصحاب کرام | در هلاک مشرکان ریح العقیم
حامی اسلام سلطان بایزید | قهرمان مشرکان شاه حلیم
کرد اجدادش غزاها و کنون | مغتنم هم زان غنایم این غنیم
وعده های مصطفی در فتح روم | شد عیان در عهدشان تا ما کلیم
دین حق بر پای شد از تیغشان | چون قوام کعبه از رکن و حطیم
از پدر اشفق برین ابنای هم | با عدو دین شده خصم خصیم
بسطت و بخشش چو قلب منتقمان | حاسدش را دل چو چشمان لئیم
این چه توفیقست یا رب شاه را | گو شده کهف و جهان اهل رقیم
هشتمین دفتر از آن تالیف من | در ثنای شاه چون در النظیم
گر بیانم قاصرست از وصف شاه | هست لطفی از شاه من کظیم
قبضه بستم قوتی در ملک این | هر علامت چون هر قلبی عظیم
کعبه دل ذات سلطانی بود | طائفانش از دعاها در حرم
کرده ام تاریخ اجدادش تمام | شد ختام مشک ذکرش این نعیم
کرده ام درین از دعا دعوای صدق | هست بر صدق دعایش حق علیم
چون دعاگویش بود ارواح قدس | تا میان آن دعاگویان کرام

ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین

کتیبه هشتم از کتاب الصفات الثمانیة فی ذکر الخلفاء و القیاصرة العثمانیة و این مجلد مشتمل است از تاریخ سرنوشت

از جمله اخبار خلفا و قیاصره اسلام اند آل عثمان عدالت سرشت و آن عامران بنیان ایمان و بادمان دیر و کنشت در بیان

خالات جلیله و ملکات جمیله سلطان سلاطین اهل ایمان ابو النصر سلطان بایزید خان ایده الله المستعان بنصره العزیز فی کل شان
دایده فی خلافه نوع الانسان بوفور العدل والاحسان و شرح کیفیت تاییدات و فتوحات ملکی و دینی سلطان از ابتدا جلوس همایون
الی هو الآن و تذییل سوانح حالات سر زمان بحسب اقتضاء کل یوم هو فی شان و تالیف این کتیبه غریبه از یک مقدمه است و یک طلیعه
و دو بعث اما مقدمه در ذکر بواعث و موجبات و لطایف منجحات و مرجحات خلافه علیه این سلطان اهل ایمانست بر کافه خسروان
جهان و اما طلیعه این کتیبه متضمن در شرح محاسن نعوت و صفات قدسیه و ملکات و اخلاق انسیه ایست که لازم غیر مفارق از
ذات مقدس سلطانست و در ذکر مآثر و فضایل متعدی الآثار آن مظهر لطف و احسان مثل عمارات خیرات و ابواب مبرات
و در رواب حسنات و تبرعات و وظایف صدقات و تطوعات ان پادشاه عمیم الامتنان و اما قلب کتیبه در شرح کیفیت جلوس همایون
بر سریر خلافت موروثی پدری و تمکن بر اورنگ مسند خلافت و قیصری بعد از ارتحال والد جنت مکان اسکنه الله تعالی اعلی
غرف الجنان و ملکه علی ارایک المغفرة والرضوان و اما بعث اول در ذکر معظمات فتوحات و غزوات آن ذات همایون
و ارکان دولت و عساکر نصرت مشحون و سوانح حالات و وقایع محاربات در زمان سلطنت روز افزون و این مطلب مشتملست بر مجاری
امور سلطانی بترتیب سنین هجرت از ابتداء استقرار بر اورنگ جهانبانی بر سبیل توالی و مخلویست بر شرح واقعات ماضیه درین دولت
عالی از روز جلوس تا حالی و این بعث منتظم گشته از میمنه میمونه و میسره مبشره اما میمنه میمونه در فتوحات و واقعات این دولت
علیه است نسبت با فرق اهل ایمان و سوانح امور در مجامع اسلامیان و اما میسره مبشره در غزوات و فتوح عساکر نصرت آیات
سلطانست در دیار کفار و مجاری امور این خلافت با مشرکان اشرار و چون بعون بخت فرخنده و طالع سعید یعنی بحسن توفیق خدای
مجید در ایام پادشاهی مید این سلطان صاحب تایید فتوحات متعاقب بر وفق اقتضای مطالب سالهای بسیار مترقب و منتظر است
و مویه بودن این پادشاه موفق بر اعالی مدارج معالی و یمن عاقبت بتوفیق حق محقق و مقررست ذیل این بعث را ازین کتاب لطایف
ابواب چون ذیل های ممدود آفتاب جهانتاب هر سال گذاشته شد و سر انگشتان بنان و امشاط اقلام دو زبان راجهه مشاطگی آن ذوایب
انجام نصرت انجام مهیا داشته آمد و عدد داستانهای آن واقعات را که سالهای مدید بلواحق فتوحات مقرون باد محصور و مقصور
نساخت امید که معاضدت عنایت ربانی این احقر فقرا باب الله و اقل خدام بارگاه اسلام پناه را فرصت اقدام آن خدمت

سلطان

سلطان اسلام در تمام ایام مساعد و ممد افتد و بدستور معهود و قانون سابق مبانی دولت این پادشاه موید هر روزه و ماهه و سالیه
درین داعیه خیر معهود و موید آید اللهم هر روز صبح دولت فتح دمید هر سال نوبت ز حق بود و فضل مزید آرم ز بستان خیال
در هر دم صبح نامه فتح جدید اما بعث ثانی در بحث و اخبار از اخبار فرخنده آثار و حالات متعلق باولاد و احفاد سلطنت
شعار و اوضاع امرا و ارکان بزرگوار آن خسرو اسلام مدارست و این بعث مشتملست بر دو جناح یمنی و یسری اما جناح یمنی
در بیان احوال و اخلاق و ملکات اخلاف خلافت ایالت و کیفیت استخلاف ایشان در سلطنت اقطار و جهات و اما جناح
یسری در تفاصیل و تعداد عظما امرا و وزرا و خواص ارکان سلطان و اخلاق و خصایل حمیده ایشان و چگونگی استخدام
و استبانه آن خدام و نواب عالی شان و مدت و عدت بواعث نصب و عزل و مقادیر مکارم و فضایل ایشان از سوابق زمان
الی الآن و امید که از میامن تایید یزدان بتعاقب زمان و تلاحق اعیان انصار و اعوان این دولت روز افزون سالهای
از اعصار و قرون موید و موفق ماند و تفاصیل احوال ایشان نیز بلسان قلم این ضعیف در ذیل ممدود این صحیفه فرخنده عنوان
ملحق شود ان شاء الله تعالی مقدمه الکتیبه در بیان بواعث و منجحات و لطایف موجبات و مرجحات سلطان سلاطین
زمان از جهات متعدده بر کافه سلاطین جهان قال الله تبارک و تعالی وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات
لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم
امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا و من کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون هر چند در بهارستان معانی این وحی
ربانی و در گلستان پر از گلهای خندان این تنزیل آسمانی هر صفحه از اوراق کلمات ربانی آن مجموعه گل بوستانی هر شیخ برشحات
نکات بیانیست و تمامی افنان نهال مقالش هر شوش از سحاب سماء روحانی یعنی فیوض خواطر رحمانیست و بیشتر دیده حق بین
هر گلبن حرف و کلمه طیبه از ان بر مثال نهالیست بر رسته از ریاض جنات تجری تحتها الانهار و هر شاخساری کلامی از ان
مجموعه ایست از لطایف از بار معارف و اسرار و بوایع ظرایف از اثمار ازهار الانوار رحمت هر قرآن تراجو بنمایند
پرده ها از حروف بگشایند خاک او را خاک را بینند پاک باید که پاک را بینند لیکن از هر و انظر الی آثار رحمه
از هر گونه اسرار این آیت حقایق آثار در تماشاگاه نرگس سحر ار و دیده های شب زنده دار اولی الابصار شگفتگی گیرد

واهبر کل بهای که در جلوه گاه انظار اعتبار پیش نظارگیان این گلزار روزگار بر گذار رحالت بهجت و فرخندگی پذیرد این معنی حقیقی
نمایانست و این نکتهٔ تحقیقی ازان جلوه کنان که لایزال در جهان ناپایدار بر تمثال تجدد و تعاقب که در جدید آن لیل و نهارست و برین گونه
تعدد و تناوبی که در سلوک اطوار این مسافران زود گذار دیار بهارست هرگاهی که بحسب اقتضا قضا و تقدیر و بموجب ارادت حکیم خبیر
از فلک اخضر باغ و بستان یک اختری فرخنده و تابان مانند شکوفهای نوبهار و گلهای تازه رخسار که از درجات ارتفاع حسابگر
مایل بحضیض افول و زوال شود و مانند تیغ خورشید خون آشام که برست و پنجهٔ خونین شفق شام در مغرب قراب قفول و نیام
اشتغال رود البته بعد ازان حسن آرای زمان عرصهٔ رعنای گلستان را بطلوع طلعت خورشید مثالی گلی نوخیز دیگر بهجت تازه و اهتزازی
بی اندازه بخشد و بالضروره باغبان سرابستان جهان در فضای خوش هوای گلستان نهال سیرابی از شاخسار جوانی بقایم مقامی
آن عرجون قدیم از باصل مانی در مقام تقویت و تربیت کشد تا از شیوع برومندی فروع که مثمر انواع ایوع ربوع اند بقا نوعی
اصول بر ثمر بوقوع وصول پیوندد و همیشه باثمار اثمار متعاقب از توالی اشجار طیبه اعقاب و نتایج عاقبت استدامت انتجاح مقتبو الی
از اهل مجد و معالی بیکدیگر موصول گردد بیت کأن نجوم الارض اصحاب نجدة اذا غاب منهم واحد لاح واحد
و مثبت و مبین این مدعی انکه چون حوادث عالم کون و فساد و تصاریف وقایع روزگار بی بنیاد نمودار یست مطابق با کیفیات
و هیأت اجرام آسمانی و تمثالیست موافق اوضاع افلاک و تبدلات زمانی و در عالم علویات و در کارخانهٔ سماویات همیشه معهودست
که در مرآت ماهتابی عالمتاب در حالت اقتراب با خفا و اغتراب گاهی که در ملک مغرب زمین تیرگی شام محنتی و ظلمت شب یلدای هجرانی
روی نماید البته علمدار مهر عالم افروز و رایت افراز ملک نیم روز در عقب آن تیره روزی از افق دیار مشرق و بهروزی لوای صبح
سعادت و فیروزی را برگشاید و سلطان مهر آیین از سر بر سپهر چارمین بر سبزه خاک گردون بکمال حشمت و تمکین بسر حد ملک خاور
زمین در آید بیت اگر چه رایت صبح از صبا پریشان گشت لوای مهر دل افروز ماه رخشان گشت و بر همین سبیل همواره معاین و مشهودست
که هر وقت که در جانب مغرب کوکبه سپاه کواکب بسان لشکر مهزوم در شبستان غموم هموم غارب شود و در تیره دان نشیمن افق از غموم غیوم غایب گردد
یقین که بر مطالع طالع عالم آفاق ستاره سعدی در غایت اشراق بر درجات ارتفاع مطالب مشتعلی و یک نجم ثاقب بر اوج مراتب و ذروهٔ
مناصب مستولی شود بیت قیاس این ز شب و روز و ماه و خور میکن که چون یکی برود دیگری بگیرد جای برج رازی بیکدیگر طلوع بود
ستارگان بشب و بشوند چهره گشای سنة الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا و تمثالی جهت تشییع وقوع این

کونه واقعات و احوال و نمودار جهت تصدیق و تحقیق این معانی در صور مثال متنوعه از ماضی و حال آنکه جناب الهی قبل از ظهور
دولت نبوی و دین محمدی و پیشتر از استقرار و استمرار این ملت سرمدی حق سبحانه و تعالی جامعیت سعادات دینی و دنیوی
و مظهریت سلطنت صوری و معنوی را در گروه انبوه انبیا و سلاطین بنی اسرائیل محصور داشته بود و لوای اعتلای رتبت
پیغمبری و رایات استیلای سروری در حکومت و حکمت و دانشوری آن قوم و قبیله را ازین قبیل بر مفارق عالمیان بر افراشته
چنانچه آیت شامل الدرایه وجعل فیکم انبیاء و جعلکم ملوکا ازان معنی اخبارست و مضمون کلام متین و انی
فضلتکم علی العالمین از ممنون داشتن آن زمرهٔ همایون اشعار لیکن بعد از مدت سه هزار سال که دولت علم و حکمت
و رتبت سلطنت و حکومت از اسباط بنی یعقوب بشق قوم نسل نبی اسمعیل انتقال پذیرفت و تمامی کمالات بشری و جملگی
سعادات فطری بتفصیل و اجمال در یک مظهر مطهر محمدی استکمال گرفت سرآیینه در نشاه اکمل نبوی و در مرآت لامع ناصیهٔ
مصطفوی همگی آن کمالات معنوی انسانی و جلایل نعم دولت مطوی دو جهانی در ذات قدسی سماتش بالکلیه مثلا جمع و منطوی
افتاد و حسن و جمال بر کمال نشاه آدمی دران منظر منور خود را کما هو حقه جلوه داد بیت چو گل باب روی دوستان شاد
چو سرو از آب خورد گیتی آزاد خلیل از خواجه تاشان سپاهش مسیح از جاوشان بارگاهش اما بعد از غروب خورشید همایون
طلعت نبوت از افق کشور این حیات دنیا و در عقب استخلاف خلفا از آل و اصحاب بلکه همگی ائمهٔ هدی همیشه حامل و دیعهٔ
خلافت الهی و قابل امانت و دیانت در اجرای اوامر و نواهی یکی از سعدای امت و نخبه ای از اتقیای ملت متعین می بود
و حفظ آن مرتبت عالی منقبت خلافت بی طریان اختلال و انفصال تا یوم موعود خواهد نمود نظم
کیست فلک تا بزجاجش برد یا عدم شعله که نامش برد اما بمقتضای حدیث حقیقت مضمون الخلافة بعدی ثلثون
از برکت مقارنت زمان نبوت و از میمنت مقارنت با صحبت مقدس حضرت رسالت که سلطان انبیا بود و بر تمام ائمه و خلفا
علیه و علیهم صلوات الله و سلامه الاوفی از جملهٔ آل و اصحاب کرامش و از تابعان شریعت و سنت با نظامش همین چهار یار
خلافت مدار از مجاهدان دین و همان اشخاص اربعه خلفای راشدین را توفیق اقتران جمیع جهات دین و دولت و تلفیق
امامت حقیقی با ایالت ملک و ملت دست داده و بعد ازان زمان اگرچه شعایر اسلام لا یما فیه ما از روی صورت و معنی مضاعف

می بود و اسباب التیام طوبراعدا و مشرکین و مخالفان دین مبین بلش نظر جهانیان منالف مینمود فاما پیشتر اوقات
اعلام احکام خلافت آلاهی و رایات نیابت نبوی بدست مظاهر سلطنت و پادشاهی بی اقتران کمالات علمی و التیام
فضایل و ملکات خلقی و عملی متعذر می بوده و در اکثر ازمان و در بیشتر اماکن اهل ایمان بکفل وداعی دین پروری و تحمل اعبای
شریعت گستری بمظاهرت مظاهر علم و حکمت متمشی و مستقر مینموده اند و اجتماع این دو نشاه دولت دینی و دنیوی
و اختراع آن دو گونه سعادت صوری و معنوی در یک قبیله بزرگوار از عظما اسلاطین روزگار بر وجه کمال با وجود
امتداد اقبال با خبار اخبار و تذکار روشمار تمام مسموع آذان همکنان نشده و مطلقا یک طایفه از ارباب حشمت و جلال که علی
الاتصال بجامعیت جهانداری و شریعت شعاری در مقام استکمال محامد خصال بی تطرق اختلال بوده باشند
در اقطار امصار و بلدان مشهود اعیان جهان و دیدکان گشته **بیت** در حوادث خلق را در کار هشان سد سدید
در وقایع ملک را انصاف شان حصن حصین والحق جمعیت انتساب اسباب درین مسالک صواب و اقتران
استحقاق کامل در علو انساب و احساب و مظهریت کمال دین داری و قوت دولت و مصدریت بسطت ملک
و حکمت نا و فور دانشوری و حشمت میان مقتدیان دین محمدی و مقومان ملت احمدی در فرقه جلیل القدر سلاطین
آل عثمان و درین زمره قیاصره اهل ایمان در ان خاندان متوالیا متعاقبا ابا عن جد و معنعنا متصلا من قبل
و من بعد اتفاق افتاده و از غایت شمول علم و تقوی و نهایت رعایت و وقایت شعار دین هدی در میان ان
ارومه کریمه عالی شان این سلطان سلاطین زمان مظهر حکمت و حکومت سلیمان و مصدر آیات دانشوری و اقتدار
موسی عمران علیهم الصلوة والسلم الا تمان الاعمان آمده **بیت** فدت نفسی و ما ملکت یمینی فوارس صدقوا فیهم ظنونی
هر چند این نشات عالی و این مرایا و صفات کمالی در ذات ستوده سمات آن سلطان دین محمدی و جالس سریر مغفوت
ابدی اعنی آن پادشاه مجد موبد **ابو الفتح سلطان محمد** خان اسکنه الله تعالی فی غرف فرادیس الجنان و مکنه علی
ارایک الغفران محفوفا بمحفل الحور و الغلمان که در کتاب سابق نمونه چند از آثار کریمه او مذکور شد و حکایتی چند
از موفقات آن موید دین مسطور گشت جهت مناسبت لفظی و معنوی که با ان مظهر مطهر نبوی داشت لاجرم

کمال

کمال اقبال دینی و دنیوی را جامع گشت و انوار سعادت ازلی و فیروزمندی ابدی در اعقاب و اخلاف و با تم وجهی
ساطع و لامع شد و مجدد آیین منت الاهی بر اهل ملت حضرت رسالت پناهی بر وفق مضمون ملاطفت ابتنا **الیوم
اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا** در عرصه ممالک دنیا خصوصا در فتوح بلاد کفره و اشقیا
سوید اگشت **بیت** هیهات لا یاتی الزمان بمثله ان الزمان بمثله لبخیل دعنی فموت محمد لی شاهد
ان العز مع القضا ذلیل و از سیاق ذکر اخبار و تواریخ آثار آن پادشاه معدلت شعار استفسار نموده می شود
که جهت مسارعت ایام نافرجام در مراحل ابن جهات بر امل و بسبب مصارعت خصم قوی هیکل مالک اجل بعضی متممات
دولت آن نشاه محمدی هنوز از مرتبه قوت بفعل الظهور نه پیوسته بود و چند بنی از اصناف الطاف و عنایات جنبه الاهی
از کشور غیب بجلوه گاه دیار شهادت محمل توجه نبسته بود که ان سلطان دین هودج عزیمت را بصوب کعبه حقیقی مصروف
داشت و نوبت دولت دین داری را باین خلف خلیفه نجاد خود باز گذاشت و حق سبحانه و تعالی جهت وفا بمعاهدت بعنایات
ازلی و باستیفا مواعید در استبقاء سعادات لم یزلی که با این خاندان خلافت و این دودمان پر شرافت در نهانخانه
ارادت حکیم قدیر مقرر نموده اند سر انجاز نقایا الطاف خفیه و از ضمایم و تمایم اوصاف شریفه در زمان آن سلطان دین مکنون
و مستور بود و در قوت استعدادی این خاندان دولت ابد پیوند جهت موانع خارجی مهجور مینمود و بر طبق مضمون بنیه الولد سر ابیه
باستخلاف این خلیفه زمان و تفویض و ایراث ولایت عهد باین پادشاه وحید عصر و اوان تمامی آن کمالات نفیسه و ملکات قدسیه
از ماورای تتق کمون و از پس پرده اختفا و رکون بمجلای ظهور و عیان رسید و بجلوس همایون این قیصر هشتمین از قیاصره
اسلام پرده نشین سرادقات خیام آن مستورات و جلوه نمای اجیه خبیه محاسن مذکورات بر وجه تمام قامت سرافراز اعزاز
و امتیاز را بر هشتم آسمان کشید **بیت** تو بقوت خلیفه بکهر قوت خویش را بفعل آور و لهذا آن مظهر کامل سلطنت
و جهانبانی بر آیین قدرت و احتشام سلیمانی اتمام بنیان مسجد اقصای دین نبوی که طرح اساس آن تفکر مبین والد
داود منقبتش بر روی زمین انداخته بود بمعماری همت بارفعت و سرکاری نیت عالی رتبت سلطان زیاده رمرتب جمع تمام آن
ساخته و پرداخته شد بلکه هر چه والد خلاف منقبتش جهت تشید مبانی دین محمدی تمهید نموده تا سه حر حمد

[illegible]

وبامداد جد سعیدش رتبت منطوق اسم محمد وسعادت برمزیدش در نصاب کمال تجدید وتحدید فرموده وعلاوه جملهٔ
آن محسنات ملک وسلطان پیرایهای دیگر از آیین پرتزیین عدل واحسان بران افزوده عدل آن عدلست وفضل افضل ایم
لیک مستبدل شد آن قوم وامم رفت قرن کهنه این قرن نویست ماه آن ماهست وآب آن آب نیست وبر دانایان خواص ادوار زمانی
ونزد محققان قوانین سنن ربانی بمعاینه ظاهرست که این سلطان یگانه زمانه واین پادشاه متوحد در ملکات خسروانه که ابواب
این کتاب براعت نصاب شرذمهٔ قلیله از آثار مکارم اخلاق حمیده وملکات جلیله آن سلطان آفاق وآن خلیفه باستحقاقست
بعون عنایات الآهی بر سریر خلافت وشاهی در سنین مایهٔ عاشرهٔ هجرت ودرین ایام بر صحت از آشوب وفترت
بهمه حافظه رافعه مظهر صدق واقعه ومصداق کلمه جامعه ان الله یبعث فی راس کل مایة سنة من یجدد لها دینها الحدیث شده
چه اگرچه رتبت خلافت آن قیصر ثامن در مابین عشر تاسع مایه تاسعه وعشر اول مایهٔ عاشره کمال استیلا واستعلا گرفت
وبمباعدت خصما وزوال اعدا استقامت وتکمیل پذیرفت امّا از بدو خورشید سلطنتش (لمعان یاسجه در رتبت وظهورم) باستظهار ربوبیت ودین وباظهار تمشیت آیین حق ویقین واستیصال
هر روزه فروغ چهرهٔ تعالی متزاید کار پرنور روضهٔ مصطفوی (النبوم) تا آنکه در سر سالهای مایه تاسعه که افواج مقوم آیین شرع نبوی شده
ایام تا زحام فتنهٔ عام وضعیف تیر ابیع وظهور کفر وظلم واثام بود اقتدار در منقوص اتباع شرع وهرچند آبا واجداد فردوس
معادش از جهت خدمات فایقه وحقوق رایقه ایشان بر دین اسلام بوفور قدرت واحتشام مرجح بر جمیع سلاطین ایام
وفایق بر خسروان ایام اند فاما در محافظت ونگهبانی آیین شریعت ومقوی وپاسبانی ملک وملت این سلطان زمان
ابواب توفیق الآهی بر رخسار دولت بیش از پیش گشاده ومساعدتهای زیاده از اندازهٔ پادشاهان پیشین او را
در راه دین [illegible] دست داده — وانّی وان کنت الاخیر زمانه لآت بما لا یستطیع الاوائل
وجهت تصدیق این مدعی صدق وتحقیق این دعوای حق شاهدی طاهر العداله وگواهی فصیح المقاله مقاصد این کتاب اخبار
خالی از ارتیاب است وانچه بر سبیل نمودار یکی از هزار در طی این طومار حکایات واسما ز ایراد خواهد یافت ان شاء الله تعالی
اما حالیا بعضی دلایل وشواهد عینی وبراهین وامارات عقلی یقینی در مقدمه این کتیبه کتاب بر صفحه عیان مرقوم کلک
بیان میشود تا مردم اجمال بجمال که مستدعی استفصال باشد فضل ورجحان این سلطان سلاطین بر سایر خسروان روی

زمین

زمین نزد کافه ارباب نقص وکمال نسبت با جمیع اهل جاه وجلال از جماعت ماضی وحال حالیا معین میگردد ومنت لطیفه درین
ابواب بمناسبت رتبت ثامنه این قیصر بهشتمین وخسرو علیین جناب از ترجمان لسان وقت مفصّل ومبیّن میشود ومنه
العون من الله الاحد **لطیفه اول** آنکه چون منطوق حدیث دلخواه السلطان ظل الله همیشه محفوظ ضمایر اهل سیاست
بلکه لایزال مذکور خواطر دانایان ومنطوق اکثر السنه وافواه لاجرم مناسبت وملایمت تمام ومشارکت بسیاری در آثار
واحکام میان ظل وذی ظل ناچارست وبر تقدیر تخلق وتحقق باخلاق الآهی الحق ملکات رحمانی در مظاهر قدرت وسامی
بغایه هویدا وآشکارست — شاه چون سایه خدا باشد سایه از مهر چون جدا باشد — بنا بر غلبه هرکدام پادشاهی
که سمات ظلیت حق ونعوت ربوبیت مطلق در وی اظهر باشد انتساب جنان سلطانی بخلافت یزدانی احق والیق نماید
واز کمال تشبه بآن مبدا اعلی وصف سایگی یزدان اورا اوفق آید وهرچند که تحقق بحقیقت سلطانی میان نوع انسانی
بدون اتصاف بنمودار از صفات سبعه ذاتیه رحمانی مطلقا معهود بلکه موجود نیست وقرار مسند شاهی بی ظهور نمونه
از نعوت الآهی در عالم صورت که تمثال کشور غیب است هرگز معقول ومشهود نیست فاما جهات اتصاف وزینت صفتی
از نعوت ربانی بحسب انتخاص انسانی خصوصا مظاهر جهانبانی متفاوت المراتب است — نظم — ذات حق را تجلی اسمی تو
گنج تقدیس را طلسمی تو — هم خلف نام وهم خلیفه نسب — نه ببازی شدی خلیفه لقب — از ره خلق خوب واصل سرشت
صفت انجم طوبی ومنت بهشت — ولهذا جهت نظام مصالح خلق پادشاه محق وخلیفه بحق را کمال اتصاف باوصاف کمالی
ونعوت جمالی وجلالی خصوصا علم وقدرت بغایت ملایم ومناسب بلکه بتحقیق مفترض وواجبست وبرین تقدیر ذات
قدسی سمات جنان خلیفه الله جهت رفاه حال عباد الله مظهر ونمودار درجات ثمانیه بهشت رضوانست واز روی تمثال وشهود
از وجود مغبض جود واز مفتاح اخلاق محمودش گشاده هشت در بهشت بر روی عالمیان عیان است چه اگر سرّ انحصار ابواب
بهشت بهشت طبقه همین معنی است که هر بهشتی مظهر صفتی از صنایع الآهی است وفردوس اعلی جنت ذات است که جامع جمیع صفات
نامتناهی است ودرین تعداد جنت ذات در هشتم مرتبه اعداد افتاده باشد وبنا برین اسلوب بیان از جمله فضیلت
سلطان السلاطین ایام در زمرهٔ مالکان زمام احکام یکی اولا اتصاف آنحضرت خلافت است بکمال ظلیت سبحانی وانتساب

اوست باستحقاق کامل او در مسند خلافت رحمانی زیرا که اتصاف ذات کاملش بجمیع اوصاف کمالی خصوصا علم وقدرت
بیشتر از حکمی پادشاهان جهان است و از روی تحقق و توفیق امر تخلقوا باخلاق الله الیوم در عالم ملک ذات بی اشتباه
او بی اشتباه خلیفه حقیقی بنی نوع انسان است بیت صفت انبیاست سیرت او جذا سیرت و سریرت او
با بهشت است خلق او انباز زان شده محرم سراچهٔ راز وضمیمهٔ آن مناسبت کلی بامبداء اولی انکه در سیاقت
اعداد قیاصره اسلام که آبا و اجداد جنت معاد اویند نوبت ظلیت رحمانی وخلافت نوع انسانی او در مرتبهٔ هشتم
افتاده و با وجود این استهال در رتبت اجلال هم فایزست بوراثت سعادتهای آماده و هم جایزاست بموارثت
هر گونه دولتهای خداداده گویا تحقق سلطنت هفت بطن مقدم بمنزلهٔ ظهور صفات سبعه بوده اند در تکمیل این ذات
جامع کمالات و بمقتضای ظلیت ایزدی ثامن درجات اعداد افتاده اما هم بحسب واقعه اتفاقیات و هم در جمعیت
نعوت وصفات او لا بحسب حسب که اتصاف بصفات کمالیه یزدانی است اکمل افراد انسانی آمده لسان
احالش همیشه بشکر گزاری پروردگاری ناطق است که الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین وثانیا
بسبب نسبت نسب از هفت پدر متعاقب در مطالب دین و دولت بر شاهان عالم فایق و غالب است و زبان
روشن بیان تیغ و سنان سالبش مفاخر و مباهی بمعالی مفاخر و مناقب که بیت اولئک آبائی فجئنی بمثلهم
اذا جمعتنا یا جریر المجامع لطیفهٔ دوم انکه چون بر مرآت خاطر اهل حق و یقین از لمعان معانی ان الارض
لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین این صورت بطریقه استوا جلوه نما گشته که بقاء بنیان رفیع
دولت دنیا و دین و دوام حشمت و تمکین سلاطین منحصر در رعایت قوانین عفت و تقوی است و مقصور بر مداومت
والتزام تعب طلب در کسب رضای خدا جل جلاله ایما و اشارت از حدیث قدسی بآن معنی باین عبارت شده که اعددت
لعبادی الصالحین ما لا عین رات ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر چرا که سلطان زمان چون از حلیهٔ عفاف ولباس تقوی
عاری باشد و آب روی فطرت طهارت مآبش باوجود آغشتگی بشهوات نفسانی در جویبار کامرانی و شادمانی با آن
آلایش امانی جاری گردد بیقین که شیوهٔ بی حفاظی و بی باکی از جهان حاکمی خودکام در اموال و اعراض کافهٔ انام

ساری خواهد گشت و اثر آلودگی و ناپاکی در دامان و فروج عامه برایا هویدا آمده دست تطاول مخدوم و والی
متطاول بستمکاری خواهد شد و این صورت البته در مآل مودی بتفرقه و پریشانی ملک و مال و منتهی بزوال
نظم احوال و آمال شود بیت مشو تو غره بایام کامرانی و عیش که تا تو چشم زنی کارها دگر یابی کشیده
دار بدست حیا عنان نظر که فتنه دل از آمد شد نظر یابی والحمد لله تعالی که سریر خلافت این سلطان سلاطین
زمان بارکان قویم الاساس تقوی و عفاف منصوب است و میان خسروان دوران بر مسند شاهی و تحکم بحکم ان اکرمکم
عند الله اتقیکم بکمال استیلا و استعلا منسوب است او لا طهارت ذیلش فیما بین خدم و حشمش بحدی است که دامان
عصمتش از غبار کدورات طبیعت چون گلهای نو شکفته در صبح بهار پاکیزه و پاکست و در عثرات توسن بدلگام نفس
اماره برچیده تر از دامن مطهر نفوس افلاکست بیت ولو لم تمس الارض طاهر ذیله لاصبح عندی رخصة فی التیمم
و با وجود این همه پرهیزکاری و طهارت و با کمال صفای رخساره گلفام دل پر بشارتش همیشه پردهٔ رقیق قلب صافی
اوشبها از قطرات نرگس سحرخیزش بیشتر اوقات نمناکست و چشم بصیرتش هم در شمار اعیان ستوده کان عینان
لن تمسهما النار عین بکت من خشیة الله همیشه در افکار کار آخرت متامل و اندیشناکست ذره دل گر نیاز کشت باید
انچه خواهد بپیش او آید یارش راز شهرهٔ اقبال کرده لبیک دوست استقبال ماشاء الله ازین قوت قدسی
و تبارک الله ازین طهارت نفسی که با وجود آنکه بر ممالک قدرت و استطاعت باعلای درجه مستولی است و بر اصناف مطالب
و رغایب از لذات خسروی و شاهی مستعلی در حین اقتضا طبیعت انسانی و در عین ارتضاء فطرت بخودکامی کامرانی
همیشه منع و کف نفس و ردع و منع طبع از رغبات مناهی و ملاهی فرموده و همواره نظر همتش را مقصور بر استیفاء
لذات باقیه از مرضات الهی نموده و هر چند سلاطین جنت مکان این خاندان ولایت آشیان همگی پاک دین و متقی ترین
پادشاهان جهان بوده اند و هرگز اذیال لباس طهارت را بر مسند سلطانی و ایالت بآلایش ملام و مذام خواص و عوام
نیالوده اند اما این سلطان بتقوی انتساب در طریقه عفت و طهارت درین زمان لاحق بر همگی پادشاهان سابق سابق آمده
بلکه بر جمیع فقرا و اتقیا زمان و درویشان خدادان فایق شده بیت آثاره تنبیک عن اخباره حتی کانک بالعیان تراه

نسخ الشرایع للادیان والملل چون بمقتضای اخبار نبوی گرامی بودن اختیاران دین و دنیا بصفت زهادت و تقی منبئی است
چنانچه در روایات رواه ثقاة محکی است که قیل یا رسول الله من اکرم الناس قال صلی الله علیه وسلم اتقیهم لاجرم تفوق و رجحان
این سلطان خسروان جهان بر کافه سلاطین اهل ایمان از دلیل و برهان و بیان مستغنی است و در تبیین و تعیین رتبت و شأن او
این نتیجه آیه فرقان که واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی بیانی اوفی و معنی مغنی است
بجه جو دین از وطهارت کرد وانچه جز حق تمام غارت کرد لطیفه سیم آنکه مقبولیت خواطر اهل الله و محبوبیت دلهای
آگاه از خواص عباد الله چون بهترین اصناف دولتهای خداداد است و نشانه قبول تمام در حریم عزت آن خداوند رب العباد
چنانچه جهة تصریح باین معنی در حدیث صحیح بصریح مذکور است که ان الله تعالی اذا احب عبدا دعا جبرئیل فقال انی احب فلانا
فاحبه قال فیحبه جبرئیل ثم ینادی فی السماء فیقول ان الله یحب فلانا فاحبوه فیحبه اهل السماء ثم یوضع له القبول فی الارض هر آینه
از تصدیق این خبر تحقیق محقق میگردد که هر سعادتمندی را که نور قبول او در دلهای اهل ایمان بلکه در قلوب کافه افراد انسان
از قسم کافر و مسلمان تابیده باشد و لمعات دعا و ثنای بی انقضای او از مصباح زبان صبح خیزان در شبستان کشور معارف
و ایقان درخشیده نماید این معنی دلیل روشن است بر آنکه آنچنان صاحب دولتی که از مقبولان درگاه اله است و البته
جمیع اعمال و خصال و همه طباع سلیمه اهل اسلام را مطبوع خاطر و دلخواه است بیت قبول دل چو کسی را رو نماید
همه کاری از و نیکو نماید و این صورت هم بر دل اهل بصیرت مشهود و مشهور است بلکه در عداد بدیهیات و مشاهدات
معدود و مذکور که درین ایام پر فتنه و فساد در محافل جمیع زهاد و عباد بلکه در مجامع جمهور عباد در اقطار امصار و بلاد جهة
وجوب غمخوارگی بقا و دوام دین اسلام و بواسطه غلبه توهم و احتمال اختلال کلی در بنیان شریعت سید انام علیه الصلوة
والسلام همگنان طوعا و رغبة و خوفا و رهبة درباره بقا و دوام ایام این خلیفه روی زمین که محبوب قلوب کافه مؤمنین است
و دوام متوجه در تایید شرع مبین این دعای لازم الاجابه اللهم انصر من نصر الدین جهت خلود ظل آن سلطان مجاهد بن تشخیص و تعیین
پذیرفته و اتفاق کلمه جماهیر اولیا و مشاهیر صلحا بلکه فکر و رای عامه وری در دعاگویی استبقا و استدامت عمر و سلامت
این سلطان دین حرز به انضاح و تبیین گرفته چون تقدیم دعا خبر متفرع بر سبق محبت است و بنای ثنا با خلاص مبتنی بر خلوص مودت

جملگی

جملگی نفوس اصحاب قلوب و ارباب انتباه و همگی اهل عالم از نیکخواه و ناخواه با این پادشاه ظل الله حالت اتصاف
من احب لله بیدا شده است و این محبت لله فی الله داعی برادای آثمها های بقای اعمار و دوام اقتدار سلطان در
هر وقت سحرگاه بلکه در هرگاه و بیگاه شده و حدیث دلخواه حضرت رسول الله علیه صلوات الله از ین قبیل منظر ظل الله
تنبه و آگاه نموده که خیار ائمتکم الذین تحبونهم ویحبونکم وتصلون علیهم ویصلون علیکم همت جنید بن نفس بی غبار
با تو بهین تا چه کند وقت کار الحق محقق است که چون نظر خورشید اثر آن سلطان مقبل مقبول جمهور لایزال از مهربان دلی مقصور است
بر آزاد کردن بندگان خدا از قید و گرفتاری فتنهای آخر زمان و بنده ساختن آزادگان است بشمول فضل و احسان
هر آینه جمیع احرار روزگار در اقطار ممالک براری و بحار بر ربقه امتنان او در سلک بندگان اند و از عموم سلسله لطف و انعام او همه
مقیدان آنکه گرفتار در ماندگان مضایق ظلم و عدوان مثل محبوسان بحر و کان آزاده اند از قید گرفتاری بر دوام و آلام
اظلام و خلاص اند از ملام و مدام امساک مدام بیت زاید دیتی جود ش چو نسیه بابی برای فایده آزاد بحر و کان بر ساز
و پوشیده نیست که این بواعث دعا و دواعی مدحت و ثنا که از عموم اهل ایمان با صمیم دل و خلوص جان در شان این سلطان
عمیم الامتنان مرتب و متواتر گشته از قبیل دعای خیری است که هر افلاز برای جان خود گوید و بآن ذریعه دوام نظام مصالح خود
جوید زیرا که این پادشاه اسلام پناه بحقیقت روحی است مقوم اشخاص عالم و چشم و چراغی است جهت فروغ دیده
عمده ابنای نوع آدم لاجرم دعای خیر و بقای عمر او بآن ماند که کسی دوام زندگانی خود را از خدا خواهد که مرا بصحت و عافیت
دار و در نعمت صحت همیشه در امن و امان بعاقبت عافیت گذار بیت هو الروح فی بدن المکرمات
و بالروح یرجی بقاء البدن و بحسب استقرا انجنین انحصار قبله دعوات صالحات درین فرد کامل و قبله حاجات در عهدی
منقول است که در زمان او مذکور کتب تواریخ و نقول نه و با وجود چنین ازدحام و التیام از وفود جنود دعا در حریم خلافت آن کعبه اهل
صدق و صفا یقین که در اقتران آن دعوات بحصول اجابت ریبی نماند و در اتصال آن آرزوی خواطر جمهور هیچ شک
و شبهتی نماند قطعه شده چون کعبه ارباب حاجات کند طوفش دعاها در مناجات درش چون ملجأ
اهل زمان است چو کعبه منزل امن و امان است لطیفه چهارم بر ارباب حکمت و دانشوری

کفاران

که دوام و بقای آن ظل ممدود الاهی است

وپیش اهل حق ووارثان علوم پیغمبری که خاطر منیر شان بحقیقت آینه اسکندری است و فروغ جام جمشید پرتو قرص خورشید
درخشنده ذهن وقاد ایشان بمثابه شعلهٔ افکری است از درجهٔ علم الیقین بحق الیقین رسیده که تکمیل نعت قدرت بلکه تحصیل این صفت در نشأه
بشریت بی وصف علم و معرفت محالست و زیبایی جمال و عالم آرایی رخسار حکومت و اقتدار در جام جهانمای حکمت و استبصار
بروجه اجمل نمایان وجوال است بیت اقتضای جان خود ای دل آگهی است هر که آگه تر بود جانش قوی است
بل جهان جان پیرایه آگهی است هر که بی جانست از دانش تهی است لاجرم هر صاحب مسند قدرت و جلالت
و هر والی ولایت عزت و ایالت را که نعت علم او اشمل باشد وصف معرفت او اوفی و اکمل بود تفوق و رجحان ذات
او بر ما عدا آنچه جای منافقان و اعدا آید چون رجحان علم الاهی است بر سایر نعوت و صفات نامتناهی و ظاهر است
که قدر رتبت سلاطین روزگار که مظاهر قدرت آفرید گار اند بحسب تفاوت درجات علمی و بنسبت کمال و منقصت حکمی
متفاوت خواهد بود و لهذا حضرت سلیمان نبی و اسکندر ذو القرنین علیهما السلام را از جهت مقارنت کمال علم و قدرت
و بمساوقت نبوت با معرفت و حکمت احاطه و شمولی در دولت صوری و معنوی دست داده و جامعیت سعادت دینی
و دنیوی از آن رهگذر ایشان را اتفاق افتاده و حضرت عزت جلت قدرته و علت عظمته سلاطین انبیا و ملوک حکیم
دانا را بتفویض ملک و ملت و تایید حکم و حکمت در مواقع متعدده کلام فرقانی منت نهاده زیرا که وصف علم و دانش
در نفوس طیبهٔ بشری ابد الدهر باقی خواهد ماند و نفس آدمی را بدرجات مجردات و بمقامات قدسیان خواهد رساند اما
قدرت و توانایی صوری و علو رتبت اجسام و ابدان عنصری زایل بزوال این حیات دنیای ناپایدار است و ملکیت و اقتدار
هر مالکی نافذ البته بالکل در هنگام ظهور سطوت لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بیت مملکت گر زوی تو کردی شادمان
ای دل که تو از آن خواب دان این شکر پر زهر و انبهی است پیش چشم عاقبت بینان تهی است اکنون بحسب استقرا و استقصا
احوال پادشاهان پیشین و سلاطین سلف و بموجب استیفا و استفسار مناقب ملوک و ولاة صاحب علم و شرف چون
موازنه مقادیر درایت و دانشوری و معادله اوزان معارف دینی و دانش پروری ایشان با این سلطان سلاطین
زمان کرده شود مشاهدان شنواهد و امارات را بالمعاینه عیان و شنوندگان نقول و اخبار را از روایت ثقات و امنا

بیان

و فهوم
بیان ثابت و محقق گردد که عموم رتبت علم و غزیرت مرتبت معرفت این پادشاه ولی سیرت و سلطان نبی خلقت بر عامه
عامه پادشاهان روی زمین بلکه بر فوق فرق ملوک متقدمین متعین و متبین است زیرا که دیده بصیرتش در نظریات علوم
دین بر مثال عین عین الیقین همیشه گشاده و بیدار است و در دیده تجربت بیدارش در حین امعان نظر مصالح بینش بادراک دقایق
و خفایا احکام شرع مبین دو جام گیتی نمای مهر و ماه گویا دو عینک اند در رخسار روزگار طویل الاعمار همیشه پدید از آیات
جامعیت علم و قدرت سلطانی و امارات جمعیت سطوت سلطنت و فطنت فطانتش در جهانبانی مبتنی است که جهت
ظهور نشأهٔ جامعه کمالیه و اقتران آثار صفت جمالیه و جلالیه همیشه از فروغ ذهن آتش افروزش چشمهای آب حیات
یعنی کلمات معارف سمات زاینده شود و از جویبار تیغ آتش اندوزش در حلق اعدا آدین شربت زقوم و در سینهٔ
خصم بولهبی النهابی از نجوم نماینده گردد گاهی از جلوه گری اقلام حقایق ارقامش بر صحایف معانی حقایق انطباقش
حالت یولج اللیل فی النهار آشکار گرداند و گاهی از لمعان شمشیر صبح سیمانش در سینهٔ تاریک اعدا آبگینه دم حقیقت
یولج النهار فی اللیل باظهار رساند بیت ز صبح و تیره شبم حیرت آید آن ساعت که مشکلات کنی از ره بیان روشن
چراغ دانش را در شب جهالت کرد زبان چو بتوان از لفظ در فشان روشن و مع ذلک این صفت مرجح علمی را
مرجحی دیگر از مقارنت عمل صالح و مداومت خیرات است و این رتبت معارفش را زینت و حلیهٔ دیگر از کمال تقوی
و مواظبت بر طاعات است و در توضیح و تنقیح این مدعی صحیح که ثبوت تفضیل و ترجیح این سلطان عظیم الشان است
و مبنای این کلام مبنی از تفوق آن ذات کریم بر سایر مالکان زمام زمان است این مقدمهٔ علمی ادل دلیلی است و این
قضیه حکمی اصل کلی در هر وصف کمالی و ذکر جمیلی بیت ز هر دانشی کان بود در قیاس و زو کرد داندیشه معنی شناس
برآراست آن گوهر پاک را چو انجم که آراید افلاک را لطیفه خامسه آنکه چون باتفاق ارباب شرایع و ملل
و بالتحاق آراء اصحاب علم و عمل مقرر است که کمال نفس انسانی درین نشأهٔ عالم جسمانی و کشور روحانی متفرع بر اتصاف
آدمی بملکات کریمهٔ الاهیه و مبتنی بر انتساب او باخلاق عظمه نبویه است و باعث بر بعث انبیا و رسل و داعی بر دعوت
و ارشاد هادیان سبل همین تحسین و تزیین حلیهٔ خلق است در اثنای زندگانی ابنای نوع انسانی و تطبیق و توفیق

ایام

ملکات واخلاقست بافضایل وشمایل اشخاص روحانی چنانچه حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام باین معنی تشبیه فرموده
جهت اظهار مراسم الطاف واشفاق برجمیع افراد آفاق که بعثت لاتمم مکارم الاخلاق هر آینه هر احدی از آحاد بشری
خصوصا مظاهر جهانداری وسروری که آثار خلقی ونتایج قولی وفعلی ایشان متعدی بغیر است وفواید وعواید ملکات
نفوس با اقتدار واختیار ایشان مبداء آثار واحکام شر وخیر است چون در تحقق بمنطوق بی اشتباه تخلقوا باخلاق الله
ودر تخلق وتعمق بآنجا به رسول الله من عند الله بر بشر کافه منزلی ومدنی خود فایق باشد واطوار حرکات وسکنات ایشان
درکار دین ودنیا بشریعت وحکمت مطابق وموافق بود البته جهان سعادتمندی را بحسب صورت ومعنی ودر نشاه
اولی واخری تفوق ورجحان بر ابنای زمان عیان خواهد بود قد جل ذاتک قدرا ان علا شأنه فا من ان تقاس الی الاشباه والنظرا
وبی شبهه نزد اصحاب فهم ودرایت بلکه در نظر ارباب سماع وروایت که مستظل بظل رایت عنایت این سلطان زمان اند
یا مستفیض از ذکر جمیل وخلق نبیل این پادشاه عمیم الاحسان بطریقه معاینه وشهود یا بقانون تواتر معهود محقق ومتیقن
خواهد بود که ملکات کریمه واخلاق عظیمه این پادشاه متخلق باخلاق الله مرجح بر سلاطین اقالیم وخسروان اعصار
جدید وقدیم است بیت بگویم وبکند رخنه در مسلمانی تویی که نیست ترا در همه جهان ثانی کدام پایه در اندیشه نصب باید کرد
که در مدارج رفعت نه برتر از آنی ولیکن در تصدیق این مدعی وتحقیق حقیقت این دعوی اگر کسی را که محتاج بتواند بقول وروایات
باشد ومتوقف بتصحیح وتصریح اخبار وحکایات از مطالعه واقعات منقوله درین ابواب کتاب که بحمد الله تعالی خالی است
از سمت مجازی مخالف صدق وصواب وعاری است از وصمت ارتکاب بواعث اشتباه وارتیاب قضاء اوطار در حقیقت
وتیقن این آثار خواهد شد بیت وصفش فزون تر است از اطراء مادحان مستغنی است کعبه زگستردن حصیر
چون روزگار غالب چون چرخ برتر است چون آسمان بلند وچو خورشید بی نظیر والحق بی الحاق تمدحات
بالتکلف وبی الحاق تملیحات وتلمیحات باتصاف ونعت این سلطان زمان بحسب محامد اخلاق وملکات گویا ملکی است
روحانی اما متشخص بهیکل انسانی ودر زمره آحاد بشری از افراد اولیایی تحت قبابی لا یعرفهم غیری یکی از کمل اهل الله
اما پنهان در صورت وآیین سلطانی ودرویش دلی ومنطوی است در مهابت عیانی حشم وحجابانی نظم

بچشم دانش

بچشم دانش در ذات او تامل کن که تا ملک را در صورت بشر یابی در بهشت بروی دل تو باز کنند گر آستانه عالیش مستقر یابی
گویا جهت فروغ کشور معدلت آفتابی است اما مدت ظهورش در روی زمین بی منقصت غروب است وقرب وبعدش هر کدام
بوجهی مرغوب چراکه در حین اقتباس نور عدل واحسان بغایت متدانی ونزدیک نماست فاما در تمنع بر اعدا وترفع بر خصما
اعلی وابهی از نیرات سماست له رتبة یعلو علی کل رتبة کما قد علی البدر النجوم الدراریا واقعا اگر نه آنکه صفت بی نیازی
واستغنا وشیوع شیوه مرحمت وعطا آن مظهر رحمت خدا بودی از این جامعیت اخلاق کریمه واستیفاء محامد عظیمه
توهم واحتمال آن بودی که کسی را گمان آن شود که جملگی محاسن خلقی خلق جهان را مگر بطریق استیلا وزبردستی جهت خود از
اشخاص بنی نوع بشری جمع آورده ومظنه آن شدی که از قدرت کامله اش همگی ملکات فاضله عالمیان را بتعدی وغصب مالکانه
خداوندی کرده بیت رقوم اقرله الرجال بفضله طوعا بلا قهر ولا اکراه لولا تناهی کل مخلوق لقد
قلنا لخلقک لیس تمناه الکنون بی احتیاج بسط وتفصیل حالیا اجمالا اجمال خلقی وملکات او بر تفصیل آن خیر سلاطین
دلیل است وخیرات وحسنات او از همین قبیل کافی ووافی جهت استیفاء ذکر جمیل والله یقول الحق وهو یهدی السبیل
لطیفه ششم الکمر اصدان مراصد افلاک روحانی وستاره شناسان آسمان معانی را روشن است که هر
چند مقتضات طالع زمانی در هر مولودی از اشخاص انسانی اکثری الوقوع است واستدلال ظنی از اوضاع کواکب نجوم
بر حال صاحبان طالع معلوم نزد اهل تحقیق مسموع بلکه مشروع است ولیکن در قوانین تعالیم اهل تنجیم وارباب تسییر
که متصدی استخراج مجهولات تدابیر از سپهر تقدیر اند گاهی که از نکات اسلوب براهین لمی کنند واز اسباب وعلل
بر معلولات ومسببات آن همه احکام مرتب میدارند مقلدان احکام شرایع امثال آن وقایع وصنایع را از اسناد
اکاذیب کاهنان پر شنایع می شمارند که حدیث آن صادق مصدق بلکه کذب المنجمون برب الکعبه مصدق
این معنی است والحق عارف محقق را محقق است که موثر حقیقی منحصر در فاعل مختار است وموثرات اعتباری در عالم
اسباب ووسایط افزون از حد عد وشمار چنانچه حضرت مرتضی رضی الله عنه وکرم وجهه فرموده که جزویاتها لا تحصی و
کلیاتها لا تستقصی بیت بر فراز فلک چه دانی چیست چون ندانی که در قضای تو کیست بنابر تمهید از نکات تنجیم وکهانه

مودی بظن ضعیف است و نزد اهل تقوی و دیانت این مسلک بحقیقت مخالف اصول شرع شریف است مت
منجم چون زمعنی بی نصیبست   اثر گوید کز شکل غریبست   هر آینه طریقهٔ اولی نزد اولی الالباب در استخراج مقتضیات اوضاع
طالع بنوعی که موافق اصول نوامیس نبوی و شرایع باشد چنان باید که در تبیین استدلال علویات بقانون براهین
انّی بعد از معلومات اجرام و آثار و از مدلولات کواکب ثوابت و سیاره بشیوهٔ اشتغال تحدیس بر وضع اصل طالع
سعادتمندان کنند و طریقهٔ استدلال و تفرس بر وقایع حق و وقایع بحساران نمایند چنانچه بعضی مدققان حکیم میان
ارباب احکام تنجیم از قانون نمودارات و بطریقهٔ امارات استخراج طالع کرده اند و این طریقه مامون تر از ملام و
و مدام مدام ارباب شرایع و احکام است اکنون بمقتضای این تقریر هر چند طالع همایون این سلطان سلاطین
از روی تحقیق نه تخمین باتفاق حکما و منجمین سعادتمندترین طوالع است جهت شاهان روی زمین فاما بر اسلوب
وجه ثانی و بقانون دلایل انّی که بآن وجه استدلال از مجاری احوال بر وضع اصلی این طالع با سعادت و اقبال
رجب محقق و واقع میشود آنکه از کمال انتظامی که دران مزاج با اعتدال است و از صحت بر دوامی که در بدن
آن خسرو مستقیم الاحوال است معلوم میگردد که برج و درجه و صاحب و ربّ طالع که زهرهٔ مسعودی بوده در اصل
مطلع واقع بچندین وجه در حد کمال سعادت و فیروزی بوده و آن وفور تقوی و عفت سلطانی دلیل خوش حالی
رب طالع است که آن زهرهٔ سعادت اتما اقتضا نموده چراکه کوکب نبوّت و ناموس نبوی زهرهٔ سعیدات و ستارهٔ
تقوی و صلاح نجم مسعود ناهید و همچنین از علو قدر قدرت دینی و دنیوی و از استدامت و استقامت خلافت
صوری و معنوی استدلال میرود بر آنکه عاشر طالع در میان اوتاد در غایت بختیاری و اسعاد بوده و رب
البیت عاشر بخانهٔ خود از روی قوت نظر و خوش حالی ظهور نموده و از کواکب علوی خانهٔ دهم را حظ بر کمال و هم
خورشید بنظر سعدی بران وتد عاشر جوال بوده مت ز سایهٔ تو شود آفتاب روی شناس   که هم نشینی هر کس بهم نشین داند
فلک که رای تو شد مقتدای احوالش   رضا و کین ترا اصل مهر و کین داند   و همچنین از وسعت دایرهٔ ملک و
ارزاق و اموال و از فسحت فرصت و مجال در استحصال حشمت و جلال و استکثار خدم و عبید از رجال ابطال

وهم از

وهم از تعاقب اعقاب و اولاد و احفاد حمیده خصال با این همگی خجستگی احوال و انبساط خواطر بهجت مثال که سلطان فیروز
طالع را واقعست و از دوام عروض زوال دولت اعدا و استمرار وبال و نکال بدخواهان و خصما استنطاق نموده
میشود که سایر اوتاد و بیوت منسوبات جمیع مذکورات بر وضع مناسب افتاده و در مقتضیات ثوابت و سیارات انجم
ملایم چنین دولتی روز افزون باشد از مبدا اعلی است و خدادادهٔ و این همه اوضاع مناسب از مطالع بروج و کواکب
نمودار کاملست از آثار فیروزمندی آن بخت و طالع معلوم سلطانی و هبوب خطوط نجوم و مدلولات نیرات آسمانی
بوجهی دالست و بوجهی مدلول از خجستگی مطالع آن مظهر جهانبانی مصراع کس ندیده کوکب طالع بدین فرخندگی
سرانه چون اشراق و لمعان کوکب بخت خجسته طالعان ادل دلیلیست بر استعلا و رجحان ایشان بر سایر اشباه
از بنی نوع انسان و برهان ساطعیست بر علو شان ارباب ملکت و سلطان میان مالکان زمام زمان و بهذا
من عطاء ربک و ما کان عطاء ربک محظورا بیت اوج درجت وجوی پایهٔ تو   آهنین پای گشته چون پرگار
مهر در آرزوی دیدارت   چشم زرین نهاده نرگس وار   لطیفهٔ مغتنم آنکه در صحایف خواطر همگی محققان تواریخ
و اخبار سوالف ایام مرسوم است و بر الواح ضمایر متفکران و متذکران حوادث سابقه و لاحقهٔ عالم مرقوم که از بدایت
ظهور ملت غراء اسلام و از مطالع اشراق خورشید نبوت حضرت سلطان انبیا علیه الصلوة والسلام خصوصا
از مبادی انتشار انوار کوکب یثربی که در ممالک مشرقی و مغربی از مشارق درخشان ایمان نمایان شده و از آغاز اشتهار
دین مصطفوی و اشتهار کمالات صوری و معنوی که در اقطار جهان عیان گشته تا این زمان بر منوال که از سر حد قیروان
زمین مغرب تا اقصی دیار مشرق و حدود ملک چین و از ام البلاد مکه معظمه تا دیار شمال از بلغار و سقسین از این گونه
فتنه و آشوبی و ازین تفرقه و آشفتگی قیامت اسلوبی که از سال قران علوین ببرج عقرب در سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائه
تا بقران علوین که ببرج سرطان در سنه تسع و تسعمائه فاشی و ناشی شده در هیچ زمان فترتی از مقتضیات اوضاع فلکی
چنین فتنهای دینی و ملکی را استمرار و شدت و اشتداد و حدت ننموده و از صرصر صوارف دبور ادبار و هبوب عواصف
روزگار باین نسبت شیوع صیت نکبات و علو آوازهٔ غلو کربات و بلیات را هیچ گوش هوشی نشنوده چراکه اعظم انوا

ممالک اهل ایمان در زمان ظهور و خروج کفار چنگیز خان بود که حدیث نبوی بیان آن اندار فرموده که لاتقوم الساعة
حتی تقاتلوا قوما نعالهم الشعر وحتی تقاتلوا الترک صغار الاعین حمر الوجوه ذلف الانوف کان وجوههم المجان المطرقة
اما نکبات و نایبات این اوقات که موجب تفرقات و تعرقات اهل ممالک عالم در جمیع جهات شده بسیاری از آن واقعه چنگیزی
در فتنهای ملکی و دینی اتم است و بلیات و آفات این عصر بی شبهه اشمل و اعم چنانچه نموداری ازین معانی و ترجیح
و تقبیح حوادث این زمانی بموجب اخبار ممالک عرب و عجم در زمان استقامت این دولت روزافزون سلطانی بمبانی اجمالی موجود
خواهد شد و جهت تنقیح و توضیح آثار سلاطین و معاصران این سلطان خسروان کفر و ایمان بتقریب ذکر تاییدات
ربانی در شان این مقوم رایات شرع در عرصه جهان بیان مجملی جامع و مشعر از تفاصیل آن در سلک اخبار و آثار
سلطان زمان مربوط و مضبوط خواهد گشت اما بحمد الله تعالی که بمقتضای وعده نبوی که در سر زمانی نبوی شخصی موید
من عند الله بنوبت نیابت نبوت لایزال از اهل حق در اقامت ملت اسلام قایم و پایدار است والبته شعایر شرایع
در قطری از اقطار بر روی روزگار بی قرار بنحوی از انحا ثابت و برقرار است چنانچه ازین معنی بتصریح مذکور در حدیث
صحیح است که لایزال من امتی امة قایمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتی یاتی امر الله وهم علی ذلک

خدای بر سر صد سال تازه گرداند   کسی که دین محمد باو شود برپای
چو سال نهصد در طی انقضا آمد   رسید دور باین سرفراز عالی رای

وازین توفیقات و حسن اتفاقات تدارک خلل و نقصان دین محمدی و تلافی ظلم و طغیان لاحق در ملک و ملت احمدی
که بخروج چنگیزیان در ممالک اهل ایمان عیان شده بود در شهور و دهور سنه سبعمایه از دست برد اجتهاد و تیغ جهاد
ابو السلاطین و ملک المجاهدین لیث معارک المغازی عثمان بیک غازی روح الله روحه واقام فی الاسلام فتوحه
تمشیت پذیر شده بود درین صده سنه تسعمایه از میامن همت عالی و دولت متعالی این پادشاه مجاهد دین پرور
و این موید شریعت پیغمبر سلطان خسروان زمان و برهان ساطع اهل ایمان ابو النصر سلطان بایزید خان خلد الله
ظله و سلطانه و ابد لتایید الدین انصاره و اعوانه از آن همه فتنهای دین و اشکستگیهای بی تسکین که در سایه دولتش
تدارک و تعمیر گرفت و بار بطریقه عکس نقیض هر ضعف متین بقوت کلی تغییر پذیرفت بیت   مملکت را ز نوی داد نظامی دیگر

شاه جمشید

شاه جمشید صفت خسرو افریدون فر   وارث تخت سلیمان ملک حیدر دل
که بگیرد همه آفاق جهان عدلش   واکنون درچنین روزگار
قیامت اسلوب با وجود شمول تفرقه و آشوب از میامن همت این سلطان صاحب تمکین که از روی حقیقت و یقین امیر
المومنین است و خلیفه رسول رب العالمین اللهم ایده کما نصر واید الدین وعمره کما عمر معالم الحق الیقین لوا رایات
ودین متین و رایات تقویت اسلام و مسلمین برپای مانده و از حسن نیت و صفای عقیدت آن مظهر سکینه و وقار حالیا
اعلام شرع نبی مختار در ظل حمایت و وقایت این پادشاه اسلام مدار برجای مانده و اکنون حامی ملک و دین و ماحی
اعدای شریعت سید المرسلین منحصر بر ذات توانای دولت اوست و در تمامی اقطار ربع مسکون همین ابقای
قوانین شرع و عدالت و اتقای اعدای ملت و خصمای بر ضلالت از سر اس هیبت و صولت اوست   نظم

سایه یزدان تو و مرد خدا   قایم از تو رایت دین هدی
سایه یزدان چو باشد دایه ات   وارهاند از خیال سایه ات
دامن او گر بگیری بی گمان   وارهی از فتنه آخر زمان

الحاصل چون الیوم درگاه سلاطین پناهش مقر امن و امان
و مفر درماندگان و دل رمیدگان نوایب زمان و قواعد شرایع کما کان در کنف حمایت او در مقام اعلا و اعلان لازم
جهت دلیل رجحان ذات نیر نفس بر سلاطین ماضی و حال بهتر ازین طریقه استدلال محالست و تردد و توقف را
در تصدیق این مدعی هیچ مجال والحق انچه در زمان اجداد سعیدش در راس مایه سابعه و مایه ثامنه در تجدید دین
تمهید کرده و اینچنین که در مایه تاسعه بدست اقتدارش اساس متین شرع مبین احکام بر دوام پذیرفته مصداق
این حدیث نبوی و اشارت مصطفوی است که مثل امتی کمثل الغیث لا یدری اوله خیر ام آخره   لیکن چون این فتنهای
آخر زمان اشد از فتن سابق است حالیا دعای حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله که البته باجابت قرین است باین لفظ
که اللهم انصر من نصر الدین الیوم درباره این مقوم اسلام اوفق می آید و مضمون میمونش در شان این مقوی شرایع
و سنن سید الانام علیه السلام احق و الیق مینماید للمولفه

ای سزاوار تخت سلطانی   دولت حامی مسلمانی
گر نبودی حمایت تو بدهر   دین برافتادی از ولایت شهر
ملک و ملت بتست پاینده   علم و تقوای تو فزاینده
گر چه زیر و زبر شده عالم   پایه ملک تو بتو محکم
شد تمکین تو ثبات زمین   پای بر جا چو مرکزی در دین

دین بذات تو قایمست امروز   چون تو دین را که غم خورد شب و روز
چون تو دین پروری بعمر دراز   طول عمر تو باد هم ممتاز

لطیفهٔ هشتم بر دانایان اسرار و خواص مراتب اعداد و نزد محققان نسب و مناسبات در عالم ترکیب میان مباینات و اضداد پوشیده نیست که در وقوع نوبت خلافت این قیصر ثامن اسلام در مرتبهٔ هشتمین نکتهٔ وسری چند بر ترجیح و تفضیل این سلطان سلاطین دین محقق و کامن است و منشا کلی تمام میان ذات جامع او بر مراتب ثمانیه ربانیه بادشاه جامعیت وسع کرسیه السموات والارض اعنی فلک ثامن کاین است و چنانچه بحسب قوانین حکیمان حثاله و بآیین مکاشفان منزه هرکدام از مراتب اجسام فلکی و ملکوت سماوات علوی که در رتبت احاطه و شمول محیط فلک اعلی و بمرتبه قرب مبداء اولی اقرب و اولی باشد البته تصرف و استیلاء آن عالی و محیط بر سافل و ما دون و محاط خود اجل و اجلی خواهد بود فلک یدور علی المفارق کلها و تکون الی دار حین یکون و همچنین انطباق عالم علوی بر اجرام سفلی بحسب آن مرابطه مخالطه و شمول و احاطه بمثابتی است که هریک از اشخاص عنصری و نفوس بشری درین کشور صورت عیانی بمنزله تمثالی است از اعیان ملکوت فلکی و نمودار یست از نفوس و حقایق ملکی و آن نسبت از قبیل تعلق روحانیات بیکدیگر از دایره ماده و مده بیرون است و از اندازه مقادیر زمان و مکان افزون کما اشار الیه بقوله تعالی فی کتابه المکنون وستره المخزون یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون

اسمانهاست در ولایت جان   کارفرمای آسمان جهان

برین تقدیر همگی مظاهر قدرت و سلطانی و مخصوصان منزلت خلافت رحمانی که در روی زمین بظل ربوبیت متخصص و ممتازند و در سایهٔ عنایت حضرت عزت متخصص بزینت اکرام و اعزاز هریک نمونهٔ از مدبرات سماوی اند در کشور صورت ترکیب و آیتی ظاهر هرکدام از آیات الاهی اند جهت نظام عالم بر احسن ترتیب هرآینه نفس کلی ایشان هریک بآن رابطه و مناسبت معنوی و بآن واسطه ملایمت و مشابهت مخفی و معنوی بمثال یکی از نفوس مدبرات فلکی خواهد بود و آثار و احکام آن ممثل درین تماثیل بطریق نسبت ظل با ذی ظل ظهور خواهد نمود و بدیده تخدیس و فراست و بنظر معنی نمای اهل کیاست این گونه دقایق عالم روحانی و حقایق اعیان کیانی تمامی مشاهدات عیانی

هست چو نی این فلک زر پرده نسبت آست   آفتاب از افتابش ذره ایست
هست ظل مهر آن اوج رفیع

دولت سلطان و آن جاه منیع اکنون بر دیدهٔ اولی الابصار این نکته هویدا و آشکار است که خلافت این سلطان سلاطین زمان که حالیا مالک ملک صورت و کشور معانی است و هم مظهر کمالات ملکی در نشأه جامع انسانی بواسطه مظهریت صفات سبعهٔ الاهیه و صفت جامعیت خلافت رحمانی و بحسب تعداد مراتب سموات سبع دولت این خاندان سلطنت عثمانی بلکه در میان جملگی اعیان عالم ملک و اکوان از کشور بسایط و ارکان ذات کاملش بمنزله عین جامع کمالات سبعهٔ عناصر اربعه و موالید ثلثه است با وجود اقتران بکلیت و احاطه ملک و سلطان در مرتبت ثمان و وجود با وجود شاملش در رتبت اکمل مراتب انسان در هشتمین مرتبه آن اعیان اکوان است و این ملاحظه منشو و مبشر از آنست که منزلت پادشاهی و رتبت خلافت الاهی این سلطان سلاطین بر نسبت طبیعی ظهور اعیانست و بر بهترین اوضاع و آیین مقتضیات زمان بالاتمام ذات که دون مدار این صاحب عز و تمکین در دارایی روی زمین بنابران قانون نشان مبین در مظهریت افلاک که شرعا و عقلا یقینی الوجود ند بمنزله سپهر هشتمین و بکمال احاطه و شمول دولت و استطاعه مقوم ارکان دولت و دین است

بیت

منجم اربه زتقویم هفت سیاره   حساب نیک و بد دور روزگار گرفت
چو قدر شاه بدید و کمال تمکینش   سپهر هشتم از آن مرتبت شمار گرفت

والحق بحسب بسیاری از آثار و احکام خصوصا اقتضای ثبات دولت و مدت مکنت بر دوام این خلیفه هشتمین و امیر مومنین با آن فلک ثامن و کرسی علیین تمکین بحسب مکانت و مکان و مکین متماثلند و در صفت سکینه و وقار و در مرتبت اشتمال بر نیرات ثوابت و سیاره با یکدیگر متکافی و متشاکلند زیرا که آنچنان که فلک بروج منشاء ظهور انجم بی شمار است و مدار جمیع افلاک و کواکب ثوابت و سیاره ذات این پادشاه اهل ایمان و این آسمان عدل و احسان از حیثیت بسیاری در رای عالمتاب بفضل و امتنان بیحساب و بکثرت نتایج و اعقاب عالی انتساب که هریک نجم ثاقبی و کوکبی جهانتاب اند بر سلاطین سبعه سابقه این خاندان که هرکدام نمونه سپهری از افلاک و نیرات آسمان بودند در رتبت تفوق و رجحانست و مع ذلک چنانکه در جمیع ادوار زمان هشتمین آسمان مدار حرکات کواکب ثوابت و سیار بهمگی اجرام آسمانست درین دور آخر زمان این سلطان جهانیان نیز ملجا و ملاذ جمیع نفوس بنی نوع انسان از جهت امن و امان است و مظهر سکینه و اطمینان قلوب مومنان بر جهت و امثال است و العیان لا یحتاج الی البیان

نظم

جهان زنده بآن صاحب قرانست   درین شکی نیست کو جان جهانست
چو این یکسر ندارد جان عالم   مبادا کز سرش موی شود کم
سر آنکس که او را زو غبار است   دهش بر باد اگر خود نوبهار است
سر آنکس کز جان با او زند سر   در آب افتاد اگر خود هست گوهر
مبر آدین فروغ از روی این ماه   مباهی باد تاج از فرق این شاه
سر آن شخصی که او راست از و رنج   بزیر خاک باد اگر بود گنج

اما طلیعهٔ کتیبهٔ ثامن در ذکر محاسن نعوت و صفات قدسیه و شرح میامن ملکات و اخلاق انسیه است که لازم غیر مفارق آن ذات کامل سلطانست و کفتار در بیان مآثر فضایل متعدی الآثار آن مظهر لطف و احسان مثل عمارات خیرات و ابواب مبرات و رواتب حسنات و تبرعات و وظایف صدقات و تطوعات آن پادشاه عظیم الامتنان

قسم اول در تفصیل ملکات رحمانی و تفصیل اخلاق و صفات روحانی که کمالات نبوت در نشأت دو جهانی لازم غیر مفارق ذات ستوده صفات سلطانیست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ارشاداً للخلق الی مراضی الخلاق بعثت لاتمم مکارم الاخلاق تا ململیان قلم تقدیر در دیوان حکیم خبیر از تزیر آن سلطان قدیر بر بیاض صحایف روزگار رکلک تحریر را در مسلک تولج اللیل فی النهار بتسطیر منشور لامع الانوار و توقیع طغرای سعادت نگار و هو الذی جعلکم خلایف الارض ورفع بعضکم فوق بعض درجات نگاشته اند و مراتب مناقب اسس عز و اقبال را در آن بشارت نامه نگاشته اند و قانون نامه سلطانی اصحاب ابهت و اجلال را در آن منشور عالم ظهور معین و مقنن داشته این قاعده کلیه را مقرر و این قضیه حقیقیه را مصدر فرموده اند که ذات قدسی شعار پادشاهی برحسب منطوق حدیث صادق مصدوق ان اکرمکم عند الله احاسنکم اخلاقا در اتصاف بجامعیت مکارم اخلاق اشبه و انسب بنعوت مالک ملک وجود و سلطان علی الاطلاق باشد و در افاضه عوارف الطاف و اشفاق و افاده مآثر انعام و انفاق چون شارق عالم اشراق فروغ بخش مساکن و سکنه آفاق گردد لاجرم چون خورشید جهانتاب بخسروی عالم مسلم و برجمیع مظاهر اقتدار اقدم خواهد بود نظم ازان شد شاهی خورشید مشهور که فیاضست بر نزدیک و بر دور و محقق است که جمیع فضایل انسانی و تمامی نعوت حمیده مکارم سلطانی یا از قبیل نوعی از کمالات نفسانیست که آثار و احکام آن از منافع و مضار بتحلیل و انواع دیگری از افراد بشری متعدی و باحاد کشور صوری و معنوی آن یا امکه فواید عواید آن وصف خلقی و نعت خلقی در نشأه صورت و معنی مقصور بر کمال ذات موصوفست و این قسم از قبیل علوم و معارفیست که منعوت ان نعوت کمالیه بالذات بتحلی معروفست نوع اول مثل خلق کریم حلمست و عفت و حیا و قسم ثانی چون شجاعت و عدالت و سخا هرچند هر دو قسم مستدعی رفع منزلت سلاطین بتمیز آئینی است و مستوجب تعاقب دعاهای خیریست که بهمی تحسین و آفرین قرینست و اتصاف بآن هر دو منتج نشاه کمالست و مستلزم تشبه بصفات جمال و جلال لیکن در قسم فایده عایده آن شامل اشخاص عالم و متمم و مکمل مصالح نظام بنی آدم باشد بغایت شایسته تر بصاحبان مسند منیع جهانبانیست و سزاوارتر بمالک زمام نظام ظاهری میان نوع انسانی و همیشه جامعیت این دو قسم از صفات حمیده در ذات پسندیده خسروان دین دار و اقتران این اخلاق بصوالح اعمال و محاسن کردار از جمله نعمتهای عظیم الآهی است و از عداد منتهای بی منتهای مستقلان مسند شاهی است که جمیع نفوس محکوم با حاکم و در آن افضال منیع مشارک و مساهم اند و اقامت و ادامت سپاس اشکار و نهانی بهمه اقسام شکر زبانی و جنانی و ارکانی بر هر کدام از سلطان و رعایا و خدام بلکه بر جمیع خواص و عوام لازم و منحتم است هر آینه بر وفق استدعای امر و اما بنعمة ربک فحدث اولا بر جمله ایمه علماء که از زمره اشراف الناسیت و سرزمان علوم انبیا را وارث اند و سر انتسان دین را حارس و حارث اند و آخرا از فرقه ضعفا و فقرا این بنده احقر و الحق تلفیق این صحیفه و عار را باعث است و از ذکر جمیل سلطان زمان محدث و باحث تذکار و تذکر صفات کمال و تفکر و تنکر از محامد اخلاق و خصال این پادشاه دین پناه و این سلطان اهل الله ایده الله و ابقاه و ایده فیما نحبه و ترضاه شرعا و عقلا واجب و لازم است که ثنای اذکار ماثوره صلوات سازیم و چنانچه از فیض کلمات مملوة الحکایات حضرت فضیل عیاض منقول و مروی است که لو کان عندی دعوة مستجابة لم اجعلها الا فی الامام العادل لانه اذا صلح اخصب البلاد و امن العباد هر آینه مناسب و ملایم آنکه در عنوان صحیفه

صحیفه ذکر ابتدا از مناقب آن پادشاه ولایت شعار آغاز یم چه اگر حالیا در تمامی ممالک روی زمین بلکه در چندین دهور و سنین پیش ازین پادشاهی که جهت نظام مصالح اهل ایمان و ترتیب معالم علوم و عرفان مجد دوام انعام مقرون بامن و امان مصداق حدیث حقایق بیان ان المقسطین عند الله علی منابر من نور عن یمین الرحمان باشد منحصر درین یک فرد کامل و منفرد درین شخص فاضل شده و دعا و ثنای این چنین سلطان موید دین و مقوم شرع مبین لاحق بشکر و سپاس رب العالمین است للمولف

ای زبان ثنا بوقت بیان — ما شکر ناک حق شکر خوان
مددی خویش در ثنا گویی — باید از روح مصطفی جویی
زانکه ذات مقدس از چه و چون — هست وصفش ز قدر لفظ برون
شکر حق را چو بر زبان آری — بهر جسم فسرده جان آری
گر نلفظ لشکر خواهی کرد — ظل حق را لکن تو یاد آورد
چون بگویی ثنای سایه حق — گفته باشی سپاس حق الحق
زانکه آن شامت در جهان شهود — پرتوی از سپهر مهر وجود
وصف انوار و تابش خورشید — هست عاید بذات او جاوید
گرچه گردید ظل حق سلطان — لیک ظلی است همچو نور نابان
نور گر صفحه قمر باشد — آن فروغ جمال خور باشد
نور خورشید چون نشاید دید — نور ره شد سزای گفت و شنید
زین ثنایی که میکنم شه را — هست تقصیر لفظ کوته را
گر کنم در سپاس او تقصیر — لیک لطف شهست عذر پذیر
وصف من قطره شاه بحر و غدیر — وین قلیلم بود دلیل کثیر
عذر لا احصی از ثنای خدای — باشد از وصف سایه عذر نمای
سایه حق بحق توی امروز — ای جهانی ز ظل تو فیروز
این که وصف ترا خطاب کنم — بهر فیروزی کتاب کنم
تن بود این کتاب و شه جانش — زان کنم وصف شاه عنوانش

الحاصل بنا بر مقدمات سابقه چون محقق شد که اکمل نفوس بشری بر مسند شاهی و سروری آن مظهر جامعی است که بجمیع صفات و نعوت پیغمبری باشد و مخفی نیست که از اقسام اخلاق نبویه و ملکات مصطفویه انچه متعدی الآثار و الاحکام است شایسته تخلق و تحقق سلاطین عالی مقام است و الحمد لله تعالی که این سلطان سلاطین زمان از میان سلاطین سابق و لاحق در امصار جهان جامعیتی در اتصاف بهر دو قسم از کمالات ملکات و اخلاق حاصلست و احاطه و کلیتی در تحقق بموجبات تشبه بنفوس قدسیه انبیا و اولیا کامل و عرصه ملک ملکات کریمش چندان فسحت دارد که اگر شهسوار نظر عقل جهانگرد توسن عزم عالم نورد داعیه سیاحت آن نماید بکوشش موش از

از پیغام سروش بعد از مدتها درین مسرآیه نومیدی ینقلب الیک البصر خاسیاً و هو حسیر شنود ؛ مثل
فلو جمع الائمة فی مقام ؛ تکون به لکنة لهم اما ما ؛ لاجرم بشکر و ثناء جمیل در مقابله این چنین نعمت و موهبتی
جلیل که امتداد ظلال این سایه یزدان بر تمام افراد انسانست اقدام و التزام نموده شد و از هر دو قسم از اخلاق کریمه
سلطانی نموداری مقرون بشواهد و بینات اشعار و اعلام کرده آمد ؛ مثل ذکر قدرت راجه دانکه و کلک سر زده
ای بافضال تو زنده کلک ارباب کمال ؛ نوع اول در اخلاق کریمه ایست که متعدی الآثار این سلطان معدلت شعار
ذکر اول خلق عدالت و فروع و لواحق انست چون ملکه عدل در جوهر نفوس خسروان جهان ؛ بلکه در جمیع اشخاص
بنی نوع انسان متفرع بر کمال فطرت اصلی است و منبعث از جمال صورت و سیرت جلی که اشارة کثیر الاشباه فطرة
الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله از ان سابقه عنایت ازلیه و بآن عطیه جلیل المرتبه اولیه اشعار است ؛
و شاهد صدق و بینه عادله این عنوان حقایق بیان اولئک کتب فی قلوبهم الایمان را از ان رابطه آلهیه و موهبت
سبحانیه اخبار است ؛ هر آینه در ریاض دولت و سلطانی و در بوستان ایالت و جهانبانی هر گاه که طور دشاخ اقبالی
از منبع فطرت سلیم چون سرو آزاد بر سمت مستقیم عدالت و اعتدال نشو و نما یافته باشد ؛ و آن شجره مبارکه که در وادی
ایمن ایمان از سر برگ و بارش نور هدایت و کمال تافته باشد ؛ یقین که بر خلق جهان سایه رحمت چنان درخت طوبی مثال
مراح مراج چو بندگان امن و امان خواهد بود ؛ و دایم ظل ظلیل الحنان اصل اصیلی مستظل طالبان عدل و راغبان احسان
خواهد گشت ؛ مثل للمؤلف ظل حق شد چو با جهان مایل ؛ زو عیان شد که کیف مد الظل ؛ شاه ظل ظلیل ربانی است ؛
کاز ظل در جهان نگهبانی است ؛ چنانچه این معنی بمشاهده و عیان در ذات این سلطان ایمان بر اعیان عالمیان
نمایان است ؛ و خورشید معدلت و انصاف از مرآت صاف ناصیه مکارم اوصاف آن خسرو نصفت اتصاف درخشان
و تابان است ؛ و آثار و فروع آن ملکه آلهیه از فطرت قدسی رتبتش بر مثال اشعه نورانی آفتاب فایض و منتشر بطریقه
اقتضاء ذات و ایجاب میتماید و انوار داودی در سر بر سر وری که متفرع بر تابش جوهر ایمان است باسند عاء طبیعت
اصلی از مجاری حرکات و سکنات آن سلطان معدلت سمات یوماً فیوماً چون سرچشمه خورشید عالمتاب می افزاید ؛

[illegible]

لاجرم خلق عدالت که نزد محققان عالم و مدققان عالم عبارت از قوت قدسی ذات انسانی است که ناشی از تعادل
جمیع ملکات نفسانی باشد ؛ و قوت عاقله را باعث بر اصلاح احوال و اعمال انسانی شود ، اما در تمیز صلاح و فساد اعمال ؛
و در معرفه حسن و قبح جمیع احوال اولاً میزان حقیقی و معیار تحقیقی عقلی است مامون از تعارض ظنون و اوهام و فطرتی است
بالذات آزاده از عروض افراط و تفریط ظلم و انظلام ؛ و این میزان عدل محض موهبت ربانی است ؛ و مجرد عطای ازلی
و بخشش یزدانی که نعم المواهب العقل و معیار دیگر میان بنی نوع بشر جهت تفرقه هر خیر و شر شرع شارع حق است ؛ و قانون
نوامیس انبیا و اولیا و ائمه موفق ؛ و این میزان از تتبع و تبعیت مناهج ارباب ملت غراء و باصغاء اذعان اوامر و نواهی
دین مبین حاصل شود ، هر آینه میزان اول میان افراد انسان ؛ و معیار معول در انتقاد جوهر عدل خالص از عدوان ؛
فضیلتی است وهبی ؛ و میزان ثانی عطیه است مشروط بتوجهات کسبی ؛ و این هر دو نوع معیار و میزان که محفوظ از زوال
و مامون از نقصان است استفادة از اشارت کلام معجز نشان فرقان است که و انزلنا الکتاب و المیزان و امر آلاهی بارباب فطرت
سلیمه بر منطوق و زنوا بالقسطاس المستقیم مفسر و مأول برعایت وزان عدل بر نهج معول اول است ؛ فاما آن
معیار مستقیم بی مقارنت میزان شرع قویم از مظان بعد احتلال اصلا مامون نتواند بود ، لاجرم رسوم عادلانه و قوانین
فاضلانه را که مخصوص ارباب شرایع و نوامیس نبوت است البته مقتدای اعمال و احوال خود باید نمود ؛ چرا که هر شارع
بحق ؛ و هر مقتدای موفق البته بوحی و الهام ایزد متعال ؛ و هم بدرایت و عقل بی احتلال موید من عند الله است ؛ و منظور
بعنایت نامه اولئک الذین هداهم الله لاجرم هر جا که دو میزان عدل کامل العیار آید اعتماد و وثوق را از سنجیده
یک میزان محتمل النقصان است بهتر و بیشتر شاید ؛ و الیه الاشاره بقوله تعالی لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة
للمؤلف عدل تو کرد کار ترازوی عدل از ان ؛ میزان روز و شب شده در وقت اعتدال ؛ دستی بتیغ داری و دستی کتاب حق
زان رو معادلست یمین تو با شمال ؛ و چون نعت عدل در هر فردی از افراد انسان اضافتی است میان عادل و متعلق
آن بحسب قسمت عقلی اقسام عدل چهار باشد ؛ و هر قسمی باعتباری در صنفی از اصناف ادمی اشتمال یابد از اول عدلی است میان
بنده و پروردگار بمعرفه توحید ذات و تمجید رب العزة بجمیع صفات کمالیه و باذعان احکام اوامر و نواهی آلهیه و کلام

عقل حکیم

جامع فوقانی که اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم از کمال این قسم عدالت اخبار مینماید قسم ثانی عدل
سراحدی است بالنفس خود بحسب رعایت ابقاء قوی واعضا و تسلیط قوت عاقله است بر نفس اماره و هوا و استخدام سر
بوخیس است جهت جو اشرف واعلی و حدیث ان لنفسک علیک حقا از ان معنی اخبار است قسم ثالث عدالتیست
جاری میان عادل وابناء جنس خود بطریقه اجراء احکام از اعلی بادنی چنانچه میان سلاطین فرمانده است با زیردستان
ورعایا بطریق استیلا و استعلا که قانون کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته از ان طراز عدل اشعار است قسم رابع
علیست میان شخص عادل بنسبت با اشباه از سر کار منزلی و مدنی بطریقه الفت و مخالطت و بقانون مخالصت و ارضا
و بقاعده تعاون و تظاهر در مهمات و معاملات جهت تحصیل رضای حق جل وعلا وامر واجب الاتباع وتعاونوا علی البر
والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان اشارت برعایت عدالت چنان است و عبارت از احتراز و اجتناب
از ظلم عظیم کفر و عدوان بیت عدل چبود آب ده اشجار را ظلم چبود آب دادن خار را والحمد لله تعالی که این سلطان
عدالت نژاد و این پادشاه منعوت بنصفت و داد از راه استقامت شاهین موازین شاهی دو معیار از معاییر مذکور
در کلام الهی بدست ترازو سان این سلطان مقسط که الحق قسطاس مستقیم عدل و داوری جهانیان است معا
اتفاق افتاده و حق سبحانه و تعالی ذات شریفش را از تشریف علم کتاب و علم میزان نصیب اوفی داده بیت
اذا وازنته بالناس طرا رأیت البعض یعدل بالجمیع زیرا که اولا در تعدیل بمیزان عقل سلیم و تعییر بمعیار طبع
مستقیم که باعتدال جبلی و عدالت ازلی موسوم است الیوم در عرصه روزگار مسلم تمام اولی الابصار است و ثانیا
انکه بازوی سلطنت و اقتدارش و ساعد مساعد شاهی و اختیارش را شاهین ترازوی شرع الله اکبر ساخته و آوازه
هیبت جلالش صدای الا تطغوا فی المیزان بگوشهای ترازو بیان ترازو داران ملت پیغمبر انداخته و در جمیع مصالح
و مفاسد امور این دو گونه معیار حق و باطل و این دو کلمه جامعه امر و نهی را از خطاب فاصل در تعدیل اوزان عدل
و احسان همیشه دست آویز خود انگاشته که وما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا و از عدول و تخلف این دو
منهج که موصل بحقیقت عدل و ظلم است همواره در مقام احتراز و پرهیز داشته که ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون

ولهذا این پادشاه عادل دل و خسرو نوشروان شعار بصفت جامعیت اقسام مذکوره عدالت سرچهار همیشه در
حالت سر و جهار اتصاف دارد و عدول را بقدر یکسر موی از قانون عدل بر خود از محظورات و مذمومات عقلی و شرعی
میشمارد و در هر قسم از ان اقسام اربعه عدالت مقتدای همه عادل مشربان از ابناء روزگار است و امام و پیشوای جملگی سلاطین
مقسطین و شاهان دین دار است چه اگر در قسم اول معدلت که نسبت بمافوق خود از حضرت عزت جلت سلطنته و نفوس مقدسه ا
بنوعی مرعی میدارد و خود را در مراعات این عدالت از اقل ناس اخر و کمتر می شمارد و در اذعان اوامر و نواهی الهی از روش
بندگی و طاعت داری را گامی بتمامی بندگان حق بلکه بهمگی غلامان مشرق تعلیم میفرماید و در اتباع نفوس قدسیه انبیاء
و اولیاء و در امتناع از مخالفت خلفاء و ائمه هدی غایت اجتهاد عادلانه و مساعی عاقلانه رعایت مینماید و همه مکارم اخلاق
و محاسن اعمالش برین معنی شاهد عادل است و آثار ملکات و افعالش بصدق این مدعی بلسان حال متکلم و قایل بیت
ولیس للمدح لوصفک حاجة فذاتک ممدوح و خلقک مادح و اما در قسم ثانی عدالت که بالنفس قدسی سمات خود مسلوک میدارد
یعنی بحسب تعدیل اعضاء و اجزاء بدن عنصری و بتکمیل و تحسین اخلاق و ملکات بشری بنوعی موصوف بعدل تحقیقی و معروف
باستقامت حقیقی است که اولا در رعایت و احتماء بدن انسی که مطیه شهسوار روح قدسی است لایزال از جانب افراط کامرانی طبع
خودکام و از طرف تفریط لا رهبانیة فی الاسلام احتراز و اجتناب را التزام نموده چنانچه در شبانروزی یک هنگام غذا
اما بمقداری معتدل مداومت و تغذی طعام و ادام فرموده و با وجود حشمت سلیمانی در اکثر اوقات در نیل لذات طعام ملهوف
بسنت موعود خیر الصیام صوم داود مرعی میدارد و بر قانون کلام شفابخش حکیم علیم که کلوا واشربوا ولا تسرفوا
از واجبات طریق عدالت نبویه میشمارد بیت گرچه خدا گفت کلوا واشربوا در عقبش گفت و لا تسرفوا
ولهذا همیشه بعنایت حق احوال [illegible] باعتدال سلطان معتدل المزاج بر منهج صحت و سلامت است و قوای جسم عنصریش بر طبق
نفس قدسیش بر منهج عدالت و استقامت و جمیع حکمای طبیعی در ان سلوک حکیمانه سلطان حیران اند و تمام اطباء مزاج دان
در حفظ الصحه این خسرو دانا دلان در مقام استفاده دقایق حکمت و ایقاظ غافلان لمؤلفه ملک بدنش صحیح و سالم
چون ملکت او بعدل قایم و اما عدالتی که در [illegible] روحانی هیکل انسانی مسلوک میدارد یعنی در رعایت نفس مقدس

و رعایت روح اقدس سلطانی از عروض اعراض و امراض روحانی و طریان سوء مزاج نفسانی که حاشا عبارت از تخلق
باخلاق ذمیمه و ملکات وخیمه است بقانون حکمت عملی عامل است و باقتضاء طبیعت معتدل الاصلی در محامد جبلی کامل تخصیص
که بممارست سنن و اعمال نبوی و بمداومت شیم مکرم و خصال ائمه و سلاطین معنوی آن اعتدال فطری سلطان بکمال عدالت
این نشأه بشری رسیده بیت چنین پادشاهان که دین پرورند بیازوی دین گوی دولت برند و اما در قسم ثالث و رابع
از عدالت که مراعاة تعادل اخلاق و اعمال است نسبت با جمعی که مشارکان منزل و مدینه اند و دیگر معدلت و انصاف است
نسبت با محکومان و توابع که در منزلت سلطانی نازل در رتبت و دنی اند این پادشاه عدالت پناه را از میامن کمال
کامل و اخلاص شامل و از ممارست فرایض و ملازمت سنن اسلام و بمتابعت احکام الآهی در هر مقام حالت
اعتدالی بمرتبه ایست که بر مثال روح نفسانی انسانی در ملک ابدان همواره در افاضهٔ انوار حواس ظاهر و باطن
مینماید و بمثابهٔ عقل کل بر اورنگ خسروی ملک و ملکوت اجرای احکام عادلانه در جمیع مواطن میفرماید و بر ابنا
نوع برقت قلب رئوف و رافت لایزال در ذهاب و ایاب است و شوارع بلاد علی الاتصال از طرفین یمین و شمال محفوف
بحرث و زرع است و مشغول بنسل و ضرع بلکه مسافت هر یک میل زمین از مواضع مشتمل بر مساکن و مزارع می باشد
و بغیر از متون طریق و شارع تمامی اراضی بر ارتفاع است و همگی در تصرف دهاقین و زراع اما طریقهٔ مقرر و آداب
سفر خداوندگاری آنکه هر احدی که از سپاهی و رعیت ضرری بقصد و اختیار بزمین مزارعان رساند او را بسیاست
عظیم سلطانی رسانند و اگر حیوانی بغفلت مالک مضرتی بزراعت و عمارتی رساند ارش نقصان بمالک رسانند
و بقدر نقصان مبلغی معتبر دیگر مالی ستانند و بعضی که از تنگی مجال محافظت زراعتشان مجال باشد نواب کامیاب
اولا صاحب آن زمین را فی الحال باقصای قیمت محصول از قرار ادراک ربوع متسلی سازند و از خزانهٔ عامره وجه نقصان
او را نقد بدست او شمارند و استحلال کرده شروع در ان طریق آغاز نند بیت در ایام عدل تو ای شهریار
ندارد شکایت کس از روزگار فروع خلق عدالت که ذات سلطان بان منعوت است اول ملکهٔ عبادت
ملک علام است و تسلیم متواضعانه در احکام اسلام نزد حکماء الآهی این خلق عبارت از تعظیم و اجلال

نمیدارد و هر [illegible] از دوستان و محکومان [illegible]
عملی را بذات خود راجع می پندارد و جمعیت و رفاهیت هر قوم [illegible]
از رعایا و عجزه را موجب جمع عمل خود می انگارد و بر زبان [illegible] دارد بیت
[illegible]
شاه باید که خلق را [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] حکایت چون [illegible]
[illegible] سلاطین روزگار [illegible]
بارگاه سپهر مدار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
که بعد [illegible] جناب [illegible]

مبدا

مبدا حقیقی است در جمیع اوضاع و احوال و مطاوعت مظاهر نبوت و ولایت است بقبول احکام در تمام عقاید
و اعمال و کمال تخلق سلطان سلاطین زمان بخلق تسلیم و عبادت در نشأه دنیا و عقبی مستدعی رسوخ سعادت دولت
و بر حسب منطوق و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب این خلق شریف علامت و امارت تقوی حقیقی و زها دت است
هر که او بندهٔ خدای بود سرور این و آن سرای بود نیکبخت آن کسی که بندهٔ اوست در همه کارها پسندهٔ اوست
و از میامن کمال خشوع این خسرو عباد عباد در شیوع عبادت و طاعت و از وفور خضوع آن حضرت در اوقات تعبد
هر ساعت همیشه رقاب ملوک جابرهٔ عالم در سلسلهٔ عبودیت و خدمتکاری او مطوق است و سلاطین عرب و عجم را رتبت
اقل عبید و خدام او محقق و آزادگان روزگار را در طوق بالبر یستعبد الحر باصناف الطاف بسایر بندگان
درم خریده مضموم و مضاف ساخته و رقبهٔ فرزانگان او را برقیت الانسان عبید الاحسان در ربقهٔ بندگی
و اسار بمراحم بی حصر و شمار انداخته است و بر اصناف عبادات و قربات از فرایض و نوافل طاعات بنوعی مواظبت
میفرماید و اکثر سنن نبویه مهما امکن در هر طاعتی متابعت و ملازمت مینماید که همیشه در مواقیت صلوات اقامت
جماعت را بهیچ وجه فوت نمیفرماید و در هر جمعه بی عروض مانع شرعی بمسجد جامع می آید و در حضور حضار مساجد طریقهٔ تخشع و
و آداب تعبد را بشیوع فقرا مرعی میدارد و با وجود احتشام سلیمانی و شوکت سلطانی خود را با آحاد الناس تواضعا
مساوی الاقدار میشمارد بیت قریب جنی الجدوی یزید تواضعا اذا ازداد ما بین البرایا ترفعا کذا الشجر المعالی البعید فروعه
اذا ازداد حملا کان اقرب متناولا حکایت بعد از تتبع و استقراء تمام در مجاری حرکات و سکنات سلطانی در جمیع
مجامع اسلام بمشاهده و عیان چنان محقق شد که اولا سلطان سنجر سیر بر حسب اشارت نبویه و ان تقرأ السلام علی من
عرفت و لم تعرف همیشه در حین دخول بمساجد و مجامع جوامع بر همه مسلمانان مبادرت بسلام میفرماید و در حین اقامت جمعات
سجادهٔ نماز خود را که از نفیسهای منصوفانه و از عبا و صوف بی تکلفانه اتخاذ فرموده بنفس شریف خود حمل و نقل نمیجد
میفرماید و بدست دریا انبساط خود سجادهٔ خود را بی استعانت غیری در مصلی می اندازد و میگشاید و منع احراز
ارکان دولت و نواب حضرت را از تمکین مبادرت باین خدمت نمیفرماید و در نهایت مرتبهٔ استکانت و ضراعت جانماز را

[illegible]

نخشع تمام تعظیم در آمدی

مستقبل قبلهٔ حقیقی می افکند، بملاحظهٔ آنکه مبادا در بارگاه عظموت و در پیشگاه جبروت الکبریاء ازاری والعظمة ردائی
این قدر استخدام خدام تتبع سنت متغطان جبابره نماید، و باین مقدار استکبار در حالت عبادت و استغفار
تشبه بمتجبران فمن نازعنی فیهما ادخلته النار فرماید بیت مولوی کبر باعث خاص رحمانی است باعث کبر نار شیطانی است
و همچنین چون رعایت سنت تهجد را ملتزم است، و مداومت آن طریقه تعبد را مداوم و بمقتضای و من اللیل فتهجد
به نافلة لک از سپیدای دیدهٔ دل مواظب این مسلک است، و از کمال تیقظ بدیدهٔ بخت بیدار در تاریکی شبهای مساکن
و اسفار بر طلیعه اسفار اسحار سبقت میفرماید، و در قیام لیل بر پاسبانان از ممالیک و عبید آستان سپهر منام
اقدام مینماید، اگر چنانچه بعضی از خدم محرم را که بخدمت مقدمات طهارت و احضار وضو معین اند خواب
غالب شده باشد، دران حالت توجه بمقدمات عبادت تنبیه بندگان و غنودگان خدام جهت غرض استمداد و استخدام
نمیفرموده تا هرگز در لوازم عبودیت کردگار، و مراسم طاعت پروردگار، آن مقدار مظنهٔ اجراء قاعدهٔ سلطنت
و اقتدار نشود، و بتقلیل و کثیر صورت تعظم و تحکم بر صغار و کبار ملحوظ دیدهٔ اعتبار و اختیار نگردد، و انچه نشانهٔ
تعبد و افتقار است و نهایت تذلل و انکسار در درگاه طاعت حضرت عزت بظهور آید، و چنانچه در دار دنیا حق سبحانه
و تعالی ابواب نعمت سلطنت و حشمت بروی او گشاده، در نشاءٔ آخرت هم درهای کرامت بر روی همت
متعبدانه و رخسار نیت مخلصانهٔ او گشاید، و برین وجه که در کشور عالم ملک و سلطانی اغبط افراد انسانی است،
در عالم معاد روحانی هم خود را سر خیل محققان بحقایق این حدیث صحیح المعانی قدسی و کلمات فرماید که اغبط اولیائی عندی المؤمن
خفیف الحاذ ذو حظ من الصلوة و احسن عبادة ربه و اطاعه فی السر بیت کدام پایه در اندرین منصب شاید کرد
که در مدارج رفعت نه بر تر از آنی دوم ملکهٔ وفا و حسن مکافات سلطانی که از فروع عدالت آن مظهر خلق
سبحانی است دانایان مطالب حکمت خلقی و محققان کمالات خلقی ملکهٔ وفا و حسن مکافات را چنین تعبیر و تقریر
فرموده اند که این ملکهٔ قدسیه عبارت از اتصاف دل خردمندست بانجاز مواعید و اداء حقوق عهود قولا و فعلا
و خاطرا، هر آینه مقتضای ثبوت این ملکه کریمه آنکه در مجازاة اصحاب مکرمت و حقوق همیشه باعلی و اکمل از آن نیکوی

کار ایشان

کار ایشان بصدور آمده مکافاة نمایند، و در مقابلهٔ سیئات که مستحق عقوبات باشد اقل و آن اجرا نموده بعفو و احسان
گرایند بیت ضعیفان ستونازش بود رسم تو با جمله نوازش بود والحق انچه معاین و مشهود
اولی الابصار و از ملکات قویمهٔ خداوندگار سلاطین روزگار است آنکه همیشه لوازم وفا و مکافات در جمیع اوقات این
سلطان کریم الاخلاق بر وجه اوفی و اوفر بصدور رسیده، ولا یزال بحسب فطرت ازلیه نه بارکات و تتبع محاسن
عملیه مراسم وفا بر وجه مستوفی از اقوال و افعال سلطانی بمرتبهٔ بهیات و اولیات کشیده، گویا در عهد عقد و پیمان
روز الست اشارت و امر معهود یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود را بگوش جان باذعان فرموده، و در مکافات
مکرمت محسنان و اداء حقوق نیکویی با امثال معامله را بر مرتبهٔ حسن مجامله و معادله افزوده، و درین مسلک اداء
حقوق بتقدیم شیوهٔ فضل را بر قانون عدل واجب انگاشته، و در مسند سلطنت که رتبت ظلیت الالهی است تخلق را
بخلق مکافات بر وفق ارشاد و انهاء من جاء بالحسنة فله عشر امثالها بر ذمت همت خود مقرر و معین داشته بیت
چون که در عهد خدا دارد وفا از کرم عهدش نگه دارد خدا اما در مجازاة گناهکاران و در محاذاة خطا با مجرمان میزان
عدل و انصاف را مقیاس عمل داشته، و سیاست شریعت را در امثال آن احکام بمتبوعیت گماشته تا از مسلک عدل ربانی
در خلاف انسانی عدول نفرماید، و خلاف قانون نامهٔ عادلانهٔ و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها در الواح ارواح
و صحایف نفوس صورتی خلاف عدل روی ننماید بیت کریم بسوس الحاسدین بعفوه وان انکروه ساسهم بانتقامه
و یصلح بعض القوم بعضا فانه یداوی بلحم الصل لعض سمامه و از تمثیلات رسوخ این خلق پسندیده مآل درین سلطان
حمیده فعال حکایت در زمانی که سلطان سلاطین زمان بعد از استقبال ارگاه جلال والد خلافت قباب بجوار ایزد متعال
از مستقر سلطنت خود که اماسیه بود بدار الخلافه قسطنطنیه نهضت فرمود، و جمعی از خدام و بندگان
سابق العبودیه که بطریق جانسپاری سالها ملازمت خدمت مینمودند، و گروهی از ارباب حقوق که دران دولت روز
افزون متعین بسوابق اخلاص و قدمت بودند، سر خود را در قدم جانسپاری بطفیل راه شاه جهانپناه انداخته بودند، و عمر
و زندگانی را فدای طریق وفاداری سلطان ساخته، چون بدار الخلافه رسیدند و پادشاه خود را امراد دل برسند

خلاف دیدند اتفاقاً تقاضای صلاح ملکی اولادران ولامقتضی آن بود که مناصب علیه و مساند کلیه آن بارگاه اسلام
پناه بدستور زمان خداوندگار سعید بارکان قدیم و قدمای عهد مفوض و مقرر باشد چون از میامن تائید خدای مجید و با فضای
تمهید عون بخت مجید کار سلطانی بنهایت استقرار رسید و سر امری از مراسم و قوانین خلافت بکمال منتظم خود انجامید
این سلطان وفادار و این پادشاه حق گزار آن همگی خدام قدیم را حسب اقتضای قابلیت و استیهال و ماسند عادات
حقوق سابق بمجازات اعمال بمراتب علیه و مناصب سنیه بنوعی رسانید و هر کدام بنهایت مامول بلکه زیاده از
رتبت مطالب بعید الحصول فایز و بهره مند گردانید که همگی السنه و افواه بشکر وفاداری او ناطق و بذکر جمیل آن
مصدر محامد اخلاق بمروت و حق گذاری متوافق گشتند چنانچه از بدایت استقرار سریر شاهی و اقبال معظمات
مناصب بارگاه سلطنت و جلال و نفایس بضاعات عالم ملک و مال همگی بدست همان بندگان قدیم قرار گرفت و مدار
امور دولت بعظمای سعادتمندان آن طایفه استقرار و استمرار پذیرفت بیت دلاور جو بانه وفا ما نمود
بباید بمقدارش اندر فزود که هر باره او دل نهد بر هلاک ندارد ز پیکار با موج باک منقبت سیوم از فروع
خلق عدالت سلطانی که ملکه صداقت و الفت و مهربانی است دانشوران حکمت شعار در تحقیق این ملکات
جنان اشعار کرده اند که این گونه فروع عدل و داوری سلطانی عبارت است از اظهار آثار غایب محبت و اتحاد وحدت
با ابنای نوع انسانی و تأثر و انفعال از هر نیک و بد اشخاص و ابنای زمانی بمرتبه که بدفع ضر و جذب نفع احاد الناس
بقدر مقدور اقدام نماید و حسن حال و تفرقه بال محکومان خود را بلکه جمیع احاد نوع انسان بذات ملک و سلطان عاید
و آیل پندارد و الحق این سلطان مشفق مهربان در اتصاف باین عنوان خود را مظهر این حدیث حکمت نشان که المؤمن
للمؤمن کالبنیان یشد بعضهم بعضا میدارد گویا تعلق خاطر خطیرش با فراد عالم و محبت و اتحاد باطنی او با هر کس از افراد
آدم بمثابه تعلق جان است باصلاح و نظم مزاج ابدان و در لوازم ملاطفت و وداد و مراسم مصادقت و اتحاد
با جمیع احاد عباد و محکومان ممالک و بلاد بابوت روحانی و اصلیت سلطانی در منزلت آبای عطوف است با ابنا
و اولاد و لهذا حقوق هر گونه خیر و شر و عروض اصناف نفع و ضر که بهر کس رسد با همگی سهیم انبساط و ملالت و با تمام

بندگان

بندگان شریک در رابطهٔ استرضا و استمالت است للمؤلفه ای با همه خلق کرده خلق مرئی اصلی تو و فرع جمله نوع بشری
ابنای زمانه را صداقت با شاه زین گونه خوش است چون معنی حکایت در بدایت جلوس همایون چون خاطر عالی باحقاق حقوق خدام
و بندگان و اشفاق درباره سابق خدمتان آستان بغایت متوجه و معطوف بود امیر اعظم قزل احمد بیک ولد اسفندیار حاکم قسطمونیه که از خوف اخفا شده بود
نوع دوم در ذکر اخلاق ملکیه سلطانی است که غیر متعدی الاثار است و درین قسم هم دو رکنست رکن اول
خلق عفت سلطان سلاطین که بر وفق سیرت خلفای راشدین و ائمه هادین چون ملکه عفت معبر و منقبت سبب
طبیعت شهوانی است و تادیب قوای حیوانی از جانب افراط که بعث حیوانات عجم است و از طرف تفریط که سمت
اجسام جامد و جانوران عمی و صم و بکم است و این نعت شریف یا بمقتضای اصل فطرت می باشد چنانچه در نفوس
قدسیه انبیا و ائمه معصومین و یا باکتساب و ریاضت نفسانی است بارتکاب متابعت قوانین دین و اکثر نفوس
بشری را در تخلق بخلق عفت بآداب شرایع و نوامیس احتیاج تمامست و خلق عفاف ذاتی را در طبایع اکثر
خلق بموذب و سایس خارجی قوام است چه اگر حکم عام ان النفس لامارة بالسوء شامل جمیع افراد انسانی از ذکی
و غبی است فاما استثنای نفوس قدسیه و کاسبان کمالات انسیه از جمله سعادتمندان الا ما رحم ربی است بیت
الظلم من شیم النفوس فان تجد ذا عفة فلعلة لا یظلم و از جمله خصایص این سلطان متورع و پادشاه متمنع
آنکه بحسب پاکیزگی اصل فطرت و بمؤیدات متابعت شریعت و ملت ذات شریف و عنصر لطیف عفیفش بمثابه نفوس قدسیه
مجردات از آلایش شهوات مذمومه نفسانی و وساوس مردوده شیطانی بتوفیق سبحانی مبراست و بواسطه
کمال این ملکه ملکی سمات چون اشخاص ذوات روحانی از آغشتگی طبیعت ظلمانی برو داع تقلد احکام شرایع ربانی
متعراست چه اگر این سلطان صافی الاعتقاد و این ملک ملک سیرت فرشته نژاد را چون از بدو فطرت جبلی است
مفطور بر اعتدال امزجه انسانی و بقوت قدسی و بقدرت نفسی بنوعی موید است که مالک زمام نفس اماره گشته از میلان
بهوا و هوس نفسانی چنانچه در باب استمتاع از رغبات طبع مهوس و از آرزوهای نفس مشوش موسوس شاید ازلی
موفق است بمراعات حد عدل و اعتدال و از میمنت تقید و تقلد بشرع اطهر همیشه مجتهد و مجدات است در رعایت ناموس

دینی و محاماة سیرت امام المومنین از وصمت قصور و سمت اختلال در تطبیب نفس نفیس خود بر مسند شاهی نظر همت قدسی

منزلت را بر لذات علمی و حالات معنوی میگمارد و در ضروریات مستطاب قدر مشروع را معمول و معقول میدارد **مولفه**

بلند نهاد قدسی همچو املاک زکام نفس قانع همچو سلاک ولهذا در جمیع فروع ملکه عدالت از کل افراد انسانی است و اجل

واکمل مظاهر خلافت و جهانبانی **فرع اول در ملکه حیا که از فروع عفت معدودست** و بهترین اخلاقی است که مرضی جمیع عباد

و معبودست از انکه حیا نزد اهل حق عبارت از ملکه و انحصار نفس آدمی از هر ناشایستی که شایسته ملام و مستحق مدام

نشود بی انکه آن انقباض و ارتداع بمنع مانعی با تشریع شارعی باشد و بی تکلف این خلق کریم درین سلطان حیی الحیم

از اصل فطرت بنوعی استمرار پذیرفته و لوازم آن ملکه چون نضارت آب روی کل بوجهی تمکن گرفته که در اثبات این

خوی محمود در رخسار تنزیه و تقدیس نفس نفیس صهیب رومی رضی الله عنه در آیینه مجلای وجه کریمش بر طبق حدیث نص **لو لم یخف الله**

لم یعص رو مینماید و بکمال این خلق در شرافت و لطافت و رسوخ این شیوه مامون الافه بر تمام ملوک و سلاطین

اسلام چون حیا ابر بهاری بر عالمیان سر فراز است بلکه از اشراف الناس بوفور نور حیا بر مثال عروس خورشید

در خدر حیا بسحاب مستنثی و ممتازست و لهذا بر حسب اقتضا حدیث خوش ادا **ان الله حیی یحب الحیا** از مواجهه انظار

شوخ چشمان روزگار در حجاب استحیاست و چون طلعت لامع الانوار افتاب همواره در حجاب نورانی شعاع فیاب

بیش چشم بد اندیشان تیره کار در نقاب احتجاب مشکل نماست گویا بر چهره گل خوش نما از تماشاگری ابصار کواکب سیار

بهنگام اسحار لا یزال در خوی خجالت و انفعال است و در رشک عزت از وا چون غنچه مستور محفوف باستار تمنع و اجلال

تیلک رونق وجهه عن عفته والسیف یعرف عتقه فی مائه جان فدای روی خوبش کز حیا مانند گل سرخ بر می آید از تاب تماشای

در استحیا و آزرم و در وقایت آب روی و شرم بنوعی است که از قبایح فعلی و وقایح قولی در غایت اجتناب است و بیمن

از محظورات شرعی و نا شایستگیهای بصری و سمعی بنقاب حیا در مقام احتجاب چنانچه هرگز بر زبان حکمت بیانش

در حین مخاطبت و تکلم با هیچ آفریده در اوان حکم و تحکم لفظ فحشی از سر بی باکی و کلمه خنده در قهر و خشمناکی مطلقا نگذشته

و هیچگاه دیده حق بینش در حین جلوه گری قوت بینش میان مناظر دلفریب آفرینش بنظاره کی منظوری که از روی شرع

و مروت مستهجن و مذموم باشد اصلا باختیار امعان ننموده و از نظر هر نامحرم که در شریعت محرم است از پیش

اعیان خود جهانبینی از مجلای عیان و اعلان پنهان فرموده کشیده دامن بدست حیا عنان که فتنه دل از آمد شد نظر باشد

حکایت از خواص محرمان درگاه و از مخصوصان محافل سلطان اسلام پناه منقول است که در بعضی اوقات

که جهت تادیب و ترتیب غلامان خاص خصوصا از جماعت احداث و خواص که بشمایل مرغوب اللقا و حسن سیما و تناسب اعضا

محل فتنه خاطر هوسناک اند و موقع اطماع طباع ناپاک بی باک چون امر بضرب مودبان میفرمایند مبالغه تمام در ستر

بعضی اعضا از روی حیا و صلاح مینمایند با وجود انکه نظر بران جوارح مثل سینه و ساق در غلمان و جواری مملکت مباح است

و در حین مخاطبت و خطاب بمواخذه گناهکاران بندگان دشنامی که شرعا قذف صریح یا کنایه باشد چون زبان

برید و ترجمان فوادست طهارت و عفت لسانی هم دلیل عفاف جنان خواهد بود **بیت** حاجب درگاه دل شد چون زبان

حال دل را از زبان کن بیان **فرع ثانی خلق عفت و ورع و تقوی است و اعراض از مقتضای آرزوهای طبع و هوا**

و حقیقت ملکه ورع مشعر بملازمت نفس است بر اعمال پسندیده و افعال حمیده و عقاید حقه با وجود تجنب و تمنع

از موافقت هوا و مصابرت و ترفع از مکروهات و منهیات و تحقق ظهور این ملکه کریمه در ذات آن خسرو منور عاقل

جان است که او الا النفس قدسی سمات نیر محامد اعمال صالحه بالطبع مقصورست و بارتکاب واجب شرعی و تطوعات

در اصناف طاعات محصور گویا در هیات و تشکل انسانی ملکی است روحانی و در صورت جسمانی مظهری است از جامعیت

اخلاق رحمانی همیشه از میامن عصمت فطرت از هواجس نفسانی مصون است و باوصاف تقدس و تنزه از هیات

ظلمانی محروس و مامون بر طبق مضمون **لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یومرون** همواره جمیع ارکان جوارح

از اجزا و اعضا و تمامی حواس و قوی را بر سلوک سمت صلاح و هدی مغرور و مجبور داشته و لا یزال خلاصه زندگانی را

بر ملازمت بر و تقوی مصروف و مقصور انگاشته دامان مردمک چشم حقیقت بینش را همیشه در خلوات طاعات از اشک

طهارت ماب **البکا من خشیة الله یحیی القلوب** پاکیزه میدارد و از صفای ضمیر و خلوص عقیدت هرگاه که زلال معارف

از منبع نبوت در مرآت نظرش جلوه گر گردد هزار گوهر یگانه از امطار مدرار اسرار **و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول**

هر که تصریح و اجهار نمی باید لازم

تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق بر گلش سینه ببارد • بیت • بوقت خوشدلی چون شمع پرتاب
دهن پر خنده دارد دیده پر آب • بهر شادی که خود را شاد دارد • در آن شادی خدا را یاد دارد • نوع ثالث از فروع عفت
که ملکه رفق و مسالمت است و این خلق کریم نزد عرفا و حکما معتبر است باقتدار نفس انسانی بر اعمالی که مشتمل بر
تبرع و ملایمت باشد با ابناء نوع آدم و مستلزم تمنع و ترفع باشد از مزاحمت آراء مختلفه و اهواء متفرقه از بیش و کم
والحق پیرایه سریر خلافه این سلطان نشین و ارکان تخت رافت این پادشاه رقیق القلب رفیق بر طبق منطوق حدیث
ان الرفق لایکون فی شیء الا زانه بنوعی بزیور مسالمت آراسته است و بزیب و زینت مداراه و موافقت بر وفق حدیث صحیح
ان الله رفیق یحب الرفق بر وجه مرغوب در غایت ملایمت پیراسته که با کافه اهل اسلام بلکه با جمهور انام بطریق
رحمت و اشفاق عام عامل است و در اعمال خلافت و شریعت پروری در شیوه حلم و سلم کامل است رخساره رفق و مدارا انش
چون مهر تابان با هر کس بگشادگی و انبساط متجلی است و دست مغفرتش چون پنجه آفتاب با هر ذره خاکساری بکرم
مهربانی و حسن اختلاط متجلی است • بیت • بالرفق یبلغ ما یهواه من ارب • وصاحب الخرق محمول علی الطرق
همه رفق کن که آدمی زاده صید • بنرمی توان کرد و وحشی بقید • چو دشمن کرم بیند و رفق و جود • نیاید دگر خبث از و در وجود
چو با دوست دشخوار گیری و تنگ • نخواهد که بیند ترا نقش و رنگ • رکن دوم از قسم اول در ذکر اخلاق متعدی الآثار
سلطانی که خلق شجاعت و حماسه و فروع و لوازم آن ملکه نفسانی است ملکه شجاعت حماست ترد
ارباب حکمت و درایت معرف است بملکه تهذیب قوه غضبیه انسانی جهت دفع منافرات و مکروهات نفسانی و در اعاده
حالت اعتدالی و کیفیت متوسط میان افراط تهور و تفریط جبانی و این صفت در سلاطین روزگار همیشه متعدی الآثار است
جهت آنکه باعث استقرار ملک و اقتدار و داعی بر استمرار حمایت ملک و دین از عروض مزال مضال و مضار و ملکه کریمه
دلاوری را در نفوس انسانی دو حال و اعتبار است یکی اعتبار مبادی و علل باعث آن ملکه فطری و دیگر اعتبار غایت و ثمرات
آن صفت در نشاه بشری اما باعتبار اول بر سه قسم باشد قسم اول شجاعت حیوانی است که منشاء آن امتزاج قوت
شهوی و غضبی باشد مثل ابرام و اقحام در مخاصمه و مدافعه در ماکل و مشارب و مناکح باقتضاء قوت بهیمیه و مانند

اقدام

اقدام عوام بر محارب و متاعب جهت مجرد آواز کامرانی قوت سبعیه غضبیه بطریق عصبیه قسم دوم شجاعت
حکمی است و این قسم مسبوق باشد بتفکر صایب و نظر همت عالی مراتب و درین اقدام و دلیری مراد حکیم محض اتصاف
باشد بآن صفت کامل نه ملاحظه مجازاتی در عاجل یا مکافاتی در آجل مثل دلاوریها کمل اولیا در مسالک طریق هدی و
جان فداییهای دوستان خدا چنانچه از آن جمع شجعان و جوانمردان در کتاب حکیم قرآن اخبار فرموده که ان الذین
آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم فی سبیل الله والذین آووا و نصروا اولئک بعضهم
اولیاء بعض • بیت • هم النفر الذین جاهدتم • باحشاء من عاداهم ابدا ترق • قسم سوم شجاعت دینی است
و آن مسبوق است بخلوص اعتقاد یقینی و صفاء نیت در اقامت قواعد دینی جهت اتباع احکام الهی و انقیاد شارع
بحق در اوامر و نواهی مانند اقدام مجاهدان و حامیان اسلام و التحام ملاحم شجعان از ماحیان کفر و آثام و ازین
طایفه در قرآن مجید اخبار فرموده و رتبت دلاوری ایشان را ستوده که من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله
علیه فمنهم من قضی نحبه • بیت • صدفشان نقش بند ایمان گشت • دردشان مرهم دل و جان گشت • واما شجاعت باعتبار غایت
و غرض داعی یعنی جهت اظهار آثار و نتایج ملکه دلاوری که باعث بر ظهور حرکات اختیاری است بر دو صنف است صنف اول شجاعت
که غایت آن مطلبی معین باشد از مطالب دنیوی مثل تحصیل ملک و مال و غنایم یا ذکر جمیل میان ارباب تعین در ملاحم
یا آنکه غایت آن مطالب معنوی اخروی باشد مثل نعیم جنت و رضوان و مجالست حور و غلمان یا آنکه مقصود مجاهد
شجاع جمیع اصناف مطالب دینی و دنیوی بطریق تخییر باشد که هر کدام از آن مطالب صوری و معنوی را غنیمت خود
داند چنانچه در کلام مجید فرموده که هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین یا آنکه مقاصد مذکوره بطریق ترتب باشد
یا باجتماع چنانکه در اخبار نبویه بهم مراتب جهاد و شجاعت اشارت فرموده که الرجل یقاتل للمغنم والرجل یقاتل لیری
للذکر والرجل یقاتل ص
مکانه فی سبیل الله و درین اصناف مذکوره شجاعت مجاهد را البته حب جاه و ترجیح بقاء مثاب را داعی و طالب است
هر چه درین راه منی میکند • بر من و تو راه زنی میکند • صنف دوم ازین شجاعت که باعتبار غرض و غایه
باشد آنست که مراد مرد شجاع نفس استکمال باشد بآن صفت و ملکه کمالی نفسانی و ظهور نشاه و حالت مشاهده صفت

ربانی درین نشاء مجاهده انسانی خواه حصول آن صفت کمالی درین نشئه این جهانی باشد و خواه ظهورش در موطن آن جهانی
واین مرتبه عالی در کلام نبوت چنین مذکورست که مَنْ قَاتَلَ لِيَكُونَ كَلِمَةُ اللّٰهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ و یقین که
چنین مجاهد مبارز شجاع در اتصاف بعلو همت و قطع عروق انواع اطماع سر کرا از فوت و فنا ترسد و هیچ گاه از زوال
و عاقبت حال نترسد بلکه گاهی در تحصیل مطلب عالی خود ترجیح موت ممدوح بر حیات مذموم نماید چنانچه شهسوار
شجعان اهل ایمان علی مرتضی رضی الله عنه ازین حال خود اشعار و جهت ارشاد موحدان اخبار نموده که ان لم تقتلوا
تموتوا والذی نفس ابن ابی طالب بیده لالف ضربة بالسیف اهون من میتة علی فراش تیغ اجلست عار و بیداد
از حتف بمیرد آدمی زاد دست خوش ناکسان چه باشی خود زنده باین خسان چه باشی ولما تداعی علینا بعد اثنینا
فصار الدنیا الموت احلی من العند ولی بتکلف بحسب مشاهده آثار و مداوره اخبار این رکن رکین از ارکان اربعه
ملکات شاهی درین مظهر کامل جامع خلافت و پادشاهی در فطرت ازلیه بقدر اوفی مفطورست و از حضرت واهب العطایا
تمامی اقسام ازین عطیه دلاوری و مردانگی بمقدار اکفی مخصوص و منظورست چنانچه در اواخر احکام الآتی واقعات
ناموس شریعه پادشاهی در حد اعتدال جلادت و سزاواری حراست قوانین سیاست و ریاست بنوعی که مصون
از مجاوره بحد افراط متهورانه و مامون از قصور بمرتبه تفریط جبن بالتمام معاینه است چرا که در تقرر مسند خلافت شاه
تهور منافی مصالح زمانه است و مخالف حزم عاقلانه و منشا آن افراط استیلا قوت غضبی ست بر سلطان عاقله
و استعلا نفس سبعی بر ملکات فاضله و این شیمه ذمیمه در ذاتی که محلی بحکمت و علم باشد بغایت مذموم است
و در مظهر سکینه حلم و سلم مستهجن و ملوم و همچنین صفت جبانی و رذیله ترسندگی مخالف نظام ملک و دین و منافی
حافظ رابطه خداوندی و بندگی است چرا که ترک استعمال قوت غضبیه بر حسب اقتضا قوانین شرعیه و باستدعا بواعث
حکمیه از دنائت و قصور همت و ضعف و عدم ثبات نفس باشد مثنوی راضی چه شوی بهر جفایی
گردن چه دهی بهر قفایی چون سوسن اگر زبان برانی دردی خوری از زمین صفایی می باش چو خار و به بردشی
با دشمن گل کشی در آغوش با بزم جهان درشتی کن چون کوه بلند پشتی کن چون برق فضا آموهبت

سبحانی

سبحانی و بر حسب عطای بی انحصار ربانی صفت علو همت سلطانی و اعتدال مزاج آن حضرت در ملکات نفسانی
بروجه اجمل و نهج اکمل حاصلست و آثار و علامات عادله بر تجرب و شهامت سلطان و ثبوت قدم دلاوری او
در میان میدان شجعان نمودار چند در کتاب سلطان دین محمدی و آن جالس اورنگ مغفرت و رحمت ابدی
یعنی والد جنت مکان سلطان مذکور شد و در ذیل این مطالب شواهد و دلایل بر اثبات این مدعی هم در داستانهای
مغازی و فتوحات سلطانی مسطور خواهد گشت و بعضی اخبار از کمال شجاعت و دلاوری و وفور اقدام سپهسالاری
و سرلشکری که قبل از جلوس مسند خلافت و قیصری در ایام جوانبختی در ظل عنایت پدری منقول است و تفاصیل
آن مخبر از قوت ملکه شجاعت سلطانی و محض عقول است شرح آن در محل خود ایراد خواهد رفت بیت
هم بمردی و شجاعت چون امیر المومنین هم بانصاف و عدالت چون امام الانبیاست و علاوه این معانی
آنکه چون حق سبحانه و تعالی بسابقه عنایت و موهبت بی غایت مالک ملکه حمایت عزیزی و حاکم علو همت و شجاعت
فطری را بر مملکت وجود سلطان سلاطین مجاهدان و پیشوای مردان میدان کامل ساخته است و با وجود آن صفت
شجاعت نعمت تمام تابع قوت و استطاعت را که عبارت از صحت و توانایی جوارح و اعضا و سلامت و شهامت
قوی و اجزا است با اتصاف بلوازم شجاعت از هر قسم بر طبق وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ ارزانی داشته است
لاجرم بواسطه مساعدت قوت با اعضاد و اعتماد و اعمال آلات مبارزت و جهاد از آن سلطان مبارزان بکار
فرمایی ملکه شجاعت و بمعاضدت قوای بدنی و استطاعت صورتی چند در غایت غرابت صادر شده که نزد هوشمندان
از اخسر و خسروان کشورگیر این صورتهای مستبعد مصدق و محقق روایات قلع باب قلعه خیبر بدست مفتاح نمای حضرت حیدر
صفدر رضی الله عنه و کرم وجهه الانور می تواند بود و مشاهده و سماع آن کارنامهای غریب شاهد بر اقتران قوت جسمانی
با توانایی جوهر قدسی روحانی در افراد نوع بشر خصوصا این پادشاه علی مخبر و والی ولی سیر دلیلی مقرر می تواند شد
چرا که بی معاضدت قوت قدسی امثال این تصرفات در عالم حسی از محالات و ممتنعات مینماید و لهذا حضرت مرتضی
این کلمه که واللّه ما قلعت باب خیبر بقوة جسمانية ولكن بقوة قدسية ربانية می فرماید نظم

زور او بت شکن زر و زر ازل • دست او تیغ زن بر اوج زحل • جبر از تیغ او فرا شده • سر آبش همه سراب شده •
اکنون باقتضای سیاق کلام بمناسبت مقام حکایتی چند از آثار شجاعت سلطان و از لوازم بسطت جسم
وقوت استطاعت و توان آن خسرو مجاهدان ایراد نموده می شود اولا یک حکایت در بیان تفوق
و رجحان سلطان در علم رمی و تیر اندازی با وجود سختی کمان و حکایت دیگر از کارنامهای سلطان • در
کار فرمایی گرز گران و آثار عظیمهٔ آن **حکایت اول** در بیان کیفیت تمسک سلطان بسنت رمی
سهام بمتابعت امر نبوی و آثار غریبهٔ خداوندگاری در کمانداری و تیر اندازی میان مجاهد آن ملت مصطفوی
در ایام ظهور دولت و ملت سلطان انبیا و آن صاحب سهم صایب از کمانخانهٔ فکان قاب قوسین
او ادنی صلی الله علیه و سلم ما طلع من قوس النهار شمس الضحی • هرچند سلاطین عالم و خسروان عرب و عجم از کارخانهٔ
تعلیم آن استاد انگشت نمای ایمای وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی • قبضهٔ کمان پر زور دولت را
جهت فوز بسهم السعادة دین و دنیا • بر بازوی توانایی خود محکم ساخته اند • و در مضمار فوز بقدح معلا
پیوسته تیر تدبیر بر نشانه انداخته • اما جهت آنکه اتباع این سنت موکد نبوی • و استماع امر و اشارت
مصطفوی که بر وفق حدیث حرل علیکم بالنبل در باب رغبت انگیزی و کارسازی در تعلیم علم
کمانداری و تیر اندازی مروی و منقولست • این سلطان مجاهد غازی • و این سپهسالار لشکر اسلام در غایت
بدستیاری استاد تایید و بمساعدت دولت بر مرتبه حالیا بقوت بازوی کمان و حدت و شدت
تیر اندازی میان نبالان و مجاهد پیشگان • بر مثال سهام سعادت خود انگشت نمای پادشاهان جهان است
و قوس هلال سان آن خسرو اهل ایمان • میان قواسان کشور سپهر مینو چون قلم تیر صایب تدبیر همیشه مشار
بالبنان است • بیت • درشت باطنه و نرم گوی سخت کمان • گران عطا و سبک رمی و آتشین پیکان •
گویا همواره از اقران تیر و کمان پر زور سلطان زمان • و از صدای پرانیدن و تار قوس او در حالت مفارقت
دادن سهام از التئام دست آن خسرو مبارزان • بر صحیفهٔ روزگار کارزار از حروف مشتبه بالفعل

شکان مشد مشاهده و نمایان شود • و هم چنین از خنین تیرهای جان ستانش طنین صدمه هلاک از صدور سینهٔ دشمنان
بگوش کر و بیان رسد • وطرفه تر آنکه از صدور صریر سهام سینه گذارش بر سپر صدور اعدا هم تحقیق اسم و خبر آن مقدر را
بتشدید و تاکید و آن مظهر سهم الحرب نصر و تایید شود • و هم تلقین پیغام فتح و گشادی شبهه وکالت بزبان فاق
خدنگ از قبضهٔ کمان او گوش گذار زخم گشاده دهان خصمان • و قرع صماخ سوراخ آن نصال حدید فرماید • مص
رخنهای کمان توئی بر در فطرت • که مرگ نقب زند در خزانهٔ اعمار • بیت جاوش سهم تو راه بر فتنه • ببرد سایهٔ تیرت زملک سینه قرار •
و اما در اصابت سهام و باریک اندازی • و در سرعت استعمال سهمش در حالت عدو پردازی • همواره هر تیرش بتحریک انامل و بنان •
اشارتی است عیان • که میان سهم اجل و دشمن پر امل باندازهٔ یک تیر انداز راه پیش نمانده • و همیشه در بسط لوا و والای
مخالف با خصمان یک چوبه تیر خود را بجای اندازهٔ ذراع بهدیه اعدا طویل الآمال روانه نموده یعنی که رشتهٔ دور و دراز جبل و رید
او را به پیکان حدید خود خواهد برید • و بمقدار اقصر اعمار خواهد رسانید • قطعه • تیر تو اداکرده بهنگام رسالت • هر که عدو و فتح ترا روز رسالت •
حاصل کم برحسب استقرا و تتبع اخبار سلاطین • و از تصفح و تفحص آثار مجاهدان دین • هیچ پادشاهی از خسروان نامدار •
که بر مسند تعظیم و تحکم بحکم امر واعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخیل ترهبون به عدو الله وعدوکم اعمال و عامل اند •
در علم رمی و عمل تیر اندازی که کلمهٔ من قوة امر و ترغیب بتشدید قوة بازوی مردانگی در اظهار آثار رمی جنان بلند کمان است
و مشیر بآنکه بهترین صنایع اهل حماست تعلم و تعلیم صنعت تیر و کمان است • هیچ کدام از عظمای سلاطین مجاهدان سهیم
این سلطان زمان نبوده اند • و در اظهار غرایب در میدان سر تیران تیر اندازان در سبق و رمی همعنانی او ننموده اند •
سهامُ إذا ما أرسلتها بنانه • أصیب بها قلب الجماعة والنحر • چه اگر اولا در سخت کشی و دور اندازی بجایی رسانیده •
که پیران قبیله سعد وقاص و سلمه بن اکوع رضی الله عنهما بر مثال تیر و کمان خود انگشت تحیر و شگفت را بدندان گزیده اند •
و قواسان و نبالان دیار مشرق و مغرب کمان زورمند سلطان را بر وضع قوس قزح بتزیین الوان از طاق مقرنس
آسمان آویزان و منشوری تیر اندازان بر گزیده اند • وفی الواقع نسر طایر سپهر از سهم پر بال و از ضربت نصال و پر تمام انداخته
و کبوتر تیز پر شب و روز از پر تیر سپهر مسیرش اجنحهٔ عقاب ابلق را پر و بال ساخته • مص • غمزهٔ ناوک تو چون بکرشمه نگرد

جان دشمن بهر چون دل عاشق دلبر **القصه** در ملک خراسان و دار الاسلام هراة جهان پهلوانی بود
شیخ بایزید نام و ابا عن جد میان تمام سپهسالاران ترک و تاجیک در آذربایجان و خراسان در قبضه و فن تیر اندازی
پیشوا و امام بود و جمیع ملوک و سلاطین و امرا و سپهداران ختای و ترکمان که نزد جمله طوایف عالم مسلم و در فن تیر اندازی
فایق و غالب اند و حیثه از بدو طفولیت و جوانی در تتبع و تعلم آداب رمی در صدد اقدام در ملاحم و محاربه اند استاد
مذکور را بپهلوانی و کمانداری مسلم و محکم میداشتند و دقایق فنون تیر اندازی را در علم و عمل برو منحصر می پنداشتند **بیت**
ز عالم کسی سر برارد بلند
که از کار عالم بود هوشمند
و به آوازه لطف و احسان سلطان بر جمیع هنروران
جهان و جهت مشاهده دیدار این پادشاه غازی و ملاحظه دانشوری او در فن تیر و کمان از ملک خراسان بدرگاه
جهانپناه مستسعد شد و بوسیله اخلاص و ثنا و برهنمونی سوابق دعا بر مثال قبضه کمان کیان در آن زمان بدستبوس
سلطان مستسعد گشت و سلطان مهربان غریب نواز پهلوان مذکور را باصناف اعزاز شرف امتیاز داد و بعد
از ملاحظه مشارکت و مسامحت اسمی و رسمی و سهام نظر صایب سلطانی در شان پهلوان مشار الیه بر نشانه افتاد
هر چند سلطان میان خسروان زمانه در نبالی و کمان داری بر مثال سهم صایب خود متوحد و یگانه بود و هیچ آفریده را
از ارباب سلاح سخت کمانی و باریک اندازی دعوای سهیمی و هم دستی نمی نمود فاما چون اعتقاد صادق خداوندگار
در هر صنعت و کار برین معنی مقرر بود که مراتب کمال در هر دانشی بی حصر و نهایه است و مهارت هر علم و ادب را
اسالیب و طرق بی حد و غایت است **بیت**
چنین گفت دانا که دانش بسی است
ولیکن پراکنده با هر کسی است
لاجرم سلطان را داعیه شد که سلسله آن فن کمانداری خود را با آن پهلوان یگانه هم متصل سازد و نظر ضرافت
از خود را بر دقایق کارخانه آن پهلوان نیز اندازد بنابرین مجلسی در حضور سلطان محفوف بسرهنگان این فن کمانداری و نشانه (منتظم ساختند)
معین را در چند قدم راه هدف افراختند و هر کس تیری که ازین فن در جعبه داشت و خود را درین صنعت صاحب سهم
وافی می پنداشت چند تیری بترتیب بجانب هدف انداختند سلطان نیز در آن مجمع با پهلوان او لا مطارحه و گفت و شنید
این فن در میان آمد و از نکات باریک این شیوه هر گونه دقایق مذکور لسان همگنان شد چون کار علم بعمل رسید

و هر کس

و هر کس کمان دعوی را بقدر قوت و توان خود کشید در یک دو دفعه از کشاد سهم صایب سلطان مقدار تفوق و استعلا
او بر جمیع شهسواران معلوم شد و در حکم اندازی و سخت کمانی هیچ احدی را همراهی سلطان از دست بر نیامده
تفاوت مراتب مبارزان و هنروران مفهوم گشت پهلوان شیخ بایزید چون علم و عمل سلطان را در توافق و تفوق
بر وفق قدرت بازوی دولت و بخت جوان او در مرتبه کمال و نهایه قوت و توان دید فی الحال با وجود پهلوانی
خود در نظر آن خسرو مجاهدان بر وضع کمان مبارزان تسلیم و اذعان گوش کشید و از روی اخلاص بر مثال
قبضه قبضه داران در آن مجلس پشت دست بر زمین نهاد و بجای سوفار تیر بلب ادب اصابع بر صنایع سلطان را
بوسه داد که **نظم**
چه دولت که در بند کار تو نیست
چه مقصود کان در کنار تو نیست
بتیری دو پیکر شکار افکنی
چو در صید شیران شکار افکنی
اگر شیر گور افکند وقت زور
تو شیر افکنی بلکه بهرام گور
همه چیز داری که آن در خورست
نداری یکی چیر و آن هم سرست
اما هر چند پهلوان مذکور از روی انصاف باستادی و کمال سلطان اعتراف نمود اما سلطان نکته
دان چون صدق حدیث فصیح البیان **من تواضع لله رفعه الله** را در حالت انخفاض و خضوع در خمیدگی پشت تواضع
کمان پیش دست و ساعد مساعد مردان مشاهده فرمود و رفعت و جاه و سربلندی یافتن قبضه آن بر سر کف نشانان
ملاحظه نموده بود میل تجدید قبضه ~~آن بر سر کف~~ از دست پهلوان مذکور فرمود و سر وی تفوق و استعلا خود را
بر سلاطین عرب و عجم مسلم جمهور نمود و پهلوان را از سهام عنایت و انعام بسهم معلی فایز گردانید و از جمیع مطالب و دواعی
او را بمنتهای مامول رسانید **بیت**
یک التفات تو باشد فزون از آنچه فلک
هزار سال ببخشد عطای کبری را
حکایت دیگر در زمانی که میان سلطان مجاهدان و عزیز مصر سلطان قایتبای بتحریک غبار انگیزی حوادث گرد
مخالفتی فیمابین انگیخته شده بود و بکرات و مرات در میان مکاوحات و محاربات امرا و عساکر جانبین دمار از سایل
معرکه از طرفین بر منتهی بر انگیخته اما چون ملوک مصر و شام همیشه در آداب تعلیم و تعلم اعمال سلاح خصوصا تیر اندازی
و علم سبق و رمی و نیزه بازی بغایت اهتمام بر دوام دارند و خود را در آن ممارست بر اهل عرب و عجم فایق می پندارند
و سلطان مصر را همیشه اخبار و آثار سلطان مجاهدان خصوصا در باب سخت کمانی بگوش هوش رسیده بود و همیشه

در تحقیق کیفیت و کمیت این معنی مبالغه مینمود. اتفاقا در حین ارسال ایلچیان و رسل و فتح ابواب معاملات و رسل یکی
از خواص خدام سلطانی برسالهٔ مصر نامزد شده بود و یک قبضه کمان از کمانخانهٔ بازوی سلطان که از کثرت استعمال
بنیاد دستی نهاده بود. وجهت تیمن و تبرک آن کمانرا از خدام همایون ستاده بعد از وصول بصحبت سلطان مصر در اثنای
محاورات با سلطان مصر سر رشتهٔ کلام بسخن تیراندازی و کمانداری و بکیفیت تیر و کمان خداوندگاری کشیده و نمونه
از آن اوصاف که رسول بسمع سلطان مصر رسانیده آن توصیف را حمل بر اغراق و اطرا مینموده و رسول هوشمند
جهت تحقق علو قدر سلطان و مغلوبیت خصمان و حاسدان سوء الظن نموده که یک قبضه کمان کهنه که بدو دست پرورده
سلطان رسیده همراه است و آن کمان اگرچه اکنون از کهنگی و گرمای ملک عرب نرم شده فاما دو دهان گوشهای
آن بر صدق مدعی گواه است اگر در کمیت و کیفیت آن سهم بخلاف خداوندگار بخواطر کمان و اشتباهی می آید بعد از
حضور آن کمان چون قوس النهار خورشید منیر بتحقق حقیقت آن کماهی مینماید. دلا جان باختن دعوی مکن چندانکه بار آید
شود معلوم کار هر کسی چون وقت کار آید. چون باستدعای سلطان مصر کمان خسرو مجاهد را بالحضور آورده اند
و هر کس از سلطان و ارکان بمعیار و میزان نظر و ترازوی بازوی خود و زان قوت آن کمانرا تحقیق کرده اند
دانسته اند که قوت آن کمان دعوی زیاده از بازوی قدرت همگنان است و بر جمیع پیشوایان اهل قبضه از اقدام
بکشیدن آن کمان دعوی زیاده عرض نموده همگی بخواه و ناخواه معترف شده اند که کمانداری سلطان مجاهد فایق
بر همه مبارزان جهان است و بعد از عجز تمامی اهل مصر از اقدام بکشیدن آن کمان سلطانی از روی انصاف آن کمانرا
بهم عنانی قسی فلک اعلی از پیش طاق بارگاه معلی منصوب ساخته اند و علم رجحان و بی نظیری آن سخت کمانرا بر گردون
بر افراخته اند. بیت
چو با دولت او هنر یاور است ... هنرمند با دولتی درخور است
سر هر کجا یافت قدر تمام ... بدولت گرای بر آورد نام
الحاصل این سلطان غازی جهت اتباع سنت نبوی و امتناع تخلف از امر و نهی
مصطفوی که درین حدیث صحیح منوی و مطوی است که من علم الرمی و ترکه فلیس منی هر روزه در جمیع اوقات
سفر و حضر یک وقت معین را صرف رمی سهام و تعلیم مقبولان خدام میفرماید تا آن ملکه صناعت شجاعت که بمرتبت

اعمال بمرتبهٔ کرامت و فوق عادت رسیده همیشه مرعی باشد و هر کس از بندگان درگاه و مجاهدان سپاه بتعلم و تعلیم آن
مواظبت کرده ساعی گردند. ولیس مشغول الیدین عن العلی ... اذا اشتغل الکف الیمین حسامها
سجیه نفس للمکارم جمعها ... و شیمه نفس بالمعالی اهتمامها
و از غرایب باریک اندازیهای سلطان که در جمیع اوقات و احیان در ایام صید و شکار
افکنی جانوران اتفاق افتاده و اوصاف پاکی نشست و قبضهٔ همایون در سواری و پیادگی گرو رفت رمی سباع و بهایم
صحرایی کشاد میداده افزون از اندازهٔ تعداد دست و حق توصیف و تعریف آن کارنامها از ضابطهٔ اعداد حساب
زیاد است. چنانچه یکی از تیرگران خاصهٔ سلطانی نقل نموده که از پیکان سهام صایب سلطان که در صیدگاه از ابدان
جانوران شکاری در بوادی و صحاری گذار کرده و خدام و بندگان ملازم رکاب آن پیکانها را بتیمن و تبرک باز آورده
و دیگر باره مجدداً در تیرهای تازه نشانده باشند از عدد و شماره گذشته و چندین ترکشهای شاهانه از آن سهام پرداخته
گشته و چندین ترکشهای اندوخته نهیب کمان از آن قبیل بنال نیل ساخته شده. بیت
از مژه و ابروش تیر و کمان ساخته ... جان و دل عاشقان سپر دو آن ساخته
بر سپر سینه هر که خورد تیر او ... رخنهٔ پیکان آن روزن جان ساخته
حکایت دوم در ذکر کارنامهٔ از کارفرمایی بازوی شجاعت جلادت کارگذاری بلند کرکان و نموداری از کیفیت
و کمیت گرز ثقیل بی عدیل سلطان. چون سلطان مؤید من عندالله و پادشاه مجاهدان فی سبیل الله را با وجود فوت بخت
و جوانی روزافزون و سلامت قوی و اعضا بایست بقوت روحانی مقرون و یکی از آثار این اقتران استطاعت
جسمانی با تقویتهای عنایات رحمانی آنکه همیشه گرز و شش پر آهنین که دست و پنجهٔ پولادی سلطان در وقت مصادمات
کارفرموده و همواره بممارست اعمال اعمال آن معتاد بوده موازی ... آهن است و اجازه طریق عمل جر الاثقال در ایام
مبارزات و ممارسات با جوانان توانا و غلامان قوی هیکل برنا بدست و بازوی شیرانه و پنجهٔ زورین آفتاب
و شانه بعمل در آورده از حدید ثقیل موازی ... من است چنانچه یکی از خواص کمان کارهای انگشت نمای سلطان
نقل نمود که جوی ثقیلی که بجاهد من سنگ و جوانان از حمل آن بدوش میفرسودند با انگشتان خنصر و بنصر دو دست برداشته و سه نوبت
فضای وسیع را گشته و بعد باز بر جای خود گذاشته و از امارات عظیم کرز گران سلطان آنکه چون در حالت

کار فرمای گرز شش پر که جهت سلطان در جنگها اکثر و اکبر ساخته بوده اند بیشتر اوقات در اضلاع آن خلل
و انکسار باظهار میرسید سلطان از روی حدس صایب و نظر صواب سانه و تفکر ثاقب مهندس سانه باستاد صنعت
آن گرز خورشید لمعان امر فرموده که چون دور دایره گرز جهت عظم حجم اوسع افتاده بمقتضای دلیل هندسی بلکه بمشاهده
حسی معلوم است که فاصله میان اضلاع شش پر بسیار در فراخی فرط تفاوت خواهد نمود و چون بضرب دست
توانا مصادم جسمی شود اجزای جسم مصادم بیشتر در میان اضلاع در آید و فرجهای مابین را اتساع آید و بضرورت
پرهای گرز را از هم بگشاید الحق باید که چون دایره گرز گران گشاده و جسم آن اثقل افتاده است یک ضلع دیگر بر
شش پر معهود گرز بیفزاید تا آن گرز را بدست خیبرگشای همیشه کار فرماید و حالیا گرز سلطانی بران وضع مصنوع است
و بحسب هیات هم بران وجه مطبوع بیت بخود کاری گرز تو بر سر آمده است اگر چه سخت گرانست و خلف و ناهموار
ز زر گرز تو دانی که چون جهد دشمن بمهره زر دو بیتی بخشیده چون دینار در روزی چیره و مجاهدان بر رسم معتاد پادشاهان
جهت تفریح خاطر مجاهدان و تفریج سرایر و ضمایر مبارزان قصه صولت شیران و قوت و توانایی جاموشان در میان
مجلس همایون مذکور میشد و بان تقریب فرمان عالی باحضار شیر و جاموش صدور یافت فی الفور شیری غران مسلسل
از شیرخانه سلطان بمیدان آوردند و جاموشی جوان هم پر قوت و توان را بمعارضه و مصارعه شیر مقرر کردند و در یک طرف فضاء
آن مجمع نشیمن جلوس سلطان ساختند و این هر دو جانور قوی هیکل پر تهور را در نظر سلطان بجنگ انداخته بود
پیش دست سلطان یک قبضه شمشیر و گرزی گران و چند عدد تیر و یک قبضه کمان نهاده بود و بعضی از خواص غلامان و خدام
در دایره فضا گشاده ایستاده و کثرت تماشاگران و نظارگیان بر سر طرف چنان متراکم شده بود که شد باد صبا را در ان
انبوهی از هیچ طرف مجال گذار نمینمود فاما از محلی که مسند سلطان بران منبسط شده بود و ذات همایون بران کرسی
احتشام نشسته و انبوهی مردم جهت احترام آن عالی مقام از هم گشاده و گسسته در حالتی که جاموس و شیر بر یکدیگر
حمله آوردند و هر کدام بقوت آلات جسمانی قلاده اطاعت از دست نگهبانان کشیدند و از روی صولت بیکدیگر رسیدند
حمله کردند آن تنومندان گرز از شاخ و تیغ از دندان گرد بر گرد آن دو خصم عظیم کس دوا ماجکم نگشت از بیم

و معلوم است

و معلوم است که در هیکل آدمی قوت و توانایی مقاومت و امساک با وجود این دو جانور سهمناک نیست هر آینه
جانوران از دست محافظان بی اختیار زنجیرها را گسسته در هم آویختند و بر مثال آب و آتش در هم آمیختند اولا
جاموش بشاخهای آهنین کردار شیر را بیک ضرب کاری نواخت بضرورت شیر غیور و هژبر منصور را در خشم
انداخت و بیک جستن شیر خشمناک بر مثال غضنفر مهر تابناک که بچنگالهای شعاع بر پشت کوه بر آید بر کفل جاموش
بر جست و اژدها سان با دهان گشاده چنگهای پولادی را در شکم جاموش فشرده بر سر او نشست اما از کثرت تحرک
و اضطراب جاموش یکبار شیر از بالای سرین او فرو افتاد و جاموش روی بفرار نهاده شیر او را در پی نهاد و بهر اطراف
معرکه نظارگیان و تماشاگران که توجه نمود موانع فرار از صفوف خلق و دیوار آن ستون بود و سلسله غلامان زرین کمر
بسیار مهیا و ایستاده بود اما محلی که سلطان بتنهایی بر مسند خود نشسته بود بوم دم را از ازدحام کمتر بود جاموش میل
کرد که خود را از ان فرجه بر فوج خلاص سازد و میخواست که از مهلکه شیر خونخوار خود را بهر وجه باشد بیرون اندازد
جاموش روی بآن ممر نهاده بضرب پیشانی میخواست که راه خلاص خود بگشاید و بی مبالاة از ممانعت سلطان
بآن جانب آید اما سلطان شیردل پر قوت و توان ملاحظه فرمود که اگر از سر راه این دو جانور احتراز و انحراف نماید
و از مسند سلطنت خود جهت هراس ضرر جانوران انحراف فرماید یقین که آن چنان دو حیوان جسم مسند بر جلوس
سلطانی را پایمال میسازند و غریو در میان آن مجمع می اندازند هر چند جاموش هولناک از پیش شیر خشمناک نزدیک بود
که بر مثال گاو گردون از حصار افلاک بیرون جهد و با قضای طبع جولانی پای فرار بر موقف اعلی سلطنت نهاده
از ورطه جان سالم برهد سلطان از سر سکینه و اطمینان دست مقدرت را بگرز گران که بر یمین سریر یمین و یسارش
نهاده بود در آورد و به پیش دستی و چالاکی که جاموش هنوز یک قدم پیشتر نهاده بود که چنان گرز را بر پیشانی
پیشانی جاموش بیک ضرب فرود آورد که کله کوه صلابت جاموش دو شاخ شد و آن گرز گاوسر آهنین بر مثال کله و دماغ
جاموش در میان دو شاخ غوطه خورد و بآن یک ضرب مردانه از آن زخمه جان بیرون نبرد و آن صدمه سلطانی گر چه بقوت
جسمانی بود اما معنوی بتایید رحمانی و جاموش در عین سرعت عدو و از پیش عدو فی الفور بآن ضرب کاری باز غلطید

و شیر ژیان را درین حمله و لطمهٔ شیرانهٔ سلطان بر مثال شیر علم بر جای خود حیران بگردانید، و هرکس از حاضران و نظارگیان
بتواب این حال غریو و صدای الله اکبر بسقف آسمان رسانید. مصرع: رهیبت تو دل شیر آسمان همه وقت
چنانکه شیر علم روز باد در خفقان. والسنه و افواه حصار دران کار بیکبار بیکبار باستحسان و آفرین سلطان
ناطق گشت، و باتفاق کلمه کاردانان این واقعه بر قصهٔ بهرام گور که تاج خسروی از میان دو شیر غران ربوده غالب
و فایق آمد، بلکه این قضیه بچندین وجه از ماجرای بهرامی اشق نموده، و جهت الرا مدح و حسن ذکر الحق این صورت
احق و الیق بود، چرا که درین کارنامهٔ سلطانی زیادتی ملکهٔ شجاعت و افزونی قوت جسمانی و استطاعت معلوم است،
و هم استکمال رتبت علو همت و سمو حشمت و هم استکمال صفت شهامت و حمیت حکومت مفهوم است، از آنکه بهرام
هنوز در مقام طلب جاه و سروری و در سر هوس خیال کلاه خسروی، و بضرورت بایستی تاج را از میان دو شیر در ربود،
و این سلطان کوه تمکین را در مجمع عام و خاص و محفل انجمان عاص اندیشهٔ اختلال بحرمت پادشاهی و فکر خوف مسند
ملکی و جاهی بود، و دران حال که تاج بهرامی میان دو شیر افتاده، و در حین معانده هر یک از شیران متعارض که
روی خصومت بدفع هم جنس خود نهاده، البته از میان دو خصم متعارض بضاعت متنازع فیه را ربودن آسانست،
چرا که شیر فلک از مرد مسلح و شمشیر برهنه بر دست هراسانست، فاما درین واقعه سلطان را هیچ باعثی غیر غیرت
و حمیت جبلی برین اقدام الزام نمینمود، و سلطان چون کوه تمکین و وقار بی تزلزل و اضطراب بچنین مقاومتی
و مصادمتی با چنان جانوران پر تهور روتوان التزام فرمود، و اغرب غرایب درین قضیه و لا قوت حدس سلطان و سرعة
انفعالی که نفس آن گرز آهنین دوال و تنا با قوت دست و بازوی خورشید مثالست، دران حال شک محال با عمال
چنان سلاحی کوه منوال و تنا آن آن تمکن و وقار که ناموس و عار فرار از پیش جانوری فرا زور زیده، و تحاشی
و احتراز را از توجه خصم روی بروی بمردانگی کمر بستگان حضرت حیدر کرار لایق و سزاوار ندیده، و جهت سهولت ضبط
و میل طباع و مزید رغبت باصغاء و سماع این صورتها در سلک نظم بلیغ النظام شیخ البلغا شیخ نظامی در قصهٔ بهرامی
ترتیب داده شده. لمؤلفه فی شدة بطش السلطان و اقدامه — صفت گرز و ضربت سلطان و صفت دست و دلش در میدان

بامدادی

بامدادی که پنجهٔ خورشید / جام زرین گرفت چون جمشید
در بساط طرب دلیر آمد / مست آن جام شیرگیر آمد
شد شه شیر وش ز خانه برون / گاو گردون ز شیر گشت زبون
انجمن ساخت ساحت درگاه / مجمعی بی حد از یلان سپاه
در فضا آر فسیح آن کریاس / محفلی واندرو طوایف ناس
یک صف از بندگان خاصهٔ شاه / صف دیگر هم از سران سپاه
بحث شد از شجاعت و مردی / باندیمان سخن ازان کردی
نکته‌ای گفت شاه شیرشکار / بهر مردان مرد دعوی دار
کز دلیریست شیر شاه سباع / زان مثل شد بشیر مرد شجاع
عاقلی کرد پیش شه تقریر / زور بازوست پیش مرد دلیر
هم مثل زد بقوت جاموش / کو ز قوت بشیر کرده خروش
شه بحکمت جواب داد بمرد / شیر و جاموش را به پیش آورد
شیر و جاموش را بهم افکند / تا کدامین کند بخصم گزند
شه نشسته فراز مسند خویش / شیر ازین سوی و آن طرف گاومیش
فی المثل فیل و ببر گشته غنیم / فیل مست و ببر بر خصم خصیم
شیر را ناخنان سنان کردار / کرده جاموش گرز رستم طیار
شیر غران و نعره زن جاموش / مرغ و ماهی ز سهمشان خاموش
شاخ جاموش چون دو تیغ سندان / فیل شکل و دو شاخ او دندان
رفت جاموش فیل وش گستاخ / شیر را زد چو گرگان بدو شاخ
شیر غرید و جست بر کفلش / او اسد بود و در دهن حملش
شیر بغنود و جنگ در جاموش / وان چو گاوی که زد در آتش جوش
جست جاموش و شیر را انداخت / جست راه گریز رامی تاخت
خواست جاموش گز عدو برهد / صف شکن گشته از میان بجهد
لیک بر هر طرف ز خیل سپاه / بود محکم همه منافذ و راه
بود خالی حوالی سلطان / از گروه سنوه و پیر و جوان
میل جاموش شد بجانب شاه / که گشاید بضرب شاخ او راه
کرده جاموش زور حیوانی / که کند ره بضرب پیشانی
شاه تنها فراز مسند خویش / گرز و شمشیر خود نهاده به پیش
گرز دی شاه از رهش پس و خم / یکسر مو نگشتی از وی کم
لیک بفشرد ز غیرت پای / که نخیزد ز تخت خود از جای
داشت ناموس سلطنت محکم / کوه تمکین نشد ز بادی خم
بود تمکین چو شاه را لایق / شد بتخت قوی و حق واثق
از بر شک گرز آهنین برداشت / راه جاموش را بکوه انباشت
بود جاموش را چو سر از پی / کرد سر دیگر ز پیشش طی
زانکه شیری که شیرگیر بود / وقت خصم افکنی دلیر بود
پنجهٔ مهر زد بگرز گران / کلهٔ ثور گشت از سرطان
گرز شه گشت در رهش پنهان / همچو آهن درون کوره و کان
خورد گرز و بخاک و خون غلطید / خورد گشت آن دم و نعش تکشید

برمیان دو شاخ جاموشی ‌ ‌ گرزش گشت مهر خاموشی ‌ ‌ چون سیه ابرکان بکوه خورد ‌ ‌ کله و مغز او زهم بدرد
خورد جاموش از طپانچهٔ شیر ‌ ‌ جست بر پشت او چه چست و دلیر ‌ ‌ دید جاموش را فتاده چو شیر ‌ ‌ شیر مردان شکار شیر کنند
کس از صید خویش سیر کنند ‌ ‌ صید را شیر افکند بحال ‌ ‌ میخورد صید شیر گرگ و شغال ‌ ‌ آن دلیران و وان سپهداران
گشته در کار شاه خود حیران ‌ ‌ در شگفت و عجب تمام سپاه ‌ ‌ وان زمین کشته بوسه جای شغاه ‌ ‌ هم دلیری و قوت بازو
گشته ظاهر ز کار شه هر دو ‌ ‌ ای نظامی که کار بهرامی ‌ ‌ کرده در کتاب خود نامی ‌ ‌ آمده زه سپهر را تن بن
نام بهرام و تاج و شیر عرین ‌ ‌ شاه بهرام گرچه گور افکند ‌ ‌ شاه ما کوه را بگرز بکند ‌ ‌ شه ز بهرام چون سبق برده است
این سخن زنده وان خبر مرده است ‌ ‌ ای نظامی بیا بده انصاف ‌ ‌ کیست اولی بمدحت و اوصاف ‌ ‌ خیز از خاک و باز زنده بکن
بدم چون مسیح جان سخن ‌ ‌ یا مدد کن بروح خود ما را ‌ ‌ تا شوم در ثنا سخن آرا ‌ ‌ قصهٔ شاه را کنم تحریر
عذر تقصیر وصف ما بپذیر ‌ ‌ شاه و سلطان عارفان یعنی ‌ ‌ بایزیدی بصورت و معنی ‌ ‌ زین دلیری و قوت پیکار
خرق عادت نموده صد بار ‌ ‌ وین شجاعت ز فضل ربانی است ‌ ‌ قوت اینچنین نه جسمانی است ‌ ‌ قوت جسم تو چو قوت بخت
بسطت ملک و بطش سخت ‌ ‌ باد چون مهر و فسحت گردون ‌ ‌ بسطت علم و جسم تو افزون ‌ ‌ تا بود نام تاج با بهرام
شاه را باد تیر گردون رام

کر روبنست بشیر شرزه دلیر

فرع اول از فروع خلق شجاعت سلطانی که ملکهٔ حلم و ثبات در مهمات است و سکون نفس و وقار در معماء این جهانی است

وحقیقت این ملکات کریمهٔ نفسانی و اخلاق عظیمهٔ انسانی عبارتست از ملکهٔ اطمینان و سکینه در جمیع مطالب دینی و دنیاوی که نفس بنحوی که از آلام و شداید بزودی مضطرب نشود و در دفع مکاره و منافرات سبقت بر اقتضای حکمت ننماید، و الحق آثار این ملکات درین سلطان کریم الصفات اظهر از لمعان آفتاب جهانتاب است و او فراز وقار و سکون راسیات جبال رفیع القباب، چرا که ثبات و سکینهٔ نفس قدسی زینتش بحدی است که در طور تمکن چون سپهر هشتمین، هرگز تصاریف عاصفات حوادث و محن روزگار از مقتضای بی ثباتی و تبدلات لیل و نهار یک برگ طی از اوراق براق کواکب ثوابت او از جای نجنباند، و هیچ کاهی بهیجان عواصف قوای غضبی و شهوی دامان کوه بر سکینه و وقار نفس مطمئنهٔ انش را مضطرب نگرداند بیت

آسمانست او ولیکن آسمان برقرار ‌ ‌ گلستانست او ولیکن گلستان بی خزان

ونشانهٔ سکون نفس و وقارش دایما آنکه سر گزاز رهگذر کامرانی نفس و هوا با وجود قدرت و احتشام سلیمانی مور ضعیفی را بناحق در عرصهٔ ملک خود نرنجانیده، و بی ایجاب قوانین شرایع و احکام، و بی باعث حمایت حمای اسلام، دل آزردگی بهیچ احدی نرسانیده، و بحسب خاصیت این صفت وقار همواره بتایید کردگار سریر خلافتش مقوی و ممهد بر پایهٔ استمرار و استقرار است، و از وفور تمکن ذات و وقور بر مسند عدل و داوری ایام شاهی و جهانداری و سروری و سالها برقرار و مقارن بطول اعمارست، بلکه همواره از آفات زمان مصون، بر مصدوقهٔ مضمون همایون الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون وازمیمنهٔ خلق حلم و وقار سلطان یکی آنکه درین ایام تحرک عواصف رفتنهای آخر الزمان و تموج بحار پرآشوب حوادث از اوضاع زمین و آسمان، دولت برقرارش جهت استقرار ملک و دین بمنزلهٔ رواسی شامخات و جبال راسخات مظهر تمکین و الجبال اوتادا شده، و کوهسار حلم و سکینهٔ دایم الاستقرارش مقر و مامن کافهٔ اهل امان مجموعا و فرادا گشته، لیکن از این کهسار پرسکینه و وقار چندین سزار ابر چشمهٔ افضال و انعام بر ریاض امانی و آمال سیالست، و ابر عطا و سخای سحائبش که بر بامات و مفارق عالمیان ممدود الظلال گشته لایزال مدرار اشفاق و انفاق را مشرع و منهال است، بلکه در حلم و سلم سلطان مظهر بحر زخارست که عاصفات ریاح فساد بموج انگیزی معتاد او را از جای خود بیرون نینداز، و سر قدر باد مخالف برو گذرد صفوت مشرب او را مکدر نسازد و از شوایب خار و خاشاک بیت یعفو فیفعل حلمه بعدوه ‌ ‌ ما تفعل الاسیاف بالاجسام

فرع ثانی از فروع خلق شجاعت سلطانی که علو همت و شهامت و نجدت است فیما بین مظاهر جهانبانی واین ملکات کریم نزد دانشوران حکیم عبارت از تمکن نفس است در طریق توفیق و تحقیق مطالب علیهٔ ربانیه بی مبالاتی بعروض حوادث زمانیه، و کمال توجه ذات است بادراک معظمات مقاصد حقیقیه بی خوف و ارتداع از ترتب مدح و ذم، و لحوق راحت و الم، و بر دیدهٔ مستبصران روزگار و در نظر متدبران اولی الابصار که بمشاهدهٔ آثار و استماع اخبار این خداوندگار سلاطین اسلام مدار متمتع و منتفع گشته اند محقق است که تفوق و رجحان سلطان در جملهٔ این اخلاق بر نسبت علو شان سلطنت و معدلت او بسایر ملوک و سلاطین آفاق است، و پرتو خورشید تابان علو الهمة من الایمان از سپهر ضمیر مهر تنویرش لایزال رخشان است، و فروع مراضی الآلهی بر حسب ان الله یحب معالی الهمم از اعمال و احوال ذات افاضت سماتش نمایان است بیت له همم لا منتهی لکبارها ‌ ‌ وهمته الصغری اجل من الدهر و بنابرین همواره در حین توجه بادراک مراضی ربانی، و در اوان عزیمت تحصیل و تکمیل مقاصد روحانی پیش دیدهٔ خرد ملکوتی و تبتش

ندارد

در نظر عقل قدسی منقبتش صورت نشر ذکر محامد و معالی و عد مثالب و مساوی متساوی الاقدام است و ثنا و مدحت و لوم
و مذمت در یک رتبت و مقام بلکه بر کثرت جمعیت اسباب رغبات دنیوی را درین دار فانی باعث اصل مسرت و شادمانی نمی انگارد
و بهیچ وجه فرط دواعی نفسانی را عایق توجه باطنی بعوالم روحانی نمیدارد انجا که مقصد همت بلند رتبت اوست با آنچه مطمح انظار سایر ارباب
رفعت و تمکین است نسبت و قدر تفوق و استعلاء فلک اعلی با دنات و اسکانت کرهٔ زمین دارد و در مقامی که جلوه گاه شهسوار نجدت
و شهامت ذات سپهر تزیین اوست همگی بضایع ثمین دنیاء فریبنده آیین را طفیل راه حق و فدای مطلب دین می انگارد بیت

جهان همت او عالمیست در عظمت   که در غبار سپاهست بنزه دمنش
فروغ همتش آن شمع گیتی افروز است   که هست طشت سپهر زردی لگنش

وچون منشاء سخاء نفس و کرم ذات خلق شجاعت و ملکهٔ علو همت است چه اگر صاحب شجاعت مقدم بمخاطرات نفس است بی اندیشه و هراس از تطرق
مخافات و اشغال و صاحب همت عالی و سخاء نفس هم ملتزم بتحصیل مطالب علیات بی باس و رعب از منقصت و زوال مال و منال هر اینه
که قادر بر ایثار مخاطرات تن و جان باشد و فدا و نثار بضایع ناپایدار مال هم بر وسهل و آسان خواهد بود از آنکه در طبایع بشری سعی در
ابقاء نفس و مهجه و اتقا و محافظت زندگانی و بهجه بیشتر است از محافظت کرایم اموال و مراعاة ان بضاعت از عروض زوال و الحق عامی
این نشات و اصول این ملکات در ذات این سلطان بمرتبه ایست که آثار کریمهٔ ان علی الدوام بر صحایف روزگار نمایان میشود و موجب
تعجب و استغراب ابناء زمان میگردد و از تماثیل مستغرب و از اطوار عجب که از لوازم علو همت و وفور نجدت و شهامت آنحضرت در اوقات
ترقیم این کتاب بظهور رسید این روایت است حکایت انکه از بلندی همت و از کمال ملکهٔ شهامت در زمانی که فرمان
عالی بتالیف این کتاب بنفاذ پیوسته بود و این فقیر کثیر التقصیر بعضی مقاصد تاریخی را چنانچه معهود سخن پردازانست در رشتهٔ
عبارت با اطراء مدایح بهم بسته بود امر همایون بتاکید مقرون شد که اگرچه یک فایده کتب تواریخ و اخبار بمقتضای وحی مبین واجعل
لی لسان صدق فی الآخرین بقاء ذکر جمیل است و تذکر نعمتهای رب جلیل فاما می باید که الحال این کتاب که حاوی مآثر این خاندان خلافت
از اسلوب اغراق و مبالغات مادحان شاعر پیشه و سخن سرایان محال اندیشه و از ارتکاب اباطیل این خبرهای ارجاف خالی و مبرا و از
تلفیق اکاذیب لاف و گزاف مصفی و معرا باشد و مسلک نقل واقعات را بر نهج اخبار حق و یقین و بر وتیرهٔ نقول احادیث و خلفاء راشدین
مقرر دانسته شود زیرا که ظهور دولت این خاندان از منهج مستقیم صدق و راستی بوده و در شیوه و آیین خدمت دین همیشه متقلد سنن سید المرسلین اند
وظیفهٔ انکه چراغ بی فروغ کذب در انجمن این خاندان نمایش ننماید و طبع مادح و ممدوح این مجموعهٔ مدیح فصیح بملابس نکین چون ماه

صرف

صرف کشش و کوشش ننمایند اگرچه این فقیر ثناخوان این خاندان از ارتکاب امثال آن طرح بیان بری الساحه بود و در اقدام بتحسین التزامات
رسمیانه معرض مطاعن و وقاحت لاجرم آن اشارت سلطانی در سلک جواب با این مسالک صدق و صواب در آورده شد که این فقیر قلیل البضاعه
و حقیر دخیل الصناعه الحق از تلفیق و تحقیق اخبار صادقهٔ این خاندان و آثار فایقهٔ رایقهٔ این دودمان خندان ثمر مندی دارد و خود را بنوعی
مقصر و متساهل می پندارد که اوقات شبانروزی بتدارک آن تقصیر نمیرسد فکیف که میل خاطر بتالیف اکاذیب و اباطیل کند بیت

وقد قصر المدح من دونه   وان قیل جاوز حد الکذب
ویقصر عنه رداء الثنا   ولو بزندیه سواه السحب

رکن دوم از قسم اول
اخلاق سلطانی که غیر متعدی الآثار است و آن ملکه حکمت و لوازم آن صفت عالمدار است

و این ملکه ایست از ملکات کمالیه سبحانی
و موهبتی است از عظایم مواهب ربانی که حق جل و علا انبیا و اولیا را بآن نعمتهای بی منتها امتنان نماده و آن عطیت را بخواص عباد
خود بر وفق ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا اجت و بید امتیاز در درجات اعزاز داده و خواص افراد انسانی را خواه از قسم فقرا و محتاج
باشد و خواه از صنف سلاطین عظام با عبید و ممالیک در کتاب کریم بتذکر حکیم یاد آورده و بعضی انبیا را الجامعیت قسم حکم و حکم تخصیص
چنانچه در باب حضرت داود علیه الصلوة والتسلیم که هم نبی بود و هم حکیم و هم سلطان عالی جناب وشددنا ملکه وآتیناه الحکمة وفصل الخطاب   وهم جامع ابواب حکم
و این صفت و ملکه حکمت در بنی نوع بشر مقسم و معتبر است به تجلیه و تهذیب نفس انسانی بمعارف حقیقی یا قوت نظری و تحلی بمکارم اعمال است بقدر
قوت بشری گویا انسان کامل نزد محققان معبر بحکیم است و نسبت بمبادی علیه بمناسبت این ملکه کریم است

هر که حکمت نداشت گمراه است   دست او زان سرای کوتاه است
حکمت شد دلیل نعمت و ناز   خنک آنرا که علم شد دمساز

والحمد لله تعالی که سلطان سلاطین
زمان ما درین صفت الآهی فضیلت و رجحانی است بر جماهیر سلاطین دین و از روی حکمت نظری و عملی این پادشاه دانش آیین معدود است
از کمل اهل حق و یقین اما حکمت عملی سلطان که اتصاف بمکارم اخلاق است در ذکر بعضی ملکات عظیمهٔ او پیش ازین یاد آورده شده و
اسباب تفضیل سلطان از تفضیل کمالات اهل ادب ازین ذکر کرده آمد اما لوازم و فروع صفت حکمت از فطنت اصل فطرت و صفاء ضمیر و پاکی
خلقت و جبلت که در ذات قدسی صفات آنحضرت مفطور است بنوعی متقرر و متمکن شده که همواره دیده بصیرتش و نظر همتش مترصد فیوض عالم قدس است
و زجاجهٔ نورانی دلش مشکاة مصابیح حکمت متعارف انس است تا بحدی که در تصور تصورات حقه و در تصدیق براهین و قضایای حقیقیه
گویا بر وفق عقل مستفاد جام جهان نمای است و سفینه سینه گنجینه اش جهت ارتسام حقایق معلومات بمنزله عقل بالفعل آیینه سکندری است
معلق بر روی دریا بیت

نظر پاک تو در کنم عدم می بیند   انچه اسکندر و جم دیده در آینه و جام

از علوم و معارف متعارف

نظاوفی ونصیب مستوفی محظوظ است و با اصول علم توحید فروع علم ادیان و ابدان در صحیفهٔ ضمیر حقایق تصویرش مکشوف و ملحوظ
حیثیت در استکشاف علوم و معارف الآنی مواظبت بر دعاء اللهم ارنا الاشیاء کما هی دارد و همواره صحایف کتب علمی را در برابر نظر
دراکش بمثابهٔ آینهٔ جمال نمای می پندارد لمولفه صفحهٔ کون پیش او مرآت منجلی از آن مظاهر ذات و لهذا بعد از اداء
مواجب احکام عدل در دیوان ملک و مال و فواضل اوقات و ساعات فرایض عبادات و واجبات طاعات را لایزال باستطلاع علوم
حقیقی صرف میفرماید و از کمال تبحر در علوم و مزج حکمتهای یونانی با دانشهای شرایع ملت مسلمانی مینماید چنانچه در جامعیت علوم میان
دانشوران بمزیت و فضیلت العلم علمان علم الابدان و علم الادیان از سلاطین کشور علوم ممتاز است و بمقتضای اشارت فرقانی و باعلام
وحی آسمانی که اولم یتفکروا فی خلق السموات والارض در فکر غرایب خلق سبحانی که یکی علم تشریح اجزاء و اعضاء و معرفهٔ امزجهٔ انسانیست و یکی دیگر
معرفت دقایق هیئات و اوضاع آسمانی است اما از آثار علم تشریح سلطان یک نشانه آنکه لسان روان خنجرش چون حکیمان دانا که
دل ایشان بحکمتهای نهانی منشرح گشته از درون غشاء صدور اعدا و از کیفیت سریان رماح در عروق شریان خصما خبرهای دلپذیر
صحیح بمنطق فصیح ادا مینماید لمولفه شهنشاهی که در تشریح اعضای بد اندیشان بشرح گوهر پاکش لسان تیغ شد گویا
واما آیات و علامات مناسبت آن ذات قدسی صفات با حقایق عالم بالا و ملایمت آن مظهر علوم حقیقی با ملکوت سما آنکه همیشه جواهر
خواطر رحمانی در خزینهٔ سینهٔ بی کینه اش مخزون است و اوقات خلوات آنحضرت بعد از اداء طاعات بافاده و استفادهٔ علوم دینی و معارف
یقینی مقرون و مشغول است و سمند فکرت جوالش و توسن حدس سریع الاشتعالش بی نصب سلم السما بر سقف گردون گردان و بی اندازهٔ
مسافه و زمان دم بدم بر درجات سموات متصاعد است و برق کردار آنا فآنا بر فلک اثیر متوارد است لمولفه زهی معارج علمت فزون رو هم و گمان
زهی مناقب طبعت برون ز حد بیان و ازین اسباب و معدات از میامن افادتهای علمی سلطان یکی ترویج معالم علمیه و تربیهٔ حال
طالبان معارف دینیه و حکمیات است و توجه و اهتمام این سلطان دانش پرور و خسرو معارف گستر آنکه اکثر اوقات در حین توجه بافادت
بعضی از بندگان صافی فطرت و غلامان خاص با ذکاوت و فطنت را بنفحات شریف خود تعلیم علوم میفرماید و ابواب سعادت دینی و دنیوی را
بمفتاح زبان حقایق نشان خود بر روی قابلیت و اقبال ایشان میگشاید و بدین واسطه اکثر خواص عبید و مقربان حریم خلافت از قدیم
و جدید بفضایل علمی موسوم اند و جمعی از اصحاب درایت و فهوم خانه زاد حکایت در دار الخلافه قسطنطنیه این بندهٔ داعی این سلطان
متبحر در علوم در حین عقد مواخاة و مصادقت با بعضی از فضلای دیار روم و در القای طرح مخالصت و مصافاة با بعضی از غلامان

خاص

خاص این سلطان سکندر رسوم ناگاه بر حسب رابطهٔ اختلاطی مرغوب و وداد و تالیف سلسلهٔ ارتباطی در طریق اخوت فی الله و بشیوهٔ
مصاحبت و مجاورتی در گاه و بیگاه با خدمت مولانا اعظم حاوی صنوف علوم و حکم مولانا ضمیری که الیوم از زمرهٔ عبید و غلامان
قدیم سلطنت و در سلک اعالی ارباب افاده و تدریس است و بمکارم اخلاق و ملکات صاحب طبع ذکی و نفس نفیس روزی اتفاق
صحبت و موانستی افتاد و بحسب استقرا و استقصاء اسالیب فضایل و فنون فواضل هر چند بر درخت وهزی الیک بجذع النخلة تساقط
علیک رطباً جنیاً نخل برومند معرفتش را بتحریک انفاس سوال و جواب افشانده شد بیمن ثمار فواید دقیقهٔ علمی و بدایع فواکه از ریاض لطایف
حکمی متساقط و منتشر شد و این معنی که اکثر آن آداب و علوم از برکات و میامن تلمذ و استفادهٔ سلطان است از الفاظ فصیحهٔ
مولانا مشار الیه متبادر گشت   هر بوی که از مشک و قرنفل شنوی   بویی است کز آن زلف چو سنبل شنوی
حاصل که این سلطان دانا دل دانش گستر چنانچه تعمیر بلاد بعدل و داد فرموده تسخیر نفوس و تکمیل نفوس بعلوم دینیه
و معارف یقینیه هم نموده و چنانچه خلاصهٔ اوقات قدسی ساعاتش بتفکر در حقایق حقیقیه و تدبر در آیات الهیه مصروفست اما از روی
تفطن و انتباه و از سر تذکر در اسرار خلق الله لایزال اولو الالباب و الحاظ احبابش با ایقاظ نظر حقایق منظرش بر مثال دیدهٔ بخشش بیدار است که دیدبانی
ملک معانی مینماید و در کشور دین و دنیا جهت حراست حوزهٔ معالی الحکمت نظری و عملی پاسبانی میفرماید و بعد از آن تدابیر صایبه در
امر نظام عالم و تکمیل آیین علوم و حکم در تدبیر مصالح بدنی بطریق حکمت منزلی و مدنی بقانون انبیاء و حکام حکمت آیین
بنوعی است که دقایق حفظ الصحة و دفع ادوا را بر حسب طبیعت صحت اقتضا و بریاضات نفسانی و دوام احتما بر وفق الحمیة راس
کل دوا مرعی میدارد و برعایت شرایط و برفع موانع بر قانون مقرر و لن تجد لسنة الله تبدیلا فراج قدسی امتزاج خود را از حضرت
رای اطبا و معاونت استعلاج حکما در حمای حمایت و حفظ و وقایت حضرت حق جل و علا می گذارد لمولفه از بدو فطرت او چو مزاج حکیم دار
احوال و مطابق طبع سلیم شد و از غرایب واقعات حفظ الصحهٔ سلطان در طعام و ادام و از دوام مداومت نفس قدسی التیام تملک
زمام طبع خود کام نمودار حکایتی لطافت انجام ایراد میرود که کمال اتصاف سلطان بحکمت نظری و عملی از آن روایت محقق میشود
حکایت روزی از بعضی حکما دایم الخدمه و خواص خدام قایم الملازمه سلطان بمشافهه و مواجهه حال استماع رفت که چون
حکمت شعار در تمامی اوقات روزگار و ساعات لیل و نهار بتقلیل مقدار طعام و تعدیل وزان ادام را در شبانروزی یک وقت
تناول مطعومات آورده و از طعوم قلیل الکمیه کثیر الکیفیه بمقدار معتدل قوت خود مقرر کرده اند چنانچه در تمام اوقات طبیعت را بکم خواری

وکم خوابی و نماض میدارند و جهت تشبه بمبادی قدسیه و بداعیه تنزه از لواحق طبیعت انسیه زمام نفس را بکام خود نمیکذارند
انکاه پا بر سر ناز و تنعم می نهد   روزکارش در جهان فردوس وار میکند   بحسب تقاضای مکان و زمان چون رطوبات فضلیه و دواعی فضلیه
در مزاج متوطنان دیار روم غالب است مقرر است که تفکه و تناول فواکه رطب خصوصا ثمار همان دیار مستدعی انواع ضرر و اضرار است
و موجب اجتماع مواد عفونات و فضول بسیار سلطان حکمت شعار را اجتناب از فواکه و ثمار بنوعی است که در عرض سالی شاید که از میوه
بعلی که مشهور میان عوام الناس بکیلاس است و در دیار روم این میوه در غایت لطافت بیحد و قیاس است پنج عدد کیلاس که پنج درم
وزن باشد از تکلف تناول نمایند و از سایر فواکه آن دیار برین قیاس احتما مینمایند و از الوان مطعومات که در مطبخ معمور هر روزه ترتیب
مییابد در یک نوع طعام را بتناول اختیار میفرمایند و تخلیط اطعمه کوناکون که بحسب طب منافی حسن انهضام است بلکه ممنوع بلسان
وحی نظام **کلوا واشربوا ولا تسرفوا** بر طبع کامکار از محظورات میدارند و تنعم بنعم متنوع را مبانی اطوار سلوک انبیا و ائمه هدی
می پندارند **شعر**
بی ریاضت نیافت کس مقصود   تا نسوزد حطب چه بیند وجه عود   خواب و خور کم بکن که یابی راز   ثمر این نیاز یابی ناز

ذکر شمه از مکارم و ملکات متعدی الآثار و شرح شمه سخا و افضال خداوندکار سلاطین روزکار چون بمدد توفیق و موهبت
کریم خلاق این سلطان کریم الاخلاق را جمیع ملکات فطری و کمالات وهبی مقارن و معاون فضایل تعلمی و فواضل کسبی شده
و چهار رکن اصول از محامد ملکات عظیمه که عدالت و شجاعت و عفت و حکمت است بترتیبی که پیشتر مذکور شد با تمامی فروع و لواحق با جمل
وجوه متحقق و متلاحق کشته یقین که بعضی ملکات کریمه دیکر هم متفرع برین اصول اربعه است مثل جوانمردی و مروت یا از آنجه متفرع
بر دو رکن خلق عفت و شجاعت است مانند ملکه عطا و سخاوت قیاس بر سایر اخلاق کمالیه بر وجه اکمل خواهد بود و چون نشاء
عطایای انتهای آثار ملکه سخای بی حد و انتها این پادشاه کریم شامل اشخاص و اصناف سکنه اقالیم است و از انوار خورشید جهان نمای
دل رحیمش ساحت تقدر استنهال مخصوص بعنایتهای عمیم و چنانچه اکمل ملکات متعدی الآثار خلق سخاوت است که منافع آن بر سبیل
شیوع و انتشار است اکنون بساط خیرات و مایده صدقات این سلطان کثیر الامتنان در جمیع جهات جهان با ضعاف الطاف
سلاطین سماحت و صافت چه اکر رتبت سلطان میان اعیان نوع انسان در افاضه انوار مکرمت و احسان بر مثال انسان العین است
میان اعیان در افاده ضیا بی انقضا و پایان کف دریا افاضتش بروی هر کدا پیش از ادای موهبت و اعطا چون رخسار سائلان
بعد از وصول عطا برق آسا همیشه خندان لب و فرحان است بر خلاف سایر مشفقان از سلاطین کثیر الامتنان که بر مثال ابر ترش رو ی

درفیض

۲۱

درفیض انعام خود او را بر عالمیان منتی از زمین تا باسمان است   بی حایلی است که آب از رخ خود می ریزد   برق برابر باین واسطه خندان باشد
و هرچند پنجه آفتاب بسر انکشتان شعاع عالمتاب بدست نوال بر اهل مشرق نور افشان است اما کف دریا منوال سلطان با نامل فواضل
بر اهل مشرق و مغرب کوهر افشانست لاجرم دعاء ارباب سوال خصوصا خواص اهل کمال آنکه حق تعالی آن مظهر افضال لایزالی را
که در هر فضلی در عین کمالست از عروض عین الکمال مصون و محفوظ دارد و همکی انظار اعیان اولی الایدی والابصار از ابر انعام
دعا لبقا و القا سوال البقاء این منبع زلال نوال نکاه دارد **شعر**
خدایا تا جهان زاب و رنکست   فلک را دور و کیتی را درنکست
جهان را خاص این صاحب قران کن   فلک را رام این کیتی ستان کن
هر آینه شرح مجملی از آثار عطایای سلطان و بیان
نموداری از تفاصیل سخای آن منشا الطاف سبحانی ایراد میرود و سوب این ملکه کریمه احسان شایع وصف عطای بالغ
در ذکر آثار خیرات و صدقات سلطانی که بهترین امارات آن عمارات ابواب المبرات است شروع نموده میشود چون
خلق کرم و سخا برای ارباب حکم عبارت از بذل مقتنیات دنیوی است بر وجه صلاح و راستی بی مبالاتی در آن بذل مالی
از کمی و کاستی لاجرم این ملکه سخاوت فرعی از دو اصل عفت و شجاعت باشد زیرا که خلق عفت تهذیب قوت شهوی است
از جانب افراط و تفریط و شجاعت تهذیب قوت غضبی است بر همان منوال و مقتضای قوت شهوت انحصار طرق انتفاع
طبیعتست بر نفس حسن خود خاصه طباع بهایم و سباع بر جمع منافع و منع غیر از انتفاع بغایت میال است و از جمله منهیات
نفس جمع اموال است و باین معنی اشارت شده در کلام حکیم مجید **وانه لحب الخیر لشدید** هر آینه بذل مال بر مسلک فضل و افضال
بی تهذیب و تادیب قوت شهوی مقدور نباشد و چون ملکه علو همت فرع شجاعت است هر اینه نفس شجاع را که علو همت باشد
او را مبالاتی بمشتهیات نفسی و مقتنیات حسی نخواهد بود و بنابر آن نفسی که تهذیب قوت شهوی کرده باشد بذل متاع مالی
بی خوف و ملاحظه نقصان و خسران آمالی بسخاوت و اعطا می تواند نمود بنابرین مقدمات محقق شد که هر سخی جواد که تخلق
بخلق عفت و شجاعت نداشته باشد انجنان بذل مال و کرم و افضال بر مقتضای حدیث صحیح **الحب المال والکرم التقوی**
هر حکیم کریم از اعبث و بهاسی شمارد و هر مکرمتی که بر نهج حکمت و قانون شریعت نباشد حکم اسراف و تبذیر دارد بروفق کلام مبین **ولا تبذر**
تبذیرا ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین
ای بسا امساک کز انفاق به   مال حق را جز بامر حق مده
و مصدوقه این جود و احسان که جاری است بر وجه حکمت فطریه انسان مکارم و صدقات و خیرات و تبرعات سلطان سلاطین

سخاوت سمات است که بحسب فطرت اصلی و باقتضای پاکیزه گوهری جبلی منشاء ان عطایا و مبداء خلق سخا و عطای و صفت
عفت و عبادت است و در رسوخ ملکه شجاعت و جلادت سرچشمهٔ زلال افضالش از کهسار پر انوار حلم و حیای اوست و قطرات امطار
کرم و نوالش از رشحات سحابیست که طالع بر شواخ جبال علو همت و بی اشتهای عطای اوست   واذا فاض من نواله باس
غرق الخافقین نفعاً و ضراً   فاذا قل نیله کان بحراً   واذا ضاق صدره کان براً   بلکه خاطر بشت فسحت و دل
جنت وسعت این سلطان باذل گویا در افاضت نوال ابر نیسان و مطر وابل است و در اسالهٔ انهار مکرمت و افضال
بحری سایل بر مغیمان ساحل مطالب و مسایل است چرا که در افضال بی انفصال خود هرگز مبالات بنقصان و زوال مال
و منال ندارد و بضاعت دینار ا مخلوق جهت صرف نوال می پندارد از نداوت سحاب سما فضل و داد و از سخاوت بحر
کف جوادش کفهای صدف مثال ارباب رجا و سوال از انعام عامش ممتلی و مالامال بگوهرهای لآلیست و از طراوت نهال انعام
و افضالش هر صبحگاهی اوراق گلستان آرزوی و طمع لایزال در عرق خجالت و انفعالست   ای که لطف تو بصد وجه زگل تازه ترست
از حیات بعرق روی گل تازه ترست   هر تنگ دستی که چون غنچه در گلزار احسانش دهان بسوال گشاید بی تقصیر و تغییر و بی تسویف
و تاخیر چون ورد احمر و نرگس زرین تاجدار سپرهای پر درم و دینار و طبقهای زر سرخ و سفید تمام عیار بر فرق سرش نثار
کند و هر خاکساری از کوی مذلت و افتقار که چون از بار زبان بهار و انوار بی برگ و ساز مرغزار بر مهب نسیم عنایتش رخت اقامت
کشد جنبش شمال شمایل و حرکت صبا از یمین و یسار مفضالش غبار اندوه اعسار و گرد الم فقر و اضطرار را از نرگس بیمار دل
افکارش برافشاند   فصلی از دیباجهٔ لطف تو می خواند بهار   لاجرم رخسار گلرا از حیا تر میکند   خطوط کف گوهر بارش گویا
امواج دریای کرمست بلکه از روی کتابت هرکدام موجی بتوالی کرم و تواتر نقش فرخنده رقم در زمان عطای بی انفصالش با وجود
آن کرم وجود خازنان معادن با امساک مشهور شدند و در جنب دست افاضتش ابر با تعتبر بی شبهه نقطه معروف و مذکور گشتند
فالتعبیر نسیم برک فاف   ولا فی بلادات صنیعها عسر   قرص شمس و قمر در نطاق فلک دوار نموداری از بخشایش کیسهٔ علا مال
جود المکرم شعر اثر رخسارش مینماید و گل سرخ دینار و نسرین آن نقرهٔ سکه دار همیشه شکفته و خندان جلوه گری بر روی گدایان
گلستان عطیات بی شمارش مینماید اقدام سمند جهان نورد و توسن عالم گرد آرزو و امید بساحت شعار و مسرع تیز گام
وطع بساحت اثار بار دل انداخته و بابین خود در ابر درگاه انعام شاه کشیده و تسکین خاطر و فراغ بال در سایه افضال او دیده است

هنوز

هنوز امل بنهاده بر آستانش پای   هم بهر بر درش شنود جواب سوال   گوهرهای کانی و جواهر معدنی همیشه چون جیوهٔ سیماب در
تزلزل و اضطراب اند که ذخیرهٔ چندین ساله و خوبهٔ دیرین مجال ایشان را ناگاه دست کرمش بیکدم عرضهٔ انفاق و انعام سازد و در یکروز
حاصل ایام عمر و روزگار بقای ایشان را ببخشش عام بر دارد   لان راحته بحر فلیس لها   ردد و من ذا یرد البحر ان زخرا
و گنجور درج اصداف عمانی از خوف فیض عمیم سلطانی سر بآب فرو برده و در قعر دریا غوطه خورده تا مبادا امواج کف دریا همتش بود
وجود او را بر لب بحر جود و بر ساحل دریای دست عطایش انداز   و یدر صدف در عرق شد در آب از شرم   جو دید گوهر لطف تو لولو لالا
بی تکلف شناوران زبان که سیاحان عمان بی کران عرفانند و ملاحان دریا بار ثنا و مداحان ذکر باللسان اند با وجود محیط
احسانش بساحل وصف و سپاس آن نتوانند رسید و کشتی بانان بحریان منصب بادبان لسان الحال و تحریک شراع زبان مقال سفاین
عبارات و زورقهای اشارات بسواحل حد و قیاس نتوانند کشید   از بحر طبع ما ثنایش در این محیط   هر جا سفینه ایست کنون غرق گشت
حکایت چون این فقیر روزی در حین عد و تقریر نعوت فاضلهٔ سلطانی خصوصاً وقت تسطیر و تحریر مقدار و مبلغ انعام و افضال
این خسرو مجاهدان میان پادشاهان دین مسلمانی از بعض ارکان دولت قاهره و ضابطان خزانهٔ عامره تحقیق کمیت انعامات سالیانه
سلطان مینمود و جهت توثیق نقل و تحریر این معنی با آن رکن دولت روز افزون مطارحه کرده در صدد تنقیح مبلغ و مقدار نقود و اجناس
انعامی سلطان از قرار ضبط دفاتر و حساب کتاب می بود چنان تحقیق پیوست که در عرض سالی هلالی در شهور سنه تسع و تسعمایه که سلطان
مجاهدان در مسند خلافت خود متمکن بود و بواعث انعام و احسان بدستور متعارف از اتفاق سفر کلی و وقوع وقایع عظیمهٔ ملکی
و ملی ظاهر نبود موازی هشتاد و شش بار صد هزار اقچهٔ عثمانی که عبارت از دو هزار و یکصد و پنجاه بار هزار درم نقرهٔ خالص مسکوک
رایج باشد انعام و تصدق فرموده بود و این مبلغ ورای تشریفات خسروانه و البسهٔ فاخرهٔ پادشاهانه و سوی اجناس نفیسه از جواهر
و غلام و اسبان و استران و شتران و اقمشهٔ و امتعهٔ ممالک جهان و غیر اطعامات تبرعی و قربانات تطوعی خرج و صرف شده بود و بلا تزال بی
انقطاع و بی انفصال بر علماء اعلام و فضلاء انام علی اختلاف طبقاتهم و تفاوت درجاتهم و سادات کرام و جماعت اهل الله و گوشه نشینان
صوامع و خانقاه و مطیعان بارگاه جلال و سدنهٔ سدهٔ دولت و اقبال از اعاظم امراء عالی شان با اصاغر خدام آستان سلطنت
انسان و طوایف ناس از هنرمندان و اصحاب کمال و مساکین و فقرا بر شان حال فایض میدارند و هیچ کس را از این طوایف بی بهره
نمیگذارند   سحاب لو استسقیت جاد اجابة   وان لم ترد سقیاه جاد تبرعا   و بحر اذا ما هصت الفاک دره   وان لم تغص الفک الدر مترعا
چون این کلمات حطابی محمول بر تکلفات سحر آرای می نوانند بود و جویان کلام زین مسلک مدحت سرای اکثر ارباب میل باستعاره و مجازی توان نمود سرایته...

بر این نسبت هر ساله

ازان جمله آن ... سلطان غنی ... ولیکن دلیل ... غضب ... سلطان ... ولکن ... عادلان ...
و عطای سلطان ... بحد ... و ... صدقات ... سلطانی
ذلک من فضل الله علینا و علی الناس و لکن اکثر الناس لا یشکرون

قسم ثانی در ذکر آثار خیرات وحسنات سلطان عمیم النوال وشرح نمودار از فواضل صدقات وتبرعات آن پادشاه
پرافضال وگفتار در صفت کیفیات وکمیات عمارات خیر سلطانی وبقاع نفاع وذکر چگونگی انتفاع افراد نوع انسان دران مواقع
ایقاع انتفاع حاصل المودای مضمون وفحوای این آیات فرحت فزای کتاب مکنون، واین بشارت نامهٔ سر بمهر این سر مخزون که وما تنفقوا
من خیر فلانفسکم وما تنفقون الا ابتغاء وجه الله وما تنفقوا من خیر یوف الیکم وانتم لا تظلمون این خبر صادق واین معنی یعنی
لایق که تبرعات وخیرات دینی ودنیوی ومبرات صوری ومعنوی باتفاق جمیع ملل وادیان بلکه باطباق نفوس عاقلهٔ نوع انسانی
درضمن افادهٔ تطوعات وافاضهٔ منافع وتمتعات مندرج ومنطوی است، ودر عموم تبرعات واصطناعات نسبت باکافهٔ خلق خدا امکان
ومخفی زیراکه در تحصیل کمالات نفسانی وتکمیل ملکات روحانی رحمانی اکمل ملکه کمله نفوس قدسیه را باعث تشبه بمبدا فیاض در صفت کمال
وخیر تواند شد مظهر رحمت ورافت بودن است بهر جنس منفعتی لایق جهت جمهور ابنای نوع انسانی ومصدر منافع ومنهل مطامع آنست
نسبت با ابنای جنس خود از انواع نفوس حیوانی واصناف اشخاص کشور زندگانی ازان شد خانهٔ خورشید معمور که تاریکان عالم را دهد نور
سخای ابر ازان آمد جهانگیر که در طفلی گیاهی را دهد شیر چراکه در تخلق باخلاق ربانی وجهت تخلق بنعوت وصفات یزدانی هیچ ملکه
اعلی از علو همت در انفاع عام واز اخلاص تام در انفاق کافهٔ انام نیست، ازانکه اشبه ملکات انسانی بصفت عمیم الانتفاع رحمت رحمانی
که مبدا تحقق اعیان موجودات ومنشا صدور وظهور تمامی کمالات کاینات است، هرآینه هر مظهر کاملی که در ملک صورت وکشور معنی بتعمیم آثار
منافع وتالیف مجامع جهت فیض نافع موفق گردد، ودر آینهٔ اعتقادات واعمال وتماثیل مرغوب انتفاعات واصطناعاتش بر دیدهٔ کافهٔ
بندگان خدا مرسوم ومحقق شود، البته صورت دوام دولت وثبات نتایج نیات خود در ابر حسب منشور بهجت آثار واما ما ینفع الناس
فیمکث فی الارض در میان اهل روزگار قرینهٔ بقا زندگانی جاوید وتمادی اعمار سازد، واز دوام ذکر جمیل ونیک نامی خیر الناس
من ینفع الناس در انجمن صغار وکبار سرافرازی بنامداری واشتهار برافرازد مت ان آثارک الجمیلة عمت فهی تبقی وتبعد الاعمار
لیکن چون مظهر رحمات رحمانی ومصدر الطاف ربانی نسبت باعموم افراد بندگان بودن وباعث احیای آحاد احیا وزندگان شدن
مترتب بر جامعیت علم وقدرت کامل است ومتوقف بر تعادل وجمعیت اسباب موهبت شامل لاجرم بر حسب اشارت حدیث
قدسی که یا عبدی جعلتک مثلی ولیس کمثلی شیء این منزلت رفیع وعالی شانی سزاوار خلافت ربوبیت وخلافت ربانی است واستحصال
کمال این منقبت شایستهٔ مظاهر فرماندهی وسلطانی است، ونتایج ومآثر این فضیلت موجب سعادت دوجهانی وبقاء آثار ذکر جاودانی

حیات باقی خواهی بداد ودادن کوش که زنده است فریدون وحاتم طائی وبرهمین اسلوب مرغوب همیشه میان سلاطین روزگار
سر پادشاه صاحب اقتدار که وسعت بارگاه همتش نمودار وسعت درگاه ورحمتی وسعت کل شیء رحمة باشد اولا از سعادات دنیوی دوام
ذکر خیر وبقاء ثنا وشکر را حایز گردد، وثانیا از مدخرات مثوبات اخروی وکمالات معنوی بوسیلهٔ آن ملکه وخلق محمود ممدوح هم
در سر دو سرا بخلود جنت موعود فایز شود، زیراکه بهیئهٔ صورت مثالی وملکات نفسانی وهیئات مکتسبهٔ راسخهٔ انسانی جهت
ثبات ورسوخ پنهانی هرگز از مجاورت نفس زایل نگردد وبعد از زوال بنیت ونیست ابدان چنان آدمی را از مجاورت آن محاسن
بانقباض وزوال فاصل وحایل نشود، لاجرم نتیجهٔ آن صورت حسنه وتماثیل مستحسنه تمتع وتمتع بصحبت حور ورضوان است وماحصل تحصیل
ملکات کریمه وتحلی وتبدیل بصفات حمیده از سمات ذمیمه البته ترفع منزلت برفع مرتبت در هر دو جهان است واخبار از صدق این مضمون
واشعار از دوام این سعادت روزافزون مندرج در صحیفهٔ این سر مکنون است که ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات واقاموا الصلوة
وآتوا الزکوة لهم اجرهم عند ربهم ولاخوف علیهم ولاهم یحزنون لیکن در تبیین علو شان متصدقان وجهت تعیین رتبت مجازات
منفقان میزانی عدلی که موازین فواید وعواید خیرات را بآن توان سنجید وقانون نامه که شرح مقادیر مثوبات انفاق ومکافات
خیرات واشفاق دران صحیفه تواند گنجید قسطاس مستقیم اخلاص دل صافی عقائد وصفای جوهر جان است ومعیار قویم این عنوان
تمکن وثبات در خلوص نیات جهت اظهار مکرمت واحسان است، وبشارت نامهٔ کتاب فرقانی بر تفاوت مراتب این معانی مشحون
ومشعر است که ومثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله وتثبیتا من انفسهم کمثل جنة بربوة اصابها وابل فآتت اکلها ضعفین فان
لم یصبها وابل فطل والله بما تعملون بصیر والحمد لله علی نعمائه که درین اوقات مقرون بآفات ودرین روزگار پرفتن ومخافات
که در اکثر ممالک عالم آثار رحمت ورافت مسلمانی از خواطر ملوک عرب وعجم مرفوع ومنزوع شده ومداخل ابواب اشفاق وانفاق باغلاق
دست ظلم وشقاق سیه دلان خلف فی قلوبهم غلف در ممالک آفاق ممنوع ومقطوع گشته بتوفیق خداوند منعم مفضال وجهت ظهور رحمت
ایزد متعال لایزال درگاه فضل وافضال ومواید نشر خیرات وبسط بساط نوال این سلطان سلاطین زمان عمم الله البریة بره واحسانه
لنظم مصالح الامن والامان بر کافهٔ اهل ایمان بلکه بر عامهٔ کافر ومسلمان گشاده است، وصلای عامی بر سر خوان ایادی ونعمش میان
گنبد گردون ودرون فضای ربع مسکون در داده گویا مایدهٔ پرفایدهٔ احسانش خوان زرنگار خورشید تابان است که در نشر شعاع
انفاق وانفاع بر کاشانهٔ سر توانا وناتوان فیض افشان است، بر یک منوال اما بر توالی بی انفصام واتصال یا آنکه کف دریا نوال

افضالش بر مثال نیر آفتاب آینهٔ مجلای جهت ظهور تمثال بادی و نعم ایزد متعال است، عرصهٔ ملک و مستظل سایهٔ خلافتش گوییا بهشتیست
محفوف بنعیم جاودان و سایهٔ سدره امتشان این سلطان رحیم مهربان در میان عرصهٔ جنان مراح روح و رضوان است، زیرا که این پادشاه
ظل الله از روی اصل فطرت و سرشت بسروری اقسام اهل بهشت که بمقتضای حدیث دلپذیر اهل الجنة ثلث سلطان مقسط متصدق
متعین و متفرد است، و در جامعیت هر سه فضیلت مذکور متعین و منفرد و با وجود استجماع فضایل لطف و علو جاه فیما بین متعینان والذین
یجاهدون فی سبیل الله خود در ابسروری زمرهٔ ممدوحان حضرت رسالت پناه علیه السلام اند که الساعی علی الارملة والمساکین کالساعی
فی سبیل الله مشکور السنه و افواه و مذکور خاطر کافهٔ اهل الله گردانیده، جو داری دعاگوی دولت مزار، خداوند را شکر نعمت گزار
کرم داری و سیرت سرورانست، غلط گفتم اخلاق پیغمبرانست، حالیا جهت اثبات آنکه سریر سلطانی عالی همتان متصدق و مسند
پادشاهی باذلان منفق، در عرصهٔ آفاق انفاق، بلطایف مراحم و اشفاق، بدین سلطان مشفق محقق محصور است، و نشیمن امن و سلامت
و مسکن رحمت و استراحت هر ملک پر نعم و خیرات، و بر بقاع بقاع نقاع صدقات و مبرات مقصور است، و اوضح شواهد آیات و اوضح
حکایات و اصح الروایات، این داستان فصیح البیان است، و این اجمال نعوت مراحم و احسان سلطان که محرر و مذکور میشود،
در سلک ذکر معظمات ابنیهٔ خیرات و شرح استنساخ عمارات و انشاء کلیات معالم هدی و معابد اهل طاعات که در اجهات ممالک روم
الیوم مشهور و معلوم است، و منافع صدقات و تبرعات و فواضل انعامات و ادرارات سلطانی در آن بقاع مصروف و مقسوم است، و فی
الواقع برکات آن بانی مبانی احسان هم نمودار از خوان مبسوط نعمت و رحمت یزدان است، و انموذجی از آثار رحم علیه آن ظل رحمت
رحمان است،

صفت مبانی

خیرات که بیلدقوم ممالک بین سنه ثلاث و تسعمایه تا سنه احدی عشر و تسعمایه در دار الخلافه قسطنطنیه انشا فرموده، و در مرکز دایرهٔ سور
شهرستانی مشتمل بر مسجد جامع کبیر و مدرسه و دار الضیافه و مکتب خانه در یک فضای دلکش استبنا نموده است، قصیده
للمؤلف

علت رایة الاسلام نحو الفرقد ... بانی رام سلطان الوری فی وضع مسجد
مبانی المعالی رصصت فی زمانه ... وقد روّج العلیا بانی ممهد
فاحسن بانی زینت کل صنعها ... بابواب برّ للمکارم و معبد
اروم اروم الطرف فیها بلحظة ... وانسانی الاوطان ربعی و مجددی
بانی فاض من سلطان روم مواهب ... بتعمیم فضل لا یزال بسرمد
وبالخیر احیی الارض بعد ممیتة ... واحیی به دین النبی محمد
بنی مسجدا لله اوفی معالما ... بها کل خیر دائم لمولی و مسند
مسافة به الحافون کل مطیة ... وحلّت به الاضیاف من کل مورد

فیا جامعا

فیا جامعا جمع المعالی وحولها ... لتطواف وفد واحد بعد واحد
مطاف لحجاج و زوار طیبة ... ینوب عن البیت العتیق الممجد
به المسجد الاقصی تبارک لانه ... بناها سلیمان الزمان المؤید
فلولا السقف علا به عمایم ... ظننا ما للدنیا کوش ممدد
تمالا بسطح القصر منه مقبب ... ومنجو فیها لمع حلی نور احمد
امنجو فیها وح لتنقیب عرشه ... ابا العرش وتلک قد کنت تاج ممهد
لمحرابه باب لغفران مذنب ... منی بلت نفسی مقبلا فیه فاسجد
منار لعین الصبح میل و مکحل ... ترانا لاخوان الثریا کانمد
یروق الحجی تزیینه فی بدیهة ... وقاها اله الخلق عن عین حسد
بلما به یبقی الدین مرفوع بنیة ... ایا خیر اصطناع و یا نعم مسجد

از معظمات آیات مکرمات، و از نوادر شواهد و سمات نشر خیرات، این سلطان السلاطین، و برهان ائمهٔ مجاهدین ... در اوقات فرخنده
ساعات فی تجدید بنای شرع مجید، تعمیر چنین جامع جدید، در دار الخلافه شد که در جامعیت زینت و صفا بر روی زمین رشک گنبد خضراست،
و سقف مرفوع آن قبهٔ معلا غیرت نشر غرف و ایوان این طارم میناست، معماران اساس بنیان این معبد انس و جان گوییا ملایکه
آسمانند، و عملهٔ نقل احجار و میاه اشجار آن فرشتگان براری و بحار از اقطار جهان اند که با وجود جامع بودن جمیع وجوه حسن و بها
طرح بنیانش بر طبق مؤدای لمسجد اسس علی التقوی افتاده است، و اساس بنیاد این مسجد پر زیب و زینت را بر بنیهٔ نیت
خالص و دل سادهٔ کشادهٔ سلطان بانی ترتیب داده، و ارکان رفیع آن بنا و وسیع منیع ممنع و ممتع از ملاحظت نامه فی بیوت
اذن الله ان ترفع جان شده، که از بالای سطح محدب محدد جهات و بر ذروهٔ فلک البروج و مغز ثابتات بر پایهٔ معلی همت عالی آن
معلی معالی نهاده اند، بیت، یود دراری الکواکب انها ... منظمة فی سلک تلک الصنایع ... بلغ الخطیب المنبری فی سعوده
یشیر الی حافاته بالاصابع، اگر نه آن بودی که وضع بنای رفیعش از ترکیب عنصر آب و خاک شده، و از روی زمین بنیان متین
آن مترقی بسمک سماک گشته، از آن رفعت قبه گردون اتساع، و با آن سقف کبود رنگ با ارتفاع عرش در بادی النظر دیده نظارگیان محسوس
مدور آنرا فلک آبگون می پنداشتند، و درون آن گنبد منور را المصابیح و قنادیل بی عدد و حساب سمهٔ بلندگان آسمانی پر از نجوم زواهر
و فلکی مکوکب بستارگان باهر می انگاشتند، بیت، اذا اشتعل القندیل حنو ظلامها ... توهمت ان الصبح وافی یهادنه،
وضع گنبدی آن مقصورهٔ ملایک مقام، در دل آن مصر جامع و قبة الاسلام، بر هیأت قلب صنوبری بمنزلهٔ دل انسان کامل مقیم
شهرستان ابدان است، و تابش و صفای درون فیض مشحونش، بر نسبت بواطن ارباب قلوب همیشه روشن و تابان از نور ایمان و لا زال
مقرون بروح و رضوان، زبانهای مصابیح و قنادیل کواکب تمثال آن عبادتخانهٔ قدسی التیام، در صبح و شام بدین حدیث بشارت

اشطام که بشر المشائین فی ظلم اللیالی الی المساجد بالنور التام بلسان حال گویا گویا شده و اذان اذعان طاق
عالی قباب و گوش گشاده طاق و محراب آن معبد در حین سماع اذان صلوات و در اقامت جمعیات از رفع اصوات دلخواه اهل القرآن
اهل الله صدای خوش ادا و اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله را بسمع اصغا شنوا گشته و منبر بلند پایه اش
در درون مقصوره فلک رفعت نمودار تخت چهار پایه کرسی است که در تحت عرش اعظم رحمانی منصوب داشته اند و زوایه جواهر از احجار
گوهر آثارش مشابه کواکب ثوابت است که در بروج بی فروج آن منبر کرسی مثال مرکوز گذاشته و در پیشگاه درگاه آن مجمع اهل الله
صحن و بارگاهی است که از رشک گریاس سلاطین سلیمان احتشام و بساط خسروان جمشید اقتدار است و از اطراف آن صحن با فسحت فضا
صف صف صفهای پر صفاست بر وضع مسجد اقصی اما اساطین این بنای متین مرتب از الوان جواهر قیمتی دار و هر گونه لعل آن
احجارست و فرش مسجد و صحن آن تمام از سنگهای مرمر سیم اندام و رخامهای ابلمون است و لیکن بر هر سنگی هر گونه نقش و نگاری
برسم سطح زرنگاری این چرخ بوقلمون و در وسط آن عرصه بهشت آسا حوض آبی است کوثر شیون و در مرکز دایره حوض شادروانی
چون چشمه با فواره خورشید منبع چندین هزار از انهار و عیون و از هر جانبش بجای خطوط شعاعی مهر گردون مجاری جویهای جاری از درون و بیرون
غایت صفوت زلال و روشنی سلسال آن حوض کوثر آیین و غدیر ماء معین تا حدی است که اگر نه کبودی فرش سنگین حوض بودی پیش
دیده تشنگان آن آب با صفای هوای صافی نمودی و بر مثال جوهر روح در بدن حوض جز از عناصر سفلی نمودی پنداری که منبع
آن سرچشمه خیرات مکرلب و دهان حور و رضوان است که درین مرتبه عذوبت و خوشگواری است یا مبداء جریان نهرش از عین الحیوة
انفجار یافته که مشارع آن بمشارب اهل توحید و ایمان جاریست و انهار دایم الانهمارش در عروق شریانی ارباب علم و عرفان
بحلول سریانی ساریست
چشمه درفشنده تر از چشم حور ... یا فلک انجای نموده عبور
سبزه بآن چشمه وضو ساخته ... شکر وضو کرده سر افراخته
هر صبح از پرتو اشعه خورشید تابان و از امواج فروش مفروش آن صحن دریا سان هیچ جلوه گران
انظار نظارگیان در طوفان آن فضای گلشن اساس ساقهای منور شعاع بصر را جهت طوف و گشت آن مطاف رعنا مشمر سازند
و دران حالت نظیر این تقریر دلپذیر مالک قدیر حکایت فلما رأته حسبته لجة وکشفت عن ساقیها قال انه صرح ممرد من قواریر
بر صحیفه تمثیل و تصویر بپردازند بی تکلف تکلف نزهت و بهای آن صحن بهشت آسا که مفروش بفروش احجار گوناگون است و در
وسطش حوضی محفوف بسنگهای ابلق و بر اطراف طاقهای فلک اشتمال آن همه از سنگ الوان مثل مرمر و سماق و رخام دیرفان

امام

امام در نهایت رعونت و استحکام و مناطق مرطاقی سنگ سرخ و سفید برنگ خشتهای سیم و طلا و کمرهای مرصع از جواهر
پر بها بطراز مداخل در هم نشانیده اند و باحسن التیام و غایت اتقان جدران آنرا محفوف باحکام گردانیده و از آن
ستونهای خوش اندام رعنا در پیش نظر نظارگیان پنداری سقف مینا از جهت رشاقت قد و طول قامت و از جهت
صفای ظاهر و استقامت چنان مینماید که مگر در فضای بهشت منظور آن سیمین ساق رشیق القد از حور و غلمان که ساقهای
مکشوف در میان حوض کوثر بخرامش آمده اند با آنکه در چشمه ماء معین تماثیل قامتهای مستقیم سدره و طوبی است که از سطح آب
صافی عیش دیده خیال المجلای منش آفرینش آمده
وقبایل هیئت القد و ذرعت ... اطفالها فی عنفوان المولد
وکنگرهای ایوان کیوان مکانش در نشیمن حور مقصورات بقصور مناظر نظار بنیاد اطاله لسان کرده است و منارهای اطراف
عالی مبانی آن مسجد اقصی ثانی جهت طول عمر و بقا زندگانی حضرت بانی دو دست دعا بر آسمان بر آورده است و از غرایب صنایع
که موضوع دران جامعست غرفه و تختی است بر یمین منبر منیر در درون مقصوره کبیره که در لطافت و نظافت رشک قصور و صروح
بر حور و رضوان و هم در عالم صورت و معنی این وعده صادق لکن الذین اتقوا ربهم لهم غرف من فوقها غرف مبنیة صادق بران بفیان حسن نشانست
و با وجود تمکن سلطان بران مصداق این حدیث بلیغ البیان که المقسطون علی منابر من نور عن یمین الرحمن گویا تمامی آن احجار
پر زینت و بها را از جواهر مجرده جهت قوایم آن غرفه مرتب داشته اند و آن غرفه را ستون چند از سنگ سماق بغشی و رمانی و ستون
چند مسفوش و منقوط چون برد یمانی افراخته اند و سقف و منظرش را بنوعی متکلف و زیبا ساخته اند که دیده نظارگی از تماشای
آن چون چشمهای پیکر دیوار مسفوش دران حیران است و صورت اجابه دعای ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة
از اوضاع آن مستقر سلطان مشاهد و عیان
مربعة اضلاعها مستقیمة ... زوایاه فی الشکل الکری تنضدا
فانوا بدیر من کواه تطلعت ... واضواء شعری فی هواه تزددا
و الحق جای آنست که از درون دیوار آن بنا خبر شاهان
سلطان دین پرور شریعت شعار بگوش ساکنان سطح سقف معلی رسد و صدای دعا لازم الاجابه اولیا در زیر آن قبه سما سیما جهت دوام
و اعتلای این سلطان عمیم العطا بسمع جمع کروبیان ملاء اعلی زبانه کشد زیرا که مقتضای وعده حق و کلام صدق الیه یصعد
الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه بظهور رسیدند و این سلطان صادق الجنان و این مظهر کامل اهل ایمان چون جهت فوز و ادراک
بوعد کریم و منت بی منت من بنی مسجد الله بنی الله له مثل ذالک فی الجنة در دار دنیای بی ثبات اثبات جنتی قدسی درجات در وضع

جامعی که جامع محاسن ابنیهٔ خیرات است خالصاً مخلصاً از سطح زمین در مستقر عز و تمکین خود تا قمهٔ قبهٔ آسمان برافراخته و در خانقاه
و دار الضیافهٔ آن ابواب البر مناظر و مشارب و مطاعم بر وفق فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین اسباب نعیم خلد مهیا و مرتب ساخته
و بی ارتکاب تکلف و بی ارتیاب تصلف این سلطان سلاطین زمان و مظهر رأفت و راحت اهل ایمان در اوان خلافت پرسند
قیصری جهت احتشام و شوکت دین پیغمبری خزانهٔ عامره و گنجینهٔ معموره را بر بنیاد خلوص اعتقاد خود مملو و مالامال ساخته
لیکن مخزونات آن از قبیل جواهر قرآنی و بضاعت ادعیه و اذکار است بمثابه ادخار نقود سعادت جاودانی است و گنبدهای بلند
و منار رفیع المبانی آن بر وضع مخروطی از خمهای خسروانی برافراخته لیکن مکنونات آن همه گوهرهای شب چراغ ایمانیست
و قنادیل و مصابیح درخشنده آن لمعات نور مسلمانی است و ناسداران آن گنجینهٔ الاه همچون بلبلان خوش الحان صبحگاه
بر فراز گلدستهای سدره مثال آن منارهای رفیع همه مصدوقهٔ منطوق دلخواه و من احسن قولاً ممن دعا الی الله شده و در اوقات
اوقات مناجات و هنگام اقامت صلوات گروهی از صبح خیزان مقربان و موذنان با لحن موزون و بالاسحار هم یستغفرون
و اما آن بقعهٔ عالی اساس جهت کافهٔ اشراف الناس بحقیقت دار الموحدین است و منام و مامنی جهت مشقت دیدگان صادرین
و واردین بیت اضحت محط رحال العلم ساحتها * واعتدها اهلها سوراً من النوائب * و از آیات ظاهرة الآثار هر منار
پر انوار آن جامع شریف است که باقرار کلمهٔ توحید لایزال انگشت شهادت برافراشته و در روی زمین جهت معتکفان صوامع
آسمان این نکتهٔ موحدانه تلقین شفاه اهل سقط و انشاء مقرر داشته که و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله بیت
جهان را بلندی و پستی تویی * چه گویم که هرچه هستی تویی * تبارک الله ازین مقارنت دولت دینی و مکنت و حشمت دنیوی
این سلطان صادق الاعتقاد و تعالی الله ازین جمعیت سعادتهای صوری و معنوی این پادشاه ولایت نژاد که درین ایام
حیات دنیا بنای پای برجای خیر جنت نمودار مساکن دار الخلد بدست اقتدار برافراشته و بهشت موعود اخروی و خلود و بقای
حیات معنوی را از بضاعت ذکر جمیل و مدخرات ثواب جلیل در هنگام خلافت از کمال اختیار و اجتبار اندوخته لاجرم حق
سبحانه و تعالی در عاجل و آجل مجازات و مکافات آن مجموعهٔ صوالح اعمال این کتابهٔ مسطور بر پیشگاه ایوان جاه و جلال او نگاشته
که فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والآصال و بارگاه اقبال بنیانش را ازمیان و برکات آن در گاه
مسجد و آرامگاه خواص عباد الله بوسه گاه شفاه سلاطین جهان پناه و ملاذ و ملجا طوایف اهل الله مقرر داشته که ذلک و من یعظم شعائر الله

وعیشه

و عیشه سایهٔ ممدود معدلتش قرارگاه فرق اهل اسلام و مامن اصناف اقوام اعراب و اعجام نموده * بوسه‌ده اعتاب بر درگاه او
خاک روب آسمان درگه او * شده زوبس سران بدر مثال * خاک درگاه او هلال هلال * هر چند بحسب ظاهر سطوح و رفوف
این مسجد عالی و بقعه و مدرسهٔ متعالی چون بواطن اهل حق بزیورهای گوناگون محلا و معلاست و بر طبق لباس اهل تقوی طهارت
و نزاهت درون و بیرون مهیاست فاما چون این معنی محقق است و این قضیهٔ صادقه نزد همگنان مصدق که منافع صدقات
و فواید تبرعات و تطوعات در بنیان خیرات و مبرات بمنزلهٔ نفخ ارواح در ابدان است و بمثابهٔ وضع معانی در قوالب الفاظ
بیان هر آینه بر نسبت قوت روحانیت و بر نسق کمال مروت و انسانیت بانی این مبانی و مربی مسند سلطانی در قالب بدن
آن عمارات خیر خود هم وضع ارواح و قوی از اوقاف و جهات مستوفی و از ربوع و مداخل رقبات اوفی فرموده و در ممالک محروسه
از قری و ضیاع بقاع و در شهرستانهای روم مستغلات و ادرارات بانواع جهت مصارف شرعیه آن بقاع الخیر تخصیص و تعیین نموده
اولا هر روزه یومی اخراجات مسجد جامع بموجب مفصل ذیل است امام و خطیب حفاظ موذنان قیمان و فراشان
اخراجات و اما هر روزه خرج زاویه و دار الضیافه صانهما الله عن لحوق الآفه بموجب مفصل است طعام
مقربات و اما اخراجات مدرسهٔ موسسه برین موجب است وظیفه وظایف و همچنین هر روزه این
ازین مبانی خیرات انواع منافع و تفضلات بجمعی کثیر از مردم مسکین و فقیر میرسد که تفصیل آن مقدور قلم تحریر و مسطور کلک
تقریر نمیتواند بود * یک روزه وجه خرج دل و دست او بود * هر در که بحر دارد و هر زر که کان دهد * صفت
بقاع الخیر و معابد و ابواب المبرات که در دار السلطنهٔ ادرنه انشا فرموده و شرح منافع و مداخل که بآن مخصوص نموده
یکی دیگر از نوادر عمارات و ابنیهٔ سنیه در روی زمین که از جملهٔ منشآت و فواضل صدقات سلطان سلاطین است ابواب خیرات است
که بحقیقت یک شهرستانی است بلکه مجموعه‌ای از بناهای دلفریب و سرابستانی که در نظاره شهد ادرنه طرح انداخته و اصناف مبانی معالم
اسلام را در آن شهرستان از جمیع وجوه مکمل و مرتب ساخته و در جانب غربی آن شهر پر نزهت و صفا بر کنار رودی که بتونجه معروف است
در عرصهٔ دلگشا چند عمارت خیر بیک محل بر آسمان برافراخته از آن جمله یکی مسجد جامعی است عالی همتانه و مدرسهٔ دانش پرورانه و دار الشفای
مروج و مخفوف با دویه و اشربهٔ گوناگون و زاویه و مطبخی که مشتمل بر الوان و مطاعم جهت مسکینان هر روزه صبح و شام مشحون و حمامی در غایت
نزهت و صفا از لطف هوا و عذوبت ما و علو بنا و رباطی مرتب جهت ربط دواب و مطایای واردان و مسافران آنجا و قنطره

مشتمل بر نه طاق در نهایت متانت مبانی و معقود بر نهر عظیم تونجه که فاصل است میان شهر ادرنه و آن شهرستان انشاء سلطانی
و بر بالای این پل رفیع البنیان میان مجموعی شهر ادرنه در غایت خوش‌آیندگی نمایان و جامع و مدرسه و دار الشفا و زاویه و توابع
از دُوُر و بیوت بر نزدیک و دُور زبر دُوُر آن مجموعهٔ ابنیهٔ رفیعه در نهایت انتظام و عمران و جهت اشفاع جمعی کثیر از فواصل صدقات
سلطانی در آن بقاع حوالی و حواشی آن بسبب ملازمت جمعی غفیر از خدام و قوام آن عمارات عالی مبانی شهرستانی است بغایت دلکش مشتمل بر بازار
و محلات و مساکن و باغات بهشت وش در نواحی و اطراف آن بقعهای اسلامی بهم رسیده و هر کس جهت رفاهیت سکون در جوار
آن مواطن شریف رخت اقامت کشاید آن معموره رشک مثال گشته شدت کعبه حاجات در کهف از زوی نهاده اند با وجود تو انکه درویش
اما مسجد جامعش مشتمل بر مقصوره و بارگاهی است من حیث المجموع بغایت خوش نما و مطبوع و فرداً فرداً طاقها و قبهای اطراف مقصوره بهیکلی کوس
بدعایم آسمان اشما و قوایم و اساسی چون اقطاب سماء بر پای برجا و بر یمین و یسار آن قبة الاسلام دو منار از سنگ سفید رعنا
مبنی و معلا گویا دو شمع کافوری است که در شمعدانی دو زبانه برافروخته اند و بر سر کدام منجوق زرین مهر اشراق در تنا بنای کما مثل م
شعله چراغی بنور و ضیای اندوخته و قبهٔ کبود مقصوره آسمان گون با قنادیل انجم نمای گویا سپهری است مکوکب بزواهر درخشان
و سایر قبهای صغار بر اطراف بروج آن قبه رفیع بنیان همه کبوتران عرش گویا در آن آشیان گرفته اند و منجوق در فشان بر سر آن
قبه عالی چون تاج فردوس عرشی در اوقات خروش اقامت و اذان سرفرازی پذیرفته و صحن مسجد جامع محاسن فضایل است در نزهت
روح و بها و از جوانب طاقها و صفهای با صفا آن هیکلی موسس و مبنی بر ستونهای احجار و قوایم اسطوانی بر اطراف صحن و ساحه آن هر یکی در نزهت
و بها چون سروی رعنا پنداری که آن ستونهای زیبا ساقهای حملهٔ عرش رحمانی است با آنکه هیکلی در استقامت و انتصاب رایات
و اعلام ملت مسلمانی در حاق وسط این صحن بهشت آسا حوض رعنا در روانی است همیشه آب آن جاری از مجرای وانهار من ماء
غیر آسن و همه اطراف سطح مستوی این صحن و صفهای صفا مفروش است بنقوش سنگین رنگین و مصنع بالوان زینت و محاسن
و از جانب یمین جامع مدرسه ایست جهت احیای علوم و ترتیب و ترقی ارباب فهوم و دار الشفایی مرتب بنسق دلفریب جهت تصحیح اسقام
هر ضعیف و ناتوان و غریب و مطبخی مطیب بانفاس اطبای عیسی دم که منصوب اند جهت شفای هر مستمندی از بضاعت استطاعت تهی
و منصب افاده آن مدرسه رفیع البنیان مخصوص بیکی از علمای معین و دانشمندان متبحرین و عقد مجلس درس و افاده انجا منتظم بوجود
طلاب فضایل مآب اما بتدریس علوم معتوره قادر و در زاویه و مطعم آن عمارت خیرات همیشه بر آیین ضیافات حضات از الوان شهیات

ومطعومات

ومطعومات جهت آینده و رونده هر که باشد و هر که باشد مهیا و طیار بر قانون اکلها دایم و ظلها تلک عقبی الذین اتقوا و عقبی الکافرین النار
و مساکن طیبه و اماکن مطیبه جهت مسافران مرتب بانواع تنعمات مالوفه و فرش مرفوعه و اکواب موضوعه و نمارق مصفوفه مرتب داشته اند
و در آن هر مسکن بهی و بهر اطعام بهر مطعم شهی خدام چالاک و قوام صاحب فهم و ادراک گماشته اند و درین ابواب صرف صدقات
و در هر بقعه ازین بقاع پر نعیم و تنعمات بموجب مفصل خالصاً لوجه الله لایزال بمصارف استحقاق میرسانند و جماعات علما و فقرا و ضعفا
و اضیاف اصناف از اعالی و ادانی و شرفا را از خوان افضال و مایده انجا محظوظ میگردانند اما مصارف یومی جامع
شریف لایزال برین منوال است خطیب امام اوقات خمس حفاظ معرفان موذنان قراشان و قوام
و اما اخراجات هر روزه در آن مدرسه موسسه بر مبانی علم و تقوی بموجب تفصیل بر اهل تحصیل مودی میشود مدرس
طلبه خدام و قوام و اما خرج میاومه عمارت خانقاه و زاویه و اسطبل سبیل نیز بر حسب مفصل محصل است
شیخ نقیب فراش طباخ خدام و قوام طعام اخراجات و اما مصالح و مصارف دار الشفا آن
ابواب خیرات از جمیع جهات بر حسب مفصل است وجوه خرج طعام و شربت هر روزه جهة مرضی اطبا جراح خدام
فراش و غیره شربت بران و عشایان طباخ و فواید زواید این بقاع از کثرت موقوفات و عمارت رقبات و مداخل
و جهات بنوعی است که هر ساله اکثر جهان می باشد که موازی سبعة اقلیم بکفایت و تحصیل متولی در خزانه اوقاف مضبوط میشود که عند
الاحتیاج بمصارف وجوب رسد چنانچه بعضی محاسبان صاحب وقوف و باخبر ماهر اهل حساب نقل کردند که درین اوقات که سنه اثنی عشر و تسعمایه است
از فواضل تصدقات و اوقاف زیاده بر قدر خرج ضروری و کفاف موازی مبلغ در خزانه اوقاف مضبوط گشته و ضابطی
و گنجوری آن جهات وقفیه باَمین ترین خازنان خزینه سلطانی مفوض و منوط شده که اگر چنانچه خللی در بنایی یا احتیاج جهة اصلاح
رخنه و مرمتی و تجدید عمارتی در موقوفات از مستغلات و دکاکین و حمامات و سایر جهات ضروری واقع شود و بتصدیق واقعی
و حاکم شرعیات واضح گردد بقدر احتیاج از خزانه وقف به کارکنان و امنا میسپارند و باز خرج آن محل ضرورت را در کیفیت
و کمیت بتحقیق قاضی بدیوان اعلی عرض میرسانند مولفه عرصهٔ دهر تا بنا افتاد این چنین بقعه کس ندارد یاد
نزهت آن دیار از امصار گشته از شاه خویش برخوردار صفت مبانی خیرات و مآثر مبرات سلطان سلاطین زمان
که در دار السعاده اماسیه بنا و انشا فرموده با جهات و منافع متعلقه بآن از جمله فواضل تبرعات

ونوافل خیرات وتطوعات این سلطان عمیم البرکات، واین خسرو زمره نخیاران اولئک یسارعون فی الخیرات مجموع بقاع

بقاع ومعابد پر فواید واصطناعست که در داخل شهر اماسیه که مقر سلطنت وایالت قدیم سلطان بود، وازان مشرق

اقبال وسعادت تصاعد باوج خلافت موروثی این خاندان علیین مکان نموده بعد از جلوس مسند قیصری وتمکن بر سریر

شاهی پدری استبنا فرموده واگرچه اصل فطرت سلطان بر ادای حقوق وطن مفطورست ونفس کامل انسانی را انسی بربع

ومنزل قدیم خود مشهور بیت وکیف بطیب لی وطن وقلبی الی وطن الاحبة مستطیر چنانچه منقولست از سلطان انبیا

وپیشوای ارباب هدایت واصطفا علیه الصلوة والسلام الاوفی که بعد ازانکه رایات نبوت وآیات شوکت وقوت آن

حضرت از مدینه شریفه باطراف وجهات سایه سعادت سرایت انداخته بود، واز بعضی غزوات قرین فتح مبین باز بصوب مدینه

علم اقبال برافراخته فرموده بمحلی رسیدند که کوه احد بدیده حق بین آن خورشید مهر آیین نمایان شد بمجرد مشاهده اطلال

وارباع منزل معهود وبدیدن جبال واصقاع مسکن مأمول مودود بغایت شادان وفرحان گشت ودر عین انبساط

از سر بهجت ونشاط باین حدیث صواب با اصحاب احباب تکلم وخطاب فرمودند که هذا جبل یحبنا ونحبه ودر تعظیم واکرام

مدینه طیبه وبلده طیبه جهت آنکه مظهر دولت نبوت ومصدر ترقی ملک وملت گشته بود، این منشور لامع النور را از مطلع

لسان گوهر بار ظهور وصدور فرموده که انی حرمت مدینة بین لابتیها کما حرم ابراهیم مکة بیت الحرام وباین امر نافذ الاحکام

مدینه هم در احترام عدیل بیت الحرام گشت، سراینه معلوم میشود که حب موطن ومسکن اصلی نفوس انسیه را فطرت جبلی است

وازنقل این خبر نبوی مفهوم میگردد که تعلق خاطر هر کس بربع ومنزل مألوف نشانه استقامت طبع موانست اقتضای بلای

ازلی ومناسبات اولی است بیت کم منزل فی الارض یألفه الفتی وحنینه ابدا لاول منزل چنانچه این

سلطان مکرمت شعار الوف واین پادشاه عطوف روف که بواسطه سبق مناسبت منزلی وقدمت مجاورت اولی

که در ایام عنفوان جوانی دولت وبدایات تقلد مناظم سلطنت دار السعاده اماسیه وتوابع را محل انتظام اوامر

واحکام خود دیده بود، وازان منزل سعادت التیام بخلافت عظمی رسیده ادای حق رعایت ومراقبت آن دیار وحقوق

عهود بات ملازمان وبندگان آن روزگار را بر ذمت همت التزام وبر عهده مروت الزام فرموده بود، وچون مواضع منازل

ومساکن همین تواند بود که بتعمیر وترویج ونسق ورواج ان کوشند، ومقررست که ابدان مداین وبلدان را عمارات خیر

بمنزله

بمنزله اعضاء رئیسه انسانیست، بلکه کالبد خاکی منازل ومساکن را معابد ومعالم در رتبت روح حیوانی وتصحیح ترجیح

این کونه عمارات درین حدیث صحیح مسموع اذان اصغا وانهاست که احب البلاد الی الله مساجدها واکه رواج هر منزلی ومقامی

باقامت شعایر اسلامست، ورفاهیت هر بلده طیبه بعمارات وابنیه خیرات که منشا منافع عام ومبداء تبرع وانعام

شراب وطعام جهة طوایف ایام است، مولو حبذا الغوء مبارک جای که رسد راحتش بخلق خدای فایم الحاشعایر الاسلام

دایم الجا مواهب والانعام وبنا برین ملاحظات که مستفاد از تقدیم مقدمات شد، سلطان سلاطین شفقت شعار دوران

خسرو ارباب معدلت واقتدار امر فرمود که در شهر اماسیه بر کنار رود آنجا مجموعه از عمارات خیریه جهت اشتغال کافه بریه

انشا وابدا نمایند، وابواب منافع دینی ودنیوی وفواید صوری ومعنوی آن بر روی مقیمان ومسافران وآینده ورونده گشایند

وآن مجموعه خیرات مشتمل است بر مسجد جامعی در غایت نزهت وصفا، وبر مدرسه در نهایت نظام وبها، وزاویه وخانقاه

مجمع اهل الله ومامن ومنام عامه عباد الله، ومکتبخانه جهت تعلیم کلام مصحح نظام ملک علام اولاد فقرا وایتام، اما جامعش بنایی است

عالی ارکان از سنگ سفید تراشیده، بوضعی دلپذیر کانه صرح ممرد من قواریر وآن مسجد را مقصوره ایست پر نقوش وزمان

ازعد محاسن آن قصیر قمه آن قبه سر بگنبد افلاک روحانی کشیده، وماهچه منقوش جهره قمر را در شب بدری فراشیده

از تابش مشاعل ومصابیح انجار شام قباب سپهر نجوم ثواقب فروزانست، وهر سراج وماهی ازان قنادیل درخشان

گویا در عالم انوار بخطوط شعاعی قندیل مهر تابان آن مربوط وآویزانست بیت فکانها والشمس تصبح سمکها

خیل تمزع فی مذاب العسجد وبر دو ضلع مقصوره دو منار لامع الانوارست، اما بیک اندام وبیک هنجار بنداری

که از ابناء زمانه دو جوان رشیق القد اند، که از مشیمه آسمان توامان زاده اند، مانکه دو اصل ثابت، ودو نهال نابت اند

که بر مثال سدره وطوبی از مناظر جنان نمایان افتاده اند مولو دو نخل مثمر از مرغان خوش خوان بذکر حق چو بلبل در گلستان

واما عمارت زاویه وخانقاه که آرامگاه اهل الله است، موسس بر وضع بیت المعمور وبطرح بهشت موعود موضوع است

وجمیع مشتهیات ومرغوبات مشارب ومطاعم دران مطعم مصنوع، فاما بر نسبت لذات جنات نامقطوع ونا ممنوع، وجهت عامه

فقرا ومساکین وکافه صادرین وواردین مایده طعام عامی همیشه مرتب امابی منت وتعب مولو خوان انعامش واشفاقی الی طرق

نصب وعطف همواره صلای نوال لایزال ان درگاه درگاه وبیگاه بصدای خوش دا انما نطعمکم لوجه الله است مولوای

کاروح لطفا وسموم تبرع

نزف الالناء لکان غیر محمد

صح

سبل اوای خدام و قوام آن بارگاه خلایق پناه همواره این آیه کتاب الله که کلوا من طیبات ما رزقکم الله آن بقعه چو گلشن بهاریست
قوم چو عمارت عماریست درو[ی] همه نعمتی مهیاست وز منعم و بانیش مهماست هر کس که درو دمی نشیند
آسیب نیاز و غم نبیند هر کس که بدیدنش شتابد از منزل آن عنان نتابد واما مدرسه بلند پایه اش که در
رتبت مدارس ثمانیه دار الخلافه قسطنطنیه است و درون و بیرونش محفوف بمزایا عوارف سنیه و موصوف جهت تحصیل کمالات
انسانیه همیشه مجمع طلاب علوم حقیقیه است و مرجع اصحاب حقایق حکمیه و معارف شرعیه و مرتبه تدریس و افاده آن مدرسه همیشه
بموجب شرط حضرت واقف وفقه الله علی الخیرات فی المواقف متعلق بدانشوریست منفرد و متبحر در افانین علوم و متوحد در[ا]نما لیب
فنون میان افاضل روم و وظایف و رسوم و رسوم معید و مستفید بقانون اعالی مدارس سلاطین مشخص و موسوم ملت
ثنا ماند از نامور در کتاب بنه هم ثنا مانده و هم ثواب صفت قناطر عظیمه که از مبانی حسنات سلطانی در
ممالک مسلمانی انشا کرده و صادران و واردان مسالک را باستماع آن ابنیه خیرات در مقام اداء دعا و ثنا آورده
و همچنین از غرایب مبانی خیرات که از فواضل صدقات سلطان در راه خدا ساخته اند و بصرف خزاین و اموال بی اندازه مبانی
آن بنا و اسلامی را بر افراخته سه قنطرهٔ عظیمست که هر کدام از روی رفعت بنیان و منعت ایوان در ممالک آفاق طاق است
و هر کدام از آن قنطرها بر چندین طاق مشتمل است هر یکی از آن طاقها باندازه ایوان این نه رواق قنطره اول
واقعست در محاذی بلدهٔ عثمان جوق از بلاد رومیه صغری بر آب رودی عظیم که معروف بقزل ارماق است و آن محل معبر تجار
و قوافل و مسافران عرب و عجم و سایر ممالک آفاق است و آن پلیست مشتمل بر عدد طاق اما در غایت رعونت و تزیین
و بر اطراف پل دیوارهای سنگین چون بنیاد رواسی راسخ بغایت متین بی تکلف تکلف عمارت آن قنطره مخبر دیده مهندسان
روزگارست و مخبر از علو همت و کمال شفقت و رحمت بانی بر مسافران اقطار و امصار پنداری که قناطر مسلسل آن بنا پلی است
از معطرات ارتفاع آسمانی که بر سطح آن نهر عظیم عکس انداخته یا خود نموداری از تحصیل دوایر عظام فلکی است که مهندس
ریاضی دان بر سطح مستوی آب روان عیان ساخته گویا دهن گشاده هر طاقش باین اخبار نبوی که الدنیا قنطرة فاعبروها
گویاست و صدای آب روان در میان هر ایوانی باین نکته رطب اللسان که عمارت بی بنیاد دنیا بر گذرگاه سیل عمر گذران در حکم
رقم علی الماست و هر عمارتی که پایه اساس آن نه بر طریق خیرات و سبیل الله باشد بمثال انبوهی خس و خاشاکی بر ممر سیل فناست

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین این اشارت ز جهان گذران ما را بس اما چنین بنای که بنیاد آن بر راه حق بر افراخته معمار همت رفیع
سلطان است و باعث و داعی بر ترغیب و ترصیص آن ارکان ترفیه حال کافه بنی نوع انسان اگر چه ظاهرا سرمایه سنگین آن بنا
عالی چون ابنیه اهل دنیا بر مجرای سیول نند روحوادث روزگارست اما مبنای فلک ارکانش که حاکی از رسوخ عقیدت و ثبوت
صدق نیت بانی است در معنی موسس بر قصور و غرف دار القرارست چه اگر بنای خیرات با وجود خلوص نیات هم در دار
دنیا باعث امتداد حیات است و هم در نشیمن عقبی مفضی و مودی بر رفع منزلت و علو درجات است و رسم اینچنین بنایی
در بهشت جاودان البته مقوی و مقوم بر پایهٔ خلود و ثبات است و بقدر مجاری آن رود ظاهر الورود از زلال حوض مورود
نصیب باعث و بانی بشربت عذب فرات است نماند کس اندر جهان کو بماند مگر آن کزو کار نیکو بماند
نمرد آنکه ماند پس از وی بجای پل آب و خانی و مهمان سرای و قنطرهٔ دوم پلی است که بر آب رود صقریه در نواحی
ولایت کیوه بر رهگذر واردان اعراب و اعجام و بر شارع عام طوایف انام استثنا فرموده و خزاین اموال از محض
والذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله جهت تحصیل مرضات الله صرف نموده و منقطرات بار ارتفاعش مسلسلا منصلا
عدد طاق عالی بناست و آن قناطر مسقاط گویا چندین قوس قزح از او اج آهار سبه ما به و سطوع اشعه خورشید دولت سلطانی
بر سطح آسمانی رنگ آن رودخانه عیان گشته یا آنکه عکوس قباب افلاکست که بشکل حباب بر روی آن آب روان نمایان شده
پایه هر طاق سنگین متین آن در میان آب روان بمنزله کوهی است خدا آفرین و حلقه هر طاق و ایوانی باندازه دایره افق
بر روی زمین لمولفه بود هر طاق آن نیمی ز دولاب فلک پیدا بر آرد آب دریا را بسان چرخ دولابی والحق اینچنین
صدقه جاریه در موقع و مقام و از این خیر محلی جهت کافه انام از اعاظم سلاطین اسلام کمتر مشهود است و باین نوع
اساسی مرصوص در ولایت و بلدان نادر الوجود است زیرا که عبور و جواز از این ممر عام در موسم بهاران متعذر بلکه
محالست و از غایت کثرت و تندروی آن رودخانه از چهار پنج روزه راه گذاران آب منعبر است لاجرم بعد از تعمیر این
بنا جهت ابناء سبیل همیشه زبانه دراوی تجار برای و بحار در آن رهگذار از زبان حال بلکه عام بنظم گویاست که لمولفه
همیشه تا که گذر میکند قوافل عمر برین مقنطر گیتی چو آب تیز گذار اساس قنطره عمر شاه باقی باد چو پایهای پل شاه در ثبات و قرار
و قنطره سیوم پلی است بغایت عالی مبانی واقع در نواحی ایدین ایلی بر آب والحق پایهای استحکام

آن بنای متین بنوعی بر روی زمین مبنی است که اساس مبنای آن در سمک و سمت انحفاظ منطبق بر مرکز خاک است
و کنگرهای ارتفاعش بر دوایر نطاقات طاقات بر وضع انطباق دوایر عظام بر اندازهٔ قسی افلاک است بر سر قنطرهٔ آن
که موازی عدد قناطر است قنطاری از زر و سیم مصروف گشته و بشکل اسطوانی از پایهای سنگین آن گویا صرهٔ از نقره خاست
از میان آب مکشوف شده آب تندرو از میان هر طاقش بر مثال تیر پر از دایرهٔ کمان لایزال جهنده و سریع الاشتعال است
و ارکان هر طاقی چون نطاق فلکی بر یک حال و آب جاری از آن چون حوادث روزگار همیشه سیّال و دیگر عمارات خیر و ابواب
البر در اکثر بلدان و امصار و قلاع خصوصا مساجد و معابد و قناطر که در اصقاع مساکن و ارباع ممالک اناطولی و روم ایلی
ابداوانش یا تجدید و احیا فرموده و جهت کمال اهتمام و التفات همت رفیع الدرجات باقامت جمعه و جماعات و ادامت
مساجد و معابد مه
فرایض و نوافل طاعات از فواضل صدقات و تبرعات سلطانی تعمیر پذیرفته و از میامن آن ابنیه خیرات شعایر اسلام
در جمیع آن ممالک شیوع و ترویج رواج تمام یافته تفصیلات آن جمله افزون از حیطهٔ تعداد است و شمارهٔ آن همه از اندازهٔ ضابطهٔ
حساب و گنجایش کتاب زیاده است و چون وضع آن بناهای خیر از مساجد و اربطه و خانات و قناطر و عیون و امثال این رقبات
در هر محل باقتضای ضرورت و احتیاج ساکنان و بقدر مصالح صادران و واردان از جمیع فرق کفر و ایمان اتفاق افتاده تفصیل آن
و بعضی قلاع و حصون و اسوار که جهت مصلحت دار الاسلام بنیاد نهاده هم بلی حاجت نیست لاجرم از استفصال اسامی آن همه چون موجب
مزید تطویل و املال بود اجمل طرق در آن باب سوق کلام علی الاجمال نمود **لمؤلفه** بنای خیر سلطان در ولایات چو ملک واسعش بیحد و غایات

بنایی از بنا سازم برابش در آن عالی بنا گویم دعایش

اما فلک کشته نصرت آیین در ذکر جلوس همایون سلطان السلاطین
زمان ... بر اورنگ خلافت اهل بایزید بکمال استقلال و تمکین و کیفیت ... در کیفیت انتها و وراثت سلطنت و شاهی بحکم و ...
عدو و تایید فضل الهی بآن پناه ملک و دین

لمؤلفه

شکر ایزد که در سرای سرور صبح دولت نمود لمعهٔ نور

شد فروزان ز دود مان سپهر شمع عالم فروز فرخ چهر
چهرهٔ صبح شد جهان افروز بدل شام غم بیامد روز

بهجت صبح گشت روز افزون ظلمت غم ز عرصه رفت برون
در شبستان چشم منتظران روی مقصود گشت جلوه کنان

شد نوامان ز مشرق انوار گیتی افروز خسرو خاور
مرغ شبگیر شد نوا انگیز نالهایش غلی سرود آمیز

ناله انس داشت چون ماتمیان ماتمی لیک شادیش بمیان
در صدایش نهان غم و شادی جنبش از خرابی آبادی

درمصیبت

حداو مکاخر دان روکار

در مصیبت فرح رسانده پیام چون سحرگاه دورت نور ظلام
گفت مرغ سحر ببانگ بلند که جهان شد بشاه نو خرسند

مهر شد این زمان جهان افروز صبح شد پیر و در گذشت افروز
یعنی از روزگار بوقلمون روز رومی شعار شد شبگون

ماه بدر شد از جهان غارب طلعت مهر را جهان راغب
از افق شد نهان چو ماه منیر صبح گشت از قدوم مهر بشیر

گشت پیش از بشارت و شادی وحشت انگیز قصهٔ را بادی
گوش خورشید این صدا بشنود کاسمان را لباس کرده کبود

شب سیه پوش گشته و غمناک صبح کرده دیده هم گریبان چاک
که غزای شهنشه غازی است آنکه دین را بار و سرافرازی است

کرده رحلت ازین سرای جهان **شاه غازی سیر محمد خان**
گرچه رفت از جهان جهان جلال جانشینش شد آفتاب جمال

بر سریر خلافت اجداد شاه عادل نژاد باقی باد
ظل یزدان و آفتاب جهان بدن ملک را چو روح روان

شاه مومن دل فرشته نژاد بایزید محمد ابن مراد
شه چو بشنید رحلت پدرش گشت بی قدر ملک در نظرش

در فراق پدر بحق نالید با دم صبح آه سرد کشید
گوهر افشاند از دو دیدهٔ خویش تا رمید از دل رمیدهٔ خویش

شد چو ماه نوی ضعیف و نزار جامه شبگون و ماتمی کردار
قاصدانش ز پای تخت پدر چون صبا سبق برده از صرصر

گشته قاصد چو مرغ و نامه برش پر پر و بال مرغ نامه برش
از زبان قضا و از تقدیر خبر شاهیش رسانده بشیر

جمله ارکان دولت پدرش بندگی عرضه کرده سر بسرش
با وجه راه شاه را رفته بعد عرض ثنا بیا گفته

که تن ملک شد تهی از جان جان تازه تویی و شاه جوان
تن بود ملک و شاه جان باشد جان چو آید بتن چه سان باشد

گلشن ملک را تویی گلبن شاخ سروی و در تک گلبن
چون درین باغ سرو ناز آید آب رفته بجوی باز آید

رفته از ملک گرچه خاقان است شاه رفته شهنشهی بر جاست
جان ملک ار بشد روان آید جان اگر رفت جان جان آید

شمع اقبال گرچه پنهان گشت لیک مصباح صبح تابان گشت
گرچه بی حد گریست ابر بهار گل چو خندان شگفت در گلزار

خندهٔ گل ز گریه معهود است در پی گریه خنده بهبود است
باغ خندید گر فلک بگریست مهر افروخت گرچه صبح نزیست

آفتاب از صبح زاینده است ملوایش بعد صبح پاینده است
شه چو بشنید این مقوله کلام غافلانه حکایت و پیغام

در کشید او عنان دل اندوه توسن فکر راند در انبوه
انجمن ساخت در ولایت خویش کرد اندیشهٔ ایالت خویش

در زمین و زمان منادی شد سوگواری گذشت و شادی شد
بود اماسیه تخت اول شاه مطلعی شد ز صبح دولت و جاه

ماند مهر از چه بر افق یک چند / در خور تخت اوست چرخ بلند
جلوه گاه گهر آن صدف است / درة التاج گشتش شرف است
بود چون شه ولی عهد پدر / شد بتخت پدر روان یک سر
همچو خورشید شد روان از شرق / بر سمند فلک مسیر چو برق
شد خرامان چو مهر نوروزی / سوی برج شرف بفیروزی
همچو الهام بر دل دانا / کرد هر شب بمنزلی ماوا
روز و شب رو براه چون خورشید / متوجه بمقصد امید
چون سلیمان بتخت باد نشست / رایت از گلبن بهاری بست
بر سر سر علم زبیرق زر / تاج ها بر نمود در منظر
ابر شه را زخار رفته صبا / فرش ره گشته در چمن دیبا
گل چو داد از قدوم شاه خبر / از صبا شد دهان او پر زر
سپه لاله کرد بش استقبال / غنچه خندان که گل نموده جمال
شه سواره چو رسید از راه / گفت گردون علیک عین الله
شد بهاری ز نور رخسارش / پیش چشم امید انصارش
گلشن خلق روی فرخ او / مطلع صبح ملک شد رخ او
سایه دولتش چو طوبی بود / در پناهش سپاه دین آسود
صبح آورد تاج شاهی او / که کند عرض خیر خواهی او
بر سرش نهاد افسر ملک / گشته او سرفراز در خور ملک
دبر مهرش چو مستقل در جاه / صبح شد رونمای منظر شاه
مملکت یافت از غم آزادی / تخت دل خوش زمقدم شادی
کرد احیا سم آل عثمان را / کرد امضا حدیث و قرآن را
گشت سلطان بارث در آفاق / هم خلیفه زروی استحقاق
شه چو بر تخت قیصری بنشست / عقل کل پیش و کمر دربست
گل کف دست خویش بگشاده / دست بیعت بدست شه داده
روح قدسش دعا بکرد ابدا / خلد الله ملکه ابدا

سلطان روح قدسی آشیان چون از مشرق کشور امکان متوجه شود بر مملکت ابدان بشود و عازم تدبیر و تصرف در کشور وسیع الوان و اعیان کردد و خسرو علیین مکان نفس ناطقه انسان هنگامی که رغبت باستیصال استقلال بر اورنگ فرماندهی جهان نماید و داعیه استکمال و استقرار بر تختگاه قوی و ارکان فرماید البته او را بدو گونه حالات کمالی حالی باید بود و بر دو وجه فضیلت عالی و مآلی متجلی باید گشت حالت اول و کمال ذاتی اوست که در بدو فطرت او را بالفعل حاصل گردد و از آبای علوی بطریق ارث معنوی باو منتقل و واصل شود و آن حالت کمالی تجرد و ادراک فطری است و تقدس او از آلایش تعلقات اجرام عنصری و باین حالت او را صفت آزادگی و بی نیازی تمامست از مجاورت علایق جسمانی و مستعلی و مستغنی است از تعاون بمساعدات زمانی و اما حالت ثانی او کمال اضافی است که جاری است میان رتبت عالی حاکمی و مدبری و منزلت نازل تابعی و محکومی و آن تعلق موجب

تقدم

تقدم شرفی است او را بر مادون خود بمراعات سر گونه تدابیر عادی و اعمال و اقوال رسمی لیکن عنایات ازلی و هدایات لم یزلی بر مساق مقرر السعید من سعد فی بطن امه ذات آدمی زاد را ناشی از نسبت تشبه باباء علوی است و باعث بر توجه اوست بعالم وسیع ملکوت اعلی لاجرم این جامعیت دو حال از مبداء و مآل او را داعی بر دوام دولت معنویات است و باعث بر انتظام سعادات دنیوی و اخروی لیکن در صلاح تقریر و تمکین افراد انسانی بر مسند حالت ثانی اعنی رتبه جهانبانی و در تصویر تدبیر او جهت نظام مصالح الفت میان کشور صور و معانی آن نشاه سعادت را بالضرورت منقید و ملتفت بر روابط عالم ملک و شهادت باید بود و ناچار متقلد مراعات ضوابط و قوانین رسم و عادت باید شد و کمال این مرتبت دوم مخصوص سلاطین انبیا و اساطین ائمه هدایت شعار است و پایه خلفای عادل سیرت و مالکان ممالک مکنت و اقتدار

شاه عادل چو کشتی نوح است / که از و امن و راحت روح است
هر که دارد بعدل و دین عالم / ظل اگر بود ز مهدی کم

لاجرم چون مظهر عنایتی و مصدر هدایتی از سابقه الطاف حق عز و علا بمزید تایید و ان الفضل بید الله یوتیه من یشاء میان بنی نوع آدم معزز و مکرم گردد و در عداد موبدان من عند الله و زمره مقبولان درگاه در قسم ان الله اصطفیه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم بمزایای اعتلا و اصطفا بر گزیده افراد امم شود جهت سپاس محمدت جهان مکرمتی و در شکرگزاری الخجان نعمت پر وسعتی جهان سزاوار نماید که بمراعات حق امانتی آلهی و مراقبت ودیعه امامت و شاهی که کنایت از غمخواری ابناء نوع انسانی است و عبارت از ظلیت رحمت رحمانی بنوعی اجتهاد مصروف دارد که خود را در مسلک فرقه مبشره و مهتدی و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا درارد و خود را باقامت و اسم سلطنت و امامت مجبور و مامور شمارد تا بر عالمیان بحق الیقین مبین گردد که در بدو خلقت مناسبت ذاتی ان نفس نفیس از روی تنزیه و تقدیس با مبداء اعلی و بصفات حق جل و علا بر وجه اکمل و اتم بوده و هم در حین تعلق باصلاح حال جهانیان و در وقت تقید بنظم مصالح و مطالب افراد انسان خواه کافر و خواه مسلمان معنی ظلیت سبحانی در و بطریق اشمل و اعم بوده

شاه سلطان مشفق خوش خوست / انکه سایه اله گویند اوست

اکنون وصف کلیت و احاطت جهان نفس قدسی مرتبت را علامت و نشانی است و مقبولیت و رضای حق و خلق را ظاهرا و باطنا دلیل و برهانی و براهین واضح دلایل واثق مبانی ان قوانین انکه جملگی اهل الله از اقطاب و افراد و همگی ارکان عالم کون و فساد جهت نظام التیام کشور ترکیب و مانع مقدمات مطالب بر احسن ترتیب باتفاق کلمه جمهور طالب تمکین الخان سعادتمندی بر مسند جانداری و سروری شوند و راغب بتعیین از آن شخص ارجمند بموسم خلافت بشری گردند و یقین که از دوام توجه قلوب و بخاصیت آن فضایل مرغوب البته بمفاتیح دعای خیر ابواب

مقاصد پروری او خواهد شد، و تمکین او بر وسایه مسانید سروری مقارن امتداد ایام عمر و بقا ظهور خواهد نمود، زیرا که اسبق اعمار
واستیفا آوطار منحصر بر طریق لا یزید العمر الا بالبر است، و آیه کریمه واما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض هم این معنی مخبر و مشعر
حق جو بخشش کرد بایک سرفراز / از عطای بخشدش عمر دراز / وچون بنیان محبت و موالاة آن مظهر سعادت بدعائم دعوات صالحه
در دلهای دوستان خدا استوار گردد، و پایه رتبت شرافت و سروری او بر رکن رکین ایمان و احسان در خواطر زنده دلان بلکه در علو
جماهیر جهانیان استوار پذیرد / شهر و سپه را چو شوی نیکخواه / نیک تو خواهند همه خیل و سپاه / اولا حق تعالی بواطن اولیا را تا
بلکه جمیع ذرات اکوان را در تعیین و اختصاص چنان صاحب دولتی بدارایی جهان و غمخواری اهل ایمان طالب و خواهان سازد،
و هر یک از خواص اشخاص زمان بلکه هر فردی از افراد مکونات بلسان استعداد و زبان حال در نشر وظایف دعا بی الفصال
وظایف اشارات و مقال بموافقت کلمه و هم زبانی و بمصادقت جانی و جنانی در شان او روایتی و حکایتی روشن بیان آغازد
هر که شد مهربان بخلق جهان / آفرین گویدش زمین و زمان / تا بحدی که کنگرهای ایوان سعادت و اقبال باداء مقتضای
مقام و حال بر فراز شرف غرف در بارگاه عز و شرف زبانهای دعا بر آورده روی نیاز بسوی آسمان کنند، و استیلا و استعلاء
آن سعادتمند را از حضرت عزت جویند، و همچنان همه پرچمهای خوال رایات حشمت و جلال در حین تحریک نسیم صبا و شمال بدست افشانی
ساعد مساعدت بمسارعت توجه و مبادرت عزیمت آن مظهر اقبال بمستقر عظمت و افضال اشارت و ایما نمایند، و همچنین اکمام اعلام
فتح و فیروزی با آستین جنبانی ریاح فلاح در صباح دولت و بهروزی بجهت سرعت و استعجال در استحصال مطالب و آمال بزبان مصدر
مخامد خصال اعلام حال و انبا انبا فرمایند / بیت / غدت لمعالیه الزمان مناقبًا / مطیعًا و ابناء الزمان موالیا
علم اندازه عمر درازش / لوا آثار بخت سرفرازش / و برین قیاس سرزده سماع کوس تیز گوش و قوت سامعه طبل پر
خروش از آن عصب مغروش لا یزال بر کاخ صماخ گوش اذان اذعان بر آواز نوبت شاهی او نهاده باشند، و نقاره را هم دو دیده
ترقب بر قدوم اخبار رسا از توجه چنان شاه و شهریار بتخت سلطنت و اقتدار بر شاهراه انتظار افتاده باشد، و بیانگ بلند صلصلت
هواخواهی آن مظهر انظار عنایت کردگار در عرصه روزگار انتشار و اشتهار دهد / مصرع / بیا که گوش بر آواز و چشم بر راهیم
کوبه سر چوب آستانه از اعتاب دولتخانه سلطنت انتساب فرع دولتی است در حال تفال بفال زوال آن درگاه دولت مآل اما
بورقم عتبة الداخل منقوش و تمثال نقش نصرة الداخل بر صحایف آن الواح مشهود دیده خرد و هوش، و غالبا تاج سروری

وافسر

وافسر خسروی از گوهر شب افروز درة التاجی اندوخته، و خورشید مثال از اکلیل نور سراج وهاج بر افروخته، و در لگن دیده کلاه نور وری
شمع تابانی که از لعل آتشین افسر سلطانی چون مصباح افق صباح سوخته است، درین تیره دان گیتی و ظلمت آباد عالم سفلی جهان
سرفراز، و تاجداری را روز و شب بچراغ میجوید، و بزبان آتشین بشوق و بلمعات آتش انتظار و توقع آن گوهر رخشان تاج و در
درخشان تر از سراج در شان خام طمعان ملکت و شاهی خندان خندان میان ندمای مشتهری و لاهی است که در بلاغ این سرزنش
با ایشان بلاغ میگوید / نظم لمؤلفه / نه هر سر لایق تاجست و زیور / نه زیب هر کله قدرست و گوهر / سری شایسته اکلیل شاهی است
که در تاج او فضل الاهی است / بروای طامع شاهی چو گلبن / خیال تاج را از سر برون کن / که گوش تاج سلطانی شنیدست
که شاهی حق سلطان بایزیدست / القصه / مصداق مقاصد این بیان براعت نشان، و داعی بر جولان قلم دو زبان برین
صحایف فصاحت عنوان که ذکر مجاری حالات سلطان سلاطین زمان است، و نقل کیفیت اجلاس آن خسرو سلطان نشان ایده الله
المستعان لنظم مصالح الامن والامان بین اهل التوحید والایمان، و تشیید ارکان الملة المحمدیة باسعاد اعضاد دولته الی آخر
اجزاء الزمان، آنکه بعد از انتقال سلطان مجاهدان بمساکن طیبه جنان یعنی ارتحال والد جنت مکان سلطان بمواطن دار قرب رب
و رضوان، اسکنه الله تعالی فرادیس الجنان، و مکنه علی ارائک الغفران که شرح و تفاصیل آن در خاتمه کتاب سلطان محمدی حسن رقوم
ارقام بیان شده در تاریخ شهور سنه ست و ثمانین و ثمانمایه از سیوم ربیع الاول که اول ربیع بود، و مبادی ظهور فصل بدیع
خجسته هنگامی گرفت از صفحات جهات در شئونات صنایع صانع، و جلوه گران روزگار بدایع نمایان نمود، و نقاش دهر بوقلمون
بدستیاری صنع بیچون در صحایف زمان، و الواح اشجار بوستان نگارستانی از شکوفهای سرخ و زرد گلستان جهان بر مناظر
اعیان عیان میفرمود، و ناظمان مصالح امور در انجمن اعصار و دهور طرح تازه تر از صبحهای بهار انداخته بودند، و حاکمان مناظم
سنین و شهور آیینی دلفریب تر از وضع حلول خورشید لامع النور بنقطه اعتدالی معدل النهار بر ساخته و پرداخته، و سلطان ربیع
مسکون از جوانان ربیعی اعلام و رایات طرازهای خضر ظرایف صنع را بر وضع طبیعی در فضای دلگشای چمن افراشته بود، و مالکان عالم
کون و فساد در تبدیل حقایق به اظهار ازهار و شقایق علم اقتدار و لوای اختیار در عرصه کاینات بر پای داشته، صدای طبل بلبلان
خوش ادا، و خروش سحاب غران از جو سما میان سرابستان بهار پر بها آیت فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها

بگوش هوش غنودگان انجمن چمن، و خفتگان بستر ملون گلشن میرسانیدند بیت زمین مرده زسر زنده کرد ابر بهار،
سحاب راست کنون بر زمین حق احیا، سران خیال که جان نقش بسته اندر دل، نموده آینهٔ آب از کمال صفا،
قطرات ابر بهاری غبار حوادث روزگار را از دل نازک اندامان گل فرو نشانیده، و نفحات باد صبا و شمال گرد محنتهای مانی
از دامان سرو مدید الاذیال برافشانیده بود، از طراوت روزگار بهار، و نداوت امطار گهربار، برگ شکوفه طری و بید طری، از طوق
ژالهای سحری، بصورت نرگس و شقایق مضاعف میشود، و بر شاخ شکوفه که از محنت دیماه برگ ساز خود بباد فنا داده بود،
از لطافت لبهای غنچه خندان، و اتصال قطرهٔ شبنم بران گلبن بستان، شکفته و خندان تر از زواهر نیرات آسمان گشتود بیت
میان باغ درخت شکوفه پنداری، که قصری از گهر اندر ریاض رضوانست، ازان بمصر چمن در شکوفه گشت عزیز، که گل بباغ چو یوسف اسیر زندانست،
و دران زمان جوانان باغ و بوستان، بدستیاری بلبلان هزار دستان، این صورت و عمل دلفریبانه، و این نقش و ترانه معاشرانه
که لکل زمان دولة و رجال بمسامع مجامع اهل کمال گوش گذاری کردند، و در بزم سلطان جمشید آیین بهارستان، و در مجلس
خسرو خورشید طلعت گل محمدی میان بستان، در حالت بسط بساط معاشرت و استیناس، و در دم تداول جام و تناول
اقداح لاله فام کاس حال بی ثباتی کارخانهٔ زمانه، و سست بنیادی این کارخانهٔ عالی اساس را در لباس و تلک الایام نداولها
بین الناس بطریقهٔ اشعار اخبار و انبا و ایمای نمودند، و در صحن فسیح پر نزوح گلشن، اما بلبلقین زبان فصیح سوسن،
همگی پاکیزه فطرتان نهال نوخیز، و راست روان سرو عشرت انگیز را بشارت بهجت فزا و نوید مسرت اقتضا، تلک الجنة التی نورث
من عبادنا من کان تقیا القا میفرمودند بیت آب راند چشمه‌سار روشن گهر شاهنشاه گل، بر سر پر شوکت آمد تازه روی شاد کام،
بر هوای افگند نسرین کلاه از ابتهاج، لب نمی آید فراهم غنچه را از ابتسام، حاصل کلام آنکه از اتفاقات ایام، ناگاه
وقت صبحگاهی در حین ورود منهیان تند رفتار شمال و صبا، و نزول مخبران درست گفتار اولیای دولت و احباب آن، که در عشر
سیر از اشتغالات مدرس صاحب السبق بودند، و در شیوهٔ راست گویی از صبح دوم اصدق، از دار الخلافه قسطنطنیه جهت رسالت
و پیغام بجانب خدام اعتاب سنیه، چاوشی که در بارگاه اصطفا، مشهور بکلنگ مصطفی بود، والحق در روش گفتار، در
طریق سرعت رفتار، با کلنگ کهساری در جبال و صحاری دعوی مباراه و مسابقت مینمود، و این نوای سرود که بیت
بکوه و دشت نه راجستیم کبک کهساری، در انتظار تو کردست دیدها خونین، شدست سرخ بخون پای کبک بس که دوید

بخت

بخت وجوی نوای سرو خوش خرام بهین، و در روز هشتم ربیع الاول سنهٔ ست و ثمانین و ثمانمایه بدار الملک اماسیه که مستقر
سلطنت و دارایی سلطان بود، اما در حالت ایالت بتفویض عنایت پدری، و در قانون اصول و اسلاف این خاندان خلافت
آن کشور مطلع آفتاب جهانگیری می بود، جهت اخلاف دودمان قیصری، و از وصول رسول خاقان بمسامع خدام سلطان عالی
مقام رسید، که خورشید سپهر خلافت و جهانداری، و آفتاب آسمان ممالک ایمان و شرایع مداری، یعنی آن سلطان مجاهدان
دین محمدی، و آن مظهر تایید ملت سرمدی، خداوندگار سلاطین روزگار، و والد سلطان کامکار را درین اوقات فصل بهار
از تراکم امراض بر آلام روزگار، و تراحم غمام ایام ناپایدار، کسوف تامی طاری شد، و آن ظل حق در ظلام عالم اجسام تا از جام
بخف اجرام ارضی متواری گشت بیت وکیف یضی الافق والشمس آفل، رهین محاق خشو ترب مهیل، توفی والظلماء قد غطاربطها
سناه فهما اغر محجل، هر آینه سپهر منیر چون زال پیر خاک بر سر کرده با زمین تیره یکسان گشت، که آن آفتاب جهانتاب
در تیره دان تربت مظلم پنهان شد، و عذرای ماه چهارده شبه روی خود در هجران آن خورشید روی زمین خراشیده تراز
نوحه گران گرد که بیت من ماه را طلوع نخواهم زخاک از آنک، گم کرده او نخاک رخ بهتر ماه را، و چنانکه محنتی که تخته
بند تخت قیصری اسلام، حالیا چون قالب تهی از جان عاطل افتاده، و دیدهٔ خونین تخت اسلامیان از سواد شام این
ماتم پر آلام بنور معقوص تر از غنچه تنگ دل نکشاده، و همان رسول بطرح معقول باد ارسانید که چون این دست
برد روزگار غدار را از انتقام کینه خواهی ناچار است و بنا بر مقامی آن خسرو مجاهدان هر دو چشم انتظار اعوان و انصار
براه قدوم سلطان جار، چو دارای جهان چشم از جهان بست، بکین خواهی ترا باید میان بست، جهان از دست شد تعجیل نمای
بجستی آمدن را کار فرمای، اکنون چشم امیدواری گرفتاران شب تار محنت و اضطرار، مترصد اشراق مهر رخسار سلطان
جهاندار از مطلع این دیار است، و دیدهٔ انتظار آن گروه غمدیده سوگوار، مراقب قدوم فرخنده رسوم این ولی العهد صاحب کار
مغفرت شعار، و این وارث جایز مسند خلافت و اقتدار است بیت وارث مملکت تویی بدرست، ملک میراث پادشاهی تست،
گرچه دوری ز درگه شاهی، داری از اصل دولت آگاهی، تاجداری سزای گوهر تست، تاج انجاب لیک بر سر تست،
نامداری تو از سریر و کلاه، میرود نسبت تو شاه بشاه، چون حقیقت مجاری احوال و پیغام، و جمله رسایل نصایح مصالح
انتظام، از ارکان دولت پدری، و اعیان دولت قیصری بسمع عالی رسید، و بعد از و هم رسولان متعاقب تاکید ملتمسات

اولیا دولت و تمهید مقدمات بوده و بعضی واحداً بعد واحد و وارداً بعد وارد می آمدند و مکاتبات که در مطاوی آن
قسم نامهای اخلاص و بندگی بود و ماحصل مضمون سر تا پا اشعار بتسلیم خط علامی و چاکری و استدعا امبادرت و شتابندگی بارگاه
اسلام پناه می رسانیدند که بیا که بی تو ایم چون تن بی سر تو بر تن همه سر باش و بر سر همه تاج و دران اوقات از حسن اتفاقات
چون شاهزاده سعادت تبار خلف صدق خلفا عالی تبار سلطان قورقود مد الله ظل اقباله فی ظلال خلافة والده العظیم الشان
بتایید بخت مسعود و جد حمید در خدمت بارگاه جد سعید خود می بود و صلاح ارکان پایه سریر اعلی و رای بندگان بارگاه
معلی خصوصاً وزیر صایب تدبیر صاحب توفیر اسحق پاشا بران قرار یافت که بر حسب ستر نبیه الولد سر ابیه شاهزاده مشار الیه را
حالیا بنیابت والد خلافت انتساب بر تخت جد جنت مآب نشانند تا لفر سر بر دولت بر سلطان زمان در اعیان و اذهان
موکد و مقرر شود و اگر گونه نظران بی عاقبت را دران چند روزه غیبت سلطان خیال باطلی در دماغ محال اندیش جلوه گر شود
باین فکرت صواب و باین دراج خطاب از تدبیر فعلی و جواب عملی طمع فاسد ایشان مندفع و مجاب گردد بیت مولفه
تا بشی گر کند سها در شب کار خورشید از سها مطلب بنا برین معنی آن در درج شاهی و دری برج پادشاهی چند
شبانروز چون قرص قمر بنیابت افتاب انور بحفظ منزلی ایستادگی نمود و بفیروزی جد مسعود و اقبال پدری در صدف
تخت و بهروزی بجای درة التاج و کوهر شب چراغ جهان افروزی و فرخندگی میکرد و بر آسمان جهانداری بنمودار کوکب
نهاری ستارگی میفرمود اما کیفیت نیکو بندگی و خدمتکاری و تفصیل این خدمت مقبول در مملکت داری و جهانداری چنانچه جاری
و واقع بود بمسامع نواب والد جهاندار عرض فرمود و باین مسلک قویم تقدیم عذر خواهی آن قدر بی ادبی ضروری نمود که

هست صدف تخت و تو شه گوهری برج شرف ملک و تو شه اختری
تاج و کمر هر دو طفیل تواند شمس و قمر هر دو زخیل تواند
منتظر روز و شبت تختگاه وز مه و مهرت دو چشمش براه
این صدف تخت گشاده دهان تا چکدش قطره دران زاسمان
برگ غرور بخته که چوب تخت از تو کند باز بهار این درخت
ملک تر اگشته چو بستان سرای خیز و خرامان بگلستان درای
دولت تو تازه بهار جهان ملک رهان زود زجور خزان
فرش رهت کرده چمن از زبر از قدمت گلشن نو کن سر بر
خواسته مرغان سحر در صدا فر تو بدعا از خدا

دران ولا سلطان جوانبخت کامکار و خداوندگار ملک
حشمت و اقتدار را اگرچه از خبر موحش رحلت و انتقال سراپرده جلال پدری بصوب ملک بی نهایت و زوال و از پیغام پر آلام

ارتحال

ارتحال آن مظهر صوالح اعمال بجوار رحمت و مغفرت ایزد متعال بنابر تاثر تمام از شدت الآلام انجنین مهاجرت و وحشت و فرقت
این فرقت ابدی و بعد از تامل و ملاحظه انقطاع و انفصام در علاقه پدر فرزندی در دل آئینه سمائش که جام گیتی نما بود
انکساری عظیم اشکار اشد و چند شبانروز درین تضجر متالم و سوگوار بود یعنی را تکرار میفرمود که و بذا فراق لاتلاقی بعده
ولا زاد الا حسرة و تحرقا و چون خاطر جنت ماثرش که همواره چون گل محمدی شکفته و خندان بود از تواتر آه و ندم و نالهٔ دم بدم
و اشک دم دران شبها ماتم غنچه سان انقباض و انزجار پذیرفته بود و از نفس سرد متعاقب امواج ابر سیاه دیدهای
گریانش انفجار و انحدار گرفته که القلب تحزن و العین تدمع بیت فامطرت لولؤا من نرجس فسقت وردا و عضت علی العناب بالبرد
بر طبق سنت نبوی و بقانون شریعت مصطفوی تا به روز عزای این اندوه رعایت فرمود و همگی ملک ظلمانی این عالم
جسمانی و جملگی سواد کثرت خدم و حشم سلطانی پیش چشم حقیقت بینش تاریک و سیاه مینمود و بر عادت قدیم و نسق معهود
میان معتمان این محنت خانه چرخ کبود بر سنت خلفا عباسی لباس شاهی را چون چتر سیاه سنجری تغییر فرمود و چون ایام عزا بر قانون
سنت بانجام رسید و الحاح و مبالغات خدام از اطراف جهت توجه سعادت فرجام با برام کشید و هم از مواعظ علما دین
و لواخصلاح اسلام و مسلمین چنان محقق شد که درین روزگار شرعاً و عقلاً مسند امامت بذات شریف سلطانی محصورست
و بر سریر سلاطین اسلاف تقلد امر خلافت بر سلطان متعین و مقصور و بحسب فتاوی ایمه دین خالی گذاشتن تخت سلطانی
از آن وارث جایز نیست و هم بحسب استقرا آنام جهت استحقاق شاهی ملک اسلام پر سالدیده خود را جایز نیست مگر با دان تغیر از شخص سلطان
بدیگری ظافر و فایز نیست و مع ذلک کله چون نظر همت سلطان
متوجه تحصیل مراضی الآهی بود و قصارای همت رای وی را مقصور بر اتباع اوامر و نواهی حضرت رسالت پناهی مینمود سر اینه در تحصیل
رضای حضرت افریدگار و تکمیل وصایای والد بزرگوار که متضمن رضای کردگارست سعی و اجتهاد آغاز فرمود و از آن جمله
اولاً تکفل و دیعه یزدانی و تحمل امانت خلافت رحمانی بود که اعظم ودایع الهی و متضمن مصالح نامتناهی است و بحکم ولایت
عهد مقرری و وفای وعده پدری جمیع ارکان دولت و عسکری و تمام خدام خاندان قیصری را حاضر او غایبا به بیعت امامت
هدایت نمود بیت از رواج و تخت پدر تازه گشت ولایت ز عدلش پر آوازه گشت همان رسمها کز پدر دیده بود نمود آنچه رایش پسندیده بود
همه روم ازان شاه نو خاسته بریحان و سرسبزی آراسته نه آن گرد با مردم از مردمی که گنجد در اندیشهٔ آدمی

بازردن کس نیاورد رای   برون از خط عدل ننهاد پای   جهان داد کوشید که مرز و بوم   زدی داستان های خوش ملک روم
والحق چون اخلاق و ملکات آن سلطان ملکی صفات از جمیع جهات و تمام اوقات جاذب لشکر خواطر و تسخیر جنود قلوب نموده بود
و آزادگان روزگار را پیش از آن اوقات و احیان هم در سلک بندگان بموجب الانسان عبید الاحسان بعبودیت و جانسپاری و چاکری
و خدمتکاری منصوب و منسوب داشته بود چون از مقر سلطنت که دار الملک اماسیه بود بداعیه توجه دار الخلافه قسطنطنیه رخش
عزیمت را بزیر زین ترین کشید و خورشیدکردار از مشرق دولت پای در رکاب زین سعادت نهاد و بر بالای سر بزرین بشارت
وانه بالافق المبین بگوش دل می شنید و بعد از تواتر بشارات غیبی و هدایت اقبال بی رخصت توقف و اهمال مواکب ظفر همراز
سوار همه از جمله شیر مردان من المؤمنین رجال ملازم رکاب همایون فرمود اما این گروه از خدام ثریا التیام از آن جمله بندگان جانسپار
بودند و از آن زمره عساکر نصرت شعار که ذره وار سر در قدم سمند عزیمت آن آفتاب جهانمدار نهاده بودند و گردآسا گرد در گرد
رسوم و نشانهای نعل توسن فلک خرامش بر سر اقدام ملازمت ایستاده بودند بیت   کمر خدمتش جان ببسته   جان بکمروار بر میان بسته
و آن سلطان خورشید مناقب با آن مواکب کواکب مراتب بر مثال سیارات فلک صاحب در تجدیس و ادراک مطالب یا آنکه چون [illegible]
لمعان نجم ثاقب بصوب مقصد و کات طالب روی اقبال براه اسطنبول نهاد و بر مقتضای همت عالی رتبت در اندیشه احیای خانه قیصری
افتاد و نعوت سعادت و بشارت ولایت در طی زمان و مکان با وجود دلبستگی و تعلق بلحوق انصار و اعوان در عرض نه روز
از اماسیه بلب دریای قسطنطنیه رسید و رایات فتح و نصرت را در محاذی اسطنبول بر آسمان تایید جدید و فتح قریب برکشید بر لب آن
دریای مواج از امواج شوق و غرام بالتمام اقدام سمند برق خرام قباب و خیام از حباب بی اندازه و حساب بر فضای
صحرا پیدا شد و از لب خندان بارو و بهسور آن کشور پر سرور دندانهای کنگره حصار چون ثغور مردم متبسم و مسرور نمایان
و هویدا گشت بیت   اری ثغر الامانة قد تبسم   و رکن الدین شید کما تهدم   بمطلع شارق تجلو سناه
دجی لیل من الحدثان اظلم   سماه ندی یعم الارض ظلما   و نجم هدی یلوح و شبل ضیغم   حوی اسلافه القدح المعلی
و یا بنو ذا البطریم و اقدم   و یغفو فی المکارم والمعالی   مواطی نعلی والده المقدم   چون خبر بشارت ثمر و نوید
سعادت اثر از وصول همایون باهل شهر از درون و بیرون واصل شد و فی الحقیقه جان تازه با فرح بی اندازه در بدن مرده های چندین
ساله آن خاندان خلافت نازل گشت و دیده نگران منتظران را در بیت الاحزان پر اندوه و غم در عین شام بر ماتم و الم رنگ بوی [illegible]

از پیراهن

بر حسب حکم القضا(?)
خبر الحسود اربع الاف(?)

از پیراهن سفید صبح یوسف دم از جانب مشرق کامکاری رسید و چشم گریبان همگی سوگواران مصیبت رسیده و دیده غمخواران
فرقت دیده را از دیدار آن عزیز مصر مصابرت بشارت لا تثریب علیکم الیوم بمحض عاطفت و برخورداری رسید که بیت لمؤلفه
اقبلوا البشری فقد القی البشیر   ما اذا لاقاه یرتد البصیر   ذا قمیص البیت رایاته   قرة للعین کالصبح المنیر
لاجرم بمقتضای حرکت طبیعی و ارادی و تحریک قوت فرح و شادی همگی اعیان سپاه و سرداران لشکری و جماهیر متعینان
عرب و شهری متوجه استقبال آن خسرو ملک اقبال و سلطان کشور عنایت و افضال شدند و اعلام اشتیاق و دعائم دعا را
بر فلک اطلس بر افراختند و جهت عبور از معبر دریا سفاین و زورق ها بعد حبات حباب بی حساب بر روی آب انداختند
گویا جرمی بر روی بحر زخار از آرزوی دیدار آن سلطان کامکار صد هزار چشم حباب وا گشاده بود و هر کدام سفینه
تخته بند سینه خود را جهت نزول همایون آن شاه با سکینه بجای کرسی نهاده و ذات سلطان کامیاب که بر تمثال جرم آفتاب
جهانتاب متوجه اوج برج سرطان شده بود بجلوس تخت کشتی در بروج مائی طالع شد و از دریای پر نور رخسار خورشید آثارش
بر محیط فلک فلک مانند در سطح خلیج عمان حالة مرج البحرین یلتقیان نمایان و لامع گشت و تخت باد آورد سلیمانی را در
تحت فرمان در آورده بر مرکب بادپیمای غدوها شهر و رواحها شهر بصوب شهر قسطنطنیه سوار شد و در مسند فرمانده بری و بحری
ملک دریا بار متمکن و استوار گشت گویا کوهی از وقار در دریایی قرار یافت یا دریایی از عساکر موج کردار در کوهسار شکوه
جا گرفت چون شاه کوه تمکین با دلی تمام کان جود و دستی دریا نوال بمیان سفینه از آن سفاین جودی مثال در آمد در آن مجمع البحرین
از شوکت و شکوهش کوه طور عیان شد اما دریاهای عطا و افضال در آن سیال و کف دریا بارش دریای مواج بود منشعب
از کوه وقارش اما با تمکن و قرار لایزال بیت لمؤلفه   ز دریا دلی شاه گردون شکوه   در آمد بدریا بر آمد چو کوه   زمین قدومش ازین رهگذر
مسخر شدش کشور بحر و بر   ماشاء الله لا قوة الا بالله در حین گذر از این ممر بحر و معبر بر جانب دریا و بر بلباسی از غلامان
ماه طلعت زرین کمر بر مثال منطقه سپهر اخضر گویا آن ساحل دریا مقر چندین هزار شمس و قمر شده بود و بر اطراف آن ممر گاه
و بر سر جانب گذرگاه شاه عالمپناه چندین زورق پر از هلال ابروان با اقداح دوستکانی و رطل گران در دریا لنگر کشتی عیش
و دوستکامی انداخته بودند و از قامتهای رعنا در میان سفاین و جواری پر جواری غلمان و جواری لوای شراع عشرت و شادکامی
بر افراخته و از جماعت لشکر زرین کلاهان نیلگی جری و از سایه قامت سرو قدان سبز خط سرخ پوش که غلامان خاص قیصری بودند

سبزه زار روی دریا عمان جون عرصه چمن وگلستان پر از سرو قبا پوش ولاله نعمان شده بود نظم همه جو لاله کله کج نهاده بر تارک

همه جو غنچه قبا تنگ بسته تا دامان وکان محمر الشقیق اذا تصوب او تصعد اعلام یاقوت نشرن علی رماح من زبرجد جون سلطان

سلیمان مکان از تخت روان کشتی بدروازه دار الخلافه اسطنبول رسید و بر ساحل دریا کنار رسمند بیکران مراد را بزیر حشمت و اقتدار

کشید و مردم شهر و بازار از اهل اسلام و کفار و وضیع و شریف و صغار و کبار دیده امیدوار خود را از مشاهده دیدار سلطان

کامکار مطرح انوار بهجت و استبشار نمودند و بمشاهده رخسار مهرانگیز آن سلطان مهربان و از مطالعه منظر فرخنده اثر آن خسرو

سریر امن و امان خاطر بزرگ و کوچک مبتهج و فرحان گشت و دل الم دیده اهالی و اعیان خرم و شادمان شد چه محقق است که ملاحظه دیدار

جهان شاهی عادل بعد از محنت بعد و انتظار قرة العین البصارت و طلوع جبهه خورشید آثارش بر آفاق انظار نظار فی الحقیقه بهجة القلوب

وغرة الابصار است نظم خدای داد بملک زمانه دیگر بار سعادتی نه باندازه قیاس و شمار بفر سایه رایات خسرو عادل

پناه ملت اسلام از صغار و کبار جون قدم همایون قدوم و پای مرکب مبارک رسوم بمیان شهر نهاد اهل شهر و بازار که گرفتار شوق

ومبتلای بازار بودند بمواجهه شاه و شهریار خود جون بلبلان هزار دستان گلزار و روی بروی گل رخسار آن پادشاه فرخنده دیدار

غلبات شوق و آرزومندی و شکایات و حکایات حوادث و مستمندی خود باظهار رسانیدند و از صمیم دل و جان و از خلوص اعتقاد

بالجنان بدعا و ثناء سلطان کامکار افصاح و اخبار مینمودند و از این گونه صدا خوش نوا میسرودند بر صحیفه تو آیات رحمت نوشته اند

ای بخت آنکه تو بروی کنی نزول واز اشراف ارباب صنایع و حرف نقد دل و جان بر کف و طبقهای زر و سیم جون گل میان فضای

چمن در پای مرکب سلطان نثار میکردند نظم بشکرانه جانها کشیدند پیش جو دیدند روی خداوند خویش جون سلطان کامکار

از دروازه فلک اندازه دران مصر ثانی و قبة الاسلام دین مسلمانی بجانب سرای دولتخانه سلطانی توجه فرمود و مانند طایر دولت

پرواز کنان بآشیان بلند جهانبانی خرامش نمود و وزرا و امرا الیمین و الیسار و فوج جنود و عساکر ستاره شمار بمثابه انجم و

انوار آن قرص خورشید خلافت را در میان و کنار گرفته بودند و در رکاب همایون باقدام ملازمت و مسالمت مبادرت مینمودند از آنکه

ذات سلطان فلک اقتدار قطب آسمان سلطنت و اختیار است و عظماء ارکان دولت جون کواکب سیاره در حول او هر یک متحرک بر یک مدار

آفتابی تو و دولها همگی ذره صفت در طواف که یکذره ندارند آرام اما هر چند مبشران فتوحات غیبی باعلام و انها ما یفتح الله

للناس من رحمة فلا ممسک لها صلای اقبال در داده بودند و ابواب فتح و فیروزی بر روی سلطان بوجه احسن گشاده جون

بدرگاه

بدرگاه عالمپناه سرای جانمدار خلافت رسید یک لمحه عنان توسن خوش خرام را بدست دعا باز کشید و تمنا و نیاز را کلید فتح الباب

میمنت عاقبت و حسن مآب را از حدیث صحیح اللهم افتح علینا ابواب رحمتک مهیا و مهنی ساخت و بر بارگاه لطف اله لوا

دعای رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا در فضای خاطر علیین مناظر

برافراخت و در زمانی که طالع وقت از نظر نحوس محروس بود و اوتاد مطالع باتصالات نجوم سعود مانوس آن مظهر لطف ایزد کار

ومعدن الطاف کردگار بر سریر خلافت و اقتدار استوار یافت و بفر جلوس همایون و بفر طلعت میمونش بر اورنگ خلافت جهانی

وبر تخت خاندان عثمانی جون مطالب اهل حق در منزل خود قرار گرفت و سینه پر اخوان تخت سکندری و دل مضطرب تاج و دیهیم

قیصری را از حلول آن هیولای شادمانی و خورشید فلک امانی سکینه و اطمینان پیدا شد و زبان حال زمین و زمان و لسان

مقال بلغا ببیان تهنیت آن جلوس مبارک و وقت متبرک ارتجالا باین معانی بیان متکلم و گویا گشت که من اطلاع لسان

الوقت فی بیان الفعل الماضی علی مقتضی الحال و ارجوا به ان یدوم فی الاستقبال ظلال جالس سریر الاقبال بهذا

علی مفارق اهل الکمال لمولفه فی تهنیة الجلوس [illegible] منت ایزد را که شه بر تخت سلطانی نشست   افتاب ملک و دین بر اوج کیوانی نشست

سرفرازی یافت افسر از سلیمان حشمتی   بر سریر قیصری اسکندر ثانی نشست   تخت را هم تخته شد ناطق زبانی بهر شکر

جون جنین شاهی بر اورنگ سلیمانی نشست   منتظر می بود دهر مقدم شه جشم تخت   شاه گردش مردمی بر جشم نورانی نشست

سینه تخت از غبار غم پریشان گشته بود   از سحاب فیض شه گرد پریشانی نشست   ملک عالم شد بدن جان جهان سلطان در و

سینه تخت و شه برو در صورت جانی نشست   لی کند یاد سلیمان انس و جن بر تخت ملک   جون ملک خو خسروی از نوع انسانی نشست

شاخ طوبی شد عیان بر تخت تا از قامتش   عالمی در سایه آن ظل رحمانی نشست   زآشیان تخت اگر پرید شهباز سفید

شکر باز آنجا همای ظل یزدانی نشست   اهل حق گفتند در اجلاس سلطان بایزید   روح قدسی آمد و بر تخت جسمانی نشست

خسروان در پای تختش گشته تا بنده روزبار   بر در قصرش از آن قیصر بدربانی نشست   بر حریم درگهش کرسی نهاده عقل کل

بر سریر فلک بهر نگهبانی نشست   گل شکفت از جوب خشک تخت او روز جلوس   جون گل رعنا که بر شاخ گلستانی نشست

شد عیان در پای تختش آب حیوان از علوم   جون دلش مستغنی از آب حیوانی نشست   تخته تخت و منابر گشته از عود الصلیب

قیصر غازی جو بر تخت مسلمانی نشست   تا بپای تخت جودش از عطا شد بار عام   نه فلک برخوان او هر شب بمهمانی نشست

خنده بر تخت فراغت در شبستان امن شبان / هیبت شه چونک روز و شب بچوبانی نشست / سر جهانداری که از پای سریر تخت شبد
عافیت در بیت الاحزان پشیمانی نشست / تا نگارد کلک من بر تخت صورت مدح شاه / در نگارستان معنی بر تر از مانی نشست
هندوی مداح کلک من بهمین نام شاه / بر سر بر دست من این دم بسلطانی نشست / تخت او شد کشتی نوح و زمان طوفان غم
کی توان بی کشتی در موج طوفانی نشست / بر سر برش آیة الکرسی دمم در دفع خصم / دیو بگریزد ز سر جا نور قرآنی نشست
چون شد اندر پس از شمار مادحان تخت شاه / در صف اهل سخن خواجه بسبحانی نشست / تا بود ز اسم سلاطین زینت اورنگ جاه
بعد از آن بالای آن بهر جهانبانی نشست / باد تخت عدل شه عالی مراتب تا کند / کار رحمانی ظهور و کار شیطانی نشست

اما بعد ـــــــــــــــ اول

در ذکر معظمات فتوحات و غزوات حضرت همایون و سوانح حالات و وقایع محاربات در زمان سلطنت روزافزون و مجاهدات ارکان دولت و عساکر نصرت مشحون این سلطان سلاطین مجاهدان مترتب سنین هجری نبوی از مجاری حادثات زمان و این بعث مشتملست بر میمنه میمونه و میسره میسره اما میمنه میمونه در فتوحات و واقعات این دولت علیه است نسبت با فرقهای اهل کمال و سوانح امور در جامع اسلامیان و دران هشت داستان است و اما میسره میسره در غزوات و فتوحات عساکر نصرت آیات سلطان است در دیار کفار و مجاری امور این خلافت علیه با مشرکان اشرار و درین میسره هم هشت داستان است

داستان اول از میمنه میمنت آثار در بیان عزیمت خسروانه سلطان السلاطین بعد از جلوس و تمکن بر سریر خلافت پی بدایه دفع فتنه سلطان جم در حین خروج او و از قرامان بجانب دار الملک برسا بادعای شرکت در رتبت قیصری و کیفیت نهضت و استعجال اقدام سلطان از دار الخلافه قسطنطنیه به نیت مقابله و آهنگ جدال و صورت انکسار لشکر جم از سطوت رایات اقبال و سرانجام حال جم سلطان در ممالک دران مجال تنگ مجال با نهایت و مآل **لمؤلفه**

جهان فیلسوفی ز یونان زمین / که بودش سیاحت بملک یقین / طلسمی ز گنج سخن بر گشاد / ولی مهر درج بلاغت نهاد
دهانش بهر جام جمشید بود / که مقصود هر کس ازو رخ نمود / چو گفتی حکایت ز جام جمم / فرو شستی از سینه نقش غمم
ز مرآت اسکندری قصه گفت / بهر لفظ بنمود دو معنی نهفت / بگفتم که مرآت اسکندرم / دل است و گیتی دران بنگرم
بهر گونه تحقیق ازین جام جم / سکندر چه معنی است مرآت هم / بگفتا که جام جمست این سپهر / نگون و تهی باده اش جرم مهر

بکامی

بکامی ازو نیستم رهنمون / چه باشد درین کاسه سرنگون / نکردی جم از این جام سر گوش / که انجام این جام میدید کس
بسا جام کز دست گیتی شکست / که جم را خود آن جام نامد بدست / مثل گفت کین کاسه پر شراب / جهانیست پر باد و بخرش سراب
دگر گفت پیشم همان جام جم / بظلمت درون چشمه و آینه هم / بمعنی دل کاردانان بود / که عالم ازان جام رخشان بود
بود مهر ازان جام یک لمعه / مه بدر ازان لمعه اش شمعه / بمرآت اسکندری نور ازوست / بی ظلمتی چشمه خضر اوست
حکیمم نشان داد از سینه اش / که شد شه سکندر دل آینه اش / ملک صفت شاه قیصر منش / فلک مرتبت وقت داد و دهش
شه ملک اسلام خان بایزید / ز تیغش عیان فیه باس شدید / مباهی باو مسند قیصری / چو بنشست بر تخت اسکندری
دل شاه جامیست لطفش مدام / کفش آب حیوان پر و بی ظلام / درین دم چه حاجت بجام جمست / چو مهر است ساقی جهان خرمست
چو آینه باشد ترا جام مهر / نشوی فارغ از جور دور سپهر / اگر جم شدی واقف از رسم و راه / بآن جام کردی گدایی ز شاه
جم ار داشت یک جام گیتی نمای / نبود آن هم از تیغ کشور گشای / شه از تیغ داده بهر لشکری / یک آینه و جام اسکندری
ز دانای یونان نمودم سوال / که حکمت چه دیدی درین سال و حال / که کردی بیان در انتظام / بیاد جم و جام گفتی کلام
بگفتا چو دارم لسان فصیح / کنم یکدم احیا روان مسیح / سخن را بحکمت کنم جانور / کنم نقل از جان معنی خبر
ز جام جم ار چه حکایت کنم / ز گیتی و کارش شکایت کنم / عجب قصه شد بد و طان شاه / جم ثانی آمد بدعوای جاه
جم ار چه بسلطان برادر شده / دل از جام کینش پر آذر شده / سر بر شهنشاه گردون اساس / نموده بمیراث ملکی قیاس
بشرکت همی خواست شاهی کند / سهیمی بظل الاهی کند / خداوند عالم چو تنها بود / شه ظل او هم که یکتا بود
چه خوش گفت با جم حکیم فیلسوف / که مقصد دلت بعیدست و منزل مخوف / مکن تخت جمشید سر کن هوس / سر انجام جام جمت بند بس
ازین جام چون جم مجو سرخوشی / که در در خمارش فراوان کشی / ازین جام پر خون مشو جرعه نوش / به بیهوده در فکر باطل مکوش
ز دریای جوشان مجوش جرعه / بدین رمل صحرا مزن قرعه / بود شاه خورشید روی زمین / قران نحس با مهر از روی کین
تو ماهی و شاهست مهر سپهر / فروغ تو باشد هم از نور مهر / ستیزه مکن با سپهر از غرور / که شاهی بدولت بود نی بزور
نگین از سلیمان نشاید ستاد / تو شهزاده مردی نه دیو زاد / نه هر گوهر شهزاده شاهی کند / نه هر اختری اوج ماهی کند
صدف را همه دُر بود آبدار / یکی باشد از صد درش شاهوار / تو خواهان ملکی درین جست و جو / چه حاصل که ملکست خواهان او

تو خورد و بزرگ آن شه ارجمند ٭ بزرگی ز خود دان نباشد پسند ٭ گرفتم بخسرو برادر شدی ٭ تو خودی باد جون برابر شدی ٭

بجای پدر شاه در مهتری ٭ همان به که گیری ره چاکری ٭ ز جام نصیحت دمی نوش کن ٭ ز سر سروری را فراموش کن ٭

جو بگرفت جم جام پند از حکیم ٭ برون کرد از اندازه پای از گلیم ٭ بیا ساقی بزم شیرین کلام ٭ بحکمت به پیما به یاران تو جام ٭

ز اخبار جام و جم سرو مست ٭ بده جام معنی تو مارا بدست ٭

تشبیب — داستان فتح سلطانی

تا در جام جهان‌نمای تقدیر ٭ از مرآت مصیقل فلک اثیر ٭ تماثیل عالم کون و فساد ٭ بصور مختلف تمثیل و تصویر می‌پذیرد ٭ و باستمام خردمندان صایب تدبیر ٭ عزایم سلطان صافی سریرت خبیر ٭ بر سر بر خواطر الهام پذیر بتحریر میگیرد ٭ همیشه این معنی مقرون بصحت است ٭ و این قصیه مشحون بتصدیق ٭ که مضمون منشور اقبالی ٭ و مثال حکم لازم الامتثال خلافت و جهانگیری بر صحیفه قبول دلهای آگاه و بر صفحهٔ خاطرهای اهل الله محرر و مرقوم شده باشد ٭ و از لوح محفوظ عنایات ازلی بر تسامی توفیق لم یزلی ٭ مثالی از مشیات عالی قدر بر صحیفه شهود (قدر زمین) منقول و مسطور گشته باشد ٭ رسوم مودای آن رقم ٭ با انواع مصالح و حکم که ثبوت و رسوخ آن بکلک تحریر جف القلم بر عالمیان بر عالمیان محقق و معلم است ٭ مطلقا باب تیغ دلاوری و غرور ٭ و حدت جوهر حدید و دست زور بستردن آن از صحایف ظهور آرزوی ممتنع و امر محالست ٭ و از الواح عنایات حق عز و جل نگاشتهٔ نقاش ازل ٭ را داعیهٔ نسخ و محو نمودن مخالفت و معارضه با واقع و مقتضای حالت ٭ بیت از خیال محال دست بدار ٭ تا در آن بارگه بیابی بار ٭ هر که با جهل و کاوی پیوست ٭ پایش از جای رفت و کار از دست ٭ زیرا که ابواب لطف و مرحمتی که بمفتاح سابقهٔ ارادت بر روی یکی مقبل اختیار ٭ و بر رخسار منظور از انظار لطف کردگار ٭ گشاده باشد ٭ هرگز از تندباد فتنه و فساد حساد انغلاق و انسداد نیابد ٭ و اسباب بسط الویه و رایات جهانداری که بایادی فضل کردگاری ٭ بر فرق یکی از مظاهر فتوحات غیبی گسترده باشند ٭ از اشتداد عواصف محنت و بلا انقطاع و انطوا و التوا نپذیرد ٭ ع ٭ نعوذ بالله بالقدر ما انشرکت ٭ فیه نجوم و لا شمس و لا قمر ٭ فکل الی الله ما اعیاک مطلبه ٭ فسوف یاتی بها لا یامل القدر ٭ سر آینهٔ نشانهٔ بصیرت و هوشمندی ٭ و امارت خبرت و خردمندی ٭ آنست که چون از ناصیهٔ حال ارشد مثال مظهر لطف بی‌زوالی ٭ انوار تایید کردگار آشکار شود ٭ و بنیان ٭ تمکن و استقرار جهانداری بر مسند ملک و ملت بتوفیق پروردگار ممهد و استوار کرده ٭ در مسلک قبول اوامر و نواهی او که تالی احکام الهیست ٭ که من اطاع الامیر فقد اطاع الله ٭ طریق رضا و تسلیم مسلوک دارند ٭ و در منهج مستقیم متابعت و مطاوعت حکم قضا امضای او همیشه خود را بمنزلهٔ چاکری فرمان بردار ٭ و مرتبه

بنده مملوک

بندهٔ مملوک جان‌سپار شمارند چنانچه مهر صبح کواکب صغار را در عرصهٔ سپهر دوار پیش خسرو کشور معدل النهار چون دایرهٔ افق سپر باید انداخت پیر سپهر در حین ظهور سطوت کوکب نهاری سینهٔ خود را از ظلمت مخالفت و ناسازکاری چون فلق صباح باید پرداخت بلکه سزاوار سعادتمندان هوشیار آنکه پیش آن مظهر حشمت و سلطانی بر سیاق حادثات زمانی همیشه ادوار فلک تقدیر را بالطبع طایع گردند و بر نسق قوای جسمانی و حواس انسانی سلطان معتدل المزاج روح نفسانی را تابع باشند و الا فی الحقیقه مسلک خلاف و شقاق با مؤیدان من عندالله و ترک اتفاق و وفاق با موفقان با سدالله بآن ماند که کسی بسر پنجه بازوی توانایی با قوت دست قدرت خدایی در مقام مقاومت در آید و با وجود جا بکدستی مسارع قضا و مصارع تقدیر دعوای مسابقت و مصارعت نماید بنابرین مقدمات هر وقت که سعادتمندی بیاوری لطف کردگاری و بدستیاری طالع مساعد و بختیاری در عرصهٔ ملک باقتضاء ارث و استحقاق متفق علیه آفاق باشد ٭ بر مسند سروری و مرتبهٔ جهانداری و جاه پرچم هر کس را مجد و انتخاق نسب عالی ٭ و با تفاق رای کوته‌بین گروهی لاابالی خیال باجرای در دماغ صواب نماید ٭ و بی سابقهٔ عنایت در دل تمکن و سکون در مستو شاهی و مسکن کامکاری جایی مناسبت یمن عاقبت و حسن مآب نیابد ٭ کما قال جل و علا فی کتابه الکریم ایطمع کل امرء منهم ان یدخل جنة نعیم زیرا که هر گوهری که چون لعل آتشین از کانون کان بر آرند بگوهری تاج سلاطین نشاید و هر دری قیمتی که از صدف عمان بر آید لازم نیست که بدرهٔ التاجی شاهان بر سر آید ٭ مصرع ٭ جون نخواهد ترا بشاهی کس ٭ به گران پایه باز گردی و بس ٭ آتش گرم یابی از جو بنج ٭ آهن سرد یابی از کو شنج ٭ القصه ادای این کلام بلاغت انتظام بر وفق مقتضای حال و مقام حاکی است از کیفیت مجاری و واقعات سلطان سلاطین زمان در حین استقلال بر سریر خلافت ٭ اهل بیان ازانکه چون اخبار ارتحال سلطان دین محمدی بدار البقای دار الملک مغفرت ابدی در اطراف ممالک شایع و مستفاض شد و چشم حسرت اهل سلام از سیلاب اشک ندامت مملو گشت و دیدهٔ خواب آلودهٔ فتنه و فساد که در اطراف ممالک و اکناف بلاد مدت سی و یکسال زمان پادشاهی آن سلطان جهان مطاع غنوده در کنج راحت و آسوده در کهف انزوا و انقطاع می‌بود از غلغل پر آشوب این خبر وحشت انگیز بیدار گشت و در انجام شام سرخوشیها از جام راحت و فراغت همگی ندمان مجلس عافیت را بنیاد ندامت از صداع خمار رشد ٭ بیت ٭ که درین بزم شبی شمع وار افروختند ٭ کز دود ویش بسر از آتش غم‌مان آمد ٭ و میان نفوس عقلا و جهال و فیما بین معتدبان صوب صواب و بایمان بیضلال جهت وراثت مسند خلافت تعارض آرا و مخالفت پدید آمد و چون از سلطان سعید دو خلف خلافت انتساب در اطراف مملکت وصد و متخلف بود ٭ و سلطان زمان در روم صغری بر تخت اماسیه والی متمکن و بحکم ولایت عهد و استحقاق ذاتی بخلافت متوحد و متعین بود ٭ و اما سلطان جسم ممالک قرامان از احکام و متصرف بود ٭ و از متو خلافت و قیصری

بصورت و معنی منحرف و منصرف لازم جهت نظم مصالح ملک و ملت و التیام امر دین و دنیا در ممالک قیصری حقیقت مضمون و مؤدای
لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا بحقیقت پیوست و چون طرف سلطان زمان بمساعدت عون یزدان و همراهی گروه انصار و اعوان
مؤید بود بلکه بنا و دولتش بمعاونت همم حماه اهل ایمان ممهد و موکد میشود باقتضای موجبات شرعی و مرجحات عقلی و سمعی بر وفق
مضمون و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وصول سلطان سلاطین جهان بادراک حق و ملک خود
و اوا از تخت موروثی سابق افتاد و هر کس از اعیان ملک و سپاه که بوحدت و انفراد سلطان را در ولایت عهد و عقد محقق دانسته گردن
مطاوعت و انقیاد در الحکم خلافت سلطانی نهاد اما سلطان جم را که در دماغش نشئه جام خودکامی بود و بمجرد مناسبت اسمی از غرور
مستی جوانی او را از ساغر جم طمع دوستکامی می‌شد و قیاس رغبت خلافت بمیراث اموال و مخلفات پدری نمود و داعیه شرکت در مرتبت
سلطانی و سریر قیصری کرد و حرص ریاست و سروری او را از ملاحظه سریان سر حدیث نحن معاشر الانبیاء لا نرث و لا نورث
در رتبه خلافت که نیابت نبوت است ذاهل ساخت و مطلقا باندیشه حکمت در دوام انتظام کارخانه خدایی و اقتضای ظلیت حق
و وحدت و یکتایی را بهیچ وجه نپرداخت لمؤلفه مست شاهی چو ظل یزدانی ظل حق را چو حق نشد ثانی و مع ذلک
چون بقانون مشروع و معقول تصدی خلافت و امامت مفضول با وجود فاضل باتفاق ائمه دین نامقبول است و سلطان زمان
بمضمون دولت سرمدی در تملک سریر قیصری مصداق و منهم سابق بالخیرات بود و خردمندان ارکان دولت و هوشمندان
اهل ملک و ملت در زمره و منهم مقتصد درین باب ساعی و مجد و معاون و مساعد بودند یقین که در سیاق این کلام وحی انتظام
منطوق و منهم ظالم لنفسه عنوان سان مخالفان دولت این سلطان زمان یعنی جم سلطان و متابعان و اعوان او شد
و تخلف و عدول او از جاده فرمان برداری و مسلک خدمتکاری نسبت با برادر بزرگ که بهمه وجهی قایم مقام پدر است بیرون
از منهج صواب و خارج از راه و روش آداب ارباب الباب بود و انسب باقی و اجمل مراتب چنین باشد جهان و انه غالب
لیکن بعضی مفسدان فتنه انگیز و گروهی بوالهوسان عقل و تمیز شاهزاده جم پیسر را در مجامع انبساط و معاشرت و در انجمن عشرت
انگیزی و مسرت همواره بمعنی القا مینمودند و این جرعه مستانه بر دم بدم می پیمودند که چگونه باوجود نسبت [برادری] در میراث ملک پدری
و بر تقدیر مساوات در استحقاق پادشاهی از جهت برادری تخت خلافت برادر بزرگ اختصاص داشته باشد و بر تمامی ممالک
موروثی ارکان دولت خود را گماشته باشد و خدام نمانخانه جمشید بالکل از تناول جام امید خود محروم و از سرزنش دوست و دشمن همه

بندگان

بندگان این استاد سرکوفته و ملوم [و ملوک] باشند همه در کار و ما چنین بی کار همه مستان و ما چنین هشیار
جام جمشید و ما چنین مخمور دم عیسی و ما چنین بیمار بنابرین معانی جم سلطان از فرمان خروج نموده باتفاق اعدا
قدیم از جماعت قرامانیان و ظالم پیشگان طایفه دورغود و امثال ایشان بجانب برسا که دار الملک آبا و اجداد ایشان بود عازم
شد و رای کوتاه بینش بر مخالفت سلطان مجاهدان و بداعیه استقلال در سلطنت جازم گشت چون خبر توجه و داعیه جم چلبی در
دار الخلافه بمسامع علیه سلطانی رسید فی الحال سمند عزیمت بر در بارگاه حشمت و جلال کشید و جهت محافظت شهر برسا از تعرض
اعدا ایاس پاشا را که از بندگان قدیم و محل اعتماد بود با دو هزار ینکچری و سایر عساکر از روی دریا بکشتی روانه طرف برسا
نمودند اتفاقا در عین وصول ایاس پاشا بر برسا و نزول بحوالی قاپلوجه جماعت ینکچری داعیه دخول قلعه کردند و همچنین از جانب مخالفان
نیز نصوح بیک که از غلامان خاص جم چلبی بود با جمعی مفسدان قرامان روی بحصار برسا آوردند و اهل برسا از استماع وسعت دایرة زیها
ینکچری که در ایام فترات اسطنبول واقع شده بود خایف و هراسان گشتند از موافقت ینکچری با ایاس پاشا بغایت خاطر ایشان
شدند و جهت مدافعت در دروازه برسا فریقین آغاز نزاع و جدال نهادند و بالکلیه در مبالغت دخول لمحی بدا افتادند چون تمامی
اهل شهر ممد و معاون طرف مخالف بودند و از جماعت ینکچری بسی خایف لاجرم ایاس پاشا که سرلشکر بود گرفتار گشت و لشکر باز
بعد از شهید [گرفتاری] از هزیمت و انکسار رشید لولا المشقة ساد الناس کلهم الجود یفقر و الاقدام قتال
ذکر الفتی عمره الثانی و حاجته ما فاته و فضول العیش اشغال بعد از دو سه روز جم سلطان بدار الملک برسا رسید
و مجاری حال لشکر خود را بر موجب دلخواه دید و با خود مقرر داشت که لمعان این فتح مقدمه تباشیر طلوع و ظهور صبح فتوحات متعاقب
خواهد گشت و با خاتمت امور حوادث عالم کون و فساد بر یک منوال خواهد گشت حال آنکه این واقعه شعشعه صبح کاذبی بود منتفع صبح
صادق فیروزی و اقبال از طالع سلطانی و سراب لامعی بود اما خالی از وصول زلال آمال و امانی منورت صبح اقبالت دمبدم میشود پیدا
بهلال غره فتحت رسام طره پرخم چون از اهل برسا چنان گستاخی نسبت با سپاه سلطانی بظهور رسیده بود بالضروره مقدم جم سلطانی
بحسن تلقی استقبال کردند و او را بدرون شهر و قلعه درآوردند و آنچه در درون شهر از اموال و جهات سلطانی بود تصرف نمود و بجهة [روز]
در شهر برسا توقف کرده سکه و خطبه باسم خود فرمود چون سلطان همه ماجرای واقعات مطلع شد و بتدارک این مفسده مبادرت و مسارعت گشت
فی الحال از معبر اسطنبول عبور فرمود و فرامین مطاعه بحضور عساکر اطراف اصدار نمود و چون یعقوب بیک اشتین اغلی اعظم ارکان جم سلطان بود

وبعضی از وزرای عظام درگاه جهانپناه را با مشار الیه صداقتی درمیان بر حسب اشارت علیه آغاز مراسلات مخفیه با او میان آوردند
و بهر گونه طایبات و مجاملات و وعده تفویض منصب امیر الامرایی اناطولی و موازی یکصد هزار آقچه موضع ملکی و انعامی از جانب سلطان تعهد کردند
و بدلایل معقول و بکلمات مرغوب مقبول تألیف خاطر یعقوب بیک نموده دل او را بدست آوردند و فیمابین چنان معهود شد و عهد و پیمان بران
معقود گشت که بهر تدبیر که باشد جم چلبی را ترغیب و اماله نماید که بر تقدیر توجه بمقابله و جدال در صحرای ینکی شهر او را در مقام التحام و قتال
آرد مبادا که بطرف قرامان بطریق فرار بازگردد و در دفع فتنه او مهم بدور و دراز انجامد و چون خبر نهضت و عبور سلطان از معبر استنبول
بجم چلبی رسید خاتون عظمی سلجوق خاتون که همشیره پادشاه جنت معاد سلطان مراد بود چنانچه عمه والد السلطان باشد با مولانا اعلم اعظم اقدم مولانا صر
ایاس که از موالی معتبر و فضلاء معتبر روم بود بطریق رسالت بخدمت سلطان فرستاد که چون سلطان برادر بزرگتر اند و بر سریر و راه
اورنگ سلطنت روم ایلی که مقر دار الخلافه است قناعت فرماید و سلطنت ممالک اناطولی را بکهین برادر که وارث و سهیم سلطنت
و ملک موروثی است مسلم و مقرر نمایند چون مدعای این رسل و رسایل بخدمت سلطان رسید مزاج سلطانی چون لجه دریای عمانی
از هبوب ریاح مخالف در فور و جوش آمد و طوفان آتش غضب پادشاهی و غیرت و حمیت سروری و شاهی بافاضه این معانی بجوش افتاد
که سلطنت صوری چون نمودار ربوبیت است هرآینه همیشه اقتضاء توحد مینماید و چنانچه اشتراک در کارخانه الاهی بهیچ وجه معقول و مقدور نیست
همچنین در امر پادشاهی بر طبق سنت ربانی اشتراک سلطانی حکم اشتراک دارد و هیچ خردمند این تنزل و بدخواهی را بصاحب مسند خلافت
روا ندارد لمؤلفه شرکت شاهی و جهانداری هست مثل شریک باباری اکنون کار نزاع فیمابین بر وفق اما الملک و اما الهلک
منوط بدولت و بتوفیق الاهی است و حاسم مواد عناد فیمابین بفضای حسام لا ارحام بین الملوک مشتهی است هرآینه
سلجوق خاتون را باعزاز و احترام لایق باز فرستاد و از عقب ایشان روز بروز روی توجه بصوب دفع خصم نهاد و چون دران
اوقات شاهزاده عالی جاه سلطان عبد الله در مغنیسیه بایالت از جانب جد خلافت منقبت مقرر بود و صورت توجه جم سلطان را
بشهر برسا شنود بی توقف لشکریان ولایت صاروخان و آن جوانب را مجتمع ساخت که در برسا بامداد عساکر والد بزرگوار خود رسد
در اثنای راه قضیه گرفتاری ایاس پاشا و وصول عم اکبرش را بشهر برسا تحقیق نمود و بالضروره از صوب برسا عودت فرمود و از
راه بالی کسری روی معبر گلی بولی آورد و با لشکریان خود عبور کرد که مگر در دار الخلافه بملازمت پدر عظمت شعار رسد و در طلیعه سپاه منصور
سلطانی لوای مردانگی بمیدان کارزار گشته با رسیدن او رایات منصوره از استنبول روی بخصم آورده و از دریا عبور کرده بودند

باز

٥٠

باز از عقب مواکب اقبال از معبر گذشته در شهر ازنکمید بادراک دست بوس والد خلافت موارد استسعاد یافت و شاهزاده نوخاسته
بالشکری مرتب و آراسته بعز ملازمت استسعاد پذیرفت و جم چلبی از برسا بعضی لشکرهای متفرق را جمع کرده و بینکی شهر بعزم جدال با سلطان
سلطان لشکر شکن بیرون آورد و کدوک نصوح را با خلاصه لشکر خود الغا داده و پیشتر در مقدمه عسکر بارنک فرستاد و سلطان مجاهدان سنان
پاشا که بیکلربیکی اناطولی بود بر مقدمه عساکر منصوره مقرر داشته و او را با بعضی دلاوران بمقابله کدوک نصوح بر گماشت چون سنان پاشا
اعلام فتح سلطانی را در موضع دکلو داش بر دیده اعدا جلوه داد دیگر کدوک نصوح را قوت توقف نماند در نزدیک دربند ارنک بار ایستاد
و بطریق رجع القهقری بدربند ارا اود بازگشت و سلطان مظفر هم بسرعت سرچه تمامتر از سکلو داش درگذشت دیگر مقدمه لشکریان
ظفرپناه مقداری پیشتر نهضت کرده از عقب کدوک نصوح رسیدند و بنیاد دست آزمایی با اعدا آغاز نمودند در عین مکاوحه سلطان
مسارعت کرده همان روز از ارنک عبور نموده در دربند ارا اود نزول فرمود و لشکریان خصم چون توده خاکی که از تند باد شمال پریشان گردد
و از هجوم دبور ادبار فاصابها اعصار فیه نار گرد و دود آتش بر آسمان رود در دربند ارا اود پریشانی یافته بجانب ینکی شهر فرار نمودند علی الصباح
خورشید فتح و توفیق از افق کهسار فلک تابید رخسار رخشان نمود و سلطان مجاهدان از ان کوهستان دربند و تنگنای مضیق القضا عبور فرمود در جانب
ینکی شهر بر محلی نزول اجلال نمود که در روی بروی شعشعه از ماهچه رایات منصور سلطانی تفریق ابصار خصم پریشان روزگار مینمود و سواد لشکر
اعدا هم در جلوه گاه فبصرک الیوم حدید بر اعیان اعیان دولت قاهره نمایان شد و سنان رجعت خطوط شعاعی از بن مقدمه لشکر مظفر
هم که بهمراه سنان پاشا بود در دیده اعادی در غایت شدت جلوه کنان گشت بیت باخصم تو طلایه فتنه نهان شود اندم که گشت رایت جاه تو آشکار
خصم ترا که از روی منصب توجهات در چشم عقل جانوری بود از خوار از جانب خصما چون ارغور اغلی محمد چلبی با جم سلطان بود او را در مقدمه
لشکر خود گذاشته بود و قدری مردم دلاور از میان مجمع عسکر خود بعزم مقابله سنان پاشا پیش داشته دران حالت در کنار آب ینکی شهر محاربه عظیم مابین
این دو مقدمه لشکر حق و باطل بهم پیوست و بتوفیق الاهی سنان پاشا با لشکر سلطان مظفر فایق و غالب آمده و ارغور اغلی با اکثر آن لشکر گرفتار
شده معدودی از میان معرکه بیرون جست بیت مورکی جنس جبریل بود پشه کی مرد پای پیل بود و درین حال از موجبات دولت سلطانی آنکه
از بشیر با تبشیر باد صبا که از عقب سلطان رسید نوید بشارت و مودای و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد دران منزل السلطان رسانید که گدک
احمد پاشا که در زمان سلطان سعید در جانب فرنگستان بغزو و فتح بلاد پولیه رفته بود بداعیه زمین بوس درگاه جهانپناه و تهنیت سلطنت پادشاه
اسلام پناه بالشکری آراسته از معبر استنبول گذشته از عقب سلطان میرسید و آن سپهسالار جنود تایید اعلام اعانه و استظهار را امروز

نوداىر فرق فرقدساى سپاه مبارزان مىسكشد و اقعا درين فرصت فتح و نصرت حقيقت مؤداى نصرت بالصبا بنحات نمايان شد و بلحوق و
انضمام جان سپهداى جهان پهلوان وجمعى از امرا و لشكريان مجاهدان كه منتخب مبارزان بودند خاطر سلطان شادان كشت روز ديگر درحالت
سراى سلطان و درعين توجه بمقابله خصمان احمد پاشا كدوك با ساير بندكان مملوك بپاى بوس سلطان سرافراز شدند و منظور انظار
اكرام و اعزاز كشتند و درحالتى كه جهت دستبوس شاه از اسب خود پياده شد و رخ نياز و ضراعت را بر بساط طاعت نهاد سلطان اورا
هماندم بر اسب جنيبت خاصه خود سوار ساخت و دراول مكالمه و كفتار كه با او درطريقه ملاطفت بميان انداخت اين معنى بود كه لالا احمد
امروز روز كارزارست و كار كارزار درين روز كار منوط باختيار تست فى الحال صفوف عساكر را بنوعى كه صلاح ميدانى مرتب ساز و الويه فتح و نصرت را
بدست دلاورى برافراز
سپهدار بر مركب خاص خويش | خرامنده بر ابلق رقاص خويش
بموكب روان شد از سر كنار | نخدان كه داند كس آن را شمار
ز بس رايت انكيزى و سرخ و زرد | منقش شده كنبد لاجورد
دراينده سرسوداى شنر | زبانك تهى مغز را كرده پر
ز درياى افوجه تا رود نيل | بجوش آمد از بانك طبل رحيل
كدوك احمد هم بر حسب امر همايون فى الفور كرز كران خود را بر سر دست برداشته در اطراف صفوف لشكر نظركنان ميكذشت و هر كدام از امرا و اصحاب سنجق و علم را بر وضع مناسب
دران ميان دشت سردكاه در محال معين مقرر كرده معين دست يمين و شمال ميكشت و سلطان كشورستان بهمان نهضت بى توقف
بعزم قتال روى اقبال بخصم آورد و صحراى ينكى شهر را از كتايب نصرت مناقب تمثال آسمانى پر از كواكب ثواقب كرد
مانند مخيم تو بلند است كه انجم | كز شرق تا بغرب جهام است و لشكر
فى الجمله و بعدت لشكره جاجت است | از آنكه عون و عصمت حق يار و ياورست
جون مقدمهاى عساكر جانبين بكنار آب ينكى شهر رسيدند و هر كدام تيغ كين و انتقام از ميان نيام التحام بركشيدند امرا عظام اناطولى
لشكر خصم را بيك حمله مردانه از پيش برداشتند و چندين سرهاى سروران ايشان را پايمال مواكب جلال نموده معاصى اجال را بر سر ايشان
سيكا نشستند و درين حالت رايت خاصه جم جلبى در مقابل سلطان كوه تمكين بستاستظهار باستوارى كوه قريش و محلهاى حصين داده بود
و قلب و جناح و يمين و يسار لشكريرش ان روز كارش بيك جا مجتمع ايستاده بود يعقوب بيك اسن اغلى بنابر موعدى كه با نواب همايون
درباب مخالفت جم جلبى مقرر كرده بود دران حين جون مقدمه لشكر جم سلطان هزيمت نمود آنجا فرصت مناسب يافته بجم جلبى عرض كرد
كه لشكر ما كه در مقدمه حال انكسار يافتند و بهمكى سلب را از خصم روى كردان شده باين طرف بفرار شتافته اند اكنون محل تحمل و توقف نماند
بلكه دو صف لشكر را اگر پادشاه جمجاه با اين بنده همراه كند تا من مقدمه لشكر خصم را باز دارم و آن كروه كستاخ را از كذشتن

آب رود خانه

رودخانه
آب و اقدام دليرانه نكذارم ما الكه پادشاه باستقلال و اطمينان در انديشه ترتيب صفوف جدال شود اولى و انسب مينمايد جون ظاهرا
سخن يعقوب بيك دولتخواهانه و معقول بود جم جلبى اين سخن را بكوش اذعان قبول نمود و يك دو صف لشكر با او همراه كرد و اورا
بران جماعت مير سپاه و سرلشكر مقرر فرمود جون يعقوب بيك و آن جماعت بكنار آب رسيدند و از طرفين لشكرها بعزم مقابله جنها
برروى همديگر كشيدند يعقوب بيك تمام اعلام و بنود كه از مردم جم جلبى همراه بود جون دولت بركشته اعدا سرنكون ساخت و با تمامى
لشكريان و مردمان خود بجانب لشكر سلطان تاخت بعضى از جماعت رفقا كه از و در كريز تخلف نمودند در غايت خجالت و انفعال از صف جدال
مهزوم و غمكين و مهموم با معركه باز كشتند
كروا فلم ينفعهم اقدامهم | و مضوا و لم ينفعهم الادبار
جون لشكريان اناطولى كه بر مقدمه سپاه بودند اينچنين پريشانى در لشكر خصم و جمعيت اولياى دولت قاهره ملاحظه نمودند از اطراف بر لشكرگاه جم جلبى هجوم كردند
و از سر تهور و جلادت بر صعنونى سعادت روى بخصم آوردند و جمعى از امرا و لشكريان اناطولى كه بضرورت و اجبار ملحق بلشكر
جم جلبى شده بودند جوق جوق و كروه كروه از صف مقابل روى بفرار نهادند و دران تاريكى غبار هيجا كه كلشن خصما جون شب يلدا
بود پروانه وار بكرد شمع رايت سلطانى مجتمع و متواتر بپاى سلطان مى افتادند و درين حال در عالم صورت معنى وايدهم بجنود لم تروها
مشاهد اعيان شد و كويا ملايكه سماوى در هياكل بشرى بمددكارى متمثل و نمايان كشت و همچنين آن جماعت لشكر ينكيچرى كه در برسا
با اياس پاشا محصور شده بودند و از زمان جم سلطان همه ايشان را دربلجاى ميان سراى ينكى شهر مقيد نموده محافظت مينمودند بيكبار از
مشاهده اين مقابله سلطان در صحراى ينكى شهر و ظهور آثار انكسار روز خذلان خصمان از ميان سراى جون شيران مسلسل از حبس زنجير
بيرون ريختند و درين التحام معركه كارزار را بغلغله و آشوب سره تمامتر بعسكر همايون آميختند و كوش دل از عالم غيب اين صداى شنود
كه اذكروا نعمة الله عليكم اذ جاءتكم جنود
برانگيخت ازين جو بارنده ميغ | تكرك از باران و پيكان ز تيغ
بجنبش در آمد دو دريا ز خون | شد از تيغ آتش زمين لاله كون
ز پولاد پيكان لشكر شكن | تن كوه لرزنده بر خويشتن
زمين كو بساطى شد آراسته | غبارى شد از جاى برخاسته
لاجرم لشكريان متفرق جم سلطان كه اكثر قرامانيان بالنفاق و تركانان
و رساق بى اتفاق بودند هر يك در تدارك خلاص جان خود از آن مهلكه مهلكه بجانبى ميل كشتند و جمعيت بر بسته جم جلبى اسرطه تجديد
از هم بكسستند بالضروره جم جلبى با معدودى از خواص خود روى ادبار بجانب فرار نهاد و دران فترت و آشوب از مردم مخصوص و اعيان
خواص او لشكر منصور سلطانى را جمعى كثير بدست افتاد و يك يك و جوق جوق كرفتار ان را بحضور سلطان مى آوردند و آن جماعه

مقتضای سیاست ایام جلادت و حماسات همگی منتسبان جم جلبی اطعمه تیغ هلاک میکردند بیت والبیض تطفو فی الدماء کانها
حبب و مسفوح الدماء عقار جون آن روز فتح و فیروزی مقرون بکمال ظفر و بهروزی شد و میان سپاه سلطان آهنگ نشاط
و مسرتی بر وفق شادمانی عیدی و نوروزی گشت افروز چند استراحت لشکر و استقصال احوال دلاوران مظفر در همان محل سلطان کامکار
نزول اجلال فرمود و بعد از استخبار حقیقت احوال جم سلطان معلوم شد که همان روز انهزام که قریب ظهر از جنگگاه پشت کرده و رو
بصوب فرار آورده تا بدربند ارمنی رفته بوده و از آنجا بسه روز بقونیه گریخته و اکثر اسباب و اموال و تمام احمال و اثقال او در راه
میریخت که مصراع راهی دراز میروم افتان و خیزان که دو دو حله تمامت و روزی که بدربند ارمنی رسیده بعضی اتراک صحرایی و رعایا موازی پنج
نود دلیلان در بند ارمنی سر راه جم جلبی را گرفته اند و بضرب تیر و شمشیر تمامی اسباب و جهات او را بزور دست تغلب انداخته اند
و جم جلبی ابقه بزخم تیر مجروح ساخته اند جون سلطان از عقب جم جلبی بدربند ارمنی رسید آن جماعت اتراک بی باک بدرگاه جهانپناه
آمدند و بامید واری استحسان و بطمع احسان از آن اقدام و جرات خود بنواب همایون اخبار کردند و بعضی از اسباب و لغایس خلیل زاده
ستاده بودند تحفه و نمود آوردند و التماس معافیت و مسلمیت داشتند و خود را در آن اقدام صایب تدبیر و موقع آفرین سداد
از آنجا که مقتضای فطرت عادلانه و فکرت عاقلانه سلطان کاردانست اینچنین گستاخی را از آن سواقط و ارذال و جرات
و بی مبالاتی از مقوله احسان و اسداء ابر بادشاهزاده خود روا نداشت و بآیین عدل و بازخواست سکندر بپاس ستمکاران دا راب
حیف و انتقام انجنان دست درازی را مهمل نگذاشت و امر فرمود که اولا تحقیق نمایند که این جماعت چند کس اند که این جرات
نموده اند و در حین جنگ و دست درازی با پادشاهزاده ازین جماعت چند نفر متفق بوده اند و محقق شد که بیست و هشت کس از ایشان
دران واقعه حاضر شده اند و در انگیزی آن فتنه و طمع در مال شاهزاده مباشر و مباشر گشته اند اولا سلطان بدیشان خطاب فرموده که
حالیا ما در برادر را بالیکدیگر بحث و نزاع ملک پدری و مال موروثی در میانست شما را که رعیت و محکوم باشند با پادشاهزاده
خود چنین جرات و رسم خروج و طغیان است و بر حسب اقتضای سیاست سلطانی و قانون جهانبانی و جهت تادیب نفوس خبیثه از ارتکاب
انجنان شوبهات شیطانی همگی آن جماعت را بر سر راه لشکر منجهای سر تیر برافراختند و جهت رعایت غیرت شاهی ایشان را عبرت
سایر گستاخان ساختند بیت نمودند تا خوار کردند شان رسن بسته بردار کردند شان منادی برآمد بگرد سپاه
که اینست پاداش گستاخ شاه جون سلطان منزل بمنزل و کوچ بر کوچ از عقب جم جلبی بقرب قونیه نزول اجلال فرمود و اورا

تاب و توان توقف و تحصن بهیچ منزلی در آنجانب نبود بالضروره والده و متعلقان خود را با بعضی خواص و نیکخواهان رفیق ساخته بطریق فرار
و اضطراب متوجه ممالک مصر و شام شد و سلطان ایالت ممالک قرامان را که بجم جلبی منسوب بود بفرزند اکبر خود سلطان عبدالله ارزانی
داشت و کدوک احمد پاشا را با بعضی امرا و عساکر در آن جوانب بازگذاشت که تا دخول جم جلبی ببرون مصر و تحقیق حال او با سلطان
آنجا و بعد از تحصیل امن و فراغ از احتمال معاودت جم جلبی بآن اطراف و انحاء در آنجانب توقف نمایند و احمد پاشا با امرا و لشکر تا
ناسر ولایت از عقب جم جلبی توجه نمود و سلطان موفق از آنجا باز بجانب دار الخلافه قسطنطنیه فایز بمطالب و منصور و غالب مراجعت فرمود
در کنف افراح و شادی و اقبال غلام حضرتش را ظفر و نصرت و اسعاد قرین بعد از آنکه یقین رسید که جم جلبی از شام در گذشت
و بدیار مصری واصل گشت فرمان همایون باسم احمد پاشا صادر شد که از لشکریان که همراه دارد جهار سنجق لشکر را در ملازمت شاهزاده
سلطان عبدالله بازگذارد و دیگر لشکریان را بتوجه مساکن و اوطان خود مرخص دارد و خود نیز بدرگاه جهانپناه بازآید
و در پایه سریر اعلی بنظم مصالح دولت قیام نماید جون احمد کدوک بملازمت سلطان مستعد شد و بمسند عالی وزارت متمکن گشت
از غروری که بقوت بازوی دلاوری خود داشت خود را بالذات مقوم ارکان خلافت و جهانداری می پنداشت و بنا بر اطراد قاعده
واذا انعمنا علی الانسان اعرض و نای بجانبه دایم در متابعت احکام سلطانی طریقه خودرایی و عدم مبالاة بظهور میرسانید و جون در
جبلت شخص فظ و غلیظ القلب بود مزاج سلطان را از حرکات ناپسندیده جو دنغات مبر نجانید و مخفی نیست که اطاعت
سلطان شرعا و عقلا واجب و لازمست و مخالفت رای و حکم سلطان آرا و احکام مواید بود خارج از طریق نمود و مندان
جازمست بیت نسعی صروف الدهر فی اصلاحه یوما و طول الدهر فی افساده هر آینه بنا برین بواعث اورا
سلطان حکم بقید و حبس احمد پاشا اصدار فرمود و جندگاه در آن مقهوریت محبوس زندان سلطان می بود اما اسحق پاشا
که مردی محترم و معتمد و در امور خلاف از اول قول و فعل او معمول و معتبر بود از سلطان درخواه گناهان احمد پاشا نمود
و سلطان هم بنا بر خاطر او عفو جرایم سابق احمد کرده او را از حبس اطلاق فرمود و بار منصب وزارت را بدستور سابق باو
مفوض نمود و او نیز از سیاست سلطانی متادب گشت اطوار ناملایم را گذاشت و میگفت بیت من که پندناصحان نگرفتمی بانگ رباب
گوشمالی خوردم از گیتی که اینم پند بس و در آن اوقات از منهیان اخبار جهان بمسامع خدام خداوندگار رسید که قاسم بیک ولد
قرامان که در زمان سلطان جنت مکان آواره خان و مان شده بود و متوجه ممالک عجم و کشور ایران گشته جون سلطنت عجم بسلطان یعقوب بایندری

مستقل شده بود و قاسم بیک را بدستور زمان پدر و جوهر شن سلطان حسن رعایت نمینمود و از و دستور خواسته بخیال باطل ایالت
و تسخیر مملکت قرامان بحدود داش ایلی توجه نمود و ممالک قرامان ازین صورت روی بغایت پریشانی آورده و جمیع اوراو و رسق
و ترکان طورغودلو و غیرهم نزد قاسم بیک جمعیت کلی کرده اند و بشهر لارنده آمده از انجا تاخت و ایلغار بر سر قونیه آوردند و دران ولا
سلطان عبداله در قونیه می بود و منصب امیر الامرایی و سپهسالاری ممالک قرامان باین رکن خلافت علیه علی پاشا که الیوم وزیر اعظم سلطان
جهانبان است مفوض و مرجوع بود و ضبط و نسق سپاه و مراقبت خدمت شاهزاده عبداله لواجبی مینمود چون قرامان اغلی قاسم بیک
با لشکر عظیم دفعه بر سر قونیه نهضت از انجا که کمال تهور و جلادت و وفور غیرت و شجاعت علی پاشاست با آن قدر لشکر که نزد شاهزاده حاضر
بودند در بروانه خاریجی با قاسم بیک مقابله و مقاتله نمودند فاما چون لشکر مفسدان قرامان دران اوان با ضعاف عساکر سلطان بود و محافظت
شاهزاده و ضبط مملکه اولی و اهم از مدافعه و منازعه خصمان مینمود جهت رعایت حزم و احتیاط از کسر عرض و دشمن کامی علی پاشا با شهزاده
بشهر قونیه در امدند و باروی و حصار شهر را استحکام داده هر روزه جنگهای سلطانی در میانه می افتاد و علی پاشا دران واقعه مدافعه
لشکر مخالفان داد مردانگی میداد و منهیان جهت عرض ماجرای حالات بدار الخلافه فرستادند و موعدی جهت استمداد و استعانه
از عساکر نصرت امداد نهادند سلطان علی الفور احمد پاشا کدوک را که از قدیم همیشه خصم خصیم و مزیل ملک و نعیم آل قرامان بود با
لشکر عظیم از مردم ینکیچری و سلاحداران و امرا و عساکر ممالک اناطولی بتعجیل تمام روانه آن جوانب ساخت چون احمد پاشا با آن لشکر ظفر
و سپاه بقرا حصار صاحبی رسید و از انجا صفوف و کتایب را مرتب داشته اعلام جدال و رایات قتال را بالعیوق بر کشید بیت

همه ساز لشکر بترتیب جنگ • برآراست و زجیه تیر خدنگ • ز بولاد صد کوه بر پای کرد • بآیین آن جنگ را جای کرد

چون قاسم بیک قرامان اغلی خبر وصول احمد پاشا را شنود و او را قوت مقاومت با چنان سپهدار مشهور و لشکریان قادر نبود سر آینه
پیشتر از وصول رایات سلطانی از سر حصار قونیه برخواست و بداش ایلی تحصن نمود و احمد پاشا بخدمت شاهزاده رسید و علی پاشا را
با سپاه قرامان بخود ملحق گردانید از انجا بطرف لارنده بقصد دفع و استیصال قاسم بیک و سایر مفسدان مرافق او اهتمام نمود و از انجا
بولایت داش ایلی که پناه و گریزگاه قاسم بیک بود توجه فرمود قاسم بیک را مجال توقف و تحصن دران ولایت داش ایلی نماند و از سطوت
لشکر سلطان خود را بجانب طرسوس ماهی چند دران حدود رسانید و احمد پاشا با لشکر از عقب قاسم بیک بنواحی قلعه سلفکه رسید و دران منازل
چون قوت و خورش لشکریان بمضایقه کشید علی پاشا را بر سر قلعه موت بازگذاشت که تدارک غله و قوت نموده خورش عساکر بهم رسانند و از انجا

ولایات

ولایات سرحد از اسباب معاش لشکر آید از شرور مخالفان حمایت کرده از ان مضایق بسلامت بگذرانند چون قاسم بیک خبر تخلف و توقف علی پاشا
با لشکریان اندک شنید وجهت بعد مسافت میان او و احمد پاشا مجال و فرصت دست بردی تمام دید تمامی لشکر خود را از راه کوهستان داش ایلی عاقلانه
بر سر علی پاشا و جمعیت او فرستاد علی پاشا نیز پای مردانگی در میدان تهور محکم ساخت • و لوای مبارزت در مقابله خصم برافراخت • بیت

چنین گفت با پهلوانان روم • که این دم درین عرصه سخت بوم • بکوشیم کوشیدن مردوار • ز رکجان بکوشش کنیم استوار •

و کیفیت حال را بتعجیل باحمد پاشا
اعلام نمود احمد پاشا احمال و اثقال را در قلعه سلفکه بازگذاشته و بر سر قاسم هجوم آورده اتفاقا در کوهساری بغایت مستحکم بیکدیگر
رسیدند و از مقابل یکدیگر دو طرف وادی بغایت مغاک صفها کشیدند و آن روز از ظهر تا وقت شام محاربه و مقاتله اقدام نمودند
و چون سیاهی شب قابض ابصار شد و دیده بخت خصما از ملاحظه انوار بی تاب و بی کار گشت آن شب هر کدام از فریقین بر یک طرف وادی
نزول نمودند و تا صباح بر مثال کواکب سیار بر توسن جهان نورد بر یک قرار سوار بودند فاما قاسم بیک از اوضاع و احوال خود متیقن
دانست که چون پرده پوش ظلام از روی کار سواد آن لشکر بی نظام او برخیزد و اشعه آفتاب جهانتاب با لمعات رماح و سیوف لشکر
مظفر سلطانی بر آمیزد دیده خواب آلود او را تاب مقابله با لوامع شمسه رایات منصوره نخواهد بود و در روز روشن راه خلاص را تیرگی
بخت او مستور خواهد نمود ~~[illegible]~~ لاجرم همان شب قاسم بیک فرمود که تمامی لشکریان او جابجا آتشها در محلهای متعدد
افروزند و تا صباح بعضی پیادها دران منزل گرد آن آتشهای برافروخته متردد گشته هیمها سوزند تا لشکر مقابل از فرار ایشان آگاهی نیابند
و از عقب ایشان دران شام شتابند تا انکه ایشان از مجال آن نمود که شب تا روز خود را بحدود مملکت طرسوس رسانند و تمامی لشکر و جمعیت
خود را پریشان نگردانند لاجرم احمد پاشا تا وقت صبح جهت رعایت حزم بر محل خود ایستاده بود و بنابر حیله و مکر ایشان مطلع نماند
بعد از اطلاع برین خدعه و تلبیس صباح از عقب آن لشکر شکسته قاسم بیک تعاقب نمود و چون مشار الیه شبگیر بلند کرده بود رسیدن
از عقب او ممکن نبود بنابران از کنار آب سکه مملکت شام است معاودت لازم دید و در دفع عودت بقلعه ایلماس از توابع داش ایلی رسید
و ان قلعه را ویران ساخته تمامی قوت و آذوق انجا را بر لشکریان قسمت نمود و از انجا باز بقلعه سلفکه عودت فرمود و در انجا علی پاشا ملحق شد
و علی پاشا در انجا تدارک غله و خورش لشکریان کرده بود و بقدر کفاف لشکر غله و مصالح از اطراف آورده چون لشکریان از قلعه ایلماس از قوت و خورش
بقدر کفاف محظوظ شده بودند و احتیاجی دیگر چندان بدان نشد آن غلات و اقوات را جهت ذخیره قلعه سلفکه در انجا بازگذاشتند و از انجا
بشهر لارنده بازگشته در انجا سکون و قشلامیشی نمودند و کیفیت ماجرای حالات معروض نواب اعلی فرمودند و جان بعوض رسانیدند که با

هم

قاسم بیک را در جبار بیلبار بر کنار رسانیم بدرگاه عالی نمی آییم و بدبار مهمی مطلق نمی پردازیم و احمد پاشا اعیان امرا را نزد خود باز داشت
و مردم ضعیف الحال لشکر را دستور مراجعت داده باز گذاشت و دران زمستان جهت مصلحت آن سرحد آنجا توقف نمود و از آنجهت کسی را
قدرت فتنه و فسادی نبود و بلسان تیغ مردانگی این معنی ادای نمود که ـ وا ما النقی الحادثات بالفتی ـ کثیر الزوایا عنده من قلیل
یهون علینا ان تصاب جسومنا ـ وتسلم اعراض لنا وعقول ـ داستان دهم ـ از اخبار فتوحات میمنت سمات سلطانی
در بیان بواعث رجوع جم سلطان از مصر و خروج در نواحی قرامان و کیفیت اتفاق او با اعدا خاندان آل عثمان خصوصا قاسم بیک قرامان
اغلی در خصومت سلطان مجاهد ان و کیفیت توجه سلطان در نوبت ثانی از قسطنطنیه بعزم دفع جم چلبی از ممالک اسلام و صورت
کسر انهزام جم سلطان و فرار و التجاء او بفرنگ و کفار لیام و سرانجام او دران توجه نافرجام ـ حیث چون ارتکاب اعمال صالحه از
ارباب مکنت و جاه و اقدام ایشان بمصالح نظام کافه عباد الله خصوصا خیل و سپاه البته مودی بصلاح حال عالمیان است و موجب
جمعیت و ائتلاف جمعی پراکنده و پریشان بیقین که ایقاع فتنه و فساد و انتزاع اصل رفاهیت و سکینه از سکنه و مقیمان بلاد از رهگذر
ملوک و حکام معدی بتعدی مفاسد میان جهانیان و مفضی بتفرقه و پریشانی مساکن جهانیان است ـ خصلت بد گزینی اول نژاد
وان یکی دیگر قدم بروی نهاد ـ آنکه بنهاد آن ناخوش سنتی ـ سوی او نفرین رود هر ساعتی ـ پس آینه خردمند هشیار و دیده ور
صاحب اعتبار کسی است که مهما امکن مظهر سرور خواطر جمهور گردد و در تصدی امور مجتنب از شرور نفس پرغرور باشد و اگر بتسویلات شیطانی
و بضلالات و جهالات نفسانی گاهی بگناهی پرضرر و بمعصیتی پرشور و شر مبتلا گردد سزاوار چنانست بعد از تعوذ و استغفار مجاهده
و مواخذه نفس ستمگر اقدام نماید و در تهذیب اخلاق و تحسین صفات و اصلاح اعمال و ملکات بموجب کلام هدایت سمات حضرت حکیم
علیم که الا الذین تابوا و اصلحوا فان الله غفور رحیم اهتمام تمام فرماید لیکن العیاذ بالله که جهت انشاء مفاسد و فتن و القاء اسباب
مضار و محن بتوبیخ و تفریع و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه مذکور السنه مجمع و انجمن گردد و باعث و مادی بهلاک و خسار چندین هالکان
خونین کفن شود ـ بیت ـ می بلرزد عرش از کار شقی ـ بدگمان گردد ز فعلش متقی ـ چنانچه مصداق این سیاق حالت مخالفت و شقاق
آن شقیق سلطان مهربان شفیق و کیفیت اعمال و ملکات برادر کهتر این پادشاه خلافت و جهانداری حقیق است که در بدایت جلوس
سلطان مجاهد ان بر مسند موروثی پدری و در حین تعزز و تمکن آنحضرت بر سریر خلافت پیغمبری جم سلطان از سر غرور و جوانی و سلوک منهج
بی ادبی با دعای وراثت ملک و سلطنت نسبی طریقه نزاع و جدال و دعوی مشارکت و مساهمت با برادر اقدم و اعلم بنیاد نهاد و آغاز

مخالفت

مخالفت و خودرای را بانجام خسارت بغی و طغیان اتصال داد و در ظلمت ایزدی که بوصف فردانیت اختصاص دارد طور اشراک
پیش گرفت و بداعیه اشتراک خلافت ادعاء المثبت او نیز این تجویز شرک باری پذیرفت ـ بیت ـ کفر طریقت بود شاهان
شرکت مملکت ز بد خواهان ـ و باندک واستدعاء ظفر بمطلبی محال و در تمنی و آرزوی زائل الامر ممتنع الزوال افتاد و چندین
هزار خان و مان کافه عباد الله و چندین سرهای سروران خیل و سپاه را بباد فنا برداد و در نوبت اول که اقدام بمخالفت سلطان
نمود و در مسلک عصیان برامام و خروج بر خلیفه زمان گردد حق سبحانه و تعالی او را بهر نوع آفات و مخافات و بنامرادی از جمیع
ممتحن و مفتون ساخت و جهت ظهور حکمت تادیب آگاهی او را بمذلت و خواری در دیار غربت و غمخواری انداخت و حسب اتفاق دران
جلای دیار و اوطان و در عین مفارقت اعزه و اخوان مثل انکسی که ترک استظلال سایه بید و سرو روان بر کنار جوی و بستان کرده
و اختیار خواری و خاکساری بادیه هجران و التجا بظل خار مغیلان کند تخلف از اطاعت چنان برادری مهربان نمود و خروج از اطاعت
چنان سلطان واجب الاطاعه والاذعان کرد و بخدمتکاری و طاعتداری ملوک و سلاطین مصر و شام که راه غلامی این خاندان
خلافت مقام دارند گرفتاری ضروری و ابتلاء اضطراری یافته بود چنانچه گفته اند ـ بیت ـ و اشنع حول فعلت تغیرا ـ تکلف شیئی فی طباع ضده
هر آینه چنان سزاوار بود که ازین گونه تادیبات زبانی در مقام استغفار و استغفار در آید و از کردار ناصواب خود در درگاه سبحانی استعذار
نماید خصوصا که از ان سو مصر چون فایز بزیارت بیت الله الحرام شده بود و سرافراز بالتیام مرقد و منام سید انام علیه الصلوة
والسلام گشته لاجرم چنان لایق مینمود که دران اماکن شریفه از مزله اقدام که در سوابق ایام نموده رجوع نماید و از در نیاز بدرگاه
سلطان بی نیاز باز آید و در مجاری اعمال و در ارتکاب اکتساب جاه و جلال بر وفق مضمون امر هدایت آیین ادخلوا الارض
المقدسة التی کتب الله لکم و لا ترتدوا علی ادبارکم فتنقلبوا خاسرین سلوک نماید و از تهدید و وعید حدیث رسول مجید علیه سلام الله که
من رای من امیره شیئا یکرهه فلیصبر فانه لیس احد یفارق الجماعة شبرا فیموت الا مات میتة جاهلیة احتراز فرماید لیکن سرنوشت ازلی آن تیره نیست
و نابرخورداری اصلی را تدبیر نه ـ انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم ـ بیت
خصم بالین هدایت را کجا بیند بخواب ـ زانکه آن سرکش زبالین میکشد پای از گلیم ـ القصه از عواقب موارد ظهور و انکشاف مودای
صدق صحیح مذکور قضیه مخالفت و خروج جم چلبی بود در نوبت دوم بر ممالک سلطان و رجوع با دعاء باطل سابق و دعوای ناموافق او که
بعد از انکه سوح و ریاضات شاقه از فروتنی و شماتت اعدا آن خاندان کشیده بود و خواریهای و مشقتهای غربت و هجران اوطان

دیده چون در تاریخ سنه ثمان وثمانمایه بمصر عودت نموده بداعیه خروج وطلب سلطنت واستدعای امداد جهت استقلال ایالت وملکت
از سلطان مصر استجازه نمود. چون طریقه الفتاح این فتنه وفساد مرغوب فیه مصریان بود سلطان مصر اورا دران توجه اجازه نمود او
نیز بهوای مدعای معهود او لاحد وقرامان را مشوش فرمود دیگرباره باضلال جمعی مفسدان بنیاد اظهار لوازم عصیان نهاد ودر
صدد اتفاق وایتلاف با مخالفان قدیم این خانواده مثل اولاد قرامان ونظایر آن افتاد

اما باعث کلی برین اقدام مشارالیه آن بود که بموجبی که قبل ازین مذکور شد چون احمد پاشا کدوک
در لارنده ببهانه معارضه قاسم بیک قرامان اغلی باز مانده بود وجمعی از مفسدان دران سفر همراه احمد پاشا می بودند مثل محمد اغا حاکم
انکوریه وسایر سوباشیان وسپاهیان که در رتبت نازل خود همیشه در مراتب علیه بی استحقاق وقابلیت طمع مینمودند باتفاق یکدیگر
ازانجا مکتوبات ومراسلات بجم چلبی فرستادند که اگر باین جانب قرامان جم سلطان توجه فرماید ما جمعی کثیریم که باتفاق او را بالسلطنت
برمیداریم وسر ومال وجان واهل وعیال وخان ومان طفیل راه او می شماریم چون جم چلبی باین انگیز مفسدان باز بضلالت قدیم خود
عاید شد وباجازه وانگیز سلطان مصر با آن معاندان معاهد گشت چون بخطه حلب نزول نمود محمد اغا حاکم انکوریه با آن جماعت
مفسد دیگرباره که باسم دیگر یکدل ویکزبان شده بودند از مجمع احمد پاشا فرار کرده تا حلب باستقبال جم چلبی مبادرت نمودند
ومصداق تحذیر نامه پر نذیر الفتنه نایمه ملعون من ایقظها گشتند   فتنه را دیده بدوران نتوان خفت نشست   تیغ را دست ز انصاف نتواند رکست
همه از کردن بدخواه سنتیلا رفتست   سر چه صادر شده از حدت تیغ وتبر است   چون این خبر موحش وکلمات مشوش بمسامع نواب سلطان رفیع
الجناب رسید بنابر آنکه سابقا از حرکات ناپسندیده احمد پاشا خاطر همایون رنجیده بود ومکررات ومرات هرگونه مکروهات بضمیر منیر از جانب
او رسیده بود فرار این جماعت از لشکرگاه او مظنه مسابله ومواضعه مینمود هر آینه فی الفور حکم همایون باسم احمد پاشا نافذ شد که
با اجمال لشکریان که همراه دارد باتفاق بمعسکر همایون ملحق گردد ودران جوانب مطلقا توقف جایز ندارد درین اوقات چون خبر
ورود وخروج جم چلبی بسرحد قرامان منتشر شد وهرکس از خواص ملازمان سلطانی که در اطراف بود بخدمت درگاه عالی حاضر گشت سلطان
مجاهدان بجانب برسا فرمود تمامی امرا روم ایلی وانادولی را الخدمت بارگاه جهانپناه طلبید چون در مرغزار اندروس جمعی سرادق
حشمت وجلال را بر آسمان نصرت وتاسد ایزد متعال برافراخت وجهت بعضی مصالح دولت قاسم پاشا را از وزارت عزل کرده
مسیح پاشا را وزیر ساخت واسحق پاشا که وزیر بزرگ بود ونه با احمد پاشا که وزیر بزرگ بود وبا احمد پاشا قرابت نسبی در میان

بود

بود وهر دو را با مصطفی پاشا ولد حمزه بیک که محبوس بود عداوت پنهان مشتعل واحمد پاشا درحین توجه بدرگاه جهانپناه غایبانه با اسحق پاشا
اتفاق کلمه کرده بدگویی وانگیزی چند درشان مصطفی پاشا مرتب داشتند وبتزویرات وتسویلات از سلطان حکم قتل او ستاده
سلطان را انتقام مرحمت وعفو مشارالیه نگذاشتند لیکن آن انگیز قتل بغیر حق درعاقبت ومآل موجب مواخذه وانتقام سلطانی الت
خصال شد که احمد پاشا را بقتل واسحق پاشا را بعزل مکافات نمود   چو بدکردی مباش ایمن ز آفات   که لازم شد طبیعت را مکافات
چون عساکر روم ایلی بمعسکر همایون رسید وخبر وصول خصما را سلطان بنواحی قونیه تجدید شنید چنان محقق شد که علی پاشا را
که امیر الامرای قرامان مینمود ودران ظهور حوادث وفتن درمحافظت قونیه بود بقصد او جم چلبی محمد آقا را که یاغی گریخته بود با لشکر
عظیم بمحاصره قونیه فرستاد وسه روز بر شهر بند قونیه دران محاصره جنگ می انداخته وتنغیص وتشویش میداده وعلی پاشا مستظهر
بعون سبحانی وامیدوار بوصول رایات مظفر سلطانی مخاصمات دلاورانه ومقاومات دلیرانه با مخالفان دولت مینمود
وجود وعدم آن نود ولتان پیش نظر اخلاص ویکسان بود واستظهار تمام بدولت قاهره سلطانی داشت ومطلقا در مقاومت
ومخاصمه دقیقه فرو نمیگذاشت چون موازی ده روز برین محاصره گذشت ومحمد آقا ولشکریان مخالف را توجه سلطان مجاهدان
محقق گشت اتفاقا دران اوقات سلطان حکم قضا امضا فرموده که اهل وعیال محمد آقا که حاکم انکوریه بود وبعد از فرار او در
انکوریه مانده بودند بدار الخلافه قسطنطنیه در آورند ودران شهر بند ایشان را محفوظ نگاه دارند این صورت را محمد آقا در قونیه بر سر محاصره
شنوده واین خبر بسیار متعلق ومشوش بوده از جم سلطان یکهزار کس مسلح مکمل التماس کرده وبمسارعت تمام بر سر منزل روی
بانکوریه آورده که در انکوریه اهل وعیال خود را از دست محصلان وبندگان سلطانی باز رهاند وچنین جرات وتهور بظهور رسانید
ودم خود را از راه استنبول باز گرداند تا رسیدن آن مفسدان غلامان خداوندگاری متعلقان آن مفسد را از انکوریه بیرون برده
بودند وانجماعت مدبر ادراک مقصود وحصول خود نمودند ودر انکوریه ونواحی از لشکریان سلطانی هیچ گونه مجمعی که با ایشان مقاومت
توانند نمود تخیل نکردند لاجرم محمد آقا دران محل حکومت سابق خود بفراغت وغفلت توقف واستراحتی آغاز نمود ومطلقا واحمت
وتوضیح احدی را از روی غرور در خاطر خطور نمود   حیله گر دانستن وکیدش دام بود   الکه جان پنداشت خون آشام بود
ناگاه از اتفاقات حسنه سلیمان پاشا که امیر الامرای روم ایلی صوبی بود وبرحسب امر سلطانی لشکریان رومیه جمع کرده توجه بخدمت همایون
نمود درین حالت با این جمعیت بحوق او رسید وخبر آمدن محمد آقا را با لشکر جم چلبی شنید لاجرم مکاوحه وقتال با یکدیگر ضرورت

افتاد و محمد آقا نیز از کمال تجبر و تهور آن جمع لشکر را وقع و اعتباری ننهاد و بی تکلف روی تهور بمقابله و جدال ایشان آورد و بر
سر سلیمان پاشا با آن یلغار رود هجوم کرد سلیمان پاشا با لشکریان رومیه بمحاربه استادگی میکردند و در میان جنگ اسب محمد آقا پای گر ده
آن مفسد کافر نعمت را از پای در آوردند و فی الحال سرش را که سرمایه فساد بود از بدن کثیفش جدا کردند و بتوفیق عون الهی و یمن دولت
قاهره شاهی اکثر آن جماعت را که خاین بودند و با سلطان عصیان مینمودند درین حمله بدست افتادند و بعضی را بقتل در آورده سر ایشان را
بدرگاه همیون فرستادند مصراع هم در سر آن روی که در سر داری || چون این خبر انکسار و هلاک آن گروه باخبار جم جلبی و قاسم
قرامانی رسیده قاسم بیک ما بقام آن صورت هجوم و نهضت را بر آن لشکر رومیه صلاح دیده و فی الحال از محل سکون خود سوار شده تا بانکوریه
تعجیل تاخته اند و احمال و اثقال در یورت و منزل خود انداخته چون نشانه کلی از سعادت ازلی و وقوع اتفاقات حسنه و امارات توقعات
سرمدی نوافح نیات خیرات با مجاری افواه و السنه اتفاقا همان صبح که جم جلبی و قاسم بیک بتعجیل تمام بانکوریه رسیدند و از آنجا
بمقتضای رای کوته بین خونخمین کرده بودند مطلقا هیچ اثری ندیدند اما سلطان موفق با سپاه نصرت حق بسوری حصار رسیده بود
و از انجا بمشاورت اعیان دولت داعیه مسارعت و ایلغار بجانب انکوریه فرمود چون بیکبار خبر وصول رایات منصوره سلطانی در
انکوریه بسمع آن مجمع تفرقه و پریشانی رسید لاجرم با قضاء کلام صدق و وعد خدا و وعید فستعلمون من هو شر مکانا و اضعف جندا
بمجرد وصول خبر سطوت سلطان مجال سکون و اطمینان در انکوریه نماند و همان ساعت سوار شده چون لشکر شکسته خود را به کس
بامنی میرسانند و اصل جمعیت جم جلبی و قاسم بیک بعد از پریشانی جهان در شهر آق سرای ما معدودی بهم پیوست امان از قلب مخالفان
در اول حال الصبر عند الصدمة الاولی در هم شکست مصراع با قضا پنجه زن ای شد و نیز || تا نگیرد همه قضا با تو ستیز
سلطان مجاهدان فی الحال اسکندر پاشا را با لشکری آراسته بسرعت و ایلغار از عقب آن جماعت برگشته روزگار فرستاد و از عقب
اسکندر پاشا رایات منصوره سلطانی بی توقف و توانی روانه گشت بلحظه نمی آرمید و بهیچ منزل نمی ایستاد اسکندر پاشا تا باق سرای
در هیچ محل توقف ننمود و بعون الهی مستوثق و بدولت روز افزون پادشاهی مستغنی بود تا رسیدن اسکندر پاشا باق سرای
اثری از مخالفان دران جانب نمانده بود و جم جلبی و قاسم بیک از سطوت عساکر منصوره سلطانی بغایت خایف و هراسان شدند
و بر طبق زوال اظلال در حین استوای خورشید موال از اقبال شعشعه رایات جلال روی گردان گشتند و اسکندر پاشا تحقیق نموده
که آن جماعت مخالفان بما هر قلعه که سر حد قرامان است در محلی توقف نکرده اند و اکثر مردم پریشان ایشان از جهت این اضطراب ایشان

بازروی تفرقه و پریشانی آورده اند سرانه خبر ادبار اعدا را معروض نواب همایون نمود و باز توجه بمهر قلعه از عقب مخالفان ایلغار فرمود
با اسکندر پاشا بمهر قلعه رسید مخالفان خود را بکوه بلغار رسانیده آنجا متحصن شده بودند و سلطان مجاهدان متعاقب بمهر قلعه رسید
و خیام احتشام را در عرصه انتقام بر کشید اسکندر پاشا درین منزل بار رایات منصوره ملحق گشت و احوال تفصیلی اعدا دران سرکوه
چنان محقق شد که جم جلبی و قرامان اغلی با بعضی از بقایا بدبران بطرف قلعه املاس تحصن نموده اند و از انجانب بغایت پریشان و بی بهم انجام پرداخته
سلطان از مهر قلعه باز از عقب ایشان بجانب ماربه و ایلماس توجه فرمود دران نواحی محقق شد که تمامی مجمع مخالفان از بیم گریخته اند و هر
کدام از خوف و اضطراب بجایی گریخته و جم جلبی به کنار دریای فرنگ توجه نموده و قاسم بیک قرامانی هم از و مغارف مطوف لاجرم سلطان
غازی او و عساکر اناطولی را بهمراه احمد پاشا سربک اغلی که امیر الامرای اناطولی بود از عقب جم بکنار دریا فرستاد و جم جلبی که خبر
وصول عساکر سلطانی شنید بکشتی در آمد و در طوفان دریای بحر و هیجان افتاد مصراع در بحر بلا فکنده زورق عمر شد ازان محقق
و از انجا بجانب جزیره رودوس روانه شده بلغار آثار انتجا آورد و ناموس اسلام و شاهزادگی خود را بعار و مذلت مشرکان دنی
متبدل گرد مصراع سر که گریزد ز خواجات شاه || بارکش غول بیابان شود سلطان بعد از استماع اخبار ادبار و خسار
خصمان تبه روزگار اگرچه از روی مصالح سلطنت و جهانبانی این صورت موجب انبساط و شادمانی مینمود اما اصل مزاج همایون
ازین توسل برادر صلبی بجانب کافر ساقط از درجه اعتبار بغایت شاق نمود و از جهت شاهزادگی و عصبیت و فرزانگی برادر که اختیار
النار و لا العار را امید اند درین کار بغایت متالم و متامل شد که گفته اند مصراع در لجه بحر اگر بمیری || از دیو مجوی دست گیری
چون قاسم بیک قرامانی در غایت تحالت و پشیمانی از دولت جم جلبی مایوس شد و با خبار روایات لطف و مروت سلاطین آل عثمان که
دایم در باره پدران او کرده اند امیدوار و مانوس بود رسولی از سر عجز و اضطرار جهت تقدیم مراسم استغفار و استعذار بخدمت نواب
سلطان فرستاد که چون از بنده زادهای قدیم آن آستانم و بسعادت قرابت و قربت منتسب بنوع آن خاندانم چند گشته و سرگردان
بی سر و سامان و آواره از خان و مان در اطراف جهان گردم للمؤلفه من آواره تا کی در بدر چون جهان گردم || روم ناگه بیاری متیم آستان گردم
اکنون بر خلاف مسلک جم جلبی دیگر باره بهمان آستانه التجا کردم و بپناه بآن درگاه جهانپناه آوردم اگر این گونه نشراح امل راحت سکون و معیشت
روزگاری سلطان باین بنده صدقه فرمایند امید که بعد الیوم دیگر ازین بنده بغیر بندگی و خدمتکاری امری دیگر بظهور نیاید و سلطان که ظل
الله است بر حسب آیه استنابه از کلام الهی که فمن تاب من بعد ظلمه و اصلح فان الله یتوب علیه ان الله غفور رحیم برین بنده گناهکار

بخشاید بیت ازمن کنه آمد و من اینم وزتو کرم آید و توانی سلطان رحمت شعار بران عجز و انکسار و تضرع و انزجار
قاسم بیک ترحم فرمود و رعایت مضمون حدیث صلوا الارحام نمود و اخ ایلی را در وجه معاش او مقرر کرد و برین موجب مهمات آنجا
جون بروجه مرام سرانجام شد و سلطان از جانب دار الخلافه اسطنبول بمراجعت میل تمام شد. از آنجانب در رجوع شهر لارنده را مخیم رایات
اقبال ساختند و در آنجا چند روزی راح انبساط و خودکامی انداختند و نویین اعظم و شهریار اکرم عمده ملوک روزگار قدوه صنادید
شجاعت شعار علاء الدوله ذو الکدر که دست پرورده عنایات این آستان بود و از قدیم الایام مخلص صادق این خاندان خلافت آشیان
جون دران سفر داعیه ملازمت و تقدیم مراسم خدمتکاری نموده در لارنده بمعسکر همایون رسید و بالتئام و تقبیل ایادی کریمه سلطانی
مباهی و مفاخر گشت و سلطان هم در اعظام و اکرام مشار الیه دقیقه فرو نگذاشت و بمصاحبت و موانست مجلس عالی او را سرافراز
گردانیده بانواع احسان و انعام مخصوص داشت و باز بانصراف و معاودت مقام ایالت خود مرخص و مجاز شد و مجددا بمکمن و استقلال
حکومت ممتاز و سرافراز گشت هرکه او سر برین آستانه نهد پای بر تارک زمانه نهد و بعد ازین سلطان مجاهدان
کوچ بر کوچ و منزل بر منزل بدار الخلافه معاودت فرمود و بعد از چند روز جهت بعضی مصالح دولت بدار السلطنه ادرنه توجه نمود و در آنجا
متوجه تحقیق احوال و اعمال ارکان دولت و تفرقه میان مخصوصان مخلصان از منافقان تیره نیت گشت جون از احمد پاشا که در وی آثار
سرکشی و بی اطاعتی احکام سلطانی بکرات و مرات ظاهر شده بود و در فرار و خیانت بعضی امرا و اعیان عساکر که از قرامان میان لشکرگاه
احمد پاشا بجانب جم چلبی رفته بود علامات نفاق و بی اخلاصی از مجاری حال او مکشوف میشود و مع ذلک در انگیزش قتل مصطفی پاشا ولد
حمزه بیک هم مبدا افساد و منشاء عناد الزام و ابرام تمام احمد پاشا شده بود و در آن افواه بهتان و افترا و غدر مشار الیه در شان مصطفی پاشا نزد سلطان
مبین گشت و بی علاجی احمد پاشا در طور بی ادبی و خودکامی معین شد لاجرم سلطان مجاهدان و ظل یزدان در صفت انتقام آلاهی تجلی نمود
و شبی علی ارکان دولت را نصیحت معاشرت طلب فرمود و همگی آنکسان که بلباس اخلاص متلبس بودند بتشریفات و خلع فاخر مباهی
و مفاخر ساخت و سمان شب حجت احمد پاشا را از لباس حیات عاری نموده از منزلت و رتبت هستی و وجود بر زمین خواری عدم و فنا
انداخت تا عبرت دیگر کافر نعمتان روزگار و پند و نصیحت سایر گستاخان درگاه سلاطین عدار شود اولئک الذین لم یرد الله ان
یطهر قلوبهم لهم فی الدنیا خزی ولهم فی الآخرة عذاب عظیم بیت بیندیش ای عزیز از کار ایام که پاداش عمل باشد سرانجام

داستان کرم

داستان سیوم از فتوحات و واقعات میمنت سمت آثار سلطانی در بیان توجهات سلطان مجاهدان بضبط حدود
و ثغور ممالک اسلام باستخلاص قلاع و انشاء بقاع و نهضت بحدود سلاقچ و جبال ربله و کوه صوفیه و حسن معاشرت
سلطانی در ان مساکن و اصقاع بقاع و گفتار در کیفیت شکار و نخچیر بزرگ که سلطان در ان صحرای اوزن اوه در حین
معاودت بدار السلطنه ادرنه اتفاق افتاد و ذکر بعضی واقعات که در ان سال روی نمود از نصب و عزل و ظهور بعضی ارکان اولاد الحاد

جلوه گاه عالم ملک و شهادت و عشرتگاه عرصه کامگاری و سعادت سزاوار بزم معاشرت آن خسروان بخشایش ولایق تماشاگری
آن پادشاهان دولتیارست که مناظم ملکی را باجرای احکام سلطانی مهیا دارند و در عین توجه بفراغت و عشرت نحن خاطر را از کوه حفاظ
ملک و اندیشه دوست و دشمن فارغ نگذارند و شکاری مقصود را گاهی بدام تالیف قلوب و خواطر از رشته مهر و لطف و احسان بدست
آرند و گاهی بسهام نظر ثاقب از کمانخانه حاجب بزواجر و سیاستهای مناسب شوارد صیدگاه مطالب را از مصید خود سازند
و سباع ضاری نفوس اشرار را از مزاحمت و اضرار باز دارند از آنکه نظم کشور امکان را حضرت ایزد متعال بصفت جمال و جلال بر حسن
نظام التیام داده هر آینه مظاهر سلطنت را هم در انتظام مصالح ملک و سپاه سلوک این منهج صواب از سیاسات فاسد لازم
الالتزام افتاده بیت که وقار و حلم ستوده نزد خلق خشمهای خویش به از عالمی وقار آتش از روی تیغ زدن گشت سرفراز
افتاد زیر پای در رون خاک بردبار و حالیا در میان ربع مسکون شاه خلافت و جلالی و مظهر جلالت و اقبالی که جمال مکارم اخلاقش در سطوت
حشمت و جلالش مبرقع و محتجب است و کمال قدرت و قهرمانش در نقاب رحمت و ملایمت خصال و افعالش محجوب و مستغلب است نوع آن
منحصر درین فرد فرید سلطان سلاطین است و فرد کاملش این خسرو مجاهدان دین است و تحقیق این مطلب از ذکر بعضی حوادث و واقعات
و ظهور وقایع مناقضه کاینات می توان نمود که در ظل سلطنت این خسرو مجاهدان درین اوقات اتفاق افتاد و از عکس عجب و نعمای
قوت مجلای شهادت و عرصه فعل قدم بیرون نهاده جنانچه القصه در شهور سنه تسع و ثمانین و ثمانمائه در فصل زمستان جون آن
سلطان مجاهدان در دار السلطنه ادرنه قشلامیشی و مشتا نمود و از آن صورت تادیب و سیاست احمد پاشا که دولکیان را از حصانت
ملکی و تلمهای دینی رامسد و دفرمود جون در بدایت وصول رایات فصل خرم بهار در فضای فسیح گلزار و در حین استواء قرص
خورشید در کفهای ترازوی عدل معدل النهار که بر عرصه گیتی جون رخسار جوانان سبز خط و مثل عارض شبان قطط سبزهای گرد
دمیده بود و نوباوه های عالم غیب از دست مجاهران طبایع بمدد از سر استان قوت نامیه رسیده بود و طبیعت عشرت اقتضا

میل طوف و تماشای روی صحرا چون معاضای قوای غریزی و کیفیات ظاهره الآثار میمنود و دل معاشرت اثمار را رغبت انبساط در صحن

گلستان پر زیب و بهار برطبق غلغله خنده برلب غنچه رعنا و بر وفق هجوم سبزه نوخاسته بقوت بازوی نشو و نما در جمیع اقطار و امصار

آشکار گشته

نقش بند چمن آرای طبیعت گویی ۞ نقش خضرا همه بر صفحه غبرا آورد ۞ صفحه مرغزار چون عارض خوبان عاشق[ی] ابدار ۞ لیکن از

گل سوری آتش انگیز تر شده بود ۞ و لبهای جویبار بهار چون شفاه کریمان با ساله انهار فیض رسان و لطف امیز گشته ۞

روان آب در سبزه آب خورد ۞ چو سیماب در پیکر لاجورد ۞ چو مینو هواکاهی آمد پدید ۞ که در خوی سر بمینو کشید ۞

سر آینه خداوندگار جوانبخت مماسطت شعار راحت و راحه و اسم عشرت اندوزی در ایام سلطنت و فیروزی باوجود ملاحظه مصالح

ملکی و دینی دران ایام انتظام اسباب بهروزی رغبت نهضت و میل حرکت ملایم و بسیر بسیر بجانب کوهستان و ییلاقات صوفیه و ولایت

کستندیل بر مزاج حکمت مآب غالب شد ۞ و در وقت اختیار ییلاقات و کهسارهای پرچشمه و انهار انجوانب را طالب گشت ۞ چراکه در دیار

روم ایلی آن ممالک و ولایات بلطافت مساکن سهلی و جبلی و بنضافت مواطن خرم از چمن و کلزارهای پر شکوفه و گلی رشک

بلدان جهان و غیرت سرابستان رضوان است ۞ گویا جامعیت صنایع پروردگار در مجاری انهار از بلندیهای کهساران دیار

پر بهارست ۞ و کلام بلاغت اثار امن جعل الارض قرارا و جعل خلالها انهارا و جعل لها رواسی و جعل بین البحرین حاجزا ۞

در شان ممالک روم ایلی خصوصا آن حدود و اقطار [و مزارع] آن بلدان و امصار آیتی بغایت آشکارست ۞ لمؤلفه

سبز و خوش است ظاهر گیتی بچشم حسن ۞ لیکن درون کار چه گلهای خوش لقاست ۞ و با وجود این بواعث طبع نزهت اقتضا

پادشاهی مصلحتی چند از مناظم احکام اوامر و نواهی ملحوظ نظر عنش بین و محظور خاطر حکمت آیین نمود ۞ و لهذا اولا در حین توجه

سلطان بخروج از دار السلطنه ادرنه تمامی امرا و لشکریان روم ایلی را بدرگاه جهانپناه با یراق سفر و اسباب لشکر طلب فرمود

و میان وزرا و نواب دیوان اعلی تغییرات و تبدیلات نمود ۞ چنانچه از وزراء دیوان اعلی داود پاشا را که بعلو قدر از سر جهت میان

وزرا متعین بود ۞ و احمد پاشا جغاله سکا اغلی که در رتبه امیر الامرایی متمکن بود ۞ از مناصب خود معزول ساخت ۞ و از درجه

اعتبار و از نظر عنایت و اعتبار بیکبار بخاک مذلت خاکسار انداخت ۞ و ظاهرا سبب مواخذه ایشان باین معنی فرمود ۞ که

سوباشی ادرنه را اتفاقا با جمعی از اعیان جماعت ینگیچری خصومت و نزاعی در میان افتاده بود ۞ و آن نزاع بواسطه حمیت

جاهلیت و عصبیت قوت غضبیه سر بجنگ و جدال عظیم نهاده ۞ و بعضی از سفها و جهال ینگیچری آن سوباشی را نصرانی عنیف سهوا

نقل

بنقل آورده اند و این گستاخی با وجود سبق مقدمات سیاسی در باب تادیب احمد پاشا بر خاطر همایون بغایت شاق نمود و این بی نسقی و تخلف

از قانون سلطنت حمل بر عدم رشد و نقصان ضبط وزرا و ارکان فرمود و عزل وزراء عظام بنابرین مواخذه و باز خواست بود و بعد

از اجراء آن مواخذات و معاتبات و امضاء احکام مطاعه بر اعاظم صنادید و لایات سلطان مجاهدان سرادقات جلال را از درون شهر

بفضای صحرای بر افراشت و از سر استقلال و شوکت سرچه تمامتر امرا و عساکر را در معسکر همایون مرتب داشت و چون بعضی اوقات

فترات که در ایام فتحهات فوات و وفات سلطان سعید مغفرت مآب از تعرض کفار و مزاحمت اشرار اختلال تمام ببعضی دیار اسلام لاحق شده

بود و توجه سلطانی بتدارک آن مقوله فترات و تسکین خاطرهای سکنه مساکن از جهات بصلاح دولت مناسب و موافق نمود لمؤلفه

از شرور مفسدان بیحد ملک بحر بود ۞ و ز قدوم موکبت گردد مطلع اصلاح حال ۞ بهر پابوس تو خلقی سراطف مشل کاب ۞ چشمها بکشاده ناظر از زمین وار نیا

زیرا که در کنار آب تونه که مجاور و محاذی کفار بولعین انکروس است بسیاری از محلها جهة ارغام کفار و اذلال مفسدان ضبط سرحد احتیاج

بتعمیر قلاع داشت و بعضی از امرا و حکام که در میدان مبارزت و جهاد محل اعتبار و اعتماد بودند دران حدود جهت ارغام کفار و اذلال

مفسدان و اشرار می بایست گذاشت سر آینه از شهر فلبه در ییلاق سار و یار و کوه ریلیه و نواحی صوفیه بنیاد نظم مصالح ملکی و دینی

و در عین فراغت اغاز نزهه و معاشرت فرمود چراکه از آن مساکن که حاق وسط مملکت و مشرف بر اطراف ممالک کفارست اندیشه مهمات سرحد

بغایت مناسب مینماید و بتعمیر قلاع و تشدید ثغور اسلام و تشدید مسالک کفار لیام فرمان داد و بعضی امرا و کارکنان دیوان را

جهت تعمیر قلاع بر کنار آب تونه فرستاد و چندان که آن مهمات اتمام یافت سلطان دران ییلاقات و مساکن طیبه با حشمت خسروانه و لشکر های

آراسته ایستاد که اگر از ملوک و صنادید کفره فجره اثر تمرد و عنادی در مزاحمت و ممانعت تعمیر قلاع بظهور رسد علی الفور بقطع عرق فساد آن

کفار حساد اقدام فرماید و اقدام اعزام الصوب جهاد در مقام مبادرت بمبارزت الزام نماید بنابرین معنی ملوک کفار مثل حاکم

انکروس و بغدان و افلاق و سایر امصار اشرار از خوف زوال ملک و اختلال دیار خود وظایف متابعت و انقیاد بظهور رسانیدند و خود را

بهیچ وجه در معرض مواخذه و انتقام سزاوار نگردانیدند مصرع جهاندار را بنده فرمان شدند ۞ ز بخشایش شاه شادان شدند ۞

چون مصالح آن حدود بر وجه اجمل مکمل گشته مهمات بدلخواه بانجام رسید و موسم ییلاق و سکون صحرا بنهایت انجامید عنان عزیمت

از آن جوانب بطرف دار السلطنه ادرنه منصرف داشت و اولا در شهر فلبه و نواحی خیام شوکت و احتشام بر مفارق سکنه آن مقام برافراشت

و بعد از آن از راه اوزن اوه توجه بصوب ادرنه فرمود و چون اوزن اوه [صحرای] محلی است که مشتمل بر کوهها و صحراهاست که همیشه گذرگاه

والدار السلطنه کما ... مر

های

جانوران شکاری است و از انواع صید در آن نواحی همیشه مجاور آن جبال و مجاوران صحاری است بیشه‌های آن کوهستان از آهوی
کبش و گاو کوهی و از بسیاری آرام آرام و غزلان و بز کوهی بمرتبه‌ایست که مگر شاخسار درختان کوهی با از شاخهای گوزنان بار است و برگهای اشجار
آن کسکین الثور گاو کوهی و خرگوش و ارانب و ثعالب است و صحرای آن از تراحم گوسفندان وحشی و حیران و از تراکم سرب بهم شرب غزالان و هر گونه
جانوران تتری چراگاه اغنام غنایم ترکان صحرانشین است یا سنبل زاری جهت آهوان خطای و چین   کأن عیون الوحش حول خبائهم
وارحلهم جزع الذی لم یثقب   و مقررست نزد ارباب خبرت صید و اهل تمیز که در فصل برگ ریزان پاییز جمیع وحوش و بهائم صحرایی
در غایت فربهی و رعنایی اند و یکی از آیین حشمت سلاطین معدلت شعار قانون ضبط مجمع صید و شکارست بلکه در سنن انبیاء و اصفیاء
و ترفه بار نکاب صید منقول و مرویست و کریمه آیه تنبه واذا حللتم فاصطادوا امر بصید بر سبیل استحباب مدرج و مطوی است هر آینه
چون سلطان شیر شکار از آن صحرا و مرغزار با سپاه نصرت و اقبال بلدار آمد و سهام تیز پر نسر شکارش چون چرخ آهوگیر از او کار
افکار پرواز بصید افلکی شکار کرد   جاندار با صید و بار و دوجام   بیکره منزل بمنزل خرام   بآن صید که چون گذر کرد شاه
معنبر شد از گرد او صیدگاه   والحق از غایت امن و امان زمانش وحشت از طبیعت وحوش برخواسته گرگ و میش کوهی بهم دست خوش
می‌آرمیدند و آهوان آن دشت و صحرا و کوه و هامون از غبار موکب میمونش بوی مشک ناب شنیده چون آرام بی آرام خطای از نور دمان
نمی‌رمیدند همه آهوان صحرا گویا از طمع گوشه نظر التفات شاه در صیدگاه چشم بر تیر او سیاه کرده بودند و گوزنان نوسکسته بی کینه خود را
بر مثال گاو سپر مبارزان جهت اصابت سهم السعاده شاه پیش آورده بودند گوسفندان صحرای از غبطه اغنام قربانی و از حسد ذبایح و
اضاحی بزم مهمانی سلطانی سر در کوه و بیابان نهاده و گاوان کوهی در بیشه‌های پر درخت و آجام بامیدواری وصول بآن مطبخ الطعام
همیشه مطبخ خود را برسر برداشته بر اطراف در راه طلب افتاده اند   گوزنی کز و روی بر خاک داشت   ز جنبش جهان چشم تریاک داشت
هر آهو که در باغ او زاده بود   ز نافش بسی نافه افتاده بود   الحاصل سلطان کامران در آن صحرای اوزن آوه جهت نشره ضمایر
و تطییب خاطر بنیاد دواخ شکاری پادشاهانه نهاده و محصلان و چاوشان باطراف آن صحراها و کهسارها فرستاده و سی و هفت بلوک از
ولایات نواحی که در سر یک حاکم علیحده بود و از آن و کز دایره خلافت که عبارت از خیمه گردون سای آن مظهر عدل و رافت است تا با اطراف
آن ولایات از هر جانب سه روزه راه رهروان بود و سرادقات حشمت و خیام عشرت سلطانی در آن صحرای وسیع در میان و چاوشان
چند روز مردم معدود پیاده و سوار از هر طرف بیرون آوردند و حلقه جرگه شکار را بعوض دام شکاری از جوانب بهم پیوستند و حلقه

چوکه

چوکه دیگر از پنجه و بازوی جوانان توانا چون سلسله دام بهم پیوستند تمام قطر آن دایره که دست بدست بهم پیوسته بودند چون از هر طرف سه روزه
راه بود تعیین که شش روزه راه بقدر قطر آن دایره صیدگاه طی آن مسافت خواهند نمود بعد از آن که عرصه چوکه را متضایق کردند و سلسله چوکه را
متضایق کردند و سلسله چوکه را بعد از چند روزه چوکه بهم آوردند یک مرتبه دیگر در فضای اوزن آوه که محلی ساده افتاده و بر هر طرف کوهها
و بیشه‌های متراکم و وادیهای تنگ ده نهاده بیک مرتبه دیگر از عساکر منصوره حلقه کردند و همگی صیدها را از اطلال صحرا بهم آوردند
زانکه عرصه‌اش بغایت تنگ بود   بیابان بنخجیر پرتنگ بود   بجرگه درون شاه گردون شکوه   سپه گرد بر گرد دریا چو کوه
و سلطان بلند کمان را کشتهم صایبش از نشانه مطلوب هرگز متخلف نبودی و سهم السعاده در هر صید افگنی و حکم اندازی او بلند نامی
سوفار بوسه بر دست و قبضه شاه دادی   للمؤلفه   نالان ز جدایی است زه قوس تو هم تیر   جنبش نگران است بر نیش بازو چو نخجیر
با جمعی از خواص گاه سواره و گاهی پیاده بر سر راه شکاری و بر گذرگاه آن جبال و صحاری ایستاده از هر صنف شکار چندان
بضرب خدنگ انداختند و آن قدر جانور را بنیت ذبح صید بی جان ساختند که اوتار قوس بر حال آن کشتگان بخاک و خون
غلطیده با نین فرو نالیدن گرفت و دهان نبال و زبان نصال از خون خواری شکاری کلال پذیرفت   بچندان صید گوناگون فگندند
که حدش در حساب آید که چندند   بنوک تیرهای سرنازنینی   نشان کرده بر گوران زمینی   و از شکاری گوسفندان و گاوان
کوهی و ثعالب و از اصناف صیدهای بزرگتر و کوچکتر از ارانب که بارسال فهود و کلاب و سگان معلم انداخته بودند و در
و در کمینگاه شکار یهما منتهز فرصت مهیا ساخته   ع   کلب لآجال الوحوش کطارق   یختطف الوحش کخطف الباشق
از مقوله چندان صید و شکاری در آن مجمع جمع آمده بود که آنچه از آن شکارگاه در نظر سلطان بشمار آمد و بحسب ضبط و حساب
مشاهد انظار شد ششصد سر گاو کوهی و یکهزار گوسفند و بز کوهی و سیصد گرگ و بوز و مثل خرگوش و روباه و خوک و خرس که معلوم
نبود در وقت حساب و شماره کسی ضبط نمی‌نمود چون سلطان کامران استیفای حظ از نزهت صید و شکار فرمود و انشراح صدر
تمام از مساعدت ایام و کامیابی طبعت دوستکام نمود نواب همایون در آن محال بر بهجت و استبشار جهت استعفا و استعذار
ارکان دولت و امرای کبار که در ادرنه مطرود نظر التفات سلطانی شده بودند و از لوامع آمال عنایت و اشفاق آن خداوندکار
آفاق محتجب گشته در شمار مردم مردود معدود و محسوب میشدند اکنون فرصت وقت تشفع و راه درخواست و تضرع یافتند و بعد از عرض
احوال اجماعت و قبول عرضه ضراعت و شفاعت دیگر باره سلطان در همان محل منصب وزارت را بداود پاشا ارزانی داشت

و محمد پاشا ولد خضر بیک را که از خدام قدیم و ملازمان زمان سلطنه امامیه بود و در ممالک روم ایلی بکلربکی و امیر الامرا بود بمسند وزارت کامکار و منصب امیر الامرایی را در روم ایلی باسکندر پاشا تشفف فرمود و احمد پاشا هرسک اغلی را باز بمنصب اول خود یا میر الامرای و بکلربکی ناطولی معین و منصوب نمود

و علاوه این بواعث در مناظم ملک و دولت سلطانی و ضمیمه اسباب کامرانی و شادمانی انکه شاهزاده عالی جاه سلطان شاهنشاه را از عالم غیب هدیه رسیده بود و نسیم صبا صباحی از ایام طلوع تباشیر آن غره غرای صبح سعادت بشیر نمود که در خاندان خلافت نوباوه دولتی از شاخسار اقبال رخسار خود عیان نموده و غنچه سیرابی از گلبن جاه و جلال بتازگی دهان خندان کشاده اما نکهت جانفزای آن غنچه نوخیز شاهی عود و سور دماغ سپهر خلافت را از طیب خود معطر ساخته و بوی دلفریب آن تازه گل باغ شاهنشاهی مشام ارباب دولت را اکنده از مسک ازفر کرده است بیت همایون مقدم آن ماه میمون فال فرخ پی مبارک بود و فرخنده بسلطان و بارکان نی وجهت میراث سعادت جد سعید بهم نامی او مشهور عالم بلکه بیمن اسم محمدی نامدار عرب و عجم شد و اکنون در ظل عنایت و اشفاق حقیقی صد خلافت شعار بواسطه کمال مردانگی و وفور فضایل علمی و فرزانگی از اولاد سلاطین روزگار کالشمس فی رابعه النهار در غایت ظهور و اشتهارست و کوکب بخت مسعودش بو ما فیوما متصاعد ذروه جاه و اقتدار مص کل باغ عالم افروز باد چراغ شبیش مشعل روز باد بالجمله سلطان مجاهدان ازین ولادت میمون بغایت منبسط و شادمان شد و دیده جمیع اعیان ارکان دولت هم بطلعت سلطان ازان قره عیون خلافت با فروغ و تابان گشت و با این شادمانی که از ظهور چنین کوکب مسعودی از سپهر اقبال رسیده بود بشارت خفا و افول ستاره سوخته از نحوس عالم کون و فساد اما در مغرب فنا ابد الآباد از سنجام باد مراد در گوش مستمعان نویدان ربک لبالمرصاد افتاد یعنی از اقتضای قضا و تقدیر و بعدم موافقت بخت برگشته با مقدمات تدبیر قاسم بیک قرامان اغلی را نخل سرشته امال و امانی روزگارش تباه شده و قاطع آمال و صارم آجال سلسله عمل و امال را از سر کار زندگانی کوتاه کرده مص العیش نوم و المنیة یقظة والمرء بینهما خیال ساری چون وجود مشار الیه منشاء فتنه و فساد مسلمانان بود و عدم او موجب سکینه و اطمینان نفوس بعد از سکنه بلاد اهل ایمان هر آینه زوال حیات آن چنان مظهر مفاسد بصلاح کلی و نظام عالم انسب خواهد بود و اندفاع مضار انجنان مبادی اضرار البنا روزگار بمصلحت کار مقیمان امصار و اقطار اقرب خواهد نمود و لاجرم آن مفسدان بخاک هلاک فرو برده به آتش تابناک فاما چون خاتمه هر مسرتی منتهی بمحزنی است و عاقبت هر منفعتی در مال مودی بمضرتی و هیچ سروری درین

نشیمن

نشیمن غرور ایمن از شرور منفور نیست و مطلقا اتفاق شادکامی این جهانی بروفق امانی نشاه انسانی میسر و مقدور نه مقررست که هر دوستکامی درین تخت خانه زمانه بالافواه بشمن کامی موت و فوت ایل است و هر نعیم و خودکامی بچنگ و شبهه روزی منتفی و زایل است الا کل شیء ما خلا الله باطل و کل نعیم لا محالة زایل مراد انکه چون سلطان اهل ایمان را در اکثر اوقات این سال مجاری احوال بروفق مرام بود و تمام مدعیات و دواعی جاری بر طبق طبع خود کام امتحانا الالهی بمقتضای حکمت و اسرار نامتناهی امانت صدق و نیات و بلونا هم بالحسنات و السیئات جهت سعط و اشباه دل آگاه آن سلطان عارف ما هو ناعی بدخبر و مخبر خیر و شر از جانب قرامان رسید و پیغام موحش فوت شاهزاده عالی جاه سلطان عبد الله رسانید درین تخت سرای آبنوسی کی ماتم بود کاهی عروسی و این واقعه در شوال سنه ثمان و ثمانین و ثمانمایه اتفاق افتاد و بعد ازین اخبار دل آزار در نشر صدقات و ادخار دعوات صالحات وضع محافل خیرات نهاد داستان اول از فتوحات و غزوات میسره مبشره سلطانی در بیان بیان بواعث توجه سلطان مجاهدان بغزای حصار کلی و آق کرمان از ولایت بغدان و ذکر ارتکاب محاصره و در بندان آن دو قلعه خیبرنشان بر مشرکان کثیر الطغیان و گفتار در کیفیت فتح آن دو قلعه و حصار بتوفیق آفریدگار و یمن دولت قاهره خداوندگار بطریق جنگ و کارزار و شرح انتزاع آن قلاع و ارسال فتح نامها باطراف ممالک و اقطار و سایر حوادث روزگار چون در فصل نوروز عالم افروزی از سنه تسع و ثمانین و ثمانمایه بیمن مقدم نوروز مژده داد باد صبا جهان چو خلد برین گشته ز اعتدال هوا هنگامی که سلطان جهانگیر قوت نامیه از کانون فروزان نار حامیه جمرات آتشدان حجرات را بطریق تفریق باد صبا اوراق گل حمرا را در فضای صحرا برشان کردن آغاز نهاده بود و آتش اندوه محنتهای زمستان پر متاعب و مشاق که چون تابش آتش محنتهای نهانی عشاق ... از درون دل گوه و صحرا بیرون افتاده بود نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة آتش بارها شراره بار هم بر سینه شاخ شکوفه پر انوار اشکار میمنود بلکه هر گونه اسرار پنهانی از سینه سوزان گل آتشی در وقت دمیدن صبحدم از در شادی و خوشی بنیاد التهاب نهاد و مصابیح فروزان لاله مشکدم کنار علی علم از روی بهجت و اشراز جلوه گاه راز و تجلی اظهار و ابراز اهتزاز افتاد قندیلهای نور مکرر برفروختند بشکفته چون زباد سحرگاه بوستان در شب بود ستاره و در لاله ارگاه گویم ستاره ایست شب تیره در میان ما چون دلیست تا نه نور بخش لیک چیزی سنور مانده در ظلمت گمان و کار فرمایان پادشاه عالمیناه زمین و زمان و فرمان روایان لشکر بی حشر سبزه زار بر حسب حکایت وحشر لسلیمان بعد از امتداد تعطیل و افسردگی سپاه طبایع ارکان و پس از اشتداد پژمردگی سرابستان جهان بنیاد طرح تازه در انجمن گلشن انداختند و باسلک بهجت و مسرتی بی اندازه لوای عشرت و شادکامی از شاخ شکوفه در صحن چمن برافراختند

مدار عمل امراء اعیان دولت و البسه و نمایر ...

و ثمانمایه

وخسرو صاحبکر مهر منیر در فسحت ممالک سپهر دست مستقلبان روزگار و کف ایدی تعدی متغلبان لیل و نهار را که شب و روز زور و دست تعدی
بر یکدیگر اظهار میکردند و در تغلب و تقلب اضرار با اهل روزگار مینمودند بوضع ترازوی عدل از دایره معدل النهار و میزان طبع با اعتدالی
بعدالت هوای بهار هر دو جانب را متساوی الاقدام کرده بود و از افراط و تفریط شتوی و صیفی بهنجار آورده نظم واجتمن بایام الربیع کانها
زمان تصاب فارقة النوایم در چنین موسم خرم و خندان سلطان مجاهدان زمان را در دار السلطنه ادرنه که در ان زمستان
مسکن مشتاه و قشلاق شده بود داعیه تجدید آیین غزا و جهاد بجانب ولایت قرابغدان شد و جهة ترفیه بلاد اسلام و معابر تجار و قوافل عزیمت
ضبط و تسخیر صو و حصار کلی و آق کرمان فرمود از آنکه این دو قلعه و شهره بند با توابع بر کنار آب تونه در مقابل ولات دبره از ممالک
اسلام روم ایلی افتاده بود و ان محل معبر صادران و واردان ولایت روس و ممالک کفره له و قرابغدان و کفه و قرم و دشت برکستان
و چون آن دو حصار استوار در دست جماعت کفار بود حاکم قرابغدان انجا بر دوام بر اهل اسلام هر گونه اضرار و آزار اظهار مینمود و اگر کا
لشکرهای اعداء دین را داعیه تعرض بممالک اسلامی برین جانب میشد بامداد آن کفار بر سر دو حصار بسهولت از آب تونه میگذشتند و موجب
فتنه و فساد کافه عباد میگشتند و همواره آن دو حصار جهت این صورت مسکن قطاع الطریق و دزدان کفار بود و هر کس از آن مفسدان بانجام
در وقت فرصت باسانی از آب عبور مینمودند و فرزندان مسلمانان و اموال ممالک اهل ایمان را اختطاف و غیره بر سواحل بوده در رباییده می نمودند و فی الفور
دران قلاع تحصن و التجا میکردند وازین ممر ضرر بسیار باهل اسلام می آوردند نظم دو قلعه است در بوم آن دشت و کوه
دران ره زنانند چندین گروه • دران فکر شد شه که بگشایدش • باسلام و تقوی بیارایدش • و سلطان سعید و خداوندگار جنت
مکان جهت دفع آن مفسده بکرات داعیه تسخیر آن قلاع فرموده بود اما توفیق ربانی و مهلت زمانی در انجاح آن مطلب مساعدت
ننمود و دست غیب ابواب فتوحات آن آینده را برای سلطان کشورکشای میگشود • هر آینه سلطان مجاهد از توجه عالی تحصیل این مقصود و تکمیل
این امر موعود مصروف شد و بنیت ادای سنت غزا در ان بهار از شهر ادرنه عنان عزم همایون بجانب قرابغدان معطوف گشت • و چاوشان
جلالک که برباد صبا سبقت داشتند و بیدان خبر که بر پیک دور دوشمال خود را سبق می پنداشتند • احکام مطاعه باطراف ممالک
روم ایلی و اناطولی فرستادند و امرا و حکام ممالک بتوجه غزای ارباب طغیان و بغی بغدان حکم فرمان دادند • و معسکری آراسته از جماهیر
فرخنده آیین و مجمعی ملتئم از غزاة و مرابطان دین بهم رسید که اطناب اطناب خطوط شعاعی از وصول باقطار آن مخیم سرادقات جلال و از
نفوذ در خلال اردوی مرادکم و طنابهای خیام منساک و ملتئم از ارباب امت و اجلال کوتاه و قاصر بود • و ساحت زمین با همو ل

مروغ

مروغ و حمن • از گنجایش دواب و ستوران انجمن چون دل محزون کفار مغموم تنگی مینمود • ملوملو گرفته سراسر خیام سیاه •
همه کوه و صحرا ازان عرضگاه در تاریخ عاشر جمادی الاولی سنه تسع و ثمانین و ثمانمائه اولا قلعه کلی را در حیطه احاطه عساکر
گردون اماطه در آوردند • و از جمیع جهات گریبان زندگانی را بر گلوی کافران تضیق کردند • و بفرمان همایون دلاوران غازی سیر
سرافرازی را با علام اسلامی افراختند • و هر روزه مجاهدان مبارز بر قلعه جنگ سلطانی می انداختند • و بفواره کوه پیکر که هر کدام گویا
قالع بنیان آسمان گردان • و قارع صماخ نسرین آسمان بود • و بطوبهای آتش افشان که چون شهاب ثاقب از حصار نه توی سپهر گذار
مینمود • هر ساعت برج و باروی حصار را بنیاد قلع و قمع از مساد اردی از هم گسختند • و لشکریان ینکیچری و عزبان بر مثال هجوم نحل المکین
بر گرد دایره بیت النحل بر دیوار حصاری در آویختند • و یکدفعه روزگار چون برین وجه بر حصار سنگهای سهمناک انداختند • و اطراف
قلعه را چون دل سنگین و خاطر غمگین کفار رخنه رخنه ساختند • کافران نگهبان و مستحفظان قلعه و حصار و رعایا و ساکنان آن دیار
دیدند که اقتدار این لشکر ظفر فر اثر بر فتح حصن و حصار و جرات این مجاهدان شیرکردار بر جوانب و بوارد هر دیوار استوار حجاب
آتشبار • زیاده از حدت و شدت سیل کوهسار • در حالت انحدار است • و استیلا و قدرت ایشان بر تسخیر و تخریب قلاع آهنین دیوار اقوی
از نوازل آسمانی مثل امطار و ثلوج • بر سطوح و بروج • از دار مندرس اهل فجور و اعصار است نظم گر قلعه مغتنم شمارد بنتو کیوان •
صد باره فرود آری ازان عالی حل از • هر آینه از روی عجز و نیازمندی • التزام تسلیم ملک و حصار از راه مستمندی کردند • و مقالید فتح قلعه را
با انواع تبرکات • و هر گونه اموال و جهات بخدمت نواب کامیاب آوردند • چون سلطان مجاهد را متحقق بود که فتح قلعه در ان چند روز
بتوفیق حق متورست • و استیصال کفار • و نهب غنایم و اموال ایشان بر حسب ارادت یزدانی مقدر • و این اطاعت و انقیاد کفار
از سر اضطراب و اضطرار است • و تسلیم قلعه و مملکت از راه ناکامی و ناچاری است • و منطوق این آیه کریمه مناسب جواب آن کافران زبون
و مشرکان مغتون مغبون که قل یوم الفتح لا ینفع الذین کفروا ایمانهم ولا هم ینظرون فاما از روی جوانمردی و مروت از استماع
امر لازم الاتباع حضرت رسالت علیه من الصلوة اکملها که وان جنحوا للسلم فاجنح لها آنرا که از قسم رعایا و ارباب حرف و صناع
بود بجان و مال و خان و مان امان داده در مساکن خود مقرر داشتند • و سپاهیان غلیظ القلب را بجد امان از قبیل اسرمنت
نهاده بر افواج و جلا مقرر داشته در درون حصار بگذاشتند • چون بمساعدت توفیق و معونت ایزدی مونت و مشقت حصار و حلک
از روز نزول بار و رفتح نه روز گذشته بود • و چنان مملکت و حصاری که کلید بلاد بغدان و الوس روس است • درین مدت قلیل مسـ

کشته بود. بعد از فتح و ضبط درون و بیرون حصار و نصب قاضی نافذ الحکم و حاکم ضابط و مستحفظان در آن دیار و رسیدن استغفای
حظوظ غنایم محفوظ در درون آن قلعهٔ استوار عنان توجه سلطان مصروف بجانب آق کرمان شد. و درین اثنا نقاوهٔ دودمان چنگیزخانی
و اقدم اروم ایلخانی پادشاه مجاهدت شعار و نوئین اعظم عالی مقدار. منگلی کری خان که خلاصهٔ اولاد جوجی خانی بود و بخلوص
اعتقاد الیوم مجاهد مجدد دین مسلمانی جهت کمال مخالصت و وداد. نسبت با سلطان مجاهدان با سی هزار سوار مردم مکمل از غازیان
ترکستان جهت تاکید رابطهٔ اخلاص و هواخواهی بمعسکر همایون خداوندگاری ملحق شد. و از صفای عقیدت و خلوص نیت داعیهٔ ملاقات
و ملازمت این سلطان سلاطین روزگار برسم تقدیم حق جوار و عرض لوازم محبت ذاتی و موافقت در جمیع اسفار و اخطار. روی باقبال
بلشکرگاه ملایک سپاه آورد. و سلطان ملاطفت آثار تمامی ارکان دولت و امرا و حکام نامدار را جهت کمال اعظام و احترام
مشارالیه باستقبال فرستاد. و در روز ملاقات سلطان هم بدیدار بیرون آمده. وظایف اکرام و تبجیل و سایر ما یمکن من هذا القبیل
بمرتبهٔ اعلی بجای آورد. و در ارسال مراسم نزل و اقامت و از هرگونه اسباب تنعیم آن و بار پرنعمت جناح شایستهٔ همت عالی سلطانی و نزا وار
آن جماعت وارد بخوان مهمانی تواند بود. مبالغات تمام فرمود. و در مقابلهٔ آن خدمت مقبول و در مجازاة آن توجه فرخنده وصول
با ایلخان مذکور هر نوع ملایمات و مباسطات مخلصانه نمود. بیت
جو شد شاه را احسان خان را بهی / خصومت شد از خاندانها تهی
دو لشکر یکی شد در آن پهن جای / دو لشکرشکن را یکی گشت رای
و بعد ازین توجه همایون بحصار قلعهٔ آق کرمان نهضت کرده روی
آوردند. و اطراف آن حصار را باسم محصور عساکر منصور کردند. و از اطراف و جوانب مجاهدان فلک کین یکی رخسار توجه بفتح آن حصن استوار
نهادند. و در اندک زمانی تسخیر آن ولایت و مفر فرار اشرار کفار افتادند. و هر روزه برسم معتاد بجنگ و جدال اقدام مینمودند. و در اقدام
وظایف جهاد در غایت مرتبهٔ جهد و اجتهاد. چون کفرهٔ فجرهٔ انجام از سطوت قهرمان دولت سلطان بغایت میترسیدند. و قوت و قدرت
آن سپاه مجاهد را بر فتوح بلاد اهل عناد بمعاینه میدیدند. و باستماعه میشنیدند. بتحقیق دانستند که هیچ تدبیری بغیر از تسلیم ملک و تفویض
مفاتیح حصار دیگر راه خلاصی ازین ورطهٔ پرخطر متصور نیست. و نجاه از تیغ سیاست مجاهدان باستظهار استحکام قلعه و حصار میسر نه.
لاجرم آن کافران مضطر بربست مستحفظان قلعه و طلب امان مبادرت نمودند. و آن کشور که مقر و مقر کفار غدار استکبار بود. در تحت ضبط
نواب کامیاب در آمده نصب اعلام شعایر اسلام بروج و ارکان آن حصن استوار بمعنان فلک معدل النهار شد. و تمامی آن ولایت
و حدود داخل دارالاسلام گشت. و قضاة و حکام در آن جوانب جهت انتظام مهام کافهٔ انام نصب فرمودند. و سلطان مجاهدان

بشکرانه

نحلی

بشکرانهٔ آن فتوحات از غنایم آن ولایات افواجات مصالح عمارات ابواب الخیرات و بقاع متبرکات که سابقا شرح آن مذکور شده در سال ذکر
بطالع سعد طرح انداخته بود معمور ساخت. و فراوان اموال را جهت تحصیل مرضات الله و قربة الی الله انفاق فی سبیل الله پرداخت. بیت
لا تشکرن بغیسا من مواهبه / فالبحر من شانه ان یلفظ الدرا
تعودت کفه بذل النول فلو / اراد تحویلها عن ذاک ما قدرا
چون حاکم قرا بغدان بجار و ناچار اظهار زینت ذل و افتقار و قبول عقد ذمت و صغار و غیار کرد. و طوعا و کرها آن قلاع را بر نواب کامکار
مسلم داشت. جهت دیگر ممالک خود مال و خراج قبول نمود. و سلطان منگلی کری خان را با توابع و سپاه در آق کرمان بتشریفات
خسروانه و انعامات پادشاهانه از تاج زرین اسکوب و خلعتهای فاخر و قماشهای مرغوب سرا پای زربفت حالی او را با القاب مدارج اعزاز
و اعظام برافراخت. و اسبان وزین غزی و سایر امتعهٔ نفیسه و دیبای فرنگی و اقمشهٔ زربفت یزدی و برسایر همه اعیان و سالاران سپاه
او را ملبس و رنگین ساخت. بیت
جو شد کار خاقان ازو بیش ساز / بلشکرگه خویش برگشت باز
سرش را سر بلندی فزود / ز تاج خودش بهرمندی فزود
و از آنجا یکجا سلطان رایات اقبال پناه را بصوب معاودت بجانب دارالسلطنهٔ ادرنه بر آسمان فیروزی
برافراشت. و مناشیر عالمگیر و فتحنامهای پر تبشیر را بممالک اسلام و ملوک و سلاطین ایام در صحبت رسولان بشارت پیغام بارقام
مصلیان بلیغ البیان نگاشت. و از آن جمله جهت تمهید کمال مخالصت و وداد و بعزم تاکید ثبات صفات نیات و خلوص اعتقاد ذکر فیما بین
این سلطان سلاطین روزگار و پادشاه مغفرت مدار افتخار سلاطین بایندری درة التاج افسر وانی المستریح فی جوار علام الغیوب
سلطان یعقوب انار الله تعالی برهانه بمصابیح الجنان و اسکنه اعلی غرف المغفرة والرضوان بود. رسول سلطان مجاهدان با فتحنامهٔ
بلاغت نشان که از فواید طبع سیال و از نتایج اقلام فصاحت منوال افتخار الافاضل والاعالی حاوی صنوف المعالی خواجه سید محمد
منشی شیرازی که از خدام موروثی آستان سلطان بود. بمجلس پادشاه مغفور مذکور فرستادند. و موجبات انشراح صدور شاه و سپاه
بلکه مواد انبساط جمهور اهل الله را در آن بشارت نامهٔ همایون بودیعه نهاده بدست آن رسول امین دادند. هر آینه در حالت انصراف
رسول میمون الوصول در جواب منشور سلطانی این فقیر حقیر دعاگوی جانی که در آن تاریخ متصدی انشاء دیوان یعقوب خانی بود تهنیت نامهٔ
الفتوح اسلام را مرقوم صحیفهٔ اعلام نمود. و بهت نیکوکاران ایام را مسرت و استبشار اصل منشور بلاغت آثار و اثر ارقام این ضعیف کثیر الانکسار
برسم یادگار ایراد نموده شد. **سواد فتحنامهٔ سلطانی بممالک ایرانی** جون فتحنامهٔ نامی در بیان محبت روحانی مرقوم بارقام
ظفر و جام مسرت و شادمانی. و نشر صحیفهٔ گرامی در تبیان مودت روحانی مشتمل اعلام لطایف الهام نصرت و کامرانی که موجب انشراح

صدور ارباب سلطنت و جهانبانی و باعث انفتاح قلوب اصحاب ملک و ملک ستانی تواند بود از شمه کریمه مالکان ممالک ولا و وداد
و نشوه حمیده سالکان مسالک مصادقت و اتحاد تحیت و سلامی که از السنه اقلام منشیان دار الفتح انا فتحنا لک فتحا مبینا سمت صدور یابد
و محمدت و ثنایی که از افواه منهیان باب النصر و ینصرک الله نصرا عزیزا صفت ورود پذیرد مص سلام قولا من رب رحیم و تحفة فضلا من رب کریم
سلامی که انفاس لطفش صبا دمادم ظفر انتشار آورد شمیم نسیمش گلزار ملک گل فتح و نصرت ببار آورد مصحوب وفود حمود عز
و اقبال و مشحون بفنون مکرمت و اجلال بجانب عالی حضرت سلطنت منقبت اخوت مآب جلالت جناب بالت ایاب ممالک پناه عدالت دستگاه سلطان
اعدل اعظم نامدار نوبس اجل اکرم عالیمقدار صاحب جلایل الاقبال بالتاییدات السبحانیة ساحب اذیال الجلال علی سریر الاجلال الباسط جناب
مشید قواعد العدالة النوشیروانیة مجدد مراسم مکارم الخسروانیة حاوی مآثر مفاخر السعادات بمکارم الاخلاق حایز سریر السلطنة فی اعلی مراتب
الخاقانیة بالاستحقاق مص الملک انعام عنایات مستغرق تحت اوست عزت عز بر از زمین عز و بخت اوست المؤید بتایید الذی الف بین القلوب
عماد السلطنة و الدنیا و الدین عالیحضرت اخوت مآب سلطان یعقوب فتح الله تعالی لمضاعف دولته ابواب المواهب الالهیة الابدیة و یسر لتزاید
سلطنته اسباب السعادة السنیة السرمدیة ابلاغ و ارسال گردانیده شجره طیبه وادی یمن امانی که مثمر نتایج دوام دولت دوستکامی حضرت سلاطین منقبت
مکانی لا زال جاره مؤیدا بالتایید السبحانی و التوفیق الصمدانی خواهد بود در گلستان محبت آباد دل و حدایق ذات بهجت خاطر بنوع از زلال
اخلاص و سلسال اختصاص نمو و سر سبزی یافت که بوی فیروزی از آن گلبن که فواح روائح الخلد دماغ خلوص را معطر دارد شکفتن گیرد و خار ادبار
که نواشد بصدور اعادی دین و معاندان اهل یقین است در قلوب ارباب عناد نهفتن پذیرد لاجرم کمال محبت و انبساط و غایت مودت و ارتباط
که از فرط مصادقت و موالات و محض موافقت و مواخات انبعاث یافته باشد چنان اقتضا مینماید که هر کوکبی که از افق صبح اقبال طالع شود
در ساحت جلال فایض النور گردد و هر پرتوی که در مجامع احوال سعادت مآل لایح گردد عیون اعیان و قلوب ارکان مجالس عز
و اجلال از آن منور و مسرور شود بنابر آن اعلام رای نصرت انجام آنکه درین فرصت بمسامع علیه رسانیده شد که منبع کفر و طغیان
کافری طاغی که موسوم است بمرانغدان قدم در جاده بغی و فساد نهاده و حبل متین خدمتکاری را از گردن انقیاد و خراج گزاری گشاده
آتش غضب ارکان حمیت زبانه زدن گرفته از غایت علو اهتمام باعلاء اعلام دین سید انام علیه السلام بمقتضای انا وجدنا آباءنا
علی امة و انا علی آثارهم مقتدون عنان عزیمت فتح انجام بقصد استفتاح دیار آن نابکار و توسیع ممالک اسلام انعطاف داده
فرمان قضا جریان قاتلوا الذین یلونکم من الکفار و لیجدوا فیکم غلظة بعساکر ظفر مآثر که در آن حدود داند سمت صدور یافت و از اطراف

و جوانب

و جوانب سواران مسلح مکمل و پیادگان جلد پر جدل چون قلزم متلاطم و چون ابر متراکم بر مثال تند بادی که اعصار فیه نار صفت اوست
از مهب صرصر قهر آتش بار انتقام آثار مسارعت نمودند و بعد از قطع منازل یکبار به مراحل بساحل آب تونه که سیحون از شعب او رود خانه و جیحون
از نشاء او نشانه ایست نزول اجلال دست داده لشکر ظفر پیکر چون آتش از آب گذشتند و آن نواحی مضرب خیام سعادت انجام شد بعد ذلک
از میامن اعتصام بروح مطهر حضرت سید الانام علیه من کرایم التحیة و السلام رجب کرار نصرت بالرعب مسیرة شهر اعادی عادی عناد
و کفره ثمود نهاد فرعون فساد خذلهم الله تعالی از بیم فرو ریخته در بوادی خسار و بوادی بوار گریختند حکم قضا امضا نفاذ یافت که جیوش
پر جوش دریا خروش بعزم فتح قلعه کلی که پناه آن کافر روزگار تباه و بحسب صورت و معنی متضمن فتح کلی بود مسارعت نمایند و آن حصار
خیبر آسا در غایت مناعت و نهایت رفعت و حصانت سر برش از رفعت بر ثریا و پایش از فوت تحت الثری محاط بخندقی عمیق که عند امعان
النظر الدقیق کان الناظر فیه یهوی به الریح فی مکان سحیق و لشکر مظفر همراه فتح و ظفر کاحاطة الهالة علی القمر قلعه را محیط شدند و بصوت
توپهای عظیم الجثه آتش نفس شرفات بنیان کفران ایشان را منهدم ساختند چون کفره کلی بکلی از ممانعت و مدافعت عاجز آمدند از
راه انقیاد در آمده قلعه مذکوره را مع ما فیها تسلیم نواب کامیاب نمودند و جرایم ایشان بعفو مقرون گشته امان یافتند و معابد اصنام
مساجد اسلام و معاهد آثار مشاهد ابرار شد و منابر و محراب بمآثر ادعیه و القاب زیب و زینت یافته عنان عزیمت سلطانی بحول
صدمت قهرمانی و تند باد نهضات کشورستانی بصوب قلعه آق کرمان منعطف شد و آن قلعه ایست محاط بخوس خندقی بغایت عمیق غار در غو...
صلاب احجار نحت لا یصل الی اسافلها الانظار و بوتری چون خط استوا هموار که منشعب گشته از نهر طولو مجره و از ارتفاع ارکان آن تحنینی که
دست تمکانش از صدمه خضراء عنقود ثریا چیده و شرفات ایوانش سر بعیوق کشیده محافظانش گروهی انبوه در باب بهادری جانباز و در اق...
دلاوری سر انداز همه مستعد قتال و جدال بطغیان و خونخوارگی بی همال سر آینه لشکریان ظفر قران مص گروهی همه پر دل و پهلوان
مخالف شکار و ممالک ستان که با کثرت عدد وعده بو عده ان جندنا لهم الغالبون موعود بودند چون سیل العرم که از سوانح
اطواد بتجاویف وهاد منحدر گردد در حوالی آن قلعه نزول نمودند مانند سقف بقیس سر از نسوار و بر جاده جد استوار از شواخل و حاملات
خندق و حصار با اقدام ظفر آثار پیموده و بنظر تامل مداخل و مخارج از احتیاط نموده بهادران سعادت قرار از بر تخریب و تسخیر آن حصار کربه میغوم
و آن دلاوران کار زار بضرب طوپهای آتش بار صاعقه کردار فصل حصار را مصدوقه و جعلنا عالیها سافلها نموده سرها که نمایان
از بدنه باره بود برخم صواعق از بدن می ربودند و اهل حصار در مقام خسار بارسال احجار آدم خوار از اشتعال نیران محاربه و جدال

می‌نمودند اما بیت آزا که خدا نگاه دارد • ور سنگ ز آسمان ببارد • حاشا که بدو رسد گزندی • و آشفته شود ز ناپسندی •
در اثنای انتظام این مهام و ترتیب این مرام جناب جلالت مآب خان اعظم نتیجه الخواقین فی العالم منکلی کرای خان که از اولاد پادشاه
جهانگشا جنگیز خان است و درین فرصت نوبت خانیت و رتبت ایلخانیت بجانب شریفش رسیده و تا غایت حکم کسی از سلاطین بدان دودمان
نرسیده از سر طوع و رغبت نی از روی تکلیف و دهشت رتبهٔ جناب خانیت را بربقهٔ اطاعت و متابعت این دولت قرین و آراسته داشته
بر موجب اشارت علیه با لشکری جرار قریب بهفتاد هزار سوار در ظاهر آق کرمان بمعسکر نصرت قران ملحق شدند و هم در ان ولا از حسن
اتفاق حاکم ولایت افلاق که بصدق عبودیت و وفاق و رقبه و اتفاق موسوم و در سلک گذارندگان خراج مرقوم است با قریب بیست
هزار مرد پر یراق بلشکرگاه ظفر پناه حاضر گشتند بیت سپاهی بیامد ز ترکان گزین • همه تیغ داران خاور زمین • ز خاور بچید تا باختر •
تو گویی که گیتی برآورد پر • ز افلاقیان گشت آن دشت پر • همه کبر و جان باز و خونابه خور • القصه بطول لهما عساکر ظفر مآثر با موج موج
وجاهدوا فی الله حق جهاده بجان کوشیده دمار از روزگار کفار اهل حصار برآوردند چون آن ملاعین بعین الیقین مشاهده نمودند
که قوت مدافعت و قدرت مقاومت ندارند هر آینه مصدوقهٔ لا یستطیعون حیلة و لا یهتدون سبیلا قلعه را تسلیم نموده بصورت
کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم بظهور پیوست • روشن شد از نور هدایت افق دین • تاریکی کفران و ضلالت بسر آمد
و چون حال برین منوال روی نمود مصرع نصرت عنان گرفته و اقبال در رکاب • با مساعی مشکوره و غنایم غیر محصوره بصوب دار النصر
از نه توجه دست داد • والحمد لله الذی نصر عبده و اعز جنده والصلوة علی محمد و آله و صحبه وقدره بعدد فده • و چون اعلام این فتوحات غیبیه
و فیوضات لاریبیه بر مقتضای و اما بنعمة ربک فحدث لازم نمود • هر آینه این اضبار مسرت آثار مصحوب مبشر و بشر المؤمنین
انار رفت تا بر فحوای و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله باعث ازدیاد مواد ابتهاج طرایق شادکامی و بهجت حضرت سلاطین مالک
مسامع اهل اسلام از نوای خوش ادای این پیام بهره مند گردد •

جواب بشارت نامهٔ سلطان مجاهد ان تحریر قلم کسیر فقیر از قبل یعقوب سلطان

الحمد لله علی ما وعدنا مغانم کثیرة فعجل لنا هذه والسلام علی من اظهره للهدی
و دین الحق محمد و آله اما بعد • ای تخت خجسته احسن ابهه جوانک • وی طالع فرخنده فیروز عشق • با یاوری دوست چه بیم از دشمن •
آزا که خدا هست یار از خصم چه باک • محوای بشارت مودای کلام معجز نظام ربانی • و مضمون مشحون بلطایف تنزیل واجب التبجیل آسمانی •
چون پرتو هدایت از آسمان المعانی حقایق مبانی • و من یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراغما کثیرا و سعة بر ساحهٔ ادراک واقفان اسرار

منزل

منزل و پیشگاه ضمیر مستنشقان از کار تاویل صورت این معنی و آینه ضمیر الهام پذیر رخ نمود که سر فرمان روایی شهریاری را سزد که همت بلند جناب
کامیابش از مقامات شدت مقاومات و دهشت متاعب و مخاسات نپرهیزد و نفس نفیس ارجمندش از مشقت اسفار و اقدام بر اخطار نرنجد بلکه حشم امید
کامرانی بمشاهدهٔ جمال امانی آن سعادتمند روشناسی یابد که غبار معرکه نبرد آزمایی را کحل الجواهر دیده‌ها سازد و دست آرزوی کامکاری بکردن مقصود
بختیاری گاهی حمایل گردد که قبضهٔ تیغ بی دریغ را نوید بازوی اقتدار دارد • لقاء الامانی فی لقاء القواضب • و نیل المعالی فی ادراع النوائب •
بلندی و پایداری درخت بخت از سر افرازی سنان آبدار رشاقت نگار دست دهد و گشادگی چهرهٔ فتح و گشاد از خم ابروی کمان چشم توان داشت که
بر زبان پیکان و دهان زره این معنی نکته دار ادا میکند که بیت پشتم ز پی خدمت اسلام دوتاست • پیکان ظفر از کجی من گردد راست •
سهمی ز سعادتم نصیب است و رواست • قوسی است که مشتری او سعد نماست • وان القوس من شجر النبال • وطار السهم من جراب القتال •
و مصداق این مقال خجسته مآل چنانچه از کلام مرغوب مکتوب بلاغت اسلوب که بصمصام خورشید افهام عنایت ملک ظلام زلف و خال مشک فام خطوط
و ارقام آن گشوده شده مستفاد گشت • نهضتی است دین پرور و توجهی شرع گستر که حضرت متعال منزلت سلطنت رتبت خورشید حشمت
جمشید مکنت دین پناه ستاره سپاه المجاهد فی سبیل الله القاهر سطوة جلاله من اتخذ الهه هواه بیت تابان ز برج عزش نصرت و ظفر •
کالبدر فی الدجی و الشمس فی النهار • الذی لیس له فی العدل عدیل و لا فی الملک بدیل مجدد اساس الاسلام والمسلمین مشید مراسم الدین المؤید من الله
باتم تایید المشحون مملکته بالعدة و العدید • والمرجو منه المزید ثم المزید • المؤید بعون الله المجید معین الخلافة و العدالة و الدین ابا یزید انقی بامر تعالی فی کل
الامصار و الاعصار بهجة ملکه و سلطانه • و حصد نجوم الظلم و الظلام عن الممالک بحدی سیفه و سنانه • فذلک برهان قاطع من الله فی اعلاء کلمته و
دعوته لا یمانه • درین ایام همایون فرجام فرموده • بر حسب مشیت قهرمان زمان که ظلال رایات ولایه آیات اذا جاء نصر الله و الفتح بر اطراف اوست اعتصام
و ینصرک الله نصرا عزیزا داشته روضهٔ شریعت غرا و حدیقهٔ فرضه غرا را اب شمشیر نصرت مآب آن حضرت طراوت و نضارت بخشیده اذا جاء نصر الله و الفتح
علی امر میسور الامور و صبحتها • نصرت عنان گرفته و اقبال در رکاب • در آسمان رسیده بشارت بفتح باب • و از خلال احوال خجسته مآل آن حضرت
دین سو خیر آثار که گذار درین نوار • نتایج صبح دولت روز افزون در شهر و عرصه ملک و دین از آن عزم مستطاب و توجه مقرون بحسن مآب چون پرتو آفتاب عالم
درخشیدن گرفته بیت اعطاه من غرر الآمال ما قصرت • عن نیل امثالها فی الدهر اعمار • ملک و عز ارافعا و علا • و دو رضیما نصر و انظار •
و الحق ذلک الموفق بمزید التایید حاول الخطب المجید بجد جدید • و جد حدید • و باس شدید • و رجال یموجون فی بحار من حدید الی ان وهب الله النصر
و انهب الظفر و حاق سوء العذاب لمن کفر • و بر تو فرمان جلالش که برکشیده دست عزت است در رزمگاه و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین

کله لله

شعشعهٔ اشراق انوار وابتغوا من فضل الله الامع وساطع داشته و چون ماه چتر آسمان سای آفتاب ارتفاعش بحضور قابض النور دیاربکر را لمکان
منور ساخته و هوای آنجا از غبار موکب ظفر شعارش مشکبار شده و اشعهٔ اندیشهٔ صواب انجامش بر کنگرهٔ فتح قلاع که گویا بکلید امکان تسخیر بلکه از آن حصارها
در شهر بند امتناع ابداع نموده اند کمند انداخته و بر طبق وامطرنا علیهم حجارة من سجیل از سنگ توپ و تفنگ و صدمهٔ حملهٔ مبارزان روز جنگ و صف قلعه
و کوه سر اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة بر مضمون حسن تدبیر در حیطهٔ تسخیر در آورده و بقوت بازوی کامکاری و زخم شمشیر صاحب
کردار و تیغ آبدارش دیار کفار خاکسار بر باد داده و تمام را شعلهٔ قهر سوخته آتش بغیتی در خرمن هستی مخالفان دین زده آب حیاتشان بر خاک هلاک ریخته و خاک وجود ایشان
باد فنا بر داده و کذلک اخذ ربک اذا اخذ القری وهی ظالمة ان اخذه الیم شدید بیت هزار آفرین باد زجان آفرین بران شاه با دانش و داد و دین
که قصدی نبودش به تیغ آختن بجز رایت ملت افراختن کنایس لیام و معابد اصنام ازین اقدام معالم ایمان و مساجد اسلام
ساخته اعلام دین محمدی را تا عنان آسمان برافراخته و در خبایای سینهٔ باکینهٔ مشرکان که منابت گیاه کفر و کین بود غنچهٔ توحید و ایمان شکفانیده دلهای
فهی کالحجارة او اشد قسوة را بتابش اشعهٔ آفتاب هدایة مستعد جواهر قبول الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله ساخته و طایفه
که مطالع تیرهٔ ایشان چون سطوح اعراض اجسام و زوایای اطراف محسوسات بنود کنون در فضای فسیح وجنة عرضها کعرض السموات می تواند بود
و جمعی که غذای ایشان از غلایظ عوارض جسمانی و کثایف هیولانی می بود این زمان بتناول لطایف حقایق روحانی و تداول کئوس مصفای نورانی
اشتغال توانند نمود مصراع اليوم نجرب الايام ما وعدت وارضى الملك والاسلام والله لله الحمد والمنه که پرتو بشارات و اشراق لوامع اشارات
این صورت فروغ بخش چهرهٔ ایمان و نور فزای دیدهٔ اسلامیان است و زلال آرزوی که در عین الحیوة امید موج میزند زبدهٔ عطشان محبت و مودت
دیده شد و شمایم اقبال که خیاشیم اخلاص و اختصاص استرواح فوایح آن میشود مشام کام را معطر ساخت بیت زمان تا زمان از سپهر بلند
بفتح دگر باشی فیروزمند بلند اختر عالم افروخته زوال اختر دشمنت سوخته از میامن نسایم این فتح ارجمند که سرو بیره اعتدالت نهال
اقبال شریعت غرا بلند و شاخ دولت دین مبین قوی است و روضهٔ ملت زهرا را طراوتی تازه و نضارتی بی اندازه فزوده است بیت هر کرا کوشش از برای خداست
همه کارش ز ایزد آید راست تهمتنان میدان شجاعت و دلاوران مضمار بسالت و بردلان ضرغام ارغام و شیر شکاران اصغام و اعتصام و سنان
شیر کیر اقداح دمار مشرکین بیت گروهی نه بیر دل یکباره دل بپوشیده آهن که آهن گسل که جوشن شریعت غرا را پوشیده و سپر سپیر سلف بر سر کشیده
تیغ کین بزهر قهر آب داده و کمند چین در چین را بلفت کواکب قوت تاب داده و شمشیر آبدار را الفیان چشم تیز کرده و سنان آتش بار را چون غمزهٔ معشوق و چشم عاشق
خون ریز ساخته بیت هنرهای نبرد آزمای و ودادافکن ظفر قرین و شجاعت شعار و کوه شکن همه بسان سپر سینه باز کرده به تیغ

همه

همه جوهر شمشیر غرق در آهن ولکفار غدار ابر سر راه لن ینفعکم الفرار ان فررتم من الموت او القتل داشته بهم خاره الناس نیام
فاذا ماتوا انتبهوا ساخته و این حمله از پرتو همت بلند نیت و از فر شکوه حضور قابض النور آن حضرت سلطنت رتبت است مصراع
لازال فی نعم تفضی الی النعم لو طاف حول فناء البیت عمار ممتع العمر و غیر منقرض حتی یفوق لخلود الارض اعوار

داستان دوم از فتوحات و حالات مبین مشیره سلطانی در بیان بعضی حوادث و واقعات مختلف الحالات

که در عرض دو سال بر سبیل اتصال در ایام دولت ابد پیوند ناشی شده و از ابتدای سنه تسع و تسعمایه تا اواخر سنه احدی و تسعین
بعضی مهمات اولیای دولت برحسب مرام و بعضی مخالف ارادت و نظام فاتح گشت و گفت در توجه علی پاشا که حالیا وزیر
اعظم است بغزای قزلباشان و فایز شدن مجاهدان بغنایم ما لا کلام و ذکر غزای ملقوج اغلی و اسکندر بیک میخال بغزای بغدان
و انکسار بعضی مردم آن حدود و دشام هر چند ظهور حوادث کاینات متعلق بمشیت رب الارباب مقرر است و حدوث و اتفاق مستتبع نفع و ضرر صلاً
بر حرکات منتظم فلک قضا و قدر منوط و مقدر است فاما بهمان اقتضای تقدیر مقدمات فکری و معدات تدبیر باز معلل بتقدیم اسباب
و عللی است که معلول ارادت حکیم قدیر است و بهره مندی از بندگان حق باز تکالیف آن امور فی الحقیقه مجبور و بی تدبیر است و لهذا گاهی
مقدمات عقلی خردمندان منتج مقصود است و گاهی افکار مرتب هوشمندان متخلف از سمت مطلوب و مردود چه اگر مجرد عقل کامل در
انتاج مطالب کافی بودی و بتنهایی فکر مصیب شامل در تحصیل مآرب وافی نمودی هیچ نوبت مطالب از طالب صایب تخلف نمودی و هیچ
عاقلی را در کار خود احتیاج بمعونت از معونت خارجی نبودی مصراع چو حکم خدا بر خرد سرورست تو آنچه از خرد بهتر است
نیرانه سزاوار سلوک اولی الالباب آنکه با وجود رعایت تقدیم مقدمات و اسباب منتج و مطلوب را منوط بعنایات و ارادت ربانی موکول دارند
و خود را در ارتکاب اعداد مواد صلاح و فساد چون قلم در نگاشتن رقم مقهور دست محرر ثابت قدم انگارند بیت انچه داری تو دل بدان مسپار
انچه حق داد استوار آن دار نیک و بد خوب و زشت در جان گیر هرچه دادت خدای یکسان گیر چنانچه این شیمهٔ کریمه و این شیوهٔ
اخلاق عظیمه در مصادر اعمال و مظاهر افعال سلطان مجاهدان و آن خلایق تابع امر یزدان بغایت هویدا و عیان است و آن پادشاه
صادق الجنان را بعد از تتبع حادثات زمان همیشه در ایام مدید خلافت و دارایی بنی نوع انسان این مسلک توکل و توسل نصب العین دیده
اعتقاد و ایمان است و از جمله مواد تجارب و استقرای این معانی که موجب سکینهٔ قلب و اطمینان خاطر آن خسرو رجال اتفاقی شده و همواره
خاطر خطیر و ضمیر منیر آن حضرت را ملاحظه مؤدای لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم در نهایت متانت و ایقان گشته بیت

لمن ساني دهر فقد سرني دهر • وان مسني عسر فقد مسني يسر • لكل من الايام عندي عادة • فان ساني صبر وان سرني شكر

القصه در شهور سنه تسعين وثمانمايه بعضي وقايع مختلف وحوادث موتلف در کارخانه خلاف سلطاني روی نمود که کاسی افکار ارکان دولت دران ابواب بصواب مقرون بود واز قانون حزم واحتياط بيرون ميمود اما سلطان را در هر قضيه وثوق واعتماد بر فضل وعنايت بيچون مي افزود اولا انکه چون سلطان سلاطين از دار السلطنه ادرنه در بهار آن سال بعزم ييلاميشي مصطاف بلطاف وکوهستان جوکه توجه فرمود ودران مرغزار وچمن خرم وگلزارهای رشک باغ ارم مصالح دين ودولت ومناظم ملک وملت را متصدي مي بود واز اطراف سلاطين کفر واسلام واز اعاظم ولاه وحکام رسولان صاحب اعتبار جهت عرض مطالب واوطار رسيدند چنانچه دران ييلاق بغير ايلچيان ملوک طوايف اولا ايلچي پادشاه هندستان دکن زمين اعني قدوه سلاطين ممالک پناه مغفرت دستگاه سلطان محمد شاه بهمني جهت تاکيد مبناي اخلاص موروثي آمده بود که بنابر مخالصت حقيقي که با سلطان سعيد داشته اند تهنيت جلوس همايون سلطان نمايند وتجديد وتاکيد قاعده معهود از مصادقت في الدين فرمايند واز غرايب تبرکات هند مثل فيل وزرافه ونفايس اقمشه واجناس منسوجات بي حد وقياس که ديده عقل در لطافت وغرابت آن حيران ماند هدايا وتحف ميمود همراه آورده بودند وديگر ايلچي سلطان مصر که يکي از اعاظم ارکان وخواص اعيان او بود در همان فرصت رسيد واز جانب پادشاه وقرال انکروس نيز ايلچي بغايت محتشم وشخصي که فيمابين کفار معظم ومحترم بود خود را باستان عالي رسانيد وبقانون مقرر سلاطين با ايلچيان اهل کفر ودين سلوک فرمودند واز رسوم اکرام واحسان دقيقه فرو گذاشت ننمودند فاما جهت غبار خاطري که فيما بين سلطان مجاهدان وسلطان مصر جهت چند باعث بميان آمده بود خصوصا تقويت وحمايت جم سلطان وامثال آن امور که سبب بعد خاطر ميمود اگرچه رسول وي يکي از متعينان دولت آن جانب بود اما چنانچه معهود زمان مصادقت ومصافات باشد او را رعايت نکردند ووزرا بانعام در مجاري کلمات با ايلچي مواخذه ومحاوجه بميان آوردند چنانچه از درگاه همايون با خاطر شکسته ومحزون مجاز ومعاد شد واين معني موجب اشتداد مواد فساد وامتداد مشاجره سابقه وعناد گشت

مصراع
نه خشت اول بدين کجين نکر که بادي شد اول عدو بيشتر

وهم درين ييلاق از جانب حاکم قرابغدان بالطغيان خبر رسيد که باز نقض عهد نموده وبر ضلالت قديم کفر واشراک واظهار نفاق وغيظ مضمر در دل ناپاک [illegible] جهت تعلق خاطري که بجانب حصارهاي کلي وآق کرمان قديما در نهاد فوادش مانده بود لشکر کشيده وتمامي توابع ولواحق ومردم حوالي آق کرمان وکلي را بالعنف وجبر جلا فرموده وبمحلي را ميان ولايت خود نقل نموده از استماع اين خبر آتش غضب سلطاني اشتعال گرفت وقهرمان خاطر

آتش

آتش افروز شعلهاي مواخذات وانتقام بر عرصه ظهور اشتعال يافت وعلي الفور علي پاشا را که اليوم در درگاه وزير اعظم است ودر حل وعقد وتدبير از جميع اعيان ملک اقدم واتم ودران وقت منصب بگلربيگي وامير الامرايي روم ايلي مقرر بود جهت سپهسالاري لشکر وجهاد با آن کافر ستمگر معين فرمود وتمامي امرا ولشکريان روم ايلي با بعضي مردم وثيق در موافقت طريق از نواب وخدام آستانه دولت بموافقت علي پاشا مامور ومجبور شدند وسلطان مجاهدان بي توقف بيملي را بجانب قرابغدان فرستاد علي پاشا نيز کمر خدمت بر ميان بسته داد سپهسالاري داد سرداري ودلاوري داد واز نهر عظيم طونه تمامي لشکر را بسلامت گذرانيد ووالي افلاق را که از جمله خراج گذاران سلطان بود ودر سرحد کفر وايمان ميان ديار اسلام وبغدان بدرقه وراهنموني مقرر ساخت ولشکر اسلام را بر نسق اعلي منتظم ومرتب داشته چون فيمابين حاکم بغدان وحاکم افلاق مخالفتي بود بر وفق کلام سديد اقطع الحديد بالحديد حاکم افلاق را در پيش انداخت چون بولايت قرابغدان درآمد وان مملکتي در غايت آباداني وجمعيت ورفاهيت بود وسرکرده صهيل خيل مجاهدان را در حدود ان مملکت گوش فريدون نشنوده بود بنوعي نهب وغارت فرمود که سالها مساکن انرا از قابليت عمارت واجتماع انداخت وعساکر مجاهدان را از غنايم اموال صامت وناطق چنان غني کرد که بيملي را از حمل ونقل آن غنيمتهاي گوناگون عاجز ساخت وبرين منوال موازي يکماه در سر اطراف مملکت ان کافر لعين متردد مي بود تا شايد که در محلي دوچار آن لشکر کفار انتشار کرد باوجود آن کافر دعوي دار که در زمان سلطان سعيد وخداوندگار حميد در جنگ مواجهه انواع جرأت واصرار کرده بود از عساکر منظور سلطاني واز معارضه اين سپهسالار لشکر مسلماني در کوهها وبيشها متواري شد وهيچ قدم در ميدان مخاصمت ننهاد وتمامي ملک وحشم خود را بباد فنا برداد چون لشکر اسلام غنايم واموال بي اندازه متقيد ومشغول خاطر بودند وجهت نقل اسباب وغنيمت خود التماس مراجعت ميمودند لاجرم پاشاي نصرت شعار موفق بظفر وغلبه برکت رسالمانما معاودت نمود وبملازمت آستان سلطان اهل ايمان استسعاد يافت اين خدمت اسلامي از ومقبول خاطر همايون شد ومستدعي مزيد الطاف واحسان روزافزون گشت

مولفه
مقبل آن شاهي که دارد بندگان جانسپار • کايدش فتح از يمين وهم يسارش از يسار

ودرين اوقات چون بنابر تراکم غبار کدورات وتوارد اسباب مباعدت خاطر ومنازعات ميان سلطان مجاهدان وسلطان مصر يوما فيوما طرق منافات ومضاده فيمابين امرا وحکام جانبين سهم اشتداد ميگرفت وبرين شيوه مخالفت ومعادات طرفين امتداد تمام مي پذيرفت لاجرم سد ثغور ملک وشد ثلمات حدود واقطار لازم نمود وحسب صلاح دولت تشديد وتاييد قلاع وحصون امصار وطف شمندان جازم نمود هر آينه احمد پاشا سرسنگ افلي که امير الامراي آناطولي بود مقرر شد که امرا وسپاه آناطولي وقراگوزبيک که امير الامراي قرامان بود با لشکريان آنجانب

سرحد آدنه و طرسوس که برزخ ممالک روم و شامست منوجه شوند و حصارهای آن حدود را مستحکم گردانیده مستحفظان و ضابطان در آن
سرحد مقرر دارند و بعد از وصول حکم همایون امرا و حکام مشار الیهم رحب امر لازم الاتباع جهت احکام و تعمیر قلاع و ضبط آن بقاع و اصقاع
در جمادی الاولی سنه تسعین و ثمانمایه بآن خدمت مامور سلطانی قیام نمودند و بقدر مقدور در مهم مذکور اقدام فرمودند موقف
بادشاه گشته بنده فرمان خدمت کرده عقد عهد و پیمان و در همین اوقات سلطان سلاطین بنا بر انحراف خاطر همایون از محمد
ولد خضر بک او را از وزارت خلع نمود و مسند او را بابراهیم پاشا ولد خلیل پاشا که قاضی عسکر بود تفویض فرمود و در اوایل سنه احدی
و تسعین و ثمانمایه از جانب چلبی و آق کرمان دیگر باره خبر رسید که حاکم قرابغدان کثیر الطغیان بیراق تمام و اسباب تسخیر قلعه و حیله
از طوب و رعاده و تفنگ بپای حصار آق کرمان آمده و داعیه تسخیر آنجا در آن فرصت نموده اند اما چون مستحفظان و غازیان ساکنان
آنجا مستظهر بفضل و عنایت ربانی و مستوثق بدولت سلطانی بوده اند با کفار راشد از مجادلات و مقاتلات بسیار بر سر قلعه کرده اند
و بعون الهی کافران خایب و خاسر بعجز و اضطرار آورده اند و بضرورت عودت نموده بطریقه فرار از رعب و هیبت عساکر نصرت شعار اسباب
قلعه‌گشایی را بجای گذاشته است و مردم حصار و غازیان سوار از عقب کفار رفته بسیاری از اموال و مردم را گرفته باز داشته اند چون
این اقدام حاکم بغدان بقصد قلعه و حصار و اصرار قوم اسرار او بر اضرار بر ضمیر منیر نواب خداوندگار خسروان روزگار اشتهار شد دیگر مواد
غلیان قوت غضب و غیرت و حمیت اسلامیه متحرک شده فی الفور سپهسالار غزاة و مبارزان بالی بک ملقوچ اغلی را که از شیر مردان مجاهد فی سبیل الله
بود و در دلاوری پیشرو مبارزان سپاه ایالت ولایت سلسره که بر کنار آب طونه بر مقابل ولایت بغدان افتاده با وارزانی داشت
و او را جهت سرکوب کفار و معانده و مجاهده آن قوم اشرار در آن سرحد گذاشت فاما عجله مقرر فرمود که تمامی لشکریان غازی و اضحیان
ممالک روم ایلی را اخبار نمایند و امیر مشار الیه سپهسالاری ایشان قیام نموده بیکبار بی سبق مقدمه از آب طونه گذار کند و مملکت بغدان را
تاخت و تاراج کرده با خاک هموار نماید و اگر حاکم آنجا در صدد مقابله درآید وظایف مردانگی و دلاوری بجای آورد چون برحسب همایون
لشکر غازیان بنیاد اجتماع نهاد و هر کس بمیل طبیعی و نهج معتاد بداعیه غزا و فکر جهاد افتاد اتفاق جاسوس حاکم قرابغدان در میان معرکه
جمعیت از کیفیت حال آگاهی یافته و جهت اخبار این صورت بجانب بغدان شتافته بی توقف حاکم بغدان الطیان بپادشاه انکروس و پادشاه
ولایت له فرستاده که چون ما را قرب همسایگی و هم کیشی با شما مواصلت و خویشی در میان است و این بار لشکر اسلام بیکبارگی ملک و کشور بغدان را
مستاصل خواهند نمود بعد از اتمام مهم این ولایت که فاصله است میان مملکت اسلام و کفر البته نوبت تعرض و استیصال ایشان خواهد

بود

بود چون این ملتمس حاکم بغدان نزد ملوک کفر معقول و مقبول نمود و برابطه مناسبت کفر و ضلال سلسله مرابطت ان الشیاطین اولیا
للذین لا یؤمنون اقتراح آن مامول و مسئول بود هر کدام از آن ملوک و حکام عبده اصنام لشکرهای پیاده و سوار جهت امداد آن کافر
مکار در آن حالت اضطرار فرستادند و هر کس را که جهت تعصب دینی و عصبیت جاهلیت داعیه مقابله با اسلامیان بود از مملکت خود دستور دادند
چون ملقوچ اغلی با سپاه غزاة و مجاهدان بسغدان رسیدند همه آن لشکرهای اهل کفر و ضلال در خصومت و جدال متفق اللفظ و یکدل
در اقدام بقتال دیدند بقانون معهود آن جنود غازیان نیز بعنایت رحیم ودود مستوثق گشتند و بامداد لطف الهی مستظهر و دل‌قوی
شدند و شروع در اصل مملکت بغدان کردند و مقابله و محاربه آن عساکر کفار را با خود مقرر داشته روی تهجم آوردند بعد از چند روز
بشهری رسیدند بوتشنا نام فی الحال آنجا بنیاد تاراج و غارت کردند و غنایم بی نهایت از جواری و غلمان و اموال و اجناس معقول
دستوران مقبول بدست آوردند بغلانان را آب عظیمی که معروف بنهر روت است آغاز عبور نهادند و از بند آسیای راه گذر پیدا کرده
پل محکم بر بستند و بر آن جانب گذشته در غارت و یغما افتادند چون آن ولایت که تاراج میمودند وسعتی تمام داشت و لشکر اسلام را
ملقوچ بیک بکسب و اقتنای غنایم گذاشت و خود با اندک لشکری از خواص و متعلقان خود در کنار آب مذکور نزول نمود و چون
در آن ولا پراکندگی لشکر منصور باعث خصمی آن حاضر مناسب احتیاط و حزم نبود و لهذا چون کافران مجمع اصل غازیان را قلیل العدد یافتند بی توقف
در آن محل بعزم لشکر و تقید سپاه بغنایم بی حد و مر بجنگ ملقوچ بیک شتافتند ملقوچ بیک از غایت دلاوری با آن معدود قلیل اصحاب
در مقابله لشکر کافران ایستاد و عار تمهار ایشتر با جمعی فرستاد بعد از تلاقی صفوف فیما بین جنگ عظیم و خونریزی غریب النجام مدرفت
و ملقوچ بیک بالضروره طریقه الحرب خدعه پیش گرفت و بعضی خوانان مبارز را با سنجق و علم خود در محلی پنهان ساخته با معدودی
بیکبار شمشیر کین برکشیده خود را میان صف کفار انداخت چون اهل اسلام در حین این اقدام بسبب کثرت کفار ریگی از هزار
و اندکی از بسیار مینمودند کافران دلیرانه بر سر این جماعت قلیل بی محابا و مبالاة تاختند و چندین کس را از پای افکنده بر خاک هلاک
انداختند و کشش و کوشش عظیم در میان گذشت اما بیکبار چون صف مبارزان که مختفی بود نمایان گشت کفار از آن رجال غبی لغایت
منهزم گشتند و انجماعت در یک لحظه بمدد جنود الهی بسیاری از کفار را کشتند و تا وقت شام در این جنگ و التحام بودند و بعد
از انبساط ظلام هر کدام ازین دو جانب از مقاتله تقاعد نمودند و در آن شب اهل کفر و ایمان در مقابل یکدیگر نزول کردند
فاما پیوسته لشکر اسلام که بغنیمت مستغرق بودند روی بمجمع خود آوردند و داعیه غازیان آنکه چون کفار را غلبه عظیم است

واز ازدیاد لشکر مشرکان هم بسیار خوف و بیم البته صباح زود که خورشید جهانگشای مشرق بیکبار تیغ شعاع را از نیام
ابی بیرون کشید و در عرصه گیتی بکار جهانگیری و خصم افکنی پرداخته کوشیدند لشکر اسلام خود را دفعه بر سپاه کفار زنند و بقدر طاقت و مقدور
در کشش و کوشش کوشند مولفه شد غره صبح فتح پیدا از تیغ سپاه شرع غرا رخشان بلمعات نصرت آیین از نوک رماح لشکر دین
برحسب تایید ربانی و بالطاف خفیه سبحانی در همان شب تار کفار از عالم غیب آثار اضطراب و اضطرار سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب
در دل آن گروه اشرار کار کرده و از الحاق لشکر پراکنده غازیان خایف شده روی بفرار آورده اند چون عساکر اسلام بعد از اداء
فریضه صباح بعزم اداء سنت جهاد تهیه صفاح و رماح نمودند و از روی توکل و توسل بعون ایزدی در مقام اقدام بمعرکه التحام
بودند که منهیان اخبار تبشیر نمودند که کافران مدبر بجلکی نشسته اند و با اضطراب هر چه تمامتر در اندیشه تحصن بمأمنی و ملجأ خلاص
خود افتاده اند پیوسته دشمنان تو زین گونه مستمند یا کشته یا گریخته یا بسته در حصار هر چند دلاوران مجاهد و شیر دلان
مجاهد از عقب آن برگشته روزگاران صباح تا چاشتگاه سعی می نمودند و بعضی مردم بازمانده ایشان را بر عقب رسیده از پای می انداختند
اما چون اکثر صنادید و اعیان ایشان سبقت در فرار جسته بودند و از معرض مهلکه بمحلهای استوار جسته تعاقب بیشتر و بیشتر از آن صلاح
نمود و ایشان را در همان هزیمت و خوف گذاشتن اولی بود که گفته اند بسی در قفای هزیمت مران که تا که جدا افتی از یاوران
و از غرایب امور در آن چنان مقابله پر شر و شور آنکه صباحی که جماعت غازیان بمحل معقل و جنگ گاه آمده احتیاط کشتگان کرده اند
از جماعت کفار یکهزار و پانصد نفر کشته تعداد نموده اند و از جماعت غزاة و مجاهدان پانزده کس شهید بوده اند مصرع
زهی حیات نکو نام و کشتن بشهادت هر آینه مجاهدان ظفر شعار عنایت و مرحمت کردگار را شاکر گشته با غنیمت بسیار و
حصول تمول و یسار عودت نمودند و ملقوچ بیک در کنار آب تونه خمس غنایم را جهت سلطان مجاهدان ضبط و وصول فرمود
و لشکریان را بتوجه مساکن و اوطان خود اجازه و رخصت نمود سزاوار او شد سزاوار آفرین درود بش باد از جهان آفرین

داستان چهارم از وقایع و محاربات میمنت سلطانی در بیان بواعث و مقدمات منازعه
و جدال میان نواب سلطان سلاطین جهان و سلطان مصر در بدایت حال و کیفیت اتفاق مقابلات فیما بین عساکر روم
و شام بطوایف استعداد و استعداد قتال و گفتار در توجه احمد پاشای سرلشکر عالی و مصاف کردن او با ارکان الملک
کبیر مصر و شام و چگونگی شکست و انکسار بجانب لشکر سلطان مجاهدان و گرفتاری احمد پاشا در آن معرکه پر ازدحام قال الله

تبارک

تبارک و تعالی الم تر ان الله یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل از سیاق مضمون این وحی منزل و از مسلک منطوق این کلام
محکم معقول چنان مفهوم میشود که لایزال بمقتضای تقلب روزگار و تعاقب لیل و نهار گاهی ظلمه شب تار ادبار در بیاض نهار دولتمندان
بکشتار مدرج شود و گاهی روز اقبال مقبولان در شام ادبار مدبران مضمحل و مندرج نماید تا دیده اعتبار اولی الابصار باین معنی
حقیقی مستقط و مستنبط گردد که از روزگار روی شکار رخسار دولت هرگز چشم داشت دوام انتظام نباید داشت و از غلبه شام تار
هموم و آلام یکبارگی از طلوع صبح شادی و کام خود را در ظلمت نا امیدی و حرمان نباید گذاشت لکیلا تحزنوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم
الدهر یخنق احیانا قلادته علیک لا تضطرب فیه و لا تثب حتی تفرجها فی وقت فرجتها و قد یزید اختناقا کل مضطرب
پوشیده نیست که روزگار اظهار دولت مصطفوی و ایام لامع النور ارشاد و هدایت نبوی که مقصود اصلی از دوران کاینات و دوام
افلاک آن است و غرض کلی از وضع منت لولاک سطوع کوکب تابناک الخلقان است گاهی از غبار فتنه و فساد ملال و احتمال حساد
در شکنای تیره روز در یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ابلاغ پذیرفتی و گاهی در
ایام انبساط و شادکامی عام فتح بیت الحرام که در عقب شکستگی روز احد بود دمه ظلمت هموم قوم از مودای الحرب سجال فیوما
بیوم اندراج گرفتی ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله و تلک الایام نداولها بین الناس و لیعلم الله الذین آمنوا
و یتخذ منکم شهداء بیت فیوم علینا و یوم لنا و یوم نحر و یوم نسر و حکمت درین تبدلات زمانی و مصلحت
درین تقلبات اعیانی آنکه همه کس بیقین داند که در برابر هر کامگاری ناکامی نهاده اند و در مقابله هر عزت دولت و بختیاری
البته پریشانی و غمخواری داده اند هر لطفی مقرون بغضبی است و هر رضایی ملاقی عطبی در مقابل هر صحتی وضعی مقرر داشته اند
و در عوض بقا و ثبات هر جوهری بقایی و زوال عرضی را بر گماشته بیت زمانه بنیک و بد آبستن است ستاره گهی دوست گه دشمن است
القصه از این گونه مقالات که مطابق حالات بشری و موافق لوازم عنایات فطری افتاده احوال فرخنده مآل سلاطین
عالیشان آل عثمان است خصوصا این سلطان مجاهدان زمان که بواسطه آن بعضی واقعات اتفاقی و طریان علل و اسباب
نفاقی فیما بین صاحب مسند عزیزی مصر که درین اوقات سلطان قایتبای چرکسی بود با این خاندان خلافت و قیصری انواع
فتنه ملکی و دنیوی دست داد و بسیاری از نفوس در ما بین معروض تیغ دمار و در معرض هلاک و فنا افتاد فاما باعث اول
در وقوع این مخالفت میان این دو دولت و قطع سر رشته موافقت و الفت آن بود که حضرت پادشاه جنت مخلد و خداوندگار

و ضاقت علیهم انفسهم کشاف خاطر الهام و ظنوا
ان لا ملجأ من الله الا الیه

سلاطین مجاهد سلطان دین محمدی و والد این مظهر تایید ایزدی انار الله برهانه بمصابیح الغفران الی آخره در اوایل ایام حیات
ودرحین قرب زمان اشعال روضات جنات آن حضرت را بنا بر بواعث چند آرزو و داعیه تسخیر بلاد عرب شده بود و بنا
برین دواعی بعزیمت آن سو بنیاد نهضت نمود و مدعی آنکه در اکثر ازمنه سابقه خصوصا در بدو ظهور نبوت محمدی و در اوان
دعوت پیغمبری احمدی علیه الصلوة والسلام تمامی ممالک و بلاد شام محکوم قیاصره عظام آن ایام بوده حالیه جالسان مسند
قیصری را جهت محافظت مملکت شام اکثر سکون در قیصریه و هرقلیه قرامان که حد وسط روم و شام است اتفاق می افتاد
و هرقل عظیم الروم که معاصر ظهور حضرت نبوت سلام الله علیه است هرقلیه را طرح انداخت و بعلبک را هم محصور و مسور ساخت
و چون سلطان سعید در انجاح این داعیه بجوار رحمت حق پیوست و سلطان سلاطین زمان بولایت عهد والد بر تخت موروثی
بقیصری اسلام متمکن نشست با وجود این غایله سابقه چون برادر سلطان جم جلبی از خطای رای مخالفت سلطان زمان از
سطوت قهرمان این دولت هارب و گریزان شد و التجا بدیار مصر و شام نمود و در کره ثانی توجه جم جلبی بخروج و طلب ملک
روم و القاء فتنهای گوناگون دران مرز و بوم همه بایقاع و اغراء سلطان مصر بود چه اگر او در مقام استصلاح بودی و فیما بین
جلای نصیحت و خیرخواهی میل فرمودی و جم جلبی را از مخالفت و ترک آداب خدمتکاری منع و ردع نمودی در نوبت ثانی
اصلا او را جرات و استطاعت اقدام بآن گستاخی نبودی و بعد از ادراک زیارت حرمین شریفین جم جلبی بر اضرار مسلمانان
و اصرار در افنان و طغیان اقدام نمینمودی بیت گوزن جوان گرچه باشد دلیر عنان بر که برتابد از راه شیر
و باعث دیگر آنکه سلطان هند سلطان محمد شاه بهمنی و وزیر اعظم او خواجه جهان خواجه محمود گاوان بعضی تبرکات و غرائب
هندستان بر سبیل هدیه جهت سلطان مجاهدان فرستاده بود و در حین عبور از مصر اکثر آن هدایا بر سبیل خشونت و تسدید از ایلچی هند ستاده
بوده و درین باب استخفاف ابلغ دولت عالی روم و هند افتاده بود و این حرکات شنیعه و بی آزرمی از مسلک همم علیه ارباب
سلطنت و اقتدار بعید مینمود فاما با وجود دنائت اصل و تبار از عز بی مهر چه سود از آنکه منصب سلطنت و شهریاری خاص
جو کسی مجرا و اعتباری است و اصل جبلت و تبار را در کارخانه سلطنت مدخلی عظیمی در شیوه مردمی و دودمان دارایی است و سلاطین
مصر جهت آنکه همگی مجهول الرق اند یقین که حشمت ذاتی را اضافات تمام است با فرومایگی و پرستاری نظم لمؤلفه
جهان گر شاه نباید بنده بودن نزیبد بنده را شاهی نمودن
کسی کو بنده را بنده بوده شهنشاهی نباشد زو ستوده

وباعث دیگر

وباعث دیگر از اسباب وحشت و خلاف آن بود که چون اباء و اجداد ملک اعظم اکرم عمده حکام و ارباب حشم و علم علاء الدوله بیک ذوالقدر
منصوب و منسوب بخدمتکاری خاندان آل عثمان بود و همواره رهین عتاب و نکوهش این آستان میشد و عساکر شام و حلب
با ملک الامرا و ممالک مخالفت و عداوت تمام با علاء الدوله بیک برانگیخته بودند و مشار الیه از سلطان مجاهدان استمداد
نمود و مدد جهت مقاومت با لشکر شام طلب فرمود سلطان یعقوب پاشا را با جمعی کثیر از امرا و حکام و لشکریان بدفع و منع
لشکر شام و حمایت و معاونت علاء الدوله بیک فرستادند چون لشکر علاء الدوله با معاونان از امراء عظام روم بهم پیوستند در روز
مصاف اول لشکر شامیان را در هم شکستند و نایب حلب را بقتل آوردند و چندین کس را هلاک کردند و بنابر حرص غلبه و ظفر افکنی
بر عقب لشکر اعدا می رفتند اتفاقا چهار هزار غلام خاصه سلطان مصر که بمعاونت لشکر شام می آمده اند در عین انهزام بلشکر ایشان
خود رسیده اند و از غیرت دیگر گره بکشان را بهم رسانیده اند چون لشکر مجاهدان اعتماد بر فتح نموده انجماع و تجمع را الحاق کرده اند
روز دیگر آن جمع امرا و صنادید شام و لشکریان ایشان باتفاق غلامان خاصه سلطان مصر روی بجدال آورده اند و بآن جمعیت
یکبار بر لشکر مجاهدان و علاء الدوله بیک که از عقب لشکر مغلوب پراکنده بودند و از هم جدا بوده رجوع بمقاتله کرده اند و دران عین لشکر
غالب از استعمال در روم انهزام یافته و مردم ذوالقدر بصوب فرار و مراجعت شتافته اند و بسیاری از جوانان مجاهد را پامال ساخته اند
و از مردم ذوالقدر جمعی را میان خاک و خون انداخته و علاوه این عوامل و اسباب وحشت طرفین و بعد خواطر فیما بین آنکه سلطان
سلاطین مجاهد از آنجا چون حکم جهانمطاع نافذ شده بود که قلاع و حصون آدنه و طرسوس را که درین ولا از تصرف سلطان مصر جبرا و قهرا
انتزاع نموده بودند تعمیر و استحکام نمایند سلطان مصر این معنی را بسامع اسماع رسانید که این سلطان مجاهدان را امکان احیای دواعی
پدری در خاطر متحرک شده و صورت نهضت و تمشیت جم جلبی همان داعیه را بر سبیل استعجال محرک آمده جهت تدارک او آن قلاع
و انتزاع آن حصون و قلاع بر سبیل ابتداء نزاع امیر کبیر مصر را که ازبک بود با ملک الامراء دمشق و حلب و سایر لشکریان خود بر سر آدنه
و طرسوس فرستاد و دران سرحد از بندگان سلطان مجاهدان دو سپهدار صاحب سنجق و علم بودند که بضبط سرحد قیام مینمودند یکی موسی بیک
و دیگر فرهاد بیک که بسمت مصاهرت سلطان منسوب بود و ازبک با لشکر عظیم بی توقف بر سر این دو حاکم سرحد آمده عساکر روم
مطلع نشده بودند و جهت دفع مزاحمت ایشان مجتمع نگشته بر آن دو حاکم حدود هجوم نموده اند و هر دو را بقتل آورده لاجرم این
صورت موجب استحکام مواد نزاع و عداوت اصلی شد و غیرت سلطنت باعث بر انتقام و مواخذه کلی گشت بیت

سپه شیر گردد که کین بسازد ** که از دور دندان نماید گراز ** بنابرین حکم قضا جریان سلطان نافذ شد که احمد پاشا سربسک اغلی که
امیر الامرای آناطولی بود با تمامی امرا و لشکریان آنجانب بسراطنه و طرسوس روند و اگر امیر کبیر و امرای شام در مقام مواجهه در آیند بمقاومت
و مقابله اقدام کنند و محمد پاشا ولد حضر بیک و قراکوز بیک امیر الامرای قرامان بمعاونت و مساعدت احمد پاشا تعیین یافتند و هر چند محمد پاشا بحسب
سن و احترام مقدم بود فاما سلطان همیشه مزید اهتمام شان احمد پاشا سربسک اغلی مینمود چرا که بوظایف نیکو بندگی مستحق اشفاق
و عنایات سلطان بود و با وجود آنکه از نتایج ملوک عظام حدود مملکت سربسک و بوسنه بود در مرتبت و علو شان تعیین تمام داشت میان
اصهار سلطان بمزید تعیین در رتبت اعتبار شده بود و هم بر قاعده کلیه خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام مصداق همین حدیث حکمت
شعار گشته بود لاجرم احمد پاشا که بسپهسالاری موفر شد و بسراطنه و طرسوس آمد در آن نواحی با امیر کبیر و لشکر مصر و شام مقابله نمودند
و صفوف و صفوف جنگ را مصفوف فرمودند محمد پاشا با قراکوز بیک با یکدیگر مطارحه کردند که اگر ایشان در محاربه اعانت و اجب احمد پاشا
نمایند و شمشیر فتح عساکر عرب را منکسر ساخته ممالک گشایی فرمایند البته اسم و رسم فتوح با احمد پاشا منسوب خواهد بود و مشقت
و جانسپاری ایشان در میان ظهور نخواهد نمود و اینمعنی از قصور فکرت و اعوجاج فطرت ایشان باعث شد که عنان اهتمام و اجتهاد از اقدام
بمحاربه باز داشتند در عین التحام معرکه چون جنگ عظیم بر قلب و موکب احمد پاشا افتاد و او را تنها بدست خصم باز گذاشتند و لحق نجده
وظیفه مردانگی و مقاومت و ثبات بود از احمد پاشا بظهور رسید و خود بنفس معاونت و تایید امرا و لشکریان دیگر عنان از جنگ و کارزار
باز کشید و چندان مقابله نمود که انگشتان دست او را با شمشیر انداختند و قبضه شمشیر او را از قبض تیغ مقدوح و مجروح ساختند چون
سپهسالار لشکر مقبوض شد و آن دو رکن اعظم سپاه که محمد پاشا و قراکوز بیک بود شمشیر را از نیام بیرون نیاوردند بلکه در اوایل معارکه
و مناطحه احمد پاشا را بدست خصمان زبر دست زیر دست گذاشته فرار پشت کردند لاجرم لشکریان منکوب شد سرکشان سپاه جمعی را
با احمد پاشا محبوس شدند و مستحفظان قلاع اذنه و طرسوس از آن واقعه مایوس گشتند بالضروره امیر کبیر مصر و امرای شام اذنه و طرسوس
مسخر ساختند و حصارها که لشکر روم محکم کرده بودند ویران و منهدم انداختند ** اذا اتوا بلدا اجلوا خلایقه
عن اهلهم ساعین بالخوف والعدم ** این اخبار موحش چون بمسامع نواب سلطان مجاهدان رسید از آنجا که غیرت سلطنت و سطوت
خلافت است مواد غضب و اندوه بغلیان کشید و امرا و لشکریان که در روز جنگ خویشتن داری و ناجوانمردی کرده بودند حکم احضار
فرمود و قراکوز بیک را بسیاست رسانیده محمد پاشا را از رتبت و منصب خود معزول و مخذول گردانید و هر کدام از امرا که در آن معرکه

بمتابعت این دو سپهدار گناهکار روی گردان شده بودند بمواخذات عظیم و سیاستهای الیم ماخوذ و مقهور داشت که
رخنه گر ملک سر افکنده به ** لشکر بد عهد پراکنده به ** دیگر باره سلطان مجاهدان از روی انتقام بتدارک اعدا همان
وزیر اعظم داود پاشا را با جمعی کثیر از لشکر ینگی چری و امرا و اعیان خدام با اسباب و ادوات تمام از طوپ و تفنگ و سایر مصالح مقابله
و التحام از دار الخلافه اسطنبول روانه داشت و جمیع امرا و لشکریان آناطولی و بعضی از سپهسالاران روم ایلی را خصوصا
علی پاشا وزیر که در آن وقت امیر الامرای روم ایلی بود بمرافقت و متابعت داود پاشا برگماشت چون داود پاشا با شوکت عظیم
با اعاظم صنادید و حکام بسر حد ممالک عرب بییلاق اوچ قابولو و الاداغ رسید و با لشکر مخالفان مصاف دادن در میان
مملکت ایشان صلاح دید اما سپهسالاران آن جانب که امیر کبیر بود عنان از اقدام بمحاربه و استعجال باز کشید و در بین ولا
شهریار اعظم و تومن اکرم علاء الدوله بیک ذو القدر که آبا عن جد از تربیت دیدهای این دولت عالی شان بود و از نعوت مالعه کان
خاندان سلطنت آل عثمان ممنون بود در انجا بحضور پاشای اعظم رسید و بعد از انعقاد مجلس مشاورت دخول لشکر سلطان مجاهدان از میان
مملکت شام از روی دلخواهی صلاح ندید و چون اعدای این دولت قاهره دورغود اغلی که باعث اصلی بر القای فتنه و فساد میان
این دو دولت بلند در میان داش ایلی متحصن بود و دفع آنچنان دشمن قدیم از سمت طریق لازم مینمود و باتفاق عظمای امرا و سپهسالاران
خصوصا علاء الدوله بیک مصلحت وقت را بر دفع و استیصال دورغود اغلی که منشاء فساد آن حدود و بلاد بود مقرر داشتند
و چون دورغود اغلی بمحلهای حصین داش ایلی متمکن و متحصن بود رایت مبارزت بآن صوب بر افراشتند و بعضی امرا و حکام
چنان رای دیدند که هر کدام از امرای عظام از یک جهت داش ایلی متوجه دفع آن مفسدان گردند و از هر جانب کوهستان ورساق را
محصور ساخته بدفع اعدا روی آوردند اولا علی پاشا با امرا و عساکر روم ایلی از اطراف طرسوس توجه نمودند و امرا و لشکریان آناطولی
از محلی که بیورد اولاس معروفست نهضت فرمودند و داود پاشا با خواص آستان دولت و مردم ینگیچری از کوه بلغار در آمدند و همه
از سه طرف آن محلهای حصین را احاطه کردند و باستیصال مفسدان درغود بسطوت تمام روی آوردند امرا و سرخیلان ولایت
ورساق از روی اطاعت و انقیاد تلقی نموده دورغود اغلی با توابع از میان خود بیرون کردند و طرغود اغلی تغیر صورت نموده
از راه پنهان از آن میان بدستور معهود بطرف شام فرار نمود و امرا و صنادید داش ایلی مطیع و منقاد شدند و تعهد استقامت
بر جاده اخلاص و اعتقاد کردند ** لقد اجلک من ارضاک ظاهره ** و قد اطاعک من یعصیک مستترا

چون دفع مواد فتنه و فساد از حدود و اقطار آن بلاد در حسب مدعی و مراد میسر گشت و کسی از ملوک و حکام مصر و شام در معرض مخاصمت
و مقاومت در نیامد و تعب سفر میان سپاه و لشکر بامتداد کشید و موسم سرما و زمستان رسید هر اینه داود پاشا لشکریان را
بتوجه منازل خود رخصت و اجازه داد و خود نیز از آنجا روی بدرگاه جهانپناه آورد و در سلاق و بیره اسطنبول با آستان بوس سلطان
مجاهدان سرافراز گشت مولد بازآمد و در جناب اقبال شد جلوه کنان بجاه و اجلال و در آن اوقات عمارت مسجد جامع
و ابواب البر جدید که سلطان اهل ایمان در شهر ادرنه انشا فرموده بود بحد اتمام رسید و سلطان عزیمت اجلاس ائمه و علما و انعام و اطعام
فقرا در آن بقاع و معابد رفیع البنا فرمود و جهت عقد جمعه و جماعت و ترویج آن امکنه عبادت و طاعت بدار السلطنه ادرنه توجه نمود
و در آن ابواب خیرات که فی الحقیقه مداخل غرفات جنات بود سلطان عمیم الاحسان بذات همایون تشریف آورد و جمعیتی عظمی از اهل علم و تقوی
و از عامه فقرا و مساکین و ضعفا تالیف کرد و مایده احسان و سماط انعام و امتنان در آن روز بر طبق مودای انه یبسط الرزق
لمن یشاء در بساط اتصال مبسوط داشت و بشکرانه توفیق تعمیر الحان مبانی صدقات و انشاء آن امکنه البقاع و انفاق نفقات
در آن و بالعموم ناس مایده امتنان و خوان احسان را مستبل گذاشت و ارباب مناصب و مراتب را بتشریفات لایقه و انعامات و عنایات
فایقه محظوظ و واقف و انصبا کافیه رسانید و مدرسی از علما متبحر جهت مسند افاده با طلبه در مدرسه موسسه با تعین ارزاق مستوفی
مقرر گردانید و در جامع رفیع الفنا منیع البنا خطیب و امام و حفاظ و قرا از اشراف صلحا و اتقیا معین نمود و تشخیص اطبا
و روسا حکمت انتما جهت مصلحت مدرسه الصحه دار الشفا و نصب مودب نیکو تعلیم جهت تعلیم صبیان و ایتام و فقرا و سایر عمله
و خدام بر حسب اقتضا مصالح الجنان ابواب خیرات بل القصا فرمود بیت له منن تلغی الشاکر کانما بها اقسمت الا تودی له الشکر
من اضرب الامثال امر افسد الملک و اهل الدهر دونک و الذر چون از مهمات و متممات آن بقاع المبرات بواجبی فراغ حاصل
شد بدار الخلافه اسطنبول مراجعت نمود و نشر آثار عدل و احسان و بسط انوار رحمت و اشفاق بر کافه بنی نوع انسان افزود
زر افشانت همه روزه چنین باد جو شغت حصن دولت همچنین باد داستان بیست و ششم از واقعات و فتوحات و حالات
میمنت میمون العواقب سلطانی در بیان اسباب و موجبات تجهیز عساکر سلطانی به سپهسالاری علی پاشا وزیر بداعیه توجه بحدود
ممالک شام و کیفیت فتوح قلاع و تعمیر حصون در سرحد ممالک عرب باهتمام سپهسالار و امرا آن سپاه کواکب انتظام و گفتار
در کیفیت مقابله و جدال علی پاشا و امرا آنجا با اوزبک امیر کبیر مصر و سایر ملوک اعراب و تقاعد طرفین از ملحمه قتال و تراجع جانبین از معرکه

جدال

جدال جهت بعضی از بواعث و اسباب حکمت الالهی در ظهور حوادث کاینات که برخلاف مقتضای افکار صایبه خردمندان باشد
و مصلحت تحقیقی در شیوع سوانح حالات و حادثات که منافی مشتهای و ارتضای انظار ثاقبه هوشمندان نماید همین تنبیه و ایقاظ
دیده ادراک است و مجرد استدا و انتعاظ عقل دراک باین معنی که اگر چه تعاقب مطالب عالم کون و فساد بر اسباب و مقدمات
معتاده امری اکثری الوقوع است و ترتب نتایج بر قیاسات عقلی قانونی است معقول و مسموع لیکن چون در بعضی
مواقع و وقایع تدبیرات عقلی و مقدمات فکری با وجود آنکه بحسب رسوم عادات موافق صواب باشد و بواعث حصول مطلوب
هر چند که مقرون بجمعیت اسباب نماید گاهی از افاده مقصود در حصول غلقت منماید و آنچه واداز اعداد اسباب طالب باشد
بمقام تاخر و توقف می آید البته ماورای این علل و اسباب ظاهری موجودی مستقل الوجود باید بود که آن علت العلل باشد
و جمیع سلسلهای عالم اسباب منتهی بحریم بارگاه آن مبدع و مبدی اول گردد بیت بی من و بی تو کارسازی هست
بی نیازی و بی نیازی هست و همچنین این صورت عدم انتاج و عقیمی آرا اولی الابصار از منبهان عالم معنی اشعار باشد
بآنکه در درون پرده ظلمانی این عالم امکان و از ماورای اشباح محفوف بشهر بند زمان و مکان در غیب الالهی عالمهای دیگرست
و کشورهای بی شور و شر که آن همه بیرون از عرصه عقل مصلحت بنیان است و آن کشور افزون تر از حیطه تسخیر و تدبیر خرده دانان
و همه تسبیح مجاوران آن عوالم روحانی و اوراد جمیع اوقات زمانی این کلمه طیبه دلپذیرست که یا مدبر الملا و ازمه یسهل علینا کل
عسیر همه سررشته استنتاج مطالب از این مقدمات عقلی طالب البته مربوط بحبل متین ارادت و مشیت کارفرمایان آن عالمهای
فرخنده و کشورهای خرم است و افکار صحیح بنی آدم در حریم آن حرم بیگانه و نامحرم و مضمون العبد یدبر و الله یقدر بر صدق این
مدعی نصی قاطع است و در اشعار بر نکات و حقایق این دعوای محکم کلمه شریفه مرضیه که عرفت الله بفسخ العزایم و حل الهمم
کلامی مفید و جامع بیت قد ینعم الله بالبلوی و ان عظمت و یبتلی الله بعض الخلق بالنعم هر آینه سعادتمند آن کسی است
که زمام عقل سلیم در مقام رضا و تسلیم بدست تقدیر قدیر گذارد و در هر چه موافق یا مخالف ارادت و عقل بشری باشد خود را
بقبول و اقبال آن مراد الالهی مجبور و مامور پندارد و زمام اختیار ظاهری که در حقیقت بدست کارفرمای تقدیرست بطوع و رغبت
بقبضه اقتدار پروردگار موکول دارد و انامل تدبیر خود را در تحریک عنان توسن مراد اصلا جز اقهر اصطراع و منتقد افزید کار
خود شمارد و بر حسب مودای هدایت مضمون و بلوناهم بالحسنات و السیئات لعلهم یرجعون در هر حالت که طبع خود کام را

مرغوب آید و در انجه مکروه و خلاف مطلوب نماید جملگی را محمول بر امتحانات سبحانی انگارد بیت قدرتش را بحشم عجز مبین
عجز اگر بکوی او آیین **القصه** از تماثیل حقیقت این کلام حقیقت انتظام تفاصیل احوال خجسته مآل وزیر
عالیمقام و مدبر مصالح اسلام اعنی علاء الدین علی پاشا وفقه الله تعالی فی مراضیه علی ما لان است که در سنه ثلث و تسعین و ثمانمائه
که سلطان مجاهدان دران ولا بواسطه تسبیق قدم البادی اظلم از حرکات بی آزرمانه و تحریکات مواد فتنه و فساد زمانه از جملهٔ	۹۲
اعمال و اقوال سلطان مصر نکات بظهور آمده بود و سابق بر این باب مشروح مذکور گشته از انجا که اقتضاء سطوت قهرمان سلطنه
و جلال و اقتضای صفت قدرت و ضرب بر کمال است همیشه غیرت جبلی و حمیت پادشاهی اصلی را بر این معنی مصمم میداشت
که بروفق داعیه سلطان مغفور خداوندگار مبرور والد بزرگوار سلطان سلاطین حشره الله تعالی مع النبیین و الشهداء
و الصالحین تمامی ممالک شام را که در قدیم الایام داخل ایالت قیصر روم می بوده از دست تطاول جماعت فرومایه قوم
ناکس یعنی ممالیک مخاذیل چرکس باز رهانند و مداخل آن ممالک را داخل مصالح سپاه غازیان و مجاهدان گردانند تا شاید
که نخوت فرعونیت و عزیزی مصر سلطنت بی اعتبار و اصل و آن خود بینی و تفرعن بی حوت و نسل سلطان انجا تقلیل پذیرد و نزوال	ل
افتاب دولت زایلش از ملک شام شاید که ترک جبروت و نیره نخی **الیس لی ملک مصر و هذه الانهار تجری من تحتی** در عاقبت
و انجام منش گیرد بیت همچو خفاشی است خصم از کور بختی زانکه او دشمنی هر شام با خورشید خاور میکند هر آینه
باقتضاء این داعیه سلطان مجاهدان علی پاشا وزیر را جهت تسخیر بعضی قلاع و تعمیر چند محل ارتفاع با ارتفاع که برزخ
ممالک روم و شامست بآن حدود فرستاد و تمامی امرا و لشکریان ممالک اناطولی و عساکر قرامان را بمتابعت و مطاوعت
او فرمان داد و از ملازمان آستان خلافت مکان سپهسالاران سه بلوک لشکر را باتباع پاشای مشار الیه مامور
داشت و از امراء اعظام روم ایلی هم بعضی سپهسالاران مشهور بمرافقت و موافقت پاشای کامکار محصور فرمود و روز
شنبه ثالث ربیع الاول سنه مذکوره وزیر مشار الیه از معبر اسطنبول عبور کرده روانه آن جوانب شد و بحرکات متوالی بحدود
و حوالی قرامان رسید و از سر قلیه که سرحد قرامان و شامست بولایت اذنه شروع نمود و دران سرحد قلعه عالی در غایت متانت
و حصنی در نهایت حصانت تعمیر نمود و قلعه و شهر بند طرسوس را تجدید و تشدید فرمود و قلعه اماوررای و قلعه کوره را بطلایقه
صلح فتح نمود و قلعه ایاس را مستحفظان اندا خته گریختند و بام پاشا انجا را خراب کردند و از انجوانب روی بتسخیر سایر

قلاع آوردند

قلاع آوردند و در اطراف کوه بلغار قلعه بمرون و ملواره و غیره مدارک را بمن دولت قاهره فتح نموده بعضی را مستحفظان و کوتو	الان
مضبوط داشت و بعد از ان قضا را خلیل پاشا امیر الامراء روم ایلی را فرستادند که باتفاق لشکر روم ایلی قلعه سیس را تسخیر نمایند
و علی پاشا که سپهسالار عساکر روم با سایر امرا بصحت تاکید وصیت شد امرا خود با جمیع سپاه منعاقب بر سر سیس روی توجه آوردند و بضرب
توپ و تفنگ هر روزه بمقاتله و جنگ آن قلعه را بطریق امان فتح کردند و سیبی بک که الیوم نایب شام است و در انجا محافظ وا	میر
قلعه بود با دویست نفر خواص غلامان و مستحفظان قلعه بقید افتادند و همگی را بخدمت حضرت سلطانی بدار الخلافه اسطنبول فرستادند
و هنوز عمارت حصار و سور اذنه باتمام نرسیده بود که در غره رمضان سنه مذکوره امرا و لشکریان مصر با تمامی امرا و شام بمقاومت
و مدافعت عساکر نصرت فرجام از کوه بغراس تجاوز نموده و تمامی عظما ملوک و حکام ممالک مصری با ملک الامرا شام و تمرتاش که امیر سلاح
و خویشاوند و ثانی سلطان بود و قنصاوه حمساه که امیر آخور اعظم و رابع سلطان بود و الفی و سایر سپهسالاران الف و امیر ایلم	که از عظما امرا بود صح
که از اقیال اعراب بود و نایب طرابلس و حاجب صفد و نایب رمله و امثال ایشان و نایب حلب و توابع و سپاهی شاملو و امراء ترکمان
رمضان اغلی و دورغود اغلی درین مجمع بهم پیوسته بودند اما ترتیب سپهسالاری همگی با میر کبیر ازبک که ثانی سلطان می باشد مرجوع بود
و بداعیه مقابله و مقاتله و دفع نوض و منع تصرف لشکر مجاهدان دران سرحد بمقاومت مخاصمت نمایند فاما امر عالی سلطانی نافذ شد
که چون احمد پاشا سر سک اعلی از حبس معسکر شام خلاصی یافته بود و سلطان ایالت کلی بولی و حکومت دریا و کشتیها را باو تفویض فرمود و امر
کرد که لشکری چند از روی دریا با سفاین عظام در ساحل جبل بغراس سد باب لشکریان خصما از ان ممر طریق نمایند اتفاقا درین محل که لشکر
مصریان در مقام عبور از ان محل بغراس بتطوب و تفنگ کشتیهای جهان آشوب ... اجال عبور محال میمنود و آن ممر نفوذ لشکر بالکل مسدود بود
و اصلا تدارک این بلیت که پیش راه ایشان آمده بود بفکر و تدبیر نمیتوانستند نمود بیت از هیچ طرف راه نیابم که ز زلفت
بر هیچ طرف نیست که دامی ز بلا نیست اما باقتضای قضاء الاهی در عین این حالت ناگاه در روی دریا بنیاد باد جنوبی شد
و بلغت شبانروز بنوعی هبوب باد جنوب را اشتداد شد که تمامی کشتیها از هم پریشان و مغلوب گشت چه اگر هر گاه که باد جنوب بنیاد هبوب	که شمال است
کند از جانب روم بشام کشتی از سیر و سکون ممنوع میگردد و زمام اختیار میان اهل کشتی دران شدت ریاح عواصف از دست
اهل کشتی منقطع می شود لاجرم درین یکشبانروز که این باد وزیدن گرفت لشکر شام را فرصت عبور دست داد و همه لشکر ایشان
از ان سکنای بی مجال خلاصی یافته قدم بسر دیلی معرکه جدال نهاد و از ان محل لشکر مخالف باقتضای باد مراد و طالع موافق بساحل جهان

سوی امند وازرود خانه قرطه ارماق عبور نمودند — گذر کرده آن لشکر از جوی خون * چو شمشیر مصری روان در درون *
چو انبوه خاشاک در روز باد * ز دریا سپه رو بساحل نهاد * بر طاس جوی گذر کرده جوی * در انگیز فتنه دران جست وجوی *
در هشتم رمضان در قرب ادنه کنار جاسوس در محلی که معروف با عبا جاری است لشکرهای جانبین واعلام وبنود طرفین خود را
از دور بیکدیگر نمودند ومیان عساکر روم وشام از قبیل تقابل صبح وشام لوایای نور وظلام برافراختند واز هر دو جانب
شموج بحار جنگ وکارزار نشو صفهای موج کردار بمقابل یکدیگر برداختند وتیغهای آبدار را از هر طرف چون برق بهاران
در حین نزول باران بر یکدیگر جلوه میدادند ودلاوران میدان هر کدام در میان زره وحصان بر مثال شیران زنجیر دار بر یکدیگر
حمله می آوردند — زمین گشته از نیزه چون نیستان * گرفته علمها جو آتش دران * واز جانب عساکر مجاهدان نیز صف
صفوف جنود وتالیف سرایا و وفود برین نسق مرتب داشتند که علی پاشا با مردم در دولتخانه همایون از سوار وپیادها
ینکیچری وقول احمد بیک ولد اسفندیار وعمر بیک دورجانی علی ومحمود بیک مستنصر که از دلاوران مشهور بودند در قلب لشکر ایستادند
ولشکریان وامرا اناطولی ومملکت قرامان خصوصا شان بیک ویعقوب پاشا امیر الامرا قرامان وسلیمان بیک واحمد پاشا ولی الدین
اغلی در جانب میمنه الویه ورایات گشاده بودند وامرا وعساکر روم ایلی در جانب یسار ربسط اعلام سپهسالاری عساکر مجاهدان نیز
اتفاق افتاده ودر طلیعه عساکر مجاهدان اسکندر بیک که از غلامان خاص سلطان بود واولاد اورنس بیک اسمعیل بیک وسلیمان بیک
از جانب اناطولی وحسین بیک صاحب لوا اوفوی از جانب روم ایلی واما از جانب لشکر مصریان واعراب شام اولا ازبک امیر کبیر
با خواص سلطان مصر در قلب ایستاده بود وملک الامرا دمشق با امرا ترک وعرب شام را در میمنه جای داده وملک الامرا
حلب با امرا بلاد اطراف ونواحی ان با لشکری غرق پولاد در میسره افتاده ودر طلیعه تمراس ونایب حلب با چهار هزار غلام خاصگی
سلطان مصر — از آهن سپاهی سیه همچو شام * درخشان سنانشان چو برق از ظلام * ودر میان عساکر مجاهدان چنان معهود
شد که اگر لشکر خصم بر طرف اناطولی غلبه کرده زور آورد * واز هجوم خصوم دست راست از مقاومت خصما عاجز شود لشکر دست
چپ معاونت دست راست نماید * واگر قلب بقلب ویمین بیمین ویسار بیسار مقابل کردند * هر کس روی بخصم خود آورد اتفاقا
بر جانب اناطولی ولشکر قرامان از لشکر خصما غلبه وهجوم کرده آنها در مقام مقاومت نایستادند ولی اختیار جهت الکه شدند حرب
بان موخشی که عیسی بیک ولد اورنس وسلیمان برادر او مقتول شدند ویعقوب پاشا امیر الامرا قرامانرا هلکسر گردانیدند هر ایشکر

روی بانهزام نهادند وتمراس با جماعت غلامان خاصه واولاد درعوسه وولد رمضان ایشانرا در میش انداخته می دوانیدند
وهر چند انتظار معاونت از لشکر روم ایلی کشیدند بهیچ وجه اعانت واغاثت ازیشان ندیدند واز صف جنگ بامعسکر ومقام
شبانه خود باز گردیدند وبی ملاحظه عاقبت ومال وبی استعلام احوال از لشکر باقی در جنگ وجدال بمجرد ظن باطل خود حملی لشکر قلب را
هم منکسر پنداشتند لاجرم هرچه در یورت واردوی اصل از نقود واموال نفیس یافتند تمامی را بتاراج دادند واچه لایق حمل ونقل
بود بر داشته بطریق فرار افتادند — فلیبسوا وفیا وأین الوفا * صدیق صدوق من الناس نزر * فود هم کسحاب بزر
وعهد هم کسراب نعز * اما مردم حلب وسایر لشکر عرب که مردم اناطولی را تعاقب نموده بودند دیدند که قلب لشکر روم وصفوف
روم ایلی برجای ایستاده اند وامیر کبیر ازبک را از محل خود باز پس نشانیده اند تند اشتند که مگر قلب لشکر مصر وامیر کبیر ١١
قلب لشکر روم شکسته که حصن بوقار وتمکن ایستاده * وباستقلال تمام روی بخصم خود نهاده * بنابرین لشکر حلب نیز روی
ادبار بطرف معسکر خود نهاده از آب بگذشتند وراه حلب را پیش گرفته از اضطراب مطلقا نگاه بقفا نمیکردند وبان عجله
وفرار تا بحلب روی آوردند درین حال میان هر دو قلب علی پاشا وازبک بهمدیگر مخاصمه وجدال عظیم بهم پیوست ولشکر
ینکیچری ومردم درگاه عالی مانند کوهی ثابت قدم در مقابله خصما ایستادگی نمودند وازبک را یکبار از پیش برداشته
با خصم مقابل خود آثار مردانگی ودلاوری اظهار فرمودند — گرفته کمر بند جنگ آزمای * که گر کوه که بودی بلندی زجای *
زره پوش را چون تبرزین زدی * گذر کردی از مرد و بر زین زدی * دیگر باره ازبک امیر کبیر با جمعی کثیر بر قلب لشکر روم بر علی پاشا
زور آورد * وهر کس از جانب خود حمله عظیم آغاز کرد * درین اثنا امیر دلاور یحیی پاشا که الآن وزیر عالی شان است ودر دلاوری
مسلم مبارزان زمان با غلامان خاصه خود بامداد قلب ووظایف دلاوری بجای آورد * وفیما بین یحیی پاشا ولشکر مخالف محاربه
ومضاربه بغایت سهمناک اتفاق افتاد * که پیر سالدیدهٔ فلک دوار در سنین ادوار چنان معرکه نشان نمیداد * ودران جنگگاه
یحیی پاشا باتفاق بعضی از امرا ولشکریان داد مردانگی دادند بنوعی که فیما بین از هر طرف کشتگان بسیار در خاک وخون غلطیده
میان سم ستوران ذره سان با زمین یکسان وهموار شدند وسرهای سروران در پای اسبان بمقام قوام حوافر واقدام خیول
مبارزان میان معرکه کارزار پایمال حوادث روزگار گشتند — دو لشکر بهم بر زدند از کمین * تو گفتی زدند آسمان بر زمین *
زباریدن تیر همچو تگرگ * بهر گوشه برخواست طوفان مرگ * زمین آسمان شد ز گرد کبود * چو انجم در او برق شمشیر وخود *

بصید سر بران پر خاش ساز ‧ کمند اژدها وش دسن کرده باز ‧ خانه زنب دولت غلام خاص یحیی پاشا را از تیغ بلارک
تاج و تارک بر خاک هلاک افتاده بود و عیسی بیک ولد احمد بیک و یونس بیک که حاکم ادنه بود درین معرکه ادراک مرتبه شهادت نمود و از
جانب اهل مصر چندان کشته بر زمین افتاده بود که مجال جولان اکثری جیاد اجناد مجاهدان نبود مصرع بر انگیخته گرد هیجا جو دود ‧
در آن تنگنا جای جولان نبود ‧ و تا وقت شام فیمابین چنان بلمعان سیوف و رماح نایره حرب مشتعل بود و چندان در میان
فریقین الحاح وسایط فصال صوارم و صفاح درخشان متصل ممنود که دیده خورشید از ملاحظه آن معتل چون شفق شام
خونین گشته بود و روی زمین از سقوط سرهای بی بدن و بدنهای بی سر چون مسلخ و مذبح سلطان شده و تا هنگام شبانگاه هر چند
بطریق معامله الحرب سجال فیمابین علی پاشا و از بک قتال علی الاتصال شد فاما علی پاشا که قلب لشکر مجاهدان بود بر مثال
دل موحدان موقن در غایت سکینه و اطمینان از آن وضع التیام و استحکام در صف خود تزلزل و افتراق نمود اما قلب لشکر هم
در وقت شام مبادی تفرق انفصال و تزلزل و انفصام انتظام نهاد و سر امراء و کتایب خصما باسلک مراجعت منزل از همدیگر افتاد
آن تا و بعضی متهوران صلاح دیدند که از عقب از بک می باید بتعاقب مبادرت نمودن و در عین عودت ایشان بمقام شبانگاه
خود در صدد تفرق شمل و تشتت جمع ایشان بودن مصرع بشد وقت فرصت برو یافتن ‧ سر دست و دیش بر تافتن ‧
اما علی پاشا و بعضی امراء اعظام کار دیده چون عمر بیک دورخان اغلی که عمرها عموار در راه دین کوشیده بود و در غزوات کفار
روزگارها طاقه جنگ و جدال ورزیده بمشاورت یکدیگر مطارده نمودند که تمام لشکر اناطولی و قرامان با امراء اصحاب سنجق در اول حمله
هزیمت کردند و از جانب دیگر امرای روم ایلی با خلیل پاشا امیر الامراء آن مطلقا جهت مددکاری اقدام اقدام [illegible] ورزیدند
اگر چنانچه انتظام و التیام قلب لشکر را که با وجود استحکام صف ینکیچری حکم کوه استوار دارند از همدیگر جدا سازند و از
عقب خصما بسرعت تازند ممکن که از جانب خصوم بار مدافعه و منع [illegible] و منی ایستادگی نمانند و در حین مخاصمه باز بهمدیگر جمع آیند
و صلاح وقت اقتضاء معاودت نماید یقین که دیگر نظم این جمعیت در حالت التحام جنگ و جدال محال مینماید سر آینه صلاح
در ثبات قدم کوشیدند و بر حسب مدلول الشجاعة صبر ساعة طریقه تمکن و ثبوت را مناسب دیدند چون بساط گردون بوقلمون
از رنگ شفق گلگون پر خون مبادی ذنار ملی و مساعی نهاد و لمعات سیوف و رماح را از تراکم غبار کارزار یکبار از تابش
و اشراق افتاد لشکر مصر و شام مایل بجانب مغرب قفول و آیل بافق غروب و افول شدند که ‧ جهان به که امشب تولا کنیم

جو فردا

بانجاز امر الملک … چو فردا رسد فکر فردا کنیم ‧ و امیر کبیر از آب گذشته از جلگاه بجانب معسکر و منزل خود عاید گشت بعد از آنکه عبور از بک و لشکر ایشان
از آب محقق شد علی پاشا که مراجعت بمسکن و ماوی خود عاید شد درین جانب علی پاشا دید که تمامی امراء و لشکریان اناطولی و قرامان
در اوایل مکاوحه اردوی اصل و معسکر را تاراج کرده گریخته اند و انواع قباحت با وجود گناه ریخته و کفار بظهور آورده اند و از
بیک امیر کبیر هم چون معسکر خود رفته اکثر لشکر حلب و توابع را گریزان دیده و از منهیان اخبار شنیده که کشتیهای احمد پاشا و بیک اغلی
در سر راه گریختگان لشکر حلب را انواع و داقکنی کرده و بنهب و غارت و احمت رسانیده و احوال لشکریان خود را از آن مجاری عظیم
مضطرب خاطر و متزلزل دیده با امرا و حکام مشاورت کرده که همان شب براه مراجعت مبادرت نمایند اما بعضی صلاح دیده اند
که تا صبح توقف لازم مینماید و شب همه شب بر سر اسب واقف و آگاه ستادن می باید بعد از تحقیق حال خصما چون امنیت عبور
از آب داشته باشند بعد از آن خود را بطریق کوه بغراس کشیم و مهما امکن در دفع خصم و رعایت حزم کوشیم ‧ کلید ظفر چون نباشد بدست
ببازو در فتح نتوان شکست ‧ اما چون علی پاشا با امراء اعظام و خواص خدام درگاه عالی مقام در مقام و منزل اصلا انتظام
ندیدند و لشکرها را از اطراف در غایت تفرق و انهزام دیدند سر آینه صلاح در معاودت و مراجعت یافتند و تمامی امراء و لشکریان که از قلعه …
برفاقت علی پاشا شتافتند همان شب اسباب طوب و تفنگ و غیرها را در قلعه ادنه مضبوط داشتند و گروهی را بمحافظت و نگاهداشت
قلعه گماشتند و از آن محل که بسلطان نشسته بودند رجوع و عود نمودند ‧ عاد سهل الامور بعد حزون ‧ و نشط القلوب بعد حزین
صباح که شام تیره لشکر مصر بانجام رسید و جواسیس نجوم سیار از دیدبانی و پاسبانی اطراف عیان باز کشید دیدبانان جهت
استخبار حال لشکر روم فرستادند و در تحقیق اوضاع عساکر ایشان افتادند دیدند که معسکر مجاهدان از آثار سپاه و لشکر و جمعیت از خیل
و حشم نمی نماید اولاجان پنداشتند که مگر لشکر روم بطریقه خدعه و فریب اردوی و معسکر خود را با احمال و اثقال گذاشته اند و در
محلی مخفی منتظر فرصت ایستاده دیدبانان گماشته اند بنابرین توهمات دورخود اغلی را که باحوال و اوضاع آن منازل واقف بود
بتفحص و استخبار حال بشر فرستادند اتفاقا در حین توجه علی پاشا و امراء اعظام بصوب مراجعت شخصی از جماعت ورساق ایچ حاضر بوده
و فی الفور متوجه لشکرگاه مصریان شده و کیفیت حال را اخبار نموده وقت صحوه کبری لشکرهای شام و حلب و مصر از آب گذشته
چون بمعسکر روم آمدند هیچ آفریده در لشکرگاه ندیده اند آن شب بهمان محل نزول کرده روز دیگر بر سر قلعه ادنه آمده اند
و قلعه را محاصره نموده و بترتیب طوب مشغول شده هر چند که قلعه را علی پاشا بطوب و تفنگ و اسباب قلعه داری چنان محکم کرده بود

کشا میان از اقدرت تسخیر نبود فاما از اقتضای تقدیر در درون قلعه ناگاه آتشی بذخیره باروت و اسباب طوب و تفنگ افتاده و حاکم
قلعه چون توجه باطفاء آن نایره بلا رو نهاده او را اسم آن التهاب آتش طوب بهلاکت داد و قلعه و حصار رو باختلال آورده بعد از چند روز
بضرورت قلعه را بشامیان داده اند و در قلعه و حصار بر روی ایشان بطریقه امان گشاده اند صبوری چون بود منزل چنین تنگ
جهان دارم نگه من نام و این ننگ و چون علی پاشا باتفاق امرا و لشکریان بسر قلعه آمدند از آنجا تفاصیل حالات که جاری شده
عرضه داشت درگاه خداوندگاری نمودند و ما وقف وصول جواب حکم همایون در آنجا چند وقت متوقف می بودند تا آنکه حکم جهان مطاع
از پایه سریر اعلی باسم علی پاشا رسید که قراگوز بیک که سابقا امیر الامرا قرامان بود و سنان بیک بولوقصدی که حاکم قیصریه بود
و اسحق بیک ولد قرال بوسته که حاکم قراسی ایلی بود و اسکندر چلبی ولد قراه پاشا و حاکری سنان بیک که حاکم کانغری بود
و جمعی دیگر از اعیان ملک مردم نامدار که او لا متصدی فرار و سالک طریق ادبار شده بودند همگی را بموجب فرمان علی پاشا مقید
و مسلسل گردانیده روانه گردانند لاجرم علی پاشا همگی را بر حسب او امر همایون بند و زنجیر کرده با دویست نفر ملازمان روانه درگاه
معلی سلطانی گردانید بعد از وصول همگی آن جماعت کنا هکاران را در قلعه یدی حصار استنبول مسجون و مکبول داشتند و بعد از چند وقت
حبس بنا بر آنکه سرفتنه و فساد در آن انگیز فرار و در ارتکاب شناعت هزیمت و ادبار قراگوز بیک بوده او را بسیاست سلطانی رسانیدند
و باقی محبوسان را بجان امان دادند اما مدتی مدید از رتبت و جاه و درجه و اعتبار افتادند سواری که در جنگ بنمود پشت
نخواهد که نام آوران ام بکشت

داستان ششم از واقعات و حالات میمنت میمون العواقب سلطانی
در بیان کیفیت اقدام امرا و حکام ممالک شام بدخول ممالک قرامان و ذکر اسباب و بواعث انگیز علاء الدوله ذو القدر
بنوجه لشکر شام جهت تعرض حدود ممالک سلطان و کیفیت ر در کیفیت القاء صلح و صلاح ذات بین توسط اکابر دین
میان سلطان مصر و سلطان سلاطین و انعقاد عهود مصادقت فیما بین پادشاهان اسلام جهت صلاح مسلمین
این کلمه حکمیه که فواید جلیله در ضمن آن مطوی است از بعض حکماء منقول و مروی است که لیس احد انغص عیشا و اکثر تعبا
و اطول فکرة من الملک العادل العارف بالمعاد و المآب و المتیقن للثواب و العقاب و بیان مودای این کلام حکمت التیام
آنست که سلطان وقت چون مالک زمام مهام و ناظم مناظم ملک و دین است و ماسک عنان احکام امر و نهی بر کافه
مسلمین هر آینه مراعات جانب دوام متحالفه که در اکثر مواقع صلاح و فساد آن هر یک از دیگری متخالف افتد در غایت مشقت

ودشواری

ودشواری است یعنی رعایت نظام مملکت و سیاست با وجود موافقت قوانین شریعت و جمعیت صلاح هر دو جانب نزد ارباب حشمت و دولت
اصعب جمیع قواعد جهانداری است لمولفه دین و دنیا را بهم یابی نظام آب و آتش را چو باشد التیام چو اکثر نظم قواعد دین
بمتابعت سنن سید المرسلین و ایمه خلفاء راشدین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین تمشیت پذیر است و رعایت ناموس سلطنت ظاهری بر شیوه اهل
دنیا و ملوک صاحب تمکین بمجرد اوامر حکم قطعی تیغ و شمشیر است و لیکن در اکثر اوقات رسوم پادشاهان روزگار در حین اظهار و اسم
شوکت و اقتدار چون تحت مضای سیوف و صوارم امضا یابد با قانون شرایع و نوامیس الهی منافی و مباین نماید و شارع اوامر
و نواهی دینیه اطلاق دست استیلا را بی مصلحتی دینی تجویز نفرماید هر آینه سلطان عادل و ملک دانا دل همواره در تطبیق این
دو طریق پر مضیق ممتحن و مغبون بمتاعب کونان گونه مسالک بر تضییق افتد و در تلفیق دولت بقا دین و دنیا ناپایدار همواره
کشتی فکرتش در لطمه بحر عمیق غریق گردد بیت و انا لفی الدنیا کرکب سفینة نظن وقوفا و الزمان بنا یجری اکنون هر پادشاه
عاقبت اندیش آخرت بین و هر سلطان روشن دل نیکو اعتقاد و یقین که بر سنت خلفاء راشدین و بمسلک انبیا و مرسلین جانب صلاح دین را
بر نظام مهام دنیا ترجیح فرماید و همگی مطالب کامکاری را بقانون شریعت شریفه تصحیح نماید بی شبهه و ارتیاب در نهایت امور و انجام
مصدوقه این آیت سعادت اختتام شود که حاکی از سعادت مندی دنیا و دین است که و آتیناه فی الدنیا حسنة و انه فی الآخرة
لمن الصالحین و بر مقبلان خردمند و سروران ارجمند محقق است که استبدال مقصد ادنی بمطلب اجل و اعلی شرعا و عقلا افضل
و اولی است و جامع سعادت نشاتین اقوی و اولی در ترجیح صلاح ملی بر نظام ملکی و مالی البته فایز باقصار تبت مجد و علا است
لمولفه
هر که دین برگزید و دنیا کاست دین و دنیا بیکدگر آراست زانکه دنیا سرای نقصانست صاحب دین جلیس رضوانست
القصه چون مجاری اوایل حال سلطان سلاطین مجاهدان با بعضی ملوک و حکام زمان مصدوقه این مسلک کلام
افتاد و فتنهای عظیم بانگیز اهل فساد و اغرا و اغواء و شاة و حساد میان سلطان مجاهدان و سلطان مصر و شام مساطه زمان
جلوه داد و از القاء مخالف و نفاق و ابقاء و استمرار بواعث منازعت و شقاق انواع تعب بخواطر بسیاری از مسلمانان لاحق شد
و از افساد بعضی مردم ستیزه انگیز و از اشتداد منازعات عصبیت آمیز بسیار خرابی و ویرانی با اهل ایمان متلاحق و متعاقب
فلولاه لم تجری الدماء علی الثری و لم یکن للدنیا و لا اهلها خوف اما چون سلطان دین دار و حصر و شریعت مدار باقتضاء اصل
جبلت عادلانه و باستشفاع بعضی بزرگان زمانه مصلحتهای دینی و ترقیه اهل اسلام را بر کامرانی طبع خود کام مرجح داشت

٣٣

وبسنت انبیا وخلفا رجوع فرموده سلوک ملوک جابره وطرق قوانین جابره را مهجور گذاشت سرا ینه حق تعالی رایات
اقبال واعلام جاه وجلال اورا در عاقبت ومال در فضای گردون مجال امال برافراخت وشوارق ایات توفیق
لمعات مقاصد جلیه سلطانی را بی ازتکابِ متاعب ومشاق ازصبح تاییدات غیبی باغات ارتفاع تابید آنکاه ساخت وجمیع
مخالفان وبدخواهان این سلطان مجاهدان را در اطراف واکناف جهان بی تقدیم مقدمات ظاهری مستاصل ومقهور گردانید
ودیوما فیوما چون اعلام جهانتاب آفتاب لواء شوکت ومکنت بی اندازه اورا برافراشته خصما اورا در ملک عدم بخاک تیره
نشانید چنانچه الیوم ازان طوایف مخالف که در سر وجبار داعیه اضرار وآزار داشتند کار فرمان تقدیر یک متنفس را
ازان ملوک وسلاطین صاحب جاه وتمکین در روی زمین بکذاشتند وسلطان سلاطین را سر روزه تفوق واستیلا
برملوک کفر واسلام متضاعف شد واسباب شکوه دولت ودین وموجبات تمکن وتمکین مترادف ومتالف گشت

نه بند انجه بینی تو زایام سکندر زاینه کیخسرو از جام سلیمان رانگین بود وتراین سکندر آینه دارد تو آیین

وصدق این مدعی از تذکار واقعات مذکوره فی الذیل ظاهر وسویدا است که واضح وپیدا آنکه در زمانی که فیما بین امرا وعساکر
سلطان سلاطین مجاهدان وملوک وصنادید مصریان وشامیان مجادلات ومنازعات درمیان بود از جانب علاء الدوله
بیک ذوالقدر که پرورده نعمت این خاندان خلافت انشان ومنصوب دست تربیت سلطان مجاهدان ابو الدخت مکان او
بود امّا بر سیاق صحیح حدیث شر الناس فی القیمه ذوالوجهین از مجاری اعمال واحوالش ظهور نمود بدترین مردمی بروز قیامت
چنین خون بنده منافق خوست سر دو رویش سه شود زاتش در نفاق آنکه تیغ وتن بدو روست وباوجود آنکه سالها در ظل
رحمت وافضال خداوندگار سعید ازشر وضر شاه بداق بیک برادر بزرگترکه والی وحاکم ذوالقدر بود مامون ومصون می بود
ونداق بیک جهت الکما از مسلک آبا واجداد خود یعنی از متابعت این آستانه دولت عدول نموده بود وبا اهل شام التجا فرموده
وبنصب اعانه ایشان در مسند ایالت ولایت ذوالقدری تمکن نموده سلطان سعید مغفور علاء الدوله بیک را با یالت ولایت ذوالقدری
مقرر فرموده وبتشریفات پادشاهانه وعنایات بیحد وکرانه او را منظور داشت وبجانب مملکه موروثی خود فرستاد وسلطان
زمانی که دران ولا پادشاه مملکه رومیه صغری بود فرمان داد که با سپاه خود بتمکین وامداد علاء الدوله اقدام فرموده اورا
برحکومت آن مملکت خود مقرر گرداند وسلطان مجاهدان دران ولا باصالت وخلافت والد بزرگوار علاء الدوله بیک را بر مسند ایالت

نا صل مکا سدات غضب سلطان ازوافعات
بعد انس تاریخ م

قرار بخشیده بود گردن مطاوعت مشار الیه را باطواق امتنان بی پایان در کشیده واو نیز همت خود را بدستور آبا واجداد خود در سلک
خدام این خاندان مکرمت نجاد تعداد میکرد وشاه بداق بیک بعد از انخلاع از مرتبت ایالت از سلوک سابق خود در التجا باهل مصر
وشام نادم گشته بعد از مدتی از شام فرار کرد والتجا باین درگاه سلاطین پناه آورد ودران اوقات مخالفات عساکر روم وشام
چون اکثر مجادلات در حدود وقرب ممالک علاء الدوله بیک می بود امرا وسپهسالاران لشکر سلطان مجاهدان هم بنا بر حقوق سابقه
خاندان آل عثمان از علاء الدوله بیک چشم داشت هواداریها وجانب داریهای بسیار داشتند اما تمامی مجاری اعمال واقوال او را
مخالف صوافقت واخلاص یافتند تا با لحمد در اداء حقوق نعمه لازم ومتحتم می بودند اشحسند میگفتند که ما زیاران چشم یاری داشتیم
خود غلط بود آنکه ما پنداشتیم چون امرا وسرداران لشکر بخدمت سلطان مجاهدان رسیدند شیوه بی آزرمی وعقوق وکفران
سوابق حقوق را از علاء الدوله بیک بمسامع سلطان رسانیدند ومزاج همایون را با مشار الیه منحرف گردانیدند سرا ینه سلطان
جهت مواخذه مشار الیه دیگر ایالت ذوالقدر را بشاه بداق بیک ارزانی داشت وجهت تایید واعانت او از امرا عظام
اسکندر بیک میخال اغلی را ومحمد پاشا ولد خضر بیک را با جمعی از امرا ولشکریان برگماشت وحکم همایون بمحمود بیک ولد
مستنصر که امیر الامرا قرامان بود سعادت سوست که اگر شاه بداق بیک بالعاق امرا احتیاج باعانت وامدادی داشته باشد
او با لشکریان قرامان بی توقف خود را بمدد ایشان رساند ووظایف اعانت وتقویت لازم داند چون شاه بداق بیک بسیار
بقوت واقتدار خود معتمد وبر میل قلوب لشکر ترکمان بجانب خود معتقد بود در توجه بمخاصمه علاء الدوله بیک بی جمعیت امرا ولشکریان
تماما اولا مبادرت نمود وچند انکه بعضی امرا سلطانی با او ملحق گردند توقف ننمود چون با خصم خود بمحل جدال نزدیک رسید اولا
مخاصمه شاه رخ را که اسن وارشد اولاد علاء الدوله بود واز انعام سلطان مغفور منصب ایالت سنجق قیرشهری را تصرف
می نمود دران نواحی تملک خود دستگیر نموده ومیل اتشین در دیدهای او کشیده راه قوافل صور مبصرات را از دخول شهرستان
دماغش مسدود گردانید والخصم را از جانب لشکرهای شامیان موید ومقوی دید فی الحال مکتوب بمحمود بیک مستنصر جهت
استنصار خود فرستاد ومحمود بیک بر حسب امر همایون لشکر قرامان را جمع کرده با شهر سکده روی توجه بانجواب نهاد اتفاقا
چون ما بین خصمان موعد جدال نزدیک رسیده بود دیگر باره شاه بداق بیک مکتوب خود در باب استدعا مسارعت
بمحمود بیک روانه داشت این نوبت اتفاقا مکتوب را علاء الدوله بیک در راه باربد ورسل گرفت ونگذاشت وعوض آن مکتوب

کرشاپداق بیک در باب سرعت توجه نوشته بود حسن مکتوبی نوشته روانه داشت که اگرچه سابقا التماس توجه آن جناب ولشکر فراهم
شده بود اما اکنون چون اعدا ضعیف وناتوانند باین قدر لشکر که همراه است غلبه خصم وضبط مملکت میسر است محمود بیک مشغول شد
ولشکر سلطان را دستور بخشید چون محمود بیک این مکتوب را مطالعه نمود از ان مسارعت تقاعد کرده لشکر را بهم رخصت فرمود وعلا الدوله
بیک علی الفور درین فرصت خود را بشاپداق بیک رسانید چون اسباب مقاومت شاپداق بیک بهم نرسیده بود علا الدوله اورا
منهزم گردانید واسکندر بیک میخال که از جانب سلطان رفیق شاپداق بیک بود در جنگ دستگیر شد وجهت اظهار موافقت
ودولتخواهی سلطان مصر اسکندر بیک را مقید کرده بمصر فرستاد وعلا الدوله بعد ازین اقدام جهت اندیشه احکام واصلاح
حال مملکت خود بتحریک ماده فساد افتاد واز بیک امیر کبیر مصر بتقدیم مقدمات بالشکریان مصر وشام بولایت علا الدوله آمده
از انجا باتفاق بر سر حصار قیصریه که سر حد مملکت علا الدوله است نهضت نمودند چون توجه آن لشکر مصر دفعی بود ومنوز امرا
وعساکر سلطان مجاهدان مهیا ومرتب نمیشد قیصریه را محصور ساختند وهر روزه برقلعه وحصار جنگ می انداختند چون این معنی
مسموع مسامع نواب شد علی الفور امرا وعساکر ممالک اناطولی را بسپهسالاری احمد پاشا میر بیک اعلی حکم شد که از راه قراحصار
صاحبی متوجه دفع خصما کردند درین اثنا خبر رسید که لشکر عرب ترک حصار قیصریه کرده از انجا بطرف ملطیه گذشته اند وبجهت اغوای بی
ونهب وغارت ممالک قرامان متوجه گشته اند سلطان را ازین معنی ماده غضب وقهر بنوعی ثوران نمود که فی الحال پیشگاه سرادقات جلال را
از دار الخلافه اسطنبول به نیت دفع خصما بان طرف دریا باسکودر فرستاد وبذات همایون خود متوجه آن قضیه شده بابلشکر داش
بطالع سعد قدم نهضت به بیرون نهاده ازسپهر تو همی تازی ونصرت زپس وفتح زپیش بر دو دست از تو در آویخته اقبال وظفر
چون جمیع ارکان دولت را تسکین نایره غضب سلطانی مقدور نبود وخروج سلطان از مستقر سریر خلافت موجب مفاسد ملک ودین بود
ومستدعی فترت در حدود وثغور اسلام ومساکن مسلمین وگستاخی زمره اعدای دین از مشرکان پرکین میشد لاجرم اگرچه بعضی
ارکان دولت جهت اظهار مردانگی وجلادت خود مزاج سلطان را برنشاه انتقام میداشتند واین ایقاع وافساد را اصلاح
دولت می پنداشتند وجهت ترویج مدعی خود فتوای ائمه وعلما ومفتیان را حجت در باب الحاد وعصیان ملوک وحکام مصر وشام کرده
بودند وصرف عنان توجه سلطان غازی را از صوب غزا وجهاد بصوب جدال وعناد اهل اسلام در لباس شرع وفتوی در اور ده
بودند غافل ازانکه راست کردن شرع را بر خود خطاست خویش را بر شرع باید کرد راست اما در ان
زمان

ازمان میان اکابر ائمه وعلما وفیما بین اماثل فاضل واهل فتوی مولانا ومقتدای زمان افتخار اهل افادت وافادن
مولانا زین الدین علی المشهور بمولانا عرب که منشا ومولدش اصلا از دیار شام بود فاما سالها در دیار روم
در افاده علوم وتصانیف رایقه پیشوای علما اعلام بود وبتقوی وحقانیت میان ابنای جنس خود ممتاز وجهت اجرای
کلمه حق نزد ملوک وسلاطین ملحوظ انظار اعزاز الحق بمقتضای امن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی بالکر اعلا
در امضای ان فتوای خروج سلطان بمخاصمه اهل قبله مخالفت نمود وهمواره در صدد اصلاح ذات بین غایت اجتهاد
صرف مینمود ودر ان وقت که سلطان مجاهدان بنفسه متوجه انجانب سفری شد که شرعا وعقلا منافی شیوه عدالت ودین
پروری بود ومباین سنن ابا واجداد سلطانی در شریعت گستری مینمود مولانا عرب مشار الیه باتفاق بعضی از ارکان
دولت که بحقیقت در خدمتکاری ان دولت عظمی را خیرخواه بودند ومجتهد وساعی در انصراف سلطان بتقدیم مراضی الله درجه
سلطانی گشته بتکلمه فصیحه الدین النصیحه جرات واقدام نمودند واقامت دلایل عقلی ونقلی بر وجوب فسخ عزمت سلطانی التزام
فرمودند واولا این مقدمه مسلمه را بسط کردند که اکنون مدت دویست سال است تو تیبا که سلاطین مجاهد از آل عثمان در
دیار روم همواره بتقویت ملت نبوی از راه غزا وجهاد با اعدای دین هدی اقدام نموده اند ودر اقطار عالم اشتهار این خاندان ان
بزرگوار بمجاهده فی سبیل الله ومعانده با معاندان ملت رسول الله علیه صلوات الله است وهرگز این پادشاهان غازی تیغ
از معارک وملاحم مغازی تیغ کین را از مکمن نیام برخلاف مصالح اسلام بیرون نکشیده اند وهمیشه لوای فتح ونصرت را
در فتوحات بلاد کفار جاحد ومنافق ملحد بر اسمان نصر مبین معلی گردانیده چو اکثر نتایج اسفار وحاصل جنگ وکارزار
ایشان منحصر در توسیع دایره اسلام وتضییق عرصه کفر وعبده اصنام بوده باانکه جهت دفع صایلی مغیر از حوزه مملکت
بسطوات حشمت واجلاب موده انه ورفع مفسده دینیه از حدود واقطار بلاد اسلام بروجه رخصت شرع وقانون عقل بر کار نمو ده اند
وبر حسب مدلول وکل میسر لما خلق له این خاندان خلافت جهت تایید دین موفق اند ودرین شیوه شرع پروری خلفا از این
وائمه عادلین ملحق اند اما این خصومت ومشاجره وازین گونه واقعات معادات ومحاربه که اکنون فیما بین خدام سلطان
مجاهدان واهل مصر وشام افتاده وبنا بر افساد جمعی ابواب مفاسد کلی در معظم ممالک اسلام گشاده این معنی بهیچ وجه لایق
دولت چنین سلطانی عادل مجاهد فی سبیل الله نیست ومطلقا مرضی خاطر دولتخواهان این درگاه از کافه اهل الله نه

سخنهای عزیزان رانشان اندر دل و خاطر • که حاصل میشود زالفاس دریا عنبر سارا • دیگر این مقدمه سیم با اصل سخن چنین بروج
حکمت ملحق ساخته شد • که اگر غرض سلطان مجاهدان درین مخاصمات اقدام بمراسم انتقام است • ازان قدر تاسد و التزام اعظام که
سلطان مصر نسبت با حجبی اظهار نموده بود • و بحکم الکرام ضیف در قانون سلطنت او را لازم میشود • آن قصور و تقصیر را
خود بارسال رسل معتبر و تقدیم اعذار مکرر بطریقه عذر خواهی بجای آوردند • والتماس سلوک بر مسلک والکاظمین الغیظ و
العافین عن الناس برسبیل استدعا و استعفا کردند • چو شمشیر بیکار بر داشتنی • نگه دار در دل ره آشتی •
که لشکر داران مغفر شکاف • نهان صلح جستند و پیدا مصاف • لاجرم بعد ازان تنزل و حسن مجامله ازان جانب مخالف اکنون
شایسته خلق کریم سلطان حلیم چنان مینماید • که منهج مستقیم دعای ربنا لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا مسلوک و مرعی داشته
و بمثل لازم الامتثال عفا الله عما مضی ما مضی همه گذشته را نسیا منسیا شمارند • چه اکه الیوم بحسب بحث و الحاق سلطان مصر را که
خادم حرمین شریفین است • برکات ان الامکنه قدسیه او را بمنزله حصن و پناه است • و ارواح مقدسه انبیا و اصفیا که در اراضی
مقدسه شام و حجاز اند • ان جانب را بمثابه لشکری از جنود غیب و سپاه موید من عند الله است • و با وجود کمال رضا
و رغبت اهل مصر و شام باستصلاح و التیام در ملایمت و میل سلطان مجاهدان بطریقه مستقیم مصالحه • و ترک مکاوحه
و مناظره سیم قانون مروت پادشاهی متعین • و سیم مرضات الآهی و رفاهیت مسلمانان را متضمن است • بیت
و ادی که از صلح گردد تمام • چه باید سوی جنگ دادن لگام • چو گوهر باسانی آید بچنگ • بسختی چه باید تراشید سنگ •
اکنون بجا لایق نماید که تیغ جهاد آن سپاه واجب دکه بهیبت استظهار ازان ارواح قدسیه داشته اند • و لا یزال روی همت
در وجهه نیت را بفتح دیار کافری گماشته اند • اکنون از فتوح اسلامی اعراض کرده • روی توجه بعناد و جدال اهل قبله مسلمانی آرند
و تخریب بلاد و سفک دماء عباد در عرصه ارض مقدسه • تمام توجه خود بر گمارند • و بعد از عرض این مواعظ و نصایح جهت
تمهید مقدمات تمشیت و انتظام مصالح مولانا عرب • چون جهت ادای حق نعمت و حرمت سلاطین آل عثمان • و باعث
علاقه اصلی اهل مصر و شام • درین مبانه کمال سعی و اهتمام مینمود • که بر حسب مسجل انما المومنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم
القا صلح و اصلاح فی البین جهت مصلحت اسلام و منافع طرفین بظهور آید • هر آینه مولانا مشار الیه در خدمت سلطان
التزام رفع غوایل از جانب سلطان مصر نموده • و چون در باب استصلاح و استشفاع مولانای موی الیه الحق بان جوانب

واسله و معاوضه می بوده • دران امر ابرام و التزام گستاخی در خدمت سلطان مجاهدان فرموده • و در استرضای سلطانی به
نوع مقدمات عقلی و کلمات نقلی توسل مینمود که بیت بک افندت الایام فی حسناتها • و شیمتها لولاک هم و تکریب
لقد علم الدنیا بانک رحمة • و حلمک تادیب و عفوک تثریب • اتفاقا از موجبات و مقویات این مقدمات خیر اندیشانه و در
صلاح اندیشی این انگیز مصلحانه • از عالم غیب صورتی چند روی نمود • که سند تمام جهت اتمام آن مرام بود • ازان جمله
پادشاه عالیجاه
یکی انکه سلطان عثمان تونسی که از دیر باز ابا عن جد بر تونس و تمام متعلقات ممالک مغرب غیر اندلس سلطان باستقلال
بود • رسولی معتبر بانواع تحف و هدایا با سایر سلاطین الجانب فرستاده بود • و بشفاعت سره تمامتر اصلاح ذات البین را
درخواست نموده • یک مجلد مصحف مجید • و بعضی از کتب معتبره احادیث نبویه علی قایلها افضل الصلوة و التحیة • در ضمن
سایر هدایا به تحفه فرستاده • و گفته که این هدایا اغیبی را در حضور سلطان شفیع فی سارم و درخواست میکنیم که قضیه
مصالحت و مسالمت نسبت بسلطان مصر که متضمن انواع فواید و صنوف مصالح تمام اهل اسلام است باتمام رسد • و
چون رسول باستانه عالمپناه رسید • و بشرف مثول در پایه سریر معدلت مصیر سرافراز گشت • درین باب شفاعت و ضراعت
بسیار بر طبق مراد سلطان مشار الیه بتحریر و تقریر باد ارسانید • و شرایط الحاح و مبالغه که بر حسب عموم و اغلب مستوجب
فوز و نجاح است اقامت نمود • و دیگر انکه درین اوقات که لشکر مصر بر سر قیصریه و قرامان بودند • از کاینات جو
حادثه غریب در دار الخلافه قسطنطنیه روی نمود • که در اواسط شعبان سنه خمس و تسعین و ثمانمایه ناگاه بارانی مقرون
ببرق و صاعقه عظیم در انجا حادث شد • و در قرب آت میدانی دیری عظیم عالی بنیان بود • از بناهای غریب قدیم الزمان
و جهت حصانت و متانت ارکان آن دیر جهت خزانه و ضبط مخزونات بر اکثر عمارات متین بسیار راجح مینمود • و درا
وقت خزانه باروت و ادویه طوب و تفنگ سلطانی موازی هفتاد ارکیه باروت و سایر مصالح برین قیاس می توان نمود
ناگاه برقی دران باران و صاعقه برین گنبد و حوالی آن دفعه نازل شد • و آتش دران اسباب طوب و تفنگ بیکبار در افتاد
و بیک طرفة العین علامات قیامت که اعظم آن اشراط الساعه حالت فصعق من فی السموات و الارض بود معاین نمود
و آن گنبد رفیع البنیان العماد • و ازان عمارت متین بر بنیادی که هر سنگی ازان در حجم کوهی مینمود • همه ذرات و شرارات
در جو آسمان بنیاد سیر نهاد • و بصورت موعود ویوم نسیر الجبال و تری الارض بارزة کوه پاره ها بلکه آتش پاره ها

ازان بنای ذات العماد همچون طیران اوراق خزان در تندباد بر آسمان میرفت و باز بهامون فرو می افتاد تا آنکه از ضجه کبری
ناعصری فضای هوای شهر قسطنطنیه از بخارات و دخانات چون شام تاریک مینمود و شرارت آن آتش سوزان که هر یک وصله
کوهی از آن احجار بنیان بود ازان بلیت نازل سماوی بر اطراف و محلات نزدیک آن کلیسا بر طبق فحوای وامطرنا علیهم حجارة من السماء
متناثر و منتشر گشته بود خانه چهار محله معتبر که در قرب آن کلیسا بود و موازی یکشهری معمور مینمود از ان سنگها که از هوا به
هر جانب می افتاد آتش هلاک و مضمون مخافت آیین فساء مطر المنذرین ساد اهل ملک و دین مسداده آتش هلاک
و سحاب جهنم تابناک در خان و مان چندین هزار کافر و مسلمان انداخته و ان محلات را از بنیاد باخاک یکسان و هموار
ساخته و آن روز همه اهل اسطنبول از اصوات هولناک و اضطراب و تاب آن آتش تابناک بغایت مضطرب و مضطر
دران ورطهٔ هلاک حالت ان زلزلة الساعة شیء عظیم مشاهده میکرده اند و از تحیر دران حالت پر مهابت بنفس التحقیق
صورت حال هر کس از کافر و مسلمان ایمان بظهور یوم قیامت مینموده اند
روز محشر در جهان انگیخته
در سوا آتش باب آمیخته
ویکمؤید دیگر صحت مدعای ناصحان و اسناد دولتخواهان و مصلحان که قبل از آن
اوقات از همین قبیل در جنگ ادنه افتاده بود آنکه در عین اینکه لشکریان سلطان مجاهد را از یک امیر کبیر مصر که در ادنه محاصره
نموده بود در خزانه اسباب و ادوات توپ و تفنگ که در قلعه بود بی اختیار آتش افتاده بود و حاکم قلعه که جهت
اطفاء نایرهٔ آن آتش جرات نموده در میان آتش هلاک شده بود و قلعه چنان حصین با آن همه یراق و اسباب جنگ
و کین بآن بلیت آسمانی و نازلهٔ آنی دفعی از حوادث زمانی بدست مخالفان افتاد سرآینه مولانا عرب و جمع از ارکان
دولت که مساعد رای او بودند این حوادث را بر سلطان نکته دان بر سبیل تقدیم مقدمات در سیاق اشارت حقیقت
مضمون وبلوناهم بالحسنات والسیئات لعلهم یرجعون این معانی را عرض نمودند که
الکونی طلب نانهاده ونجه شوی
وکو بداده قناعت کنی بیاسایی
الحاصل بشفاعت بسیار و ضراعتی از روی انکسار قبول و تعهد نمودند که آن لشکری
که از حوالی شام بولایت قرامان در آمده بی آنکه سلطان توجه نماید و باز تجهیز عساکر و جنود اتعاب نفوس فرماید مولانا
مشار الیه بمجرد التماس بر مصالح السائر را باز گرداند و بر وجهی که از جانب حکام مصر و شام با مولانا مشار الیه معهود
بوده کار این منازعات را باصلاح آرد و فیما بین سلاطین اسلام مقرر بصلح و اصلاح دارد و از لطایف غیبی که

در عین این مطارحات و مکاوحات و در حین تقدیم مقدمات و متممات مصالحات ظاهر شد آنکه منهیان اخبار از حدود
و اقطار متعاقب رسیدند و چنان خبر رسانیدند که لشکر مصریان و شامیان سه روز بیشتر بر حصار شهر ملکیه نموده اند
و چند نوبت جنگ بر حصار انداخته اهل حصار و مردم معتبرانش را هلاک نموده اند بعد ازان باغوا و انگیز ترکمان ذوالقدر یغما
و تاراج سر دستی کرده اند و با سرعه زود تر روی بدیار خود آورده اند چون توجه سلطان ازان نهضت و حرکت عنیف
از جهت بواعث و اسباب ظاهری بتسویف و توقیف کشید مصلحان را مجال سخن از هر طرف پیدا شد و دلایل رضا و میلان تمام
مصریان و شامیان باصلاح ذات بین مؤید گشت و از آنجا که کمال اخلاص و صفاء اعتقاد سلطان اهل ایمان است
ان نصایح بی غرض خصوصا در باب خرابی ممالک اسلامی و شیوع آوازه ستمکاری خاندان حسن مشهور بیک نامی بر
مزاج سلطان صافی عقیدت بغایت موثر افتاد و از قوت دیانت و فور حقانیت مراعات جانب مسلمانی را بر کامرانی
جاه و سلطانی و دواعی نفسانی ترجیح داد و بمولانا مشار الیه رخصت ایقاع مصالحه فی مابین و اجازه تواصل رسل و رسایل
جانبین فرمود و چون در امتداد مجادلات و اشتداد مکاوحات میان لشکرهای طرفین بسیاری از ممالک خراب و پریشان
شده بود و خزاین ممالک مصر و شام اکثر در اخراجات تجهیز عساکر صرف شده بلکه بمرتبه نفاذ و انتها رسیده بود و از ولایات
سرحد شام بسیاری از رعایا و عجزه جلاء اوطان کرده بودند و از دو جانب بسفک دماء و هتک اعراض مسلمانان روی آورده
سرآینه سلطان مصر استقبال رای مصلحان و اقبال سخن ناصحان را غنیمت شمرده از طرفین بعقود عهود و ایمان اتقان
بنیان مخالصت و موالات نمودند و بعد ازان دیگر علی الدوام مراعات قانون مصادقت و مصافات میفرمودند و فیصل این منازعات
و قطع عرق این خصومات در شهور سنه ست و تسعین و ثمانمائه اتفاق افتاد والله رؤف بالعباد
منه
میان دو زمره شاهان چو باشد رفق و خوش باشی
نظام ملک و دین گردد میان مردمان ناشی

داستان ششم از فتوحات و حالات میسره منتشره سلطانی

در بیان بواعث و دواعی توجه سلطان مجاهد ان بغزای ولایت
چند از مملکه ارناوت که در مقام کفران و عصیان بودند و کیفیت فتوح اسلامی و اغتنام که در ان سفر خیر انجام
زمره عساکر مرابطان فرمودند و گفتار در شرح بعضی حادثات غریبه که دران عرصه صواب نمای روی نمود و بیان
دولت قاهره سلطان بخیر و سلامت از شر بدخواهان عودت فرمود حق سبحانه و تعالی چون بعنایت عام خود یکی از

منظوران رحمت را بکرامت والله یوید بنصره من یشاء عز اختصاص بخشد یقین که اسباب سرفرازی و تمکین اورا و کوهر
کرانمایه دولت را در سلک انامل احسار و اقتدار کسی از تخساران کشد که بسبق مقدمات احساری مهیا کرداند و بر حسب وعده صدق — تش که اسباب فرازی و تمکین اورا
عسی ان یهلک عدوکم ویستخلفکم من بعده بر دفع موانع جمله شرایط تمکن و استقلال جاه و جلال و جمیع اسباب مکنت اورا
بر مسند ملکت و اقبال بر تبت اعلی رساند چنانچه ایات و بینات تایید معنوی و شواهد و علامات تمهید دین مصطفوی از اتفاق
ظهور موبدات ظاهری و بالتحاق علل و اسباب جهانکشای و شریعت کستری همیشه مساعد و قرین اوقات خجسته ساعات این
سلطان سلاطین مجاهدان بوده و می باشد و لا یزال سواعد حق و یقین در تحقق نصر مبین و توفیق سعادت دولت و دین این
پادشاه اسلام و مسلمین نموده و مینماید مت قد صح من نصرک الاخبار و استبشرت بفتوحک الامصار
القصه از انجمله تاییدات غیبی و توفیقات وهبی بی تقدیم مقدمه و سببی انکه در سنه سبع و تسعین و ثمانمایه
مبشر فتوحات سبحانی و مخبر عنایات متوالیه ربانی ناگاه نوید زوال و انتقال دولت و ملک اکبر کبران معادی بادین مسلمانی
و سرخیل اولیا شیطانی رسانید اعنی که بنغوقرال که پادشاهی و فرماندهی شوکت و استقلال در اقالیم انکروس داشت و سالهای
دراز با اهل اسلام طریقه مخاصمه و معاداه را معمور و متروک داشت دران ولا ملک ملک آجال مملکت وجود را از جنابت
خباثت نفس خبیس آن کافر پرضلال بپرداخته و از ظاهر عرصه طاهر زمین لوث بدن کثیف او را بدرون چاه قعری اکنده
بغافورات کثایف کبری انداخته و دست تصاریف روزگار سلسله نسل بی اصل او را بتیغ سریع الفصل فقطع دابر
القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین مقطوع داشته و هیچ وارثی از اعقاب و اخلاف بی نزاع و خلاف تمکن
تابی خصومت و نزاع ان خلف متخلفش را با پادشاهی بر دارند و در امر سلطنت و میراث ملک او رابی تردد و اختلاف قایم
مقام پدر شمارند الا یک عقبی نامقبول و خلفی ناخلف در نشاه بشری و نسبت پسری که با وجود مذهب باطل و کیش کبری هم
او را ولد الزنا مسید اشته اند و جهت عدم لحوق نسب ربا و ولد سفاح باصل او را در جلوس مسند سلطنت نمیگذاشته اند
و جهت این معنی بعضی صنادید عظام کفار که هرکدام باسم بان اشتهار دارند اتفاق کرده از پادشاه قرال مملکه له که
قرابت قربت بنغوقرال بود یک فرزند پسند او را جهت اجلاس بر مسند قرالی انکروس استاده آوردند و بر مسند جاهی
و پادشاهی قرالی سغولا نصب و تمکین کردند ملو کرده سرخیلان ارباب ضلالت النفاق اتفاق سر یکی کرد دیده اصل صد لغا ق

لیکن

لیکن بعضی از بانان اطراف که دران مشاورت ارکان مشاور و مشار الیه بودند در سلطنت ولد قرال منازعت مینمودند و هم
از ملک و ولایت خود اطاعت پای تخت نمینمودند و اختلاف عظیم میان اعیان ان اعوان شیطان رجیم افتاده بود و آن فرزند مجهول النسب
قرال هم از هر طرف بدعوای ملک بنیاد فتنه انگیزی و فساد نهاده و دران ولا سلیمان پاشا حاکم سرحد انکروس و والی سمندره بود در این اثنا
فرات با حاکم قلعه بلغراط از راه همسایگی علامت و دوستی تمام درمیان انداخت و باقامت دلایل عقلی با او مقرر ساخت که چون ممالک انکروس
بی صاحب مانده اکنون تابع سلطان اسلام شود و قلعه بلغراط که فی الواقع کلید مملکت انکروس است و جمله معترضه و فصل اجنبی درمیان
مملکت اسلام افتاده بنواب سلطان سپارد و سلطان مجاهدان او را در سلک معاهدان شمارد و جهت او دیگر محلها در جانب دار
الاسلام با بالت سابق او ملحق و مقرر دارد و ان حاکم بلغراط نیز بعد از انعقاد عقود و التیام عهود در فتح مملکت انکروس
بدرقه لشکر مجاهدان کردد و تمامی آن ولایات را مطیع احکام سلطان اسلام کرداند چون سلیمان پاشا با حاکم بلغراط
این مواضعه و مساوره را مقرر کرد آن بان بلغراد بعد از تعهد این معنی بعهد و پیمان این عذر آورد که اگر رایات منصوره
سلطان اسلام در سنت و الدخت مقام جوص بعزم تسخیر این قلعه و حصار آید او نیز بر سبیل ضرورت و عذر ظاهر کلید قلعه و شهر را — در روی سوار کامیاب
سپارد و در قلعه را بکشاید هر آینه این معنی را سلیمان پاشا تفصیل معروض پایه سریر اعلی کردانید چون فتح بلغراط بسی
مرغوب نواب کامیاب بود و جهت کشاد مملکت انکروس تسخیر ان مملکت بمنزله فتح الباب مسمود سلطان بعزم تسخیر ان جانب
فرمان همایون بجمع عساکر مجاهدان اصدار فرمود و هشتم جمادی الاخر سنه سبع و تسعین و ثمانمایه از دار الخلافه پایه عزت
سرادقات اقبالی بر فضای صحرای گلزار آن دیار مبسوط نمود فاما ازانجا که کمال کیاست و شمول حدس و فراست سلطان
صافی جنان است بهدایت ذهن با فطانه بر حسب حدیث صحیح ظن المومن کهانة سلطان مجاهدان مطارحه و مشاوره
با اعیان و خواص ارکان فرمود که بمجرد این حکایت کافری بی دین که وعده تسلیم بلغراد برین توجه همایون توقیف نموده اعتماد و اعتبار
نمودن بخلاف مسلک وحی ربانی و حزم سلطانی می نماید که ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما
فعلتم نادمین چراکه بر اوضاع عالم پر حوادث بر وجه مترقب و مقتضای مرام بی رعایت اسلوب حزم تمام حکم نمیشاید
فرمود که اعدای دین و مخالفان شرع مبین بیشتر اوقات صداقه و در اکثر دعاوی موافقت و مصادقت پیش تواز نور موافق ترانند
در پست از سایه منافق تر اند و درچنین نهضتی عظیم که معسکر اسلام را مجتمع ساخته ایم و آوازه غزا و جهاد کفار را در

اطراف عالم انداخته ایم بمجرد این سخن بی اعتبار اعتماد نمی باید کرد و توجه غزای کفار را بقطری دیگر از اقطار بخاطر می باید آورد
که اگر اخبار ان حاکم بلغراد بتحقیق مقرون شود عنان عزیمت بطرف انکروس مصروف سازیم و اگر عایقی دیگر از تمشیت آن امر
مسطور و موعود معهود پیش آید زمام جهاد اجداد اسلام را بصوب غزای دیگر محال معطوف داریم هر آینه چون این محاوره
سلطان دین مشاوره مطابق صلاح حال و مآل بود و این طرح مصلحت اندیشی ناشی از رسوخ و متانت رای منبع الکمال
میمون باتفاق کلمه ارکان دولت قرار سخن برین معنی شد که درین سمت توجه برای سرحد انکروت هم در خاطر اسمی و مقرون باشد
و بنابرین اندیشه حکم همایون باسم سنان پاشا که حاکم کلی بولی بود نافذ شد که سیصد عدد کشتی با اسباب محاربه روانه کردند
و بولایت آولنه بساحل بیرون آیند که بهر جه فرمان جهان مطاع نافذ گردد قیام نمایند و بر سبیل تخییر بر سر تقدیر و جهة عزم رایات
سلطانی بطرف صوفیه روانه گشت و چون در طریق نهضت عساکر بر سر دو تقدیر صحرای صوفیه که در میان است مخیم سرادقات خسروانه شد
دران منازل باخبار مبهمان اخبار جنان بتحقیق پیوست که چون خبر توجه مواکب سلطانی بصوب انکروس میان کفار انجای
انتشار پذیرفته و رای و مشاورت بانان و صنادید مشرکان که قبل از آن از پادشاهی و لد قرال الم استنکاف و اختلاف
داشته از بیم خوف و هراس باتفاق فرار کرفته و چون صنادید و اصول انکروس از حاکم بلغراد فهم ملایمت و مجامله با خدام
سلطان اسلام نموده اند باتفاق همگی رای را برین مقرر داشته اند و حاکم انجا را بمیان مملکه طلبیده بتوهم موافقت اهل اسلام
او را دران سرحد نکذاشته اند   کار زمانه کمر نه بوفق اراده است   ناکامی از زمانه کهن رسم و عادت است   و قرال مجدد انکروس
تعیین رسولی بتعظیم و اظهار خدمتکاری و تسلیم بخدمت سلطان نموده و از راه مطاوعت و مسالمت در تواضع و ضراعت
بر معهود سابق افزوده لاجرم چون تسلیم قلعه بلغراد از حیز احتمال بیرون بود سلطان عنان عزم را بصوب غزا از ارناوت
منصرف نمود که   اذا لم تستطع امرا فدعه   وجاوزه الی ما تستطیع   و از منازل صوفیه متوجه شهر مناستر
گشته از ان راه بولایت ارناوت توجه فرمودند که بعضی حدود و ولایت که هنوز بر ضلال قدیم کفر و عدوان مانده
و از طریق معهود عهد و عقد ذمت بنیاد طغیان نموده اند در ضبط دار الاسلام و در ربقه اطاعت و استسلام در آورند
چون عساکر غازیان در رکاب همایون از راه انکلو قصر مواضع دیه دلین را مضمار خیام احتشام کردند در ماه رمضان
سلطان اسلام ایام صیام را دران محل غایت ابتهاج و سرور بانجام رسانید و از انجا یکباره سپاه مجاهد انزا باطراف دیار

کفار طاغی آن جماعت ارناوت جهت اغتنام غنیمت و غارات رخصت داد و داود پاشا را با مردم سلکوی بفتح بعضی موا ضع
دشوار و کوه و کمرهای استوار فرستاد دران جوانب بعضی محلها بود که کروه کروه کافران در کهوف و مغارات کوه انبوه
شده بودند و چون طریق ظفر بر ان صعب بود و سواران معارک مغازی را تسخیر ان محال محال مینمود داود پاشا
بان لشکر مظفر سلکوی بتسخیر آن مواضع و اقدام نمود و بتوفیق رب الارباب و مسبب الاسباب که مذلل صعاب است
و مسهل هر عسری از سر باب همگی آن کوه و کمرهای کافران را بمواطی اقدام مجاهدان منهدم و پایمال آفات ساختند
و آن کافران کوهی که چون سباع و بهایم وحشی از بوی آدمی رمیده ند همگی را بند اهر کسی تسخیر بر مثال نخجیر بدام انداختند
باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم   غلب الرجال فلم تنفعهم القلل   واستنزلوا بعد عز عن معاقلهم   الی مقابرهم یا بئس ما نزلوا
هر چند دران کوهسار کفار به کونه سباع ضار و وحوش مردم آزار بودند اما آهو چشمان غلمان و جواری و کبک خرامان
خونابی بهمه رشک پری بلا ابدان سیم بری که اهل مملکت ارناوت بان مشهور و ممتاز اند و جملکی آن کواعب
و عذاری چون لالهای کوهساری در سیاه چشمی مکحل بسرمه ناز اند دران فرصت جندان بقبضه تصرف غانمان باز کر
افتاده بود که هر کرا از ان مغرور دلبران بدست افتاده دل خود از دست داده بود   للمؤلف   دل رفته ز دست و دست مجبور بدست
دل در خم و تاب طره او پابست   این طرفه که دلدار اسیرست و دلم   از سلسله بند کیش هیچ نرست   میان معسکر غزاة و هیجا
گویا از بسیاری اسیران و گرفتاران کفار صیدگاهی بهم رسیده بود هر گونه جانوران دران مصید گرفتار و دران میانه
دل خلقی بدام زلف ان پریوشان اساری اسیر و مسجون گشته و دست تطاول معاشران در طره مفتول آن خوبان
جعد موی چون کمند زلف ایشان در کردن مقصود قایم مقام سلسله جنون شده   و زمره غلمان کان وجوههم
وجوه الغداری والبدور نقابها   و فیهم عذاری فارة المسک عنبرها   و طرف کحیل والثنا فرد ابها   بعد از اجتماع غنایم و اشتغال
نظر قهر آن ارباب غنایم و تسلیم گرفتاران از سرخیلان کفار که بکلزار و کسری همه مشرکان صاحب اعتبار بودند همگی ان مقیدان وکافران نامدار هم
در روز دیوان معروض نظر قهر آن سلطان مجاهدان شدند و در میان آن جماعت پسر حاکم ارناوت بی سبق معرفتی و عرضی بدست
افتاد و کسی از ان اسیران غلیظ القلب از غایت استبداد بر کفر و عناد او را نشان نمیداد بنابرین سلطان را چون کیفیت
حال او معلوم شد بمقتضای حکم واجب الامضا شمشیر تمامی ان حرم عنبر و جمع کثیر را با آن کافر زاده مشرک نژاد بسیاست

شرعی رسانیدند و رقاب مطوق و جیاد مسلسل جملکی را بحدید سیف مسلول مغلول و مکبول کردانیدند و از اسیران
جواری و غلمان و سایر منهوبات و مغتنمات عساکر حمس سلطانی را فراج کردند و بقیة السیف آن قوم کفار را مقطع بوضع
خراج نمودند و تمامی آن حدود و نواحی را از مظالم شر و فساد تخلیه نموده بضبط و نسق در آوردند و چون موسم سرما منقضی
شده بود و هبوب عاصفات برک ریز خزان انذار هجوم عساکر زمستان میفرمود جهة ترفیه حال عساکر عودت منابع موکب
و بازرایات منصوره از راه مناسطیر بجانب دار الخلافه مراجعت فرمود — سر زمان در عرصه ملک فزون ملکی زنو
سر بفن بارایت نصر توضم فتح دکر — و از غرایب حوادث این چرخ غدار و از مکاید این سپهر کج رفتار حادثهٔ بغایت
هولناک از دست شخصی بی باک ناپاک بظهور آمد و در اثنا آن طریق و سواری که سمند خوش خرام دولت سلطانی عنان عزم از شهر
مناسطیر بصوب مصه برلیه مصروف داشته بود شخصی در شکل قلندران عاری از لباس و مفسدی بسیرت غول الناس اما در صورت
شر الناس بر سر راه بمحل تنکنایی که سواران از انجا بکذار آمده بود و در عبور خیل و حشم سلیمان احتشام آزردگی موری
در حال مرور بعید مینمود آن قلندر عریان در کنجی بر سر راه خزیده بوده و دران مضیق طریق شمشیر عریانتر از بدن آن مظهر
شیطان و آبدارتر از جویبار روان بر کشیده و از جای خود بی توقف دویده و شمشیر را حواله سلطان سلیمان مکان کرده
و حفظ و نکهبانی حفیظ رقیب را درباره آن خسرو نیکو خصال بخاطر نیاورده درین اثنا علی الفور قورت ایدین نام یکی از چاوشان
سلطانی کرز آهنینی در دست داشت بر فرق آن فدایی فرود آورد و متعاقب آن ضرب اسکندر پاشا هم یک کرز
دیگر حواله کرده و بیکدم آن بی سعادت را بکرز و تیغ با خاک راه یکسان ساخته اند و از شکل مجال شخص باعث و سبب آن
کستاخی و جرات انکس دران حال نپرداخته اند و چون آن مفسد تبه روزگار را فرصت نفس زدن نبود از حقیقت آن ام
وآمر و بانی و باعث آن مفسده سخنی از و نتوانستند شنود

قطره شبنم بعریانی سحر	لمعهٔ تیغی کشد بر روی خور
ذره وش شبنم فتد در صبح و تاب	چون کشید از سر آفتد تیغ آفتاب
تن برهنه کل سپر اندر اختیش	مهر تیغ افشان ازان سوز آتشش
تیز منکر در رخ او بی حجاب	روی شاها مزاجان چون آفتاب
قهر شاهان آتش سوزان بود	مهر شان خورشید تیغ افشان بود

داستان چهارم از فتوحات و واقعات میسره و مبشره سلطانی در بیان کیفیت توجه پادشاه و قزال
مملکت ربانی بی حساب بقصد تعرض ممالک اهل ایمان و وقوع انهزام آن کفار لیام بلطیفه الاهی که منبی بود بتبدیر حاکم

بغدان

از طرفین به

بغدان از زمرهٔ معاهدان با جمعی از مجاهدان و کفتار در تعیین سلطان مجاهدان ملغوچ بیک را بعزم غزای ممالک محاذاه
آن بدخواهان اهل اسلام و توفیق یافتن مجاهدان بغنایم بحد و اندازه و تخریب ممالک آن کفره و عبده اصنام قال الله عز و جل
وعدکم الله مغانم کثیرة تأخذونها فعجل لکم هذه وکف ایدی الناس عنکم ولتکون آیة للمؤمنین ویهدیکم صراطا مستقیما

له الحمد والمنة

عساکر منصور اسلام را در جمیع ایام شکوه و سطوتی است و سپاه وحود دین پناه خاندان آل عثمان را در افواه الزمان بشیر بعت
کستری شوکتی که بیمش اعدای دین را در اقطار و امصار کفار عالم با وجود کثرت ملک و مال و حشم استطاعت مقاومت با فرقه قلیلی و
اصلا قدرت مخاصمت با زمره قلیلی از مجاهدان این خاندان خلافت هرکز نبوده و نخواهد بود و هرچند که قاصدان تعرض بحوزه اسلام
و بدخواهان دولت این سلاطین علیین مقام بترتیب مقدمات مخاصمات میکوشند و با عداد اجناد کثیر الاعداد خود در
مقام مقاومت میکشند ناکاه بیک لطیفه از الطاف غیبیه و تاییدات نامحصور و باندک توجهی از خدام این سلاطین منصور
لشکرهای عظیم از اعدا الله مقهور میشوند و جمعیتهای صنادید کفار منفرق و مکسور میکردند ذلک من فضل الله علینا و
علی الناس ولکن اکثر الناس لا یشکرون — فتح تو سر چون علم افراخته — خصم تو سر چون قلم انداخته
و لحق اکر سد سدید و تیغ صیقل و شمشیر حدید این سلاطین دین حاجز کفر و اسلام نبودی و اکر همت بلند این سلطان مجاهدان
و اسکندر زمان درین ایام فترات در ممالک اهل ایمان حمایت حوزه شرایع سید الانام ننمودی با این همه قوت مال و لشکری
و این قدر کثرت اسباب و اثاث دنیوی که میان اعدا امت پیغمبری خصوصا در ممالک کفر صقالبه و روس و در میان سلاطین
دریابار فرنک و انکروس حاصل است البته تمامی دار الاسلام از اعراب و اعجام مقهور قسر و اشرار و معروض غلبه
و استیلا کفار شدی و مانند دیار مغرب زمین که درین حین از انجا یک فرقه کفرهٔ اخشام فرنک مغلوب شدند نعوذ بالله
من ذلک همکی مساجد و معابد دین معرض کل اصنام و مسکن اوثان مشرکین کشتی — زنغ صور مباد اوزلزل این دولت
کنیک جای کرفتت در قرار مکین — و از انجا که تاییدات دین نبوی و قهر و استیصال خصامات مصطفوی که بمیامن دولت
قاهره این سلطان موحدان و از برکات توجه بندکان این پادشاه خدادان بر اعیان معتبر آن عالی کشته و نمودار از ان
تبیان را کلک بیان بر صفحه روزکار جهت اعتبار انظار اولی الابصار نکاشته است انکه القصه در تاریخ شهور
سنه اثنی و تسعمایه پادشاه ضلالت سپاه ممالک له که از معظمات ولایات صقالبه و مساکن شمال است و توانایی

ملک و مال او والی محمد یکصد هزار مرد لشکری از رجال ابطال است، اتفاقا دران اوقات از ملاحظهٔ کثرت اموال و غرور بوفور
اسباب، و از عمای قلب در ادراک مراتب قدرت و کبریای حضرت رب الارباب، ناگاه بخاطر آورده که جهت تقویت دین باطل خود ارتکاب
توص و نهضتی بدیار اسلام نماید، و از مملکت که تا حدود مملکت سلطان مجاهدان یکماهه راست با لشکری عظیم بحرب و جسارت
و قتل و اسر و غارت دیار اهل ایمان اقدام کند، غافل از آنکه دقایق و حصات مکر الاهی و اصناف الطاف نامتناهی بسیار متجبران
خودبین را بخاک تیره نشانیده، و چندین متکبران بی دین را از اوج عزت بحضیض مذلت رسانیده است، نکته: حتی اذا فرحوا بما
اوتوا اخذناهم بغتة وهم لا یشعرون — بیت: ستبدی لک الایام ما کنت جاهلا ویأتیک بالاخبار من لم تزود
چون ممر عبور آن لشکر مقهور البته بر ممالک بغداد است، و حاکم بغداد از جملهٔ خراج گزاران و معاهدان سلطان
مجاهدان، او لاجون قرال به بیان حشمت بحدود بغداد رسید، و بمناسبت همکیشی کفر و عدوان، با حاکم بغداد
بنیاد صداقت نهاد، و تحریک عرق عصبیت و غیرت دینی با او در باب موافقت و مرافقت بمیان افتاد، لیکن حاکم بغداد
کافری هوشمند روزگار دیده بود، و بلیت و آسیب مخالفت و منازعت اهل اسلام را بکرات و مرات کشیده، تحقیق
دانست که پادشاه را از نادانی فطری خیال نهضت و خروج بر دیار اسلام کرده، و جهت ملاحظهٔ وفور اقتدار
و استقلال خود بنیاد طغیان بی عاقبت را انجام نموده، اگر او را از مملکت خود راه خروج بر کشور سلطان میدهد
البته این صورت موجب انحلال عقد ذمت، و نقض عهد و نقص حرمت او خواهد شد، و در آخر کار ملک و مال و خان و مان
او بر سر این اندیشه مستاصل و ویران میشود، هرآینه با پادشاه را از روی نصیحت و هواخواهی مقدمات معقول
بطریقهٔ تخویف و تهدید پیش نهاد، و از کیفیت شکوه لشکر اسلام و طنطنهٔ فیروز جنگی ایشان پیش پادشاه را خبر فرستاد
و تواریخ و اخبار مصافها و مقاتلات که میان پادشاهان انگروس و فرنک و سلاطین آل عثمان اتفاق افتاده
بود جهت او نقل مینمود، و آنچه در عهد خود از معارضه و مقاتلهٔ شغوقرال والی ممالک انگروس دیده بود، در تمثیل
و اثبات مدعی خود ازین اسمار و حکایات می افزود، که با وجود آنکه مدتهاست که مثل شغوقرال انگروس شجاعت
و حسن تدبیر و کثرت اصحاب و علو جاه در دیار صقالبه ظهور ننموده، و مانند او پادشاهی در شدت خصومت با اهل اسلام
پیش ازین هم نبوده، و دو نوبت با لشکر بیحد و حساب، و با کثرت اثاث و اسباب بر سر مملکت سلاطین آل عثمان

نهضت

نهضت نمود و هر نوبت سپاه اسلامیان او را مقهور و مکسور گردانیده شغوقرال بهزار مشقت سر خود را از تیغ
خصم افکن مسلمانان خلاص نمود و مع ذلک مسافت میان مملکت او و سرحد اسلام بغایت بعید است و آب طونه با این
عظمت در راه مانند سد سدید اگر جسر خانه گذار از آب هم میسر شود با وجود بعد منزل یراق و مصالح انجمن لشکر انبوه از
کجا و چگونه بهم می توان رسانید و خدعه و انگیز لشکر اسلام در جنگ او را بحدی است که پادشاه هم نزاع بجز کثرت سپاه مقهور
نمیتوان گردانید   کفاهم عن الاعوان فی القلب بأسهم   واغنتهم عن نصر الجیوش بواتره
وما اللیث محتاج الی نصر غیره   اذا اسلمت انیابه و اظافره   چون بتقدیم این مقدمات القاء رعب و هراس در خاطر
پر تفرقه و وسواس آن زمرهٔ شر الناس افتاد، فی الحال باغوا، سرحد سلطان مجاهدان از ماجرای احوال اتمام
پیغام داد و یک سخن از لشکر اسلام طلب کرد که بطریقهٔ طلیعه بحدود ولایت بغداد آیند که بحسن تدبیر پادشاه را
بمعاودت متقرر سازد و بعد از آن این لشکر مجاهدان را از عقب آن قوم مدبر بر خود افکنی و نهب و غارت اندازد و از
جانب اسلام حسن انگیزی در لباس دلخواهی بظهور آورد و با پادشاه که پیک پیغام داد که اینست مقدمهٔ لشکر
مسلمانان بحدود مملکت من رسیدند و از عقب ایشان متعاقب لشکرهای بی شمار از آب طونه گذار کرده مملکت مرا پایمال
گردانیدند و اگر قرال را درین باب اشتباهی باشد پنج شش هزار مرد مکمل از جوانان دلاور خود مقرر سازد که من مقدمه
و طلیعهٔ لشکر اسلام را بایشان باز نمایم و حجاب ارتیاب را از پیش کیفیت و کمیت عساکر مسلمانان باز کنم پادشاه
نیز برین موجب که حاکم بغداد مصلحت دیده بود پنج هزار مرد مکمل از اعیان لشکر خود با یراق تمام نزد حاکم بغداد فرستاد
و بتحقیق احوال عساکر مجاهدان از روی امتحان فرمان داد فی الفور حاکم بغداد از مردم ولایت خود موازی سه چهار
کس را در لباس اهل اسلام در آورده بجانب طلیعهٔ مجاهدان فرستاد که باتفاق میان بیشه و کوهی متعین متواری باشند
و چون آثار لشکریان که را از دور ببینند خود را از میان بیشه پیش دیدهٔ کج اندیشهٔ ایشان جلوه دهند و شمشیرهای برهنه
کرده بی محابا روی بلشکر که نهند و خود حاکم بغداد در مقدمهٔ لشکر که متوجه آن محل معهود شد چون برحسب موعود در محل
معهود لشکریان که را رسانید و آثار لشکر اسلام را از وضع اعلام و لباس و شعار با ایشان مکشوف گردانند
همان گروه جماعت از میان بیشه و کوه صفها بسته خود را تمام لشکریان که نمودند حاکم بغداد علی الفور سوار شد

و بطریق اضطرار روی بفرار نهاد که اینست لشکر مسلمانان متعاقب میرسند و مرا تاب و توان قوت و قدرت مقاومت با لشکر سلطان
مجاهدان نیست و چون لشکر اسلام متعاقب می آیند کسی که مقابل ایشان تواند شد کیست — اگر در نبرد رستم کم دیده
زگردون گردنده شنیده — چون حاکم بغدان با توابع خود باضطراب ازان جماعت در میان مملکت خود روی گردان روی
بفرار نهاد و مردم لهمه نادان ابله را در مملکت غرب حسان حیرانی دست داد که هر یک آواره وادی هیمان میگشتند و از
عقب حاکم بغدان در آن مملکت بیچاره سرگشته و سرگردان شدند و لشکر اسلام که ششصد مرد بطلیعه آمده بودند بر سمت مردم
بغدان آن لشکر له را تعاقب نمودند و راه براه بضرب شمشیر تمام ان جماعت مدبر را مقتول و دستگیر فرمودند چنانچه ازان
شجره لشکر کافر لمعه کریلهزار کس از تیغ هلاک خلاصی نیافت و هر کدام که بهزار مشقت بیرون رفته بود تالان زده و نیم کشته
بمعار خود شتافت و پادشاه خود را از صورت انهزام خود و وصول لشکر اسلام خبر دادند و همگی سپاه انبوه بآن هراس
و رعب در بیم افتاده و قزلباش بی اقبال تمام احمال و اثقال و اسباب و اموال را در همان محل بجای گذاشته و روی بمملکت
خود نهاده و نقل کردند که بیست هزار عرابه با مصالح دران معاودت لشکر مهزوم قزلباش برجای مانده و اکثر آن اموال
و اسباب را حاکم بغدان بدین حسن تدبیر بتاراج ستانده — بهم بعثت الله العدی و تزلزلت — اخامص قوم فی الضلالة انجوا
فالبسهم بالخوف والبائس تقی — وایدهم بالمال والدم تنضح — و حاکم بغدان چون باین تدبیر صایب پادشاه له را با آن
همه کثرت و حشر مهزوم و مهموم گریزانید مردم خود را تا سرحد مملکت له در عقب لشکر اسلام از قفای آن لشکر انبوه و سپاه
گریزان روانه گردانید و منزل بمنزل از مردم باز مانده و اموال و جهات جماعت له نوعی اموال بحساب بدست آورد
و هر کس از مردم که گریخته دستگیر کرده بود ایشان را بضاعت و هدیه اظهار حد منهای سلطان مجاهدان کرد و همگی را
در سلاسل و اغلال بدرگاه جهانپناه فرستاد — و صورت اخلاص و نیکوبندگی خود را بر ضمیر منیر سلطانی عرضه داد الحق چون
بغایت صورت اعجوبه دست داده بود و باعث و بانی ان تدبیر موافق ظاهرا حاکم بغدان مینمود سلطان مجاهدان میان
معاصران جانب مشار الیه را بمزید عنایت و اکرام و باصناف عطایا و انعام ممتاز فرمود و بتاج زرین و تشریفات پادشاهانه
او را سرافراز نمود — چو تخم وفا کاشت در راه شاه — بخرمن گرفته چید از شاهراه — درختی ز اخلاص در دل نشاند
بکام دل از وی ثمرها فشاند — لاجرم بعد ازان صورت واقعه سلطان اسلام را بمقتضای اشارت الاهی و بعون فضل و تائید

نامشاهی

نامشاهی عمل بمدلول انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم او ینفوا من الارض
لازم نمود و جهت اظهار نشاه انتقام و ابداء غیرت اسلام تجهیز عساکر مجاهدان فرمان واجب الاذعان اصدار نمود
و بسپهسالاری امیر غازی و صفدر معرکه مغازی بالی بیک ملقوج اوغلی که اشجع مبارزان و اقدم مجاهدان ثابت قدم زمان
بود و در شجاعت و سخا مظهر اخلاق مرتضوی و با وجود مسند امارت متصف بملکات معنوی و پیشرو مبارزان اشداء علی الکفار
در معارک هیجا و هنگام ابتشار غوغای وغا بود و ولی رب العالمین در صنف سماحت و عطا و وصف حماسه و سخا از زمره رحماء
بینهم تریهم رکعا سجدا — هو السالب الاعداء فی ساعة الوغی — و یسلبه فی ساعة السلم زایره — جمیع لشکر اخنجی و غازیان
روم ایلی بمتابعت مشار الیه مامور شدند تا بعزم غزای ممالک له و نهب و غارت و اسیر و خسارت آنجوانب عبور نمایند
و چون ولایت سلستره در سرحد تونه در مقابل ولایت بغدان متعلق بامیر مشار الیه بود ازان مملکت در مقابله بغدان در
گذشتند و لشکر بغدان را بدرقه خود ساختند و بمملکت له متوجه گشتند چون امیر مشار الیه با قرب چهل غازی دلاور و در
جیادی ملک مال کافران هرکدام یک غضنفری و صفدری مقرر بیراق تمام ولایت له لشکرها را ترتیب داشت و لوای فتح
و نصرت را در ظل اعلام اسلام بر افراشت بعد از طی مراحل و لایات قرابغدان از معاهدان آن ولایت جمعی را بر نمایی
و قلاوزی همراه آوردند در نهایت ولایت بغدان باب بر رلی رسیدند تورلی نام که عبور ازان نهر بی کشتی ممکن نبود
بر کنار آب کشتیها یافتند و فی الحال جسری استوار ترتیب کرده لشکر را از آب گذرانیدند و بعد ازان هشت شبانروز دیگر
بسرعت بسر قطع مراحل کرده بحدود مملکت له رسیدند دران سرحد ترتیب اجناد جهاد دادند و هریک از سپهسالاران
بسر مهم و خدمتی نهادند ملقوج بیک فرزند بزرگ خود علی بیک را با جمعی مجاهدان کاردان بطریقه دنداری لشکر مجاهدان جهت
محافظت عقب سپاه مقرر داشت و فرزند کوچک خود دور علی بیک را با سواران جست و چالاک و مبارزان کاردیده سهماک
بمقدمه و طلیعه لشکر برگماشت چون در عین معموره مملکت له در آمدند بعضی حصارها و قلاع صغار که میرسیدند الغار نمیاوردند
و میگذشتند و متوجه فتوحات عظیمه و تسخیر بلدان و قلعهای معتبر میگشتند و اگرچه درین سفر مجاهدان را فتوحات بی اندازه
روی نمود فاما معظمات امور و فتوح کلی ایشان مذکور میگردد و هشت فتح عظیم که در شهرهای بزرگ و قلعهای معتبر
و مجمعهای پر انبوه و حشر اتفاق افتاده بترتیب سیر و سفر مجاهدان مسطور میشود — غیوث ولکن قطرها المال والقری

لیوث ولکن الملوک ضیوف بها **فتح اول** انکه در ابتدا شروع ببلاد مشهور آن مملکت وسیع بحصار و معموره معظمی مصادف شدند
که لوتو موصوف بود و آبی عظیم از کنار حصار آن در کذار و پلی بزرک استاد ملاصق و پیوسته بمیان دیوار و معبر آب منحصر دران پل سپهر کردار
و جماعت کفار طوبها و تفنکها بر کنار آب و بر سر پل مرتب داشتند که مرغ سوار را از بالای پل در کذار سالم نمیکذاشتند بهدایت
توفیق از بالای آن نهر عظیم غازیان موفق محلی یافتند که بطریق سباحت و مشقت تمام کذار میکرده شده فی الفور جمعی آشناوران
عبور کرده بر سر قلعه و حصار مذکور تاختند و بر سران مجمع که محافظ پل بودند جنک انداختند و بتوفیق حق فتح الباب
تمام غازیان نموده در همان روز قلعه را و شهره بند را مسخر ساختند و همکی کهنه کبران و اقویا را بالقتل آورده ضعفا و صبیان
و نسا را از تیغ قتل آزاد کردند از انکه لشکر را مقید بغلمان و جواری و اموال ساختن در بدایت شروع مناسب نبود و راه
بسیار و منازل خطرناک در پیش مینمود اما دو کس از صنادید کفار در انجا حاکم بودند یکی روز جنک مقتول شد و یکی دیکر
دستکیر شده مقید و مغلول کشت بعد از ان شهر و حصار را آتش انداختند و از قابلیت سکون و توطن بدر برده ویران
ساختند **لمولفه** از سنان لشکر غازی شعار آتشی در ملک کافر زد شرار جان دشمن زان شرار افروخته هم جهنم را بر و دل سوخته
فتح دوم بعد از فتح حصار مذکور چند روزه راه دیکر بیشتر چند میرفتند همکی ولایات و مواضع معمور بود فاما شهری
معتبر نبود تا الملکشوری رسیدند در غایت وسعت فضا و در وسط آن دریاچهٔ وسیعی در اطراف آن همه معمورهای رعنا و بر
دو طرف این دریاچه دو شهر میان ایشان مشهور فاما شهرها و اطرافش در غایت آبادانی و معمور و پادشاه و قرال الجون
خبر وصول عساکر اسلام شنیده در هر کدام ازین شهرها پانصد کس از مردم نامدار جهت محافظت شهر و رعیت کذاشته
و لشکر مجاهدان را در کشورهای کس بی چون سپاه بی اقبال خود می پنداشته بشهری که اول رسیدند فی الحال جنک انداخته
و لشکر غازیان از ان اطراف شهر در آمده فی الفور مسخر ساختند و خلقی بی حد از انجا بقتل آوردند و بعد از ان باهنک
جنک آن شهر دیکر که اعظم بود توجه کردند این شهر از طرف توجه مجاهدان بآب آن دریاچه محصور بود و کذر از آب دریاچه بیرون
شهر غیر مقدور چون در اطراف آن شهر رودخانه جست و جوی کردند بر هنمونی اقبال در میان بیشه بر ان آب پلی معتبر یافتند
و فی الفور از آب کذشتند و تمامی سپاه متوجه تسخیر آن شهر کشته بجنک شتافتند چون شهر معظم بود مردم بسیار بخصومت
و مقابله بیرون آمده بودند و مقاومت بمخاصمت و مدافعت مینمودند چون غلبهٔ اسلام و دلاوری مجاهدان مقدام

ازقبیل

از قبیل تقنیات است و اعانت و توفیق حق ایشان را معدود و از بدیهیات بیک حملهٔ غزاه و مبارزان دین آن کروه انبوه
مشرکین برکین را مقهور ساختند و در حین فرار و انکسار قوم کفار جمعی از غازیان خود را با مردم قلعه و حصار مختلط
در میان شهر بند و حصار انداختند و بی توقف از درون و بیرون جنک انداخته شهر را در حیطهٔ تسخیر در آوردند و تمامی سپاهیان
و اعیان که واجب القتل بودند باب تیغ و شمشیر بسیلاب فنا و هلاک دادند و درین شهر معمور نهب و تاراج و اسر و یغما افتادند
و مساکن و بیوت شهر را آتش انداختند و بیکدفعه مبانی آن شهر را که بیشتر از چوب و تخته بود بآتش زده خاکستر مثل الخاک
هموار ساختند **لمولفه** کشور کافر چو دوزخ شد بر او سوخت جان و تن از و هم تو بتو **فتح سیوم** انکه چون از کار تاراج
و اسیر آن دو شهر فارغ شدند بقلعه و شهره بندی رسیدند علاغوری نام و قلعهٔ دیکر معروف بآدنه کلبانی هم بقرب
آن مقام چون اهل آن دو حصار سطوت لشکر غازیان را دران شهرهای پیشتر شنیده بودند و از خوف تسخیر مجاهدان
آن حصارها را خالی انداخته جلای می نمودند از اتفاقات حسنه بیکبار لشکر غازیان بانبوهی آن جماعت با اهل و عیال دوچار
شدند و اموال نفیس ایشان را احمال و رجال بیکبار در کذار دیدند فی الفور آن جماعت را چون خوان یغمای ترکان غارت
کردند و کهنه کبران کثیف را تمام بقتل آوردند و ذراری و نتایج و احداث ایشان را القا نموده استرقاق نمودند و تمامی آن
قلعهها را بالکلیه تخریب فرمودند **لمولفه** از غنیمتهای غازی بیشکان مغتنم کشته همه پیر و جوان شد دران لشکر چو تاراج و اسیر
خوبرویان اسیر شوخ دلپذیر از رخ تابان خوبان درغزا شد سزا آتش بقوم ناسزا در میان آتشی با دود و آه
خان و مان دشمنان کشته سیاه **فتح رابع** چون از ان نهب و غارت سابق فارغ شدند از ان منزل بکوچ و حرکت نیز
بشهری رسیدند بغایت معظم و معمور که دار الملک پادشاه و قرال آن ممالک بوده بادنه ایله مشهور شهری محفوف بباغات
و بساتین و در اطراف آن چمنها منور بوده و ریاحین مردم این شهر اعیان و اهالی آن ملک راسته و متمولان صاحب
اسباب از رمال و خواسته درین حین که آمدن لشکر اسلام را شنیده اند همکی جهت تحصن بمواضع حصین و کوهها و مغارات
متین کوچ و ارتحال نموده بودند و اموال بی حد و مثال و تمام اهل و عیال خود را از انجا نقل مینمودند و هنوز صحرای
آن از رمال و رحال مالامال بود و بیرون شهر و صحرا از زن و بچه و بزرک و کوچک بیشتر از اوراق کل و ریاحین در صحاری و جبال
انبوه تر از رمال نهر سیال فی الحال غازیان همچو سیل بهاران دران فضای صحرا شتابان فرو ریختند و بر مثال قطرات باران بر سر

کل وسوسه دراو بخشد وخباثت خبایث وجود آن کفار غلیظ القلب را برقت زلال شمشیر آبدار ازان عرصه پاک ساختند و بازوی
کمند آسا را جون زلف خوبان در کردن اسیران جواری وغلمان ماه سیما انداختند کویا ان غنایم بی اندازه راسملی جهت مجاهدان
مهیا و مرتب داشته وبرظهور ستور وعرابها برآراسته باستقبال غانمان می آوردند وجهت رفع مؤنت حمل وجوه غنیمت
وتسهیل او درتعب سعی نقود ونفایس اموال دران کثرت وفرت قبل از ورود مجاهدان ترتیب میکردند مصـ
خذوا ما اتیکم به واعذروا فان الغنایم فی العاجل مجاهدان جون از غنیمتهای بی اندازه درین شهر معتبر استغنا
حظ نمودند اصل مساکن ومیان شهر را که مصنوع از جوب الآت بود بر وفق انهم لهب جهنم انتم لها واردون دریکدم
باتش سوختند واموال بحساب از هر باب خواه معمولات ومکنونات بسیار دران شهر هم اندوختند وتعلقات مجاهدان از
غلمان وجواری پری چهرکان کافرنجاد وازنقود واجناس غنیمتی افزاد اجناد جندان شد که هر یک سرغازی را جندین
سر برده واسیر متعلق شد وسایر اموال برین منوال بحدیکه متلاحق کشت بعضی سرخیلان سپاه کفتند که بیشتر ازین
غنیمت درکنجایش ضبط نمیتواند بود الکنون اندیشه واجب می باید نمود ملغوج بیک که سپهسالار لشکر بود و درام
غزاهم او از همه بیشتر مینمود جنان فرمود که یک دو مملکت وشهر معتبر دیکر متوجه باید شد شاید که پادشاه این ملک
بدکیش ودین بعزم انتقام وکین پیش آید وغزای اکبر با آن کبر سرور این اقوام ضال میسر کردد هر آینه عساکر اعلی قزل
مجاهدان ازان کشور دیکر وجه عزم بممالک پیشتر آوردند واحمال واثقال را از خود تخفیف کردند بیت غازیان مخلص راه خدا
جان فشان سر یک برای حق جدا ازغنایم کشته مستغنی تمام کرده در دفع اعادی اهتمام فتح خامس انکه جون لشکر اسلام
ازان منزل قدم دوانی پیشتر نهادند بکوهستانی عظیم افتادند بغایت بلند وپر توابع از قری ومواضع واکثر درختان
ان کوه میوه های خودروی بود وجون ازان منازل برغبت کذر کردند بصحرایی رسیدند بغایت وسیع درمیان این صحرا شهری
رعناتر از رنگ ربیع ومیان آن قوم کفار بادنه جانه معروف ودرمیان آن شهر نهر عظیمی جاری اطرافش مرغزارها وبساتین
محفوف وبران رود بزرک پلی بود که لنکرگاه ومعبر سپاه ولشکر بران منحصر بود وبر سر طرف آن سوار وپیاده بسیار مسلح
ومکمل ایستاده واسباب توپ وتفنک بنهایت برکنار آب وسر پل نهاده که عبور ازان پل با وجود ان ممانعت کفار
محال بود دیکر باره غازیان ودلاوران کیتی نورد دران نهر هم معبری بافته وبهر نوع که بود ازان نهر عظیم عبور وکذر کردند
دران

وبران جماعت کفار اسب انداختند وجمعیت ایشانرا بتیغ مفرق فصال از هم پریشان ساختند قلعه وشهر را بیک حمله مردانه
فتح کردند وجمیع کفار غلیظ العقل آوردند وشهر ومملکت را آتش زده با مون بخاک نمودند وبعد از استیفا حظ خود از اعدا م
بشهری دیکر که در قرب ان کشور بود توجه فرمودند موفـ بادی بوفق سئلده رهنمون رایت حق غالب واعدا زبون
فتح سادس وقت شام که لشکر ظلام در وبام کفار لیام را فرو کرفته بود وفضای مملکت کفر وفجره جون دل نیره ایشان
بتاریکی فرو رفته سواد عساکر اسلام هم اطراف شهر وکشور را که موصوف بادنه راد نکته بود فرا کرفتند وشب دران منزل
آرام پذیرفتند صباح دیدند که قلعه ان باسانی وزودی مسخر ومیسر نمیشود بان مقید نشدند وپیشتر نهضت نمودند
وبمحلی رسیدند که از سر طرف مملکتهای معمور وکشورهای آسوده معمور دار غرور سپهسالار لشکر ملغوج بیک
دران محل توقف نموده لشکرهای غازیانرا رخصت توجه باغتنام غنایم واسر اسیران داد از یک طرف جمعی مجاهدان
جابک سوار با فرزند خود دور علی بیک بغزا فرستاد واز یک جانب دیکر امیرزاده اعظم بالی بیک ولد یحیی باشا که از
دلاوران مقرر است واز شیر دلان صفدر با جمعی از مجاهدان متوجه غزای ان کشور مشرکان ستمکار شدند دور علی بیک
اولا بشهری رسید که مشهور بادنه بر سیقه بود وبسطوت لشکر اسلام وبضرب تیغ جهاد وحدت صمصام آن اجناد ظفر نهاد
همه کافران معارض ومخاصم که بودند مکسور ومقهور کردانید وبران شهر معمور منصور شد وتمامی اهل انجا را اسیر وتاراج نمود
وشهر را باتش افروخته تخریب واستیصال فرمود بعد از دو سه روز ازانجا با غنایم بی نهایت بمعسکر اصل بخدمت پدر عودت
کرد وحمدالله زیاده تر مترقب بود غنیمتهای کوناکون ازان سفر آورد وبالی بیک ولد یحیی باشا هم از طرف دیکر بولایتی رسید
همه معمور ومسکون وسکان انجا بمال ومنال هر یکی عدیل قارون امیرزاده دلاور باغازیان صفدر همه مملکت را غارت
واسیر کردند واعیان واصول کفار را در معرض تیغ وشمشیر آوردند بعد از جهار روز باز بمحل مؤرخان معسکر ملحق شدند و
بغنایم کوناکون مغتنم وموفق کشتند لمؤلفه دوستان حق بجمعیت قرین دل پریشان جمله کفار لعین فتح سابع
انکه جون دران منزل توقف حشر قدر لشکرها که باطراف جهت نهب وتاراج فرستاده بودند باز بجمع مجاهدان موسوشند دو وزه
راه پیشتر ولایت معمور مشهوری بود بعزم غزای ان کشور نهضت کردند وبعد از انکه بانجا رسیدند باز باطراف ولایات
نزدیک انجا مجاهدان جهت غنیمت روی آوردند ملغوج بیک حسن اغا ویوده را که یکی از غازیان وسپهداران کار دیده بود

باجمعی کثیر از غزاة و مجاهدان بیک طرف فرستاد • از حسن اتفاق بان طرف که حسن اقا روی نهاد • بعد از یکدوره مسیر بصحرای
رسیدند • بمقصد جانور با اسباب و اموال یافتند که از مقام و مسکن کوچ و نقل نموده • میخواهند که خود را بمامنی رسانند •
و در انجا بمحلی حصینی حصین از ضرر لشکر غازیان خود را مامون گردانند • لیکن مثل مشهورست که اذا حل القدر بطل الحذر مصرع
صید را چون اجل اید سوی صیاد رود • غازیان این مغانم حاضر ملایم را غنیمت شمردند • و این بمقصد جانور را با اموال
و اسباب خداوندی کرده • خداوندان مال و خان و مان را از قید تعلق حیات خلاصی دادند • و مقضی المرام بزودی
بمعسکر اصل روی نهادند مثنوی دو شکام از سر حجت ارباب حق • برده در میدان مسعود ان سبق • گشته مالک اجر ملکوت و بد •
و انجه و عوبات سرکوزه معد • فتح ثامن جون غزاة و مجاهدان را کثرت اموال بمرتبه رسید که حصت بسیاری احمال و اثقال
از نزد اطراف عاجز گشته بغایت گران بار شدند • و ملقوج بیک امیر سپاه نیز ملاحظه نمود که بیشتر ازین ضبط و نسق لشکر غنیمت
انجمن بغایت دشوارست • و در میان دشمنان بی نهایت باین گرفتاری و تعلق اموال لشکر گران بار در معرض اخطار • و مخافه
ملک کافران غدار بسیار • و از منهیان اخبار جان استماع اعتماد نمود • که بر سمت طریق معاودت بر سر راه دو محل خطرناک است جهت
عبور سپاه اول اب بزرگی است در میان مملکت که عبور از ان بی اسباب و اسباب میسر نیست • و پل عظیمی داشته قرال و پادشاه انجا
فرموده که ان پل را اتش انداخته اند • و ممر گذر لشکر را بغایت خراب و ابتر ساخته • و چند مرحله بیشتر از ان آب دربندی و کوهستانی
منحکم است • و فضای گذرگاه آن هم بغایت مضیق و بسیار کم است • و بامر قرال اهل ضلال دران دربند هم درختهای بزرگ بی حد و عدد
انداخته • و محل گذر را بالکلیه بگل و سنگ مسدود ساخته اند • ملقوج بیک حسن اقا را جهت تدبیر تعمیر پل بیشتر فرستاد • و او نیز
مردانه و مجدانه اسباب و آلات عمارات انرا ترتیب داد • و لشکر با این انبوهی جمله احمال و اثقال باسانی از ان پل خیلی آسان
گذشتند • و از انجا متوجه عبور از ان دربند معهود گشتند • چون بدهنه دربند رسیدند دو روز در انجا مطلقا فرجه و مجال عبور
نیافتند • و بضرب تبر و تیشه ان جنگل و بیشه را هامون و هموار ساختند • و دربند را از وجود خبیثه مستحفظان مضیق و مانعان طریق
بپرداختند • و علی رغم اعادی دین بسهولت از ان تنگنای گذشتند • لوای فتح را در فضای فراغ بال باسمان افضال حضرت ایزد
متعال برکشیدند فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء واتبعوا رضوان الله والله ذو فضل عظیم نظم حبذا توفیق و عون کردگار •
کز سپاه دین حق شد اشکار • مغتنم از اجر دنیا و ثواب • فتح و نصرت کرده یابند در ایاب جون از ان محلهای سهمناک

واران

وازان تنگنای مهلکه و بیم هلاک بفضای صحراهای طربناک رسیدند • دران جانب مواضع و قری و محلهای معمور و بقعهای خرم دیدند •
و دران اطراف جمعی از لشکر کفار پیش امدند که متحصن بمحلی حصین بودند • و بر سر راه تعرض بعجزه و ضعفا لشکر اسلام مینمودند فی الفور
ان سپاه مظفر روی اقبال بدفع ان زمرهٔ اهل ضلال اوردند • والحق از طرفین کفر و اسلام محاربات عظیم و مکاوحات غریب کردند •
فاما چون فرصت و نصرت اهل اسلام از عالم غیب مقرر بود • و خذلان کافران باطغیان در دین و دنیا مقدر عساکر مجاهد ان قبیله
بران گروه کفار غالب آمده غزای کلی دران محل اتفاق افتاد • و متعاقب آن فتح غریب و نصر قریب مصطفی بیک و لد قاسم بیک را با اتباعش
همه مجدو فیروز جنگ و پانصد جوان برگزیده و در صفدری سرکلی نشانه شیر و پلنگ • بتاخت و غارت آن اطراف فرستاد • و او نیز از
معسکر اسلام جدا شده • بعد از قطع صحاری و جبال • و عبور از مجاری انهار سیال • در دو محل با لشکر کفر مصاف داد • و در هر
دو جنگ بر دشمنان دین مظفر و منصور افتاد • و بعد از رفع موانع • و ردع روادع • بولایتی رسید بغایت معمور • و دران
فضا قری و مواضع شهر مثال مشتمل بر دور و قصور • و در میان صحرا آب رودی بزرگ بود • و معبر آن از یک پول معین و بمقدار پانصد
کافر بر سر پل بمحافظت ان ممر ایستاده همه غرق پولاد و آهن جوشن • مصطفی بیک نیز استمداد از روحانیت مصطفی صلوات الله علیه
نموده • باتفاق پانصد جوان مجاهد با این مجمع کفار بنیاد محاربه و جدال نهاد • و داد مردانگی و دلاوری داد • بعد از مغالبه بسیار
در میان آخر کار • اهل اسلام ظفر بر کفار نمودند • و ممر عبور را جهت مجاهدان بر گشودند • و در میان آن کشور شهری بود برغشلا نام و دران
دیر عظیمی بود مسکن اصنام • و دران میان اوثان صنمی بود عظیم درجه • و هیکل شخصی مکلل بجواهر و مزین بزر و سیم • و آن قبله گاه
جمیع مشرکان ان دیار بود • و بران دیر حصاری بود بغایت استوار • و اطراف ان حصار را جمعی کثیر از کفار مردود مسدود کرده
بودند از هر صنف مردم دران اندرون متحصن و التجا بحمایت آن معبود قوم نمرود آورده • چون سپاه غازیان پانصد نفر ضعف نمود
و احتمال فتح آن بناء استوار از انجماعت لشکر معدود متوقع نمینمود • از تعرض ان کلیسیا اعراض کرده بیشتر از ان باز کلیسیای رسیدند
بغایت معتبر • و درون آن مخزنی مالامال از سیم و زر اهل آن کشور • و در میان آن بنیان همگی بتان سیم اندام • و خوبرویان سیمرغ
اصنام • همگی بتهای بتکده در سر طرف بر رخسار آن پری رویان از غایت حیرت بجان از خود رفته بود که بوجود آمدن ایشان مشغول بود
و صور نقشهای صنمهای منقوش در دیوار از مواجهه و مقابله آن خوبان خجسته دیدار • چون نقش انگاری آب و رنگ در برابر اشجار شکفته
از انوار نظم همه آراسته رخسار رنگین • چو گلزاری پر از ریحان و نسرین • این لشکر غازیان فیروزمند ترین مجمع اسبا

ظفر و استیلا یافتند و تمامی قسیسان دوزخی و کهنه کبران جهنمی را بلمعان تیغ آتش بار بتافتند و بهشتی رخساران حوری غلمان را
در تصرف آوردند و اموال نفایس و نقود نامعدود را بغارت و یغما بردند و باز این غازیان سالم و غانم بمعسکر اصلی ملحق شدند
و بعد از وصول این جماعت سپهدار عسکر با سپاهی لشکر با این همه اسباب نقود و اجناس و جواری و غلمان خورشید لباس عود نمودند
و تا سرحد ممالک سلطان که کلی و آق کرمان است توقف ننمودند اگرچه جهت بعد منازل و صعوبت مراحل بسیاری از اثقال اموال و ضعفا
اسیران و حیوانات ضایع و تلف شد و جهت سرعت سیر احمال الاذعان باردار مخفف گشت فاما مستور جمیع اصناف غنیمت چندان
بود که ترکات آن غنایم مملکتها را معمور نمود و ملقوح بیک در کنار آب تونه در حصار کلی خمس مغانم را جهت خاصه سلطان مجاهدان
بضبط در آورد و از آنجا جمیع عسکر را جهت توجه بمساکن خود رخصت کرد بیت وقفلت عنهم غانما وقلوبهم فیها الخوف فلله عسکرا و از

داستان پنجم از فتوحات غزوات میسره مبشره سلطانی در بیان توفیق یافتن یعقوب پاشا حاکم بوسنه
بغزای اکبر بر حسب اشارت سلطان مجاهدان و صورت مقاتله و مقابله مشار الیه با عظما ملوک و امرا انکروس با لشکر
قلیلی از معونت تاییدات یزدانی و کفتار در شرح کیفیت ظهور خوارق عادات در حین قتال لشکر اسلام با گروه عظیم
کفار بغیر از جلی با لحاظ مذکور و اتفاق فتح مبین و استیصال مشرکین بمقتول شدن صنادید انکروس کفور مقهور

با منشور دولت نبوی معنون و مهنا بطغرای جهانگشای انا فتحنا لک فتحا مبینا شده و آیت نصرت و ظفر سپاه با شوکت ملت
مصطفوی بمثال بشارت اقتضای ولو قاتلکم الذین کفروا لولوا الادبار ثم لا یجدون ولیا ولا نصیرا مشهود دیدهای بینا گشته
همیشه اولیای این دین حق با وجود جمع قلت بر گروه انبوه اعدا الله غالب و موفق اند و همواره زمره ناجیه والذین یجاهدون
فی سبیل الله رخنه معارک کفار را با وجود انبوهی اعوان و انصار اشرار در کیش و دانای ز اکبر را نعداد نموده اند و اگر قلب لشکر حق
و سپاه مسلمانی موید و مقوی بعنایت خالق افلاک آسمانی است و طلایع اجناد و مبارزان جهاد لابد از سمو نی خلوص اعتقاد در سر
و تمنی فایز بنیل الامانی است بیت اذا اسودت الحرب استقضا بسیفهم کذلک او ینجاب عنها قتامها
مرکز قانون لازم الاطراد دایم الانعقاد و لینصرن الله من ینصره بعمر پذیر نخواهد بود و هیچ کاهی اسلوب حدیث و غوب
من کان لله کان الله له در کار دین و دنیا مطلقا تخلف و عدول نخواهد نمود بیت پا منه با هراس در درگاه
بتوکل روند مردان راه و مصداق سیاق این مطالب و تمثال استحصال این رغایب معرکه جهاد آن مجاهد شجاعت

خصال

خصال دلیر و کارنامه آن سپهدار اجناد شهیر صاحب حرب و قدم است اعنی پاشای حمایت شعار سماحت آثار الموفق بنصره الذی سعد من شانه
یعقوب پاشا یسره الله تعالی بلطفه الاعلی و یسر له السدی الاقوی و الاولی که در تاریخ سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه که حاکم
ممالک بوسنه بود و سرحد دیار و ثغور اقطار کفار انکروس و فرنک و حصار را بتیغ مردانگی خود محفوظ مینمود و در آن ولا
او را با عاظم ملوک و صنادید آن کفار محاربه و جهادی اتفاق افتاد که از غرایب واقعات زمانه است و از عجایب عادت محل استعجاب
عاقلان فرزانه فاما از آنجا که معجزات دولت دین مصطفوی و از تاییدات غیبی که همیشه معهود ملت نبویه است امثال این وقایع
در دولت آل عثمان بسیار محقق و واقعست و مبدا اعلی در اظهار خوارق عادات همواره بی عایق و مانع است بیت
فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد و استفصال ظهور این واقعه مسبوق بحادثه سابقه
رایقه است و توفیق لشکر اسلام بآن فتح مبین جبر و تدارک آن قضیه سابق است القصه سلطان سلاطین مجاهدان
ایده الله المستعان فی تایید الایمان قبل از ظهور این احوال امیر غازی مجاهد خصال علی بیک ولد میخال را که حاکم سرحد انکروس
و مملکت سمندره بود بغزا و نهب و سبی ممالک انکروس امر فرمود و بنا بر آن حکم همایون شده بود که لشکریان اقنجی روم ایلی و غازیان
هر کس را داعیه ادراک فضیلت جهاد باشد با علی بیک متوجه غزای مشرکان و اهل عناد شوند و موازی بیست هزار مرد مکمل مجتمع گشته
علی بیک در سمندره از آب تونه عبور نموده بود و بر بعضی ولایات انکروس دفعه بر مثال برق خاطف بحرق و نهب و سرق و غارت
آن جوانب قیام نمود و لشکر اسلام از آن ولایت از سبی جواری و غلمان و نهب اموال و اسباب بی پایان مغتنم و فایز شدند و با احمال
و اثقال از هر قسم مال را حیازت گشتند چون پادشاه انکروس ازین معنی آگاهی یافت لشکرهای عظیم مرتب داشته بسر راه علی بیک
و مجاهدان فرستاد و در محلهای تنگ و بی مجال و بر ممرهای مستحکم جهت جنگ و جدال لشکر آن کافر لعین منتظر فرصت ایستاد چون سپاه
مجاهدان بکثرت تعلقات مال و غنیمت مقید و مشغول بودند و در رعایت حزم و احتیاط در اقدام محاربه کما ینبغی اقدام ننمودند لقضا الآلهی
از لشکر آسوده کفار سپاه سوکشیده مجاهدان در تنگنای عظیم انهزام یافتند و تمام غنایم را بجای گذاشته بصوب معاودت شتافتند
قرال انکروس ازین غلبه و کامرانی بر اهل اسلام بسیار مغرور و شادکام شد و بی توقف و تامل متوجه مزید تعرض بممالک اسلام
بر سبیل مجازات و انتقام گشت و باتفاق تمامی صنادید کفره و بانان معتبران کشور مشاورت نمود که همیشه قاعده و اسلوب
لشکر اسلام چنان است که چون از سرحد سمندره لشکر انکبزی بحدود ممالک انکروس عازم از سرحد بوسنه هم یک لشکری دیگر

بمیان مملکت انکروس روانه می سازند سرآینه صلاح انست که درعین این غلبه واستیلا لشکرهای عرب را بسرحد بوسنه فرستیم ودران
حدود منتظر نهضت لشکر مسلمانان بایستیم اگر اسلامیان شروع در تعرض ممالک و ولایات تابع انکروس کرده باشند بدفع ورفع
ایشان اقدام نماید واگر هنوز تعرض بولایت انکروس نکرده باشند همین لشکر مکمل برسر بوسنه روند وباستخلاص ولایات ومواضع
که لشکر غازیان سوخته وغارت کرده اند تمامی حدود بوسنه را خراب سازند ونهب وغارت ان مملکت را بکما ینبغی بپردازند ودرین
اندیشه وصلاح اندیشی با پادشاه جبار وریم پاپ وسلاطین فرنک ایلچیان فرستاد واز هر کدام ازان هم کیشان خود استمداد
نمود ودرین انگیز فتنه وفساد باین وجه بنیاد افساد نهاد وایشان همگی فرستادن لشکر و وعده مدد را قبول کردند وبرحسب موعود
معاونت وهمراهی بظهور آوردند

عاریت خواهد از دشمن شه کاسه سر   چون اجل را ستر شمشیر تو مهمان باشد
شاد باش ای شه پر دل که ندارد جرات   دشمنت گر بمثل رستم دستان باشد

وقرال لعین جهت سپهسالاری این لشکر
پرکین درنجیل نام کرسان بانان شجاعت وسپهداری مسلم قوم ونامدار بود جهت سپهسالاری آن لشکر تعیین کرده چرا که
علی بیک ولشکر غازیان را هم درنجیل مذکور مکسور ساخته بود وبدلاوری میان صنادید انکروس درجمیع معارک نام بلندی
برافراخته وکسب شان وشوکت چون از اقارب قریب قرال بود از غایت اعتماد ووثوق بر مردانگی وسپهداری او را ولی عهد
خود نموده بود لاجرم جهت داعیه مذکوره دوازده هزار سوار جوشن پوش انکروسی که هر کدام سرتا پای گویا کوه آهنین بودند
بلکه هیکل سواری از ایشان یک حصنی حصین مینمود چون لشکر ظلمت بهمدیگر یکدل کرده وچون التیام سپاه ظلام بهم آورده بهمراهی
درنجیل بان مذکور روانه سرحد بوسنه گردانید وپادشاه جبار شش هزار سوار نامدار آن دیار بمدد ایشان رسانید وریم پاپ
که هادی ومقتدای ملوک مسیحیان است وهم شیخ وخلیفه ملت عیسوی است وهم پادشاه نشان دو هزار مرد مکمل با صلیب
وعلم که بنشان پادشاهان کفر بغایت متیمن ومحترمست همراه لشکر خود جهت تبرک روانه گردانید واز جانب فرنک هم شش هزار مرد مکمل
هنرمندی در فن سلاحداری یگانه ودر هر صنعت از صنایع سپاهیگری فرزانه بامداد ومعاونت درنجیل فرستادند واز ملوک اطراف
ان اطراف خصوصا مملکت خروات وغیرها لشکرها بطمع غارت ومال روی بآن معسکر کفار نهادند وجهت حمیت دینی وغیرت وناموس
ملی موازی چهل هزار مرد مکمل بهم رسانیدند وروی بسرحد بوسنه آورده واز غیظ وکین اهل اسلام شب وروز نمی آرمیدند چون
از اطراف این چنین لشکری در لشکرگاه درنجیل بهم پیوستند وهیچ بان معظم بالشکرهای خود درین توجه با او عقد ومیثاق متابعت

بستند

بستند یکی ازان بانان را قرال اعلی میگفتند ویکی غرغر اغلی ویکی کبر بان دیگر حاکم ولایت مطروفشه بود ویکی دیگر کرمغوله حاکم
ولایت توراج بود واز حسن اتفاقات دران اوقات یعقوب پاشا که حاکم بوسنه بود در ولایت خروات که فاصل است میان انکروس
وبوسنه حاکمی داشت کرفاری نام وبکثرت ممالک وقلاع ممتاز میان حکام آن ولایات عبده اصنام بنابرانکه مملکه مذکور میان
اهل اسلام وانکروس افتاده گاهی اطاعت وانقیاد سلطان اسلام مینمود وگاهی بمیل طبیعی وتجود اصلی معبود قرال انکروس
متوسل می بود ودران ولا بنیاد تمرد کرده بود وبحاکم بوسنه یعقوب پاشا متابعت وخراج گزاری نمینمود بنابران معنی یعقوب پاشا
از نواب همایون جهت توجه بغزای مملکه مذکوره استجازه کرده بود واز درگاه همایون بآن توجه مرخص شده لشکرهای غازیان را
از اطراف جمع آورده بود ودر ولایت خروات یک بان دیگر بود موسوم به کرالجادن اما بدلاوری وشجاعت بسیاری از ممالک تابع
انکروس خروات بتصرف درآورده والتجا بدولت سلطان مجاهدان کرده بود وچند قلعه از ولایت کرفاری که تابع انکروس
بود بدست تسلط ومردانگی ستاده از دست تعدی او شکایت کرفالی بقرال انکروس رسید درین ولا که درنجیل بان را قرال با این
لشکران بسرحد بوسنه فرستاد چنان مقرر داشته بود که اولا برسر ولایت کرالجادن رود وچون او تابع اهل اسلام شده ومتابعان
قرال را تعرض رسانیده اولا قلاع معتبر او را در حیطه تسخیر درآرد وهیچ محل وولایت او را بی تسخیر وتخریب وغارت نگذارد
درنجیل بان هم بان لشکر که همراه داشت برحسب امر قرال اولا برسر حصار کرالجادن آمده او را محاصره نمود وتمامی مملکت او را نهب
ویغما فرمود او نیز چون منسوب وملتجی بدولت سلطان مجاهدان بود درین حال استغاثه به یعقوب پاشا حاکم بوسنه نمود ویعقوب پاشا
بعضی عساکر اسلام که جهت تاخت ولایت خروات کرفاری مجتمع ساخته بود سرآینه اعانه واغاثه کرالجادن ودرین تعرض لشکر اسلام
انکروس لازم دید ولوای معلای غزا وجهاد را بر سماء توفیق وعون ربانی برکشید وهرچند که تحقیق کرده بود که لشکر درنجیل که برفع قلاع
کرالجادن آمده اند بحسب عدد وعدت بسیاری از لشکر مجاهدان افزون اند توکل بر لطف وعنایت الاهی نموده مقابله ومقاتله آن کفار
اشرار را بجمول وبی غیرتی جبن ونمود برگزیده میگفت که

دشنه برناف وتیغ بر گردن   به زننگ کس از جگر خوردن
گور چندان زند نرانه دلیر   که نیالد سفید مهره شیر

واز سر استظهار تمام بعون عنایت ربانی وبیمامن دولت قاهره
سلطانی اولا حصار یاجچه وتوابع که از جمله ولایت خاصه انکروس است وحصار وشهر معتبر سرحدست نهضت نمود وپیشاپیش کار درگلی
که پادشاه سعید مجید سلطان محمد غازی انار الله برهانه رایت نصرت برافراشته بوده خیام احتشام برفراشت وعساکر مجاهدان را

در مقابل تعرضات لشکر انکروس نهب و غارت و هدم و خسارت آن مملکه باز داشت و دران منزل از غرایب واقعات که پیش مردم
صورت بهین محل ریب و اشتباه است فاما از انجا که شرف و کرامت جهاد فی سبیل الله است بر وقوع این مقوله ایات و بینات
مستفاد از منطوق کلام مجید ملک علام و احادیث نبوی بران گواه است و درین قضیه بتواتر و اطباق حاضران و رفقای یعقوب پاشا
دران سفر غزا احسان متیقن شده که دران منزل که یعقوب پاشا بر سر حصار یاحه بارغام کفار و انجام مشرکان اصرار اقدام نمود
سه نوبت لمعات نورانی بر مثال مایده آسمانی بر سطوح خیام غازیان خصوصا بر خیمه و نشیمن یعقوب پاشا نمایان شده و فیضی متصل از
آسمان از نور رخشان یکبار در شب تار و دو بار در روز روشن چنان ظاهر نموده که معاین و مشهود اعیان تمامی لشکر پاک نیت
و آن آیتی غیبی بوده مبشر از غلبه ملت محمدی و فروغ دولت ابدی که خدام دولت سلطانی مهبط فیض ان نور جهانگیر شده اند
این پر تو جمال که در بدر انور است نور محمدی است که از عرش برتر است چون مردم حصار یاحه دیدند که تمامی مملکت ایشان از لشکر اسلام تاراج
و اوراق خراب میسازد و حاکم و والی ایشان که یکی از اعیان امرا انکروس است بدفع ایشان نمی پردازد کشیشی که مقتدای ان قوم
گمراه بود و در میان ممالک کفری ممتاز بمزید احترام از امثال و اشباه از جانب حاکم و تمامی مملکت بخدمت پاشا غازی برسالت
و شفاعت امد و در باب تجربه و تحریق مملکت بطریق فروتنی و ضراعت مشی اورد که اگر مقصود ازین اقدام عساکر خرابی مملکت و تحصیل غنیمت است
هر قدر مال و فایده که متوقع پاشا است بدست خود برضا و رغبت بدهیم این لشکر دست از خرابی مملکت باز دارند و مردم
مملکت زر سرخ فلوری و نفایس اجناس رایجه آن مملکت را بپیشکش و هدیه پاشا ارند پاشا در جواب رسالت کشیش گفت که چنانی
استماع افتد که حاکم این مملکه که مخاذل تعالی است پیش پادشاه انکروس بدعوی داری آمده که درین سرحد با اهل اسلام همیشه در معانده
و معادات باشد و ممالک بوسنه را بتاراج و یغما خراب ساخته با حاکم بوسنه که از بندگان خداوندگار خسروان اسلامیت مصاف ها
و مقاتلات کند الکنون بعد خانه او امدیم که بان وعده که میکرده وفا نماید و از حصار قلعه فرو زاید و با این جماعت غازیان
و غلامان درگاه سلطان مجاهدان خود را و مارا بیازماید مث سوی آشتی چون نبُد رهنما نمود دش طریق بشمشیر و خون
چون کشیش رسول در رد و نفی مصالحه کلام معقول شنید و بعد از عود ممشی پیغامها پاشا مجاهد بحاکم مملکت رسانید آن کافر خود بیش
بحمیت جاهلیت افتاده و از درون حصار با جمعی از لشکرهای کفار با ادبار بیرون آمده نمایش تصدی قتال نموده و پاشا نیز
این امر را غنیمت دانسته و با سپاه غازیان سواره آن کافر بی دین را استقبال فرمود و مخالب شعله طعنهای بان لشکر خود بجد و مقاتله

بالو آر

بالو آر لشکر اسلام مثل ابنوس ظلمت در مقابل ظهور نور مقهور شده و مانند ذرات سحابی که از حرکات تنسیم صبابی پریشان گردد یکدم
ناریب و مکسور و بدرون حصار و سور ملتجی و محصور گشت مث نیال من الاعداء آخوف ابی الندی و مینتهی مالاتنال العساکر
چون در بدایت شروع در مخاصمه اعدا رایات اسلام بنغله و نصر مبین ممنا شده بود و دیده بخت و دولت از وقوع اشوه فتوح موعود روشن
و بینا گشته پاشای مجاهدت شعار با غنایم بسیار بمعادله و جدال در تحصیل مال و انصار و اعوان آن ملحد عوان توجهی متوکلانه نمود و از یاحه
برخواسته از طرف قلعه اسر نیحاسه که داخل ممالک انکروس است از نهر عظیمی که معروف بادره اوزه است تبدیر اتصاله عبور فرمود و بولایتی که
از توابع انکروس که معروف باسلوینیا است رسید و تمامی ان مملکت را هم در زیر خیول غزاه و مجاهدان پایمال گردانید و از اطراف ان ولایت
جهت خشم الملیزی آن سر خیلان کفار اسیران و غارتهای بسیار بمعسکر خود آورد و بمقتضای مسلک اشارت فرقانی در اشباع و انواع لشکر اسلام
و خوف و خزم بلاد کفره و عبده اصنام اقتدا بکلام هدایت آیین و بیان مصدوق متین ذلک بانهم لا یصیبهم ظماء و لا نصب و لا مخمصة فی سبیل الله
و لا یطئون موطئا یغیظ الکفار و لا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل صالح ان الله لا یضیع اجر المحسنین نمود و از ان
محل بمیان ولایت پادشاه جسار که لشکر او هم همراه در تحصیل دشمنی اهل اسلام امده بود بقلعه رسید که معروف بخوقاویه است و در انجا
رودخانه عظیمی است مشهور بادنه کونه و تا آن زمان از اهل اسلام کسی از اسلامیان جهت مجاهده جهاد از ان آب نگذشته بود و بعد از عبور
از اب بولایت قرناق گذر کرد که پیران سالدیده آن ملک صورت لشکر اسلام را مگر در صحایف تصویر دیده باشند ما انکه از مسافران
جهانگرد وضع اسلامیان را در اسمار و حکایات شنیده باشند مطلع هرگز ندیده صورت اسلام را گاب نشنیده اینکه نبوده در و عذاب
و موازی پانزده روز آن مملکت را هم بغارت و تاراج عظیم داد و غنیمتهای غریب و عجیب بدست غزاة و مجاهدان افتاد و از انجا بولایت
خاصه در تحصیل العبوبان و پای تخت ایالت او در آمد و آتش در خان و مان او انداخت و از وصول این خبر جهنمی در دل و جان در تحصیل افروخت
و دران نواحی دیری عظیم بود که در قدمت بنیان و رفعت ارکان عدیل ایاصوفیه میشمود مجاهدان تمامی سکنه انجا بقتل و نهب برانداخته
و مبانی از ان بحرق و تحریق بان قدر که مقدور بود خراب ساختند اما درین اوقات در تحصیل بر سر قلعهای که انجا بمحاصره و مشاجره
مشغول بود ماجرای احوال و توجه یعقوب پاشا باین وجه صلابت و جرات تمام شنود با وجود انکه اکثر قلاع که انجا را بتنگ آورده
بود و نزدیک بان رسانیده که در حیطه تصرف در آورد فی الحال از استماع توجه یعقوب پاشا و لشکر اسلام لشکرهای خود را که بمحاصره
قلاع مسغوفه که انجا را فرستاده بود مجتمع ساخت و از خبر قدوم یعقوب پاشا بضبط لشکریان و ترتیب اسباب جدال بپرداخت

چون یعقوب پاشا و مجاهدان بدربندی رسیدند که معروف بود بادنه سار داور وجهت سد ابواب و مداخل اهل اسلام آن دربند را
بچوب و سنگ مسدود ساخته بودند و در خفتهای عظیم در سر راه بطل و عرض انداخته فی الحال عساکر غزاة و مجاهدان و رجال ابطال که برد
همة الرجال تقلع الجبال زور آوردند و بکلید سر انگشتان مجاهدان ابطال دربند را فتح و ابطال کردند و چون بعون مفتح الابواب
از مضیق دربند گذر نموده بصحرای رسیدند که دران فضا مواضع معمور بود و سکنه انجا را مساکن متعدده مشتمل بر دور و قصور
برهنمایی دولت و اقبال در حین تاراج یک موضعی ازان محال درجنان محال چندین نیزهها و چوبها ساخته و پرداخته یافتند که در نجیل
غالبا بنیت مخاصمه اهل اسلام ترتیب داده بود و در انجا گذاشته و از لطایف صنع الالهی آنکه صنعت آن رماح را هم بدست کفار
آلت هلاک ایشان نموده مجاهدان بقبض آن گماشته و این صورت تفاؤل بر غلبه و سرفرازی غازیان و فتوح اسلامیان بر مثال
لمعان سنان در دیده دشمنان نشان عیان شد مثنوی چو اقبال آدمی را رو نماید همه کاری از و نیکو نماید شبی در بزم
معاشرت در نجیل با سایر صنادید مخاذیل یک محفل نشسته بودند و بزمی مشتمل بر مطارحه جنگ لشکر اسلام بهم پیوسته و در محفل
از سر غرور و استغنا با سایر عظمای کفار انشیقیا میگفته که اگر یعقوب پاشا درین جوانب و حوالی بجنگ و جدال اقدام نماید و در
مقام مخاصمه و مشاجره در آید یقین که بی توقف گرفتار ما خواهد بود و یک متنفس از مردم اسلامیان که همراه او باشند دیگر فرصه
نجات زندگانی نخواهند نمود زیرا که همه اوقات اسبان خود را از عقب تالان و تاراج ولایات متفرقه بهر طرف دوانیده اند و یقین
که اسبان خود را ضعیف و ناتوان گردانیده اند و هیچ اسباب جنگ از توپ و تفنگ ندارند و در نسبت عددی یک قسم از ده لشکر ما
نخواهند بود و در روز جنگ تاب و تحمل مقابله با لشکر انبوه با یراق و اسباب ما نخواهند بود و حکم کرده که منادیان در لشکر ایشان
منادی و جار رسانند که در روز جنگ کسی مطلقا بر مسلمانانی که دستگیر کنند ترحم و اشفاق ننمایند و مقید و محبوس سازند و در جایگاه
جنگاه گماران نزد اسیر دارند و اگر جماعت سپاه انگروس همگی عرابهای مالامال از زنجیرها و رسنها تافته یافته دوال جهت
حبس و قید لشکر اسلام همراه آورده بودند اما درین ولا حکم در نجیل لعین بر معنی صادر شده همگی اعاظم صنادید ملاعنت اعراد
برین موجب قبول و قرار کرده اند که اهل ایمان که حاشا چون همه مقهور کردند همان فی الفور ایشان را امان بدهند و همگی مسلمانان
را شادرین ورطه بسر و جان نرهند اما ذاهل و غافل بود ازانکه صاحب مقالید و احکام مشیت ازلیه و ارادات اولیه
در اظهار حوادث کاینات بی تقدیم اسباب ظاهری علامه میتواند نمود و تمامی سببهای عادی امل صورت را بخلاف معهود مسیح

خلاف

خلاف مقصود و مراد میتواند فرمود و در مرآت معانی نمای این حدیث قدسی که یا داود انا ارید و انت ترید و لا یکون الا ما ارید کیفیت ارادت
و مراد عباد الله و ظهور کاینات عالم بر وفق مراد الله البته ظاهر خواهد گردید بیت تو جهد کنی و لی قضا می گوید
بیرون ز کفایت تو کاری دگرست وعلی الفور اثر ضلال عجب و پندار در سر کار در نجیل و آن زمره گمگشته گفتار با ظهار رسید و منهیان
از جانب یعقوب پاشا چنان خبر رسانیدند که لشکر اسلام بفلان محل آمدند و نیزهایی که جهت روز جنگ ترتیب شده بود همگی بتاراج بردند
و بی مبالاة و سراسیمه روی توجه بعزم جنگ مقابله این گروه نهادند در نجیل ازین خبر بسیار پریشان خاطر شد و اثر خوف و رعب سپاه
اسلامی از قصه سنانها و نیزها در دلش بغایت کارگر و موثر گشت مصراع تیغت سرامدی است که سرزنش نخم رمحت درون سینه امده در نوشت
اما در نجیل پرسید که بحسب عدد لشکر مسلمانان چند باشد مخبر و منهی گفت که ده یک لشکر شما بیش نیست و فیما بین لشکریان مذکور اگرچه
اموال و اسباب که از ممالک بتاراج گرفته اند بسیارست اما یراق جنگ بیشان بیش نیست باز ازین قصه کمی و بیشی لشکر خود دل شد
و قیاس مع الفارق نمود و مردم لشکر خود را استمالت میداد که لشکری که مال و غنیمت گرفته اند بسیار جنگ نمیتوانند نمود و این
جماعت را نیز حال لشکر علی بیگ میخال خواهد بود و نمیدانست که این غنیمتها را که بدست آورده اند بضاعت تحصیل غنایم دیگر خواهند نمود
چنانچه وعده صدق وعدکم الله مغانم کثیرة تأخذونها فعجل لکم هذه بان مزید نعمت اشارت فرموده چو اهل اسلام در حاق وسط کار فرستان
در کار جهاد صرف مقدور و اجتهاد ننمایند و بمقتضای شرع و عقل شمشیر مجاهده را جهت سعادت دین و دنیا کار نفرمایند یقین که هم
از نام و ناموس دنیوی بر آیند و هم پایمال خیل کفار حربی شده یکی ازیشان زنده و آزاده سرون نیابند فموت الفتی فی العز خیر من حیاته
و عیشه فی الذل مثل حمامه چون در دم صبح صادق که از زبانه شعاع شارق و پرتو خورشید جهانگشا مغارب و مشارق
در مجمع دین مسلمانی تهنیت نامه هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم رسید و سپاه کثیر الاعداد تیره شب ظلمانی از سطوت تیغ افشانی
آفتاب پشت ادبار نموده روی بهزیمت گردانید بیت نصرت اول کرده بود از طلب شب امام شد سحر که اختر تیغ تو او را اسیر
اعنی یعقوب پاشا سپاه اسلام را مجهز نموده مرتب و مصفوف داشته ساخت و بنواختنهای حالی و مالی و بدلایل عقلی و نقلی همگی
بر قتال کفار ایشان را مشعوف داشت از روی تهور و دلاوری توجه بمیدان سعادت آورد و عنان توسن نفس بدرام را در مضمار
بسالت معطوف بصوب فوز و فتوح یا بادراک منزلت شهادت کرد چون ملاحظه نمود در مقابل سیاهی سپاه مهزوم کفار نمایان شد
و انبوهی لشکر دشمنان خدا بر اعیان جهان پیش مجاهدان عیان گشت و کثرت و انبوهی کفار و هجوم و جمعیت طاغی قوم فجار

دربادی النظر کوهی بود در حدید مصیقل پنهان یا دریای بود با موجهای کوه سان در تلاطم و کثرت وانبوهی کفار وهجوم
ولشکر اسلام در عدد وعدت
شبالرغان .

جون مجمع پروینی بود در میان شبهای ملوک تابستان ولمعات شوکت ظاهری سیوف ورماح غازیان در جنب اسباب و اسلحهٔ
سیف وسنان کافران باحشمت وتوان جون لمعهٔ الشی در میان نیستان ساحل عمان **لمولفه** درجوف سوالمع سنان جون شرر امد
وز روی زمین خنجر بران بدر امد اما پادشاهی مجاهدت شعار از کمال وثوق بعنایت وامداد ربانی و از سر استظهار بمیامن دین
مسلمانی در ایام دولت روز افزون سلطانی او لابدست خود یک قبضهٔ شمشیری که بحسب تواتر اخبار از رواة ثقات مستند بقبضه
صحابه کبار پیغمبری میمنود و از علایم و آثار آن تیغ ابدار در فتوح کفار بعضی حالات غریبه بظهور رسیده بود و بعضه از صفحه مجلای
آن تیغ مجاهدان مغازی نبوی مشاهده رخسار فتوح غیبی مینمود و باین دعای لازم الاجابه مصطفوی که بلسان سیف جهاد
تلقن شده مواظبت وتلقین سایر غازیان میفرمود که **اللهم انت عضدی ونصیری بک احول وبک اصول وبک اقاتل**
جون پادشاه مجاهد آن شمشیر خود را به نیت غزا و جهاد جون جشم غنوده تحت ارضام نیام بیرون اورد وبمیلی اجناد را القبض
قبضهٔ تیغ را مانگی در برابر دیدهٔ خصمان کور دل و اعدای مجادل ام واشارت کرد واز جانب اهل اسلام صدای ملایم
تکبیر وتهلیل بروفق صریر اجنحه جبرئیل بفلک اعلی رسید واز جانب مشرکان رتضلیل صلیل اسلحه آن قوم خلیل وغوغای
شیهه وصهیل واوازهای ناملایم نهیق جاهلان کفار وشهیق غلظای اشرار خرق پردهٔ صماخ آسمان ووقع السمع
زمین وزمان مینمود **بیت** آن زمان از کرد میدان جشم کردون کشت کور وان نعرهٔ زبانک اسبان کوش کیتی کشت کر
دراثنای این حالت که دو فرقه حق وباطل متقابل شده بود ودو صف از صف اهل ایمان وکفر مجادل کشته بعضی امور
غیبی در صورت اعیان شهادی مشهود اهل ایمان وکفار شد اولا انکه سه مرغ بزرگ در هیات عقاب آهنین مخلب در فضای
آسمان بمحاذات صفوف اهل ایمان بپرواز وجولان آمد وسه مرغ دیگر بر همان صورت بربالای صف لشکر کفار در
طیران مشاهد اعیان شد وقبل از التحام جنگ میان این دو لشکر متقابل این مرغان بریکدیگر حمله آوردند ویک زمانی ممتد
بایکدیگر در حرب وضرب اصرار میکردند بیکبار این سه عقاب از جانب اهل اسلام بر عقابان جانب کفر غالب وفایق شدند
وپر وبال آن عقابان پر وبال جانب کفار را در اثنای آسمان از هم پراکنده ساختند واز دنبال ان عقابان ارزوی

در برابرو مقابلان اعدا آن مقاتل

غلبه وقهر جندان نیافتند که جمعیت آن سه مرغ را از هم انداختند جون این صورت امری بود که بمعاینه همه اهل ایمان وکفر دیدند
گویا از مشاهدهٔ آن مبشری از عالم غیب بجماعت مجاهدان رسید که دل ایشان را در مقابله ومحاربه آن کفار فجار ولشکر بیشمار
از اعداء الله برصدق مضمون **کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله** مطمئن داشت واهل اسلام را بعد از شهود این حالات
غریبه ومبشرات غیبیهٔ حق تعالی هیچ وجه خوف وهراسی از امکان مغلوبیت مطلقا در خاطر نگذاشت **نظم** جنگیان کرد بلا صد حلقه کرده جون زره
پردلان در روی خنجر رخ نهاده جون سپر وبعد از تلاقی صفین وتلاحق طرفین جنگ وجدالی بهم پیوست که از مصادمهٔ سهام
وصفاح پردههای نه توی فلک دریدن گرفت وبمکالمه زبان سیوف ورماح جوی خون بجای لعاب از دهان رحم جنگ آوران
روان شدن بدرفت از میان کرد هیجا سر جانستان صوارم مصیقل مصفا جون کواکب شب یلدا درخشان وپدیدار شد واز
غوغای آن معرکه وغاطنین صوتی هایل از قیام قیامت بمسامع اصغا بمکلی اسودکان خاک گوش گذار گشت از سیلان خون
کافران ومسلمان صورت انهار جنت ونار از سیلان ماء معین نعیم وزقوم حمیم جحیم اشکار شد وانهار شمشیرهای آتش بار
برعرصه کارزار باعث بر امتزاج جوهر آب صافی وعنصر ملتهب نار آمد **بیت** جو ابر اسب تازی بر انگیخته
جباران در اتش بهم بیخته بی ارتکاب مبالغه واغراق جنان محاربه هولناک ومقاتله پر قتل وهلاک مدتها بود که جشم جهانبین
فلک جنین معرکه ندیده بود وگوش سپهر وش سپهر مرکز جنین طنین مصادمتی از تعارض عالم ارکان عناصر وموالید نشنیده اما
هیچ وجه دران هنگام التیام معرکه التحام وزد وخورد ودران زمان ممتد مکاوحه غضنفر دلاوران شیرمرد هیچ کس از سپاه
اهل اسلام را از سمت مواجهه خصام منحرف نیافت وهیچ ملحونیغ ازقفای مجاهدان کرار غیر فرار منحنی منصرف نیافت **بیت**
وام علی ازماحهم طعن بدر ونبدق منهانی الصدور صدورها مسیلة الکفار خلیهم فی الوغی ومکلومة لبانها ونحورها
خبالحه سفت نوبت لشکر غازیان ان کافران غلیظ القلب را بحوت قدسی از پیش برداشتند اما دز تخیل لعین هر سفت نوبت بغیرت
جاهلیت وبشدت تهور وحمیت بعد از هزیمتی مراجعت بخصومت مینمود وجنگ وجدال را از دست نمی گذاشت وباز اظهار
تفوق وغلبه جانب مقهور خود میکماشت ودر هر نوبت کافران حربی ومشرکان خیبری را متجاوز از شمار میکشتند وسرهای همگی
دران معرکه پر تهلکه پایمال خیول وغزاة مجاهدان میگشتند **بیت** از سم سپاه بشم جوکان ملک را که گوی زمین زیر وگهی بر زبر امد
تا انکه در اثنای این همه کر وفر از جانب مجاهدان ومشرکان ستمگر ناگاه یکی از غزاة ودلاوران در تخیل ملعون را بسنان جانستان

برخاک هلاک انداخت اما بعد از گرفتاری مشار الیه دیگر کسی را قوت مقاومت نماند و بجنگ و جدال نپرداخت و سودمند کی بود
که سر خود را بدو دست گرفته از میان آن جمع صدید مقهور و مغلوب بدر رسانید و از آن آفتگاه آن معقل عام اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم
نیم جانی بهزار محنت بکوشه پناهی میبرمانید دران حال درنجیل را دست و کردن بسته بحضور پاشای غازی آورند و در تشخیص و تعین او
وردم حاضر تردد میکردند و هرچند از وی پرسیدند که درنجیل تویی مطلق اعتراف نمیکرد پاشا جهت تحقیق حال و تحلیف او
فرمود که چون درنجیل نبوده او را بقتل آورند و دران حال یکی از غلامان پاشا که از مملکت او بوده او را شناخته و او نیز
از خوف قتل بتصدیق ان شاه سخن را مقرر ساخته پاشا هم او را مقید ساخته ضبط نمود و جهت ارسال و هدیه بارگاه سلطانی
او را محافظت فرمود و حاکم کرکه او را سواره بر سر کشتگان و گرفتاران آن قتلگاه بگردانند و حقیقت حال مرده و زنده لشکر او را
از و باز دانند چون از سر کفار مقتول ده و از ده منار ساخته بودند که هر کدام از یکهزار سر مؤلف بود و چندین هزار کافر
دیگر اسیر بودند که بهمان زنجیرها و ریسمانهای کفار که بنیت قید و گرفتاری مسلمانان آورده بودند همه آن گروه انبوه را در سلک
ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه درکشیده بودند مصراع انکه گردن میکشید از طوق ایمان زمان روزگارش بند بر گردن بزندان می‌برد
و درنجیل را سواره کرده بمقتل آوردند و برین همه کشتگان و مغلولان عرض میکردند درنجیل بر غوایت و تضلیل را اشک آغشته
بخون از دیدها همچو سیل روان شد و نالان و گریان یابن مقتولان و مکبولان دیده باین حکایت گویان گشت که چون من باعث
شدم و ممالک مسیحی را خراب و ویران کردم فردای قیامت ازین شرمندگی چگونه مواجهه و روی بروی حضرت روح الله
کردم مؤلف در قیامت باشدم شرمندگی از چنین تقصیر من در بندگی پاشای منصور فرمود که جهت عرض مجاری
حالات و کیفیت توفیق این فتوحات بشارت نامه معروض نواب سلطان مجاهدان مرقوم کردانند و درنجیل را با چندین
صناديد و عظمای کفار مسلسل ساخته و همه سرهای بریده را از تنها جدا کرده و جهت کثرت بر ریسمانها انداخته جهت نمودار
فتح بدر بدرگاه سلطان الغزاة والمجاهدین رسانند و چندین سرهای سرداران دیگر که از بدن جدا کرده بودند با اعلام
و رایات کفر ایشان که منکوس المدرس نموده بودند باطراف ممالک اسلامی ارسال فرمود و از جمله غنایم سابق و لاحق و
مغتنمات اموال که قبل ازان از ولایت کافران گرفته بود و از انچه درین معقل عظیم نموده تحسین و پنج یک سلطانی را جدا
کردند و قاصدان و رسولان پاشای موفق سیلی را بخدمت بارگاه خلافت آوردند و همگی دلاوران که دران مصاف و معرکه

پر آشوب دلاوریهای مبارزانه نموده بودند تفاصیل کارهای ایشان را بابواب کامیاب عرض کردند چون سلطان مجاهدان مسیح و مسرور شد
بورود آن منشور فتوحات اسلامی بروجه احسن اجتهاد و مردانگیهای پاشای مجاهد منصور بر ضمیر منیر سلطانی مبین گشت نشر لطفات خسروانه
و صلات و صِلات پادشاهانه و یک طویله اسبان خاصه همه مزین بزینهای سلطانی و کمر شمشیر مرصع و گرز زرین و اسلحه جهت پاشای
غازی ارسال فرمود و جهت تمامی جوانان مبارز و شیرمردان مجاهد که ملازم پاشا بودند بخور ار خلعتها نزد پاشا فرستادند که
علی قدر هرکس از ایشان تشریف سلطان ارزانی داشته رد و آثار کریمه و اخبار عظیمه پاشای نصرت مقرون باین فتح میمون مقرون
در خلاصه ربع مسکون منتشر شد و صیت مردانگی پاشا موفق و آن مجاهد دین در ممالک اسلامی مشهور گشت فتی کالسحاب الجون یخشی و یرتجی
یرتجی الحبا منه و یخشی الصواعق به تعشو الارض خوفا اذا مشی علیها و ترتج الجبال الشواهق و متعاقب تجلدوی این غزای
اکبر و فتح حمید الاثر مسند ملک الامرای روم ایلی را به پاشای مشار الیه تفویض فرمود و یحیی پاشا را که سابق برین متقلد این منصب
بود بسرحد مملکت بوسنه جهت ایالت و دارایی آن ممالک ارسال نمود داستان ششم از فتوحات و حالات
میسره مبشره سلطانی در بیان نصب و تفویض ایالت ممالک بوسنه بسپهدار غازی اسکندر پاشا جهت مصالح ملکی و دینی
بعد از انخلاع از مسند وزارت و مجاری احوال پاشای مشار الیه با ملوک و سلاطین ممالک انکروس و فرنک و توفیقات
غزوات او و انتهاب و غارت او گفتار در معظمات و اقعات مشار الیه دران سرحد با اعدای دین بطریق جهاد و مقاتلات
که بخودی خود متوجه ممالک فرنک شده و انچه خلف صدق قش تسخیر نموده دران بلاد بحکم واجب الامضاء تقدیر و بوفق
لازم الاذعان سلطان قدیر چون تجدید ملک کفر و اسلام همیشه از تجدید تجدید صدید صارم و صمصام معین و مقرر شده
و تسدید ثغور کشور دین و ملت از تشدید ارضای ملک و ثلمات دولت بتسدید سدید و انزلنا الحدید فیه بأس شدید مبتنی و منوط گشته
هرآینه پادشاهان مجاهد شعار و خسروان دین دار را که در عالم ملک و شهادت خلیفه و نایب یزدان آید و بر مسند قدرت
و حشمت واسطه استمرار امن و امان اند جهت انضباط و انتظام حدود ممالک اسلام و ارتباط اسباب معایش انام و التیام
مصالح خواص و عوام البته استخدام خدام شجاعت اوصاف در محافظت اقطار امصار و اطراف لازم نماید و استنابه امرا
بمبارزت اتصاف و امرا نشر مراسم معدلت و انصاف متحتم آید چه اعیان ملک و شاهی بمقتضای وضع الآلهی مشاکل اوضاع
هیاکل و ابدان است و در التزام لوازم شرایط حفظ انتظام عدیل قوی و نظیر اعضای رئیسه انسان است بیت

قدم یدیم التسطیم فی الناس انما دوالمک بهذا موجب لدوانه هرآینه سلطان روح قدسی مکان در مستقر قلب که امنی متمکن
و پای برجای تواند بود که دست تصرف در اطراف جوارح و اعضا مقوی باشند و مناشیر و احکام خسرو نافذ فرمان جهان
در مملکت طبایع و ارکان کما هی مجری و ممضی شود که کتایب و سرایای حواس و قوی را طلیعه قوت غضبیه مقتدی و پیشوا
کرد بنابران جمیع سلاطین روزکار را در محافظت حدود و اطراف اقطار همیشه نواب حمایت آثار بمنزله
اعضا و قوی بکار داشتن سزاوارست و جهت استقرار دار الملک سلطان هرکدام از یمین و یسار جنود اقتدار زا برتر
در افطار کذاشتن ناچار و لایق شاهان جهاندارست و در تحقیق شرایط پادشاهی اسلام و لوازم جهانداری و توفیق
آیین مملکت داری با قوانین شریعت مداری اکرچه جمیع اعمال سلطان سلاطین زمان دستور العمل شاهان جهان است فاما
مجاری احوال و مصادر اعمال پاشا اعظم اقدم افتخار امرا صاحب جیش و علم اعضاد مبارزان مجاهد شعار المستریح
فی جوار الملک الغفار اسکندر پاشا حشره الله مع من قال فیه یصیب برحمتنا من یشاء و اخبار مردانکیهای او در اسفار
غزای کفار فرنک و فتوحات اسلامی او در معارک جنک خصوصا در حین حکومت بوسنه بنمودار مقدمات مذکوراحق و اولی است
وجهت تقلید ملوک و حکام اسلام الیق و اعلی القصه چون در شهور سنه اربع و تسعمایه اسکندر پاشا بموم
باختیار و ارادت خود از تصدی وزارت سلطانی تقاعد نمود و دران اوقات سلطان را هم داعیه غزای ممالک فرنک و نیت
فتوح حصون عینه بختی و شهره بند متون و قرون متاکد بود دواعی رای اصابت اقتضا جهت بعضی از مصالح حال و مآل چنان
استدعا نمود که چون مملکت بوسنه از قلمرو حکم سلطان اهل ایمان میان ممالک کفار و دیار اسلام و حدود اقطار فاصله است
که از یک جانب متصل بحدود انکروس است و از طرف دیکر بممالک جبا و از یک طرف بتوابع و ولایات فرنک و هرکدام ازین
سه جهت را حاکم ملوک کفار دارایی مینماید و لایزال جهت مجاورت ازین جانب بوسنه رخنه در مملکت مسلمانی میکنند و لوا یمت
تبدیل حق بباطل و تخریب بلاد اهل ایمان می آیند و بر تقدیر توجه سلطانی بغزای عینه بختی و متون وجهت دوری حدود کفر از معسکر
همایون انواع مفاسد از ان ممر بممالک اسلامی متصورست و مساکن و بلاد روم را از ان ثغور ملک و ثلمهای دین انواع خطر
و اصناف ضرر مقررست و مقدرست بیت کند خصم دست تصرف دراز دران کشور آرد همه ترک تاز والحق میان
ارکان دولت سلطانی و فیمابین مبارزان ملت مسلمانی در تعهد سد آن ثغور اسلام بفاصل حدید تیغ و صمصام و جهت تقلد

مسلحه و محروس

حق ایالت و دارایی انجمان مملکتی بجایت از تعرض آلام عبده اصنام آن مظهر سد سکندری و آن استظهار مملکت قیصری
اعنی اسکندر پاشا متعین و متوحد بود و وجه دیکر آنکه در زمان خلافت خداوندکار سعید اعنی والد این سلطان صاحب
تایید که مدتی مدید پاشا مشار الیه بتفویض سلطان حمید ایالت و حکومت ان مملکت را تقلد و تصدی مینمود و چنانچه در
در کتیبه سابقه سلطان دین محمدی سبق ذکر یافته بود کارنامهای دلاورانه او در غزای ممالک فرنک مذکور صحایف
و دواوین اخبار اهل شمشیر و فرهنک است بنابرین بواعث مسعود و دواعی متجدد سلطان مجاهدان ایالت و دارایی
ممالک بوسنه را بعد از خلع یحیی پاشا بپاشای دلاور یعنی اسکندر مفوض داشت و تیغ دلاوری و حجه بیضا تدبیر و داوری
او را چون خطاب فاصل سدی میان حق و باطل کذاشت بیت شجاع یسوس الحاسدین بصولة و ان کفوه ساسهم بالمقاله
چون سلطان سلاطین زمان جهت اعلا اعلام ایمان در شهور سنه اربع و تسعمایه بموجب که داستان تالی این داستان
بشرح آن واقعات مشحون است توجه بغزای عینه بختی نمود و سنور حصار و قلعه دراوج کلا فتح نشده بود و پادشاه ونذیک که
والی ولایت عینه بختی و غیره بود دران اضطراب بهرکدام از سلاطین هم مذهب و هم کیش و ملوک ممالک قریبه خویش خصوص مثل ملوک
انکروس و پادشاه حصار ممالک المان و جبار که اعظم پادشاهان ان اقطارست استغاثه نمود و بنابر قرب جوار ایشان
هر سه مملکه کوی در اندیشه انکیزی مفاسد عظیم از طرف مملکت بوسنه باستظهار انکروس و جبار می بود که شاید حدوث ان
حوادث دران حدود موجب تردد خواطر نواب سلطانی شود و حدوث ان مفسده حالیا مانع و دافع توجه بمحاصره عینه بختی و موجب
تفرقه خاطر عساکر مسلمانی بود سلطان که از کید کافران واقف کشت و مطلع بر افکار فاسده ان قوم مفسد متعسف شد لا جرم
نتیجه صواب اول الفکر آخر العمل را بظهور آورد و اسکندر پاشا را که بنابر همین ملاحظات بایالت بوسنه فرستاده بود
بتدارک آن مفاسد کفار مفسد اشارت فرمود و او را باتباع مدلول کلام مبین مکروا و مکر الله والله خیر الماکرین هدایت
نمود تا امیر مشار الیه با جماعت غزاة و مجاهدان دلاوران سرحد بران طوایف منافق و کفار منافق متوالی سبقت نموده هر
ولایتی که متصل و مجاور آن جوانب باشد خواه مملکت فرنک و خواه کشور جبار و انکروس و اتباع ایشان بقتل و نهب و غارت
و اسر و خسار خراب سازد و آن نواحی را از اهل فتنه و فساد بپردازد بنابر امر مطاع پاشا مدبر شجاع فی الفور باده هزار
سوار از همکی مبارزان روز معرکه و کارزار و دلاوران میدان حمایت و پیکار که هرکدام بلیاقت و جرات در مضمار جهاد

اجناد جهاد بکمال اجتهاد در مقابل اهل کفر و عناد قصب سبق از اقران بوده بودند و سر یکی خود را در عداد احاد ابطال و سواران همواران
مجاهدت نجاد مصداق این حدیث سعادت اسعاد مینمودند که من خیر معاش الدنیا رجل ممسک بعنان فرسه فی سبیل الله یطیر علی
متنه کلما سمع هیعة او فزعة طار علیه یبتغی القتل الحثیث بیت تجلب بنیهم وجه المنایا براه الصوارم للاعادی
و باتفاق این جنود معدود و بموافقت توفیق و عنایت معبود عزیمت غزا و جهاد آن کفار عنود نمودند رکیبا نکه مردان آهن نبرد
تن مهر لرزان رخ ماه زرد همه پیل زوران آهن پسل همه اژدها پیکر و شیر دل و از سر حد بوسنه بولایت زادنه
که از توابع ولایات وندیک است و از جمیع ممالک فرنکستان بسرحد اسلام نزدیکتر است توجه کردند بسیری سریع تر از جهانگردان
عالم نورد صبا و شمال و بحرکتی تندروتر از سیول منحدر از قلل جبال بران دیار کفار روی آوردند بنوعی که پنج منزل ارباب
حط و ترحال را بیک روز قطع نمودند و ناکهان بسر وقت آن کفار غافل رسیدند که مطلقا تیر پر احتراز و اجتناب ندیدند روز دیگر
میان جنان مملکتی معمور مسکون و از آفات محفوظ و مامون سالها روزگار روشن عیش و مجمع امن ایشان را بر ایشان
پر از شین و تیره و تار ساختند و دواری و غلمان ایشان را اسیر و تمامی سایر اموال و جهات ایشان را انچه مقدور بود
تاراج نموده بتاختند و برق آسا بیک طرفة العین اماکن و مساکن آن مملکت را سراسر بسوختند و جمعی از جبابره کفار دو زخی را
باتش حدید تیغ دشمن گداز افروختند و پاشا و جماعت مجاهدان فی الغور بنابر آنکه زمره معدود بودند و اموال و غنایم بی
اندازه را تملک نمودند دیگر بی توقف جهت ایصال غنایم بمامن و منزل راحت خود باز مراجعت فرمودند برم اجابتش همه جا علیها خالدین
روز الدایش همه بر تماشای حشا قطره بر جون دران ولا سلطان مجاهدان بر جناح توجه بهوای عیبه بخی بود اما هنوز لشکر منصور
حصار انجارا محصور نکرده بود که در مقدمه توجه همایون از جمله غنایم آن غزای اسکندر پاشا غلامان پری زاد و جواری حور انجاد
بطریقه مبارکبادی بسوی سلطان تحفه و هدیه فرستاد و سلطان را دران عزیمت اسلامی آن مراسله که مبشر از عون و اسعاد
رب العباد بود بغایت مستحسن و مقبول افتاد بیت فمن کان الاله له معینا فکیف یکون من دون المرام
و بعد از تقدیم مراسم تعریف و تحسین و تکریم جانب پاشای غازی بتشریفات پادشاهانه محفوف بصنوف احسان و آفرین
دیگر باره امر مطاع سلطان واجب الاتباع نفاذ پیوست که درین ولا که عیبه بخی را عساکر منصوره شهر بند و حصار کرده اند
باز پاشای فیروز جنگ مبارک قدوم با این و نسق مقرر معلوم با لشکری گران از خواص مبارزان بولایت حصار و فرنگ

تاخت برند و بآن کونه مزاحمت و تعرض ملوک و صنادید انجارا بتنک آوردند تا آنکه از جهت اشتغال و در ماندگی بآن مهمات
الکفر فتنه و فساد را دران جانب مطلقا فرصت و مجال نماند سرانه برحسب فرمان واجب الاذعان پاشای حمایت آثار با موازی
پنجهزار سوار ظفر شعار از غازیان دلاور و مجاهدان صفدر که هر کدام در جابک سواری بصوب ادراک منزل مقصود در بر توسن
عالم نورد شعاع بصر مسابقت میجستند و جیاد بادپای آن فارسان عرصه غزا چون آهوان رمیده در جست و جوی او
و غنیمت جست و چالاک بجانب مطالب و مباغی میجستند بیت نشستند بر بادپایان روان گرفتند چو غاق تیر بر آهوان
گره بر دم بادپایان زدند که سهانه بر باد آسمان زدند و از سر حد ولایت بوسنه در عین خواب الودگی بخت کفار
پر نوم و بسنه بجانب ولایت جبار با آن مقدار لشکر جرار موازی بیست روز بسرعت و ایلغار علی الاستمرار خوض در عین
مملکت و غوص در دیده اهل مکنت و ملکت ایشان نمودند و از چندین قلعها و دربندها استوار عبور مینمودند تا آنکه بشهر عظیمی رسیدند
که از لغت ایشان مترجم باب سواست و عظمای کفره و کبرای کبران جبابره کروه کروه هم برین سو و هم بران سو و لشکر اسلام
بر کنار آن آب جهت تدبیر عبور در اضطراب و اضطرار و جهت مقابله و مقاتله بر شفیر نهر منتظر آن کفار اشرار اما چون سطوت
و شوکت اسلامیان در دل بی نور مشرکان چون لمعان برق یمانی در شبهای تار آشکار است و سپاه ملت محمدی را تایید غیبی از جانب
کردگار قهار بعضی سپاه معاندان که دران جوانب بودند ازین عساکر اسلام مهارب و هراسان در حصار و شهر و شبدی که
بر لب آب مذکوره بود متواری و پنهان شدند و از غایت دهشت و هیبت این لشکر نصرت منقبت در مقام ضراعت و طاعت
داری در آمدند و از اصناف نعمتهای گوناگون بطریقه نزل و اقامت فرستادند و بی خصومت و ممانعت لشکر را معبر راه دادند
دیگر پاشای دلاور با همان لشکر جهادنگیر از آن آب درگذشته موازی دو روزه راه دیگر نهضت نمودند و دران قدر مسافت در دو روزه
مشتمل بر چندین شهر معظم همه جا معمور و مسکون گذر و مرور فرمودند اما همگی آن بلاد شهرستانها بود مشحون بباغات و مساکن طیبه در غایت
نزهت و رعنایی و سکنه و قطنه آن جمله در صورت جسمانی در نهایت زیبایی هرگز از ابتدای خلقت چشم بیدار فتنه را در خواب ندیده
بودند و من المهد الی اللحد منام امن و راحت را چون مردمک دیده خوبان خواب آلود آرمیده می نمودند ایمنی بود و تن در سستی هم
عافیت با فراخ دستی هم بناهای با زینت و تزیین در غایت رفعت و همه کلیسا و معابد قدیم و جدید در نهایت منعت و وسعت چنانچه
هر یک از سطوح آن صروح با سقف اورنگ سبع شداد در شرف و رفعت عمارت دعوای تفوق و مساوات میکرد و در متانت

مبانی ارکان وحصانت اساس وبنیان هرکدام ازان ابنیه کافری بربان کنکرهای بروج ادعا مقام برابری بلکه داعیه
برتری بربنا شداد عاد وارم ذات العماد مینمود مصرع شمخ البناء البعد عرق المرقد حتی استطال مخلی فوق الفرقد
ودر هر شهری جمعی کثیر از اجناد اهل عناد بجنک وجدال اقدام مینمودند ومجاهدان دلاور بجنکهای سولناک بی محابا روی مردانکی می
آوردند وبیمن توفیق ربانی ومدد عون یزدانی در هر شهر مخالفان بی عدد وحساب هلاک میشدند وازان منزل سالم وغانم عشیر
میکشتند وبسیلابه خون مشرکان بنیاد ومساکن سکان آن مواطن را ازبنیاد ویران میساختند ودرمیان ان طوفان بلا
تیغ آتشبار شعلها در دل وجان مشرکان می انداختند وعمارتهای زرنکار وخانهای مصور ومنقوش زرکار را باتش کین
می سوختند وآن زبانهای جهنم را بزبانهای نار بعذاب الیم می افروختند مصرع چهره ملت زتیغ غازیان افروخته
کافران دوزخی را هم باتش سوختند بعد ازعبور ازین چنین شهرهای معتبر ومساکن بهشتی منظر بآبی عظیم رسیدند که بهفت قسم
منقسم ومجموع آن شعوق را دولینه نام است وهریک ازان اقسام عدیل دجله وفراتی تمام سپاه اسلام آن تمام اقسام را بعضی
باشناه بان سوی آب کذشتند وبران طرف آب هم مصادف شهرهای عظیم معتبر وقلعهای رفیع منظر کشتند ودران محل محاذا
شهر ودنک رسیدند که جزیره ایست که در منتهای خلیج ودریای فرنک بجانب شمال افتاده وپای تخت پادشاه آن ممالک است
وهمین پادشاه مملکت عینه بختی ومتون وفرون را حاکم ومالک است اکرچه والی وندیک سپاه دریا بار خود را بمقابله ومحاربه
سپاه سلطان مجاهدان بجانب عینه بختی روانه داشته بود اما خود با خواص واعیان لشکریان در تخت خود نشسته ونظر همت را
بتعرض سرحد بوسنه ودیار اسلام کماشته که ازناکاه پاشای شجاع باانجمان لشکری مجاهدت آثار بیلیار بنواحی ودندیک
رسیدند ومملکتهای واسع ومعمور پرمال دیدند چون شهر وندیک قابل تعرض نیست که درمیان دریاست همکی آن ولایات ونواحی را بنهب وغارت
از نفایس امتعه واموال وحلی وجواری صاحب جمال بالکل پرداختند ومساکن پرلطافت واماکن بازینت وظرافت ایشانرا
باتش سوختند ومعابد ایشانرا خراب ومساخختند وباوجود کمال استطاعت ومال وکثرت خدام ورجال مطلقا آن مشرکان را
مجال معانده وجدال ویارای مقابله وصیال با مجاهدان ابطال نبود وازغلبه خوف وهراس وهجوم هیبت وباس حال ان اشرار
الناس مصداق این کلام بلاغت نظام شده که وقذف فی قلوبهم الرعب فریقا تقتلون وتاسرون فریقا واورثکم ارضهم ودیارهم
وارضا لم تطؤها وکان الله علی ذلک قدیرا لهم بین اوداج الکماة موارد وبین صدور المعلمین مصادر

[illegible]

بعدار

بعد از استیفا حظوظ غنیمتهای مغتنم واکتساب اموال حلال وشمات بانواع نعم باز آهنک معاودت نمودند وباز بکنار آب
دولینه نزول نمودند اتفاقا دران ولا بارندکی بسیار شده بود وآب چنان بزرک وپرطغیان دران حال انحدار از
تعاقب سیول امطار درمقدار حالت اول ووقت کذار شده بود وصحراها را که منشر خشک بود متصلا آب کرفته ومسالک
وطرق بالکل انسداد پذیرفته وکروهی عظیم از کروه کفار بامید واری واستظهار طغیان آب وفقدان معابر وکذارها
ان لشکر بسیار برسر راه ایستاده بودند وان معنی را فرصت عظیم دانسته بمقابله روی برویی افتاده غازیان
موفق ومجاهدان دین حق واثق بعنایت وامداد محقق شمشیرها کشیدند وبنیت الحاق مثوبات وغنایم در راه خدا
مجدانه کوشیدند وآن کروه انبوه کفار را همچو خاشاک توده در معرض سیل بهاری بیک طرفة العین از میش برداشتند
ومطلقا کسی را از مجال الی ان خارج لی علل ورح بلد الکشتند واز تلاطم سیول همکی خون ودم مقتول برکنار آب
جیحون شنوش آن لشکر خونخوار عبور وکذار عایق مینمود دران طوفان خونریز غارق شد مصرع فان حارب فیه قوت حرب
لکم فی نصرة التقوی سجال چون بعد ازفتح آن لشکر منصور کنار آب مذکور مخیم سپاه مجاهدان شد هرآینه پاشای
نصرت مدار حسب مصلحت وحصول غنایم بسیار وبداعیه نجاة ازان کرداب فتنه وآشوب برکنار آب تعبور ان آب پرطغیان
ونهر شدید الجریان نمود چراکه بعد دروس هریک مجاهدی ازان غازیان غنایم اکتساب چندین سر اسیر از صغیر وکبیر
وشیخ وشاب بود وباوجود تقید با آن چنان غنایم بسیار وصعوبت کذار ازمیان مملکت اعدای بی شمار وخروج
ازچنان منازل ومراحل پراخطار بیکبار منهیان اخبار چنان اخبار نمودند که برلب آق سو لشکر بسیار همکی ملوک وعظما
کفاران اقطار بهم آورده اند وتمامی معابر وهر محل که کذر ازان محتمل است منهدم ومفسد کرده اند هرآینه پاشای صاحب
تدبیر دران منزل جمیع لشکرها را باغنایم واسیران بحضور آورد ومیان اسارای هرکدام ملتجی وپایه متم بود حکم
قتل فرمود وسه هزار وده ازان قبیل اسیران کافری از مقتولان در ضبط تعداد آمد وازانجا بفراغت ازآب دولینه
که دران محل بهفت قسم بود بتدبیرات وافکار صایبه کذشتند مصرع بسط الرجال لهم برغم نوایب کثرت بهن مصارع الامال
بعد ازعبور آب بشهر وحصاری بغایت معمور وپرمال وحصنی ازمخازن نقود واجناس مالامال رسیدند هرچند که حصنی
متین بود وحصاری حصین لیکن آن مبارزان دین وقلوک یان روی زمین بضرب دست وحرب وقتال بیوست

در همان روز حصار را تسخیر نمودند و اموال و اسباب و نقود و اجناس بحساب انجا را ضمیمه غنایم سابق ساختند و آتش
سوزانی از لوامع سیوف آتش فشان نکان ومان و دل وجان کافران انداختند دیگر از ان محل با سلامت بااوج غنیمت
گذر کرده بشهری رسیدند محصور بحصاری استوار و ان سور را خندقی عمیق تر از اغوار اسفل سافلین نار برگرد دیوار
کشیده عدویان ناپاک کیش خندق خطی از خطا کرد خویش وگروه انبوهی از کفار بمحافظت ان قلعه بجنگ و مدافعه استاده
و در رفع و ردع خصم بجنگ طوب و تفنگ دل نهاده باز مجاهدان دین از فور غیرت اسلامی و جهت رغبت برغایب غنایم و خود کامی
و نیک نامی داعیه فتح ان حصار نمودند و بعد از مکاوحات و مناطحات بسیار ان قلعه را هم بکلید تیغ جهانگیر گشودند
و چون گلشنان آن بخت برگشتگان کوچه شهر و بازار را چون گلزار فصل بهار ساختند و بعد از انکه بدست اغتنام از کلاه خان
جواری و غلمان و سایر امتعه الوان گلهای امید و آرزو خندیدن گرفت مجموع صحن لاله زار آتش در در و دیوار ان مساکن کفار
انداختند بیت چنان آتش فتنه بالا گرفت که آن شعله در چرخ والا گرفت وسپاه منصور چون بدین آیین فیروز جلی
و غنیمت بی پایان بنزدیکی آب سفید رسیدند و آن مجمع اعدا آیین که بر کنار آن آب متوجه متصد مقابله این لشکر نصرت آیین بودند
اخبار فیروزمندی و استعلام اسلامیان شنیدند چون سباع و بهایم وحشی از شعشعه تیغ دلاوران رمیدند و در ان ولاجهة
نجاة خود هیچ تدبیری بغیر از فرار و فرار از ریگذار ان آب سریع الانحدار ندیدند لاجرم لشکر اسلام در غایت امن و سلام از آب
گذشتند بعد از عبور آب و اطمینان خاطر سپهدار و آن لشکر حسن المآب از عروض اندیشها متفرق و اضطراب بهشت روز دیگر در ان
نواحی و ولایات که بر ساحل آن نهر عظیم بود با کتساب غنایم قیام نمودند و سر روزه بچندین محل که مجمعی از کفار بود میرسیدند و آهنگ
جنگ و جدال مینمودند با وجود انکه سکنه و مقیمان آن نواحی بغایت توانا و پر اسباب سلاح اند و هر کدام بقوت و توانایی خود بعات
سنان و سفاخ بنوعی که هر یک از ان طاغیان کافر نهاد از چند نوع آلت حرب و اسباب مقاتله و ضرب بجنگ می آرند تا حدی که هر یک را یک
چلیپا و صلیبی است که جهت تیمن و تبرک بمذهب باطل خود نگاه می دارند و اطراف انرا چون خنجر و شمشیر در غایت حدت میسازند و
در محاربه اگر حملی اسلحه که از دست رود آن چلیپا را بجای تیغ دو دم بر خصم مجادل و عدو مقاتل می اندازند درین محل بعد از هشت
روز لشکرهای غانمان از اطراف جمع گشتند و از ان منازل چند روزه راه بسهولت در گذشتند بیت مظفر لوایان زرین قبا
گذشتند از ان جای میمون بجا و همچنین در ان جوانب ولایتی اسن نام از توابع فرنگ که معمورترین آن حدود و اقطار

بود

بود و در انجا غازیان را تا صد غنایم و اموال حلال بسیار بپاشای سپهدار از سواران مجاهده شعار یکهزار سوار از طایفه شیخون و الغار
بان ولایت فرستاد و خود نیز با خدم و خیل و حشم مغتنم بتدریج روی توجه بآن دیار نهاد آن ولایت را نیز تاراج و اسیر کردند
و غلام و کنیز ماه روی از حد و شمار بیرون از انجا آوردند و بنوعی از اول تا اخر این سفر بر حسب دلخواه در عرض مدت سه ماه بمطالب
دینی و دنیوی فایز شدند و با وجود اکتساب نام بلند و آوازه دلاوریهای بی آسیب و گزند نعمتهای زیاده از مترقب و غنیمتهای
حایز گشتند و تمامی لشکر اسلام در ظل رایت ان سپهسالار نیکونام در غایت اغتنام بدیار اسلام بر وفق ادخلوها بسلام
در امدند و در ان ولا که سلطان در عین تسخیر عینه بختی بود از جمله خمس غنایم دویست غلام پری چهره جهت بندگان آستان
خلافت بر گزیده بودند سوی سایر غلمان و جواری و اقمشه و امتعه و نفایس و غرایب دیار فرنگ استثنا کرده فرستادند و از
بشارت این فتح غریب و منافع این نصر قریب حصه اوفی بجمیع اسلامیان دادند بیت ان کنت اشرعت بابا او فتحت فلم
فتحت فی المجد بابا ایدهش البشرا و از نتایج صوالح اعمال و بقایا آثار دولت و افضال پاشای جلالت نصاب جهت بقای
ذکر و حسن مآب خلف سعادت انتساب و فرزند شجاعت نصاب او آمیرزاده اعظم و سپهدار اشجع اعلم حاوی فضایل حکم
و حکم جامع مآثر علم و حلم سمی نبی مکرم صلی الله علیه و سلم مصطفی بیک وفقه الله تعالی است بیت جوان و جوان بخت و روشن ضمیر
بدولت جوان و بتدبیر پیر بدانش بزرگ و بهمت بلند ببازو دلیر و بدل هوشمند و نموداری از آثار جلادت و وجود انکی
وانمودجی از جامعیت صفت شجاعت و فرزانگی ان مصباح انجمن بسالت و نور حدقه ایالت این داستان غزا و جهاد و فتوحات
مساکن و بلاد که در ظل دولت والد حکومت انتساب داور درحدود بوسنه اتفاق افتاده بود و بی تکلف از نوادر واقعات
ارباب ملاحم و دلاوری بود و مسلم جوانمردان معارک شجاعت و سروری لاجرم بنوک قلم حقایق نگار بر جریده روزگار
چون سیاه و سفید لیل و نهار جهت تذکار یادگار ایرادی یابد حکایت انکه در زمانی که پاشای اعظم مشار الیه
بتفویض سلطان زمان والی ولایت بوسنه بود و لایزال در اندیشه توسیع بلاد اسلام و تفتیح ابواب قلاع کفار و عبده اصنام
اجتهاد و اهتمام مالا کلام مینمود و وجهه عزیمتش بتجدید آثار مغازی خداوندگار سعید سلطان محمد غازی والد سلطان صاحب
تا اسد سرفرازی نموده چون در زمان کشورگشایی سلطان مغفور قلعه یایجه از حدود انکروس که در نزدیکی حدود بوسنه و توابع است
نور الله مضجعه بسند المجدد

اهل اسلام

واز نهر عظیم ساوا اکثر شق اعظم نهر تونه است برین طرف افتاده • واکثر ممالک کفار انکروس بر اطراف آب مذکور واقع است
وبواسطه کثرت ترددات عساکر ایمن مجاهدان اسلام موازی ده روزه راه تمام مساکن کفار مقیم آن مقام که از قدیم الایام
برین طرف آب ساوا ودیار اسلام معمور بوده • اکنون از لکدکوب خیول غازیان نامسکون وویران افتاده • فاما
درین اثنا قلعه وحصار بالجه که حصنی است رفیع ووسیع از حصون ان ممالک برفعت وشموخ بنا ممتاز ومستثنی است • وکنگره
بروج سور آن حصار بلند مقدار مصادم قلعه هفت طبقه سپهر اعلی است • وفتح ولایت انکروس ازین سمت شمالی مملکه بوسنه
موقوف فتح ان قلعه وشهر بند استوار است • واگرچه در زمان سلطان سعید از سطوت قهرمان تیغ جهانگشای ان سلطان مجاهد
قلعه مذکوره مفتوح شده بود • فاما مساعدت زمان انحضرت را مجال الحاق لواحق ومهلت ترتب شرایط ولوازم نگهداشت
آن قلعه بحق نپذیرفت • ودرحین اشتغال سلطان دیگر بغلبه کفار قلعه مذکوره باز در تصرف پادشاه انکروس قرار گرفت •

بدار الملک جان صح

واسکندر پاشا برحسب اشارت سلطانی میخواست که درین اوقات اسباب فتح آن قلعه وحصار را مرتب سازد • وبعد از
تحقق شرایط ورفع موانع مفتتح وتسخیر انجا پردازد • از انکه هرساله پادشاه انکروس در دو موسم از وسط معموره مملکه خود
جهت نقل قوت وغله واسباب قلعه بالجه یکی از عظماء سپهسالاران کفار با لشکری با یراق واسباب بانجا می آید •
ومصالح حصار مذکور را سالیانه مهیا کرده باز عودت مینماید • چراکه در ذهاب وایاب از معموره انکروس وکنار آب ساوا
تا قلعه بالجه پنج روزه راه مطلق معمور ومسکون نیست • الا انکه قلعه وحصار بالجه فیما بین برکنار آب مسکن ومامن مامون است
واگر حالجه ان حصار مسخر اهل اسلام شود • ودر قبضه اسلامیان منتظم ومقرر گردد • از مددان قوت وطعمه وقوت معاش حصار بالجه را
هرساله قطع می توان نمود • وبسهولت بالجه را هم داخل دار الاسلام میتوان فرمود • بلکه تمامی ان محلهای نامعمور واراضی
غیر مسکون را تعمیر میتوان کرد • وممالکی وسیع باسانی بدست می توان آورد • بنابرین اندیشه فتح حصار بالجه اسکندر پاشا
در شهور سنه سبع وتسعمایه موازی یکهزار سوار از مبارزان معرکه کارزار ودو هزار پیاده ستمکی مردان کار مرتب داشت
وخلف صدق خود مصطفی بیک را بران عسکر سپهسالاری کماشت • امیرزاده مشار الیه نیز بعون وعنایت الاهی دل قوی
داشته واز کمال ملکه شجاعت ودلیری عزیمت را بر فتح وکشادن قلعه بالجه برگماشت • برحسب امر والد بزرگوار متوجه تسخیر حصار
شده وآن شهربند وحصاری است درمیان گل ولای بسیار بنوعی که از خانه ومنزلی بخانه همسایه پلها ساخته اند •

ودرحین تردد جو بها بر رهگذرها انداخته • وحصار شهر را از چوبهای بغایت بزرگ تالیف نموده • وبیرون ان دو خندق در
غایت وسیع وعمیق کنده اند • نظم
والغور قد حاط بجران من وحل   بحر فیه غمور لا یحوط بساحل
چون امیرزاده با آن جماعه مبارز پیشه دلیر بعزم فتح وتسخیر متوجه آن حصار شد • ودران اقدام بفتح ان حصار فسیح المقام
کفار الد الخصام ناصیه مردانگی وتجلد وحصن متین قدر وتهور خود را چون سپهر سپید کردار خود سخت روی وگره پیشانی ساختند
وساعد مساعد جلادت وید بیضاء سعادت خود را چون تیغ آهنین از غلاف آستین آختند • واز وعده صدق وکلام حق ان

فی اشتباه صح

یکن منکم مایة یغلبوا الفین مستظهر بعون رب العالمین • واز همم رجال الله مستمد ومستعین شدند • ودرحین انتهاز فرصه علیه
وعروض غفلت بر دوام کفار بندپیرات صاحب ان مقدار لشکر را از چهار طرف قلعه وحصار درآورده حصن مذکور را محصور ساختند
دفع الغور از سر جرات وجسارت بی مبالاة بقلت وکثرت ومخافات وجرات بنیاد جنگ وجدال انداختند
بیت
نصرت عنان گرفته واقبال هم رکاب   وز آسمان رسیده ملایک بفتح باب
وامیرزاده مشار الیه با وجود نوخاستگی وحداثت سن وسال
وقلت تجارب در محارب وقتال اولا در طرح معانده اعدا آنچه از صایب وفکرهای مناسب تقدیم نمود • ودرحین اقدام بجمع الهجام
با آن نازکی نهال جوانی واقبال بر مثال سرو ثابت قدم دیرین سال لوای معلای استیلا وسرفرازی را بر پای میداشت
ودمبدم چون باد صبا وشمال جهت غبار انگیزی آفت وبلا در دیده اعدا بخت خاک تیره معرکه وغا می انباشت واز وقت ظهور رایات
وجناح صباح تا سرزدن انتشار غمامه ظلام بر ظلام شام وزواج با آن اقوام کفار آن حصار خیبر مقام مناطحه مینمود وبا
فرقه فرقه مشرکان بر انبوهی وازدحام مکاوحه مینمود تا انکه در نهایت کاردان روز فیروز رخساره دلفریب فتح ونصرت
از آیینه تیغ روشن مجاهدان جلوه گری فرمود • واهل حصار با وجود حصانت باروی سور ودیوار از لشکر اسلام انکسار یافتند
وغازیان دلاور از دیوار ودر بدرون قلعه شتافتند • ودلاوران روی دلاوری از تیغ آسا در میدان جهاد کرده شمشیر دودم
کافران سراسیمه را از چپ وراست میکشتند • ودر سرکوچه ومحله جنگ وجوی هلاک عدو واغنام بابیران ماه روی در بند میکشتند
سپاه ظفر پیشه بشتافته   بداده امان سر کرا یافته
وامیرزاده بختیار بسیاری از ان گردن کشان کفار را در سلسله
جوهر تیغ زنجیر نمای خود درمیکشید • ورقاب ازواج وذریات آن قوم فجار را چون عشاق گیسو معقد بکمند طره خوبان باسیر بندگی وسرخانگی
گردانید • وتمامی آزادگان ازان جوانمردان غازی جداجدا نسا وبنین واعقاب واولاد کافران لعین را اسیر قید رق خود

میساختند و از سایر اموال حلال و اجناس و اسباب اهل حشمت و جلال بضاعتهای کرامند از غنیمت بدست تصرف انداختند

شاهد ملکت در عقد کسی بیجواز دست در آغوش با شمشیر و خنجر میکند و جمعی کثیر از سروران سرکش و اکابر رعنایان و کیشان

سرهای سروری از گوش تا گوش بریده که آذان اذغان ایشان را در آن آوان نهایت ولهم آذان لا یسمعون بها بقانون معهود غزاة در یک

رشته منسلک و منضبط ساختند و جهت استماع و اخبار آن فتح اسلام آن سر رشته گوشمال کفار را بخدمت والد امارت شعار

خود فرستاد و روز دوم این فتح باز بهمین سطوت و شکوه لشکر عدو پرداز و با این حدت و شدت سیوف و صوارم خونریز که از

قلعه زرد سنجه نام را با چندین مواضع معتبر در یک روز فتح کردند و غنیمتهای بی اندازه از هر باب بدست آوردند و بعد

از استیفا حظ غنایم و اموال موفور و اکتساب ذکر جمیل و اجر جزیل نامحصور از سران حصار و ولایت عودت نمودند و ضمیمهٔ

آن نصرت و فیروزی تتمهٔ دیگر از فرصت و بهروزی آنکه در سال تالی این جهاد دیگر باره غزای غرای امیرزاده مشار الیه را

اتفاق افتاد و در شهور سنه ثمان و تسعمائه چون بدستور معهود پادشاه انکروس یکی از اعاظم امرا و لشکریان آراسته

جهت حمل و نقل جهات و اسباب و اجناس و اقوات بقلعه یایچه فرستاد و منهی اخبار پادشاه کامکار را ازین معنی خبر داد بازپادشاه

جهت ملاحظه فیروز بختی و مبارک قدمی آن فرزند شجاعت منقبت او را با قرب چهار صد سوار بر حسب حدیث ظفر مایهٔ خیر السرایا اربعمائه

بشبیخون کفار با یلغار فرستاد و آن خلف دلاور را با همگی آن لشکر ظفر اثر بفیروزی دعا کرده دل داد چون پنج روزه راه از سر حد

بوسنه شبانروزی مسافت نمودند و بعد از ملاقات طرفین چون سیف مسلول جهاد را حواله رقاب مشرکان خسری فرمودند هر چند

که سپاه کفار باضعاف لشکر اسلام شعار بودند اما بیک حملهٔ شیر دلانهٔ مجاهدان هزیمت نمودند و چندین کس از کفار برگشته روزگار را

از جماعت پیاده و سوار عرصهٔ شمشیر آتشبار ساخته بودند که از دماء کشتگان کفره و فجره روی صحرا آغشته خون بود و از منبع انهار

تیغ آبدار آن مجاهدان نصرت شعار سیل خیز فناء اعدا آمد احداث چنین جیحون نمود و امیرزاده درین توجه جهاد نیز موفق و منصور

فرمود و نام مردانگی و شیر دلی را میان مبارزان معارک جهاد مشهور و منتشر نمود امید که سالهای ممدود بمراتب علیه دینی و دنیوی

سرافراز خواهد بود لمؤلفه

دلش شاد مان باد و عمرش دراز	بجاه و جلالت شود سرفراز
فزون باد جاهش ز اوج جلال	مصون باد ذاتش ز عین الکمال

داستان هفتم از فتوحات و غزوات خاصهٔ سلطانی و توجه میسره و میمنه

بجهان گیری و کیتی ستانی در بیان عزیمت همایون سلطان سلاطین زمان بتهیهٔ عساکر مجاهدان جهت غزای بلاد فرنک

از روی

سر جماعت کرجو ... احسند

از روی دریا و صحرا معاً و نهضت رایات اقبال از جانب خشکی بنیت تسخیر حصار و مملکهٔ جزیره نجنی بالتقاء عساکر دریا بار

جمعا و کفتار در ذکر محاربات عظیمه میان لشکرهای کفر و اسلام بکرات و مرات بر روی دریای فرنک

و ظفر یافتن مجاهدان نصرت شعار در مراکب و جواری و تسخیر سپاه مملکت در هر نوبت جنک از منشور صفحهٔ فصیحهٔ حکومت

و استعلا و در تزیین نامهٔ علبه غلبه و استیلا ولقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر والبحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم

علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا این گونه معنی از لجهٔ بحر عمان کلام و فرقان بلاغت نشان بساحل نطق و بیان می آید که این دریای

زخار فلک بغدیر و این غدیر بی ساحل و کنار مقادیر سلطان قدیر بحری است که امواج مستدیرهٔ این نه سپهر اثیر حبابی چند است ... بر روی آن دریا ...

بغایت حقیر که از تجدد امواج حادثات دران طوفان کبریا عالمگیر سویدا آمده است و از شبنم آن دریای بی کران و کنار

چندین قطرات ژاله نمای از کواکب و اختران بر چمن اخضر آسمان باتدویر پدید گشته و هر لحظه چندین هزار زورق هلال

مثال از تلاطم موج خیز قهرمان و جلالش غریق لجج زوال گردد و بهر لفظ و لطمه از عمق در ر مکان این سپهر گردان اصداف

سفاین و جواری پر از در دراری بسواحل افضال اید لمؤلفه

ای بدریای عطایت موج احسان بی کران	کشتی امید را از هول طوفان وارهان

فاما بهترین گوهری که از آن دریای بی کران بکنار آمده در فرید گوهر بنی آدم است

که تاجوران ملک و ملکوت را درة التاج است و گوهر شب چراغ دولتش میان عرصه ظلمت آباد امکان سراج وهاج است

از انکه تیره دان کشتی سرنشان از خشک و تر و بحر و بر مطیع امر و فرمان اوست که وسخر لکم ما فی الارض جمیعا و هم سفت دریای

خونخوار فلک سیار حباب وار باصد هزار نقوش امواج بر سطح صحیفهٔ روزگار جهت صلاح و فساد افراد آدمی زاد آشکار و عیان

شود که وهو الذی سخر لکم الفلک لتجری فی البحر بامره ولتبتغوا من فضله کو با همیشه جلت در هبوب انفاس رحمانی و تحریک سفاین

همه کواکب نورانی بر سطح این دریای بی کران افلاک روحانی و بحار جسمانی همین وصول و نجاة این تخته بند هیکل انسانی است از لجهٔ

بحر امکانی بصوب دیار دریا بار حیات و زندگانی و بمساکن طیبه کمالات نفسانی و همین مصلحت در اجراء جواری اجرام آسمانی در زخار

بحور ارادت ربانی خلاصی نفوس کامله نفوس دین مسلمانی است از گرداب تقلبات زمانی و ظفر یافتن این زمرهٔ ناجیه در تملک

سواحل مطالب و امانی تا حمل منت بی ضنت وحملناهم فی البر والبحر در نهایات امر مقرون بمزید عنایت بی غایت و رزقکم من

الطیبات شود و مصداق آیات و بینات و لتبتغوا من فضله از جمیع جهات منافع نعم و متمتعیات گردد بیت

درین دریای خونخوار قضا ساز از رضا کشتی • دران کشتی قدم درنه که بسم الله مجریها • واوضح تمثیلی در تحقیق و تصحیح این
مدعی • وافصح واصح تخیلی در تبیین بینات سان این دعوی • صورت سلطنت و فرمانفرمایی و حالت ایالت و دارائی این سلطان
سلاطین مجاهدان است • و این پادشاه برین و بحرین جهان که عرصهٔ ملکش محفوف ببلاد طیبه مجاور بحار و براری است •
و حکم نافذ جاری • و نقش صباح مجاری امرش ساری در بحر شمالی و بحر جنوبی با جواری سفن و جواری است • فاما میمنهٔ جریان احکام قضا
سریانش مبتنی بر امضای فرمان انا نبی السیف است اما بر منبر دان بحر و بر عالم همواره نهضت جنود و عساکرش ببسط قوانین
عدل و شریعت پروری است مبانی کانوا امة وسطا بعدل اشاع الارض غربا و مشرقا • وانجد فی اقصی البلاد واتهما
و حق سبحانه و تعالی چون صلاح دولت و دین محمدی را در اواخر الزمان منوط بخلافت علیای این سلاطین آل عثمان فرموده
و شیوع آیت پر بشارت الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا درین اوقات بظهور طوفان
حادثات و طوارق زمان بی امن و امان • مربوط و منها بوجود منبر که این سلطان مجاهدان نموده • لاجرم سر توجه و عزیمت
همایونش در اقطار براری و بحار • و سر داعیهٔ اقامت و سکونتش در اماکن امصار البته مقارن بمصالح اسلام است • و محامی دین
ملت مستقیمه سید الانام علیه الصلوة والسلام • گرد انگیزی و غبار خیل مسوم • و جواهر جیاد اجناد مکرم مجاهدانش
همیشه در امصار دیار کفار جهت اظهار آثار اعصار فیه نار است • و جواری جاریه در دریای بی ساحل همتش و سفاین
سایره در لجهٔ فکر و نیتش همواره جهت ابتغاء مراضی کردگار • و استرضاء روحانیت رسول مختار صلوات الله علیه و علی آله
و صحبه الاخیار است • چنانچه درین بلک نهضت و سنوح جهاد که الحق از غرایب فتوحات اسلام است • و واقعهای این غزای بر بحار با[ن]
از سر اطراف بحر و بر واقع • مخبر عقول خردمندان ایام است • و اغرب غرایب حروب و فتوحات مرغوب مظاهر سلطانی و اعجب
واقعات مقابلانه میان فریق کفار بازمره غازیان دین مسلمانی است • غالبا پرتو خورشید بسطت و شادمانی •
و لمعهٔ وضوح این مقاصد و امانی بوده • که در صحایف ظهور غلبهٔ دین اسلام • از عالم معنی در ناصیهٔ گشاده مجاهدان مقدام
درین ایام جلوه ساخته • و در جام جهان نمای ضمیر منیر حضرت سید المرسلین • صلوات الله وسلامه علیه و علیهم اجمعین پرتو
آن معنی نورانی عکس انداخته • که بروایت صحیح • و عبارت فصیح منقول و مروی است • و از اخبار و آثار منامات آنحضرت
عملی که قبل نام رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم استیقظ و هو یضحک فقیل ما یضحکک یا رسول الله قال ناس من امتی عرضوا

علی غزاة

علی غزاة فی سبیل الله یرکبون ثبج هذا البحر ملوکا علی الاسرة او مثل الملوک علی الاسرة صدق رسول الله • والحق همین نوید
دولت و بشارت سعادت این سلطان زمان را در دنیا و عقبی جهت مفاخرت و مباهات بر ملوک عالم کافی است و در یوم وضع
دیوان و حساب و در هنگام شفاعت سعی شفیق شفیع در حضرت رب الارباب این پادشاه غازی و مجاهدان او را همین دست
آویز شفاعت از صنوف سر عبادت و طاعت وافر و وافی است زیرا که این جهاد اکبر و این غزای غرای مشهور و مقرر در سرعت بخت اطراف بحر و بر سر
مشتمل بر مصالح کلی ملک و دین بوده و هم مقتضی تمشیت عظیم و استکمال ملت اسلام علی رغم کفار پر کین میبوده و از سوق
کلام درین حکایت و از ارتکاب بصدق و واقع در نقل این روایت که این تند کار نمود ارتکابست از اسرار و اخبار اندکی از آن
از بسیار بر ارباب دولت و بصیرت و صاحبان سریر ملک و سریرت مقدار سعی و اجتهاد سلطان را در نشر امن و امان
و اقتدار مجاهدان و بندگان او در ان ملاحم و محارب غازیان با مشرکان مکشوف و عیان میشود • لجام زد خنگ بر رام او
زمین یافت سرسبزی از کام او • سر انجام نموده که کارزار • نه رستم نموده نه اسفندیار • القصه سلطان سلاطین
مجاهدان و آن برهان موحدان صادق الجنان چون به نیت خالص مخلص و صفای اعتقاد و بنور همت عالی مراضی الاهی
از تقدیم امر جهاد عزم تعجیل فتح بلاد و قلاع ممالک موره فرمود و تمشیت آن مقصود موقوف بر فتح مملکت و حصار [illegible]
میشود و این سر دو مملکت از جمله دیار فرنگ و ندیک بود که برین طرف دریا و خلیج فرنگ در روم ایلی افتاده چنانچه
این سر دو ولایت بر طرف مغربی ممالک روم ایلی است و خلیج بحر فرنگ بر مغرب این جمیع ولایات نهاده و ممالک سلاطین
فرنگ تمام بر مغرب شمالی خلیج روم ایلی منتشر مائله بر ساحل این دریا کشیده یک جانب شمالی فرنگ که مملکت وندیک است متصل بحدود
انکروس ملاصق است و یک طرف مغربی جنوبی فرنگستان بدریا قیقاوس مغرب تا مقابل دیار مغاربه رسیده و وجه توقف
فتح معظم بلاد موره که بر شهر و حصار متون و قرون بود از این تصویر معلوم میتوان نمود که مملکت موره تماما موضعی
که سابق مذکور شده بحقیقه جزیره ایست بر مغرب مملکت روم ایلی که در یک محل بغایت تنگ که سه میل تقریبا باشد خشکی فاصل
میان دو خلیج شده و آن صحرای فاصله متصل بارض روم ایلی است لاجرم آب دریا که محیط آن جزیره است از طرف
جنوب آن ممتد است بدیار دریا باری که الکنون جملگی ممالک اسلام است و تمام از اسلاطین آل عثمان تیغ جهاد
و تصرف جهد و بذل جهتمان کرده اند • و از جانب شمال و شرقی جزیره موره خلیج دیگر ممتد و فاصل است میان

ممالک روم ایلی و بلاد شمالی و مشرقی موره که این خلیج در بعضی مواضع که مضیق میشود تیر رس تا یک فرسخ باشد
گشاده است و درین جانب مملکت روم ایلی قلعه عینه بختی بر ساحل دریا افتاده و درین مدت که سلاطین
غازی از آل عثمان اطراف این دریا را که ملاصق آنجاست فتح کرده اند کسی آن حصار و مملکت را نگشاده
وجهت صعوبت مداخل و مخارج آن ملک دریابار و دوام امداد لشکر فرنگ بر روی دریا از عمران خلیج تنگ با اهل
آن ملک و دیار هیچ یک از سلاطین سلف اسلام آن مملکت را از دست ملوک فرنگ نستده و بقا و استمرار این
مملکت عینه بختی در تصرف ملوک فرنگ موجب القاء بلاد معظم موره و ولایات دریابار افتاده و در هر نوبت که لشکر
اسلام را داعیه فتح آن طرف دریابار موره و عینه بختی می بوده از جانب فرنگ کشتیها باستظهار این مملکت مقابل
و مجاور بمدافعت و ممانعت عساکر مبادرت اسلام مینموده اند اما برمقابل عینه بختی از جانب موره در محلی که
معبر خلیج است فیما بین روم ایلی و ولایت موره آن شهریست و کشوری مشهور به بالوبدره و انجا را پادشاه
مجاهد جنت معاد سلطان مراد روح الله روحه بضرب شمشیر جهاد فتح کرده اما جهت موانع مذکوره سپاه ظفر بجانب
عینه بختی و قلعه متون و قرون نیاورده و اهم موانع و عوایق آن بود که مادام که طالب تسخیر عینه بختی و بلاد موره
اقتدار بر اجرای جواری و سفاین بر روی دریا بآن مرتبه نباشد که با کشتیهای فرنگی مقاومت تواند نمود
چو اگر لا یزال از روی دریا همچو سیل روان کشتیهای پر از لشکرهای آراسته بامداد آن قلاع می آید و تسخیر آن
قلاع را دور به امتناع مینماید و سلاطین سابق آل عثمان را قدرت تمام بر تجهیز عساکر دریا و اعداد بندگان بساحت حضرت
شعار نبود و در ترتیب سفاین عظام و جواری عمان التیام بآن مرتبه نرسیده بود که با اهل فرنگ توانند در روی
دریا جنگ و جدال انگیختن و دماء مشرکان را چون آبها روان در لجه بحر هلاک توانند آمیختن چو اگر فرنگیان بیکبار
در اعمال سفاین در روی دریا گویا چون سرطان بحری همه تن دست و پا و ناخن و چنگ اند و بر بالای کشتی در حین
آهنگ جنگ گویا کوهی بر پلنگ   و در فرو بردن خصم بروی دریای پهناور نهنگ اند   چو کوهی ز پولاد در ژرف آب
فرازش نهنگان فزون از حساب   لیکن چون در زمان دولت و ایام خلافت این سلطان مجاهدان بیمامن تاییدات
یزدان اسباب جهانگشایی بر و بحر جهان بآن مرتبه رسیده است که اعداد لشکر منصور حضرتش در عرصهٔ ممالک بر نمودار

[illegible]

محشر

محشر جنود سلیمان و لشکر مظفر سکندر است و اقتدار چاکران و لشکریان بحری سلطان بر اعمال اعمال سفاین و جواری
از همه سلاطین دیار دریابار اوفی و اوفر است و در علم و دانشوری کار مساحت و شناوری هر چاکر کمترش بکار نرغها
کشتیهای کوه پیکرش در قهر و تسخیر قلاع و جزایر کفار و عبده اصنام صاحب لوا و موقع **و له الجوار المنشئات فی البحر کالاعلام** اند
و از جمیع دانایان بلاد بحری خصوصا ممالک دریابار فرنگی در آتش افروزی صواعق مجانیق و رعاده اقدر و اکثر از آن علی اصنام اند
شود چو نایره نعمان در آب جوشن ماهی   اگر بهجر شرار سد ز آتش کینش   بنا برین در بدایت اندیشه فتوحات
ممالک ساحل و دریابار و در مصلحت تفتیح و تسخیر ولایات و حصارهای استوار اولا بتمهید مقدمات آن مطالب
بر وفق مثل **اول الفکر آخر العمل** توجه نمود و جهت ترتیب اسباب و آلات انواع جواری و بعزم مقاومت با فرنگیان
دریامقام چوبی هر گونه صناع را بصنعت آلات چوب و اسباب ضرب باز داشتند و همگی کشتیهای سلطانی را
مهیا کرده طوبها و منجنیقها بر اطراف آن سفاین برافراشتند و از جمله غرایب صنع بدیع و از عجایب هیکلهای
رفیع که بمعمار همت سلطان مجاهدان باتمام و تالیف آن فرمان داد و در دار الخلافه استنبول بنیت غزا ایمان
چندین کشتی کوه سیما از سفاین قدیم و جدید بنیاد نهاد دو کشتی بزرگ بود که باصطلاح سیاحان و ملاحان
فرنگ و روم انرا کوکه می نامند و جهت صنعت آن چنان کشتی بغیر مقدرت ملوک و سلاطین عظام وفا نمی نماید چو اگر
بر سر یکی ازین دو کشتی خرج اجرهٔ صناع و کارکنان و مصالح آن با وجود که اکثر چوب کشتی جمیع ممالک فرنگ با مصر
از حوالی استنبول و مملکت سلطان است و غلامان کارکرد و عملهٔ آن بیشتر مملوک سلطان مجاهدان است موازی
بیست و چهار هزار اشرفی صرف شده بود و مجملی از شرح عظمت هیاکل و تماثیل و وصف سعت اجواف آن سفاین
عریض طویل در مرتبه بود که این حقیر فقیر چون مساحت امتداد طولی یک کشتی نموده هفتاد قدم بود و امتداد عرضی آن
سی قدم باقدام وسط تقدیر کرده شد و شموخ و ارتفاع یک بادبان میان آن که بزرگترین بادبانهای آن بود موازی
شصت ذرع در طول ظاهر میشود و غلظت و دور درختی که تالیف آن از چندین چوبهای بزرگ بهم پیوسته بودند
و از چندین درخت متوازی که در غایت التیام بهم بسته چنانچه حکم یک جسم گرفته بود قطر دایرهٔ اسطوانه بادبان
سه گز بود و بر کلهٔ آن چوب بادبان برمثال شرفهٔ منار محلی ساخته بودند که سی کس بر دور آن می نشستند و از آنجا

انکه اجمال مساحتش صح

مرتبه بود که صح

انجاع با عدو بسنگ و تیر جنگ و جدال بهم می پیوسته و ارتفاع دیوار اطراف آن که مساکن و منور راکبان بود و نشیمن سکون
غازیان و مجاهدان از سطح آب سوی آنچه در دریا پنهان بود از هر دو گونه موازی پست فرع بلندی داشت و مردم لشکری
با اسباب و آلات معاش و استعاس و طوبهای سهمناک در سفر سلطان مجاهدان موازی یکهزار کس سواری می بودند و تخمین میکردند
که حمل منور آن از قرار مذکور احمال و اثقال بوده و اقعا هر کدام ازان دو سفینه را در رای العین کسی چنان
می انگاشت که مگر ربعی دیگر از کره ارض است که بعد از ربع مسکون بتجدید از دریا ظهور کرده یا آنکه کوهی است جودی مثال
که بعد از طوفان بمرور زمان از میان آب سر بیرون آورده، بسعت مقعر هر کشتی ازان سفاین گویا عرصه دریایی است که چون
ربع شمالی ارض از آب محیط خالی افتاده، و در میان آن هر یک چندین نهنگ و تمساح آدم ربا در صورت قرعانهای طوب و رعد
از تشنگی و بی آبی دهن گشاده، هر کدامی گویا کوهی بود اما در رفتار، و حصاری بود مرکب از جمادی چند سیار، بر وفق بیان
بلاغت انتساب وتری الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب یا خود هر یک ازان وصله ابری است بی باران، و جویا بش
بضرب ریاح بهاران بر طبق مقال فصاحت مثال وینشئ السحاب الثقال لیکن از آب دریا مستفیض و خوشاب، بیت
ساکنان آن نمی ترسند از طوفان نوح گرچه آید موج دریا کوه کوه از روی آب و چون اصناف کشتی که در دریای روم
و فرنگ بکار می باشد بحسب عدد و عدت از هندستان و سایر ممالک اکبر و اکثر است و مهارت اهل این جوانب از سایر عاملان
جواری بهتر و بیشتر است لاجرم سلطان مجاهدان از هر صنف کشتی جهت این سفر غزا ترتیب فرموده بود و از هر قسم که معهود اعمال
و کارفرمایی آن دریا است اجراوات نمود و اسامی آن اصناف کشتی برین موجب معدود است کوکه ماونه
بارچه فدرغه قالیان ورجه و آن قسم که موسوم بقدرغه است، کارفرمایی آن بدست و بازوی باروب مثال
ملاحان سباحت شعار است چه آن کشتی است که بادبان ندارد و بپاروب و تحریک دست پاروب کشان سیار است اما از
جمیع اقسام اسرع است و در حین کر و فر اطوع و در غایت سرعت بحدیست که برحدس صایب میان فضای دریا دعوای
مسابقت مینماید و در طی مراحل باد صبا را از خود مسبوق می انگارد گویا تخت سلیمانیست که در عجله توجه بهر کشور و شهر بصفت
غدوها شهر ورواحها شهر مشهور شده و همیشه در حین طی زمان و مکان بصفت و کرامت اولیا که مشی علی الماء است میان
ساکنان ربع مسکون مذکور گشته بیت مسالک ایلی مرتاض سالک که خلقی را رهاندی از مهالک

بلکی

بلکی کرده اعراض از خور و خواب فکنده روز و شب سجاده بر آب بجان کوشیده بهر کار مردم بدوش خود کشیده بار مردم
و آن صنف دیگر که بلوکه معروفست بر مثال کمان در میان آن تیری است که برعکس تیر و کمان همیشه کمان او همچو تیر روان است
و تیر او همیشه پای برجای است و هر کدام ازان ولب گیتی نوردی است که بی دست و پای سابق بوسه و کوب باد پایی است اما بیک
انگشت خود لاینزال چه باد پیمایی است واگر چند عمرش و اما بر باد میرود اما بقا عمر و زندگانی آن بر آبست باوجود آنکه از روز
آتشش بر لبست اما همیشه در عین استغراق دریا تشنه لب تر از سرابست کوه تمکینی است اما لایزال برروی دریای مواج
منزل حیات ابر کردارست اما در تصاریف عواصف در میان تردد و بی قراری بریک قرار بیت
گهی از بردباری گشته خاموش دمی از تیز طبعی رفته در جوش و اما آن قسم که از آموره گویند آن بمثال قلعه و نمودار حصاری
پر وسعت و گشاد که بر سطح آب بنا کرده اند اما بنا و بقاء عمرش بر باد است و در بزرگی همچو نهنگ و است اما در روی
دریا بالتقام و مردم خواری دایما در کار است مطیه ایست که احمال و اثقال مسافران بمنزل میرسانند اما مسافر را در طی
مراحل هرگز از منزل اول از جای خود نمی جنباند، بیت جنبنده مرکبی بی پای و رهوار چو باد خوش دم بدم بر آب رفتار
چو اشتر کوه کوهان و سرافراز ز سرمستی خروشان و کف انداز چون سلطان مجاهدان بعزیمت فتح بلدان در مدت دو سال
علی الاتصال ترتیب انگیختن کشتیهای عالی بنا و سفاین کوه سیما را در دار الخلافه پرآسمان اقتدار برافراشت و چندین هزار
قرعان طوب و قوارع اژدها پیکر و مجانیق و آلات و اسباب قلعه گشایی در بحر و بر و نهب داشت و در خلال اوقات که توجه
بترتیب این اسباب جهانگیری فرموده بود از جلایل خیرات و مبرات که مقتضای فطرت قدسی ملکات سلطانی بود پل عظیمی را
صفریه در ولایت کیوه تعمیر فرمود که گویا هر طاق آن کشتی بود بر روی آب اما لنگر انداخته و پای برجای و جسری ساخت
بر کشتیهای سنگین همگی مسلسل و مرتب چون سلسله حوادث عالم بی انفصام و انقطاع للمؤلفه مسلسل طاقها بر روی آن آب
چو بر رخسار دلبر زلف پرتاب و هم دران اوقات برحسب مدلول بلاغت اسلوب من جهز غازیا فی سبیل الله فقد غزا جهت ترتیب
قواعد وضیعه غزا و جهاد و تجربه و اشباع اطماع عساکر و اجناد از غنایم برده معتاد بالی بیک ملغوچ اغلی را بر سر ممالک
صقالیه و اروس فرستاد و او نیز از ولایت بغدان عبور نمود و یکباره راه نهضت فرمود و چندین شهر و مملکت کفار را
تخریب و نهب و غارت کرد و غنایم بیحد از غلمان و جواری و سایر اصناف غنیمت آورد و لیکن در کنار آب تونه در حالت

[illegible]

معاودت بغایت سرمای مفرط حادث شد واکثر اسیران والاغان بلکه بسیاری از لشکریان واسبان هلاک شدند واز غایت برد
لشکر زمستان عسکری چنان مغتنم بغایت پریشان حال ومعروض نقصان گشتند بیت بی حالان شده ورخا، وبحال النعمة والبلاء
الحاصل در مبادی نوروز سنه اربع وتسعمایه که قوای طبیعی را باز اقتضای حرکات نشو ونما شد وفضای گیتی از روشنی جامات ژاله
وشبنم در نمایش اشکال دلفریب گل ورياحين جام گیتی نما گشت وایام موسم سال را حالت اعتدالی در روی روزگار پدید آمد
که مماثل عدالت سلطان سکندر خصال شد وبمشابه نسیم جان فزای مرحمت واحسان خداوندگار جهان باد نوروزی در صحن
گلستان ملک ایمان بر نسیم عنبری اشجار منور انجار ومورق اغصان نهال گشت وغنچه دلهای اهل توحید از نفحات مرحمت سلطانی
چون گل سرخ در اورنگ گلستان شکفته وخندان شد بیت سبقت الی الخلق للسرور رعایة وسوغ الدهر ما قد کان فی شرفه
افضای بهجت وشادمانی در طبایع وارکان عالم جسمانی بمرتبه بود که پیرزال مشاطه نمای روزگار رخسار مخدرات گلزار را
بگلگونه گل حمرا در غایت رعنایی آراسته بود ونوافح ارواح مشک بیز صبا وشمال در انجمن چمن وصحن بزم گلشن مشکوه سینهای
مغبوض مجمر را از فروغ مصابیح گل ولاله بنور حضور پیراسته ولسان حال سوسن ده زبان در تشیین اولی الابصار وحدت
نظر دیده وران نرگس زار شعبه دلپذیر فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها از تبدیل عرصه مرده دلان
کفار بانوار ایمان وتوحید اشعار مینمود وخطیب فصیح البیان بلبل خاکسار بشکرانه حلول موسم وصول انجم نجم گلزار از خبر وگل
وحصول موعد فتح از گلهای اسرار قران در انجمن مشرکان اشعار از بشارت نامهای پربهجت ومسار وعد الله الذین امنوا
وعملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار بر منابر سرو وچنار با علان واجهار گوشگذار گل ورياحین مرغزار
مینمود وسلطان مجاهدان چون آفتاب نوروزی از برج شرف آهنگ صعود بر اوج بروج شمالی نموده از دار الخلافه نجاب
دار السلطنه ادرنه در بیستم شوال سنه ۹۰۴ نهضت فرمود وتمامی سفاین وجواری برمثال گلهای شکفته بهاری در چمن
اخضر دریا آراسته فرمود ولشکرهای بیحساب وشمار بعدد نجوم فلک معلی در درون فلک ومراکب در سطح دریا پیراسته نمود

لمولفه

پادشاه در بحر ومجاری — غلامانش جواری کرده جاری
ز کشتیهای بیرون از شماره — شده دریا سپهر پرستاره
جو موج بحر کشتی شد نمایان — مصحف وش بحر گشته پر آیات
بهر موجی جو کشتی شد پدیدار — ملک عکس هلال از اوج دوار
صطرلابی است کشتی زورق سان — بشراع ارتفاع فتح آسان
شده سرباد بالی رایت فتح — بلنگی در زبان از آیات فتح

وداود پاشا

وداود پاشا ثانی که دران وقت حاکم کل ولی وسرکار کشتیها وجواری وسپهسالار عساکر بحری بود با رئیسان سیاحت
شعار وملاحان سباحت آثار خصوصا افتخار سیاحان بحار وپیشوای سیاران وعیاران دریا بار رئیس کمال که
در کار فرمایی کشتی ورصادی بحار یگانه روزگار است وچون رستم زال در دیار کفر دریا کنار بدلاوری وکاردانی
در غایت اشتهار ورئیس براق نام پهلوانی دیگر از اعجوبهای سیاحان زمان ووحید عصر در علم کشتی واعمال اعمال
آن با چندین رؤسای دیگر که همگی نهنگان دریای دانائی بودند وجملگی کارفرمایان سفاین که منوجه در وفور وقوف
وفرزانگی مینمودند بران کشتیهای بزرگ برگماشتند ودران دو کشتی که اعظم سفاین بود ودر هر کدام یکهزار مرد
با اسباب توپ وتفنگ ومصالح معاش لشکریان با رئیس کمال ورئیس براق مقرر داشتند ودر سیصد عدد کشتی دیگر هر
کدام بقدر خود مرد لشکری وجوانان جالاک در کارگری گذاشتند واز استنبول بحشمت تمام بجانب معبر گلی بولی
روانه داشتند که از انجا بجانب جزیره موره توجه نمایند واز دور دایره موره بخلیج عینه بختی درایند وبموعدی که سلطان
مجاهدان از جانب صحرا بحوالی عینه بختی که مسافت یکماهه است عزم وصول یابد آن لشکر دریابار از جانب دریا درایند چنانچه از
جانب بر وبحر قلعه عینه بختی را بیکبار احاطه نمایند چون کشتیهای لشکر مسلمانی با آهستگی جهت بی مساعدتی باد مراد
بمشقت بسیار نزدیکی جزیره موره رسیدند وسلاطین وملوک فرنگ باتفاق والی وندیک که صاحب مملکه عینه بختی وحصون
وقلاع مشحون وفزون بود این خبر نهضت سلطان مجاهدان وتوجه چنین لشکری بر قدرت وتوانا از روی دریا شنیدند
از روی توانایی وتعصب وغیرت دینی ایشان هم لشکر عظیمی با کشتیهای کوه ارتفاع واز انواع سفاین ودواب کثیر الاتساع
با طوب وتفنگ بیحد ونهایت وبا یراق وشوکتی زیاده از گنجایش روایت وحکایت مرتب داشتند وباوجود چنین لشکری آراسته
درمیان دریا آن طایفه فرنگ که در علم کشتی بغایت متبحر وکاردان اند وباستعمال طوب وتفنگ در روی دریا اشهر اند
از صواعق آسمان همگی چون کواکب سیار بر سطوح بحار تیز رانند وتیز رفتارتر از حوادث روزگار لیکن نه بطریق انجذاب
بلکه از سر قدرت واختیار وبرمثال نجوم خمسه متحیره سماوی قادر بر رجوع واستقامت اند میان بحار سپهر کردار بیت
که چو شطار اند افکنده سپر بر روی آب — که جو ابدالند او را بر سر دریا عبر
چون کشتیهای عساکر اسلام از نزدیک موره
دیدند آن فرنگیان با کشتیهای کوه ارکان بخصومت ومقابله ایشان از میان دریا نمایان رسیدند ناگاه از مهب

قضا واراده امر ریح عاصفی و باد مخالفی موافق مودای وارسلنا علیهم صرصرا فی ایام نحسات بنیاد وزیدن نهاد و بادی
برخلاف مراد بلکه بروفق خاطرخواه اعدا و حساد از قبیل مصرع تجری الریاح بما لا تشتهی السفن از مقابل لشکر اسلام اتفاق
افتاد بالضروره کشتیهای خود مجاهدان در میان فرضه ولیمان چند که محاذی و داخل جلکم و سه صد متون است در آوردند
و از حدت و شدت آن باد قریب بیست روز دران تنگنای میان اعادی عادی و ظلمهای پرمخافت توقف کردند و از طرف دریا
کشتیهای مخالفان بمساعدت باد موافق مسلط و قادر بر اقدام محاربه و التحام شدند و از طرف متون که خشکی ساحل بود
در تصرف اعدای دین و معلی در مقام معادات و کین با اهل اسلام برآمدند و ذخیره قوت و آب کشتیهای اسلام با تمام انجامیده
و از تشنگی و گرسنگی لشکر باز از در میان کشتیها جان بلب رسیده و طریقه خروج برکنار از کثرت اشرار متعذر شده و کار مجاهدان بمخمصه
کشیده بر مثال کشتیهای حباب در میان گرداب افتاده راه بیرون شدن نمیدیدند و بیم امواج طوفانی سرچند اضطراب
جهت نجات بساحل میکردند هیچ بجای نمیرسیدند و میگفتند که فتاد کشتی امید ما بحر غمی که روی ساحل ازان موج خیز پیدا نیست
در میان ششصد عدد کشتیهای اسلامی (مجاهدان) از جوع و بی قوتی جون کشتی خود از شکم خالی و از بار دل و اندوه الکنده و مالی بودند
و از تشنگی در میان دریای بی کران جون سفاین خود لب خشک و دیده غرق طوفان و زبانهای تشنگان همچو بادبان از کشتی
دهان بیرون افتاده و کف دعا و تضرع را بر مثال سینه سفینه بسوی آسمان گشاده از برکات انفاس طیبه اولیا و از دعوات
مستجابه اصفیا باد موافق بهزار نیاز از خدا میطلبیدند و بنفثات دعا و نفحات ثنا همچو نسیم شمال و صبا خود برخود میدمیدند
و راه نجات و خلاصی ازان مهلکه هولناک از هادی توفیق میطلبیدند و هیچ مخلصی بغیر از طریق ضراعت در مسالک و طاعت
نمیدیدند — بجز بواسطه کشتی عنایت تو، چگونه جان برم از موجهای طوفانی — بضرورت درین اوقات که این
کشتیهای مجاهدان درین ورطه سهمناک افتاده بودند متعاقب برندان حالاک ازان ساحل موره بیرون فرستاده نواب
سلطانی از این حادثه هایل خبر دادند و بطریق استغاثه و استعانه تفاصیل حالات گرفتاری دریا و تسلط اعدا را بدرگاه
معلا فرستادند که — ما در میان دشمن بحد فتاده ایم / یارب تو نیک دار که ما بد فتاده ایم — اتفاقا سلطان مجاهدان
درین احیان بخیالجه او بمعنی رسیده بود فی الحال احمد پاشا که سک اغلی را که وزیر بود با لشکری آراسته از جانب خشکی عزم (پاشا اعظم وزیر اقدم)
سر و تمامتر با عانه و اغاثه آن عساکر بحری اسلام از راه موره فرستاد جون احمد پاشا بکنار دریا بمحاذی سفاین مجاهدان

رسید

رسید دیگر باره از مهب عنایت رب الارباب باد مراد از ساحل وادی ایادی وزیدن گرفت و بامداد و تعاون لشکر داخلی
و خارجی بعون مسبب الاسباب حال پریشان لشکر اسلام فی الجمله صلاح پذیرفت و احمد پاشا هم با بعضی اعوان و انصار دولت
میان کشتیها در آمده از سر فرح و نشاط بطریق مقصود افتادند و احمال و اثقال و الاغان خود را از راه موره بمعسکر همایون باز فرستادند
و شادروان سفاین غازیان را بر سمت مطلب که معسکر سلطان بود بر روی دریا بر افراشتند و شراع بادهای مراکب سریع السیر را
بشارع ساحل مطلوب منصرف داشتند — ز سرعت بر فلک پیشی گرفته / سپهر با قمر خوبیشی گرفته —
همی رفت انجنان منزل بمنزل / جو پشت باره لیکن بار بر دل — جون درین مدت که کشتیهای لشکر اسلام درین تنگنای خلیج مانده
بودند لشکرهای فرنگ بر دهنه خلیج دران محل تنگنایی که بدریا متصل میگردد موازی یکصد و پنجاه کشتی قلعه مانند مرتب داشته
بودند و در هر یک کشتی از یکهزار مرد مسلح تا پانصد مرد که خلاصه عساکر فرنکیان بود گذاشته و در هر کشتی چندین طوب
و تفنگ مهیا نهاده چنانچه در هر مرکبی از مراکب بزرگ و کوچک از ده قرغان تا بیست و سی ترتیب داده بودند و بهر قرغانی
قوارع و طوبها از پنج من سنگ تا پنجاه من مرتب ساختند و از انجا که مهارت فرنگیان در علم رماده و مجانیق است در هم فرسخ
راه بی خطا و غلط برنشانه می انداختند هر چند که در کشتیهای اسلام هم طوب و تفنگ ترتیب یافته بود فاما جون کشتیهای فرنگ
بغایت تیز رفتار و سبک رو سیار اند و قرغان که اکثر مردم دریا بار اند بر مراکب و کشتیها بغایت جابک سوار اند و مدتی مدید
از اطراف و جوانب اسباب جنگ و خصومت را بر گذرگاه لشکر اسلام مرتب داشته بودند و از هر طرف معابر طوبها و منجنیقها ار بستی
که نهایت مهارت ایشان است نصب کرده و کمانه بوده بودند (لمؤلفه) — بکشتیها مرتب طوب و قرغان / جو اژدرهای مست آتش افشان
بکشتی بود ان قرغان پرتاب / نهنکان سر برون آورده از آب — و امرا و عساکر مجاهدان بعون عنایت الاهی مستوثق و بصفت
کمال توکل و اعتصام متحقق شده دران حالت اقدام بعبور ازان مضیق مهیب و تنگنای کذر خلیج اخضر از یکدیگر حلالی خواستند
و وداع همدیگر نموده خاطر خود را با دراک مرتبه شهادت مقرر داشتند و بادبان سفینه سینه پر سکینه خود را از لسان دعا
بر آسمان رضا برافراشتند و هر یک فلک و سفینه را بر مثال نسر طایر فلکی از بادبانها پر و بال گشادند و در راه خدا
و در طریق جهاد و غزا دل بدریا دادند اگرچند بر سر راه انجنان ورطه هلاکی بود که خلاصی و سلامت ازان میان امری موهوم
بود و هلاک و شهادت ازان آفتهای گوناگون مظنون اما امیدواری مجاهدان بحفظ و حمایت خدای بیچون بود و در محافه

اصابت آفت از طوب و تفکهای آن کافران ملعون زبان حال آن موحدان و متوکلان بذکر این آیت کریمه مقرون و متحرک قل لن یصیبنا
الا ما کتب الله لنا هو مولانا و علی الله فلیتوکل المؤمنون   گرچه طریق عشق را ناوک بود دستها   نگسلم از این بلا کشته شوم غاشیا
الحاصل چون سپاه غازیان از آن محل تنگنای نبیاد خروج نمود آن کشتیهای عظام اسلام که یکی کمال بیگ و یکی پیری بیگ مخصوص
بودند دل خود را چو کوه بعنایت خدا استوار کردند و بعضی سایر جوای و سفاین روی بجنگ آوردند چون کشتیهای اسلام
بدهنه خلیج و تنگنای معبر خود را از دیک رسانیدند و سایر کشتیهای اسلام را بترتیب یراق و اسباب مصفوف و متعاقب
گردانیدند از طرفین کفر و اسلام بنیاد طوب و تفنگ اندازی شد و از جانبین بامید سرافرازی بجای جنگ طوب آهنگ سر بازی
شد و سطح مستوی بحار از تصاعد دخان و بخار و از تراکم و ازدحام کشتیهای کوه کردار کفار بر طبق مؤدای تمثیل
لبحر لجی یغشاه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض آن سر کشتی ظلمت آثار گویا کهساری بود محفوف بابر سیاه بهار
اما باران برین کوهستان همه آتشبار بود و بجای افطار امطار از آن ابر مطیر آتش مطار کوه پاره ها شرار ابرار
ریزان بر وضع اعصار فیه نار روی دریا از اختلاط آب و آتش نمودار والبحر المسجور شده و از لغات طوب و تفنگ
برابدان سفاین و از در آمدن آب دریا بدرون شکم آن سوراخها دران روز طوفان کاین تجدید آیه وفار التنور گشته
الحق دران روز بسر سر پوشیده این حدیث صحیح و نهی صریح عیان گشت که لا ترکب البحر الا حاجا او معتمرا او غازیا فی سبیل الله
فان تحت البحر نارا و تحت النار بحرا چراکه دران روز معرکه آتشبار اهل ایمان و کفار از دریای لشکرهای بی ساحل و کنار
نوایر آتش جوب برافروخته شده بود و بر روی دریا از اجسام سوخته کفار زبانه جهنم و امواج خونبار آتش شرار اشرار در
روی دریا آب و آتش بهم آمیخته گشته

نظم لمؤلفه

نموده آتشی در آب جوشان   ز رعد طوبها گردون خروشان
بخار رعد از گردون گذشته   بجا روح در خون غرق گشته
ز سیل خون مردم بحر سایل   حباب از سر بساحل گشته مایل
گره ابرو شده آن بحر از موج   که خونریزی کند هر لحظه صد فوج
ز خوف غرق سر موجی شناور   ز لجه شد شناوران سوی معبر

در این حالت التحام نایره حرب و اشتعال جماعت فرنگان از غایت الم و جراحتی چند که از رئیس کمال در دل داشتند آن یک
کشتی رئیس براق را کشتی کمال پنداشتند و از میان آن مجمع کفار دو عدد کشتی بزرگ کوکه کوه مانند که دو هزار مرد کاری
در آن کشتیها بود و اسباب جنگ بهمین نسبت و مانند و یک عدد کشتی ماونه آن کفره که در آن هم قریب یکهزار کس بود و یک

کشتی پاره

کشتی پارچه که عبارت از کوکه کوجلات و آن هم مشتمل بر پانصد نفر مرد بود و دو عدد کشتی قالیان که ماونه کوجلات و در هر کدام
ها بیش سیصد و چهارصد مرد بودند همگی بیک جند کشتی در عین مصاف و محاربه سفینها را مثل تیر باران بلا سپر کردند و از سر دخان
وخان و دمان گذشته در مقابل سنگ طوب کلاه کله خود را سپر نموده روی بخصم آوردند   کانهم و فلقتی البیض فوق فهم
یوم الهیاج بدور و فلقت شهبا   اتفاقا این هجوم کفار بغلط بران کشتی کوکه مجاهدان مصادف شدند که بعهده آن براق رئیس مسعود
و امیر سپاه آن کشتی کمال بیک حاکم ینلی شهر بوده و سرکار و ضابط کشتی قراحسن نام جوانی در دلاوری مسلم آفاق و در علم
سیاحت و سباحت وحید علی الاطلاق و چون جماعت کفار بنزدیکی کشتی براق رسیدند چنگالها و قلابها انداختند و کشتی
اسلامیان را از اطراف مقید بسلاسل و اغلال خود ساختند لاجرم کار از طوب و تفنگ بجنگ تیر و نیزه و شمشیر رسید و از هر طرف
هر کس خصم خود را میان کشتی میکشید براق رئیس تدبیری صایب بر انگیخت و از نفط بمیان هر دو کشتی کافر که بکشتی او در
آویخته بودند آتش انداخت و در جان فرنگیان لمعه از نار جهنم در دار دنیا برافروخت و در هر دو کشتی یکبار آتشی عظیم افتاده
همه اسباب و وجود مان او میسوخت اما هر چند مسلمانان جد و جهد کردند که کشتی خود را از قلابهای آهنین آن دو کشتی خلاصی
دهند میسر نبود و تدبیری دیگر جهت استخلاص خود نتوانستند و ابدا نتوانستند نمود و از آن مقارنت و مقاربت آن گروه
دوزخیان که مستحق آتش عذاب بودند بر طبق منطوق واتقوا فتنه لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصه کشتی اسلامیان
باتش دیگران سوختن گرفت فاما خواطر ایشان بر حال اضطراب و اضطرام ایشان باتش تحسر و ندامت افروختن پذیرفت
تا آنکه تمامی اهل آن دو کشتی فرنگان و این یک کوکه غازیان را آتش در افتاد و زبانه آتش در تر و خشک و کافر و مسلمان
بنیاد سوختن نهاد در این اثنا لشکر اسلام اگرچه از دیگر کشتیها یک ماونه و یک پارچه از فرنگان که همراه آن کوکه کافری بود بضرب
طوب جان فرو گرفتند که یکبار آن دو کشتی که مشتمل بر یکهزار و پانصد مرد بود انجمان غرق شد که یک متنفس از آن دو کشتی کافری
نجات نیافت و بعد از این ظفر اسلامیان یک کشتی قالیان کفار را هم بطوب زبون کرده مردمان آن کشتی را دستگیر کردند و موازی
سیصد و پنجاه کس از فرنگان در روی دریا گردن زدند فاما آن کشتی اهل اسلام را که آتش افتاده بود کمال بیک سپهدار لشکر و براق
رئیس و قراحسن با پانصد نفر غازی بآب و آتش شهید شدند فاما هفتصد مرد از مسلمانان بر روی دریا افتاده بودند همگی را
غازیان بکشتیهای کوچک و غیره مددکاری کردند و جمعی را زنده از آب بیرون آوردند و هفتصد کس از کفار که بر روی

آب ازدم کشتیهای سوخته پراکنده شده بودند غازیان بدست آوردند وبه تیغ انتقام تمام را هلاک کردند و تتمه مردم فرنگ آن
کشتیها برق و حرق نار جحیم ابدی پیوستند ودرین مکاوحه و مضاربه لشکریان اهل کفر وایمان اهل اسلام را فرصت هجوم واز جا م
بدفع کفار شد. واگرچه آن یک کشتی کوکه اسلامیان تمام باتش کافران سوخته شد فاما چراغ دولت مجاهدان دران ظلمت دودا سی
وحادثات بازافروخته گشت. واکثر کشتیهای اسلام با سپهداران احمد پاشا سه بیک اغلی وداود پاشا حاکم وسپهسالار کشتیهای
سلطانی بعد از دفع اعدا لکن ز دابطال کید فرنگان فجار باسانی بر وفق ومقتضای آیه فرقانی که فانجیناه ومن معه فی
الفلک المشحون ثم اغرقنا بعد الباقین باتمام عساکر از ورطه چنان هولناک در گذشتند وجماعت فرنگان از مکر و کیدی که
برسر راه مجاهدان ترتیب داده بودند مایوس شده خایبا خاسرا بازگشتند ولشکر اسلام بمیان فراخی دریا برحمت ایزدی
افتاده مراکب خود را بجانب عینه بختی روانه داشتند بیت عزم جوشن جون سفاین را روان کرده سحر بحر جون آب روان دارد ب لکنا ظفر
سینه بحسرت چاک از لنگر کشتی تو جوشن ماهی زجوش جنگ جویان گشته تر و در زمانی که سلطان سلاطین مجاهدان از جانب بر
برسر حصار عینه بختی نهضت فرموده وبقرب حصار مذکور در ییلاقی که معروف است سرادق احتشام بر سطح فلک اقبال مبسوط نموده
چون هوای عینه بختی در تابستان از گرمای مفرط احتراز تمام داشت سلطان وزیر عالی قدر مصطفی پاشا را که دران ایام
امیر الامرای روم ایلی بود با امرا وعساکر روم ایلی بمحاصره حصار بر گماشت واز جانب خشکی سه روزه وزیر مشار الیه تضییق
احوال کفار ووظایف اجتهاد بتقدیم میرسانید اما جون از جانب دریا هنوز عساکر منصوره وکشتیهای سلطانی نرسیده بود
کفار حصار احتمال تسخیر الضمیر تیره خود راه نمیدادند واز جانب دریا لایزال بایشان مرد مدد واسباب جنگ وجدال
کافرستادند وکشتیهای اسلام بر روی دریا بعد از محاربه هولناکی الجنان و وقوع حرق وغرق گروه بی شمار از طرفین اهل
کفر وایمان اگرچه بر روی دریا بقدر مساعدت ریاح منزل بمنزل نهضت مینمودند واحمد پاشا وداود پاشا در اجرای اسفن
کمال اجتهاد صرف نمودند ودر طریق توجه اگرچه سه روزه میان دریا با لشکریان فرنگ محاربات درمیان بود ولهذا باین
واسطه استمرار مقارعه ومنازعه مدت سه ماه درمیان دریا فیما بین این جماعت اهل اسلام وکفار امتداد یافت وبعد از مشقت
بسیار وچندین مصاف بمحلی رسیدند که خلیج عینه بختی از دریای اصلا جدا می شود وکشتیهای اسلامیان عبور ازین تنگنای لازم بود
ودران محل دیگر باره خصومت ومکاوحه اهل اسلام با مخالفان منحتم مینمود هر آینه دیگر باره تمامی لشکریان فرنگ باستظهار یکدیگر

اجتماع

اجتماع نمودند واین معبر وگذرگاه کشتیهای اسلام را بار مسدود ساختند واز اطراف کشتیهای خود بطوب وتفنگ حمله
کرده بر سر راه کشتیها لنگر انداختند لاجرم عساکر اسلام را با کفار درین محل هم مقابله ومقاتله باجبار شد چون کشتیهای
کفر واسلام از طرفین بادبانها را بر مثال اعلام احتشام برافراشتند ودیگر باره اهل اسلام خود را در مقام توکل ورضا
بحکم قضا داشتند ومطمح نظر را در طریق جهاد بر مودای ولئن قتلتم فی سبیل الله او متم لمغفرة من الله ورحمة برگماشتند
وبنصر الله من والاه ان لم نصرا ویخذل بالکفار اذ عندوا ومن قتلتم علیکم کان من عجب منا فقد صادفوا خیرا وقد سعدوا
لهم جنان من الفردوس طیبة لا یعتریهم بها خوف ولا ضرر اولا جون لشکر اسلام بان تنگنای خلیج عینه بختی رسیدند تمامی
اطراف در تنگ ومعبر را مشغول بکشتیهای مخالفان ومسدود بطوارع دیدند ودیدند هرگونه موانع دیدند بالضروره باز از طرفین
آهنگ جنگ طوب وتفنگ نهادند واز صدمه کبری درمیان مجمع کفار خونخوار افتادند وفیما بین یکزمان ممتد زد وخورد بطوارع
طوب وصواعق مجانیق هولناک کردند واز طرفین چندین کشتیها را در غرقاب دریای فنا وهلاک آوردند للمولف
گشته از گرداب هایل هر طرف کشتی در آب همچو در ایام طوفان مضطرب هر سو حباب است وازانجا که تقاضای لطایف الاهی
گاهی ضعف وناتوانی را حامی حیوة وزندگانی میگرداند وعظم شان جودینان را باعث استیصال ووداع سر وبال نکال
ظالمان ومعاندان دین مسلمانی میسازد چنانچه درین قصه کشتیهای غازیان که اگرچه بحسب عدد سفاین اسلام از کشتیهای
کفار بیشتر بود فاما در هیکل ومقدار این کشتیها اسلامی در جنب جواری ومراکب فرنگی بغایت محقر مینمود وبنابرین اکثر طوبها
که کفار فرنگ درعین مضاربه بقوارع وتفنگ وخصومات محاربه وجنگ بر اهل اسلام می انداختند چون اسباب حرب وضرب
خود را باضطراب می پرداختند جهت بلندی دیوار کشتیهای ایشان وپستی سفاین اسلامیان طوبها وتفنگها از بالای سر غازیان بخط وسلامت
میگذشت وبکرشمه از دقایق عنایت ولطیفه از حمایت دست ولایت اکثر آن طوبهای بی حد وعد از جماعت مسلمانان رد میگشت
فاما طوبهای غازیان بر علک کفار از زیر بالا بغایت موثر وکارگر می افتاد بیت لقیتهم والمنایا غیر دافعة
لما امرت به والملتقی کبد حاصلا جون فیما بین فریقین التیام معرکه التحام شد واز امتزاج این دو دریای لشکر دریا
وسپاه بحری صورت مرج البحرین یلتقیان ظاهر دران مجمع پر ازدحام گشت درعین ملحمه کبری که هر کدام از طرفین بصنایع
تدبیر وقلابهای حیله وتزویر میخواستند که کشتیهای خصم خود را بدام اندازند وبیک حمله جمله کشتی را ازمیان آن

علی الاجمال با احمال و اثقال بپردازند ناگاه سه عدد کشتی قادرغه از اهل اسلام که موازی یکهزار مرد تقریبا در سه مرکب
سوار بودند و با لشکر دشمنان خدا مخاصمه و مقابله مینمودند کشتیهای فرنگ از اطراف و جوانب درآمده ایشان را میان
خود در آوردند و از جانب ایشان روز کرنبیاد جنگ تا وقت شام آن سه کشتی بضرب تیر و شمشیر و نیزه محاربه کردند بلکه دو
بعضی مردم ایشان که جوانان دلاور بودند از کشتی خود بکشتیهای نزدیک نزدیک فرنگان برجسته چندین کس را از پای
درآوردند و از کنار کشتی ایشان تا پای بادبان جنگ کنان قتل کفار میکردند تا در آخر از هجوم کفار و سقوط قوت از
مقاومت جنگ و کارزار بسعادت شهادت فایز شدند و در جنت عدن با حور و رضوان مجاور گشتند و این سه کشتی از اول
شب هم با صباح میبودند تا آنکه از آن جمله که یکهزار کس بودند نه نفر زنده بدست کفار افتاده بودند یرحمهم الله تعالی کما
وعد فی کتابه للمجاهدین فی سبیل الله ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله و حق
تعالی یک کشتی از آن سه کشتی که تمام کشتگان و شهیدان راه حق بودند و پیاچی مار تنصر بف ریاح رحمت رحمانی ایشان با اهل
اسلام رسانید و همگی ناموس اسلامی بخاک سپردند و از تلوث دست ناپاک اهل اشراک جانها را در عرصه رضوان بجانان و تن را
بحضور دوستان و رفیقان بردند چون صبح آن شام پرآلام کشتی زرین خورشید را در دریای پرخون شفق انداختند
و سهام ثاقب انجم نورانی بهدفهای کواکب نمای شب تار را سوراخ سوراخ ساختند صبح ظفر از مشرق امید برآمد
اصحاب غرض الشب سود البر آمد کشتیهای اهل اسلام بضرب دست چون تیغه خورشید کشتیهای کفار را چون ظلمات شبهای تار
بلجه دریای اصحار رسانیدند و تمامی کشتیهای مجاهدان مهنار اسیر داران لشکر در عین سبک بختی متوجه صوب عینه بختی گردانیدند
و بعد از چند روز دوران نوبه یکبار از روی دریا اعلام جواری نقشان را چون رایات دین محمدی برافراختند و غلغله فتح
و فیروزی را از اطراف و جوانب برجی قلعه و حصار در گنبد گردون انداختند و بشیر اقبال را بتعجیل بدرگاه حشمت و جلال
سلطان کشور افضال فرستادند و مسامع نواب همایون را از مجاری احوال جنگ سفاین و غرق جواری بتفاصیل خبر دادند که
دین بود که کشتی فرو شد سزا که پیدا شد تخته بر کنار چون مستحفظان و ساکنان و مقیمان شهر و حصار و قلعه
عینه بختی با مداد و معاونت لشکر دریا امیدوار بودند و لا یزال غلبه و فیروزی جنگی کفار اشرار و الغا و امثال تیره روزگار
خود را ازصد مینمودند یکبار که جانب برجی حصار خود را محصور جواری و سفاین اهل اسلام دیدند طمع از ملک و مال بلکه

امید از زندگانی خود بریدند گویا سر تیر بادبان کشتی جدلی بود راست در دیده امیدواری ایشان خلیده و سر شکل کشتی مجاهدان
گویا دیده دولت بود اما بنظر قهر بران کشور دیده و چون بالکل از جانب پادشاهان و لشکریان خود مأیوس شدند و از جنگ و حرب
بجنود اسلام منصور و محروس گشتند لاجرم کافران محصور حصار و مشرکان نا امیدوار خیار بتقدیم مقدمات تضرع و استغفار
نهادند و زمام اختیار خود را باصلاح و خیر اندیشی مصطفی پاشا که سپهسالار عساکر نصرت شعار بود باز دادند بعد از تبلیغ
رسل و رسایل و عرض مبانی و مسایل چون استیمان و استصلاح از پاشا ملمت شعار کردند و بوسیله ضراعت بشفاعت پاشا
از حضرت اعلی خداوندگار عالم التجا آوردند پاشای مشار الیه نیز توسط نموده قلعه را بعهد و میثاق امان بجان و بوعده عفو قتل
و نهب خان و مان ایشان مقالید ممالک و قلعه و حصار را بمصطفی پاشا سپردند و این فتح جلیل در محرم سنه خمس و تسعمائه هجری
ضمیمه فتوحات ایام دولت روزافزون گشت و اهل اسلام هم اعلام دین مصطفی علیه الصلوة و السلام الاوفی را بر فراز
بروج قلعه بردند چون شهر و قلعه و مملکت تمام داخل ممالک محروسه دار الاسلام شد سلطان مجاهدان جهت ترفیه حال لشکر غزاة
و مجاهدان عزیمت مراجعت بدار السلطنه نمودند و رخصت مجاهدان بجانب مساکن و اوطان خود فرمود
فعاد کما شاء الصدیق مویدا بنصره بهتز عطف المکارم وساعده الاقدار فی کل صوله تشق بذکراها قلوب الضراغم
فاما بر رای منیر لایح شد که صیانت و محافظت کشور و دیار و ضبط و نگهبانی قلعه و حصار عینه بختی وقتی از شر و فرقان اشرار
و از زور و دشمنهای دریا بار میسر تواند بود که در تنگنای خلیج که در جانب شمالی و شرقی دیار موره و بر جنوب عینه بختی افتاده در راه
محل که تنگنای دریا و محل درآمد کشتیها بجانب عینه بختی است از سر دو طرف مقابل دو قلعه استوار بر سر دو جانب ساحل انشا فرمایند
و طربها و عادها در سر کدام از آن قلعها ترتیب نمایند تا بمیمنه مستحفظان آن دو قلعه مرصد و مراقب آمد شد سفاین کرده
و از روی اختیار و استطاعت تمام تعرض میان مصلحان و مفسدان کنند و اگر قوم فرنگ را داعیه هجوم عساکر از روی دریا شود
از آن تنگنای دو قلعه مطلقا گذر از آن ممتنع باشد بنا بر رای صواب سلطانی مقتضای عنایت نامه ربانی که وهو الذی سخر البحر لتجری
الفلک فیه بامره بظهور آورد و در اتمام آن اندیشه حکم کرد که آن و تعمیر یک قلعه از آن دو حصار بعهده اهتمام پاشا اعظم مصطفی
که در آن ولا امیر الامرا روم ایلی بود مقرر باشد و تعمیر آن قلعه دیگر بعهده امیر الامرا اناطولی سنان پاشا شود سر ابنه پاشایان
حکومت شعار باندک روزگار شب و روز متوجه اتمام آن کار شدند دو قلعه استوار در مقابل یکدیگر بر سر طرف خلیج و دریا بار

بیامن دولت روزافزون سلطانی تعمیر نمودند و در سر کدام ازان قلعها جمعی کثیر از رجال ابطال و دلاوران صاحب جوات و صیال
بمحافظت آن حصارها و آمد شد کشتیهای اعدا آوردند و آلات توپ و اسباب ضرب خصوصا قرغانها طوب و تفنگ مهیا کردند
و تمامی آن دیار دریابار را که اکنون بیمن دولت سلطان مجاهدان داخل دار الامان اهل ایمان است باین تدبیر متین از تعرض
فرنگیان و سایر مشرکان لعین ایمن فرمودند و بعد ازان پاشایان کرام بملازمت سلطان توجه نمودند و همچنین چون بر خاطر
خطیر لایح شد که آن کشتیهای اسلام که دران ولایت سنوی بر تعب واقف کشیده اند و چهار ماه متصلا محنتهای گوناگون
دیده اند و در مدت مذکور شب و روز با قوم مشرکان علی الاتصال در جنگ و جدال بوده اند و بسیاری ازان جماعت لشکر دریایی
هنوز مجروح و زخم دارند و اسباب توپ و تفنگ که وافی بخصومت لشکر پر یراق و اسباب فرنگیان بوده باشد مکمل ندارند
و اکثر سفاین کشتی یراق کلی از سر جهت مصالح و اسباب می باید و بی ترتیب طوبها و تفنگهای بسیار ازمیان انجان دریایی
خونخوار و خصما عدار محار جان زوره بسلامت بیرون نمی آیند هر آینه باتفاق ارباب خبرت و با اتفاق آرا اهل اعتبار
و تجربت چنان مقرر داشتند که دران زمستان تا بهار کشتیهای سلطانی را در فرضه و لیمان عینه بختی محفوظ دارند و بعضی امرا
و لشکریان کاردان و عربان و صنعت کاران جهت ضبط و اصلاح آن کشتیها در تحت حکم داود پاشا که حاکم سفاین
و دارایی دریابار بگذارند تا در حفظ و ضبط کشتیها سعی و اجتهاد بلیغ بجای آورد و بر کشتیهای همه پاسبانان و نگهبانان
از قصد و عزم کفار و فرنگیان گمارد و حکم جهانمطاع نافذ شد که امیر اعظم مختار الدوله السلطانیه مصطفی بیک که از خواص خدام
سلطان بود و از تربیت یافتهای این آستان خلافت مکان و در خدمت خاصه سلطانی بتقدیم عبودیات مقبوله معتمد علیه
و موثق بوده بود و دران ولا امیر سنجق و حاکم ولایت پروزه بود که بسر حد عینه بختی نزدیک است دران زمستان سرکاری
نماید و جمل جهت کشتی ماونه تجدید دران اوقات ترتیب نماید که جهت طوب انداختن ماونه بغایت مناسب است و در حین توجه
عساکر منصوره از دریا و بوقت مقابله با اعدا جهت قلت اسباب طوب و تفنگ از جانب مجاهدان و بکثرت و غلبه اثاث
طوب کفار و اعدا اسباب آزار بلشکر اسلام رسیده بود و بنابرین معنی اسباب و مصالح جهت کشتی ماونه و طوبها و قرغانها عاده
کبیران ترتیب باید ملحق بطوبهای سابق سازند و دران زمستان تا بهار اندیشه آن کشتیها و مصالح طوب نمایند و بتوفیق ایزد
تعالی در اول بهار که رایات منصوره عزیمت فتح فروزن و متون نماید کشتیهای سلطانی ازانجا بولایت موره بر سر قلاع

مذکوره

مذکوره آیند و مهم حصون متون و فروزنا بموجبی که تخمین شده میسر و مسخر فرمایند — قسم العلی لسلطان نحت مسیره
شط التیسیر به و شط تحت نظره — چون رای نواب کامیاب در باب نگاه داشتن کشتیهای اسلام و الحاق دیگر سفاین مجدد و انضمام طوب
و تفنگ بسیار بانچه سابقا مهیا بود بتوقیف خوابی سابق و بنظیر کشتیهای لاحق قرار یافت و سلطان مجاهدان منصور و مظفر ازان
سفر خیر اثر عود نموده دران زمستان بجانب ادرنه شتافت و نواب همایون جهت سرانجام مهمات مذکور سرکاران و ارباب حرفه و صنایع
ضروری بر گماشتند و مصطفی بیک را بترتیب کشتیهای مجدد وکیل داشتند چون اسباب کشتی در ممالک سلطانی بهم رسانیدن آسان بود
و فرمان همایون میان بندگان صاحب اقتدار قدرت و توان واجب الاطاعة و الاذعان باندک روزی مصطفی بیک بیست کشتی ماونه را
اتمام فرمود و بیست کشتی دیگر در دست ارباب صنعت در صدد تکمیل و تمام بود استادان و سرکاران آن بیست عدد کشتی ونیز داشته را
جهت ترتیب مصالح و اسباب و امتحان باب در دریا انداختند و انچه از لوازم و لواحق امثال آن کشتیهاست از زیر بادبان و سایر
ملحقات آن می ساختند که ناگاه شبی چون دل تاریک کفار بغایت مظلم و تار — و چون بخت برگشته مشرکان محفوف بظلمت ادبار
چند کس از ملاحان فرنگ از راه دریا بخفیه آمده اند و سرعت کشتی را آتش انداخته و سعی و عمل عمله و کارکنان را بیکبار هبا منثورا
ساخته — بلی ادب شعله نه خود را داشت بد — بلکه آتش در همه آفاق زد — چون آن بیست کشتی باین کید و مکر مشرکان ضایع گشت
بضرورت بهمان بیست کشتی دیگر اکتفا نموده با معان و امتحان و احتیاط هر چه تمامتر آن کشتیها را باتمام رسانیدند و در محافظت
و مراقبت آن جواری غایت امعان ورزیدند — فاما قرغانهای طوب و تفنگ و قواریع بسیار جهت دریا جنگ با مصالح باروت و غیره
بقدر آن مرتب و مهیا فرمودند — و انچه از قرغانهای طوب در کشتیهای سابق بود مصالح ازاسم مضاعف نمودند — لمولفه
ز کشتی موج زن دریای لشکر — جو موج بحر صف صف تیغ و خنجر — جو سنگ طوب از کشتی جهان گشت — هزاران کوه در دریا روان گشت
از مقتضای حوادث روزگار — و از بواعث عداوت و حسد جماعت کفار — دران زمستان این احدوثه ناشی گشت که لشکر فرنگ بتجدید مکافات
قلعه و ولایت عینه بختی که مسخر سلطان مجاهدان شده هیچ آرام نداشتند — و لایزال کشتیهای خود را دران شدت زمستان از تردد
در اندیشه انتقام باز نمیگذاشتند — ناگاه کشتی چند پر یراق و اسباب قلعه کشایی — و جمعی کثیر از لشکریان موثوق بایشان در جنگ از پایی
علی العقد بقلعه و قصبه رافقه از دیار دریابار روم ایلی که دار الاسلام بود — وصول انجا را با ولایت و محل حکم مصطفی بیک
هم سایکی و التیام — ناگاه می از دریا بیرون آمده بنیاد محاصره کردند — و متحفظان و ساکنان انجا چون ازین واقعه اهل

بتدریج وفراغ چند بن ندپر بامن آوردند. امادرین حالت که مصطفی بیک با ایشان مقاتلات ومجادلات میکرده
وباوجود آنکه ایشان بیشتر بودند ودرقلعه تحصن نمودند کار را بران دشمنان بنوعی تنگ آورده که کافران در حصار
میگفته اند که اگر یک شخص مشهوری دیگر برد انکی مصطفی بیک با او موافقت ومعاونت نمودی ودر طرز تیراندازی ودلاوری
با او هم دست ومعاون بودی ما را نگهداشت قلعه وحصار ممکن نمی بود وانچه شرط جرات واقدام باشد باعلای درجه اظهار
نمود بمدح وافرین دست وبازوش نظم چون تیغ او رطب اللسان است چون تسخیر حصار بان قدر لشکر
وکثرت مصطفی بیک میسر نبود ومهم ومصلحت اتمام کشتیهای سلطانی هم بعهده اهتمام او نشده بوده کیفیت حالات وقضایا را
معروض پایه سریر اعلی گردانیده وازان سفرجهاد عود نمود وبیست کشتی ماونه را با اسباب ومصالح ان ترتیب فرمود
ودر هر کدام یک قرغان طوب بزرگ برافراشت که موازی یکصد من شرعی سنگ طوب انداختی وسی قرغان دیگر براطراف آن کشتی
وضع کردند که هر کدام پنج من وده من سنگ بران انداختی والحق امیر مشار الیه در تقدیم خدمات مذکوره سلطانی ودر روش مردانگی
وجان افشانی دقیقه از جوانمردی فرو گذاشت ننمود انشعل نار انی اعادی المعالی وراسه بالشیب لم یشتعل
وحادثه دیگر هم درین زمستان از فتنه انگیزی وشرارت مشرکان وفرنگان روی نمود آن بود که رایات منصوره سلطانی چون
ازان حدود عینه تختی عود نمود همین طایفه فرنگ لعین از غایت حسد وکین لشکری مرتب با طوب وتفنگ بسیار فرستاد وجزیره
که موسومست بکغلانه ودر محاذات ولایت مورهاست محاصره ودر صدد تسخیر آن افتادند اگرچه از جمله بقاع دار الاسلام بود
ومخدوم خدام وحکام بر جیس احتشام اما در بیرون خلیج عینه تختی مایل بطرف فرنگستان افتاده بود وامداد لشکر اسلام
در دفع اعدا بارسال کشتیهای بسیار متعسر بود وباندک لشکری وکشتی هم مقابله ومدافعه لشکر فرنگ متعذر مینمود لاجرم آن قوم
کفار دران زمستان موازی سه ماه روزگار طوب وتفنگ را بر حصار آن جزیره اسلامی بر مثال تگرگ بهاران بارانیدند وارکان
وابنیه حصار را ویران گردانیدند اما چون مستحفظان آنجا مجاهدان مجد وحاکم آنجا مردی بغیرت ودین دار بود واصل قلعه
وحصار بغایت رفیع واستوار هر چند که تمامی برج ودیوار آن را بضرب طوب منهدم ساخته بودند واکثر غازیان ومحاربان آنجا را
بقوارع وتفنگ از پای انداخته چنانچه اکثر اهل قلعه عورات وصبیان مانده بودند اما مطلق اطاعت کفار نمی نمودند وچون
حاکم حصار هم در جنگ بطوب شهید شد از او دختری مانده بود بهمان سنت پدر کار مردانگی بجای می آورد وبا کافران با آن جمعی

قلیل کمان بودند واسباب جنگ وجدال ویراق قلعه داری ترتیب نموده بند سر آینه این فرنگان پر یراق بضرب توپ وتفنگ
قلعه آنجا را قریب بفتح آورده بودند واطراف حصار آن را بقوارع متعاقب چند روز رخنه وهدم کردند چون استغاثه حافظان
ورعایا وساکنان آن حصار بهر جانب از امرا وحکام سرحد اسلام رسید اکثر امرا خود تغافل ورزیدند اما مصطفی بیک را
غیرت اسلامی وحمیت جوانمردی جهت رعایت همسایگی جنبید وبی آنکه سایر امرا وحکام جوار از اقطار معاونت نمایند با خواص
خدام خود بر سر آن انجمن کفار هجوم کرد فاما تا رسیدن مصطفی بیک قلعه را قریب بضرب طوب وتفنگ از هم ریخته وخراب
ساخته در قبضه تسخیر درآورده وهمه اهل آنجا را اسیر ودستگیر کرده بودند مصطفی بیک از روی تهور ومردانگی با ملازمان
خاصه خود بران جمع کثیر از کفار فرنگ بی مبالاة تاخت کرد وباوجود آن کثرت که حصار را در قبضه تصرف درآورده وبآنجا
متحصن گشته کفار را در قلعه با معدودی از مردم خود در حصار درآورد وهر روزه در مقام جنگ وجدال جهاد آن کفار
اقدام مینمود ودر مقابل طوب وتفنگ فرنگان بتیرهای دلدوز با ایشان محاصره مینمود از آنکه در تیر وکمانداری وحکم
اندازی شاگرد نظر یافته سلطان مجاهدان بود ودر میان تربیت یافتهای دست پرورد خداوندگار در علم رمی سهام
طاسهم وبی نظیر روزگار مینمود ودران جهاد اشجاعت وتهوری چند از و منقول است که تفصیل آن مقوله بقول مخبر معقول است
داد مردی داد وازین شرطی که مردان کرده اند درصف هیجا فرو نگذاشت چیزی جز عنان وچند روز در پای آن قلعه با کفار
قتال متعاقب میکرد وبا جمعی قلیل با گروه بسیار از کفار جنگ می آورد تا آنکه دران مجاهده ومعانده برادر امیر مشار الیه را
شهید ساختند وخواهر زاده او را هم بطوب زده دستش را انداختند ودر همان نوبه فرنگان از قلعه در روز جنگ وجدال
اسب کوب ویکران مصطفی بیک را در زیر ران او چنان بطوب زدند که همان دم هلاک شد وپای امیر مشار الیه بآن ضرب
مجروح وزخمناک گشت فاما حق تعالی مصطفی بیک را بعنایت حمایت ووقایت فرو داشت وکل سلاح نافذ غیر نافذ
اذا کان حفظ الله للمرء واقیا وبنا بر آنکه جماعت فرنگ در درون حصار بسیار بودند پیش از وصول امیر مشار الیه مخالفان حصار
وقلعه را تسخیر نموده ومع ذلک بغیر مصطفی بیک ومعدودی قلیل از توابع وغلامان او کسی از امرا ولشکریان دران
دفع اعدای دین مساعدت ومعاونت نکردند وهیچ آفریده از اعوان وانصار دین بی حکم سلطان مجاهدین بقلع وقمع آن
زمره معاندین روی نیاوردند لاجرم لشکریان فرنگ قلعه را بعد از تسخیر تجدید وتعمیر کردند ودر مقاومت ومعاداة اسلامیان

از عورات و صبیان که مانده بود محاربه مبادرت چنانچه آن دختر حاکم دوازده فرنگ را بدست خود هلاک کرده بود و با جمعی از غازیان
و دلاوران که همگی مجروح و زخم دیده بودند از مخالفان شرل نکرده چنانچه آن کفار تا آنکه تمامی دیوارها را بطوب منهدم ساخته
بودند امان طایفهٔ ضعفا اسلامی پیش کافران سپر نینداختند تا آنکه کل اسباب توپ و تفنگ کفار با تمام رسید و کار حصار بانجام نرسید
بالضروره مایوس و خاسر باز گشتند و از تسخیر آن حصار بخواه و ناخواه درگذشتند بیت که جان مرد جسم را ویران کند
بعد ویرانیش آبادان کند. بعد از زمستان چون سلطان مجاهدان اول بهار از دار السلطنهٔ ادرنه با تحشمت و شوکت
سلیمانی و با همتی رفیع جهة اعلاء معالم مسلمانی بعزم فتح حصون متون و قرون توجه فرمود و اعظم اسباب فتح آن قلاع
وصول کشتیهای اسلامی از تنگنای خلیج عینه بختی بود چون بمسامع علیه رسیده بود که سلاطین فرنگ خصوصا پادشاهان
وندیک پادشاه انکروس الچیان متعاقب فرستاده اند که اگرچه پادشاه مسلمانان قلعهٔ عینه بختی را بتدبیری چند تسخیر کرد
فاما تمامی کشتیهای او را در یک محل در تنگنای عینه بختی محاصره کرده ایم و راه بیرون شد را بر ایشان بکشتیهای عظیم و لشکرهای
بسیار تنگ آورده ایم و مجال خروج آن کشتیهای مسلمانان از آن مضیق محالست و جهت هجوم بر سر مملکت از راه خشکی فرصت
و مجال البته پادشاه انکروس و جه وله چون رعایت جوار و طریقهٔ هم کیشی لازمست باتفاق جمیع ملوک و صنادید از طرف خشکی متوجه
تسخیر و تخریب دیار مسلمانی شوند و یقین که چون ایشان از جانب خشکی قاصد ممالک اسلام شوند پادشاه مسلمانان بمعارضه و مقابلهٔ ایشان
توجه باید نمود لشکرهای ممالک فرنگ از جانب دریا بیرون می آییم و از عقب ایشان تمامی ممالک ساحل او را در حیطهٔ تسخیر در می آریم و ممالک
روم ایلی را بدستور قدیم از آثار اسلام می پردازیم و آنچه از ولایات بری بر جانب انکروس است بجنبانیان مقرر میسازیم
و آنچه از دیار ساحل از قدیم الایام داخل ممالک فرنگ بوده باشد باز بتصرف درآورده صدای ناقوس و آوازهٔ ملت مسیح را در گنبد
گردون می اندازیم بیت چو ترتیب شمشیر گردد تمام ٭ بسازیم مجلس بترتیب جام ٭ و جهت پادشاه انکروس و سایر
سلاطین له و جه تبرکات لایقه فرستاده و بخزاین از سیم و زر هم وعده داد بعد از توارد رسولان و تعاقب قاصدان همگی پادشاهان
ملت مسیح درین مشاورت به پاپ بزرگ که مقتدای سلاطین عیسوی است مراجعت نمودند و او نیز از جهت رعایت ملت و کیش باطل خود
تمام پادشاهان مسیح را با یکدیگر متفق ساخته و در آن مدافعت و منازعت اهل اسلام از غیرت و تعصب جاهلیت انداخته و در رابطه
خباثت نفاق و کفر والذین کفروا بعضهم اولیاء بعض همگی را در عداوت و خصومت اسلامیان بهم پیوست و چون جمیع ملوک

کافری

کافری که در ارادت و اعتقاد در باب ضلال مضل از زمرهٔ اولئک حزب الشیطان منخرطند و اوامر و نواهی پاپ را تابع بدل و مطیع
بجان اند و در خصومت اهل ایمان همگی بعدل و هم زبان بیت چو طاعت شهنشه اندیشه که آید ٭ خطا و تخم حق کاندیشه است باطل ٭
اما سلطان مجاهدان از سر استقلال و تمکین اول بهار سنهٔ سبع و تسعمایه متوجه استیصال فرنگ لعین شد و جهت اخراج کشتیهای
اسلامی از خلیج عینه بختی و اتصال و الحاق آن لشکر دریایی بعساکر منصوره از روی دریا بجانب موره حکم جهان مطاع باسم داود پاشا
حاکم سفاین عز نفاذ یافت و جهت معاونت او عمدة الوزراء و الشجعان یعقوب پاشای وزیر را با امرا اعظام مصطفی بیک و کیوان بیک و موافقی
اسحق بیک و تنغلو محمود بیک و لشکر عرب و پیاده موازی سی هزار جوان چالاک روانه داشت چون دولت ملت اسلام از میامن
شوکت سلطان مجاهدین در نهایت استعلا بود و این نوبت یراق کشتیها از طوب و تفنگ بنوعی مرتب بود که لشکریان فرنگ را با آن
همه قوت و قدرت در کار سیاحت و صنعت کشتی اقتدار بر مقاومت و مدافعت نمی نمود و سفاین سلطانی را از یراق و اسباب طوب
و تفنگ و جوانان چالاک قصور و کمی نبود و امرا اعظام و مجاهدان مقدام کشتیهای اسلامی را برحسب اقتضا از عون توفیق و بخت خداداد
و تحریک نسیم عنایت و باد مراد تمامی امواج گردند و از دهنه و تنگنای خلیج عینه بختی بیرون آوردند سر لشکر فرنگیان در مقام مخاصمت
و مقاومت بودند و خود را لایزال بر روی دریا بقصد تعرض از دور مینمودند فاما با وجود شوکت سپاه سلطانی و از برکت قوت
ملت مسلمانی درین نوبت مطلقا پیرامن سفاین اسلام نتوانستند گردید چون کشتیهای سلطانی را الحصار متون رسانیدند و شهر
و حصار را از جانب بحر و بر بعساکر منصور مستور و محصور ساختند و لواء فتح و ظفر بر گردون احتشام برافراختند بیت
چو سلطان قوی دل سپه بیکرانست ٭ یقین نصرت ایزدی حاصلست ٭ داستان هشتم از فتوحات
میسر مبشر سلطانی در بیان عزیمت همایون سلطان السلاطین ربع مسکون بفتح قلاع و حصون مملکت موره خصوصا شهر و قلعهٔ
متون و ذکر کیفیت محاصره جانب بر و بحر از سور متون و تسخیر آن حصار مامول بمیامن دولت روزافزون و گفتار
در تذییل آن فتح همایون بفتح سایر قلاع و بقاع موره و شرح تیسیر تسخیر قلعهٔ اناورد و اسعه و اصوبوس بحسن تدبیر
و ضرب شمشیر علی پاشا وزیر در سپهسالاری عساکر منصوره للمؤلف قصیده ثانی فی وصف جزیرهٔ موره
و فی کل بیت ذکر یوم من ایامها المأثوره نظمنا ملمعا بالعربی و الفارسی معا ویفرد کل لسان مطلعا و مقطعا

سقی الله اکناف روض الجنان   شمیما بهار نسرین وبان   چه خرم زمینی پر از شادمانی   در و رسته گلهای باغ امانی
منون الازاهیر فیها تجلی   وتحمر وجنا کبرق یمان   خوشا مرز و بومی که گل شد مزینش   شد و رحش برون از مدیح زبانی
قدود الغصون تباری الثریا   کنور بناج بها کل آن   خجسته دیاری که اوقات وصفش   بباید فزون از قرون زمانی
ویبدو سهیل وشقرا فیها   بنور الاقاحی مع الارجوان   فزون سر بهارش بعرق شقیق خون   ازان فصد کرده گل ارغوانی
تری النرجس الغض نبراس روض   وفی راسه لمع نار عیان   میان سپیدی ز زردی نرکس   نمود ار مهر است در صبح ثانی
واغصان نارنجها الخضر فلک   شموس بها ام تغیب فی اوان   نماید ز نارنج پیوسته ظاهر   بگلشن طلوع سهیل یمانی
فلو لم یکن نار موسی بطور   لظنوه نار بحت فی الاثانی   قباقی است زرین بهر جو نارنج   بتیر نظر الفکن ارمی توانی
وتصفر لونا عصاه فیر نور   باشجار لیمونه فی التدانی   نهاده فراز درختان لیمو   زز زریضها طاق بوستانی
فوار تو من فضة مونه هو کما   باقنان اترجة کالدنان   ترنج از برای شهنشاه گلشن   پر از زر نموده خم خسروانی
عناقید اعناب بهار عقد در   لنو شیح بکر وسخط الغوانی   ز هر تاک باغش بهر خوشه انگور   کواکب رسیده ببرج قرانی
ورمانه تکشف النور صححا   لجفن تلالی من دم الافشان   چو نخلی است بروی فروزان مصابیح   ز گلنار خندان درخت رمانی
حقاق من النهد فی کل زین   بها اقسم الله للامتنان   چو خشخاش پرورده در انگبین است   سرانجیر ازان تازه باغ ابد آنی
ورمیونه او قدت من سناها   مصابیح افنام اهل المعانی   ز زیتون روشن قنادیل گردون   درین تیره ایوان عالی مبانی
فاحسن بارضین عشقها سرایا   لیوث فتاة غزوا للاماکن   چه خوش سرزمینی است صحرای موره   که در بحر و بر هست رشک جنانی
فیاخیر صقع به حل خند   حماه وزه الدین من کل شانی   خوشا انکه رایات سلطان غازی   در آمد بانجا بکشورستانی
عماد السلاطین بر داد دهر   لاهل الهدی بایزید الزمانی   پناه جهان بایزید آن شه عصر   که شد قیصر دین ز احدان ملک بانی
فلو رام تسخیر جمع الثریا   لنال الثری اوج ذاک المکان   نوای سرودش ز کوس شریعت   نفیر غزایش بجای اغانی
ولو لم یکد سبعة النهد فرد ا   مع الفتح فلنا تما ترامان   شده ملک و ملت بدور تو توأم   کند فتح و نصرت بتو هم عنانی
ودولت شیاطین کفر بجو ما   اذا اندا شهبا باسم السنان   جهان تنگ کرده بمشرک جهانرا   که جوید ملک عدم زندگانی
فتبا لقوم عصوک بلج   والغو لمصاتم بایدی الهوان   عصای کلیم است رمح تو گویی   محفظ ممالک نمای شبانی

اقرت عصاه بایمان باس   اذا السیف لقفت للمترجمان   چه خوش کرده تیغت بحلقوم کفار   بتلقین توحید رطب اللسانی
بما الشمس لاحت باقطان کفر   ولم تبد فیهم صفاة التدانی   غبار رهت کحل خود کرده خورشید   چو دیده ز نعل سمندت نشانی
فتحت الحصونا اخذت المتونا   کذا الله نجزیک فتح الجنان   بفتح جزایر جواری جوانی   جبال شوامخ بدریا برانی
نقضت قرون مضت فی الضلال   بفتح الغزون لاصلاح شان   چو موج سپاهت بگرد قرونش   فرو شی ز طوفان بگرد و گرانی
فندعو قوانا لرایات نصر   تحت ظلمة الکون من بعد جان   شاه تو وافی است در ملک و آفاق   ظلال تو باقی درین دهر فانی
وان غاب ادریس عن باب شاه   دعا هی معتیم جناب البیان   بکنج قناعت نشسته است ادریس   ز گنج دعایت بگوهر فشانی
فلا زلت کهفا لامن البرایا   مفیض العطایا بالغاص دان   زیاس تو بر پا اساس شریعت   خدایت نگهبان در ان پاسبانی
اقم یا الهی لو آو المعلی   زمانا تعالی به الوقدان   نهال وجود تو بماناد سرسبز   مصون برگ عمر تو ز باد خزانی

آغاز مبادی داستان فتح و کشورگشایی سلطانی

شکرگزاری موهبت خلافت و کامکاری و سپاسداری نعمت سلطنت و جهانداری سرچند افزون از مقدرت و استطاعت بشری است که لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت وبیرون از اندازه نشاء عنصری است بطریق ثناگستری حق تحق ثنا گستری که تبارک ربنا وتعالیت بیت نگنجد کرمهای حق در قیاس   چه خدمت گزارد زبان سپاس اما خسروانی را که پی رو سنت پیغمبران اند و پادشاهان را که مقتدی و مهتدی با ثار خلفا و دین پروران اند جهت تقدیم شکر حق و تعظیم حق شکر جهان سزاوار علو قدرت و شایسته نظام امر که او لا مسلک قویم عدالت و داوری را در انتعاش از توفیق وطلب بازی مطلع طلعت خود در منصب سروری سازند و ثانیا انتهاج منهاج قویم شجاعت و دلاوری را به نیت شریعت گستری و دین پروری بر سیاق پرده ی خورشید خاوری آغازند تا توان گفت که تمام اقسام شکر و سپاس را در مقابله نعمتهای [illegible] قیاس حضرت عزت عز سلطنه بوسیله این دو ملکه کریمه استیفا و استغنا فرموده اند و اصناف محمدت را در مجاز ذات و مجازات انواع مکرمت آن کریم لی صنعت باین دو شیمه عظما استیصال و استقصا نموده اند لمؤلفه   بود عدل کار سلاطین و رزم   ازان پس عطا و پس انگاه بزم   وبرین تقدیر و مبتنی برین تقریر جهان پادشاهی ارپر تو طلعت آلاهی بر فراز مسند خلافت و شاهی بصفت شکور مذکور گردد و بسبب صرف مقدور باین مقدار سعی مشکور البته بوعده صدق کذلک نجزی من شکر مستحق و مسرور

صفت الملک شکرگزاری نعمت سلطنت بر ساعت اقدامت بلوازم عدالت و شجاعت

بدبار نعمتهای موفور شود و در زمرهٔ سعادتمندان مشهور وقلیل من عبادی الشکور بقبول خاطر جمهور و بدولت متمادی در ایام
و شهور میان آن فریق لم یاب همواره کامکار و کامیاب نماید و در گروه مقبولان عنایت ازلی از جملهٔ فرمان برداران امر واشکروا لی
بدعا و آفرین طوبی لهم وحسن مآب در سر ورق تعداد و حساب آید بیت فلو کان یستغنی عن الشکر ماجد لعزة ملک او علو مکان
لما امر الله العباد بشکره وقال اشکروا لی ایها الثقلان و بیان عیان در تحقیق این دو مدعی و شاهد عدل بر تصدیق این دو دعوی
آنست که چون نفس قدسی شاهان جهانبان در قوام هیکل ملک و دین بمنزلهٔ دل و جان است و قوام سریر خلافت ایشان در بقاء نوع
نوع انسان بمنزلهٔ اصول عناصر و ارکان است لاجرم مزاج عدالت سلطان مستتبع عدالت مزاج آن ابدان باشد و اتصاف
ایشان بداوری و انصاف اول ضروریات در کسب سعادت جاودان و افضل مهمات در نظم حال جهان نماید مملکه از عدل او پایدار
کار تو از عدل تو دارد قرار هر که چو عیسی رگ جان را گرفت از سر انصاف جهان را گرفت و همچنین چون ذات حمیده آیین
ملوک و سلاطین شرایط رتبت خلافت و مقدمات مرحمت و رافت را بتوانایی بازوی شجاعت و بقوت ساعد قدرت و استطاعت
برپای توانند داشت و اقامت اساطین حشمت جاهی و ادامت ارکان متین عظمت و شاهی بترتیب رزم و کارزار و بتنسیق
قواعد جهانگشایی و پیکار در عرصهٔ امصار و فضای لیل و نهار باقی و پایدار میتوانند گذاشت زیرا که الغاء احکام روح
پرفتوح در بدن عالم ملک و شهادت و ابقاء ایام مملکت داری و سعادت بوجود سلطان عادل مطاع و بوفور جنود پادشاه باذل
باسل شجاع بر وجه احسن انتظام گیرد و اسباب تحصیل حسن معاد انسان و تکمیل ضوابط معاش ایشان باقدام سپاه بهرام
انتقام و باقدام شاه مجاهد و مقدام در مواقع التحام النیام پذیرد بیت انما العز فی ظلال الرماح و مراح الرجال عند الکفاح
و سایهٔ حمایت جهان صاحب زمانی که محفوف بعدل و داد است البته جالب منافع بسیار و جاذب و جامع اوطار ابناء روزگار
باشد و ظل ظلیل جهان صاحب شوکتی که معروف بملکه جرأت و دلاوری بود بیقین که دافع موانع و مضرات از اهل امصار و کافی
مصالح اهل ایمان و کفار شود بناء علیه جهان سلطان جهاندار که تمام احکام عدل را باظهار آورد و آثار ملکه شجاعت را
در رعایت حمای مملکت و رعایت رفاهیت رعیت بکار دارد بیقین که تمام اقسام شکر نعمت خلافت و مرحمت گستری را جامع
شده باشد و همیشه بمزید عزت و موهبت سروری فایز گشته باشد لمؤلفه زانکه سلطان چو کرد شکر نعم ملک و دین را نمود با هم ضم
گر زند در فزونی راست خویش ترنیابی [illegible] و صدق این گفتار برای اهل استبصار از استقراء احوال ملوک امصار

خواه از اهل اسلام و خواه از طوایف کفار بغایت آشکار است و در استیفای اخبار سلاطین روزگار بینی ظاهر و پدیدار است از آنکه
همیشه ملک ملک عادل بر نعمت و معمور باشد و جنود و عساکر شجاع لایزال منصور و مسرور مال و جاه جهان پادشاه پیوسته در ازدیاد بود
و عمر و دولتش چون تعداد احسانش مضاعف الاعداد و بدین نسبت چون با وجود معدلت آن سلطان مجاهد فی سبیل الله همواره متوجه
اظهار آثار دلاوری میان خیل و سپاه باشد هر آینه چون بقدر استطاعت ملکهٔ شجاعت را مصروف دارد و باقتران نصفت و جلادت
خود بصفت شکور و غیور موصوف شمارد بیقین که بر ناصیهٔ دولت و غرهٔ غرای سعادتش نوازش نامهٔ و لئن شکرتم لازیدنکم مسطور
گردد و فیروزی قدوم منش در تفتیح بلاد و تفریح خواطر عباد مشهود و مشهور گردد و شود بیت عدل بیدار دار بدولت او
فتنه در خواب دار زصولت او ملکش از عدل پسندیده بماند هر که حق پرور چنین باشد والحق از تتبع جمیع قصص و اخبار
و از تشوع طریق استخبار رجال پادشاهان روزگار بتحقیق رسیده که بعد از سلاطین انبیا و پس از انقضاء عهد خلفا و ائمهٔ هدی
این قدر جامعیت و مقارنت و معیت در کمال صفت عدالت و شجاعت و باین مثابه متانت دولت در دین پروری و وفور استطاعت
که در خاندان خلافت آشیان ابو الفتح قیاصره آل عثمان است و در میان شاهان عالی شان این توفیق فتح مبین که قرین این قیصر مشتمین
و سلطان سلاطین زمانست در داستان هیچ خاندان منقول نیست و در هیچ زمانی بلسان بیان مورخان مذکور و منقول نه
هم حلة المجد القدیم و غیرهم ما بینهم مثل الطراز المذهب و در ثبوت آراستگی این خانواده ایالت بصفت رأفت و عدالت
همین سبیل استدلال کافی است و این محک محنت و قیاس وافی که تمامی قوانین و احکام پادشاهی خود را بر طبق نوامیس الهی و
بر وفق شرایع حضرت رسالت پناهی صلوات الله علیه مقرر داشته اند و لایزال این خلفاء صاحب عز و شرف فرعا بعد اصل
و خلفا بعد سلف نظر همت را بر متابعت نصوص سنت و کتاب گماشته اند بیت سر جز نه قال الله قال الرسول گشته دران دایرهٔ نقش فضول
و اما ثبوت مناعت رتبت شجاعت ایشان بر سیاحان ممالک و بوادی بری و برد سیاحان ممالک بری و بلاد بحری در اقطار روم
و خطهٔ یونان زمین بشهود عین الیقین معلوم است و فضل و فرهٔ این دودمان مجاهدان سوابق ایام و رجحان این پادشاهان
اهل ایمان بر سایر حکام اسلام مسلم علی العموم است و مطالعان این کتاب ناطق بحق و صواب را که سجنجل ارواح قدسی اشباح
این خسروان دین پناه است و سجنجل جالی از تفصیل احوال این سلطان ملایک انتباه ایده الله تعالی و ابقاه درین مقدمات مذکوره
و دعاوی مسطوره هیچ ارتیاب و اشتباه نماند بلکه اهل دانش و بینش را امعان نظر در شبستان این ارقام بسرچشمهٔ حیوان تحقیق

صفت رجحان قیاصره آل عثمان در عدالت و شجاعت بر خسروان جهان

[illegible]

وایفای رسانند **بیت** شهر وابقضلهم وبل لحق علی ذی نائرشته الصباح الآشهب قوم لهم صدر السطور اذا هم
ذکروا وان رکبوا صدر للموکب والحمد لله تعالی که بی ارتکاب تکلف در سخن آرایی وبی التزام تصلف وتعسف در خوش ادایی این
بندهٔ حقیر سفیر بیانست از صفیر منقار اطیار تیر ولسان لحال شمشیر این خسروان غزاة وجاهدان وهمچنین طوطی قلم تقریر وتحریران
حقیر کسیر مترجمی است بی تغیر تعبیر از زبان صادق البیان سیف وسنان سلطان سلاطین زمان چنانچه شرح این یک داستان که
کهدر یک فتح اسلامی بر صحیفه بیان تحریر میگردد ودر مرآت خواطر ازین گونه بیکرها جوه امنظر که جلوه گر میشود جهت زیب وزینت
متون اخبار و در تهذیب وتذهیب اسفار مجر از اسفار شاهان نصرت شعار چندین قرون واعصار جهت کشورگشایان
روزگار بهترین نمود ارست وزیباترین تماشا کاملی وبی الابصار حسن عیون اعتبار باوجود انکه این داستان فتح مبین یکی است از هزار
واین نشانهٔ شجاعت ودین پروری اندکیست از بسیار **لمولفه** اوصاف تو در بیان نگنجد غوغای تو در جهان نگنجد
از کلک نحیف من چه آید کز تیغ تو نکته سراید گر قلم زبان کشیده است از تیغ توش زبان بریده است
هر چند کند زبان بتقریر قایل شود او بعجز وتقصیر **القصه** نگارندهٔ مناشیر بیان وگزارندهٔ طوامیر
بلاغت عنوان چون بشارت نامه فتح سلطان سلاطین زمان را بتاریخ سنه ست وتسعمایه هجری مورخ ساخته بود وان
مطاوی الفاظ وفحاوی آن نمونه از فتوحات سلطان را حاوی بود شروح فتوح آن سال را بکلک فصاحت مقال
برین منوال پرداخته **بیت** چنین زد رقم منشی سحرساز نو دیباچه پردان دانش طراز که چون سلطان سلاطین را
بعد از تسخیر کشور چنین وتعمیر حصن متین که از جمله حصون دریابار روم ایلی در غایت متانت وسختی بود ومیان ممالک فرنگ
موسوم ومعروف بعینه بختی وقبل ازین داستان کیفیت فتح حصار وشرح گیر ودار آن دیار مذکور صحیفهٔ اخبار گشته در فصل
زمستان آن سال بعد از رجوع رایات اقبال از تقدیم مراسم جهاد وقتال در دار السلطنه ادرنه سلطان را اتفاق قشلامیشی
ومشتا افتاده بود ودران اوقات نشاط بمهمات ومصالح شتی از مقدمات تجدید جهاد روی نهاده بود **بیت**
گهی راز با انجمن می نهاد که از راز انجم گره میگشاد بخلوت بنغار جوانان شدی بخلوت پی کاردانان شدی
واگرچه تسخیر قلعه وشهر عینه بختی از معظمات فتوح بلاد معدود بود فی ماده اعی همت کردون بسطت آن سعی جمیل را از مقدمات
مقصودی دیگر تعداد مینمود چه اگر غرض اصلی سلطان دران اوقات تکمیل آیین غزا باشاعت غزا در دار الملک معظمات

بلاد معموره موره بود ومقصود بالذات خود را از تجهیز لشکر اسلام تحصیل حصن متین شهر متون وقلعه قرون وسایر بقاع وقلاع مشهوره
آن کوره میفرمود وجهت حفظ جانب بحری موره بضبط معبر عینه بختی مقصور ومیسر بود وچون مملکت مذکوره اعظم جزایر ملک یونان
زمین بوده وشرح ووصف انجا را فقیر در کتاب قبیصه سادس که جد سعید سلطان است وقوم اقلام متین نموده اگرچه بسعی واجتهاد آبا
واجداد حضرت معاد سلطان چندین شهرها وقلعها دران ملک مسخر شده بود فاما معظم بلاد آن دیار وقلاع استوار بقاع دریا کنار که
ممر ومعبر سفاین ممالک فرنگستان ومغرب زمین هنوز جهت حصانت بعضی حصون خصوصا متانت حصار شهر متون وقرون تا زمان خلافت
سلطان در دولت کفار فرنگ ومتشبثان پادشاه ونذیک مقرر بود واز قدیم الایام تا آن آن محال کفر وضلال محفوظ با حافظهٔ مستور
دریا در پنهان جابجا بدیواری محکم تر از سد سکندر سرکز دایره گوش حضار آن حصار آوازه کوس ملت محمدی نشنیده ودیده بخت خواب آلوده
ان قوم که همواره از غفلت غنوده پرتوی از نور هدایت اسلامی ندیده بود وهیچ کدام از سلاطین اسلام را از بر وبحر اتفاق عزم
جهت رعایت حزم بیرامن آن سور آهنین دیوار نرسیده از انکه تدبیر تسخیر واحاطه آن شهر بند در حیز امتناع مبنعود واستحاله
فتح آن سور بضرب وزور متفق علیه جمهور اهل اجماع بود نه در اطراف دیوار فسحت محال گنجی نه بر رخسار اسوار شحنه عمارات اشهب داد هم
فلک بار کین دیوار نگو در پنجاه سمرانگ رجالی با پاسبانی زنجیر بکلیر باهمدم فراز اصل بنیادش چو پنهان خانه قارون فرود سطح ایوان احسن وثاقی همچو بکم
لهذا هر گاه که لشکر اسلام را داعیه فتح ان اماکن وتسخیر ان مساکن میشد از تمامی ممالک فرنگستان که بمحاذاة ومقابلات موره واقع است
مثل دار الملک ونذیک وولایت پولیه وممالک افرنجه وغیرها از روی دریا کشتیها با مداد ومعاونت حاکم انجا میفرستادند
وبر قاعده مقرره **والذین کفروا بعضهم اولیاء بعض** مجال غلبه واستیلا تمام بلشکر اسلام نمیدادند ومحقق است که در روی دریا
وسواحل کسی را قوت مقاومت وتاب مقابلهٔ با کشتیهای قوم فرنگ نمیتوانند بود وبا ان طایفه معارضه ومکاوحه در سفاین بحصادت
وتعلق نمیتوان نمود از انکه اکثر اقوام فرنگ در حدت وشدت عزایم منزلت صواعق آتشبار دارند وبمقاطع وقواطع عظام بر روی دریا
در حلم نهنگان بردم خوارند وتمام توجه را در کارزار بر چرخ منجنیق وسنگ توپ وتفنگ میگمارند ودر صنعت مجانیق ورعاده ودر سایر
اصناف علم جر الاثقال در غایت مهارت وکمال اند ودر مساحت امصار وسیاحی اقطار دریا بار بنوعی حست وچالاک وچنان منظر تحدس
وادراک اند که محیط کردون را بطناب شعاع کواکب بیک نظر سابق مساحت میتوانند نمود وعرصه دریای عمان را از ذراع ذراع بای اقدام
حدس صایب مساحت میتوانند کرد ومع هذا کشتیهای ایشان در بزرگی فلک سیماست ودر سرعت سیر چون سیارات سماء دوار دایره

دبابان سرقرعان طوبی دران میان شد ارکه باندازهٔ دایرهٔ عظیم افق است که کرهٔ زمین راجای سنک رعاده در دهن میدارد با آنکه نقد سمیع
صحیح است که حجر المنجنیق افتاب را بدولاب چرخ کردون بآن همراز درون جاه مغربه بیرون می آرد و در سر سفینهٔ فلک سای آن قوم از رعا دهای
بزرک و کوجک و اسباب طوب و تفک جندانی مرتب میدارند که در روز خصومت و جنک و در حین آهنک مغوعهٔ سنک بنادق بیتار بسیار رولا
جهت رمی احجار بسیار کم میشمارند و اکر اتفاق در یک تیر انداز مسافت کشتی حباب را در روی دریا و سطح آب بمقوعه و طوب نثار سازند
و با آنکه از قسی دور هد قوس سهم مخروط شعاع بصر قلعهٔ سماک را در نظر آرند هیچ کدام را از ضرب قوارع سالم نکذارند و اکر جنانچه
خصم ایشان در سرا البستان سپهر خیمهٔ احشام بر افرازد یا در قلل جبال شواهق پناه و آرامکاه سازد از بحار رعاده و منجنیق ابر
سیاسی بر انکیزند و سنک توپ و تفک را بر خصم آنجنان نو جون تکرک بهاران و باران نیسان فرو ریزند بیت ظلم غمات کالمجانیق نصبت
رواسی الامانی حایثات لخادل و بنابرین مقدمات هر چند آبا و اجداد سلطان عالی نجاد را در زمان توجهات جهاد از جانب خشکی و صحرا
بر بعضی از ملک موره استیلای دست داده بود اما قلاع و حصون مصون انجا مثل شهر متون و قرون و بعضی قلاع دیکر هنوز بدست
نیفتاده بود جوالکه بعضی از ان شهرها و حصارها محفوف بآب دریاست و قصور حصار آن قلاع و مداین بی هجوم لشکر سفاین حکم زعم علی الکشح
و در ایام سلاطین سابق ان قدر کشتیهای معتبر و جواری مرتب و آراسته از لشکر میسر نبود و لهذا هیچ یک از ان خسروان مجاهد در اقدام
بمحاصرهٔ آن قلاع مبادرت نمینمود و از ین جهت در اوقات فترات و در ایام ظهور حادثات آن سرحد مملکت اسلامی همیشه در معرض فتنه
و آشوب می شد و پیوسته بدست فرنکیان حربی و مشرکان غوی آن مساکن منهوب و منکوب میکشت و هی الحوادث لم تزل ایدا بها
بالغن ربع المنزل المالوف و جون سلطان السلاطین زمان ایده الله تعالی الاعلی کلمة الله بکل مکان را شوکت سلطانی و حشمت
سلیمانی بجایی رسیده بود که حکم و فرمان واجب الاذعان او بر ممالک بری و بحری روم شرقا و غربا بعدا و قربا جون باد صبا و شمال
در سر مجال تمام مجال نفاذ داشت و در دو دریای زخار یکی بحر شمال و یکی دریای روم و شام بر و فق و له الجوار المنشآت فی البحر
کالاعلام رایات نصرت اعلام را در کشتیها بجای بادبان می افراشت و بندکان آستان سلطان بمرور زمان از تتبع صنعت طوب و تفک
و منابع حروب قلاع و جنک بمعونه و سنک صنایع مقاریع و مجانیق را بر اهل فرنک بسیار افزوده بودند و صناع کشتیها اهل اسلام که اتباع
و اشیاع لکزار نده امر و اصنع الفلک باعیننا و وحینا بودند همین دولت سلطان عالی همت جهت اعلای اعلام ملت و بخصوص بملاحظ
همین مصلحت جهاد دران مملکت دریا بار و جهت اندیشهٔ لشکر انکیزی از جانب دریا بعزم فتح آن جند حصار جند عدد کشتی عالی همتانه

انشا فرمود

تفرق سپاه سلطان در تجهیز لشکر دریا بر فرود
و تسلط جیوش دریا بمیان بانوی و تمکن ایشان در قلعه

سفاین و جواری
انشا فرمود و بکار فرمایی مهندسان و لتجری الفلک فیه بامره کردون مثال اوج آنمود و غالبا بعد از صنعت سفینهٔ حضرت نوح در
ایام طوفان تا این زمان هرکز در دریای مواج حوادث فلکی باین اوضاع فلکی جاری نشده بوده و از سلاطین اسلامی کسی بمساعدت اسباب
توفیق اتمام جنین سفاین و جواری نموده و الحق آن جهان در جنین مشاهده وسعت و رفعت تماثیل و اشباح ان کشتیها منجب بود که
هرکرا در بادی الرای هیات آن فلک فلک مانند را در پیش دیده جهان بین مینمود اولا در میان دور دریا از دور آن هر یک جره
معمور از صروح و دور و یا قلعه مستور و محصور با برج و بارو و سوری می پنداشت و از مشاهده آن عظمت و شکوه و استعلا آو دمان
بر پشت آن کروه کروه هر کدام را کوهی بلند و طودی جودی مانند نمایان از میان آب دریا می انکاشت هر یک از ان مراکب
سلطانی مطیه بود که در مسیر سفر بحر راکبان آن هرکز از پشت زین و زین از پشت آن بر کمی خواست و سپاه دین مسلمانی بران تخت روان
بمعاونت باد مراد و هو الذی یرسل الریاح بشرا بین یدی رحمته بر باد صبا و شمال پیش روی میخواست هر کشتی از ان کویا فیلی
بود بحری که در سبزه زار دریای زخار بتعجیل سیار شده و خرطوم خود را جهت بادبانی بر هوا افراشته متوجه دیار دریا بار کشته
خواطیمها خشب الصوالج فی الوغی تلعب بالهامات لعب البنادق رجال و لکن سیرها کعواصف سحاب و لکن صوتها کالصواعق
همیشه بادبان آن صنعهای عجایب جهت استغراب دیدهٔ اولی الالباب بزبان حال و سقور بلاغت مقال الم تر ان الفلک تجری فی البحر
بنعمة الله ناطق می بود و در سیر مراحل بجانب ساحل بر فوج جنود سبقت مینمود بیت هم جمع شاه غازی بود در دریا روان
از برای نفع دین و زپی دفع ضرر بود جای سرکشی بحر و کنون شد در دو بحر بحر شور و بحر جود پادشاه بحر و بر جون دران
زمستان که سلطان در ادرنه قشلاق فرمود سیصد کشتی سلطانی که در سفر عینه بختی همراه بود جهت مصلحت تسخیر قلاع موره در حوالی
عینه بختی توقف نمود و سلطان جنت غزو جهاد مذکور لایزال در اندیشهٔ حملهٔ عساکر منصوره می بود با آنکه در منفتح فصل بهجت آثار
بهار و در مبادی موسم خروج و ظهور خسرو کل بر کشور کلزار که شاهنشاه ممالک سپهر از زمستانخانهٔ جنوب متوجه مدار نقطهٔ اعتدال
کشت و سلطان فلک احتشام حرم را داعیهٔ تسخیر قلل جبال شمال شد و روی زمین را مشاطکان زمانه بر مثال رخسار خوبان نو خط
بسبزهٔ دلفریب بر آراستند و سپاه نو خواستکان جمن و لشکر پر حشر و غ مرغ و کلش بعزیمت قلعه کیری شاخسار کل از جا تکاه
خود سبک بر خواستند و ریاح شمال ملاح مثال جهت تسخیر مملکت دریا بار سحاب سفاین تند رو بر آب ازند و برات امواج بر روی دریا
انداختند و نسایم صبوی بر وفق مهب ات موسوی بعزم عبور از بحر امواج سبزه طرازی بادبان شکوفه الوان را بر افراختند

غنم کفار اصباحون قلعه در بسته یافت ❊ حذف از بحر سبزه و بلبلش هندوی نام ❊ برکنده از آب آن خندق یکشی حجاب ❊ رفت و در یکدم گشاد آن قلعه فیروز فام

او هم مزاج باعتدال سلطان زمان بمتابعت طبیعت روزگار و اقتضای موسم و اوان خرمی جهان چون گل میل بسیر بسیر عرصهٔ روی زمین بنصب خیام حشمت و اقبال بر آسمان داشت ❊ و وجه همت آفتاب خاصیت را بنضارت ریاض توحید و ایمان و طراوت گلزار امن و امان برگماشت و از دار السلطنهٔ ادرنه بطالع مسعود ❊ و بمیامن هدایت عنایت معبود بداعیهٔ فتح قلاع و حصون کفار ملعون خصوصا حصار متون و قرون زمام عزیمت پادشاهانه در روز دوشنبه ثامن رمضان سنه خمس و تسعمایه بصوب این سفر همایون بدولت روز افزون مصروف داشت و اعلام فتوح اسلام را برفرق فرقد سای خود برافراشت ~~و دران بهار خود فرقد سای خود برافراشت~~ ❊ و دران بهار بجمعیت عساکر نصرت شعار مجاهدان و غازیان فرمان واجب الاذعان اصدار فرمود و از اشعهٔ شمسهٔ رایات منصوره پرتو جهانگشایی بر عرصهٔ گیتی مبسوط نمود و مواکب کواکب مسیر از انجا بسیر بسیر در مدت یکماه تا سرحد موره رسید ❊ و از جانب صحاری و براری آن سرزمین دریای مواج بجمعیت جویبارهای سیوف مبارزان دین برانگیخت و مثال سیول ایام بهاری با موطاع خداوندگاری سپاهی بشمار ریگ براری بهم بیامیخت و بعدد قطرات امطار

ج فایض صحاری از جانب خشکی معسکر رکاب همایون بولایات موره فرو ریخت و لشکر دیگر بهملکی دریادل و دلاور و در تلاطم امواج بحار بایکی سباح و شناور با کشتیهای سماسیما و جواری بحر آسا که چون حکم سلطانی در ممالک بحر جاری بود و مانند زورق ماه بسرعت سیاری از جانب دریا روان ساخت و شادروان نصر مبین بر کشتی آسمان برافراخت و از رونق کشتیهای کوه مقدار درمیان دریا ابری سیاه در سیران مشهود و عیان گشت ❊ و بر وفق وتری الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب سفاین بستون منظر در نظر نظارگیان آن محتشم لشکر بر روی آب نمایان شد ❊ و بفرمان سلطان مجاهدان سپهسالاری آن گروه مبارزان او لا وزیر شجاعت شعار دلیر یعقوب پاشا و ثانیا حاکم سفاین سلطانی داود پاشا ثانی متعین شدند و بموعد معین که خیام سپاه بهرام مقام از جانب صحرا بموره نزول کردند و آن لشکر بحری بجواری وصول نمودند **لمولفه**

شه بحر و بر بین آن جهانگیر ❊ که از خشک و تر بگیتی کرده تسخیر ❊
بجنبش چون درآید بحر قدرش ❊ درافتد انجم از لرزش بغوش ❊
بدست و تیغ از دریای امواج ❊ فراز سر نهاده درة التاج ❊
ز برق تیغ او در بحر پیرا اسپی ❊ سر اعدا در آن دریا حبابی ❊
دلش دریا و دستش بحر مواج ❊ خطوط بر کف از زمام امواج ❊
کند دریا بدستش آشنایی ❊ بکف بنهاده چکول گدایی ❊
بامل بر بخشد حاصل بحر ❊ نهد کوه شکوهی بر دل بحر ❊
ز باس لشکر او بحر لرزان ❊ بپای موکب او گوهر افشان ❊

جوشد

جوشد نیت تسبیح متونش ❊ قرون کاو کرد و ان شه زبونش ❊
بفتح آن جزیره از جواری ❊ قلاعی پر دلیران کرده جاری ❊
روان در بحر کشتی چو کوهی ❊ شمار ریگ بر بر وی گروهی ❊
همه چون موج در دریا نشسته ❊ علم از فتح دین بر باد بسته ❊
کهی دریا روان کرده بصحرا ❊ زخون ابر عدو در او بیجا ❊
جوانگیر و عبار از بحر قهرش ❊ بآب تیغ برگرد و چو بحرش ❊
سلیمان وار باد و حش بنده فرمان ❊ شده داود و در کشتی نگهبان ❊

و از التقای دو دوران دو دریای زخار بهم اعنی سواد لشکر صحرایی و سپاه مواکب دریا و یم ❊ قلعه و حصار شهر متون را محاصره کردند و جنود ممالک پناه اطراف قلعه را با سوار استوار عساکر اسلام مدار در حیطهٔ انحصار در آوردند و درین اثنا پادشاهان فرنک خصوصا والی ونیک سیصد عدد کشتی هریک تمثالی از دایرهٔ مناطق فلک و بجای کواکب ثوابت و سیار دران کشتیها همه توب و تفنگ بمقاومت و مصادمت سفاین مجاهدان فرستادند و از جانب دریا فرنکیان با توبهای فرنکی با جواری مجاهدان آهنگ جنگ نهادند و از هر دو جانب بر کشتی چون سحاب هاطل بهاران بجای قطرهای باران سنگ توب و تفنگ ریزان شد و از نفحهٔ دم سفاین طرفین و تلاطم امواج فتنه ذات البین دیدهای حباب سان دریا حیران گشت **بیت** طاقی که از متوعد خاسته ❊ برون رفته زین طاق آراسته ❊

چنان آمد از نای ترکی خروش ❊ که از نای ترکان برآورد جوش ❊ و لمعان شمشیرها در هیجان طوفان هیجا در میان بحار بشکل ماهیان در درون تیار بسیار مینمود ❊ و قباب سپرهای حباب آسا بر مثال کاسه پشتان دریا در روی بحر امواج پدیدار بود ❊ و در سطح دریا از موج خیز تیغ حباب خون چون لاله زاری بر چمن نیلگون آشکار گشت ❊ و از شعلهٔ آتش رعاده و صدای توبهای صاعقه کردار حالت موعود **و اذا البحار سجرت** باظهار آمد و از تصاعد بخارات رعادها در زیر فلک بوقلمون و بر بالای آتشکده و کانون رعد و منجنیق گوناگون بحری دیگر نیلگون بر وفق حدیث حکمت مضمون **فان تحت البحر نارا و تحت النار بحرا** در جو آسمان و جوف عناصر و ارکان هویدا و نمایان شد گویا از اصطکاک و مصادمات کشتیهای ابر مانند و اوان معرکهٔ جنگ کفار اشرار و مجاهدان ارجمند برق جهانسوزی در صورت توب و تفنگ عیان گشت آب دریا دران روز پر غوغا و غا ماهی وار از امواج حلقه نما جوشنها و زرها مضاعف در پوشیده بود و سپرهای حباب را از تیر باران بلا بر سر کشیده و دران الحاح خصومت طرفین و لجاج در معاندهٔ فی البین کشتیهای مقاتلان و مقابلان از تیر بادبان سهم بر کشتی در کمان نهاده بودند و مثل نهنگان پر مهابت بقصد التقام بحار نفس را چون شادروان کشتی با آسمان رسانیده دهان گشاده مینمودند

جان دلی آبهر دریا بازو اوند • که چون شوری دران دریا فتاند • حباب آسا هزاران چشم پرخون • فتاده در درون بحر جیحون •
و بعد از امتداد زمان آن طوفان پرآشوب و استیذاذ آن محاربه قیامت اسلوب بیکبار چندین هزار صندوق سینه کفار فرنگ
از زواحمت و مصادمت قوارع طوب و تفک چند چون کشتیهای شکسته بر روی آب افتاد و زورقهای دلهای پرخون آن مشرکان
مفتون مثل قباب و خیام حباب بر روی دریا بنیاد تزلزل و اضطراب نهاد • و عواصف ریاح ادبار برخلاف مراد آن گروه
برگشته روزگار بروفق گفتار مصرع تجری الریاح بما لا تشتهیه السفن • وزیدن آغاز کرد • و از تراکم بخار دود خان رعاده و منجنیق
و ازدحام امواج متوالی بحار آب و آتش بر کافران عرصه حالت تطبیق و توفیق
بظهور آورد • لاجرم بجای ناچار • آن جماعت کفار • از غایت اضطراب و اضطرار از دریش شمشیر مجاهدان
ظفرشعار • بر روی دریا حباب وار سپر انداختند • و جهت هبوب باد مخالف و از مخاوف آن متألف متألف • بادبان کشتیهای خود را
بجانب برگشتگی بخت و صوب فرار برافراختند • و لسان حال روزگار در حالت ظفر مجاهدان بر سپاه کفار مبارزان را تحسین
و آفرین میگفت • و مشرکان سرگشته روزگار را این دعا علیه و نفرین میکرد که بیت دَر زورق هلاکت جان رقیب خایف •
یارب نگاه دارش از باد نامخالف • اما را کبان مراکب همایون مواکب اسلام • از وزیدن باد مراد حسب المرام سمکی اعلام
فتح انجام از مهب نسیم ترنسیم وَجَرَیْنَ بِهِم بِرِیحٍ طَیِّبَةٍ • برافراشتند و دران زد و گیر تقلابهای تدبیر و بضرب گرز و شمشیر
جهار جهاز و کشتی عظیم که باصطلاح ملاحان فرنگ انرا ماونه گویند سوی کشتیهای صغار از لشکر فرنگ اسلامیان را بجنگ
بچنگ افتاد • و چون در هر کدام از ان کشتیهای بزرگ قریب یکهزار مرد معهود است • و چندین اسباب و آلات حرب از توپ و تفنگ موجود
بعد از ظفر غازیان بیکدم درون کشتی آن کوه قهره چون ساغر لاله بخون اعدای دین مالامال شد • و هر یک از ان سفاین دریای
پر از خون کشته بصورت فَاَغْرَقْنَاهُمْ فِی الْیَمِّ کافران غرق کرده را وصف الحال گشت گویا روزگار ها بسیار امواج
آن بحر زخار درجست و جوی این فتح اسلام نرد دمیکرده • و ازین جهت اعلام طلبش آبلهای حباب برآورده • و باد صبا
چندین صباح و مسا در رصادی روی زمین و جاسوسی اعدای دین محنت سیر بوادی کشیده • و لجه دریا پا بریده که دران
مجال التحام قتال کشتیهای مخالفان دین را بغرقاب هلاک آورده • و سفاین غزات مجاهدین را بساحل نجاة • وَاِذْ فَرَقْنَا بِکُمُ الْبَحْرَ فَاَنْجَیْنَاکُمْ
بیرون برده مؤلفه هر کجای خود کند اندر دل دریا دلان • که رود در بحر قلزم باشد ایمن از هلاک • و بعد از انهدام اعدا

دین و دولت دران ولا از روی دریا و غرق شدن بسیاری از نفوس چند مشرکان بخطه بحر فنا و وقوع ضایع حرمان اهل حصار ترنجان
از امداد لشکر بیرون بنوعی از اطراف خشک و تر و از جانب بحر و بر لسپاه اسلام محصور شدند و از تمام اعوان و انصار کفار مایوس
و نومید گشته که مجال آمد شد بعضی و استنشاق سواد شهر بندجان و تن ایشان مضیق گشت و نوازل آفات سماوی و ارضی از
جمیع اطراف و جوانب بر ایشان متلاحق گشت بیت لقد اصبحن مضطرب الفواد • کلوث فارق الماء الزلال •
لیکن چون آن شهر مذکور از جانب خشکی حصنی است بغایت رفیع و حصین • و در استواری بنیان چون حصار نه توی افلاک
منیع و متین • و از جانب تری خندق دریای عمان محیط گشته • و از طرف بری آن سه خندق عمیق هر کدام متصل بمرکز ارض بسط شده
بنوعی که هرگز دلو زرین خورشید با وجود طناب طولانی شعاع درین ایام مدید یک قطره آب از خندق های عمیق آن نکشیده • و غواص
بحار فکرت • هیچ گاه بدولاب دیده بصیرت • با وجود امتداد رشته اشعه بصری بغور ژرفی آن مغاکها نرسیده • و بر کنار هر خندق
از ان سه حصار مطبق است • و دیوارش مبنی از احجار چند سر کدام نمودار رواسی جبال • و سمک ارتفاعش بلند تر از قدر پرواز
طیران مرغ شکسته بال خیال • بر سر اطراف قلعه آسمان مماثلش چندین برج رفیع برافراخته اند که مملو همعنان وَالسَّمَاءِ ذَاتِ
الْبُرُوجِ است • و دور دایره سورش چون مدار سپهر مصون از ثلمه و فرق و التیام و مامون از فروع قابل عروج است حص
فکانما الحصن الحصین اجاده • داود من طبع الحدید المحکم • و کانما ابراجه اتصلت • بابراج السماء و اوقدت بالانجم
و کافران زره پوش بر سر برج قدیم البنا عقرب آسا نیشها از توپ و رماح برکشیده و گرد بر گرد حصار بر هیات اجدرو تنین
قرغانهای طوب صغار و کبار بر روی دیوار برنشیده • و آن کفار لعین و مشرکان بی دین در انداختن توپ و تفنگ در صنعت
قوارع رعاده و زنبرک بان مرتبه مهارت و اقتدار دارند که چو برلایتجزی را از امتداد اشعه نظری از یک تیر پرتاب جای هدف
اصابت میسازند و نقطه موهوم را بسهام خطوط بصری از یک میل راه بر نشانه می اندازند و چون از کمال غدرت سلاطین
فرنگ مذکور قلعه امید وار اهل فریادرسی و معاونت داشتند و مقاومت لشکر فرنگیان را در روی دریا با سپاه اسلام محقق
می پنداشتند هر آینه روز و شب آن کفار در لجاج از جنگ و جدال عنان باز نمیکشیدند و لایزال در محاربه و قتال بجان و دل
میکوشیدند و هر روز در جنگ طرفین و مقارعه جانبین کفار از و آرصدا حصار و مجاهدان در پای دیوار از راه هلاک لاحق
بقبیل فمنا نافی الجنة و قتلاکم فی النار میشدند بیت شکسته کردن و افتاده چشمها بیرون • ز زخم سنگ چو نرگس بعهدی بی سامان

صفت
حصانت حصار و متانت خندق و دیوار مشحون
و کیفیت مقارعه قوم و لشکر اسلام و لشکر در ان دیوان

بدست تیغ گریبان زندگی شد چاک ● بپای عمر درافتاده دامن خذلان ● فامّا فرمان واجب الاذعان سلطان اهل ایمان بجمیع
سپاه و لشکریان نافذ شد که اسباب و ادوات مقاتله با اهل حصار را از تمام جوانب بحر و بر مهیّا سازند ● و از سراطراف خدّام درگاه
درگاه و سپاه برقاده حصار جنگ سلطانی اندازند ● و برحسب حکم قضا جریان از جانب خشکی قرغانهای توپ و منقوعه و منجنیق در
برابر دیوار حصار نصب نمودند ● و هر کدام از ارکان دولت مقارعه و منازعه یک ضلع حصار را التزام فرمودند چنانچه هر دو
گوش مهر و ماه از صدمات قوارع و سنگ رعاده صدای القارعة ما القارعة وما ادریک ما القارعة در هر صبح و شام بسمعت
تمام میشنودند ● و گوش طیور و وحوش از صدمه فریاد و خروش سنگ قرغان آوازه اذا وقعت الواقعة بمهابت و حدّت [illegible] کلام
استماع مینمودند ● از مصادمه و مضاده سنگهای کوه کردار بر بروج دیوار حصار حالت اهل اذا زلزلت الارض زلزالها
سر بار در اطراف لیل و نهار آشکار میگشت ● و از در و دیوار مساکن کفار از نوازل آسمانی بر طبق معانی وحی ربانی که فجعلنا
عالیها سافلها و امطرنا علیهم حجارة من سجیل صداهای هولناک بطریقه انذار اهلاک میرسید بهمات رعشت الارض الوقور به
عن عزو محتسب للغزو مکتسب ● البیت جدّ بنی الاسلام فی صعد ● والمشرکین و دار الکفر فی صبب ● لایزال جوانان تیرانداز
اجخان جهان بین کوشه مشرکان را بسهام جانستان بجای سوزن مژگان بهم میدوختند ● و از لمعان شهاب و نیازک رماح
دستان آتش تنوری در رخنهای دل تیره کافران می افروختند بیت بدستیاری پر عقاب در پرواز ...
خدنگ مرغ وش سنگ مرد لاورگرد ● بپای خوش فنا از در بقا درشد ● اجل ز روزن آن رخنها سر اندر کرد ● و الحاصل
مدت چهل شبانروز هرچند عساکر اسلام مدار را در اقدام بمراسم جنگ و کارزار بهیچ نوع تقصیری نبود بلکه هر روزه بمقتضای
غیرت اسلامی گروه مجاهد از اسعی و اهتمام در لوازم اقتحام و التحام می افزود فامّا متانت استواری دیوار حصار و از عمق و پهنی
و غور خندق ورکه کردار از مرتبت مجال هجوم و عروج و ارتقاع بروج پر ارتفاع آن محال مینمود و مع ذلک از حرارت
هوا و بلای معرکه هیجا تمامی قوی و اعضا را توانایی جرأت و صیال نبود از آنکه هوای آن کشور که بر ساحل دریا بارست و از دیار
حاره اقلیم رابع و قریب ثالث در تعداد و شمار ست و در غایت سخونت مرتبه ایست که در اواسط فصل زمستان انجام هنگام شکفتن بهار
نارنج و ارغوان است و در قرب نوروز و اوایل فصل ربیع انجام موسم حصاد محصولات هر نوع و ادراک ثمار الوان است ● وجود
گرمای چنین مقامی که مسیر اتفاق سیر و محاصره آن در وقت تحویل شمس بسرطان و اسد افتاده بود و سلطان اسلام التزام

جنان

جنان مشقتی را جهت تقویت دین بر ذمت همت خود نهاده بود ● و گرمای آن اوقات بحدی بود که با وجود آنکه سرطان در بحر مواج سپهر غوص
مینمود ● اما از حرارت مهر گویا در تابه فلک بریان میشد ● و شرارهای فروزان آن شکل شعرای یمانی و شامی نمایان میگشت ●
و آب دریای عمان از تاب آفتاب چنان جوشان گشته بود که چون قدور پر جوش از غلیان حبابها بر روی آب آن افتاده کف [illegible]
مینمود ● التهاب سراب بر ساحل دریای پر آب در نظر متمثل شعل فروخته و فار التنور بود ● و ماهیان در میان دریا مشتبه بسمندر
در لجه والبحر المسجور مینمود ● تنوره ز تفسیدن آفتاب ● بسوزندگی چون تنوری خراب ● انگشت آدمی بمجمع آسا بجودگار ذاته
با مصباح آفتاب متوقد چون شمع انگبین میشد و انگشت شام و مسامره صبح از مسامته خورشید جلیبار ملتهب چون آهن
آتشین میگشت و جرم مهر جهانتاب چون بوته طلائی مذاب از شدت گرما چنان در ذوبان بود که زر گداخته اش از مجاری شعاع نورانی
بهر جانب روان مینمود و جوهر پولاد از اشتداد حرارت از زر روش چنان گداز می پذیرفت که اگر بنام تیغ شمشیر قالب و از محافظت [illegible]
تیغ نکردی در آن موسم صیف و هنگام گرمی مصاف بر مثال آب سیال از رهبات شمشیری زایل میگشت و عرصه آن مساکن کفار
از تاب اشعه آفتاب و نیران صواعق و قواع کارزار چنان اشتعال میگرفت که اگر باشک دمادم مشرکان و روانی خون کشتگان
نایره شراره گرما را فرو نشاندی انفاس قدسی اهل ایمان را سمدمی و مجاورت آن دوزخیان از ترویح قلب جاهل مشکل بیت
لولا الدموع و فیضهن لاحرقت ● ارض القرار حرارة الاکباد ● از غلبه گرما کسی چنان می پنداشت که جسم هوا را در جوش گرما خوی [illegible]
تدافی از آن محرقه آفتاب صیفی و مهر صافی آتش در افتاده با آنکه بمقتضای اوضاع سماوی حیز فلک اثیر لجه هوا از مهر در عالم کون
و فساد بنیاد تبدیل نهاده ظل هر شاخصی از اکتساب طبیعت محموم در تابش آفتاب تموزی مثل مردم محموم در ماوای اجسام ذی
ظل پنهان گشته از هیکل شواخص جهت خود سایه بان میساخت و لمعات زبانه سان سراب چون زمان ظمآن و تشنه بی تاب غایت
عطش و اضطراب سیرابی خود از عین چشمه آفتاب میخواست و عکس خورشید سما از بی تابی گرما خود را در غدیر و آب دریای انداخت
و مرغابیان سفاین از پر و بال خود بادبان را در گرمای چنان جهت ترویح قلب و تفریح جنان مروحه می ساخت بیت
نبرده هیچ کسی آب جز بچشمه مهر ● نیافت هیچ کسی سایه جز بپر تیر ● مگر ازپی تعذیب کافران ایزد ● بدید کرد بدنیا نمونه سعیر ●
چنان ز تابش خور گرم شد هوا که گرفت ● زبان من چو سر شمع آتشین گردد ● ذکر منش کره زمهریر طبع اثیر ● فرو ازین چو کنم وصف آن هوا تقریر
و بنا علیه از غلبه حرارت هوا و هجوم گرمای وغا ● و استیلای سخونت بر امزاج افراد انسانی ● از تراکم اعراض نفسانی ● و از استسقا

نفوس شریفه بشریت فتوحات یزدانی در تمامی طباع لشکریان انحراف مزاجی حادث شده بود و چون از بدایت آن سفر پر تعب و عطب تا نهایت
آن مسافتی بود چون مدت مهاجرت دوستان پر نکایت و منازل پر آفت آن چون مراحل عشق بیحد و نهایت
منزل عشق که وادی سمومست و سراب ~ غیر عاشق که دران آب و هوا آرد تاب ~ چون اکثر اهل معسکر از مشاق و متاعب آن
سفر منحرف المزاج و نحیف الابدان شده بودند و از طغیان حرارت غریبی و اختلال رطوبت غریزی ضعیف القوی و ناتوان گشته
و محقق است که بموجبی که در مقدمهٔ داستان مذکور شد تعلق سلطان عادل مهربان نسبت باخدام و محکومان خود حکم تعلق نفس
ناطقه دارد بتدبیر حال بدن و بمثابه مقومی روح طبیعی است باقامت مصالح قوی و اعضا تن بحیثیتی که به فترتی ظاهری که در
هیکل بشری ناشی گردد اثر آن متعدی بجوهر جان شود و به تشویش اجزا و تفرق ارکان [انفصال] که در نظام منزلی فائض شود البته مودی
برب منزل و مودی بصاحب خاندان افتد لاجرم این سلطان اهل ایمان و این خسرو عطوف رئوف مهربان که در مقتدای
زمره شکدلان اشداء علی الکفار رحما هم بسروری تعین است بغایت متاثر و آزرده دل شده بود و از امتداد ایام محاصره
و اشتداد مواد مخاصمه و مشاجره صحتی تمام بخاطر همایون آن اهل دل واصل گشته بود ~ ریاضتی که نفسش در ره جهاد کشید
جوانانش مشهور هفت کشور کرد ~ لیکن تاخیر در تسخیر و فتح آن کشور با وجود توجه چنان سلطانی مظفر و خسروی ستاره لشکر
مناسب ناموس شریعت نبود و اهمال در کار تسخیر و گرفتن آن حصار [شهر] مودی بدل شکستگی مجاهدان و مستدعی دوستکامی
کافران مینمود ~ اعلل النفس بالآمال ارقبها ~ ما اضیق العیش لو لا فسحة الامل ~ لاجرم چون اجابت دعوات آن سلطان
ولایت سمات بکرات برآینه خاطر او دران دین محقق و مستظهر شده بود و مناجات آن حضرت در خلوات عبادات بمرات بر مرآت
ضمیر او حقیقت بین جلوه گر گشته بود جهت گشاد آن کار فروبستهٔ مجاهدان و بنیت فتح ابواب رحمت و عنایت یزدان
این سلطان صافی اعتقاد از روی اخلاص متوجه مبداء اعلی شد و بروابط معنوی متعلق بفیوض کشور قدس و عالم بالا گشت
و شبی از شبهای توحد و شبهای و در گوشهٔ وتب جهت تعبد حضرت کبریایی هم پهلوی بیداردلان تتجافی جنوبهم عن المضاجع
یدعون ربهم خوفا و طمعا شد و در حین تقدس نفس و قبول نفس همدم مناجیان ربنا و تقبل دعاء گشت و بعد از تقدیم نوافل
صلوات و تواصل مناجات و طاعات از روی نیازمندی بدرگاه پادشاه بی نیاز و از سر اظهار عجز و افتقار در دست سلطان
انکه بر سر اپرا اهل راز دست سوال و دعا را باسمان لطف و احسان سبحانی برگشاد ~ و رخساره تضرع و ابتهال بسجده گاه

عبودیت

تواضع سکان … رفیع … اذلة علی المؤمنین … اعزة علی الکافرین … مجاهدان و … صحح

عبودیت کردگار نهاد و دران مسالت و دعا فتح و نصرت اهل اسلام را استدعا نمود و برین عنوان ذکر سر قسم از قسم جهت
وسایل مسایل توسل بارواح انبیا و اولیا و شهدا آن [نمود]

خداوندا بحق بی نیازیت / بالطاف عمیم و دلنوازیت
بجودی صد و فضل قدیمت / بلطف و قهر بر امید و بیمت
بمفتاح سعادتهای غیبت / باحسانهای بی نقص و عیبت
بتوفیقی که بخشی مقبلان را / بامیدی که دادی بیدلان را
بآن بابی که شد ره بهر حاجات / بآن درگاه مفتوح از مناجات
بحق آن در اصداف افلاک / که گشته سرفراز از تاج لولاک
بحق رایت انا فتحنا اش / بیمن آن لوا که عرش و سمایش
باعلام فتوح بر و بحرش / نبی السیف گفتن روز قهرش
بآن مسند که عرش از سایه اوست / رواق نه فلک پیرایه اوست
بحق آن حبیبی کز طفیلش / ملایک شد جنیبت دار خیلش
بآن سلطان که از تعظیم شانش / پر جبریل گشته سایه بانش
بحق سنجق منصوب آلش / که عالم گشته نور از ظلالش
بصحب جان فشانش در ره دین / بروح غازیان صف نشین
بحق صدق آن صدیق اکبر / بعدل آنکه فاروق است و سرور
بحق آن دو نور و حلم عثمان / بصهر مصطفی و شیر یزدان
بعلم مرتضی و ذو الفقارش / بجاه شاهی و آن افتخارش
بفضل آن شهیدان و امامان / همه در راه حق عالی مقامان
خصوصا قرة العین سیادت / حسن کش زهر شد شهد شهادت
حسین را کز بلا در کربلا بود / بآب تیغ حلق تشنه را سود
بفضلی کز شهیدی حمزه دیده / براه حق جگر خواری کشیده
بعباسی که در نسلش خلافت / شد از یمن قرابت پر شرافت
باصحاب نبی کایشان شهیدند / دران بدر و حنین شهدی چشیدند
بخون آل اصحاب شهادت / برنگ زرد ارباب زهادت
بنور خاطر گیتی فروزان / بسوز سینهای تیره روزان
بآن لشکر که حق کرد است انها / و ارسلنا جنودا لم تروها
بحق آب و روی تیغ و شمشیر / بنیروی جوانمردان چون شیر
بشمشیری که در دست دلیران / لسان الحال شد در عرض ایمان
بحق رمح آن فرسان فیروز / که دین را گشته شمع گیتی افروز
بان جندی که از جمع غزاة است / بالسنان قسم و العادیات است
باسبان مجاهد در ره دین / بنعلی کان فرو زد آتش کین
بحق آن غبار توتیا سان / که از خیل جهاد آمد باعیان
بحق آن لوای گیتی آرای / که در راه خدا شد پای بر جای
بکشتیها که بهر شرع جاری است / که بخشش آب حیوان و آن جواریست
بر عاده که شد چون آه مظلوم / از آنفاس شبان ظلم معدوم
بآن لشکر که گشته از سر خشم / بکشتی جلوه گر چون مردم چشم
بحق روح شاهان مجاهد / که در بزم لقا هستند شاهد
باجداد مجاهد پیشه من / بروح والدم آن شمع روشن

که مقصودم ازین تجهیز لشکر * بود اعلای اعلام پیمبر *
همه خیل و سپاه و حشمت و جاه * طفیل دین حق سازم درین راه *
درین شهر متون و قلعه سخت * ظفر بخشم ز یمن طالع و بخت *
برای فتح دین فیروزیم بخش * بنفس تنهای خود بهروزیم بخش *
چو جویم فتح دین در هفت کشور * درم بکشا درین ملک محقر *
بخطّ این حصار کهنه دیوار * بناموس شریعت رخنه مگذار *
خدایا چون تو باشی رهبر فتح * درین دیوار بکشایم در فتح *
حصار نه فلک را رخنه کردی * که با احمد شبی همخانه کردی *
بدین احمدی چونی روا دار * که گردد امتش عاجز ز کفار *
سپاهم در عدد گر صد هزار است * ولی از لطف تو امیدوار است *
نجویم فتح ازین اسباب بسیار * بسم الطاف تو اعوان و انصار *
چو شد فارغ شه از شب مناجات * دمیدش صبح فیروزی حاجات *
دل شاه از پی عرض مطالب * بشد آینه والله غالب *

بعد از الحاح سلطان اهل ایمان بر ابواب دعای مستجاب و مبالغه و الحاح آنحضرت در فتح ابواب نجاح و حسن مآب پادشاه
ملک اشباه را بر لفظ شریف و بر کرامت تالیف که ترجمان لسان الغیب بود و ملقن بالهامات بیشک و ریب این کلمه ساری گشت
و این سخن جاری شد که امید از حسن تایید ربانی چنان است و رجا واثق بالطاف نهانی یزدانی آنکه آتش غضب الآهی تن و جان
و خان و مان این دوزخیان و این قلعه کافری در گیرد و فتح این حصار بر دست مجاهدان دین تحقق پذیرد گویا در آن دم
این نفس دعا سلطان عادل که همیشه با جابت قرین باد باد سحری بود که با ذیال صبا و شمال شعلهای فروزان در خرمن کلبهای
اشقی آن دیار انداخت تا الملک بلسان بیان این پادشاه صادق العقیده صافی الجنان را نگارنده صحیفه قضا آمد و چنان
رقم جف القلم بما هو کائن ساخت — مشرف غیب بدیوان ضمیرش از روز * از ولایات عدم نسخه فردا آورد *
اما کار فرمایان کارخانه تقدیر با این مضمون مشحون اولا به نذیر و ثانیا به بشیر صورت واقعه آینده را چنان تقریر کرده اند و این
آیت کریمه را بوصف الحال بر صحیفه ضمیر سلطان تصویر نموده اند که لتبلون فی اموالکم و انفسکم و لتسمعن من الذین اوتوا الکتاب من
قبلکم و من الذین اشرکوا اذی کثیرا و ان تصبروا و تتقوا فان ذلک من عزم الامور — و جدّ بسیف الیوم سوف فان تجد
تجد نفسا و النفس ان جدت جدت * و لکن صبارها کالوقت فالمغبه عسی * و ایاک علی فهی اکبر علة * محصل آنکه چون بعد از اوقات
دعوات سلطان اسلام مدار اولا از طرف کفار رغبه و طغیانی تمام اشکار گشت و بهمان اسباب آماده که مشرکان اشرار را ماده محنت
و استیصال شد و مومنان و موحدان را باعث بر زبون شکستی و انکسار گشت بیک طرفة العین از الطاف خفیه آفریدگار و میامن

توفیق کردگار همان حالت شادکامی کفار در اواخر کار باعث تسخیر قلعه و حصار شد و مودی بفتوح و غنایم عساکر نصرت شعار گشت
لشکر عزم ترا آمد علم لا ینصرف — در مقام کسر ازانش فتح شد قایم مقام * و این صورت غریب و نصرت قریب چنان بود که در ایامی که
در ایامی که با مر سلطان جماعت مجاهدان از سر طرف دیوار حصار متون را بسنگهای توپ متوالی و بقوارع متعاقبه متتالی منعقد دل
اندوهگین کفره مفتون و بحجره مغلول رخنه رخنه کرده بودند و از یمن عوات و اقدام مبارزان دین اهل قلعه را بورود فود آفات
و وقوع وانش مکافات خرابی بسیار بشور و دیوار ایشان آورده بودند بالضروره اهل شهر و قلعه از پادشاه فرنگ و والی و نزدیک
علی الاستعجال استمداد میکردند و جمعی را از لشکر فرنگ که در محارب مقدم و تازه روز باشند و اسباب جنگ قلعه از توپ و تفنگ طلب
کرده می آوردند و بنابر اضطراب اهل حصار حاکم و نزدیک چهار کشتی باد رفتار با جوانان دلیر و بهر کار دیده و آواز جوانی ... و خبر دار
تعیین نمودند و آن قدر مرد و اسباب که جهت نگاهداشت قلعه در بایست بود در ان کشتیها تسلیم کردند و آن جمعی فدائیان جان فشان
و آن گروه دلیران شجاعت نشان را استفسار نمودند که بهر وجه که باشد علی الغفله در شب یا روز خود را از میان کشتیهای مجاهدان
گذرانیده بدرون حصار رسانند و بهیچ وجه از صوب مطلب خود بتیر و شمشیر و توپ و تفنگ از دشمن روی نگردانند چون این جهاز
کشتی بحسب اسم و رسم ازان قبیل جواری بود که در جریان بر روی دریا از تیر خدنگ سبقت مینمود و در فن سر کشتی لشکری از مهره کوه
و فدویان مجره نشسته بود هر چند ان کافران فدوی جان بمردان و دل بدریا داده بودند و خاطر بر قتل و هلاک نهاده لیکن چون
بیبلی گوش و هوش سپاه مجاهدان از جانب خشکی و دریا بالکل متعلق باندیشه قلعه و متوجه حصاری بودند و ازان نوع شکستگی که بسیصد
کشتی فرنگیان در بدایت مقابله و جدال رسیده بود دیگر گمان جرأت چنان فدویانه تصور نمی نمودند و محقق است که چون ارادت حق تعالی متعلق
بظهور امری از حوادث روزگار شود موانع عقول خردمندان انرا عایق نتواند بود و قضا ما کانه عالم التقدیر را مخالفت دست قدرت تدبیر
از اجازه نتواند نمود کما جاء فی الخبر اذا حل القدر بطل الحذر — قضا چون ز گردون فرو هشت پر — همه زیرکان کور گردند و کر
چنانچه روزی آن چهار کشتی فرنگیان بیکبار از میان ششصد کشتی اهل اسلام کالبرق الخاطف گذر کردند و مثل شیاطین انس که در مجاری
لحم و دم آدم مدخل نمایند از وسط لشکر مجاهدان روی بقلعه آوردند و تا سپهسالاران و مبارزان غزاة در میان کشتیها خود
جنبیدند کافران خود را بدرگاه حصار انداختند و متحفظان شهر و حصار را از مرد مدد و از اسباب معاش و آلات محاربه تسلی حاصل
و عده معمور ساختند و فی الفور کشتیهای خود را بدست خود بآتش افروختند و از خوف آنکه اهل اسلام بغلبه و استیلا آن کشتیها را
مسخر سازند

بدست نیاورند هر چند کشتی را سوخته بنابرین حادثه سلطان زمان از تسخیر حصار دران روزگار نا امیدی بسیار رسید و از
اهمال و غفلت مستحفظان جانب دریا بغایت منزجر گشت و بحسب ظاهر ازین صورت بنوعی متاثر شد که باوجود کمال حلم و وقار سلطانی
و با آن مکرمت خلق و رحمت خلق و مهربانی درباره امرا و لشکریان که طلیعه کشتیها بودند حکم سیاست و مواخذه عظیم اصدار یافت
و جهت تدارک آن قضیه دست تعذیر بتخته تدبیر را بر تافت لیکن ظهور ان حالت دفعیه و حدوث آن لطیفه آلهیه اگرچه بظاهر ابر خاطرها
بغایت مکروه نمود و موجب هجوم لشکر هموم و اندوه بود فاما بمقتضای حکمتهای نهانی سبحانی ان حادثه مکروه از قبیل عسی ان تکرهوا شیئا
وهو خیر لکم معدود گشت و آن نا امیدی اهل اسلام از مساعدت اسباب ظاهری در کار فتح قلعه و شهر منتهی بحصول مقصود و مودی
بظهور عنایت معبود شد بیت رهبرت لطف حق تمام بود * چرخ ازین رو ترا غلام بود * فضل او پیش چشم و دانش و داد
در حلیست و راه جان بکشاد * و بیان آن لطف پنهان یزدان و شرح آن حکمت آلهی بان عنوان آنست که در حالتی که آن جماعه
کشتی فرنگان از طرف دریا سالم از تعرض و آزار بی مقدمه جنگ و پیکار به بندرگاه سور و حصار رسیدند و از وفور شادمانی بوصول
بشارت امانی همگی اهل قلعه و شهر باستقبال آن جماعت و اردان بطرف دریا شادان دویدند و تهنیت قدوم آن دلاوران
و مغدمان و افرین و تحسین آن گروه شجعان و فدویان میکردند و هر کس درین شادکامی بشراب غرور سرخوشان شده بود
و در جانب دریا مجالس سرور هر گروهی علیحده معقود میشد و جمعی کثیر در صدد نقل اسباب و ادوات که محمول آن کشتیها بود
مسارعت و عجله میکردند و اسباب توپ و تفنگهای عظیم که آورده بودند بمحل خود می بردند بنابر کمال اعتماد و وثوق که بر استوای
خندق و بلندی دیوار حصار داشتند طرف خشکی و بروج حصار را از مستحفظان خالی گذاشتند درین حال ملهمان غیب بگوش دل
مجاهدان سلطان این بشارت رسانیدند که کافران فرنگ چون از پناه آب دریا بیرون آمدند و آتش در اراحگاه خود زدند این
نشانه آنست که موعد فتح و نصرت اسلام رسیده و نهایت شادمانی کفار لیام و غایت غمگینی و دشمن کامی اهل اسلام بمرتبه القصوی
اذا جاوز حده انعکس بضده بانجام رسیده این زمان فرصت توجه بقهر اعدا آنست و وقت عزم استیصال خصما
بیت
حال دشمن با تو چون احوال موجانست و بحر * تا بود در ظل دریا کار او دارد قوام * چون ز دریا بگذرد باد فنایش افکند
بر کنار و بعد ازین از کشور ناموس نام * و بنابرین خاطر رحمانی و مبتنی بر تحرک ناموس مسلمانی بعضی صنادید و اقبال اهل
ایمان را مثل سنان پاشا امیر الامرا و اناطولی که در ملا شجاعت و دلاوری از امرا و زمان ممتاز بود و بخلوص نیت و سادگی

فصل
لطایف الهیه در وجه فتح حصار متون و طلوع صعود لشکر غازیان بر بروج و حصون

دراق

در طریق خدمتکاری ولی نعمت خود با علی درجه اخلاص و نیاز * باجمعی دیگر از دلاوران بی سبق مقدمه بخاطر آوردند که از اطراف
که باروی حصار را بمقارعه توپ و تفنگ رخنه کرده بودند بر نیت فتح قلعه نهضت نمایند و در استفتاح مقصود ابواب رحمت
ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها را بر روی همت خود بگشایند بعد از استجاره و استخاره از نواب همایون
و موافقت همت عالی سلطان و تیمن بیمن دولت روز افزون بیکبار از آن طرف حصار گروهی عظیم از مجاهدان نصرت شعار هجوم
نموده زور آوردند و از آن خندقهای عمیق در صعود و هبوط کمندها انداخته بی مزاحمت و ممانعت احدی از اعدا آن را عبور کردند
و بر مثال اجرام بخار که از مقعر زمین بر قله قلعه فلک ایه متصاعد گردد بدیوار حصار صعود نمودند و علمهای نصرت اعلام از
اعلام ملت محمدی چون صبح صادق که بر دایره حصار افق شام شارق گردد بر کنگره قلعه و حصار کفار نصب فرمودند
اطراف و جوانب لشکریان اسلام این حالت ظفر را بعین عیان دیدند بیک طرفة العین از هر طرف دیوار حصار لشکر بسیار شجاعان
و مظاهرت یکدیگر بر روی آن حصار استوار بر رفتند گویا فرشتگان اولی اجنحه در جو آسمان طیار بودند با آنکه مرغان بلند
پرواز توجه باوکار خود مینمودند که بر بالای بروج بارو که چون آشیان عقاب بود استوار گرفتند فغص الجو بالاشباح حتی
طیور الجو لم یطق المطار را * و از هر جانب مجاهدان دلاور بر مثال لشکر امیر النحل و مگس انگبین که بر کندوی عسل در آویزد
و تمامی انبوه ایشان از هر طرف بهم در آمیزد بر برجها و اسطوانی آن قلعه فلک مدار ببالا بر آمدند و بدرون آن فرو ریختند
و مانند ذرات بی عدد و شمار که متعلق و متشبث بکمند شعاع خورشید لامع الانوار گردد مراقی و معارج آن بروج آسمانی
مدارج را فرو گرفتند لاجرم هر مخلصی که در راه دین بحبل متین اعتقاد بذروه مراتب علیه جهاد بر آید از فیض فضل الهی انتها
ومن یکفر بالطاغوت و یومن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها رشته امیدش هرگز مقطوع نگردد
و از وفور غنیمت فتوحات دینی و دنیوی از هیچ کامی ممنوع نشود بیت قدم نه برتر ازستی که هست این پایه ادنی
ورای این مکان جایی است عالی جای تست آنجا * اساس عالم بالا برای تست و تو فارغ * تو قدر خود اگر دانی رسی بر مسند والا
طرفه تر آنکه چون سپاه سلطانی و دلیران موکب مسلمانی که فی المثل کواکب نورانی بودند و سیارات آسمانی که از معارج منطقات
ارتفاع بر مدارج دایره نصف النهار ترقی و تصاعد میکردند و بر دور انجمن حصار سپهر کردار و بر گرد آن سوی
چون فلک البروج عالی مقدار روی توجه آوردند ناگاه بیکبار رایات کفار نگونسار و در عین بهجت و استبشار و ظفر اقبال

سپاه اسلام و هجوم لشکر بلیت بی انفصال و انفصام را از در و دیوار شنیدند و در حین خرسندی بقوت و اقتدار از خواب غرور
بیدار شدند و در اثنا از مستی بجام فراغت بدرد سر خمار افتادند و از صیحه فصیح این مضمون افامن الذین مکروا السیئات ان یخسف الله
بهم الارض او یاتیهم العذاب من حیث لا یشعرون کافران سراسیمه جهت مدافعه مجاهدان از سر حصار و بتدریج حفظ رخنهای دیوار
چندین هزار مرد مسلح از آن قوم اشرار توجه کردند و بازدحام تمام بدفع غازیان مقدام روی آوردند چند ساعت نجومی بر
اطراف بروج در عین دخول و خروج میان مبارزان قلعه کشا و آن مشرکان دشمن خدا محاربه و قتالی بهم پیوست که دیدهای
نیرین آسمان در نظارگی آن دهشت زده حیران ماند و در میان محله و کوچه و بازار آن شهر کفار از طرفین مقابله و جدالی دست
داد که از موج خیز دریاهای خون کافران حالت فاخذهم الطوفان برایشان عیان نمود و از بالای برج و باره مغفرهای بی سر
و سرهای بی مغفر چون ثمار اشجار در تندباد خزانی بر زمین ریزان بود و برگ پوش مردان از جبه و جوشن و آلات جارحه و اسباب
و اسلحه قاتلان و مقتولان بر مثال اوراق سحری در موسم برگ ریز خزان از سر اطراف افنان پران مینمود بیت
اگر چه کوه بود خصم پاره پاره شود کجا شکوه به افشا کند تجلی خویش و برین منوال از اول وقت عصر تا آخر روز از اهل کفر بمقتضای
کلام وحی اقتضا والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین امنوا که مبین حال این دو صنف متقابلان مشابه و محجه از کیفیت
قتال گروه مجاهدان ظافر و مشرکان خاسر بود فیما بین این دو فریق چوب و ضرب و قتل و نهب در غایت کمال اشتداد
و امتداد داشت و درین حال سلطان اسلام علی الاتصال امرا و لشکریان بیرون بامداد مبارزان بدرون میفرستاد و تمامی
همت بر فتح ابواب نصرت بر گماشت و متعاقب دلاوران میدان و دانائی را باشارت واجب الامتثال و حرض المومنین علی
القتال بر ادراک سعادت آن غزا اغرا و تحریص مشغول نمود و دم بدم فرمان همایون را بر طبق او بشارت قرین قاتلوهم
یعذبهم الله بایدیکم و یخزهم و ینصرکم علیهم و یشف صدور قوم مومنین بتاکید و تشدید تنصیص مینمود بیت
جهان دید دارای دولت مآب که لشکر بجنبید چو دریای آب بفرمان فرمان ده تاج و تخت بجنبید لشکر بر بندید رخت
تا آنکه هنگام شام که آفتاب دولت فرنگیان مغربی دیار بخاک تیره ادبار پنهان شدن گرفت و لمعات سیف و سنان مجاهدان
در ایوان مظلم کافران استتار و اختفا پذیرفت و صفحات مشرق صفاح که چون رخسار صباح وضاح بود بشفق خون کفار
آلوده گشت و آینه جلا یافته تیغ مبارزان با انفاس حسرت و دم افسون آن مشرکان بر پاس پر یاس زنگ زده شده و بتایید

الآلی

الآلهی سپاه اسلام چندان هجوم و ازدحام نمودند که لشکر کفار را در میان محلات شهر قوت مقاومت نماند و از ضربت
تیغ انتقام غازیان در عین انجام کافران مهزوم و مشرکان مهموم هر یک خود را بپناهی میرسانیدند بعضی در پناه تا ریکی
شام و بعضی در کهوف و مغارات غار شاانجام نیم جانی بدر می بردند و بعضی بقلعه شهر و ماصنها حصین فرار اختیار کردند
گشته بر دشمن تو روی زمین تنگ چنان که نیابد بجز از زیر زمین جای مقر و چون در میان جانبهای رفیع سنگین و قصرهای
بلند حصین داشتند در آن شب کسی را مطلق بدرون خان و مان خود نمیگذاشتند از آنکه بیشتر آن کفار روبی در مساکن
خود اسباب جنگ حصار طیار داشته بودند و نفط و بوره و اسباب توپ و تفنگ هر کس جهت احتیاط مهیا و مرتب داشته
در آن شب تا صباح بیمن توفیق فالق الاصباح بیجا نجه روز بخت و زندگانی کفار متبدل بشام تیره ادبار شده بود موحدان
غازی را هم آن شب مبدا صبح فتحمندی و اقبال بلکه روزی روشن و فیروز و یومی دولت اندوز بدلیل امال مینمود بیت
یا لیلة حلت النهار بنورها فکانما شمس الضحی لم تغرب شب عاشقان صادق چو شب دراز باشد تو در آ کز اول شب در صبح باز باشد
چو که از مشاعل نور و از مشاغل سرور نور علی نور پیش دیده بخت اسلامیان دو نوع روشنایی تابان داشته بودند و از
عالم انوار بفیض فضل پروردگار دو گونه اعلام جهان افروزی از زمین قدوم مجاهدان بر آسمان بر افراشته بودند اول آلایکی از آن
دو روشنی آن بریق و لمعان سیف و سنان غازیان بود که کواکب آسمانی بمثابه شرارهای آن شمع رخشان مینمود و ثانیا آنکه
تمامی بقیه السیف کفار از غایت اضطراب و اضطرار آتشهای فروزان بنفط و بوره در بوریا و چوب بهازده بدفع مجاهدان
می انداختند چون چوب آلات و درخت بسیار در دار البوار آن کفار جمع باشند اکثر آن قوم جحیم آتش بلا را بدست خود مشتعل میساختند
و بمقتضای دعای مستجاب آن سلطان اسلامیان آتشهای عذاب بهمه اطراف شهر و حصار در آن حال افروختگی گرفت و بر طبق
مضمون یقین یخربون بیوتهم بایدیهم و ایدی المومنین آتش جهنم جاودان در خان و مان کافران شعله کشیدن پذیرفت
و همگی اسواق و محلات شهری بآن رعونت و زیبایی را باین آتش خدایی بر افروختند و گروه گروه کفار را با دار و دبار
از شرار ذلک جزاء اعداء الله النار می سوختند بیت یرون النار قداما و خلفا فیختارون بالحق اضطرارا
تا هنگامی که خورشید آتش افروز از کانون افق زبانهای صباح نجاح بر عرصه حصار گردون پرتو انداخت و سلطان مهر
سیما توسن فلک پیمای شاهی را بزین زرینی هلال آسا مسرج و مزین ساخت و جهت اتمام فتح شبانه خسرو آفتاب مثال

برج شرف و زین اعنی بر پشت زین سمند اقبال سوار گشت و لمعان علمش ماه ظلام کفر و آثام آن بقایا کفار شد چراکه غرهٔ غرای سلطانی صبح اجلال بود جلوه شام تیره کفار را با وجود سطوات نور و ظهور او نمایش و بقا نماند و لمعان و ومیض تیغ عالم افروزش نمودار کواکب یمانی بود بچه سان تیرگی کفر را با سنا اسنی آن لمعه تاب آن مجال خودنمایی و اعتنا باشد

صدعت بصبح النصر لیل جموعهم ✱ وکیف بقاء اللیل والصبح صادق ✱

و چون منور برخی چند بلند که بر گاه بعضی کفار شده بود سلطان مجاهدان امر لازم الاذعان بفتح آن معبرها و معبرهای کافران اصدار فرمود لاجرم چون بر طبق قول حکما که عزم من عزمات الملوک انجح من همم جند من الملوک در اتمام آن فتح مبین مسلوک داشت و بیمن همت عالی نهمت سلطان سپاه ملت مسلمانی تا هنگام چاشت سلطانی تمامی مامنها کفار را در حیطه تسخیر در آوردند و چندین هزار کافر را طعمه شمشیر کردند و غنایم بی اندازه از هر گونه نقود سرخ و سفید که چون رخسار رنگین و عارض سیمین خوبان بر روی آدمی میخندید و از نفایس اقمشه فرنگی و جواهر ثمین بی قیاس و از جواری ماه طلعت و غلمان خورشید التباس آن قدر بدست لشکریان افتاده بود و هر فقیری بی بضاعت و مفلسی بی مایه را چندین درهای ثمین و گوهرهای گرانمایه دست قدرت بر کف نهاده بود ✱

هم از زر کانی هم از لعل و در ✱ بسی جوم قنطار کردند پر ✱
در گنج بگشود بر گنج خواه ✱ توانگر شد از گنج گوهر سپاه ✱

خوبرویان فرنگ و سیمبویان بافرهنگ که هر کدام رشک نگارخانه چین و غیرت نقش ارژنگ بودند در قید بندگی و اسار چون صورت منقوش بر دیوار در خانه هر اجنبی و بیگانه گرفتار گشته و ماه طلعتان کافرنژاد و پری وشان آدمی زاد که هر یک در جامعیت حسن یک بتخانه میشمردند و چون خال رخسار خود بر روی روزگار یگانه زمانه بودند بر مثال دل عشاق پریشان که مقید سلسله زلف مهوشان باشند از دست برد حوادث لیل و نهار مقید بند عبودیت و پرستار شده غازیان را از ملک الیمین خان مهوشان بسیاری تمام حاصل گشته بود و از یمن نشر کلمه توحید و ایمان بشر تیسیر و مسرت وصل آنچنان پری رویان واصل شده بود که از تماشا و مشاهده آب عارض و طراوت رخسار ایشان جان تشنه لبان زلال وصال سیراب و خوشاب میگشت و از تصور و ملاحظهٔ لب شیرین ایشان دهان نظارگیان حیران پر از شکر مذاب میشد در سایه قد دلنوازشان دم بدم روح را روح و راحتی تازه می افزود و از انعقاد عقود هر گره زمین موی مشکین ایشان در زمان وصل گره دل گرفتاران میگشود ✱

بخوبی هر یکی آرام جانی ✱ بزیبایی دلارام جهانی ✱
بقامت هر یکی چون راد سروی ✱ خرامان هر یکی سروی تذروی ✱
دهان شکنشان شکرین چو شکر

بخوش

بخوش بوی بسی خوشتر ز عنبر ✱

چون جنود عساکر غزاة و مجاهدان استیفای حظ خود از غنایم و اموال کردند و اسیران و اجناس و نقود و اسباب و اثاث بی قیاس را بمنازل خود آوردند آتش قهری که در اطراف شهر مشتعل شده بود چو آن نیران غضب الهی از محلی بمحلی و از محله بمحله منتقل گشته تا مدت شش شبانروز متوالی در هر طرف خانه کافران میسوخت و نوایر التهاب آن که از فیح جهنم نشانه بود و از لهب جحیم زبانه بتخانهای پر اوثان و صلیب کفار و اجساد مرداران اشرار را بر وفق انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم تمامی را بهم بر افروخت و عساکر منصور گرفتاران کفار مقهور را چون از شهر بیرون آوردند و بعضی را بالسلاسل و الاغلال بر حسب امر حضرت ذوالجلال که ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه مسجون و مشحون کردند فرمان سلطان نافذ شد که هر کدام از کفار غلیظ القلب که از قابلیت قبول اسلام و لیاقت تعبد و استخدام بیرون رفته باشد و از رتبه احسن تقویم انسانی در سافلین ظاهری و باطنی و صغار جسمانی و روحانی بظلمت کفر و ضلالت التیام و اعتیاد پذیرفته باشند مسلسل و مغلول همه را بدرگاه اسلام پناه آوردند و در مقتل عظیم غضب و سیاستگاه قهرمانی عطب بسفاکان اقتلوا [illegible] سپارند علی الفور ازین جمله مغضوبان سخط الهی و ازین آفت رسیدگان بلیات و دواهی بدر دولتخانه همایون حاضر ساختند و سایه بانی فلک سای در بارگاه سلطانی به اوج گردون بر افراختند و سلطان اهل ایمان چون آفتاب تیغ افشان در ظل آن مظله خورشید مکان بر کرسی فلک ارکان متمکن گشت و سر حدیث اعوذ بالله من غضب الحلیم در آن روز قتال از غضب سلطان ملک خصال متبین گشت و بیک نظر از تندی و قهرمان و بیک نفس از مبدا سیاست بی امان سلطان که مدهش و محرک قرار زمین و زمان است و مشوش طرهٔ مجموع امن و امان فرمان داد که جمیع آن گروه انبوه کفار را تشنه لب بکنار دریا آوردند و بعضی را دست و گردن بسته حلقوم ایشان را از آب شمشیر غزاة و کمانه تجرع جام هلاک کردند و بانتقام خون چندین موحد مسلمان که در آن ایام جهاد شهید شده بودند آن جماعت مشرکان را قصاص فرمود ✱ و هر چند چو به شمشیر قهر سلطان بمقتضای مقام ناطق ما بهلاک عبده اصنام شد اما آب تیغ آن آتش بر وفق وجعلنا من الماء کل شیء حی مقتضی احیاء شعایر شرع و اسلام گشت ✱ نظم ✱

احیای دین بتیغ تو و هم قصاص خصم ✱ آب حیات بین که بتیغ تو مضمرست ✱

و درین قتلگاه چون از خون کشتگان بی ایمان جیحونی بدریای فرنگ روان شد و از جویبار تیغ بی امان سیل شد روی در نیستان عمر و زندگانی کافران عیان گشت ✱ بالکل آتش فتنه کفار را با آب حسام کواکب شرار فرونشانید و حکم جهانمطاع بانطفاء آن آتش افروخته در شهر و قلعه بنفاذ رسانید ✱

که فرو ز آتشی در جان دشمن از رماح ✱

کرت نداتش فتنه تیغ آبدار   لطف وقهرش آب وآتش شد بروز نیک وبد   آب رحمت می فشاند لیک اخر پر شرار
وبنابرین مصلحت اصلاح حال مملکت وتبدیل خرابی باباداني وعمارت سنان پاشا امیر الامرا را با لشکر غرب جهت
نشاندن زبانه نار از عرصه آن دیار تعیین فرمود وجمیع لشکر بیاو مسلم ممالک اناطولی را جهت اعاده عمارات ضروری قلعه
وشهر چند وقت در انجا تسکین فرمود وبعد از کامرانی قوت غضبی واظهار صفت قهری دیگر باره لطف ورحمت سابق را شعار
آن کشور لایق دید وبزلال رحمت وعطوفت نیران آفات را از ان دیار فرونشانید وباز عرصه شهر را باهل اسلام معمور ومسکون
کردند واهل ذمت وامان باقیمای کفار را باز بمحل خود آوردند   ملکی که در تصرف معمار عدل اوست   در اوج بوم او بنشاهین کند شکار
وازجمله تاییدات دولت قاهره واز حسن توفیقات این سلطنت باهره انکه دران حالت ظفر لشکر اسلام ودر حین استیصال بنیان
عصیان کفره وعبده اصنام پادشاه انکروس لعین که اغلظ فرق کفار است واو را با پادشاه وندیک وحاکم متون رابطه محبت
واستظهار جهت استطلاع واستخبار مجاری احوال ساکنان آن حصار با سپاه مجاهدان نصرت شعار دو جاسوس خود بطرف
ممالک سلطانی فرستاده بوده واحمد بیک اورنس اغلی که حاکم سرحد انکروس بود آن جاسوسان از بدست اورده وبدرگاه اسلام
پناه فرستاد ووصول آن جاسوسان در حین انعقاد این مجمع کرفتاران ودرین محفل کشتگان اتفاق افتاد سر دو جاسوس را
درمقام جمعیت اهل ایمان ودران موقف سپاه ظفر نشان کافران احضار کردند تا انکه تمامی اوضاع ان قتل ونهب وتدمیر وتسخیر را
برای العین منظر درآوردند وباز ایشان را نزد احمد بیک بسرحد انکروس فرستادند که هرچه بمشاهده دیده اند بقرال انکروس اخبار کنند
وانچه بمعاینه ملاحظه کرده اند ولیس الخبر کالمعاینه جمیع کفار انکروس وسایر دیار را انذار نماید که   کوه ودریا وبیشه وهامون
موج میزد دران زمان از خون   ابر دریا از خون چو آب بقم   روی صحرا از انشک پرخون نم   ودر روز پنجم فتح سلطان که یوم
جمعه وعید مومنان بود امر همایون بانعقاد جمعه وجماعت در شهر متون صادر گشت ونواب کامیاب وجماهیر مسلمین جهت اعلان
آن شعار دین بجامع حاضر شدند واز چندین کلیساء ودیر که از قدوم عساکر شرایع رسوم مبدل بمبنای معابد خیر شده بود
وازجمله آن هیاکل کفری که از وضع معابد اصنام بر هیات مساجد وبقاع اسلام تغییر وتبدیل فرمود یک معبدی
از ان ابنیه غیر کافری که در بلندی ارکان ومتانت اساس وبنیان جامع جمیع محاسن عمارات بود جهت مسجد جامع
تخصیص وتعیین فرمود واول جمعه سلطان اهل ایمان مسجد جامع را بلوامع طلعت مسعود المطالع خود منور ساخت

ومعالم

ومعالم اسلام را دران کشور قدیم کفر مبانی من احتهاد خسروانه بر سطح کردون بر افراخت وطاق ومحراب مسلمانی عندلیبان
کلشن قرآنی وحافظان اغانی فرقانی غیرت گنبد خضرای آسمانی ورشک قبه غنچه بوستانی فرمودند وخطبای فصیح اللسان
براعواد منابر منیع الارکان بعد از غنای دلکش حمد وثنای حق تعالی ودرود بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم صدای
دعا والقاب ان پادشاه غازی فی سبیل الله را بلند آوازه کردند واز چوب ناتراشیده صلیب منبرهای اسلام ساختند
همچو کلبن بهاری مواج بلبلان توحید زبانی ومرقاه عندلیبان تحمید ربانی نمودند واین فتح ملکی را که مستتبع فتوحات
دینی بود بفتح ابواب دعاهای مستجاب مثنی ومضاعف ساختند ولوای سلطنت صوری سلطان را بر سماء تاییدات
معنوی برافراختند   فتح تفتح ابواب السماء له   وتبرز الارض فی ابوابها القشب   فلغفر الله جازی الله سعیک عن
جرثومة الملک والاسلام والحسب   فبین ایامک اللاتی نصرت بها   وبین ایام بدر اقرب النسب   لم یرم قوما ولم ینهد الی بلد
الا تقدمه جیش من الرعب   ودرتاریخ ان فتح مبین هرکس از علماء وافاضل دین هرگونه فواید نظم ونثر افاده فرمودند
وازان جمله مولانا اعظم اعلم جامع انکمل سرایع وحکم مولانا سیدی که از عظما جالس بر مسند تدریس در مدارس ثمانیه طاب الثقدس است
این تاریخ منظوم را بر صفحه خواطر ارباب فهوم بقلم افاضت رسوم وقوم داشته بود که   حصن المتون اذا انفتح
من لطف وهاب المنح   من یمن سلطان علی   کل الملوک قد رجح   من فتحه اهل الهدی
قد طار قلبا بالفرح   یدعون فی تاریخه   ازداد عمرا من فتح   تذییل داستان وتکمیل بیان
تتمه وتممه توفیقات سلطان السلاطین که منضم وملحق بفتح قلعه وشهر متون گشته وذکر ضمیمه فتوحات قلاع وبلاد موره خصوصا
اناوارینه واسفه واصبوسه که باجتهاد علی پاشا وزیر مقرون بفتح قلعه قرون شده   قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا اراد الله بامیر خیرا جعل له وزیر صدق صدق رسول الله صدق ان مقال وحی مثال از اسعاد سعادت روزافزون
وامداد دولت همایون سلطان زمان واین پادشاه اهل ایمان بمعاضدت رای وتدبیر ومساعدت سواعد تیغ وشمشیر آن
وزیر عالی الشان وخلیفه خلیفه جهان اعنی ان مظهر وان الفضل بید الله یوتیه من یشاء واین خیرات داراین را مظهر ومکرمت
نشائین را منشا علاء الدوله والدین علی پاشا وفقه الله تعالی فیما یشاء دران اوقات ظهور فتح مبین بر عالمیان مبین گشت
وسیمنت توافق ضمایر چاکران بندگان مجلس با خداوندکار خود دران ایام نصرت فرجام بر جمیع اهل نام محقق ومعین شد

براه خدا و خداوند خویش ‌ باخلاص دل بود از جمله بیش ‌ بنیروی خدمت جهان منقبت ‌ ببندد بهر سو فو در نبت
و محقق است که همیشه فیروزمندی چاکران و نواب سلاطین صاحب تمکین در تنظیم مصالح ملک و دین منوط بصفای اعتقاد و خلوص
جنانی است و سعادتمندی سپهسالاران نصرت آیین و توفیق و ظفر یافتن ایشان بر معظمات مطالب خود ببرهان مبین موقوف
بتمشیت مکارم اخلاق میان کافه افراد انسانی است و بنابرین قانون متین چون تایید ایزدی بلحق و بیقین قرین حال یکی از خسروان
روی زمین شود بی شبهه تقویت دولتش بر نسق بر نسق شوکت آیین هو الذی ایدک بنصره و بالمومنین بظهور آید و حکام
و سلطنت اعوان و انصار و اخلاق و ملکات هر چاکر و خدمتکارش ملایم و مناسب صفات آن اولی الامر و مسندنشین سویدا نماید
چو پیوند کا اوصاف و خلقش نکوست ‌ بطبعش همه یار گردند و دوست ‌ و دلیل بر اطراد این اسلوب و قانون در جمیع ازمان
و تمام شئون آنکه هر پادشاه صاحب ملک و مال و هر والی مظهر جمال و جلال در نگهبانی و حمایت حوزه سلطنت و افضال و اطلاق
منافع آمال و در رفع مضار و نکال حکم حاکم روح و جان دارد در مملکت ابدان و در اجرای احکام و ترتیب نظام او را احتیاج است
بنصرت اعوان جوارح و ارکان لاجرم هرگاه که فطرت اصلی قوی و اعضا و طینت جبلی طبایع و اجزا باعتدال روحانی موصوف
باشند و با فضل ملکات و اجمل حالات محفوف و معروف بود بیقین که فرمان روایی سلطان بدستیاری اعوان در مملکت وجود انسانی
بر احسن نظام چو پایان پذیرد و شهرستان وجود تن بهترین ترتیبی در تحت تصرف و تدبیر توزو تسخیر کرد ‌ اگر چند باشد سرافراز شاه
بار کان بگردد دل آرای گاه ‌ و الحمد لله تعالی که از آنگاه که الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف از جمیع حیثیات و جهات
مجد و شرف ارکان دولت متین این سلطان سلاطین دین با پادشاه اسلام پناه در خصایص کریمه ذات حمیده صفات
و در مکارم اخلاق عظیمه و ملکات متکافی و متناسب افتاده اند و از مستوع و تمکین و لله العزة و لرسوله و للمومنین
فیمابین نواب و خدام این آستان خلافت مکین ملکان نشان علیاشان را در درون سینه روشن دلان و بر صدر محفل مسندنشینان
للذین احسنوا الحسنی و زیاده جای داده اند و ازین جهت در ایام خلافت این سلطان اهل ایمان همیشه از صفای عقیدت
و صدق نیت ناصیه اقبال آن وزیر علی سیرت و آت مصالح دین و دولت گشته و مجاری اعمال و خصایل مسند علی صلاح اسلام
و مسلمین شده اقدام همایون اقدام او در سر خدمت این دولت طلایع سپاه منجح دواعی و امال آن پادشاه دین پناه آمده
و تدابیر صایبه و حرکات مناسب آن وزیر خیرخواه بر وفق مراضی الاه و بر طبق خاطرخواه شاه و سپاه بلکه موجب خشنودی

خلق با خلق اله شده **للمؤلفه** ذم آن ملک و جاه سلطان آن
که وزیرش بحق نگهبانست هست سلطان چو ظل سبحانی
چون نبی هم وزیر سلطانی ذات سلطان بود هیولی سان
صورت او وزیر عالی شان سر حرا شاه در ضمیر آرد
زان وزیرش محصل افکارد در دل شاه صورتی که گذشت
از وزیر روان محقق گشت شکر ایزد که از ره تقدیر
متناسب فتاد شاه و وزیر **بایزید است شاه عالی قدر**
همچو خورشید و آن وزیرش بدر شه محمد خصال و او چو علی
هم موفق به دولت ازلی شاه در راه حق ولایت گیر
ملک و دین را نظام داده وزیر با وزیرش چو شاه داشت نظر
چون علی گشت فاتح خیبر ابد الله دولة السلطان
بارک الله از وزیر جنان و امارت تناسب امارت این

وزیر با خلافت این سلطان جهانگیر از تقارن فتح قلعهٔ قرون و الحاق سایر قلاع موره بفتح متون بر صحیفهٔ خاطر روشن ضمیران تصویر پذیرفت و موافقت رای و تدبیر آن مظهر حسن تدبیر با مکنونات ضمیر منیر سلطان عالی سریر از تسخیر مداین و حصون مذکوره درین تحریر مصور ضمایر کار آگهان خبیر است **القصه** چون سلطان زمان را شهر و قلعهٔ متون با مضافات آن حسب المرام محکوم فرمان و تابع احکام اسلام شد و توجه همت گردون بسطت بتوسیع دایرهٔ اسلام و انضمام سایر قلاع و بقاع موره بان خجسته مقام مصروف بود برحسب فرموده حکیمانه و بمقتضای تحدس خسروانه تفتیح و تسخیر سایر قلاع معتبر موره را تفویض برای و تدبیر و تقلید بتیغ کشورگیر آن پاشای روشن ضمیر و آن وزیر صایب تدبیر و صاحب شمشیر فرمود لاجرم بموجب امر واجب الاتباع علی پاشا همت تمام توجه را بتقدیم آن خدمت اسلامی برگماشت و وجهه همت را بفتح آن قلاع بر مقتضای فرمان مطاع منصرف داشت اما چون صلاح وقت تقاضای تقدیم توجه و استفتاح قلعهٔ اناوارینه مینمود و تا آنکه رایات همایون در موره بود توجه بتسخیر آن قلعه لازم بود بروفق فرمان همایون بپای آن قلعه متوجه گشته سلوک مسلک اتقی **ولا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن** چنان اقتضا کرد که مستحفظان آن قلعه را قبل از القای کلام بلسان شمشیر و آه مقصود بقانون تخویف مقارن بانبشیر نموده شود و آن گروه اهل عناد را میان خوف و رجا داشته کار ساختگی کرده آید و بنا بران معنی بنا تسخیر قلعه را بر بنیان سنت نبوی و بر اساس طریقهٔ مصطفوی نهاد و در بدایت شروع رسالتی مشتمل اولا بر تخویف و انذار و ثانیا بامید ابتهاج و استبشار بآن جماعت کفار کفار فرستاد و بقبول دعوت اسلام و ترغیب باطاعت اوامر و احکام پیغام داد چه اگر بر قانون حکمت مدنی و بر نسق تدبیرات

منزلی

منزلی و مدنی چنان اقتضا نماید که تا دفع مکروهات و اقتضاء و غوایات بطریقه اسهل میسر تواند بود و جذب منافع و دفع مضار را بر وجه اجمل محصل و مقرر توان نمود و بارتکاب شداید مخاطرات اقدام و مبادرت نباید کرد و اعداء دین و دولت را چندانکه بملاطفت و مسالمت مغلوب و مسلوب توان ساخت بر اسم مکاوحات و لوازم مکافحات روی توجه نباید آورد **بیت**

ز تا بر آید بتدبیر کار مدارا بدشمن به از کارزار
و اعاده دشمن چنان که دوست که دیر او فرصت توان کند پوست

اتفاقا چون هیبت انتقامات الاهی و رهبت سیاسات پادشاهی در فتح متون نزد اهل قلعهٔ اناوارینه بمرتبه علم الیقین رسیده بود و قوت و توانایی اعضاء ایشان از استیلاء سپاه رعب و هراس ساقط و منتفی مینمود سرانه علی الفور بتسلیم قلعه و مملکت بخدام سلطانی تلقی کردند و از راه شفاعت و ضراعت بمکارم اخلاق پاشاء حمیده خصال روی آوردند و ملتمس ایشان همین که خدام همایون بخون و مال و اهل و عیال ایشان امان بخشند و ایشان هم بعد از تسلیم قلعه در کشتی نشسته اسباب زندگانی را بجانب فرنگستان کشند چون این مسلک صلح بمصلحت دینی انسب بود و بضبط کشورگشایی و تسخیر ملکی اقرب پاشاء مکرمت شعار واسطهٔ تشفع و درخواست آن عاصیان از غضب و سخط سلطان شد و آن کفرهٔ معاند مطیع و معاهد کرده برحسب موعود بمنازل معهود و اوطان خود روان کرد و قلعه و ملک را باسهل وجوه باسلوب مثل **خذ ما صفی و دع ما کدر** مسخر ساخته در قبضهٔ اقتدار در آورد **بیت**

بیابد فرصتی از نو بدیدش
که در بند توقف بد کلیدش

و بعد از فتح اناوارینه سلطان دیگر باره جهت تیمن بفیروزمندی آن وزیر علی منقبت و بنا بر رسوخ رای و تدبیرش در امور ملک و ملت هم او را بتسخیر قلعهٔ قرون که در متانت حصار و حصانت دیوار معادل و قرین متون بود مامور داشت و از جانب دریا کشتیها آراسته تعیین کرده پاشاء مشار الیه را از جانب خشکی مقرر داشت و سپهداری مجاهدان دین برگماشت و مواکب عساکر کواکب و سفاین که در متون بودند بسرداری وزیر با تدبیر و مبارز دلیر یعقوب پاشا و بسرکاری حاکم سفاین دریا داد پاشا جهت مساعدت و معاونت پاشاء عالیشان فرستاد تا اگر قلعه را بطریقه اطاعت و فرمانبرداری تسلیم نمایند فهو المراد و الا از سر طرف خشک و تر و از جانب بحر و بر بران قلعه جنگ اندازند و بدستور یغمای عام دلاوران مبارز قلعه را بزودی مسخر سازند دیگر بار آن پاشای صایب رای بترتیب خطاب ربانی و بر نسق معانی کتاب آسمانی که **ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن**

طراز دعوت و هدایت اهل قرون را متقن و معین فرمود و اول شروع مقتضای حکمت بکار آورد و در پیغام و رسالة تقدیم
نصیحت موعظت بدین عنوان کرد که صحایف اخبار و تواریخ قرون سالفه و آثار تصاریف حوادث و وقایع متخالفه همیشه
پیش دیدهٔ بصیرت عقلا در حکم آینهٔ گیتی نماست و کیفیت زیردستی روزگار از دو پایان حادثات بر خلاف متمنی ابنا دهر
ظاهر و هویداست هر آینه بر منهج عاقلان سلوک باید نمود و بر مسلک غافلان از نقمت سپهر دوار ایمن نباید بود مص
هو الحق ان تستیقظوا فیه تغنموا وان تغفلوا فالسیف لیس بغافل واکنون بر عالمیان هویداست که این سلطان اهل ایمان
بتایید بخت مساعد و توفیق بی منتهای موفق بکریمه تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء است و زبان حال
رمح و حسام خدام بهرام انتقام او در اعلاء کلمهٔ حق و اعلان کلام صدق انبیا و انهاء مضمون موعظت آیین ولقد اهلکنا القرون
من قبلکم لما ظلموا و جاءتهم رسلهم بالبینات فما کانوا لیؤمنوا کذلک نجزی القوم المجرمین
فرموده همگنان را حاجت تنبیه و ایقاظ و در حصول تیقظ الحاظ حال اهل متون تا بسالها بعد از اعصار و قرون کافی است
و احتراز از مواقع تهلکه و مخاطرات علامت عقل وافی است مص هر کرا پند و موعظه سود نیست مرگ همسایه اش موعظ بس است
اگر چنانچه بسعادت اسلام مایل و بقبول احکام قایل گردند یقین که ملک و جاه ایشان در ظل سلطان اسلام متضاعف
و متالف خواهد شد و الا بطریق اسلم استسلام و قبول عقد ذمت از خدام عالی مقام قبل از اشتداد مواد عناد و نزاع
انتهاج منهج انقیاد و اتباع نمایند که این جانب در خدمت سلطان اسلامیان تعهد و فا بالعهد موعود در میان مینماید و
بتسلیم کلید قلعه و حصار ابواب مطالب ایشان بر وفق مرام میگشاید چون رسالهٔ فصیح المقاله پاشای وزارت پناه
مشتمل برین کلمات مصلحت اقتضا بود و بدلایل عقلی و نقلی موید و مقوی مینمود و علاوهٔ ان معانی آنکه کافهٔ اهل اسلام
بلکه عامهٔ کفار بصدق لهجه و راستی قول و گفتار پاشای کریم الخصال متفق الکلمه بودند و در رعایت وفاء عهود و وفاء
پیمان و حفظ ایمان و عقود جمیع طوایف متخالف پاشا صادق الوعد از زمرهٔ اعیان داعیان واجعل لی لسان صدق
علیا معدود مینمودند بیت هر کو بصدق دم زند اریکنفس بود چون صبح روشنی جهانیش در قفاست و در
واقع دهشت عساکر منصور در دل کفار مقهور بنوعی تاثیر و تقریر پذیرفته بود که در حصار سینه پر کینه خود دلی داشتند پیوسته
در خفقان و اضطراب و سکون و آرام ایشان در ان مساکن و اوطان مثل بقاء خان و مان حباب بود بر روی آب چاره و ناچار

سرخیلان

سرخیلان آن قلعه و حصار بقبول عقد ذمت و طلب امان استقبال کردند و جهت توسط استعفا و استغفار از جرم و عصیان
خود بملازمت و خدمت پاشای علی سیرت توسل و التجا آوردند چون وزیر خبیر را معلوم بود که مزاج سلطان زمان همیشه مایل
بحلم و سلم است و تسخیر ملک کفار غلیظ بعقد عهد ملایم رای خردمندان و مقبول اهل علم است هر آینه عقود و عهود برین موجب
انعقاد پذیرفت که حاکم قلعه را بعد از قبول ذمت و تسلیم مفاتیح حصار و مقالید ملک رخصت دارند و او را بدلخواه خود
گذارند که با اهل و عیال و متعلقان خود از راه دریا بهر مأمنی که خواهد توجه نماید و مغالیق ابواب مملکت را بخروج و آوارگی
خود و دخول نواب کامیاب بگشاید مص بر عدو ابقا مکن کالایش تزویر او پای اسلام و شرع بر نتابد بیش ازین
شر شرش دور کن زیرا که کفر بولهب کشور طه و یاسین بر نتابد بیش ازین چون مصلحت کار فرون همه همین دولت روز
افزون بحسن تدبیر پاشای کامیاب بکفایت مقرون شد و اهل اسلام را مملکتی چنان معتبر بر وجه احسن مسخر و زبون گشت
سعیها کردند در راه غزا بس کر و لیک قلعهٔ کفار را او فی علی بر کند در پاشای مبارک قدوم بعد از تقدیم لوازم قلعه داری
و رعایت رسوم مملکت مداری باتفاق سایر امرا و عساکر اسلام بخدمت خدام سلطان فلک احتشام عودت نمود و بمواجهه
و مشافهه بالطاف و اشفاق خسروانه و تحسین و آفرین مشفقانه عز اختصاص یافت و اصول قلاع و امهات بقاع مورهٔ در قبضهٔ
تصرف و اقتدار نواب کامیاب گذارده آمد و خواطر کافهٔ مجاهدان جهت امتداد مشقت سفر و هجران اوطان مایل مساکن و اهل
عود و ایاب گشت و از شوق و حنین اهل و دیار خود هر کس در تردد و اضطراب شد و از غایت شوق نامها را از سر فردی میشنوند
و هر کدام از تاثیر غربت و مهاجرت این گونه ترانه می سرودند که نظم لعمری ان کنت مذ کنت غایبا اجالح وجدا نزل الی مثلفا
و ما ذقت برد الماء الا ضرورة ولم اشهد اللذات الا تکلفا سلطان رؤف مهربان جهت ترفیه حال عساکر و تنشیط قلوب
و ترویح خواطر عنان توسن عزم همایون بجانب عود مصروف داشت و بنا بر کمال اهتمام در باب اتمام فتوحات اسلام در
چند قلعهٔ دیگر که در دست کفار لئام بود سلطان وزیر علی الشان را با جمعی از عساکر نصرت شعار در ان مملکت گذاشت و در مهمات
دین و دولت پاشا را الخلافت و نیابت خود گماشت و چون تفویض ایالت و دارایی آن ممالک که الکه بسعی جمیل آن وزیر خبیر در حیطهٔ
تسخیر آمده بود از قبیل تمثیل انزل الدار بانیها واعط القوس باریها می نمود تمامی ممالک موره را در بستهٔ بنجات
مشار الیه ارزانی داشت و شاه سکندر خصال آن وزیر عدیم المثال را چون سدی فاصل میان حق و باطل در ان سرحد دریا

و ممالک فرنگستان نگاشت و سنجق جاه و جلال و رایات معالی خود بر آسمان اعزاز و اجلال برافراخت و جهت مراقبت امور
ملکی و دینی آن بلاد و تدارک و حمایت از عروض فتنه و فساد آن وزیر صاحب تدبیر و شمشیر را من حیث الاستقلال بران مملکت
حاکم ساخت. **للمؤلف** سلطنت شاه بود آفتاب . ماه بود نایب عالی جناب . سایه خورشید اگر غایبست
روشنی ماه از و نایبست . قوت شاه بود از وزیر . چون بود از حق ایالت خبیر . حفظ ممالک چو تبیع است و داد
ملک و دین راست بران اعتماد . ای خوش آن ملک که دارای او . هست فزون مقدرت و رای او . جنت دنیا بود آنجا نگاه
کش شده اظهار ز عدل شاه . غیر وزیران عدالت شعار . عدل شهانرا که دید اشتغال . آیت عدلست **چو خان بایزید**
عدل وی از نایب او شد پدید . آنکه نمایش بجهان ممتلی است . ثانی سلطان و وزیرش علیست . آیت رحمت شده بر خاص و عام
ذکر جمیلش ز بیانها تمام . ملک و دین تا که بود توامان . باد چنین نایب و شه در امان . چون سلطان سلاطین زمان
بجانب دار الخلافه معاودت فرمود و پاشای عالی الشان در ولایت موره بتدبیر تسخیر و ضبط بقایای قلاع مثل اینغه و اصپوسپرف
توجه همت نمود و در فصل زمستان در تدارک فتح آن قلعهای باقی می بود و آن قوم کفار اشرار و مشرکان مکار شب و روز
در اضطراب و خوف زوال ملک می بودند و بهر نوع تدابیر و حیل توسل مینمودند اتفاقا در قلعه اناورینه بعضی کفار که
قبول عقد ذمت نموده بودند و در حوالی قلعه توطن و مسکن می نمودند برابطه کفر و ضلالات قدیم همیشه در نهانی با اعلاء
دین گفت و شنودی داشته اند و در باره اهل قلعه و مستحفظان غدر و مکری بایکدیگر می انگاشته اند و با حکام فرنگ
از راه نفاق با اهل سلام مواضعها مینموده اند و همیشه مراقب و منتهز فرصتی بر مستحفظان قلعه می بوده اند و بایکدیگر
عهد و میثاق کرده اند که چون از جانب فرنگ کشتیها از راه دریا با لشکر و اسباب مرتب بموعد معین بنزدیکی قلعه آیند آن
جماعت کفار مجاور هم تدبیری بدرون قلعه در آیند و چون اهل قلعه بدین جماعت اعتماد دارند قصد دربانان و مستحفظان
کرده لشکریان از کشتیها بی توقف بمدد رسانند و حصار را مسخر کردانند و برین وعده معین کشتیها با مردم پر یراق
و اسباب از جانب فرنگ رسیده اند و آن جماعت کافران متوطنان ببهانه آنکه هدایا و تبرکات جهت حاکم قلعه می برند
اسلحه خود را پنهان کرده جمعی بمقدار بسیاری خود را بدرون قلعه انداخته اند و متعاقب یکدیگر نزد حاکم در رفته علی الغفله حاکم را
شهید ساخته اند و متعاقب یکدیگر و جابجا جمعی دیگر از مردم بنگی چری و عزب که بحفظ قلعه متعین بوده اند جدا جدا
سمرا

همه را قصد کرده اند و از لشکر فرنگیان علی الفور مدد رسیده قلعه را باین تزویر در حیطه تسخیر در آورده اند **بیت**
گردون بر سم خویش غرورش بهم دهد . گر یک دو روز خصم ترا کامیاب کرد . چون این حادثه بسمع پاشای عالی الشان
رسید و این خدعه و تلبیس کفار را بتفاصیل شنید اولا تدبیر تدارک آن قلعه را بر سایر قلاع مقدم داشت و باستخلاص
آن قلعه که داخل دار الاسلام شده بود و انتزاع آن از واجبات دین مینمود تمامی توجه همت را کماشت و کیفیت را بسمع همایون
رسانیده سی عدد کشتی جهت حفظ و احاطه قلعه از جانب دریا از خدام همایون استدعا نمود سلطان هم رئیس کمال را مقدم
ملاحان دریابار و در قسم سپهداری کشتی معظم **وسخر لکم البحر لتجری الفلک فیه بامره** ساخته با سی عدد کشتی ممتلی از لشکریان
مجاهدان و دلاوران مجد بامداد پاشای نصرت شعار فرستاد تا قلعه کفار را از جانب بر و بحر بلشکر اسلام محاصره و مسور
ساختند و چون از اطراف و جوانب قلعه محصور گشت از سه محل جنگ انداختند در بدایت امر از جانب لیمان کشتیهای کافران
اهل اسلام غلبه کردند و هشت کشتی عظیم فرنگیانرا بدست آوردند و چندین کافر حربی را باب تیغ در دریای بی پایان هلاک
انداختند و ابواب امداد ایشانرا از جانب دریا بالکل مسدود ساختند و در اطراف دیگر هم چند مستحفظان قلعه و حصار
جرأت و اقدام بمحاربات و مقاتلات میکردند اما لشکر منصور اسلام از اطراف و جوانب زور می آوردند و همان روز
عساکر منصوره بسطوات غیرت مسلمانی و بمیامن دولت سلطانی بر اهل حصار غالب مطلق شدند و اصل باروی حصار را
تسخیر کرده بر اعدای دین موفق گشتند و قریب سه هزار کافر حربی را بمجازات غدر و مکر سابق پاشای نصرت شعار امر بقتل
بی امان ایشان نمود و متعلقان را نهب و غارت فرمود **ع** بوم قلعه گردون اگر کم بند . بیکدو روز تواند گرفت اساس
اما چهار صد و هشتاد کس از کفار رنگونسا را از راه اضطرار بقلعه قلعه و حصار بر آمده از پاشای مکرمت آثار امان و زنهار طالب شدند
و بتسلیم قلعه بر تقدیر امان راغب گشتند و بعد از توسط شفیعان و درخواست متوسطان جنان مقرر شد که یک عدد کشتی بایشان
دهند که قلعه را بتصرف اهل اسلام گذارند و خود از طریق ادبار از آن دیار بالکل آواره کردند و از طرفین وفا بمعهود موعود
شد و قلعه هم بصعود رایت سعود اسلام مسعود گشت و وزیر موفق بنصر و تایید بمقتضای رای سدید و تجدید
و استحکام تاکید و تشدید بر رخنهای قلعه و حصار فرمود و لشکریان و مجاهدان را باصناف احسان و انعام مالا کلام
خشنود نمود **رباعیه للمؤلف** هر عزم که شد بوفق رایت جازم . اقبال شدت برای خدمت عازم . چون دست تو شد کلید هر حاجت خلق

شد در قدمت فتح ممالک لازم   و در مفتتح فصل بهار و در هنگام فروغ رخسار روزگار در ان سال که تاریخ هجرت
به سنه تسع و تسعمایه رسید پاشای صاحب تایید جهت تسخیر قلعه ابیغه و اصبوس که هنوز در دست متغلبان والی وندیک بود
و از روی صلاح ملکی دفع آن زمرهٔ اعدا دین لازم مینمود اولا بعزم حصار واسعه توجه نمود و بقانون معهود پیغمبر رسولی
بمتحصنان آن قلعه جهت تقدیم نصیحت و دعوه اسلام فرستاد و تمام اهل حصار بوعدهٔ لطف و احسان امید و استمالت
داد اما آن کافران معاند و عاصیان مستبد مستند بضلالت و جهالت قدیم خود گشته از تسلیم قلعه و قبول احکام
اهل اسلام امتناع نمودند و از مسلک صلاح دینی و دنیوی انحراف گزیدند لاجرم چون نوبت القای کلام بلسان سیف
و سنان رسید و کار بپیغام انذار باظهار آثار مخاصمه و کارزار کشید پاشای دین پرور مجاهدان را بتسخیر حصار تحریض
فرمود و راه آمد شد رسل تیر خدنگ و بریدان توپ و تفنگ را الجانب حصار گشود اما کلمهٔ حق را بلسان فصیح شمشیر و پیغام
قوارع و مجانیق بطرق مذبذبان معاندان و قرع السمع مشرکان مینمود   بیت   نگشته زمان و نگشته زمین
ز پرخاش و از نعرهٔ دار و گیر   عدو راست از گردش روزگار   روانی اسیر و بقالب پیر   و بتوفیق سبحانی در همان روز
رخسار فتح از آیینهٔ تیغ غازیان روی نمود و دست تایید ربانی ابواب ظفر را بر چهرهٔ مبارزان بوجه احسن بگشود اگرچه
بسیاری از مردم لشکر اسلام شربت هلاک در درجه شهادت چشیدند اما تیغ انتقام از نیام اهل اسلام بنوعی جلوه نمایی
داشت که در همان روز غیر از هیچ احدی جیفه خود را نزد کافران جای نگذاشت چون اصل حصار را در قبضهٔ اقتدار در آوردند
و قتل عام کفار ستمکار کردند بعضی از بقیة السیف کفره و فجرهٔ مضطربانه بقلعهٔ حصار گریختند و بحبل متین تضرع و تشفع در آویختند
پاشای ملاطفه شعار آن گروه اشرار روسیاه را بر طبق **أمن یجیب المضطر اذا دعاه** بر تقدیر تسلیم قلعه قلعه چون امان داد
و کافران مکاوح بر وفق **من نجی براسه فقد ربح** در قلعه را بعهد و پیمان امان بجان گشادند و در صدد فرار و خلاصی
نفوس خود افتادند و سپاه غازیان چندان بغنایم و اموال فایز گشتند که پاشای موید موازی چهار صد اسیر بتحفهٔ سلطانی
بیرون آورد و بعد به فتح و بشارهٔ نصرت مجدد و مهمی را بدرگاه عالمپناه روانه کرد و علم دولت مسلمانی و رایات حشمت
سلطانی را بر بروج قلعهٔ مذکوره برافراشت و بعد از ضبط و محافظت قلعه بمهمی رعایا و متوطنان را بتعمیر و اصلاح آن
آن ناحیه مقرر داشت   بیت   بهر منزلی کو علم بر کشید   در ان کشور آمد عمارت پدید   بعدل و بفرمان در ان مرز و بوم

و در ان از دو ماه جنگ و جدال و التحام مشقت بسیار از دو جانب و اتمام کشید صح

عمارت

عمارت بسی کرد بر رسم روم   و بعد از فراغ از مصالح ملکی و مالی آن حصار و توابع و جمع شرایط اقامت و رفع موانع عنان
توجه بتسخیر قلعه اصبوس منصرف ساخت و اسباب جنگ و کارزار و حرب مهیا داشته لوای مجاهده بآنجانب برافراخت و بعد از وصول
و انحصار قلعه و حصار غازیان و دلاوران و ابطال شبانه روز علی الاتصال بمحاربه و جدال و اجتهاد اقدام نمودند و بر کافران قلعه از اطراف
و جوانب راه نوازل و بلیات متعاقب را بگشودند چون متحصنان قلعه را طاقت مقاومت با آن سپاه مظفر نبود و استیلای
حصار بیش نظر آن مجاهدان دین چندانی معتبر نمی نمود و علامات فتح و نصرت لشکر اسلام مشهود گشت و ناتوانی و زبونی
اهل قلعه زیاده از معهود شد لاجرم بضرورت و ناچار در مقام تذلل و افتقار در آوردند و تلقی باحکام و اطاعت اوامر پاشای کامکار
اظهار کردند و بعد از عهد و امان جهت ابقای زندگی و اجازه توجه اوطان قلعه را بنواب پاشا سپردند و کفاف وجود ناپاک خود را از آن
کشور و حصون بیرون بردند   هر جا عزم او فرود آمد   برکشید امن حصنهای حصین   چون تمام قلاع معتبر ممالک
مورن مسخر گشت و غلبهٔ اهل اسلام در جمیع مداین و قلاع آن فرخنده مقام مقرر شد پاشای معدلت شعار بنیاد تعمیر مملکت و تسکین خواطر
رعیت نهاد و جمعیت خواطر گروه پریشانان آن دیار و بنشر آثار شفقت و رحمت بیشمار داد و عدالت گستری و رعیت پروری داد
و باندک مدتی آن ممالک پر نعمت و خواسته بحلیهٔ عمارت و زراعت آراسته شد و از وفور افضال و ظهور رحمت و نوال آن وزیر مکرمت
خصال آن کشور مجمع ارباب مسایل و حاجات و مرجع اصناف ارباب کمالات گشت   بیت   خاتم ملک سلیمان نشدی ضایع اگر
بودی آصف بچنین منصب و خلق و خصال   باعطای کف او بخشش آل برمک   مثل لجهٔ دریا بود و لمعهٔ آل
والیوم آن ممالک معموره و کشور معموره در ظل دولت قاهرهٔ سلطانی زمان و در سایه حمایت آن وزیر ممالکستان بنابر قرب جوار اکثر تمام
ممالک مغرب و اصناف ولایات فرنگستان از جهت دیار دریابار معبر تجار رجال و ممر قوافل دریا بار گشته است و مامن و مرجع اکثر اهالی
زمین در این اوقات غنیمتهای آن ممالک از روی ملک و دین گشته سر روزهٔ کار و انتهای دعا بخیر جهت دوام دولت سلطان زمان
و بقای ظل امن و امان از میامن آیات ارکان معدلت نشان در ان مملکت ساحل منکسل و نازل میگردد و قوافل دعوات اهل حاجات از ان
سواحل را امنیت و نجاه بار و اهل مکارم و فضایل آن علی خصال باطراف عالم سایر و واصل میشود   بیت   البحر منه غنی للبدر منه سنا
لا السماء انها بجاه و المال   تلالات منه آیات اذ ابلیت   نخلب الطب منهای فم الثانی   **خاتمه رحیق مختوم بیان**

ختام المسك داستان الحمد که دران زمان که سلطان مجاهد از فتوح حصون متون وقرون بسایر تایيدات دینی و ملکی مفروغ شد

و ممالکی چنان که بحمد آمد شد سفاین تمامی فرنگستان و مراکب دیار مصری و اسکندریه بود از میامن دولت قاهره در ظل حمایت آن

خسرو مرابطان بمامن اهل امان مامون گشت دران تاریخ اتفاقا ملک الظاهر سلطان قنصاو غوری بتجدید در ملک مصر و شام بر

سریر سلطنت نشسته بود و جهت تایید و تمکین دولت و دین خود لوازم اخلاص و مصادقت نسبت با سلطان سلاطین تمهید نمود

و رسولی صاحب اعتبار جهت تهنیت این فتوحات اسلامی فرستاده بود و بنای رساله و پیغام بر اساس محبت و اخلاص تمام نهاده

سلطان کریم الخصال جهت رعایت احترام و تاکید آن دو مبین محترمین شرفهما الله تحریک سلسله موالاة و مصادقت ذات بین فرمود

و رسول مذکور را اعظام و اکرام مالا کلام نموده بصنوف انعامات خصوصا از غنایم آن فتوحات ملحوظ و محظوظ گردانید و بکرات

او را بحضور مجلس همایون با علماء مراتب شرف و اعزاز رسانید و در حین اجازه معاودت و جواب پیغام و رساله فحول

علما و نحاریر فضلا که در پایه سریر اعلی ببلاغت بیان موصوف بودند و به تتبع علوم عربیه و بتعرف قوانین ادبیه مشهور

و معروف در مقابله مراسله سلطان مصر انشاء کلامهم کتابی بلاغت عنوان امر فرمود تا هر کدام از جواهر کلام درر

انتظام که در سلک تالیف و التیام نظام دهند الحق مرتبه درة التاج بر افسر فصاحت و براعت بر سر آید و در رتبت کلمات

بلیغ بمتانت عبارت و بلطافت تعبیر در مکانت طرق مجاز و استعاره تحدی بلغا را شاید و سزاوار انتساب خدام

چنان سلطانی دانای دانش پرور باشد و نزد صیرفی نظر معارف منظر سلطانی خلاصی از بوته امتحان انجنان خاطر

خورشید اثر یابد بمقتضای اشارت همایون ملهمان دیوان اعلی سواد آن ارقام لآلی انتظام را بر صحیفه کتب معارف

انتساب بجیاض برند و در افصاح مطالب علیه آن بلاغ و افی بلاغة را معنون باشارة هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق دارند

بعد از امعان نظر معانی دان آن سلطان معارف نشان از تمام مسودات و ارقام علماء اعلام رشحات سحاب اقلام و افاضات

انامل مشیر النظام آن والی مسالک ممالک معانی و قاضی عسکر سلطانی علامه علماء عالم و عالم افانین علوم و حکم المؤید بساعد براعة

فی افادة المعانی براعة البیان قاضی مؤید الملة والدین عبد الرحمن که شطری از کمالات علمیه و اثری از مآثر حکمیه او در عداد

اعیان دولت علیه این سلطان سلاطین زمان و در تعداد اعاظم ارکان اعالی مکان او مذکور بلسان قاصر البیان این فقیر

کسبه التعلم ناثران شده والحق قلم حقایق رقمش در عالم معنی شمعی است فروزان از شبستان معارف و بنان بیانش گویا

خطوط شعاعیت منتشر از نیر خورشید عوارف و لهذا از سر انگشتان حقایق گسترش لوامع معنیهای عالم افروز نمایانست

و از پرتو فیوض اصابع پر صنایعش نکات حکمت اندوز تابان بحر المعانی فی کلامه مضمر و بیانه در النظم المنتخب

الدر وسط البحر لیس بمعجب البحر فی الدر النثیر من العجب چون درر از نوی نظم آن غرر آثار سلطان فواید سخنان بلیغ البیان

آن دانای سحبان مکان بر مناظم تالیفات همگنان تبرع و رجحان داشت سلطان فضل پرور آن ارقام بلاغت انتظام را

در صحیفه قبول خاطر همایون نگاشت چون ایراد آن کتاب بلاغت نصاب آیتی ظاهر و روایتی باهر از کمال دانشوری آن جالس

مسند شرع پیغمبری و نشانه از وفور دانشگری سلطان زمان و ارکان منیع المکان بود بمناسبت حال و مقام خاتمه این

داستان معارف انتظام را بآن ختام مشک ناب اعنی آن کتاب فصاحت نصاب مختوم نموده شد و جهت تذکره اولی الالباب محرر و مرقوم کرده آمد

سواد فتح نامه سلطان مؤید در جواب مراسله سلطان مصر و عزیز محمد الحمد لله علی ما خولنا من جلایل الآلاء و دقایق النعماء

حمدا یمتری من غوادی فضله کل دیمة تجاری الداماء نشکره علی ان جعلنا حامین لبیضة الاسلام و مؤدین فرض الجهاد فی

سبیل الله حتی سقط بجمیل مساعینا عن ذممهم کافة الانام وصلی الله علی سیدنا محمد عبده و رسوله الذی ارسله بالحق بشیرا و نذیرا

وعلی آله و اصحابه الذین اوتوا بشرف متابعته نعیما و ملکا کبیرا اما بعد فقد اصدرنا هذه المفاوضة الی الحضرة الرفیعة العالیة

والسدة المنیعة التی ما برحت عنایة الله لها عن غیر الزمان کالئة و السنة الانام بآیات حمدها تالیة و نعم الله تعالی لم یزل علیها

متتابعة و هی الحضرة العلیة الاجلیة الاکرمیة الافخمیة الاعظمیة الاورعیة الاورعیة العونیة الغوثیة الغیاثیة المؤیدیة المظفریة

المنصوریة العالمیة العادلیة المثاغریة المرابطیة سیف الاسلام کهف الانام مغیث الملة و معین الامة ساحب اذیال الفضایل

کعبة مطالب الوافدین مقصد الواردین مؤمل المعتفین ظهیر امیر المؤمنین اعز الله انصاره ولا زالت الممالک بنفحات دولته

ارجة و لمحاسنها متبرجة و عن مفاخرها مبلجة و سور العدل فی ایامه محروسة و صور الظلم بایدی اشماره مطموسة مدروسة

حاملة سلاما یزری بالعنبر السحیق و یفتق فی عضد المسک الفتیق و ثناء یحاکی الربیع و ابتسام انواره و البدر و انتشار

انواره باضوع من فوحات نسماته و الموع من لمعات سماته مجددة لرسوم المودة القدیمة التی لم یزل مخایل التغیر فیها عدیمة

متضمنة لتهنية الملك الذي ساقه الله اليها من غير طلب واتيح لها بلا تعب في تحصيله ولا نصب لقد دفع القوس الى صاحبها وقامت السعادة
الازلية لتلك الدولة بمواجبها فسررنا به سرورا اودع في قلوبنا المشرقة المشرقة نورا ومنبئة عن انه قد وفد الينا رسولا من تلك السدة
السنية الجناب السامي الاكبري الكبيري الخطيري المهذبي المكرمي المبجلي مقرب الحضرة العالية مؤتمن السدة السامية فانصوح الحارندار الكبير ادام الله
توفيقه وجعل السعادة رفيقه فاعرنا بدخوله علينا بالتوقير والاكرام فمثل بين ايدينا واعيا لما يجب رعايته من آداب السلاطين العظام
ونشر وبسر في مجالستنا الرفيعة الرافعة لمقداره والتقط من درر محادثتنا الكريمة ما زين به تحاف افتخاره وسوف آنس بحضوره واظهر السداد
في جميع اموره وقام من سنن الرسالة بواجبها وفرضها ولم يقصر في تبليغ الهدايا والتحف المودعة اليه وعرضها فقابلناها بحسن القبول
وسيرنا ذكرها ادراج الشمال والقبول ثم اذناه بالانصراف اثر ما لاحظناه بصنوف التبجيل والتكريم وشرفناه بفنون التوقير والتعظيم
وبعد ما وفيناه حظه من الانعامات اللائقة ونشرنا رايات الخالفة واودعناه تحية تروي حديث الود القديم واصحبناه كتابا مؤكدا
لعهود المحبة الثابتة بيننا وبين ذلك المقام الكريم متضمنا لبعض ما يجب انهاؤه الى مسامعكم العلية علما منا بمسرتكم لما خصنا الله به
من نعمه التي يعود نفعها الى عامة المسلمين فنعمتهم وجب شكرها وبما يظهر على ايدينا من خبايا الالطاف التي يسير في الخافقين مسير النيرين
حسن صيتها وذكرها وسواه لا يخفى على علومكم الكريمة ان طوائف الافرنج اللعين خذلهم الله [illegible] من اعظم الكفار ضررا بالمسلمين
في كل زمان واشدهم اضرارا بثغور اهل الايمان وكانوا في هذه الازمنة هؤلاء الكفرة الفجار قد سدوا السبل في البحر على التجار
يأخذون كل سفينة غصبا ويعبثون فيها اسرا ونهبا فاقتضى عزائمنا الماضية وهممنا العالية التي لم تزل تحجب الكفرة عن وجه الا سلام
ناصية ان نغزو منهم المسمى افرنج ونذيل لانهم اكثرهم فسادا واكبرهم عتوا وعنادا لكثرة مراكبهم وسعة بلادهم وجموم
عددهم للمحاربات وعنادهم ولان لهم عدة فرض مصاقبة لبلادنا يقيم سفنهم لديها ويأوون عندما اخذ مراكب المسلمين اليها
وكانت عمدتها القلاع الكائنة لهم في بلاد موره لا برحت بالمؤمنين مأهولة ومعمورة وكنا قد فتحنا منها بعون الله تعالى
في العام الماضي القلعة المسماة باينه بختي وبها كان يحصل معاشهم ومنها يتيسر انتعاشهم وارتياشهم بعد ما احاط بها عساكرنا المنصورة
برا وبحرا وسلكوا اليها سهلا ووعرا وكان طوائف الافرنج ارسلوا اساطيلهم اليهم نجدة لهم مشحونة بالرجال وآلات الحرب ظنا منهم
انها تمنع عن احاطة اساطيلنا المنصورة بالقلعة فتفرج عنهم الكروب اذ كان من زعمهم الفاسد ان احدا لا يقدر في البحر على مقابلتهم
فضلا من مقاتلتهم وعلى مكافحتهم فكيف على مكافحتهم فلم تغن عنهم تلك الاساطيل فتيلا ولم يجدوا الى ما ارادوا سبيلا ولم يكشف

ما تيك

ما تيك الاعوار والانجاد لهم عليلا فانه لما وصلت بعض عساكرنا المنصورة من جانب البحر فالموهم بجميع مراكبهم وظنوا انهم ظفروا بغاية مطالبهم وآرابهم
فلما التقت الفئتان والتفت الساق بالساق ابادهم المسلمون ما بين اغراق واحراق وقتل وازهاق واسر بالاسار والاوثاق فجردوا عما
جمعوا خائبين فولوا على ادبارهم هاربين واما العساكر الاسلامية فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم يمسسهم سوء سالمين غالبين وقد
اخذوا منهم غير ما اغرقوها واحرقوها عدة مراكب مشحونة عندها التلال بل الجبال كلها مملوءة بعدد الحرب وشياطين الطعن والضرب فاضطر اهل
القلعة الى تسليمها بالامان وذلك في العشرين من محرم الحرام سنة خمس وتسعمائة ففتحناها بالكماة والشجعان وجعلنا كنائسهم مساجد
ومباني خمورهم معابد يؤدون فيها الصلوات المفروضة ويقيمون الجمع والاعياد والحمد لله على اعلاء كلمته فانه من جميع ما غزوناه
هي غاية المرنا وان الله بصير بالعباد وهذه القلعة واقعة على احد الخليجين المحيطين بطرفي بلاد موره فبنينا على مدخله قلعتين منيعتين
كأنهما كوكبا دجنة فاصبحتا اقوى مانع عن دخول الكفرة في الخليج وامنع جنة فملكنا الخليج من جانبين ودخل في ممالكنا المحروسة
بحذافيره ما في الطرفين فانصرفنا بفضل الله فائزين وبالمقاصد حائزين ظافرين وكتائب الاسلام منصورة والويته
منشورة وآيات نصرنا بالسنة السيف والسنان متلوة مذكورة ثم اقمنا بدار السلطنة ادرنه حفت باصحاب الميمنة الى ان تولى الشتاء
وانقطع توالي الامطار والانداء فرجعنا عنها في ثامن رمضان المكرم للعام الماضي ذكره وغزوناهم كرة ثانية واعتصرام
العزائم الى فتح قلاعهم ثانية متوكلين على الله لا على كثرة الجنود والعساكر باذلين انفسنا لاعلاء كلمة الله لا للقصد السيار او
لاكتساب الغنائم واقتناء الذخائر وامرنا اساطيلنا المنصورة الشائعة في خليج اينه بختي والاسطول الذي رسمنا ترتيبه في السنة
الخالية في فرضة پرونز بالوصول الى قلعتي قرون ومتون اللتين لا تفي بوصف متانتهما الشروح والمتون وهما فرضتان
على لجة البحر والقطبان اللذان عليهما يدور فلك نعمتهم والقاعدتان اللتان عليهما يستقر بنيان دولتهم والقلعتان اللتان
نشئتا على وجه الدهر خالا ولم تملكا قط وبالا ولا فتنا لا يفرق فيهما بين الطين والماء وبروجهما توازي بروج السماء وتناطح الثور
والجوزاء فبلغنا مع العساكر المنصورة من جهتي البر والبحر بعد طي المراحل وقطع المنازل اولا الى قلعة متون فنزلنا
عليها واحطنا بها فكانما احدق باهلها المنون وفتحنا سور البلد بعد اربعة ايام بفضل الله ذي الطول والانعام فاما
سور القلعة فكانت في غاية من الصعوبة والمتانة لما انه يحيط به خندقان عريضان عميقان يمنعان عن العبور الى جانب السور
والسور بنوه على وجه بديع واسلوب منيع لا يؤثر فيه الطوبات والمجانيق فلا يرى الى فتحها طريق غير المحاصرة والتضييق

وعلى جملة نصبنا الطوبات فهدمنا بها روس ابراجها ليلاً بين لمحاربنا عليها مجال لا علاجها ولقد قتلنا منهم بانواع الطوبات
والنشاب خلقاً كثيراً سيما من كان منهم بامور الحروب بصيراً وفي اثناء المحاصره وصل الفرنج خذلهم الله واباد هم وجعل سنة
معاسهم ومعادهم في قريب من مائة مركب افتنوا في ترتيبها وتشحيها قدر همهم وقواهم مقدرين انهم الغوا من كل منها حصناً حصيناً
وسهم واواهم يدركون منها مباغيهم ومناهم وقد قدموا امنها مركبين عظيمين عليها اجل اعتمادهم وفيها الكثر طواغيتهم وا غلب
عدتهم وعتادهم فتسارع اليهم حمس الكتايب مستنصرين بالله في خف من المراكب لكل احوس جري واشهم ذكي كمي يعدون
الموت في رضاء الله نهاية الامنيه ويجدون الشهادة في سبيل الله غاية البغية والفرار عنها اشنع العار وافظع الدنية حتى
اذا اتدانى الزحفان وتلاقى الصفان وعادت المجادله مصاوله والمقارعه مصارعة فما ترى الا ضربة خدباء كشدق
الاهول او طعنه فوهاء كعين الاجل اهب الله للمسلمين ريح النصر وانشاء للمشركين سحابة القتل والاسر فاثرعوا منهم دينك
المركبين مع ما فيهما من ادوات الحراب وطغاة الطعان والضراب واغرقوا بعضاً اخر من مراكبهم فولى الباقون مغلوبين
وانضاعوا مخذولين فانصرف الاوليا تولاهم الله سالمين غانمين منصورين مسرورين وقد بنوا للايمان ركناً سديداً
وكسوا وجه الاسلام نوراً جديداً واتخذوا هذا اليوم عيداً وايقنوا بان فتح القلعه قريب وكانوا يظنونها بعيداً ثم بعد عدة ايام
انتهز الفرنج فرصة واختلسوا فرجة فتقدموا في خمسة مراكب قبيل العصر ثم ازور واحدها جانباً وصار عن رفقته مجانباً ووصل
الاربعة الباقية الى القلعة على غفلة من عساكرنا البحرية كالطير الواقع والشهاب الساطع فدخلوها وكانت مملوة بحوايج الحرب
والقتال مشحونة من اهل الباطل بالابطال ومساعير نيران الجدال فتهجمت بعض مراكبنا واخذوا تلك المراكب لكن بعد ان خلاها
الكفار وقضوا منها الاوطار واغتنم المسلمون بذلك اشد الاغتنام ولم يعرفوا ان هذه غنيمة باردة ساقها الله الى اهل الاسلام
ولما اشتغل اهل القلعة باستقبال المراكب وجلب ما جاء لهم فيها لم يبق على البروج من العلوج الا قليل من مستحفظيها فالقى الله
في قلوب المومنين عساكرنا البرية ان هجموا القلعة من جانب البر وعبروا واخذ فيها بفنون من الحيل ثم تسوروا الحيطان بالمسامير
والارسان وبادر الكفرة برمي الاحجار والنفط والنار عليهم فما اضروا وهم على ما عزموا عليه من التسور والتسلق اصروا فما كان الا قدر
ايماء بكف او ايماء بطرف حتى ملكوا عليهم وقت العصر جدرانهم ويسر الله خذلانهم فنحروا وانحوا الجزور في المجازر وذبحوا ذبح الغنم عشاير
بعد عشاير فتركوا في الاسواق متفسحين ونبذوا بالعراء مطرحين قد شرقت بدمائهم السبل وغصت باشلائهم الشوارع

واضحت

واضحت دورهم وقصورهم مذابح لهم ومحافلهم ومجامعهم مصارع وقتلوا الشيوخ واسروا الشبان وسبوا
جملة ما في القلعة من الاطفال والنسوان ولم يبق منهم احد الا وقد شمله القتل والاسر بالاسر والسبي والقهر والقسر ودخل
كل ما كان ومن كان في تلك المراكب غير القتلى في الاسارى والغنايم فصح ما قيل في المثل المضروب رب بقظان يسعى للنايم
ولم يقتل من المسلمين سوى اربعة انفس استشهدوا في اول الوهلة وكان يظن انه يهلك في فتحها الاف منهم بغير مهلة
وهذا من اعجب العجايب وقد شاهدناه وما كنا نصدق به لو كنا سمعناه وكان هذا الفتح في الرابع عشر من محرم الحرام
لسنة ست وتسعماية ثم اتخذنا مساجد بيعاتهم طالما كان يحضر فيها القسوس ويضرب فيها الناقوس فها هي الان لا يسمع
فيها غير صوت الاذان وتلاوة القران وجعلنا اعظم كنايسهم جامعاً لقيام فيه الجمع والاعياد ونصبنا فيه منابر للخطب
وتلاوة الفرقان العظيم على روس الاشهاد ثم امرنا بجمع الاسارى من الرجال وكانوا عدة الوف فضرب بين ايدينا في
اربعة ايام اعناقهم وقصم ظهور المشركين ازهاقهم ثم رسمنا لبعض الامراء ان يتقدم الى قلعة قرون وهي مما درج بحضرة فتحها
سوالف القرون فتسلمها وما ناخمها ومايناخم قلعة متون من القلاع الاربعة وهي قلعة اناورين ومليونة وقشار
وقسطل الفرنج وكلها كانت مملوة بالوف من الفرنج وساير الطوايف من النصارى ويتزاحم بروجها النجوم فكانما تطلب عندها
ثاراً واهلها قد نزلوا عن معاقلهم بالاستيمان لما شاهدوا ما حل بامثالهم بسبب الطغيان وكان هذا الفتح في الحادي عشرين
من محرم هذه السنه وشحنا جميعها بالكماة والحماة ورتبنا لهم جميع ما يحتاجون في محافظتها اليه من العدد والادوات
والاسلحة والطوبات واتخذنا في كل منها مساجد وجوامع وغيرها من شعاير الدين ليغتاظ به الكفار وينشرح صدور المومنين
وكانت لم يرفع في واحدة منها راية للمسلمين الى هذا الزمان بل لم يعبد الله فيها احد من اهل الايمان وانصرفنا واعلامنا بنسايم النصر
العزيز خافقة العذبات ورايات انا باكلة الفتح المبين محفوفة الجنبات والمسلمون وجوه اقبالهم مسفرة واغصان امالهم مثمرة والاقدار
لهم مساعدة والاكدار عنهم متباعدة والمشركون لعبت بهم ايدي المنايا وصاروا للردى دراياً ولسهام البلايا رمايا وغمهم
المصايب والرزايا هذا مع ما قد كان امرنا في العام الماضي بعض امراء الاطراف بان يغزو البلاد الافرنجية الواقعة وراء مملكة
اللعين انكروس فشن عليهم غارات شعواء واوقع بهم فاوقع في داهية دهياء وسفك من رجالهم الدماء وسلط على ذراريهم
ونسايهم السباء واحاط دايرة الاسر والقتل بالبقية منهم والقتل واحرق منهم وقراهم حتى ارتفع عنها الصلوح للزروع والنسل

وقد فعلوا بهم الی الیوم مرات عدیدة وکرات جدیدة وبالجملة لا بعاین الفرنج فیما علمنا منذ مائتی سنة ما عاینوا فی هذین العامین من الذل
والصغار والتبار والدمار والتسارع الی دار البوار والحمد لله علی نعمة التی اهدت الی نفس الاسلام ابتهاجا واوقدت فی قلوب
اهلها من السرور سراجا وهاجا وکبت علی مفارقهم من الفرح تاجا وکانت هذه الغزوة سبب مکث الجناب السامی الامیری الکبیری
الخازنداری فی بلادنا حیث دخلها ونحن فی الغزاء والمجاهدة مع الکفرة الاشقیاء فارسلنا الیه ورسمنا له ان یقیم بمحروسة ادرنه
الی ان نعود الیها ونبسط ظلنا السابغ علیهما ثم الملخص الملتمس من اخوتکم ان یتتابع بیننا المراسلات ویتوالی المفاوضات فان
الوداد بها یصیر واری الزناد وشامخ العماد ثابت الاوتاد والسلم وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه وسلم داستان

مشتمل بر فتوحات مبشره میمنت آثار سلطانی در بیان وقوع بعضی حوادث ملکی در حین توجه بفتح ممالک متون و قرون جهت توجه سلطان
مجاهدان دران جوانب بعیده آن قدر زمان و خروج شخصی از جانب عجم در میان ولایت دانش ایلی با دعای فرزندی آل قرامان
وگفتار در کیفیت ارسال سلطان مسیح پاشا را بعد از سفر متون بجانب قرامان و دانش ایلی و توفیق عساکر منصوره بدفع
خصم و استیفای قلاع و حسن اخلاص و خدمات جلیل بیک رمضان اغلی و صنادید دانش ایلی بمطاوعه و ایلی همواره

معهود گردش سپهر دوار و موعود دیدهٔ تجسس از تصارف لیل و نهار بر صحیفهٔ روزگار آنست که چون سطوات خورشید جهانگشا
بقهرمان غلبه و استیلا بر روی زمین دعوای توحد و استقلال در عالم افروزی نماید و بقوت پنجهٔ نور و بازوی لمعات گیتی ظهور
ممالک ربع مسکون در قبضهٔ تصرف او در اید البته مصابیح شبستان سپهر و مشعله داران انجمن این انجم فرخنده چهر را بهیچ وجه
نمایش پیش دیدهٔ راصدان انوار نماند و به شعشعه از شمسه لوای نیر اعظم در جمیع اقطار وجودات ذره سان کواکب صغار را مثلا شئ
گرداند لیکن چون غبار تیره بوم مظلم زمین بنیاد پرده داری جهت احتجاب و تواری خسرو گیتی جناب آفتاب عالم تاب آغاز کند
و ظل ظلمانی این اجرام کثیفهٔ اجسام حاجب دیده شد جملهٔ گروه انجم سیار شود هر یک ستاره از غایت تنک حوصلگی بنیاد خود بینی
نهاده تعینی بخود راه دهند و هر کدام از ذرای در ارای مثال از رتبهٔ سهایی بداعیهٔ مجلس افروزی آهنگ بزم آرایی در عرصهٔ ملک
و شهادت نهند مؤلفه چو مصباح صباحی شب نهان گشت چو کرم شب چراغ انجم عیان گشت لیکن معلوم است که خود نمایی ذره
چندانست که در تنگنای روزن سرنشین در انسایه اجرام ظلمانی از بسط شوکت و سلطانی خورشید پنهانست و جلوه گری کوکب
سها تا آن زمانست که منحوق صبح مشرق از طلیعه خسرو مشرق درماورای کوهسار افق نانمایانست بیت

انوار افتاب چو پیدا شود ز شرق پیدا بود که چند بود رونق سها چنانکه مماثل ظهور این معنی در آینهٔ عالم صورت بنیاد جلوه نمایی نهاد
و در عرصهٔ ملک سلطان مجاهدان احدوثه از حادثات زمان برین مسلک بیان عیان افتاد القصه در تاریخ سنه ست و تسعمایه
چون سلطان السلاطین دو سال علی الاتصال قبل از آن جهت اندیشهٔ فتوحات فرنک در اقاصی کشور روم ایلی توغل فرمود و جهت تسخیر
ممالک بر و بحر آن جوانب باعلاء اعلام اسلام در ترتیب اسباب احتشام و تجمل توقف سلطان دران اطراف و حدود بعضی نفوس خبیثه و عقول
ضعیفه بدستور معتاد بنیاد فتنه انگیزی در حدود و ولایات قرامان نهادند و در اندیشهٔ تحریک مواد فساد باختراع اکاذیب و استماع اباطیل افتادند
و یکی از مردم مجهول النسب و کودکی بی بضاعت حسب و ادب را ابراهیم نام که در جانب دیار عجم با دعای فرزندی آل قرامان نزد سلاطین آن ممالک
می بوده و جهت انقراض پادشاهان بایندری از آن جوانب توجه بمملکت عرب نموده جمعی سواقط و اراذل و بعضی مخاذیل و انذال او را وسیلهٔ اعتبار
و استظهار خود ساخته اند و آوازهٔ فرزندی قرامان او را میان افواه و السنه دران حدود انداخته و بعضی از مردم دانش ایلی که از بقایای
مفسدان قدیم قرامان بودند باین خبر قدوم آن شخص مجهول الحال در غایت بهجت و استبشار تلقی و استقبال نمودند و او را میان ولایت
دانش ایلی در آورده اند و باتفاق جمعی آهنگ فتنه انگیزی کرده اند و جمعی از همان قبیل مفسدان فاسد دست و زبان را بکلی دانسته
الکلی میان خود حکومت و ایالت برگماشته اند و چون در نواحی لارنده مانعی و رادعی ندیده اند در میان مملکت در آمده مباشر انواع
فتنه و فساد گردیده اند بیت چو عرصه تهی گشت از نره شیر شغالان بمیدان در آید دلیر بعد از شیوع و وصول این اخبار
بمسامع شاهزادهای کامکاری خصوصا خلف خلفاء جهاندار و ثمرهٔ شجرهٔ سلطنت و اقتدار سلطان محمد ولد سلطان شاهنشاه پنبرهٔ
خداوندگار عالمدار فی الفور ملازمان و خدام خاصهٔ خود را با بعضی لشکریان قرامان مجتمع ساخته و از روی تهور و دلاوری بر سر الجانب
بر سر عتی سرجه تمامتر تاخته و آن شبل غضنفری بیک حمله شیر دلانه عرصهٔ ملک را از مزاحمت و شغل کردن گرگ و شغال را پرداخته و بهرجا
رسیده رعایا پریشان خاطر را بدلداری و القاء امن و امان بنواخته چون خبر وصول شاهزاده با جماعت مفسدان رسیده دیگر هیچ احدی
از ایشان عنان تمالک و مصابرت را بمواجهه و مقابله باز نکشیده و آن جماعت مزاحم از نواحی ان خارجی ظالم مانند غباری متراکم از هبوب
نسیم صبا بیکدم از هم ریخته اند و مانند تودهٔ خاشاک از گزند باد آنجهان شاهزاده بی باک گرد فتنه ایشان با جرام اثیر بر آمیخته و مخالفان
هم از راه فرار بار خود را میان کوه و کمر دانش ایلی انداخته اند فاما هنوز از حدود و اقطار مملکت بالکل نپرداخته اند بیت جان نمیداد عدو از پی تاکید حیات
رفت و شمشیر ترا بر ساعد آورد تا آنکه درین اثنا بنا بر وصول خبر این گستاخی و جرات آن جمع مفسد و خروج آن گروه معاند

اقبال
مکاید بسمع نواب آن خسرو عالیجناب و خلف خلیفه حق بحق و صواب سلطان اعظم نامدار جالس سریر خلافت و اقتدار ظهیر السلطنة دار الا
سلطان احمد خان نصره الله المستعان فی الحال با وفور عساکر جنود خاصهٔ خود و تمام لشکریان رومیه صوفی که در تحت ظل رایات ایالت او بودند
به نیت قهر اعدای دولت و اخراج خوارج مملکت بتعجیل هرچه تمامتر بمملکت قرامان رسیدند نوئین اعظم اکرم عمدهٔ ملوک صاحب خیل و حشم علاء الدوله بیک
ذو القدر که از نبیت یافتهای این خاندان خلافت مکان بود بی توقف فرزند خود شاهرخ را با چندین هزار دلاوران دلیر و جوانان
صاحب شمشیر بملازمت سلطان و ولی العهد این خاندان خلیفه زمان رسانید و جمعی در معسکر سلطان جوانبخت بهم منتظم و ملتئم گردانید
که سالها بود که چنان معسکری پر احتشام دران حدود بان اجتماع و ائتلاف بهم نپیوسته بود و ناظران روزگار التحیة بر شمه مبتنی از
اهل اخلاص و جانسپاران کثیر الاختصاص مرتبا بهم نپیوسته بودند آن سپاهی عسکر یکدل و سپاه مجادل در راه خدمتکاری شاهزادهٔ مجد و مساعی
و دوام نظام ملک و سلطانی را داعی و راعی بودند و بهچنین ازین اقبال آن مظهر سلطنت و جلال برادر زادهٔ آن سلطان موید کرم نوبت
بخت و سعادت جد و بدولت و نعمت عم و دولت مدد شنقیر و در سبب مخالفان از میان مملکت کرده بود از همانجا باستقبال نواب عم ابوت
منزلت مبادرت فرمود و بالتیام ایادی ملاطفت مبادی ان عم عمیم الافضال مسارعت نمود و عذر قدوم فرخنده رسوم عمی ابو کات
والد سلطنت انتساب و باستقلال خود در هر باب بزبان فصیح و بیان ملیح صحیح بتقدیم رسانید و در نظر عم عاطفت مآب مستحسن آن اعمال
و سبقت آن شاهزاده در طور دلاوری و دشمن پردازی و اهلیت و استحقاق او بمسند سروری و سرافرازی بغایت مستحسن و مقبول نمود
و سلطان نیز برادر زاده را بنوازش پدرانه و عنایات و اصطناعات خسروانه منظور و ملحوظ فرمود و بعد از ان سلطان جوانبخت بلارنده
متوجه دفع فتنه و فساد مفسدان جهت تسکین خواطر ساکنان قرامان بسکینه و اطمینان امن و امان شد و شاهزاده سلطان محمد را
بر مقدمه عساکر مظفر طلیعه مقرر داشت و ازان محل براه تحمدی ایل متوجه مغر و مقر آن خارجیان ملک و مظاهر شر و ضرر شد
چون آن قوم مفسد خبر وصول عساکر سلطان احمدی و توجه جان شهزادهٔ موید با ایدی شنیدند از قرارگاه خود فرار نموده بدرون کوهستان
داش ایلی چون آتش جهانسوز در درون سنگ پنهان و متواری شدند و انجماعت پریشان روزگار از مهابت اجناد نصرت آثار
چون بهایم و سباع ضار هر یک در کنج یک کمسار متحصن بسختی احجار گشتند بیت فانک شمس والملوک کواکب
اذا طلعت لم یبد منهن کوکب و چون اوآن فصل پاییز و محل برگ ریزان بود و دران کوهسار برف بسیار بارید و گرفت
ره مداخل و مخارج آن ییلاقات بتختهای جلید مسدود و الالوه آب شدن پذیرفت و از تحمدی ایل که کوهی در غایت سردی هواست

مجال عبور لشکریان نبود و سر آمد دران ولایت سلوک العود احمد احمد واصوب نمود و از انجا رایات احمدخانی زمام اعزام را
بجانب اماسیه معطوف داشت و اندیشهٔ دفع و استیصال انجماعت مفسد را بفصل بهار باز گذاشت و شاهزاده سلطان محمد را
در حین فتح با فتح و خدمت والد سلطنت مآب تحقیق و فایت و ضبط حدود ملک از عروض تشویر و اضطراب مقرر نمود و کیفیت ماجرای
حالات را مفصلا بدرگاه جهانپناه خداوندگار سلاطین روزگار اعلام فرمود چون دران زمستان سلطان السلاطین جهانی
از سفر غزا و جهاد بدار الخلافه معاودت فرموده و تفاصیل مفاسد آن جماعت مفسد را بمسامع جلال اصغا نمود توجه خسروانه
بتدارک آن مفسده ملکی و دینی مصروف داشت و مطلقا اندیشه رفع آن فتنه را در معرض تسویف و تاخیر نگذاشت
و بی توقف حکم لازم الاذعان اصدار فرمود که تمامی امرا و لشکریان ممالک اناطولی جهت توجه بحدود قرامان و باشتاب
دفع و رفع آن باغیان باطغیان مهیا و مرتب نمودند و از خدام آستان همایون جماعت سلاحداران و علوفجیان و از ینکچری
موازی سه هزار مرد مکمل و چهار هزار عزب از عزبان اناطولی باین سفر روند و سپهسالاری لشکر را بوزیر اعظم الزمان
که مسیح پاشا بود رجوع و تفویض فرمود و مشار الیه نیز با جماعت خدام عتبهٔ علیه در تاریخ رمضان سته و تسعمایه از
معبر اسطنبول عبور نمود و تمامی امرا و لشکریان اناطولی را بخود ملحق ساخت و با آن سپاه با حشمت لوای حمایت
و ریاست بر آسمان برافراخت و چون بقرامان در آمد اولا بخدمت پادشاهزاده سلطنت پناه سلطان شاهنشاه
استسعاد یافت باتفاق لشکرهای قرامان بجانب لارنده توجه نمودند و سلطان شهنشاه در لارنده بخواص خود توقف فرمودند
و تمامی امرا و لشکریان خود را نیز در صحبت مسیح پاشا بجانب اوغادی روانه نمود و جهت مصلحت ضبط سرحد از شرور
مفسدان و محافظت از خروج خوارج از ان میان در اوغادی مسیح پاشا قلعه عظیمی بنا فرمود و مداخل ان حدود را
بتعمیر آن قلعه محکم و مضبوط از عروض شرور اعدا آمن و ضبط نمود و لشکرها که همراه داشت دران جانب فرقه ساخت
و از اطراف و جوانب داش ایلی اعلام نصرت و فیروزی عساکر منصوره را برافراخت چنانچه خود با یک فرقه ازین سه
فرق سپاه متوجه تسخیر و تدمیر آن ولایت و اذلال جماعت سرکشان و رساق شد و جمعی که آن فتنه را تحریک کرده بودند
و در خروج و دعوای آن پسر مصنوع قرامان سعی نموده بمیان خود آورده بودند ملحوظ نظر تادیب و تعذیب داشت و دو
فرقه دیگر را از عساکر منصوره براههای دیگر بر مساکن داش ایلی گماشت بعد از توجه سپاه مظفر سلطانی از اطراف

وجوانب آن نابعان تسویلات شیطانی جمیع سرخیلان واعیان ورساق که در انجوانب بایقاع آن فتنه متهم بودند جون
ملاحظهٔ قهر آن لشکر خونخوار وهیجان شکوه وشوکت او اظهر شعار نمودند دانسته شد که این لشکر مظفر نه ازان مقوله سپاهست
که بقوت بازوی مردانگی وباستوای مساکن در صدد ممانعت ایشان توان در آمدن ودر حال مقابله ومواجههٔ آن سپاه
موفق وآن غازیان مؤید بتایید حق در معرض معارضه از عهده توان برآمدن زیراکه هرکه در کوی هوایش می نهد پای هوس
روز اول ترک سر باخود مقرر میکند لاجرم بخواه وناخواه همگی اوباه ورساق از راه متابعت وانقیاد تلقی نمودند وآن شخص که اورا
ولد قرامان میگفتند از میان خود بیرون کردند وهمگی صنادید مجدد المواعید ومواثیق احکام تجدید عقد عبودیت و
اخلاص نموده التجا بدولت نواب همایون آوردند وحمل آن واقعه بجهل ونادانی فرقه قلیلی از جهال وسفهای قوم مینمودند
ومتشبث باین سیاق قرآنی که افتهلکنا بما فعل السفهاء منا می بودند هرآینه مسیح پاشا نیز همگی آن صنادید قوم را
تشریفات وخلعتهای فاخر پوشانیده وحملکی را بتاکید سلسلهٔ خدمتکاری با آن استان خلافت ومجد مجدد وساعی
گردانید جون آن شخص که سر فتنه این فساد بود خود را در سلک مردم مجهول ازان ورطهٔ هلاک گریزانید وجریده وپنهان خود را
بدیار عرب رسانید وباز در انجا خود را بعنوان آل قرامان متهم ومشهور گردانید حاکم حلب جهت هواخواهی سلطانی آن
شخص را گرفته اکنون محبوس حبس ابدی آنجاست وجهت ملاحظهٔ خدمتکاری این آستان اورا الکم نام کردند که نامش در هیچ
مجمعی برنخواست جون مهمات دولت وضبط مملکت ودفع شر وراعدا وقمع وقلع عرق خصومت خصما باهتمام مسیح پاشا منتهی
گشت تمامی سپاه را رخصت داده بروفق تذییل این داستان در تدبیر واندیشهٔ ضبط آن حدود واقطار ساعی شد
در شکست لشکری یا در فتوح کشوری نیم پیغامی ازان درگاه اعلی بس بود تذییل داستان بذکر حوادث سابقه
ولاحقه دران اقطار ممالک سلطان جون تکمیل لوازم امن وامان وتوثیق مصالح ممالک قرامان وسد ابواب
مداخلات مفسدان دران حدود واقطار مخالفان از حسن متابعت ومطاوعت وخدمتکاری وبدوام التیام الفت وطاعتداری
ملوک وحکام انجوانب مترقب ومنتظر بود وزیر صاحب تدبیر مسیح پاشا بعد از دفع خصما اکثر برانجاز لوازم وشرایط
ضبط ونسق بود مقرر ومقدر نموده بهر یک از اوحکام آن سرحد بارسال رسل ورسایل نظم مصالح جمهور نمود اما
اهل الباب جمیع مناظم انجوانب وانتظام اکثر مبانی ومطالب اولا بکمال اخلاص وبثبوت قدم اعتقاد وخدمتکاری

وصفای

وصفای نیت بفرمانبرداری وطاعتداری امیرا یالت شعار راجب وانسب ملوک روزگار خلیل بیک بن داود بن ابراهیم
مشهور برمضان اغلی مبتنی مینمود وثانیا باتفاق کلمهٔ صنادید سرخیلان داش ایلی بر عبودیت خدام سلطان وثبات عقد
ونیات ایشان بر مطاوعت وایلی جو اکه در اکثر اوقات ظهور مفسدان ملک از سرحد شام واقوام ورساق واولاد درغود از
بقایای قرامانیان بظهور میرسید وسابق ولاحقا اولاد قرامان باستظهار اولاد درغود همیشه لوای غدر ومخالفت را
ازان حدود برکشیده فتنه وفساد میکشیدند وسابق بران حادثهٔ بر فتنه وآشوب زمان ازان مدعی فرزندی قرامان در شهور
سنهٔ اثنی وتسعمایه از میامن حسن تدبیر ومحاسن آراء صایبه وزیر خیر رکن خلافت عالیشان اعظم الوزراء
فی الزمان علاء الدین علی پاشا بنابر الفت وملایمتی که وزیر مشار الیه را با خلیل بیک رمضان اغلی بود وبتعاقب واسلات
وبتلاحق مجاملات خلیل بیک را بردفع اولاد درغود مقرر داشته بود وستد سدید شمشیر دلاوری خلیل بیک را بر رقاب ان مفسدان
برگماشته ومجاری ان احوال برین مسلک ومنوال بود که جون اولاد درغود اباعن جد وزیر وجد الملک ملوک قرامانند وبحکم قرابت
اولاد درغود دخترزادهای ایشانند جون اولاد قرامان اصلا وفرعا مستاصل شده بودند واما از بقایای درغود
اولاد احمد بیک را در حدود سنهٔ سبع وثمانین وثمانمایه همان علی پاشا مشار الیه باو سلطان مجاهدان همگی انجماعت مفسدان را
بسطوت عساکر سلطانی از حدود داش ایلی وجبل بلقاص ازعاج واخراج نموده ودر اوقات مخالفت سلطان مصر همگی
اولاد درغود گریخته بودند واهل شام ایشانرا ابالت ورعایت نموده سلطان مصر طرسوس را که سرحد نزدیک شام است
بولایت قرامان بانجماعت تفویض کرده بود ودران حدود انواع مفاسد جهت قرب مسکن آن مخالفان بولایت قرامان
وغیرها میرسید جون دفع اقوام درغود ازان جوانب در ابتدا بسعی علی پاشا اتفاق افتاده بود هرآینه همیشه رفع واستیصال
ایشانرا مقتضی صلاح دولت ملاحظه مینمود وجهت تمشیت این مقصود با خلیل رمضان اغلی در تدبیر دفع درغودیان مطارحات
فرمود زیراکه خلیل بیک اباعن جد از مخلصان خاندان خلافت آل عثمان بود جنانچه جد مشار الیه ابراهیم بیک مدتها صحبت وخدمت سلطان
سعید حضرت مکان سلطان محمد بن بایزید یلدرم خان مستسعد می بوده وسلطان مدتها قرشهری را با توابع باو ارزانی فرموده ودر
سلطان وظایف مردانگی بظهور میرسانیده وبلقدم خدمت وبوسایل علو همت خود را مستحق این عنایات خاندان گردانیده
دران سلسلهٔ اخلاص موروثی را خلیل بیک درین اوقات مستمر ومستقر داشته وبرحسب اقتضاء الحب یتوارث آن رابطهٔ

متجدد و متأکد کرده بود بنابران سلطان مصر بداعیه آنکه خلیل بیک را از سرحد شام مدفوع سازد و آن خانواده را که بمحبت و خدمت
آل عثمان اختصاص دارند از آن حدود براندازند باولاد درغود اعلام کرده که چون ایشان همیشه از تمامی مطالب خود در آن
سرحد مانع و رادع است باتفاق اقوام خود همیشه مترصد فرصت باشند که در وقتی مناسب بر سر او شبیخون و ایلغار کنند
و بنابر قرب جوار که با مملکه خلیل بیک داشتند این دست برد را باو باظهار آورند اما منهیان غیب از کیفیت این دواعی
طبیعی بگوش هوش خلیل بیک رسانیدند و از کیفیت مکر و کید اعدا او را مطلع و آگاه گردانیدند لاجرم مشار الیه نیز وظیفهٔ
حزم و احتیاط خود مرعی داشت و لوای مبارزت در عرصهٔ تهور و حماسه برافراشت و هر روزه مترصد انعقاد مجمع التحام
و منتهز فرصت انتقام می بود لیکن دران اثنا سلطان قایتبای پادشاه مصر بحکم مالک الملک آجال از سلطنت ملک مصر
بدن انخلاع و انعزال یافت و این عداوت مخفی و خصومت معنوی میان خلیل بیک و اولاد درغود اشتداد پذیرفت چون
علی پاشا را با خلیل بیک طریقهٔ برادری مدتها درمیان بود دران ولا مراسلات و مفاوضات متوالی برخصت و اذن عالی بخلیل بیک
اعلام نمود که اکنون فرصت دفع اولاد درغود دران جانب شده و دفع آن منافقان قدیم این آستان خلافت موجب
اختصاص عنایات سلطانی و تحصیل مطالب و امانی خواهد شد و فوات فرصت نزد خردمندان عیب عظیم است و در رفع اعادی
تهاون و تمادی مودی بندامت و آفات وخیم است بنابرین بواعث از جانب روم خلیل بیک و از جانب شام اولاد درغود
بنیاد خصومت نهادند و از طرفین لشکرها جمع ساخته در اندیشهٔ مغالبه و مقابله افتادند و اولاد درغود موازی شش هزار مرد
سپاهی بهم رسانیدند که مبادرت در خصومت نمایند لیکن جهت موانع کلیه بآن داعیه اقدام نتوانستند نمود و بنابر آنکه
اولاد درغود در محلی مستحکم از کوه بلغار بودند خلیل بیک را نیز بر سر ایشان مجال نهضت نبود و چون خلیل بیک میان حکام آن نواحی
بشجاعت و ضرب شمشیر و باصابت رای و حسن تدبیر موسوم بود و بشیوهٔ ممدوح الحرب خدعة او را کما ینبغی محقق و معلوم
سرآینه در تدابیر دفع اعدا بتقدیم آرای صایبه اولا بمبادرت فرمود و رسولی مخبر از القای محبت ذات بین و ابدای اصلاح فیما بین
جانبین باولاد درغود فرستاد و در این اثنا اهواء اسلحهٔ لشکریان خود را ظاهرا از مجمع لشکرگاه خود دستور توجه بمساکن خود داد
فاما موازی یکهزار مرد مکمل از روی حزم و احتیاط در نواحی جناح مخاصمه و اقدام بر خود باز داشت اولاد درغود چون کیفیت
پریشانی و غیبت سپاه خلیل بیک را شنیده اند ایلچی را حبس کرده با آن شش هزار سوار بایلغار بر سر خلیل بیک رسیده اند و روز

سه شنبه

سه شنبه از اول شعبان سنه ثلث و تسعمایه یکبار بر دروازه شهر آذنه که مستقر حکومت خلیل بیک است علی الغفله
تاخته اند و خصم را باین مسارعت مضطرب ساخته اند خلیل بیک نیز با آن یکهزار مرد دلاور که از شیر دمان و
غضنفر بعون و توفیق الهی اعتنا و اعتماد نموده بطریقهٔ دفع صایل با گروه قلیل العدد و آن جمع
طایفه مرد با خصما بر ظاهر شهر آذنه بمخاصمه و مجادله بنیاد کردند و از طرفین بمصادمه و مقاومت پیش
آوردند بنوعی که از شدت قتال شمشیر خون آلود مبارزان و ابطال الکنت زنهار برآورده بودند و در عرصهٔ جدال
از صدا و انهار سیوف و صوارم آبدار انشبار دریاهای خون بر مثال کره نار اشتعال و شعله گشته بود و از بین مبارزان
الفیه که الحق هر یک واحد کالف بودند نقطات و ما صفر نما صورت آلاف بی حد و انتها پیدا می نمود اما خلیل بیک بدست
اقتدار و بازوی تهور خود در میان معرکه بمبارزت خصوم اقدام فرمود و ضرب شمشیر خصم و الکنت دشمن را قلم نسوخ اقلام
نمود اما بدستیاری بخت مساعد و جلادت و قوت سواعد سعادت خصما را مقهور گردانید و محمد بیک ولد درغود را در میدان فنای
معرکه از فراز مرکب حیوة بخاک هلاک انداخت و مصطفی بیک و محمود بیک برادران او را دستگیر ساختند و توابع و لواحق مخالفان
بعد از کشش کشتن بسیار و دران حالت کشاکش بتیغ آبدار اکثر لشکر خصم را مقتول و مکبول گردانیدند و غنایم بی شمار و اسبان
بدوی عربی و اسباب و اسلحه سپاهیگری بدست آوردند و تفصیل فتح مذکور بشرح و بسط تمام بنواب بارگاه اعلی خصوصا
علی پاشاه وزیر اعلام فرمودند که الحمد لله که چون یمین دولت ظاهره اعدای قدیم آن خاندان خلافت قاهره بدست این
مخلص صادق الاعتقاد مقهور و مکسور شدند و اولیای آن دولت باهره بر حاسدان و بدخواهان منصور گشتند و در
فرستادن اخبار این فتح مبین مرحبا رحشم جهان بین دشمنان از بر سبیل نمودار دیدهٔ اولی الابصار و تقریر عنوان اعتبار
آستان خداوندگار سلاطین روزگار فرستاد و از تفاصیل ماجری که گذشته بود حال جنگ دو منال را پیغام داد که فرمان همایون
سلطان در باب اولاد درغود که مقید اند چه و چه جاری میگردد تا در امضای آن حکم لازم الاتباع سعی رود فرمان همایون
برین موجب نافذ شد که سرهای آن سرخیلان مکروه مفسد انداز و آنها پایهٔ سریر خلافت مصیر گردانند و رسولی امین از بارگاه
خلافت با تشریفات خسروانه و انعامات پادشاهانه و حکم و براة یک کشوری عظیم از ممالک روم که بهمسایگی او بود بجانب خلیل بیک
روانه داشتند و تا سه دو ولد درغود را از قید حیوة بزودی خلاص کرده اند و سرهای آن دشمنان گردن کش را منخرط در سلک سلاسل

واغلال آجال کردند داستان نهم از غزوات و فتوحات رایات میسره مبشره سلطانی در بیان کیفیت فتح حصار
وشهر دراج که از معظمات ممالک فرنگست بیامن دولت همایون و ذکر چگونگی اختراع تسخیر انجا بی سبق مقدمات کلیه
از اهل اسلام و انخداع کفار و آن قوم لایفقهون و گفتار در تفصیل سعی جمیل محمد بیک ولد عیسی بیک غازی در اسباب
ظهور فتح مذکور و توفیق یافتن لشکر مجاهدان بلطیفه الهیه بران کشور معتبر و شهر مشهور قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لغزوة فی سبیل الله او روحة خیر من الدنیا و ما فیها صدق تا صبح دولت اسلام از تباشیر شفق شمشیر
ولمعات تیغ پرشور مجاهدان نمایان گشته واشهب صفاح وغر المحجل رماح مرابطان سر رواج در نیام شبگون و در غلاف شام
شبخون پنهان گشته همیشه رتبت غزاة و مجاهدان دین از مقتضای این حدیث هدایت آیین ببیان فصیح متین و بعبارت
صحیح مبین مبین است که چون قصارای همت مبارزان واقصی نیت ابطال شب و روز و صبح و شام باعلاء اعلام
اسلام و ترفیع رایات ملت مستقیم سید الانام علیه الصلوة والسلام مصروف و مشعوف می باشد اگر همه صبح شبخیز در
راه خدا و بقصد تقویت دین هدی و بنیت اذلال و تدمیر اعدا آشکیری نمایند یقین که آینه شمشیر عالمگیر ایشان چون آفتاب
جهانتاب مصادف روز فیروز فتح و اقبال خواهند شد و اگر در میان لشکر انبوه شام تار در شبهای مظلم محنت واضطراب
چون عابدان شب زنده دار قاصد ظفر او طارم مجاهده با کفار کردند بی شبهه دران شب جلیل القدر بمصابیح هدایت توفیق
کردگار و برمثال نجوم سیار البته واصل منزل مرام مغایز و مخصوص بعنایات و افضال ملک العلام خواهند گشت بیت
تو شادی و براه خدای واثق باش ٭ که کارها همه با تو زود کردانند ٭ و این سیاق کلام فیما بین عساکر اسلام
درین ایام ایام سلطان خلافه مقام صادق بر مجاری کلمات و سکنات نصرت انجام بعضی امرا و حکام است که بحفظ
ثغور ملک و دین در حدود دیار کفار منصوب اند و همیشه در دفع شر مشرکان و عبده اصنام و در استیفاء حظوظ غنایم کشیر الا غنام
بحکومت و ایالات اطراف ممالک اسلام منسوب اند چنانچه القصه در تاریخ سنه ثمان وتسعمایه که ایالت سرحد
ایلبصان بخلف حکام مجاهد شعار و نقاوه امرا شجاعت آثار محمد بیک ولد عیسی بیک غازی مرجوع و مفوض بود و دران ولایت
محکوم او را اقرب جوار بقلعه وحصار دراج بود که از بلاد عظیمه کفارست و از ابنیه قدیمه کافری مشتمل بر حصنی عالی واسوار
چنانچه در عرصه ممالک روم ایلی در استحکام بنیان فصیل و باروی با رفعت و در وسعت دایره و اسوار استوار و سعت

ثانی

ثانی قسطنطنیه افتاده وجهت اشتمال بر ابنیه و آثار متقنه در کمال بلندی در وضع بلدی همچو کوهی بر کنار دریای فرنگ
نهاده اساس معموره اش بر ساحل فرضه و لیمان بزرگیست که اکثر کشتیهای فرنگ انجا بار میکنند و در جانب دیار
شمالی روم ایلی یک معبر معتبر ممالک فرنگستان بالتمام است که از انجا بدیار ارناوت و سایر ولایات روم ایلی می آیند
سفاین عظام که از مصر و شام باقصاء بلاد شمالی کافرستان یا بعکس روان شود یک موقف و مسکن معتمد در اوقات
طوفان آن فرضه و لیمانست و معبر جواری الجواب بر عمر آن و سلاطین سلف از مجاهدان آل عثمان جنت مکان که متوجه
فتح ممالک ارناوت می شده اند بنا بر انکه این شهر بند و حصار بر کنار دریای فرنگ افتاده و تسخیر انجا بی اوای سفاین
از جانب دریا دست نمیداده و تجهیز لشکر دریا بنوعی دران ثغر و مسافت بعید که یکباره راه تقرب باشد با ملوک و سلاطین
فرنگ مخاصمه و مقاومت توانند نمود متعذر بود ولهذا فتح آن مملکت با وجود داشتن اکثر و اشتباک مسالک انجا بولایت
ارناوت مطلق میسر نشود فاما در زمان این سلطان سلاطین زمان چون معظمات بلاد دریا بار مثل متون و قرون واینه بختی
بقوت دولت و معونت عساکر بری و بحری میسر شده بود ولیکن تسخیر آن شهر و حصار بی توجه سلطان و عساکر بر و بحر بان عنوان
میسر نشود و با وجود انچنان نهضتی پادشاهانه و اتفاق خصومات عساکر در میانه آن بضاعت کمینگی در مقابل آن مشقت کم فایده
مینمود تا الحال از میامن دولت قاهره سلطانی و از برکات آیین دین مسلمانی در زمانی که ایالت آن سرحد محمد بیک عیسی
مفوض شده بود و او نیز علی الدوام بسنت آبای کرام خود در راه دین طریقه جهاد مشرکان را تجدید و احیا می نمود و از
اطراف و جوانب آن مملکت کافری محفوف بدار الاسلام شده و اتفاقا اکثر فتح ممالک ارناوت از آثار جد و اب ودلاوری
والد و جد او عیسی بیک و جد پدرش اسحق بیک میسر شده بود چنانچه در کتیبه سابع مذکور شده آن حسب مودی فصاحت ادای بیت
وکذلک الابنا تبذل جهدهم ٭ بتمام ما قد اسس الآبا ٭ محمد بیک مشار الیه که با وجود اتصاف بمحامد اخلاق و کمالات انسانی
و انتساب بصنوف ادراکات و فضایل نفسانی در شیوه مردانگی و شجاعت و در نعت دلاوری و حماسه بر مثال سیف مسلول آبا
و اجداد خود زاده بطون نیام مجاهدان اسلام و پرورده دست و بازوی انچنان اصول غزاة مقدام است و در جامعیت صفت
دانشوری و حسن تدبیری با ملکه جلادت و قدرت بر اعمال رمح و شمشیر افضل و اکمل از اسلاف کرام است وسناه بالنصر معطیکه
وارضاه سعیک فی الآجل دران اوقات مجاورت و همسایگی با آن ولایت و حصار دراج همیشه در اندیشه تسخیر آن حصن

منبع الابراج بمقدمات تدبیر صایب و متممات سیف سالب می بود اتفاقا از اخبار مخبران و رصادان جواسیس و از تقریر
و رهنمایی بعضی کیشان آن کفار خسیس معلوم کرد که در قلعه و حصار جهت امن و فراغت مستمر که همیشه داشتند جمعی را
محافظ و نگهبان مقرر داشته اند که در مسلک مملکت داری سر گز مصادف معارک نشده اند و در طور مقابله و کارزار
در هیچ ملجا از ملاحم مصادم شداید واقعات و تجارب نگشته اند بیت جو خواهی که ضایع نشود کار و بار بنا کار دیده
مفرمای کار نیابد سگ صید روی از پلنگ ز روبه رمد شیر نادیده جنگ فی الحال فرصت را غنیمت شمرده
یراق و اسباب توجه مهیا کرده و با بعضی از حکام جوار و مجاهدان آن اطراف و اقطار مشاورت برده باتفاق همگی
بر سر آن شهر و حصار علی الغفله ایلغار کرده و در حین انعقاد معرکه جنگ و جدال کفار با حاکم سولیه و جمعی دلاوران
مواضعه نموده ایشانرا در محلی مخفی باز داشته و خود با جمعی معدود که بحسب عدد و عدة اضعف از کفار بوده اند
اعلام اقدام محاربه و اجام را بر حصار برافراشته چون کافران نادان آن جماعت اهل اسلام را قلیل العدد و
بی معاون و مدد یافتند بی محابا فی الحال بی اهمال به بیرون حصار بمحاربه و قتال با اسلامیان شتافتند غازیان بیک لحظه
فی لمحة حمله جنگ و جدال کرده بطریقه انهزام فرار نمودند و بنمایش ضعف و انکسار جماعت کفار را بر غلبه و استیلاء
خود دلیر فرمودند لاجرم مشرکان بی بصیرت مبتهج و شادمان بمرد افکنی غزاة و مجاهدان و پیش گشته از دایره
حصار بیرون تاختند و متعاقب اسلامیان رسیده به نیزه و شمشیر بازماندها را می انداختند بیکبار آن گروه
مخفی بر مثال رجال غیب و املاک آسمان شمشیر کشیده از آن محل توارى جلو ریزان بمیان حصار کفار رسیدند و راه
اعدای دین را بفاصل تیغ و شمشیر از قلعه بریدند چون کافران غافل بر حقیقت حال خود اطلاع یافتند باضطراب
هر چه تمامتر بجانب قلعه می شتافتند و از صف مقابل خود روی ادبار بر گردانیده بنیاد هزیمت نهادند و در حین در آمدن
قلعه سپاه اسلام زد و خورد کنان با کفار در هم آمیختند و بدرون حصار افتادند و اکثر غازیان باین شیوه بدرون
بارو روی نهادند و مجال سد باب ندادند جابجا مصرع گرفت لشکر سلطان درون و بیرون را چون درون حصار از
لشکر مجاهدان ممتلی شد حصار ابدان اکثر آن کفار بضرب شمشیر از محافظان ارواح خالی گشت شهر و حصاری چنان
که بلشکرهای گران عظیم تسخیر آن متصور نبود و قبل ازین هیچ کس از اهل اسلام آنجا را در حیطه تسخیر ندیده بود آن مجاهدان

سعادت

سعادت یار و دلاوران بختیار بجزوی مونتی در حیطه تسخیر در آوردند و بغنایم و اسباب آن مغتنم و فایز گشتند و جمعیت
ظاهر و باطن و بهجت و مسرت خاطرهای ببشارت مواطن غنیمت گوناگون فآتیهم الله ثواب الدنیا و حسن ثواب
الآخرة را حایز شدند و شرح واقعه را با کلید فتح قلعه بدرگاه خلافت پناه فرستادند و باین خدمت مقبول ابواب
عنایات سلطانی را بر رخسار اقبال خود گشادند لمؤلفه شهنشاه در رتبت افزودشان فزود آنچه در پیش بودشان
چون بیمن دولت قاهره و حسن تایید سلطان قادر چنین کشوری بی مشقت و تعب و بی ارتکاب شداید سفرهای پر عطب
و نصب سلطان اسلام را میسر گشت حکم فرمود که در ضبط قلعه و حصار آن اهتمام عظیم نمایند و ابواب و مداخل آنرا
از مظنه مداخلت مسدود فرمایند و چون آن شهر بند بغایت وسیع بوده است و اکنون عمارت سکنه آنجا قلیلی
بجای مانده و تمادی ایام و عروض آلام و حوادث آنجا را بمرتبه خرابی رسانده حکم همایون نافذ شد که دور دایره
سور بمقدار ضرور تقسیم نمایند چرا که جهت محافظه اصل سور آن شهر لشکرهای عظیم می باید و محصول آن مملکت حالیا
تحمل آن قدر لشکر و سپاه محافظ و قائم نماید و مع ذلک در آن ایام ظهور دولت اسلام بمیامن اجتهاد آل عثمان
خلافت اشیان چون اطراف آن ممالک را همه فتح کرده اند مردم قدیم آن شهر اکثر از مساکن خود جلا نموده
روی بمامن ظل این سلاطین عادل آورده اند هر آینه محافظت آن حصار بمردم قلیل العدد دشوار است
و همیشه جهت مجاورت دریا در معرض تعرض کفار هر آینه بر حسب امر سلطانی قلعه اصل را با بعضی از حصار و بارو
که قابل ضبط بود از فصیل بزرگ شهر جدا ساختند و سایر دور باروی وسیع را خالی انداختند که هر کس که خواهد
در آنجا توطن و سکنی نماید ولی شهر بند و حصر حصار از فرقه اسلام و کفار معتقد بانجا آید و باوجود آنکه اصل سور را
بمقدار ربعی تضییق کرده بودند و از تمامی ممالک روم اهلی مردم مدد از اهل ذمت و رعیت جهت عمارت آنجا آوردند
و چند کس از امرای عظام با توابع و خدام بسرکاری آن تجدید باز داشتند و ارباب خبرت از اهل قلم و معماران
کاردان بر سر کار آن گذاشتند بران قدر عمارت دیوار که فاصل فصیل اصل آن کرده اند و سنگ و اسباب مبانی آنرا
از کهنه بناهای شهر بکار برده موازی مبلغ زر سلطانی صرف آن تجدید حصار شد و بدولت متین سلطان مجاهد آن
آن اسوار بنوعی استوار گشته که اکنون سلاطین فرنگ از تملک آن ملک بالکل مایوس شده اند و سکنه آن دیار

البوم درحمای حمایت سلطان مجاهدان ماهول و مانوس شده از تعرض شرور اشرار محروس گشته اند

هرجا موکب منصوری تو یک پی بنهاد   دولت از چارطرف روی بانجا آورد

داستان دهم از فتوحات وغزوات رایات میسره مبشره سلطانی در بیان خروج کفار فرنگ از روی دریا بکشتیهای کوه سیما بقصد تسخیر جزیره مدلی از بلاد اسلام و کیفیت اتفاق پادشاه وندیک با پادشاه افرنسه در داعیه انتزاع آن ولایت از تصرف خدام سلطان سلیمان احتشام و گفتار در کیفیت محاربات لشکر فرنگ و هلاک برادر پادشاه افرنسه بدست مستحفظان مدلی و رسیدن رایات منصوره اسلام از جانب بر و بحر ممالک ایالدو

وکلی بولی الحمد لله که دشمنان اهل الله وگمراهان طریقهٔ الذین یحاربون الله در راه و روش بدخواهی در مسلک ناصواب محظورات ومناهی هر چند که اعشا بقوت بازوی اقتدار داشته باشند و ابتناء کارخانهٔ دولت را بر محض قدرت و توانایی پنداشته باشند اما دوستان خدا را در مسلک دین هدی دستگیری توفیق بی تقدیم اسباب ظاهری همیشه باعث تفوق واستعلا بر اعادی گردد که و مقبولان انظار رحمانی و مخصوصان عنایت یزدانی را معادات مظاهر شیطانی و استحقار کوردلان ظلمانی همواره داعی بر رجحان و اعتلا بر جمیع ما عدا و اعدا شود زین للذین کفروا الحیوة الدنیا ویسخرون من الذین امنوا والذین اتقوا فوقهم یوم القیمة والله یرزق من یشاء بغیر حساب

بیت

زحق دشمن چند باطل ستیز   نگر جو نکند باطل از حق گریز

زدین پروریهای ایام تو   براید بهفتم فلک نام تو

هر آینه سزاوار همت فایق اهل حق در مقابل زمرهٔ باطل و شایستهٔ نیت صادق بختیاران موفق در اذلال مخاذیل از جاهلان مجادل انکه در هر حال از قوت و ناتوانی بی اهمال و توانی در اعلاء آیین مسلمانی کوشند در مقاصد اعدا آیین درع مصابرت و توکل را در حین توارد قوارع وسهام بلیات و نوایب در پوشند و هر چند خصماء مصر واعداء مضر بتعاون انصار نازند و در اظهار مفاسد و مکاید فاسد آغاز زند مخلصان بصادق العزیمه نیز با توجه و تمسک بحبل حصین توکل بی تبدل پناه بردن لازم نماید مطلقا از مقام توسل بحبل المتین اعتصام و تحمل نزول نمودن نشاید ولهذا جهت تشیید خاطر کسیر مومنان مجاهد دلیر و تخلیه اندوه دل مجاهدان پر تشویش و تطهیر در استمالت نامهٔ

حضرت حکیم خبیر ادا این معانی بیانی بر وجه مستوفی است که الذین یقاتلون فی سبیل الله والذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفا والحق توافق این بیان با عنوان حال مبارزان جان فشان و مجادلان پر سکینه و ایمان که در جزیره مدلی ساکن بودند ظاهر و پیدا شد و در مجاری اعمال و کردار اقوال و افعال جمعی مبارز که بر حسب تعیین سلطان بمحافظت آن ولایت قیام مینمودند همین حقیقت و مضمون آیه کریمه باهر و هویدا گشت هر آینه بسط الحکایه چنین معجب بغایت مستعذب خواهد بود و شرح تفاصیل مجاهدات ایشان در جنگ کفار فرنگ مستوجب خواهد نمود

القصه در شهر ربیع الاول سنه سبع و تسعماء پادشاه وندیک که اعظم ملوک دریا بار فرنگستانست افوق که اقدم و افخم جمیع سلاطین بی دین دریا بار بری فرنگ تا اقصای ممالک مشرکان است و بقوت و کثرت مرد لشکری و بوفور جلادت و دلاوری از جمیع فرق اهل ضلالت و متمولی و قادر ترین ارباب ثروت و مال آن کفار بی مآل جهت غیظ و بغضا دینی و غرامت دنیوی که از غبن و حسرت ممالک وحصون مصون اینه بختی ومنون و قرون در طبقات دل معنون مکمون ومخزون داشتند بتعصب دینی با یکدیگر اتفاق کردند و داعیه انتقام و مجازاتی بخاطر آوردند و چون آن ممالک که مفتوح شده بود متعلق بوالی وندیک بود و مبالغ کثیر فلوری و زر سرخ از پادشاه فرنسه تعهد نمود که از خزانه خود باو رساند و هر قدر مرد و مدد لشکری که برافع عساکر وندیک در معادات اسلامیان همراه کند ایشان را مهم مصالح و اخراجات سفر مهیا گرداند و برین عزیمت با یکدیگر معاهده نمودند و ابواب خزاین مال را دین باطل خود گشودند واز روی دریا دویست کشتی و مرکبهای فرنگی که هر کدام قلعه سیاری بود بر فضای دریا چون باد صبا روان کردند و در درون کشتی گروه انبوهی از نامداران مشرکان اما در خروش چون امواج طوفان و قرغانهای طوب بر اطراف هر کشتی مرتب بر وضع بروج حصین آسمان و تفنگهای بی شمار هر کدام چون شهاب ثاقبی از درون فلک ریزان در میان هر کدام ازان در آوردند و سپهسالاری این لشکر به برادرزاده پادشاه افرنسه مقرر شد که در حشمت و جاه ثانی آن پادشاه گمراه بود و در شیوه دلیری و دلاوری سرور مبارزان سپاه

لمولفه

در طور دلاوری مسلم   وز جمله دلاوران مقدم

جاهش ز همه براه افزون   هم حشمت او بمال مقرون

و سایر سلاطین و خطا کفره و اعیان آن گروه فجره از مردم افرنسه و وندیک بسعت بر اتفاق و جانسپاری و کمال هواداری کرده و در عداوت و خصومت اهل سلام متفق الکلام در تجهیز لشکر طرفین باجراء مراکب و جواری شده داعیه آنکه جزیره مدلی که از جزایر معتبر و بوبالی است و از جمله دیار معموره مسلمانی و ممالک محروسه سلطانی علی الفعل بلشکر دریا فرا گیرند و در حیطه تسخیر آورند و بی توقف در قبضه اقتدار در آرند و بامداد عساکر اهل سلام فرصت و مجال گذار

بود که جزیره مذکوره برمقابله ولایت اناطولی افتاده و از دار الخلافه قسطنطنیه دورست و در محکمی حصار پیش فرنگان از درجه اعتبار مهجور و باخود مقرر داشتند
که باوجود این اسباب قلعه‌گشایی که همراه دارند و این قدر لشکر گزیده که روی بانجا می‌آرند تسخیر این حصار بغایت سهل و آسان خواهد بود و بمجرد وصول
ایشان بضرب توپ و تفنگ دیوار حصار را با زمین هموار و یکسان خواهند نمود و بامدد سلطان اسلام از روی دریا بانجا رسند مهم تسخیر حصار از هم گذشته
و لشکر جان انبوه قلعه را مسخر کرده و هم تجدید و احکام نموده بازگشته است و اگر با لشکر دریایی اهل اسلام را مقابله افتد بحسب عدد و عده لشکر این
سفاین بریشان افزون خواهند بود و البته مقاومت در مخاصمت با کشتیهای فرنگ نخواهند نمود ملمع بکشتیها کند مرد فرنگی
بجنگ دشمنان کار نهنگی غافل ازین معنی که زمره مجاهدان ملت محمدی و فرقه تابعان ملت مصطفوی در ظل حمایت عنایت ربانی از تسلط
اولیای شیطان مامون اند و قلوب اهل توحید و ایمان بقوت ملکوتی خود از استیلاء هواجس نفسانی محروس و مصون اند چنانچه در سیاق وحی قرآن
در مخاطبه با شیطان عتاب ان عبادی لیس لک علیهم سلطان وارد شده و آن طایفه کفره ملعون بمضمون الذین یفسدون فی الارض و لا یصلحون
بیکبار بکنار جزیره مدلی بآن کثرت که موازی شصت هزار فرنگی نجاوان جنگی بودند وارد شدند و دفعةً بی سبق خبری و اثری حصار مدلی را
محصور داشتند و از اطراف و جوانب قرغانهای طوب را برافراشتند و هر روزه از هر طرف حصار سنگهای طوب که قالع بنیان کوه تواند بود بر سور
و باروی حصار می‌انداختند و ابدان مستحفظان قلعه را بتواتر بنادق تفنگ چون پرویزن فلک سوراخ می‌ساختند و در مدت بیست روز دیوار
قلعه را چون خاطر آزرده و دل کوفته ناکام مهجوران رخنه رخنه میکردند و هر روزه از صبح تا شام روزگار اهل قلعه را از ظلمت بخارات متراکم تیره تر
از شام عاشقان بی‌سکینه می‌نمودند و تمامی ولایت و قری و مواضع آن جزیره را بتاراج دادند و در صدد ویرانی ممالک مسلمانی افتادند
و درحین شیوع و استفاضه این خبر پرضرر علی الفور شاهزاده اهل ایمان اعنی سلطان دانشوران نوع انسان سلطان قورقود خان خلدت
رایات ابالتنی ظل والده العظیم الشان چون دران ولا پادشاه ولایت مغنیسیه و نواحی بود و حق جوار و اخوت اسلامی اهل ممالک شاهزاده
هم بملاحظه میفرمودند و هرآینه هفتصد از خواص ملازمان و دلاوران مجاهدان جهت امداد اهل قلعه مدلی که بسیار قلیل العدد و بسی بی یراق بوده‌اند
بود دنبال ارسال فرمود و حاکم قراسی که فیروز بیک بودی توقف بکشتیهای جوات کرده بامداد اهل قلعه روی توجه آورد و چون قلعه مدلی محصور کفار فرنگ
بود و تمامی جزیره و مواضع توابع آن مسدود بکافره و جملگی میشمود بالضروره عبور لشکر اسلام از دریا بغایت مشکل افتاد اما بعضی کشتیهای
مختصر که برکنار بندرها و سواحل ولایات آماده بود بهمگی را بهم رسانیدند و آن جوانان غازی را بهر وجه که بود بطرف جزیره مدلی روانه کردانیدند
اگرچه آن جماعت مجاهدان جهت قلت اعداد و انقطاع مدد اعدا میخواستند که بکشتیهای مخالفه از گوشه ساحل خود را بدرون حصار اندازند

و بیکبار

و بیکبار رایت اسلام را بدرون حصار برافراشتند ناکام کفار فرنگ از وصول آن غازیان قبل از اتصال بکنار حصار آگاه شدند و لشکر
عظیمی با اسلحه و اسباب جنگ متوجه شدند راه گشتند آن زمره معدود از مجاهدان توکل بمدد معبود نموده تیغ دلاوری کشیده خود را چون
برق خاطف بمیان انبوهی کفار انداختند و محاربه کنان بتهور تمام لوای عزم بصوب حصار برافراختند اگرچه بسیاری از آن دلاوران مجاهد
دران میان برتبت شهادت رسیدند و بعضی از صدمات توب و تفنگ و ضربات تیر و شمشیر آلام و جراحات بسیار دیدند فاما اکثر آن
جماعت بمیان حصار درآمده در محافظت معاون و مشفق و لاحق بمستحفظان سابق شدند و بعد از وصول این جماعت هر روزه جنگ و
مدافعه با کفار نموده بامداد جنود غیبی و وصول عساکر سلطانی هم مستوثق گشتند چون این اخبار موحش معروض دیوان اعلی شد
وزرای دیوان از خوف حمل بتقصیر او لا چند روز در عرض حال بسمع عالی سلطانی تهاون نمودند لیکن چون متعاقب از آن جانب بدرگاه سلطان
مجاهدان اخبار استغاثه و فریادرسی و استعانه میرسید محقق شد که اگر چند روز دیگر مددی از عساکر برو بحر نرسد البته کار حصار بتسخیر کفار
خواهد کشید بالضروره وزرای عظام کیفیت را بعرض همایون رسانیدند چون از مجاری کلمات وزرا بر رای منیر سلطانی بوضوح پیوست
که بسیار در عرض این حالت تاخیر و تقصیر بسیار بوده و بوزیر اعظم مسیح پاشا ازین معنی خطاب و عتاب فرموده از آنکه مسند وزارت
شاهی عبارت از هشیاری و آگاهیست در کارخانه ملک و شاهی و در مهمات رعایا و سپاهی از چنین واقعه عظیمه هنوز قبل از حدوث بایستی
آگاه می‌بودند و بعد از ظهور و وقوف در تدارک آن توقف نمینمودند و مع ذلک در عرض این صورت بمجلس همایون چگونه مساهله و اهمال
جایز داشته‌اند و تدبیر خلاصی مسلمانان مظلوم را از دست کافران بدکیش مهمل گذاشته‌اند و دران ولا از اهل مدلی بتجدید پیغام استغاثه
و صدای فریادرسی بگوش سلطان رسید که بیت فروماندگان را درون شاد کن ز روز فروماندگی یاد کن
بحال دل خستگان درنگر که باری دل خسته باشی مگر و سلطان از سر غضب بر وزرای عظام بنیاد ملام و مدام نمود
و از تمام خاطر همایون جهت غمخوارگی آن محصوران مدلی از روی حمیت تمام اهتمام فرمود و از جمله مواقع اجابت دعوت سلطان که متفق علیه
ارباب کشف و عیان است این صورت بود که سلطان از مساهله که وزیر اعظم دران امر ملکی و دینی نمود دران ولا از سر صدق دل بنفرین مسیح پاشا
بدین عبارت فرمود که در مجازات و مکافات این تقصیر و تاخیر که در کار ملک و دین کردی الهی عنقریب ببلای آسمانی گرفتار گردی هرآینه
نفس قدسی تاثیر سلطان دران دعا علیه نتیجه داد و در همان دو سه روز شبی از قضای آسمانی در قصه غلاط برقی در مخزن باروت مطبخ خانه
افتاد و آتشی که بدون التهاب دران خانه سنگین ملتهب گشت که اثر شرار آن متعدی بشهر و بازار شد و از سر اطراف زبانهای آتش سر ابار گشت

ومسیح پاشا و قاضی علاط با جماعت ینکچری جهت اطفاء نایرهٔ آن آتش بالکلی و قضاء آسمانی رفته بودند ناگاه سنکی عظیم از التهاب آن
آتش شراره وار جهیده و بهر دو پای مسیح پاشا آن سنگ سهمناک بحدت و شدت تمام رسیده و بعد از چند روز بآن زخم و انکسار اشجار بلا
شده و بآن سوز و گداز در کوره گور ابسه خاک مغاک گشت حاصل آنکه چون سلطان مجاهدان از اضطراب حال مردم مدلی مطلع شد و از آنجا که مرحمت
و اشفاق آن خسرو رحیم القلب است برحال اضطرار و انکسار ایشان متوجع گشت علی الفور کشتیهای با یراق و مردم دلاور و رزمجوی مهیا داشت
و احمد پاشا سرسکاغلی که دران ولا وزیر ثانی بود بسپهسالاری آن لشکر و ضبط و اجراء سفاین برکماشت و سنان پاشا که امیر الامراء
اناطولی بود فرمان جهان مطاع نافذ شد که با امرا و لشکریان انجواب فی الفور بکنار دریا بولایت ایازمند که محاذی مدلی است و فیما بین یک جا نشست
راست بی توقف توجه نماید چون از طرف بحر و بر سپاه مظفر سلطان بحوالی مدلی رسیدند پیشتر از وصول عساکر اسلام از طرفین و اتفاق
لشکریان از جانبین اهل کفر از وصول لشکر اسلام از هر دو جانب وقوف یافتند و باتش رعب و هراس جنود غزاة و مجاهدان دلهاء
بی نور خود را بر تافتند ارباب رای و مصلحت ایشان چنان صلاح دیده اند که دیوار حصار مدلی را بسنگ طوب بهامون رسانیده اند
بنوعی که اسب و سوار از آن رخنهای حصار به بیرون میتوانست تاخت و اهل قلعه و مستحفظان بکثرت محاربات چنان مجروح و زخم دیده
بودند که بمقاومت نمیتوانستند پرداخت اولی و انسب آنست که قبل از وصول لشکر اسلام برقلعه یورش اندازیم و از محلی که طوب رخنه کرده
حصار را مسخر سازیم چون قلعه بتصرف درآید دیگر باوجود این لشکر فرنکیان پر یراق و اسباب استخلاص ملک از ایشان بهیچ باب میسر نمی تواند
بود و بر تقدیر تحصیل قلعه مردم فرنک در روی دریا کشتیهای سلطان اسلام معارضه و مقابله میتوانند نمود بنابران رای باصواب
که مخالف ارادت مسبب الاسباب بود صباحی که خورشید جهانگشا قلعهٔ حصار این گنبد مینا را بحر المنجنیق جرم منیر خود تسخیر کردن بنیاد
و از خندق وسیع و قبهٔ رفیع افق مشرق بدرون حصار گردون مدار دایرهٔ نصف النهار در افتاد لشکریان فرنک برقلعه و حصار مدلی
بار بحشمت تمام جنگ انداختند و از طرفی که رخنهای بسیار در دیوار حصار نموده با خاک هموار کرده بودند لشکرهای آراسته مرتب
ساختند و سپهسالار لشکر که برادرزادهٔ پادشاه افرنج بود از غایت غرور و اعتماد بر زور بازوی توانایی خود میان لشکر کفار
و از کمال عجز و اضطرار اهل قلعه بر انکسار و خرابی دیوار سور و حصار بخود دمی خود پیشتر از همه لشکر التزام نموده که از آن رخنهای دیوار
با جمعی از لشکریان دلیر غدار بدرون حصار در رود و چون مشار الیه درین تهور و اقدام اقدم سایر رفقا و خدام بود اول او بفور تهور
و دلاوری برهمکی لشکریان سبقت کرده روی بآن رخنهٔ حصار منهدم دیوار آورد اتفاقا بتوفیق الهی یکی از مجاهدان درون حصار

درعین

درعین مکاوحه و ممانعت لشکر کفار از مداخلت و ظفر بران رخنه دیوار با پادشاهزادهٔ افرنج و سر لشکر کفار دو چار شد و از سر جرات و مردانگی
دست درکمر آن سپهسالار کفار درآورده و باعتضاد دست قدرت او را در عین مصارعت بر زمین زده و فی الفور دست او را از بدن ظلمانیش
جدا کرده بیت که در سر حسود خیال بلا رکت آید بخاصیت سرش از تن شود جدا و فوج لشکر کفار چون سر سردار را بر سر دار دیده اند
سر خود را بدست گرفته از سر حصار بازگردیده اند و بماتم پادشاهزادهٔ خود افتاده و مردم افرنج بالضروره بنیاد عود و آهنگ مراجعت دیار
خود نهاده اند و مردم وندیک هرچند مبالغه میکرده اند که مردم افرنج را توانند باز داشت بجایی نرسید و عنان توسن دولت رمیده ایشان را
باز نتوانستند کشید و سنگ تفرقه و آشوب میان آن گروه مجتمع آن مشرکان پریشان روزگار افتاد و هر مخبری که از جانب لشکر اسلام میرسید
نشان معاونت عساکر سلطانی میداد سرانجام این دو طایفهٔ کفار فرنگ که بوجود آن ملک زاده فرنک بهم رسیده یافته بودند از یکدیگر مفارقت نمودند
و بضرورت هرکس سر خود گرفته از روی دریا بجانب دیار خود گریزان شد و چنان اضطراب و اضطرار میان ایشان بظهور رسید که اکثر
قورغانهای طوب و احمال و اثقال را بجای گذاشته هرکس باندیشه خلاصی خود افتاده و دران آشوب و تفرقه برادر ببرادر نمی ایستاد و الحق همین
توفیق و معونت تاییدات الاهی بی توشش مونت سعی و اجتهاد احدی در مددکاری و هواخواهی در عین تسلط و استیلاء چنان لشکر
عظیم برچنین جمعی شکسته خاطر و سقیم و در حین انکسار خواطر اهل حصار از انهدام دیوار و غلبهٔ کفار و گرفتاری صد گونه عذاب الیم ناگاه
بشارت فهزموهم باذن الله وقتل داود جالوت از عالم غیب بگوش اهل اسلام رسید و دران هنگام مسرت انجام بنیاد تجدید
احکام ولما برزوا لجالوت وجنوده قالوا ربنا افرغ علینا صبرا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین
میان ساکنان حصار منصهٔ ظهور رسید و آیت عذاب در شان کفار لعین در عالم صورت تحقیق قرین شد که فبئس مثوی الظالمین
مرام والحمد لله رب العالمین بیت کشته نظام جهانی زنده شد هرکسی از نو خدا را بنده شد بعد از اتمام اهل اسلام دران
سفر خیر انجام حکم سلطان باسم سنان پاشا امیر الامرا نافذ شد که تمامی عزبان اناطولی و جمعی کثیر را از اطراف بر سر حصار مدلی آورند
و بنیان ارکان آن شهربند و قلعه را در غایت حصانت تجدید و در نهایت متانت تشیید نمایند برحسب امر همایون آن قلعه و سور باهتمام
امراء عظام باندک روزی معمور شد و چنان اطراف بروج و اساس ارکان آن برسمک سما برافراشته شد که بیکبار دندان طمع فرنکیان از آن سنگ
ناامیدی مکسور داشتند و لشکر عادی امیدوار اعادی را از آن کشور بضرب دست اخراج کردند و انتقام بعضی شهداء اسلام را
از آن کفار بیرون آوردند بیت تنکی مدت جان در حصار تن بیرون شدنش مگر بسعی سنان بود

داستان هشتم از واقعات وحالات میمنت مشمول سلطانی در بیان امر سلطان زمان بعقد سور ختان جهت فرزندان دکامکار اعنی فرزندان سلطان قیصر مکان سلطان احمد خان وفروع برومند این خاندان خلافت آشیان وگفتار در کیفیت اذن بآن وارثان رتبت خلافت در ترتیب سور وضیافت دران مجلس ختنه سور وانعقاد مجالس سرور در تحت ایالت وولایت هرکدام بحضور سروران ملک وجمهور هنرمندان مشهور قال الله تبارک وتعالی سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا چون متابعت ومشایعت سنة الالهی مستدعی ظهور حکم ومصالح غیر متناهی است ومتضمن تتبع قواعد شریعت وطرایق حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم کلما غفل عن ذکره الغافل والساهی سرانه توفیق قوانین پادشاهی وتطبیق وتلفیق آیین شاهنشاهی باسنن سنیه انبیا وسنن طرایق حضرت مصطفی سلام الله علیه کل صباح ومسا البته مستعقب استقامت نظام در اقامت اعلام دین ودولت گردد ومستوجب استدامة نظام ما لا کلام در مهام جمهور امور ملک وملت باشد بیت

مقبول حق شد آنکه باو کرد اقتدا ‌‌‌ زان پی روان براه خدا جست اهتدا

ومصداق این مسلک قویم ارباب صدق وصفا وتمنا ازین منهج مستقیم بل المصطفا آنکه در کتب احادیث واخبار مذکور ومشهور است که بر طبق امر لازم الاتباع واتبع ملة ابراهیم حنیفا از پرتو نور محمدی اولا منشور بشارت استیلا واستعلاء ملت احمدی بعنوان این بیان الهام نشان که سیظهر ملک الختان در شان خاندان عالی مکان آن نبی آخر الزمان مسموع اذان اهل دانش وعرفان ومقروع اسماع خسروان آن زمان شده بود ودرمیان جنود امت آن سلطان انبیا قبل از اعتلاء اعلام هدی لمعات این فتح نامه حقیقت اقتضا در تقویم خاطر غیب نما رقم زده صفحات نجوم سما بود ودر کتب احکام اجرام نیرات بر کتیبه این طارم اعلی هویدا میمنمود بیت

منشور دولتی که بتوقیع احمدیست ‌‌‌ بر صفحه سپهر نشانهای سرمدیست

بنابران پادشاهان اسلام مدار وخسروان جهانگیر جهاندار را در مجالس سرور جهار بلطائف اعلان واجهار جهت کمال شرف واتباع آن نبی مختار بنا چار در مراعات چنین سنتهای حکمت آثار اعتماد واهتمام بسیار باظهار باید رسانید ودر اوان تربیت اغصان دولت وجلال ودر ان نوبت افنان اقبال که عبارت از پرورش فرزندان بختیار است والتفات بداد ودهش در شان اخلاف خاندان سلطنت واقتدار البته قبل از اقدام ببسط موائد پر فواید انعام واحسان التزام تقدیم آیین ودستور معهود سور وختان باید فرمود چرا که در انتظام انجمن سروری والتیام مجمع حضوری که در انعقاد وارتباط آن سلسله مسرت وشادی جهان پیشوای راه حق هادی باشد واولا در وضع وقانون جهان سروری از اسروری باعث وبادی گردد

وعیشه

وعیشة اتفاقا در حالت اسلاف وتالیفات نشیمن وضیع وشریف برحسب مثال واجب الاجلال والتکریم لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم ولکن الله الف بینهم دران مجمع اسماع ودرمیان جهان نعمتهای بانواع احیای این سنت موجب اجتماع شمل اولیا وتفریق اعادی شود وداعی بر ارتفاع موانع جمعیتهای عادی گردد لاجرم اهتمام سلاطین عالی مقدار والتزام خسروان رفیع الاقدار دران شیوه محمود العواقب بغایت مناسب وممدوح خواهد بود واعمال وافعال غاة در ان شیمه پسندیده نزد مردم جهاندیده البته مستحسن ومقدوح خواهد بود بیت

وما جذ الوقت وقت السرور ‌‌‌ وما جذ العهد عهد الرباط
وما احسنه فی الرسوم ‌‌‌ وقوف الکرام ببسط السماط

پوشیده نیست که چنانکه شارع دین حق وواضع قوانین مصدق را در اعلام واعلان سنت نکاح وتزویج وانعقاد مجامع عرایس وولایم بر ترویج اهتمام بیش از پیش بوده وهمیشه کافه امم را برغبت وبر بهجت فمن رغب عن سنتی فلیس منی هدایت ودلالت میفرمود لاجرم در تقدیم سبب ختان ختان که مقدمه تکمیل مناکحات است ومبادی تحصیل اسرار ارواحات بحقیقت اعظام شعایر اسلام باشد واغتنام فرصت ولایم وسور مسرت احسام ملائم مقتضای حال ومناسب مینماید ورعایت عواید در رعایت فواید این سنت مستدعی افاضه نعمتهای بی منت والتفاتهای بی صحبت گردد بیت

رسد ز میمنت سور شاه بخش نعیم ‌‌‌ چنانچه سایه شاه هست بر بلاد ودیار
سزد که گوهر دلرا بهم بیامیزند ‌‌‌ چو بنده هرکه فرستد بزم شاه نثار

القصه باعث بر ترتیب این مطلب وتشبیب وداعی بر توطیه این مقدمات وانگیز کلمات بالتقریب آنکه در اوایل فصل دلفریب بهار ودر اثناء انتظام اوطار ابناء روزگار در ظل خلافت خداوندگار سلاطین اقطار وامصار مد الله تعالی اطناب سرادقات خلافته کاقطار الفلک الدوار واثبت علی مرکز الارض اخلاف سلطنته کاقطاب السماء الی یوم القرار در شهر محترم وماه مکرم محرم از شهور سنه احدی عشر وتسعمائه که سال بیست وششم بود از تاریخ جلوس آن سلطان سلاطین اهل ایمان وهنگام سرافرازی غصون همایون شیون او بود در حدیقه شاهی آل عثمان بسط الله ظلال اقبالهم علی کل مکین ومکان ودر بهارستان فرخنده نهاد مطالب ومرادات انار اثمار وجعل لکم من ازواجکم بنین وحفدة ورزقکم من الطیبات از اصل راسخ ان مظهر سلطانی واز ان طود شامخ ابهت وکامرانی مذکر عهد شباب شده بود واوراق خرمی وشادمانی بر اغصان فرخنده مبانی بوجود اخلاف خلافت نصاب او در اعلای درجه نصارت بدر وشاداب گشته بود چرا که بتعاقب اولاد واعقاب وتوالد اعقاد عالی جناب ان شجره مبارکه

ودرخت بخت در طور سعادت وشادکامی مصدر اطوار ملک وجهانداری آمده ومظهر اطوار حشمت وکامکاری افتاده
وهریک ازان نیرات فلک اقبال کوکب مسعودی بود طالع از آسمان جلال وهرکدام ازان فرخنده نهال غصنی خوش نما بود در کمال
موزونی واعتدال در روز معرکه وجهاد هریک شبل غضنفری ودر فضای وسیع ملک کل واحد لایق مسند قیصری مصرع
وسان مملکت اسود خلافت ظل الهدی غاب لها وعرش ودرین اوقات خجسته ساعات که ظل عالی آن سایهٔ یزدان وجناح
رحمت آن همای اوکار امن وامان در مستقر سریر سروری ودر پای تخت گردون مثال قیصری اعنی دار الخلافه قسطنطنیه حفها الله
بالسعادات السنیه در کمال استقامت واستعلا چون نهال سرو آزاد نامی وثابت بود ودر غایت استقرار واستقلال
نمودار کشجرة طیبة اصلها ثابت مینمود وهرکدام ازان اغصان سدره سان از خاندان شاهی وهریک ازان افنان
طوبی مثال آن نهال ممدود الظلال عنایت الاهی قطری از اقطار ممالک اسلام را در سایهٔ رحمت وشوکت خود منبت ازهار
ورياحين دولت ودين ساخته بودند واز ثمرة الفؤاد هریکی ازان شجون همایون که نوباوهای باغ آمال بودند ونورسیدگان
بوستان اجلال بوی فرح فزای عنایت وافضال بمشام جان ساکنان روی زمین انداخته بودند. بیت
شکفته هر طرف شاخی درین باغ جهان آرا. دمید از گلبنش هردم شمیم عنبر سارا. لیکن باقتضاء وفا وانجاز وعد
یزدانی وبحکم ولایت عهد وتفویض سلطانی چون اقوای غصون آن بستان که بسایه بانی ساکنان ربع مسکون شاید والطف
شاخسار موزونی که دران گلشن خلافت بنظر قبول اهل دانش در آید بر یک اصل اصیل ارجمندی ازین دودمان خسروی محصور بود
وبیک فرع نبیلی در برومندی بمسندنشینی وولی العهدی سلطان زمان مقرر ومشهور در میان درختان بالیدهٔ آن روضهٔ بادشاهی
وشاخهای جوان وآن نورسیدهٔ این حدیقهٔ شاهی استقامت فطرتش چون سرو رشیق القد برعنایی ویکتایی وبی همتایی معروفست
وقامت بلند ودولتش چون الف اسم ذات احدی درایت والا آلت احمدی بسرفرازی واوحدی موصوف. مصرع
هزار سرو که در حد اعتدال برآید. بقامتش نرسد گر هزار سال برآید. وآن شجرهٔ طیبه که درین گلستان خلافه عدیل سدرة المنتهی باست
وظل ممدود سعادت روزافزونش فیء الامصار والاعصار واعیان اعوان تمنای ازمودای حقیقت اقتضا اصلها ثابت وفرعها فی السماست.
اعنی پادشاه جوانبخت کامکار وآن خلف خلافه مآب خلیفه پروردگار امیدگاه جهانیان وپناه وملجا اهل ایمان عموماً وکافهٔ نوع انسان
عضد الدوله والخلافه فی الزمان سلطان احمد خان زادت دوحة سلطنته نضره ونصره اند ولا زالت عین ناظره فی ریاض نصره

وعلاه

وعلاة ودرین تاریخ وفرصت بهجت اقتضا ودرین زمان اجتماع اسباب مسرت وصفا آن خسرو کامکار وقایم مقام خداوندکار
شاهان روزگار از جانب والد الخلافت نشان بترتیب ولیمه وسور ختان باصالت ووکالت جهت فرزندان کواکب مکان خود
ماذون ومامور شد وجهت اشارت وایما بتفویض لوازم امامت وجهانداری در بسط بساط نشاط وکامکاری در تالیف
آن مجمع وسور موفور السرور مجددا از مبدا اعلی سایه محصوص ومنظور گشت وچون خلاصهٔ اوقات حضرت خداوندکار
امامت شعار در اطراف لیل ونهار مصروف بعبادت وطاعت آفریدگار بود والحق طرائفه عشرت انگیزی واستبشار سزاوار نشان
آن شاه جوانبخت کامکار مینمود وفرامش سرور وعنایی اقبال در گلشن تازه نهال واولی بود چو باد صبا بر گلستان وزد
جهیدن درخت جوان را سزد چون پیغام المرام این آیین سعادت انجام واعلام بشارت این او وابشارت مسرت
انتظام بمسامع اصغاء سلطان بنی نوع انسان رسید ودران هنگام جهت تفریح جنان شنوند سور ختان وتشریح قلوب
از انقباض هموم اخوان دهان غنچه سان اهل امان متبسم وخندان شد وترجمان جوانان چمن زبان خموش سوسن باین طرز
بیان رطب اللسان گشت که ویهنی بشیر من جنان بان حبت لتاریخ الجنان یهنینا البرایا کلهم بارکنا به قاصح ودانی
قصی السلطان فی تالیف شمل لترتیب الولیمه فی الختان وستر الملک والاسلام طرا فبشری ثم بشری کل آن
ودران اوقات مسرت اقتضاء بهار ودران اوان استیلا انبساط در نشیمن چمن وگلزار که زمان جوانی زمان بود و
وهنگام عنفوان شباب بستان وقوای طبیعی هم تهیج مواد ابتهاج گشته بود واقتضاء نشو ونمای ربیعی وروح آیین مسرت
وابتهاج وطبیعت مقلوب روزگار بهنجار تقلبات لیل ونهار از تقلبات وترکتاز زمستانی رستگاری یافته بود وطلعت
جان افروز خورشید از اشتداد سحب ظلمانی براوج برج سعادت بخودنمایی وکامکاری شتافته واز خجستگی روزگار فروردین
وارد بهشت در فضای گلزار بعد از دی بهشت معهود بدیدار گشته بود واز فرخندگی رخسار دلفریب لالههای کوهسار چشم مسعود
بر روی کار پیش دیده اولی الابصار آشکار شده ودیده تحت نرگس آغاز بیداری از خواب خمار وبیخودی نموده بود وچشم مود
غنچه از میل بکحل سبزه نوخیز بلبلان نظر جهان بین را از غشا سنبل کشوده وخواب ربودگان گل ویاسمین که چون اصحاب کهف در اکناف
کوه ودشت چمن از کنج بیهوشی وکنج رقود برخاسته بودند ونخل بندان باغ وبستان بزمگاه جوانان گلستان را بفرش بوقلمون و
وبدایع صنایع گوناگون آراسته مینمودند وفراشان صبا وشمال سایه بانهای آسمان فرسای سحاب را بر بارگاه شاه نشین

اجمرا افراحشند و ببلای صدای عندلیبان بوستان و بکلبانک بلبلان خوش الحان انجمن انجم نمای گلستان از محفل شاه و گدا و مجلس سرور
سرور سر ثرو انکر و بی نوا ساختند کدا چو از بدلاف سلطنت امروز که خیمه سایه ابرست و بر مه لب کشت و دران بیقرب تهنیت آن
و قدوم فصل بهار و بترتیب آیین بندان شهرستان گلزار منطق شیرین مقال لسان الحال که افصح زبان آوران آن محال بود
باقتضاء آن مقام این نوای دلکش آغاز نهاد و در ضمن این نظم بدیع در وصف موسم ربیع ثنا و دعاء سلطان با اولاد
و احفاد مذکور مجلس قدسیان افتاد قصیده سوره ربیعیه لمؤلفه

عرصهٔ باغ شده روضهٔ قدس جنان / رسته کلهای نشاط از چمن عالم جان

بلبل از باد شنیده خبر مقدم گل / مژده وصل سروده بهزاران دستان
صدف لاله پر از ژاله شد از فیض سحاب / درچکان گشته هوا باز ز ابر نیسان
شد مکوکب فلک اطلس باغ از ژاله / باشارت که بباریده سحر در بستان
شد صبا رقص کنان پیش جوانان چمن / سرو نازست در اشاء طرب دست افشان
غنچه در آستی برگ سرانگشت نبات / که بخون دل لعل شده اغشته بنان
کاکل لاله پریشان زده تا باد شمال / نافه از رشک بخون جگر افتاده از آن
صحن گلشن چو رخ شاه پر از غنا شد باز / که بنشاط گل گشته رخش زر افشان
شد جهان جلوه جنان شاخ شکوفه بچمن / که توان گفت جهان پیر شد و باز جوان
آن ز نیلوفر و برکت عیان بر لب جوی / بالکه شوای یمانیت عیان از سرطان
غلغل بلبل مستست طرب ساز بباغ / او زمستی بخروشست نه از آه و فغان
سردم از غنچه شود باد صبا نافه کشای / که معطر شود از وی چمن روح و روان
طفل غنچه شده محنون ببستر گل / دم بدم خون شود از گوشه دامانش دمان
کرده پیراهن خونین خود از سر بیرون / غنچه لاله که آغشت بخونش دامان
کبک کهسار شد از تیغ شفق غرقه بخون / زان به هر شام کشد تیغ خودش را لغسان
لاله از دامن کهسار عیان شد ناگاه / تا که برداشت صبا پرده گل از میان
ارغوانی جلد از شاخ رزان قطره آب / می لعل اشارت کند از نوک بنان
خامه این دم که اشارت شده از عالم غیب / که درین فصل کند شاه جوان سورختان
بشکفد غنچه درین سور ختان از شادی / گل سوری بکند تهنیت شاه جوان
قیصر عصر فلک مرتبه سلطان احمد / که بود نور خلافه ز جبینش رخشان
پادشاهی که ز شادی جلوسش برتخت / گشته اورنگ خلافه چو رخ گل خندان
ذات او گلبن اقبال کزان سر زده است / غنچه بخت و شکفه‌ست الوان
غنچه بخت که بادش خلف مسعود بسیست / خسرو ملک لطافت شه خورشید زجان
الکه چون غنچه بطفلی شرف تاجور است / گنبد در دوحه شاهی ثمر باغ جنان
قرة العین خلافه شه فرخنده جبین / غره ناصیهٔ دولت آل عثمان
شه و شهزاده مراد الکه رخ فرخ او / هست مرآة سکندر ز برای عیان
والدت سدره صفت میوه اقبال تویی / طود شامخ بجهان جد تو سلطان زمان
بایزید آن شه غازی که لوای ظفرش / اصل راسخ شده در گلشن ملک ایمان
کرده در مصر خلافه شده او یوسف وقت / لیکن اخوان صفا گشته ترا از اعوان
کوکب برج علا شاه علاءالدین که چو حق / نور اقبال شد از نو جبینش تابان
درة التاج خلافه شرف مالک و ملک / که بنام اسم سلیمان شده او را عنوان

الکه

الکه با جد سعدت و سمی جد خویش / زنده روگشته دگر ذکر شریف عثمان
تا گشاید بگلستان گل سوری صبح / سرو رعنا چمن گشته بهر باد جهان
تا بعزم طرب از شاه و گدا هست اثر / تا ببزم چمن از سور و سرور نشان
تا گلستان خلافت بود و فصل بهار / باد سرسبز نهال طرب احمد خان
بفروع نظرش باد فروغش محفوظ / سایه اصل ربیع همه در حفظ و امان

بنابرین مقدمات سابقه و متفرع برین بواعث شایقه چون آن سلطان ممالک اقتدار برحسب امر واجب الاتمام آن والد السلام مدار و آن خلف حقیقی در روی روزگار نصرت آثار اقر الله تعالی عیون خلافة بجلاء الابصار و اغر نواصی غرته بلقاء الاعوان و الانصار توجه بانتظام مهام سورختان حضرت فرزندان سعادت شعار فرمود و فرمان واجب الاذعان بخواص مقربان جهت جمع اسباب انبساط دران مجمع لذات اصدار نمود بروفق حکم آن ظل رحمت ایزدی و آن مظهر سلطنت معنوی ابدی در فضای بهشت آسا و در عرصه عشرتگاهی مباسطت اقتضا در نواحی دار السلطنه اماسیه که تختگاه سلطانی آن شاه و حبابت و در حوالی و حواشی آن مستقر سریر شوکت و اجلال که در کتب اخبار و تواریخ اخبار بحصن المراة مشهور و معروفست و الیوم اسم اسکندری از ضمیر مهر تنویر سلطان بهشت دیده اولی الابصار دران محل مشاهد و مکشوفست طرح نشیمنی جهت این فرخنده جشن بر چمن فرح و جمال بمشورت ارباب دولت انداخته شد و لوای عشرت و کاوانی بر آسمان افراخته گشت بنوعی که در کشور ملک و شهادت تمثالی کرده از فضای جان پرور عالم ارواح و نمودای باشد از جمعیت اهل مسرت و افراح و در فسحت عرصه مروج و گشاده و در محلی اماسیه جهت معاشرت آماده انگشتر آن محفل سرور و مجمع حضور نمودند که همیشه سرزمین مشکین بوش محفوف بود بصنوف طیبات از طیب نفحه گل و نکهت نسرین و شاخهای درختان آن منزل پر تزیین همگی چون سرو گردن غنای آیین بسته بود بوشاح گهر مثال یاسمین و مکلل میمنه و برگ شکوفه و شاح و غنچه از باروریاحین

بارض حصاها لولو و ترابها / یضوع مسکا و الریاح شمول
سواء کایام الهوی لا یزیله / نسیم کلحظ الغانیات علیل

و بر مقتضای امر واجب الامضا آن سلطان سلیمان و خسرو ملک مباسطت بر دوام که باد صبا در تبلیغ نوید عشرت او همیشه هدهد آسا برید بنده فرمانی است و بر وفق جریان انفاس روح افزای او نسیم شمال لایزال در دستیاری مشاطگان بزم زینت و استیناس بنده مطیع ذریع مواد هر آینه نواب کامیاب و خدام بر حسن جناب در فرح ترین اماکن و خوم ترین مساکن که در سایه معدلت سلطانی سرگوشه از نشیمنهای آن در اعتدال هوا معادل بود با جنت موعود و از میامن رحمت آن قبله امانی حدود گلزار و حشت رشک خدود حور العین

بود در بهشت معهود انجمنی جهت آن سور همایون مقرر ساختند و مسکنی جهت حلول معاشران آن بزم خلد مانند از موانع و اغیار
پرداختند تا درهای مباسطت و نشاط را چون ابواب نعیم جنان بر روی پیر و جوان گشایند و بسط سماط عشرت و کامکاری
باندازه خوان سما و مایده آسمان نمایند و جمیع ارکان دولت و اقتدار درین بزمگاه مسرت و استبشار خیام احتشام را
بر رسم سراپرده‌های احترام سلطانی چون مظلهای ابر نیسانی برافراختند و تمام خدام کواکب انتظام گرد بر گرد سرادق گردون
مقام آن خسرو ملک کامرانی را چون فلک هشتمین بقباب عز و تمکین مکوکب ساختند شه سراپردهٔ عزت زده بر اوج جلال
مهر و ماه‌بش چو غلامان شده در صف نعال والحق بی الحاق تکلف و بی التزام تعسف و تصلف آن مجمع اقبال و مرجع افضال
در محلی انعقاد گرفت و در منزلی امتداد پذیرفت که جهات و اطرافش چون حریم بیت الحرام مدار و مطاف ریاح روح پرور
صبا و شمال بود و مشارع شوارع او از قدوم اهل فضل و کمال مجره‌سان مجرای آب زلال مینمود مجراه بستان کأن ترابه
یبدی لاعیننا سحیق الاثمد مارا اذا اغانت رزة عینه الهاک عن دعج الغداری الخرّد مرابع و مراتع ریاحینش را
بلبلان نغمه‌سرای بستان در صحبت معاشر شیکان شهرستان بهار بهزار دستان میستودند و مشارع حیاض یا خششرا
سبزهای نوخاسته و عزار بر کنار جویبار جهت عذوبت ماء معین و لطافت آن گلزار رشک حور عین زبان حال همیشه
خود رطب اللسان مینمودند و این وصف الحال را تکرار و تذکار میکردند که باد آنجا چون صبا هم دلگشا و روح بخش
آب آن چون حوض کوثر غم‌زدای و سازگار در سراب فصل تابستان او برد شتا در مزاج آذر و آبان آن لطف بهار
گشته در خوبی سوادی چون سواد خال جمع همچو زلف دلبران در وی پریشان تار و مار هم تشویشی در و نابوده جز در زلف دوست
هیچ بیماری در و ناخفته الا چشم یار چون بتوفیق پروردگار بیچون و بمساعدت و اعتضاد بخت همایون گردن گشان
چرخ گردون منطقه‌وار کردن مطاوعت خود را بطوق فرمانبرداری آن سلطان کامکار مطوق میداشتند و کارفرمایان
زمین و زمان و ناظمان مصالح کشور امکان مناظم و لوازم اهل عالم و محافل مسرتهای بنی آدم را در پناه مقاصد دلخواه
آن شاه جهانپناه ثابت و محقق میدانستند لاجرم در ترتیب این مجلس بهشت اساس و در تنسیق این انجمن ذلک یوم مجموع
له الناس اولا از جانب آبای علوی انواع مساعدت و امداد بظهور میرسید و هر یک از موالید سفلی مراسم اسعاد را
بر ذمت همت خود متحتم میدید گویا کواکب مسعود نورانی و نجوم سعود آسمانی ساطع آن مجلس عشرت و کامرانی دیده

واقبت

۱۴۴

واقبت و نگهبانی گشاده بودند و بر حریم و اطراف آن نشیمن قدسی مسکن شب و روز بی اهمال و اغفال در طوف و تطواف افتاده
و بر همگنان ظاهر و روشن و بر همگنان محقق و مبرهن شد که از عالم بالا و طارم اعلی ساقیان خجسته پیکر و ساده رویان شمس و قمر را
بقدح پیمایی آن مقر فرخنده منظر مقرر داشته‌اند و زهره جبینا کر را کاسهٔ عودی بر اوتار از جوم خورشید لامع الانوار الحکم
داده برامشگری آن صحبت بهجت اثر برگماشته‌اند و غالبا از کشور سفلیات و از اعیان عالم مرکبات تمام موالید ثلاث را
بترتیب مصالح و اثاث آن انجمن سرور مامور و مجبور نموده‌اند و سرشت فطرت هر کدام را بمعونت مونت آن محفل حبور و جبور
مفطور فرموده‌اند که همواره گروه گروه از سرو آزاد و جوق جوق رعنا قامتان صنوبر و شمشاد در آن مجمع بر سرپای بخدمت
ایستاده‌اند و از صفیر و نوای دلگشای بلبلان و از هدیر صبا با برگ درختان بنیاد خرامش سماع و دست افشانی نهاده‌اند
و نرگس ساغردار با وجود ابتلا بمرض خمار شبانه روزی با چشم بیدار بدید بانی اهل آن صحبت عشرت و استبشار چون چشم بخت سلطان
کامکار بیدار مانده در ادارهٔ اقداح افراح همیشه مهیا و آماده است و همواره باقراح اقداح ملازمت بیک قدم ایستاده
میگوید قوموا الی لذاتکم یا قیام نبه العود واستنطق المارا و لاله برزاله و شبنم با وجود سرخوشی از
شراب دم بدم برای صبوح کشان بزم سرور و حریفان باده‌پرست مخمور قرابهای می رنگین بر سر نهاده و هر جا شکاه
سلطانی در مقام ملازمت مجلس مسرت از سر قدم ساخته و در بزم باده‌پیمایان دامان بر میان برزده کاسه و سبو بر دا خته است
بیا ببین که چه زیبا کشید دست بهار بلکونه گونه درین بزم شاه شادروان چو لاله خیمه بصحرا زن و نشاط گزین چو گل ز کنج برون آی خرم و خندان
بی تکلف که اوصاف ولغوب فیها ماتشتهیه الانفس وتلذ الاعین از اصناف لذات آن صحبت انس اشعار است و تعبیر کثیر البراعة
ما لا عین رأت ولا اذن سمعت از جمله ستایشهای حسن منظر آن مجمع خوبان پری پیکر و سرود عود مغنیان رامشگر در آن انجمن
قدس نشه و نمد کاری است تجاوب الاوتار فی اکنافها وتجیبها الاطیار بالالحان و چون در آن اوقات مسرت
سمات هر کس از هنروران زمان و فضلا و ادبا و شعرای عذب البیان از اطراف ممالک سلطانی جهت تقدیم مراسم تهانی این بزم
بهجت و کامرانی پدید آیار رسایل و اشعار تهنیت اشعار و نوادر مزامیر و الحان از ذوی الایقاع و ذوی الاوتار مرتب میداشتند
فاما اغرب و اعجب بالنفات و انسب تصنیفات تجدید و اختراع سار خوش نوای حسینی نوازی بود که از میامن تربیت
سلطان سریر سرافرازی و خسرو متخلقان محقق بدلنوازی و آن سلطان حقیقی در ملک مجازی وفق الله تعالی ایام خلافته

عن المجازی بتوسط این ولیمه لحنان درین تاریخ زمان بمیان آمد از انکه خلف صدق وحافد آن حکیم مولف اغانی والحان و
وآن بطرفنا عورت وافلاطون موسیقی دان وآن مجدد ماثر لحن داود بنغمات ملایم عود ومحیی آثار مسیح بانفاس قدسی رود
خواجه عبد القادر مراغی اوصله الله تعالی غایة المباغی اعنی نقاوهٔ فضلاء لطایف آثار ونادرهٔ وقت ووحید روزگار خواجه
محمود بن خواجه عبد العزیز بن خواجه عبد القادر مذکور که در ایقاع نشاة سرور بآلات سرور ودر تالیف نغمات رود ومسرت عود
بر مثال ساز عود صاحب ید طولی است وجهت توحد در فنون فضایل میرائی پدری وبتعین در فنون معالی لشری پسری در زمرهٔ
خواص خدام آستان احسان حضرت اعلی است درین ولا باقتضاء مناسبت حال ومقام وملاحظه لقوی وثمره سلطان الامامت
انسام تصنیف کتابی در علم موسیقی وفن الحان وترتیب سازی مشروع ومامون از غدام نمود وتجدید تالیف آلتی مطرب درین ایام
نمود که نهایت اسماع واستماع القیاء امت بی لحوق ملام بود اگرچه این ساز چینی نوائی از مخترعات حکیمانه جد سعیدش بود
فاما بعد والد مرحومش این علم وعمل از کسی مسموع نبود ومشار الیه بواسطه مهارت در علم موسیقی وعمل الحان عود احیاء آن زادهٔ
طبع سعید خود نمود والحق بآن ساز دلنواز وحسن ایقاع وباعمال اعمال آن آلت وقرع اسماع موش ارباب وجد وحال را ئی بود
ورای نهایت دلگشا بان آواز روح افزا ابعاد قدس میکشود   او چو در بزم طرب زمزمه برگیرد   جان بیمان لحظه ره عالم دیگر گیرد
والحاصل بعد از انعقاد انجنین بزمی مرتب از اسباب عیش مدام ودر حالت امتداد ایام شادی بالتزام این ابتهاج مستدام در
روزی فیروز ومجمعی خاص ودر محفلی عام از عوام وخواص جهت رعایت سنت انبیا علیهم السلام دعوت عام اهل اسلام کردند
وبسر خوان انعام واطعام صلای عام زدند واز اطراف بلاد واقطار ممالک سروران سپاه وصنادید امصار وحملکی اعوان وانصار
ووفود جنود اولیاء دولت از ملوک وسرداران سر دیار جهت تهنیت این سور پر سرور ومبارکبادی این جشن عمیم الاستبشار چون
معانی قدسی در خاطر صاحب دلان بهم پیوستند وچند روز درین انجمن فرح انگیز بر سر مایده احسان سلطان هر صبح وشام بر سبیل
جمعیت والتیام نشستند   خجسته بزمی وفرخنده مجلسی که سپهر   بدور خویش ندیده نظیر او بجهان   ودر استیفاء حظوظ
ولذات واستقراء اصناف مشتهیات ومغنیات هر یک از وضیع وشریف بر وضع قانون همایون تالیف انزل الناس منازلهم در
منزل ومنزلت خود مقرر داشتند ودر مراتب اعزاز واکرام هر کدام را از رایات مناصب بحسب تفاوت مقامات رفعت وعلو ورفعنا بعضهم
درجات جای علمها لوای تقدم واعلام اعظام برافراشتند   بود نقاش ازل در جشن چهره نمای   گشته فراش صبا سرافشان ناوکشای

وروزی

صفت
صباح روز سور

وروزی بطالع سعدی خجسته تر از بخت مسعود وصباحی چون رخسار محبوب ومودود وبکام دلخواه وهنگام وبامدادی از عداد یوم تبیض وجوه
ووقتی صافی از ظلمت غم واندوه که سلطان رومی چهر مهر با طلعت همایون از بام بلند سپهر عرصه عالم اعیان را منور ساخته بود
وقیصر ملک سپهر را رایت انبساط وجهان افروزی در فضای قضای اوطار از اقسام عیش شبانروزی برافراخته
ودر ساعتی که منجم فلک سعادت وبهروزی باسطرلاب کری خورشید فیروزی طالع وقت را ارتفاع گرفته بود وبهرام خونریز تیغ
تیز شعاع را از نیام ظلام برکشیده بامر مخاطب الم نشرح لک صدرک ووضعنا عنک وزرک داعیه جرحی با الم اما ندارک پذیر
از مرهم میمنود ونواب کامیاب بسبب اعلان بسنت حسان واعلام اخبار سار این سور جهت نشان آهنگ سرور
معاشرت را بآواز کوس شاهی کوشکذار ماه تا ماهی کردند وجهت تهیه اسباب عیش عشرت نوبت طبل پادشاهی این بشارت را
اسماع اسماع طوایف مختلف وافر ونامتناهی نمودند وبر سنن سلاطین سلف وبر عادت اهل مجد وشرف خواستند که گوهر
رجولیت ومردانگی در درج سلطنت را از صدف استتار وغلاف تواری بیرون آرند وکوکب فروزان فرزانگی این دراری
برج خلافت را در افق خونین شفق متواری نگذارند چراکه سنان رماح جوانمردان در هنگام اظهار مردی از پوشش غلاف
مجد وخوش نماید ونصال سهم السعادة شهزادگان میان مردان مستور در کیش وپنهان در قربان نشانند وخود ومغفر در
حسان جوانان بر فرق سروران ایشان در حین سربلندی مجمع دلاوران لایق قناع احتفا واستتار نباشد ودر صید گاه
کبک سیخ منقار کهسار چشم شهباز شکاری با تماقه وهم چشم بند متواری داشتن از شهسواران شیر شکار لغایت عیب وعار
نماید   شهباز دولت تو چو پرواز میکند   قیدش مکن که چشم کنون باز میکند   لاجرم باقتضاء این مقدمات در روق
معانی دقیقه این کلمات از هوم سرای اقبال وحریم سرخلافت وجلال شاهزادگان بختیار بر سمند مراد سوار گشته بادیگر
نورسیدهاء گلشن دولت ونوباوهای دوحه سعادت وچاکر زادهای خانه زاد وغلام بچگان پری نژاد که هر یک چون گل دسته
بهاری تازه روی وخندان بودند وهر کدام چون کواکب ودرای فرخنده رخسار ورخشان مینمودند باتفاق شاهزاده از
میان مجلس خان چون آب گرم روان جهت ترطیب ابدان روانه گرمابه شده آن فضای حمام رشک حیاض ریاض جنان گشت
واز فروغ رخسار آن جوانان رطب البدن صحن حمام چون برج آبی مجمع ستارگان رخشان در ساعت اقتران شد لمولفه
کان بمتن الماء رضوه او جو هم   جنبت بدا ابدا بر حوته کواکب   آنگاه چراغ مرخ صولت در حضور ارکان دولت متوجه

سقه آن گلبنان اقبال و تربیت اصله نهال تو الد و التناسل شد و بدستور معهود سر طفلی از تیغ نیز خارج خایف و هراسان اما شاهزادگان
شیر دل را باقتضاء شجاعت فطری این صورت در نظرشان سهل و آسان بود بلکه بمثابهٔ تیغ جراح در پیش ایشان بمنزله برگ سوسن
و ریحان مینمود و چون سرو آزاد در پیش آن استاد دستی را در دست برد بر نهج معتاد رخصت داد سر آینه فی الحال جراح چالاک
دست بر مثال باد صبا از زیر دامان گلبن برگی از گل جدا کرد و آن ورق لاله رنگ را چون شکوفه ارغوان بر سر چوب کرده
بنمود در میان جوانان چمن آورد و از آن اطراف و جوانب همگی اعیان سلطنت و ارکان جهت نثار دامان دامان درم و دینار
چون قطرات باران از آسمان ریزان شد و بر دست جواد سروران جهت ایثار چندین نقود سرخ و سفید بر مثال شکوفهای الوان
در مجلس ختان باران گشت و زبان ناطقه میان آن جم غفیر لسان برگ لسان العصافیر آغاز مبارک بادی نمود و از هر طرف اغانی
اغانی و ساز آغاز نوای دمساز آهنگ نموده جان اهل از سماع را بادی گشت و در طور کنایه و مجاز بصنعت انجاز و الغاز
لسان حال این گونه ترانهٔ تهنیت نامه را بسر حد اعجاز مبادی شد **ختانیه لمولفه** مبارک باد بزم ختنه سوری

که خندان شده گلهای سوری … چو بزم سنت سور ختان شد … چراغ لاله در گلشن عیان شد … کند در گلشن شاهان غازی
کنون سرو مفوض سرفرازی … نهال تازه از بستان اقبال … شکفته لاله وش با شاخ و با بال … ز فرع سلطنت اصلی برومند
عیان گشته کنون بر وضع پیوند … شده غصنی ز باغ نسل سلطان … بجای اصل راسخ در گلستان … جدا فرموده در صحن باغش
یکی شمعی که افروزد چراغش … تراییده از آن شمع فروزان … بجای اشک صافی آب حیوان … بقوانین بریدند آن سر شمع
که بهتر بر فروزد مجلس جمع … مهندس وار جراح زمانه … کند بر شکل مخروط استوانه … برسم باغبان تیغی کشیده
ز شاخ تر زواید را بریده … چکاند از شاخ قطرهٔ خون … بر آمد ارغوان از شاخ سرو گون … بریده برگ زاید را از آن گل
شکفته غنچه باغ تناسل … نهال مثمر از گلشن بیکبار … مجرد کرده از اوراق بیکار … صبا وش برگ گل برده بدستان
که کرداند میان بزم مستان … ببسته برگ گل را بر سر چوب … که گلدسته بود در بزم محبوب … رسید از طفل غنچه این بشارت
که رفت از دخت رز مهر بکارت … نبات باغ را بکری چه ماند … که شاخ سرو را در بر نشاند … فلک اندر نثار این ختانست
ز ماه و مهر از آن زر و زر و سیم افشانست … برای زخم خسته کرده کیوان … سپهرش طشت و خاکستر بدامان … از آن مریخ جراح جهانست
که آیین ساز این سور ختانست … برد زهره از این سور همایون … برای روی خود گلگونه زین خون … فشانده از در و زر ذره خورشید

برای زخم

برای زخم او از روی امید … برای زخم او مه خنجر گرد … علاجش مرهم کافوری آورد … ختان انجمان گردون ندیدست
که داعی حکم سلطان بایزیدست … خجسته باد این سور دلفروز … بسلطان و همه اعقاب فیروز
همیشه باد بزم سور و شادی … بدور عشرت سلطان مرادی … جو شهر اولی نمود انجاز و الغاز … دعاگویی بود اولی و ایجاز
بکش مطرب در آن مجلس خوش آواز … سرود از گفته ادریس بنواز … سرود پر درد از بنده برخوان … ببزم شاه ملک لطف و احسان
صبا در بزم عیش کامرانی … بسلطان احمد این قصه رسانی … که در ملک غریبی بی نوایی … برای شاه میگوید دعایی
ازین بنده اگر کرده فراموش … بتقریب دعا نامم کند گوش … مبارک بادی این سور فیروز … دعای غایبانه کرده هر روز
دعایم باد مقرون اجابت … سهام دعوتم یابد اصابت

ذکر مجلس سرور و سرود و سور مسعود شاهزادهای سعید الحد و اخلاف عضد الدوله سلطان محمود دامت سلطنته الی الیوم الموعود

آسمان ساخت در آفاق یکی سور و سرور … که از آن سور شد اطراف ممالک معمور … چند اسور و سروری که اگر در نگری … مجمع زهره بود بزمی از آن عالی سور
چون نمایش سطوات حشمت و اقبال مستدعی اظهار آثار صفت جمال و جلالت و اکمل لوازم و نتایج لعنت جمالی سلاطین کامکار و تضع این
جمعیتها در بزم سرورست و اهتمام عالی همتانه در آیین صحبتهای مشحون بمسرت و حبور و مجامع مقرون بحضور مظاهر حور و قصور و این معنی
نیز بحکم تقابل صفات حضرت عزت بر همان نسبتست که اجل مراسم صفت جلالی پادشاهان عالیمقدار ترتیب مقدمات معاداه
و مقابله با حساد و خصماست لاجرم هر مظهر سلطانی که در اظهار ظلیت رحمانی مظهر کامل آن نشأهٔ اولی و ثانی باشد در رتبت
شاهی مظهر جامع از مظاهر الهی خواهد بود و مورد صفات مقابله در مظاهر نامتناهی و الحق استقرار مسند پادشاهی را بر
بادوام تمتع از دوای شاهی و صیانت از نوایب و دواهی بی اجتماع این دو صفت رحمانی در تمام نشأت انسانی تمشیت و استمرار
نتواند بود … شاه را باید که باشد خوی رب … رحمتش مقرون تخویف و غضب … و اگر جمع افراد خلاف نجاد این خاندان
آل عثمان از قدیم الزمان الی الآن بجامعیت صفات حمیدهٔ انسانی موصوفند و بتمام لوازم احتشام در آیین سلطانی موسوم و معروفاند
لیکن فیما بین اخلاف خلافت اکتساب آن سلطان سلاطین مآب و خسرو جاه ان جنت ایاب چون پادشاه جوانبخت کامکار و آینه
مجمع جمال و جلال آفرید کار مسند آرای بزم احتشام و کامرانی کشورگشای ممالک جلالت و جهانبانی منظور انظار الطاف حضرت معبود
عضد الخلافه سلطان محمود ابدت ایام سلطنته و خلدت ایام شوکته که هم در طریقه حسن معاشرت بمردم داری و مجلس آرایی و هم در شیوه

اجرای لوازم جلالت و شوکت پادشاهی و فرمان فرمایی از تمام سلاطین زمان ممتاز بود و نهال دولتش در سرابستان کامرانی سرافراز
و نضارت والدخلافت مکانش بار لقا مدارج حشمت او مصروف بود و توجه دیده عطوفتش را با انتصاب فروع و اغصان دولتش معطوف
میفرمود بنا علی ذلک در شهور **سنه احدی عشر و تسعمایه** سلطان سلاطین مجاهدان در وضع مجلسی رشک روضه جنان جهت تجدید سنت انبیا
و سلاطین جهان مطاع اصدار فرمود و در بهترین اماکن و خرمترین مساکن که در تحت حکومت شاهزاده مشار الیه بود شاه و شا هزاده
ایل یمان سم محلی از توابع کشور معنایه حسب الامر المطاع تعیین فرمود و در بهترین مواسم ایام و فصول در اوقات اعتدال هوای
بهار تنسیم نسایم شمایل و قبول دران عرصه جوم و مقامی رشک ارم که هوایش از صفا و لطف با روح مقدس آمیخته بود و فضایش
باعبیر مسرت نکتهای جان پرور عشرت انگیخته **بیت** چیست جنت تا زند با روضه بزم تو لاف خار و خاکش مقابل با گل و ریحان او
بارگاه احتشام و خیام جلالت و استعظام بر آسمان نشاط برافراخت و جهت ترتیب بزم سرور و انعقاد مجلس سور اسباب
و اثاث پادشاهانه مرتب داشت و شاهزادهٔ عظام را بسنت حضرت ابراهیم خلیل علیه صلوات الرحمن مقلد ساخت و جشنی عظیم
مشتمل بر انواع نعم و نعیم در انجا طرح انداخت و سمکنان دران سور ختان ابواب احسان نعمتهای جانزا بر کافه بنی نوع انسان شکرانه
نعمت بقاء این سلطنت و کامکاری وجه تمتع از عمر فرزندان و برخوردای مفتوح داشتند و سلطان جوانبخت کامکار بروفق
اشارت والد بزرگوار خداوندگار روزگار با جمیع ارکان دولت و خواص حضرت از صغار و کبار نظر همت را بر بسط بساط
انعام بر خواص و عوام برگماشتند **ط** با مجلسا جمع المحاسن کلها فتقاصرت عن وصفه الافکار و چند شبانروز
لیلا و نهارا اسباب نشاط و شادکامی را در ان جمعیت مرتب و مهیا میساختند و جمیع بندگان و خواص و عموم ارباب اختصاص را
از اصناف مقیمان آستان و اضیاف باضعاف مزایا نعم و باطراف عطایا و اسالیب کرم بکمال السعات و اهتمام می نواختند و از
تمامی اطراف ممالک ملوک عظام تهنیت نامهای مشحون بتحف و هدایا میفرستادند و حکام و امرا و ولایات و نواحی جهت تقدیم مراسم تهانی
روی اخلاص بصوب درگاه سعادت پناه نهادند و بر سنن معهود دران اوقات ساعات مسعود نغمهای مقبول دعاگویان از اهل علم و
وعرفان بان مجمع همایون و آن سور مسرت شیون متواتر و می شد و میامن و برکات ادعیه صالحا اهل الله بحجستگی آن ولیمه انجمان عاید می
ولهذا این قصیده از وصف احوال ان اوقات جوانی زمان و کیفیت فرخندگی آن بزم ختان ملحق بذیل این داستان براعت نشان نموده شده و از آن
و آن ابیات ربیعه اعنون باوصاف آن مجلس جنت مکان کرده آمد **لمؤلفه قصیده ربیعیه سوریه**

بهار آمد و زین شادی بهار غنچه خندان شد　　زمین مقدم بلبل چو عالم گلستان شد
عماریهای صبا که سنبل تجعد بگشاید　　که جمع خاطر بلبل از آن زلف پریشان شد
ربوده گوی خوبی را میان گلرخان غنچه　　چو در دست سمن بویان بنفشه گوی چوگان شد
بگرد دیده نرگس چو شبنم اشک ما نست　　کند بلبل خروش الحانی که طفل غنچه خندان شد
گشاد از رخ نقاب گل صبا بهر تماشایی　　ز غیرت با صبا غنچه از آن دست و گریبان شد
ملوکب شد سپهر اطلس باغ از زر و ژاله　　سحاب ابریده از گردون و دردی غلطان شد
چنان شد جلوه گر شاخ شکوفه در چمن گویی　　نشاط سنج را جهان پیر در شکل جوانان شد
بنشاند مسند باد صبا چون ملک گل لاله　　بهر یک جا نیان شقایق عنبرافشان شد
شد از مهر رخش روشن چو چشم ابکه غنچه　　بدعوی نرگس از رشکش چو خوش گو روشنان شد
گریبان چاک چون غنچه کنم شوخ جیب مستوری　　چو از بزم گل انداما نصیبم خار هجران شد
چمن شد مجمع خوبان چو بزم خسرو عادل　　سحاب آنجا نمود اری ز ظل بزدان شد
شهنشاهی که شد ظلش سحاب فیض بر عالم　　بظل لطف او مهر فره خورشید تابان شد
سپهر عدل و ابر فیض **سلطان ابو یزید** آن شه　　که او را قبا نم از شاهی و گلستان شد
بهار فضل الطفش شده چون ابر عمانی　　نسیم خلق او جانرا به از عطر بستان شد
ز بحر جود او جوید همیشه ابر و باران　　ز لطف طبع او شرمنده گل در غنچه پنهان شد
فکنده بر رهش گل روح گلبر آسمان　　چو او بر عزم گلگشتی سوی گلشن خرامان شد
بروز جود ابر از حیا غرق عرق دایم　　چنان کین خاکساره غرق بحر احسان شد
بهار عالم آرا شد عیان از دو دخت نخلهم　　همه اخلاف آن در دها ازان دولت فراوان شد
بر و مسند سر شاخ ز باغ جاه سلطانی　　ولی شاخ بلند جاه **شه محمود سلطان** شد
چو انجم که سرو قامت شاهی بجا باد　　بهر جا سایه افکنده سراسر روح و ریحان شد
زبان کلک در بزم میان گلشن جشنش　　چو بلبل در ثنا گویی بباغ و سرو دستان شد
شهی کز نور رخسارش جهان عیش و شادی را　　ز صبح خوش دلی تابان هزاران مهر رخشان شد
بروز بزم جمشیدی بکف جام جهان بینش　　بوقت رزم خورشیدی که تیغش لمع اعیان شد
ز ابر جود او دست گدایان چون صدف پر در　　کفش در گوهر افشانی فزون از بحر عمان شد
نهال مشمر جاهش رسانده میوه چون گل ملی　　ثمر دو نسلش ملقب خان بن خان شد
ثمر باغ شاهی را چو عزم زینت کرده　　جدا شد گلبن دولت از آنجا خار دامان شد
بعزم بزم و سور ختنه شد انجمن آرای　　نوازشش از سر و جان همچون سلیمان با رحمان شد
چو آمد یاد دوران از درین سور ختان شادی　　ز لوح دل غم وانده همه محو و فراموش شد
عنادل بر سر سرو قباری بر سر یک　　درین سور از سر شادی نوا ساز و خوش الحان شد
الهی شود دوم بهاران گلشن از باران　　سر شاخ مراد او چه گل خنده سلطان شد
ببزم خوش دلی باد اشه و اولاد و احفادش　　همیشه تا غم و شادی قرین نوع انسان شد
خدایا دوستدارانش بعیش و شادمانی وار　　جهان کام اعدا ایشان دایم انیس یاس و حرمان شد

اما جناح یمنی این کنبه نامه در بیان مجاری حالات و ملکات و اخلاق اخلاف سلطان خلافت سمات و کیفیت استخلاف هر کدام در سلطنت اقطار و جهات
حکایت اول در ذکر شاهزادگان سلطنت مکان که بسعادت و سلامت در اقطار ممالک بر مسند شاهی الآن متمکن اند با اعقاب سعادت مآب
ایشان **حکایت دوم** در ذکر فرزندان سلطان که در ایام خلافت والد عالی ایشان متوجه ریاض جنان شده اند و آثار متخلف از آن شاهزادهای
جنت آشیان **داستان نخست سلطان مریکی شاه بلکه شاه نشان** حق سبحانه و تعالی هر چند بقاء نوع انسان را

همیشه مشروط بتسلسل انسال ومربوط بتعاقب توالد انساب ساخته ودر استبقاء اشخاص بشری وجهت استدامت مسانید سروری
سلاطین عالی تبار را هم بموهبت تاج دولت نصاب وتوالد احفاد واعقاب نواخته اما همیشه وجود اصول وآبا از حیثیت ابوت
طبیعی جسمانی مبدا ظهور افراد اولاد حسن وذوات سلاطین را ابوت حقیقی روحانیت که موجب بقاء زندگانی کافه عباد دست زیرا
که مبداء توالد اولاد ازظهور آبا نسبی بواسطه تعدیل قوای حیوانی وتکمیل فروع میلان شهوانیست لیکن مبداء دوام وبقاء افراد
عباد از صفت عدالت نفسانی باشد که معدود از ملکات روحانیست هرآینه سلطان عادل درظلیت رحمانی بواسطه تحقق اینمعانی هم
ظل رحمت وسایه آله است وهم خلیفه حق در تعهد وتفقد فروع الخلق عیال الله احبکم الی الله انفعکم بعیال الله
تو تا کرده بر خلق بخشایشی نکاه بینی از دولت آسایشی چو حق مهربانست بر دادگر ببخشای بخشایش حق نگر بر این تقدیر
جنانکه اصول بنی نوع بشری در ضابطه رعایت پدری رب البیت وحافظ نظام منزلی اولادند سلاطین مقسط هم از جهت ابوت روحانی
رب النوع افراد انسانی اند در رعایت نظام مدنی عامه افراد ودر حفظ ترکیب بدنی کافه آحاد عباد وحفاظ مداین چون مستلزم حفظ
منازلست هرآینه طایفه تعهد مؤنت وتکالیف هر دو قسم از نکهبانی منزلی ومدنی جهت افراد انسانی بلکه اشخاص حیوانی بر ذمه همت
ارباب قدرت وسلطانی واجب شرعی ولازم عقلیست وجهة بسط آثار رحمت ومهربانی بر فروع روحانی قیاس بر سلسله نتاج جسمانی سلطان را
باستکثار اولاد واستنتاج وبتعاون اعوان وانصار احتیاج جهت وباتفاق جمیع عقلا بهترین مظاهر امداد واسعاد در هر دو قسم
از نظام منزلی ومدنی عباد نتاج واولاد پاکیزه نژادند چه اکه بالطبع نتیجه وفرزند در تمامی نفوس با اصول خود وبعکس در مقام تعاون
واعتضادند ومیان افراد بشری همیشه پادشاهان جهاندار را جهت ادراک مطالب وانجاح مارب بمنزله جناح نجاح اند وفروع
سلطنت آیین چون مصباح کلشن صباح منور اغصان ومثمر افنان نصرت واستفتاح اند ها انتم خلق للتاج بوفودها
وضیع اقدامهم للوطاء بالسرر هرآینه هرچند که شاخسار سدره اثمار دولت واقبال در سرابستان دولت سلطانی بیشتر باشد ظلال
ممدود جاه وجلال را بر مفارق عالمیان سایه کستری اکثر واوفر خواهد بود واستقامت طود شاخ شاهی واستدامت نهال برومند
پادشاهی از طراوت شاخ وبال آن شجره طیبه انتظار توان داشت واز نضارت اثمار اشجار آن دوحه اقتدار اعتبار توان کرفت
که مصداق مثل اصلها ثابت وفرع ثابت بمنه باشد وشاهد منت لی ضعت وامددناکم باموال وبنین در کلشن خلافه منابت کشته مانند
من تلق منهم تقل لاقیت سیدهم مثل النجوم التی یسری به الساری چنانچه القصه این مظهر جامع ابوت روحانی

ومبداء اول در اصلیت سلطانی نسبت با جمیع افراد انسانی چنانچه از روی ظلیت رحمانی مبداء بقاء ونظام عملی اشخاص این جهانیست
در اصالت وابوت جسمانی هم مبداء چندین مظهر شاهی وکیتی ستانیست کو با ذات رفیع القدرش آسمان ذات البروج بوده که
که چندین کواکب علوی ازو تابیده تبارک الذی جعل فی السماء بروجا وجعل فیها سراجا وقمرا منیرا وطینت طیبه اش روضه جهانیست
که چندین نهال طوبی ازو بالیده که والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه کو یا دعاء اجابت اقتضا ربنا واجعلنا مسلمین لک ومن
ذریتنا امة مسلمة لک در شان این مهر ابوه حقیقی میان خلق جهان قرین استجابه نبوعی که بعد از اعداد اسباب حصر اعداد تعداد
نتاج واولاد وبطون اعقاب واحفاد سلطان که از اناث وذکور موجودند واز صغار وکبار فروع که از عواقب توالد الی الآن
در ظل خلافه سلطان معدودند بهشتاد نفر رسیده اند واز انجمله الیوم در عطوفت ودر کنف رحمت سلطان پنج باد شاه عالیجاه
در ریاض خلافه در نشو ونما اند وهرکدام نیر اعظم در میان کواکب سما نجوم خمسه عدو الدراری وموضعها من الحسب الرفیع
اذا لاحت نبوة لنا شهدنا بطیب الاصل عن طیب الفروع تراه وحوله منهم لیوث اذا انهمل القنا فی کل روع
فلا زالوا کانجمها ایتلافا من لحدثان فی حصن منیع والحق هرکدام از فروع فرخنده نبات وهریک از اغصان
اصل ثابت ان روضه شاهی وکلبن رحمت الاهی در بسط ظلال افضال عدیل اصل آن فلذ ونشر سایه راحت ونوال چون شجری پر ثمرند
جهت کامرانی مقیمان انصار وابناء سبیل للمؤلفه آسمان ساست سایه سلطان چند خورشید وماه ازو تابان شه بود آن سماء ذات بروج
کاختر از ابراج اوست عروج اختر سعد چیست اولادش زان کواکب که آسمان زادش آسمانی بعدل کشته محیط
کشته تابان کواکبش بسیط سایه کستر بدیده پر اختر سایه لطف حق چنین بهتر سایه شاه بر جمیع بلاد باد پاینده با همه اولاد
سلحف جون نظام تواریخ واخبار سلاطین عالم از ابتداء ظهور ابن آدم تا این دم منضبط بضبط انسانست واکثر اوقات مرتبط با
اخلاف واعقاب هرآینه ذکر فروع این شجره علیه خلافه را هم در مسلک شاکستری این خاندان از جمله متممات آیین حشمت وتمکین
واز متممات دوله ودین نمود ودر عداد مهمات دعاکویی وذکر جمیل این دودمان معدلت آیین بود هرآینه اولاد واحفاد این سلطان
سلاطین زمان را بترتیب ظهور آن کواکب دری از آن آسمان سروری وطلوع هر ستاره مسعودی از آن مطلع اقبال ونیک اختری درین
صحیفه اخبار فرخنده آثار ایراد یافت جون ذکر خیر آن اخلاف خلافت انتساب وثنا ودعاء آن شاهان رافت مآب بترتیب ظهور
وجود ظهور در اعیان شهود بر نسبت تقدم وتاخر آن کواکب مسعود ملایم بسیاق کلام نمود اتفاقا در وقت شروع بتحریر این کتاب

اخبار آل عثمان و شاهان مجاهد نشان از اخلاف خلفاء الرحمان و اعقاب سلاطین زمان که بمنزلهٔ فلک هشتمین مشتملست
بر نیرات ملک و دین سفت کوکب دری بر آفاق شاهی و سروری درخشان بود لاجرم بعد از آن مظاهر سلطنت و اقتدار و مجالی از مآثر سنیه
و آثار حمیدهٔ ایشان بحسب مجاری حال این صحیفهٔ اخبار را معنون و مشحون داشتن لازم نمود و چون پنج شاهسوار در میدان جهاد
از شاهزادها با سلطنت مدار بر مسند فرمان روایی متمکن بودند و دو شاهزاده درین اوقات تالیف کتاب بجوار رب الارباب رحلت نمودند
اولا بتقدیم دعا طول بقاء این پنج ستارهٔ سیاره که بر فلک اقتدار سیارند بترتیب اسنان عمر و شاهی اقدام رفت و بعد از آن ذکر شاهزادگانی
که عمر و دولت بسلطان زمان بازگذاشته اند و لواء مغفرت در طبقات جنان برافراشته التزام نمود و این مقصد در دو حکایت مودی
میشود **حکایت اول** در ذکر شاهزادهای که متمکن بر مسند سلطانی اند و این حکایت مشتمل بر پنج گفتارست **گفتار اول در بسط**
ثناء اعظم و اشهر و اقدم اولاد سلطانی و در نشر نعوت احوال آن پیشوای اخلاف خلافت مکانی شهنشاه جوانمرد جوان بخت

بذات او مباهی تاج و هم تخت   بجود و همت مشهور عالم
بخلق و مکرمت اعلی و اقدم   مغان خواسم و رسم ملک و جاه
بنام نامی سلطان شهنشاه   مقدم بر سر بر پادشاهی
مکرم گشته از لطف الاهی   صبیح الوجه چون صبح دلفروز
رخش مشرق چو مهر مشرق اندوز   به پیش همتش ملک جهان خوار
ببزمش یک سفال چرخ دوار   ببزم عشرتش مهر آنچنانست
که پنداری بسر جام شرابست   سخای ابر باشد قطره افشان
کفش افشانده دریا بکان   نوال عام او خاص زمین نیست
نخورده زو جراحت جانوری نیست   طمع را لطف او گوید بجایی
که از جود کند حاتم گدایی   کفش دریای جوشان از مکارم
حباب آن دنانیر و دراهم   چو مهر گیتی افروز امانیست
همیشه در نشاط و شادمانی است   ظلال شاهیش باقی بماناد
ولی مقرون بجود و نصفت و داد   ببزم خوشدلی باد امنعم
بظل عالی سلطان عالم

از مبداء طلوع طلایع همایون و از ساعت خجستهٔ مولود همایون آن اکبر اولاد
سلطان مجاهدان که در شهور سنه **ثمانمائه** اتفاق افتاده فرخندگی و فیروزمندی سلطان بو مافیه ما متضاعف می بوده و
همواره نهال اقبال آن مظهر افضال در ظلال خلافت و جلال مانند نهال شجرهٔ طیبه اجلال آن والد سدره امثال متوافق و متالف مینموده
گویا مطلع جمالش صبح اقبالی بوده که از ظهور تباشیر نورش تبشیر تمام بظهور شموس و اقمار بسیار از آسمان خلافت این خاندان مینموده
تا الحال همین شاخسار پر از ازهار و انوار گلستان بود که در مطالع بهار سلطنت شکوفه و از نیش جوانان گلستان شد و اکنون در سایه
عنایت پدری به نصیب کاملی از مسانید قیصری فایز است و در عرصهٔ جهانداری سلطانی بمدد بخت مسعود جهت نیل امانی الیوم سلطنت
خلاصهٔ ممالک یونانی را حایزست و وسعت حوزهٔ ملک و مالش بر نسبت وسعت دایرهٔ سپهر احسان و افضالش از آسمان بسیار است

سبع

سبع اوسع و ارفع است و کشورهای پر منافع و بلاد و مواضع نافعش از امصار ممالک رومی و یونانی در نزهت و بها از مجمع گلستان و انجمن
بهارستان اجمع و انفع است چه آنکه مملکتی که اکنون معروف بمملکت قرامان گشته خلاصهٔ بلاد یونان است و از قدیم مستقر خلافت اعاظم پادشاهان
عادل با دول از سلاجقهٔ ایران است و اکنون بتفویض جانب والد عظیم الانعامش بجانب شهنشاهی مفوض و مرجوع شده و از شکوه و احتشام ممدود الظلال
والد سکندر خصالش همیشه طوارق زمان پر اختلال از حواشی بارگاه جلالش مدفوع و حوادث گردون سریع الانتقال از حریم دولت و اجلالش ممنوع است

و اموا دو دام المجد بجد بهم جدهم   و یصد عنهم کل خطب منکب

مستوسر بر سلطنت و متوج تخت ملک و مملکتش که شهر عالم آرای قونیات
بنابر آنکه بهشت قرارگاه سلاطین عالیمقدار و منزلگاه شاهان نامدار عدالت شعار می بوده و آب و زمینش همواره نشیمن مقربان درگاه لی مع الله آمده
و طینت طیبه اش لا یزال مطیب بنسیم انفاس روح افزای اهل الله شده لاجرم ساحت گردون مساحت شاهنشاهیش از مجاورت آن مورد
فیوض الهی مهبط تاییدات نامتناهی و محط رحال رجال الله و جنود الهی افتاده هر چند طالع مولود مسعودش بر مثال مطالع سهیل یمن در
در ممالک روم و یونان مشهود و معلوم نیست فاما فرخندگی طالعش چون سعادت جد سعیدش ظاهر و باهرست و فیروزی قدوم خورشید
رسومش از سعود کوکب مسعود والد گردون احتشامش بر اوج آسمان خلافت نمایان و باهرست

ع   چو نقش از طالع سلطان نماید   چو والد کز جهانگیرست شاید

چه خجسته طالعی که حافظ مسند سلطنت و اقبالش لواحظ عواطف فطری و نظر مهر و اشفاق پدری اوست که سلطان سلاطین جهان است
و حامی عرصهٔ ایالت و اجلالش سپاه ملایک پناه آن خلیفهٔ رحمان است لاجرم همیشه اوقاتش را به بسط انشاط مسرت و استبشار
مصروف میدارد و بچشم حقیقت پس بطراوت گلبن اقبال روزگاری اعتبار را بمنزلهٔ نقشی بر آب میشمارد زمانه بنوعی تابع و اداوست
و فلک بروجهی مشایع رای بهجت استدعاء اوکه ناظمان دار السرور ایام و دهور همواره عقد مجلس انبساطش بر القانون شادکامی منتظم
میسازند و هر که از اصول ابتهاج و مسرت خارج افتد بچنگ فراق او را گاه چو او ارکوشمال دهند یا بمضراب شمشیر هجرانش بنوازند
و لهذا در مجمع اقبالش و در نشیمن جاه و جلالش نقش پریشانی کسی بغیر از طرهٔ منظوران بتفریق صبا و شمال ندیده و در انجمن اعداء و خصمان
خاندانش جز حالت جمعیت و انتظام بجز از اجتماع غمهای گوناگون هیچ مجمع الفتی بهم نرسیده

دوستانش جمع و حال دشمنش در تفرقه   مجتمع اسباب شادی متفرق آثار غم

همیشه چون صبح اقبال روزگار با انبساط و گشاده دلی میگذارد و چون خورشید جمشید آیین جام
مسرور را درین سرای پر غرور از کف نمیگذارد و در عرصهٔ جلوه گاه انهار دولت همواره کوس عشرت بر مثال برق کامرانی خندانست و بر مسند
شاهی و سروری لایزال رخسار حشمتش چون مهر منیر متبسم و فرحان است در روزگار خوشدلی اقبال حال میان زمان معدوم ماضی و استقبال

درحساب عمر میشمارد و فراغ بال ادراک ملکت و اجلال ما مدل نوال و بسط افضال می انگارد که بیت مافات مضی و ماسیاتیک فاین
قم فاغتنم اللذة بین العدمین و از جمله جلایل مواهب و عطیات رب الارباب درباره ان شاهنشاه عالیجناب انکه اکنون
بفرزند نجیب و بفرع اصیل نسیب فروغ چهره شاهی و جهانبانی او افزوده و نضارت دوحه مطالب و امانی او بفرخندگی آن نهال
افضال نشو و نما نموده مویَد از عطا و لطف سرمد سمی جد خود سلطان محمد الحق آن شاهزاده ستوده خصال در بستان
خلافت آل عثمان نهال برومندیست شگفته اغصان و شجره مبارکه ایست در ریعان جوانی مثمر بثمرات جنان و اوراق اشجار دست و بازوی
کامکارش از جویبار شجاعت بنوعی شاداب است که باسرپنجه آفتاب جهان افروز که منبع انهار شعاعهای نورانی است برمثال کف الخضیب
کل محمدی در عرصه گاه ملاحم و مردانگی دعوای مبارزت بلکه داعیه مضاهات مینماید و ید طولای سماحت و عطایایش و انامل پرنوال فضلش
در اشاعت مأثر سخایا با شاخ برومند سدره و طوبی در اثمار اثمار مکارم و سجایا در مقام تفوق و استعلاست فاما بحر زخار در افاضت
جواهر بیشمار در صدد انبساط و استیلاست بیت سوا البحر لا تطلب بعد ذلک رده ومن زایر البحر عند النطاف ذکا و فطانت
باذکا و فطنتش باکتساب انوار علوم و اقتباس اشعه فهوم میال و مشعوف و فکرت با استقامت و صفایش در بدر درات دریای
بفنون معارف و دانشوری موصوف و از امارات دولت روزافزون و از علامات و شواهد قوت بخت همایون آن مظهر اقبال انکه
در تخلق بمکارم اخلاق مقتضی ملکات کریمه و مقتدی بصفات عظیمه جد خلافت مقامت و محیی مأثر و مجدد مفاخر آبا و اجداد حسنت التیام
امید که این فرع فرخنده نهال و این سرو سرابستان اعتدال در ظل ید تربیت اصول عدو از منهل عدل و احسان ناضر و نامی گردد و سایه
مرحمت و مکرمتش راحت افزای ممالک اسلامی شود بیت ممتع باد از عمر و جوانی ز سر چشمش فزون ده زندگانی گفتار دوم در ذکر
تجلیل و تفضیل آن خلف خلیفه زمان و ولی العهد سلطان سلاطین جهان سلطان احمد خان مکنه الله المستعان علی سریر السلطنة فی ظل
والده المعظم الشان سنت انبیاء ائمه هدی و شیوه خلفا و سروران کافه برایا جهت استیفاء نظام احوال عامه بندگان خدا آن
وجه معرفت که در رعایت سلسله خلافت و رعایت اتصال انساب و احباب شرافت اولاد مسلک مناجات و دعای ربنا هب لنا من ازواجنا
وذریاتنا قرة اعین واجعلنا للمتقین اماما مسلوک دارند و باستخلاف اخلاف و استنتاج اعقاب حمیده اوصاف مسند امامت و پایه وشاهی
در خاندان خود مستمر و مستقر گذارند و نظر همت را بعد از مشاهده آثار و شواهد سعادت ازلی بر تمکین امجد و ارشد اولاد و احفاد گمارند
زیرا که بقاء دولت و اقبال در خاندان سروران جهان و دوام عزت و جلال در میان اهل بیت معدلت و احسان بوجود خلفی خلافت

منقبت

منقبت منتمی تواند بود و از افتقاع بقایا ارباب مجد و شرف بمکارم اوصاف سلف طاهر و فائز تواند شد ملوک ار نکونامی اندوختند
ز پیشینیان سیرت آموختند اما اول نشان برخورداری عمر و دولت اخلاف و بهترین اسباب نجابت و سعادتمندی اعقاب مکرمت اوصاف
رضا و قبول خواطر اصول سعادت انتسابست بلکه رضاة آلهی مستتبع خشنودی آبا و ملاطفت سماتست و دیگر آیت ظاهر بر استحقاق وراثت
مساند رفیع اسلاف در ناصیه احوال و اعمال اخلاف آنکه در جمیع ملکات کریمه و محاسن اوصاف خصوصا در نعوت عدالت و انصاف بر حسب
کلمه کثیر الحکم من اشبه اباه فما ظلم اشبه و امیل باشد بآبا عالی و اب و باصول شریف المناقب چرا که در نوع بشری ظهور نشاه پسری
عبارت از تشخص و تعین جزوی از اجزا منفصل پدریست در عالم اعیان جسمانی و ان اتصال و انفصال اجزا بدن جسمانی هم مسبوق
بتعلق پنهانی و نسبت روحانی است که عطوفت جبلی بوة ناشی از ان نسبت پنهانی است و کلمه حکمت انتما اولادنا اکبادنا هم
مبتنی برین معانی است پدر چون صدف شد پسر چون گهر جگرگوشه زان شد پدر را پسر و تحقیق مصدق این مقدمات و ممهد
تحقیق این معقول کلمات انکه چون سلطان سلاطین جهان از حق سبحانه و تعالی بمواهب جلیله اختصاص بخشیده و از اعظم عطایا علیم المزایا
انکه بازوی کامکاری این سلطان را مقوی و مقوم باولاد سعادت نژاد داشته فیما بین این جمله مبرات فلک خلافت و از میان همگی کواکب
عالم افروز معدلت و نصفت طلعت همایون فرزند ثانی و غره غرای این مظهر جهانبانی را که در شهور وثمانماه بر مطالع جلال
طالع شد مث روز ولادتش چو نظر کرد مشتری انصاف داد و گفت کز او سعد اکبرست و از اصلاب آبا علوی و کنار عالم قدسی
بفضای گیتی ظهور الحمل افراد انسی جلوه نمایی نمود و از ان مرتبه مشیمه فلک خورشید دولت و از انجا بدامن رتبه آفتاب تایید مطالع
گلستان اقبال بر مثال غنچه نورسیده نهالی آغاز چهره گشایی فرمود و از ناصیه مهر تاثیرش فروغ سعادتمندیهای کلی و تابش فروزندهای ی
جلی رخ نمود و الحق این موهبت عظمی مستوجب شکر نعمتیست بی انتها گشت مث نعم الاله علی العباد کثیرة واتمهن نجابة الاولاد و بعد از
استجازه بتلقین ملهمان عالم بالا بر حسب الاسماء تنزل من السماء بهم نامی سلطان انبیا که وصوف السماء احمد او را میان طوالع مطالع خلافت
نامدار نمودند و همگنان از سعادت قدوم فرخنده رسومش تحدیث و تهنیت قبول و اقبال فرمودند و در مراتب سن صبی پرتو نور احمدی از جبین
مبینش همواره هویدا می بود و اجرام نیر سماوی از عکوس ناصیه همایونش پیوسته اقتباس نور می نمود و دلایل رشد و رشاد از حرکات و سکنات
منتظم او پیوسته ظاهر می شد و مخایل فطانت و رزانت رای از اسره وجه کریمش پیش دیده قایفان واقف متواتر باهر میگشت بیت
فی المهد ینطق عن سعادة جده اثر النجابة ساطع البرهان و در ایام تربیت ربیبان دولت شجره طیبه اش الثمر باکیزگی فطرت و شکر

وشهد بهجت و مسرت سیراب نموده به ریعان سن تمیز رسانیدند و در دبستان خلق الانسان علمه البیان نهال قابلیتش را
بمرتبه بلوغ کمال و بوحدگی دانش و افضال معلم و مودب گردانیدند ــ زتعلیمش دل روشن برافروخت فنون علم و حکمتها در آموخت
حساب نیک و بدهای جهان کرد نظر در جستیهای نهان کرد چون شجره مبارکه اقبالش و نهال اعتدال جاه و جلالش در نظر خورشید اثر
والد خلافت شعارش بر مثال نهال طود شامخ جلالت و بر سنت طبیعی از ایام ربیع دولت در نشو و نما افزود و از گلبن قابلیتش در ظلال
افضال والد ملکی خصالش سر دم گلی تازه در کمال نضارت و بهار خسار رسالت میفمود و در جمیع ملکات فطری و اخلاق کریمه جبلی پادشاه
کامله پدری بر نسبت تطابق قرص ماه بدری با خورشید خاوری نمایش فرمود و در کمالات مکتسبه بشری مقتفی با ثار دانشوری و الدکرم
و آن مظهر معدلت و دا وری بود مافیه مار فزایش بود ــ جهان قادر سخن شد در معانی که بجای گشت در کوه فشانی
سرآینه چون سلطان علیین مکان بر سر خلافت جد جنت آشیانش استقرار گرفت و تخت موروثی بجلوس همایون اهل ایمان چون مشکوه نور
فروغ بلوامع انوار پذیرفت بر سنت معهود و طریق معتاد زمان آبا و اجداد سلطنت مملکت رومیه و تخت اماسیه را بان خلف خلیفه
سمات و آن مظهر محامد اخلاق و محاسن صفات تفویض فرمود و منصب قایم مقامی و شاهی بآن منظور انظار الهی تخصیص نمود
و دران کشور مشرقی که مطلع خورشید دولت این خاندان خلافت مکانست آن فرزند سعادتمند را جهة ترقب تصاعد بمراتب ترقی تعیین نمود
و از ابتداء تفویض آن سلطنت و مکنت دران مملکه که در تاریخ سنه ثمانین و ثمانمایه بود الی الان که سنه ست اثنی عشر و تسعمایه است
جیش رایات نصرت آیات آن شاهزاده اسلامیان بر مفارق ساکنان آن کشور را بل بان لامع و تابان گشت و از اصل راسخ و طود
شامخ دولت روز افزون او دران کشور چندین ثمرات طیبه در روضه شاهی نمایان گشت و بر جناح اقبالش چندین شهپرهای ملایک اطوار
ملک مطار اولاد بختیار بر رسته و نمایان شد و در کثرت نتایج و اعقاب و توالد و تناسل فرزندان سلطنت انتساب عدیل و الدخلافت
مکان آمد و از محامد ملکات خسروانه السنه و افواه اهل به متفق الکلام اند و انفاس طیبه نفوس قدسیه در نشر رواج دعا و ثنا کمالات
انسیه او متوافق النظام اند ــ بنوع فالی ای باد سحر خیز بگلزار سخن طیبی بر آمیز معطر کن حریم انجمن را بخندان
غنچه باغ سخن را چه باشد غنچه نوک کلک تحریر صریر بلبل بستان تقریر چه غنچه منشا گلزار معنی روان از لطف او انهار معنی
شکفت آن غنچه خندان باغم چو لاله در شبستان شد چراغم فروزان گشته آن شمع شب افروز ز خورشید ثنای شاه فیروز
سرافراز جهان شاه جوانبخت باقبالش مفاخر تاج و هم تخت سرافروز ملک قیصری اوست سزاوار مقام سروری اوست
همای دولتش را در زمانه بر اورنگ خلافت آشیانه ظهیر مملکت پشت خلافت جنابش کعبه اهل شرافت

شه دین

١٥١

شه دین پرور و هم نام احمد بنصرت ملت احمد موید ید بیضا او در قبض شمشیر جهان افروز چون صبح جهانگیر
کف او در کرم چون پنجه خور فشانده در جهان ناخواسته زر فروزان از ضمیر او کواکب ضمیرش در جهان چون نجم ثاقب
بخوش خویی چو والد گشته مشهور چو ماه از مهر دارد لمعه نور ضمیرش را عکس مانند مرآت فروزد طبع او صد گونه مشکوة
همین بخت گردید از میانه ولی العهد سلطان زمانه عیان از روی او نور خلافت چو مهر از روح رخشان از لطافت
همایون گلبن طوبی مثالیست بباغ سلطنت رعنا نهالیست چو شهباز که شد بر رسته بالش فروزد سر زمان حسن و جمالش
نهالی بارور اصلی برومند چو از بار بهارش چند فرزند ثبات دولتش پیدا از اخلاف نبات گلشنش بستوده اوصاف
ز اخلاقش شکفته صد گلستان ز اخلاقش عیان گلزار احسان وجودش روضه خلدیت رضوان شکفت از گلبنش گلهای خندان
کند اخلاف او در باغ شاهی چو غنچه سر یکی صاحب کلاهی ز روی فرخ سلطان مرادی شکفته در جهان گلهای شادی
منور کرده باغ دولت و دین فروغ چهره سلطان علاء دین جمال ملک و دین آل عثمان عیان از چهره سلطان سلیمان
ز نور طلعت شهزاده عثمان چراغ افروخت دولت در شبستان سر سلطنت بادا فروزان بنور طلعتش چون مهر تابان
خرامان باد در گلزار شاهی نهال قدرش از لطف الاهی ممتع باد در بستان اقبال ز فرزندان کرام جاه و اجلال
هر چند در عهد او صاف کمالی آن ولی عهد سلطان سلاطین زمان کمال تشبه خلقی و خلقی والد خلافت مکان از سر نعتی و وصفی معنی است و این
مشابهت بی اشتباه مشتمل بر تفصیل تفضیل او از روی صورت و معنی است بلکه این جوات بعد بعضی از نعوت سلطانی بمنزله ایتان الموضوع
کلیست از کلیات نفی و مثل ایراد نوباوه ایست جهة تمثیل از روایح ثمار بستانی نظم و اعلم انی لست مدرک وصفه ابدا که عرض هجو بالکف ساقره
یشابهه فی رویة العین غیره وسعد شهها حین یاتی معافره لیکن چون در خلال تحریر این کلمات بر سبیل ارتجال جهة تقدیم وظیفه دعاء
سلطانی این چند بیت بدیهه بمقتضی حال وارد شده بود لسان قلم بآن مترسل رطب اللسان نموده شد که لموله احمد السلطان حمدا شاکر
نعمة المولی بقلب ذاکر گر دعایت غایبانه میکنم لیک دایم در دل ما حاضری غاب جسمی عن حماکم جانبا صار معنی فی المحیا خاوری
نور رویت روشنی چشم دل شد ز هجران تیره چشم ظاهری ان بعد جسمی من ارض حلها روح سر بینی و فیها جاوری ای صبا از ما نیاری عرضه دار
چون بتقبیل جنابش قادری وابدمن ادریس نفحات الدعاء وای ریاح روح خاطری گفتار سیوم در ذکر صفات کمال و نعوت جاه و جلال
خلف اعلم سلطان مجاهدان اعنی پادشاه دانا دل سلطان قورقود خان اطلع الله نیرات سلطنته عن مطالع العرفان و صان شانه

عالمشانه من نوایب الزمان ومصایب الحدثان حیث سلسله ارتباط ابوت وبنوت نوع انسانی یا انکه متصل بعلاقه اصلیت وفرعیت جسمانیست
یا انکه متواصل بسلاسل مناسبات وروابطات روحانیت وحکمه آلهی در ابقاء قسم اولی از روابط مجرد بقاء نوع اشخاصست واین گونه رابطه طبیعی
شایع وذایع میان عوام وخواصست فاما سر پنهان وگنج شایگان دران مناسبت روحانی که فیما بین اصول وفروع خواص انسانیست
متفرع بر مناسبت ازلی وملایمت لم یزلی که درمیان اخلاق حمیده واوصاف واصول واسلاف اشراف بمشابهت صفات علیه وبمضاهات
ملکات عملیه باشد ووجه وجیه در سر فحوای الولد سر ابیه همان حالت رابطه ازلیه میان اب وابن معنونست ولایزال همین سر معنوی در
نفوس کامله بشری مخفی ومنویست ای انکه ترا بعالم قدس آبانست وز مادر طبع در تو این نشو ونماست چون نسبت اصلیت باباست درست
و نشرفت بهر سه مولود سزاست وتحقق این معنی وتصدیق این دعوی از ملاحظه مناسبت اصل ثابت وفرع ثابت سلطان سلاطین زمان
وآن خلف خلافت مکان اعنی سلطان تورفود خان میشود که باوجود مناسبت پدری وپسری در سلطنت وسروری ابناء نوع بشری
درمکارم اخلاق ودانشوری وطیب اعراق ودانش پروری با والد خلافت مقام مماثل ومشاکل افتاده ودر تشارک نعوت وفضایل
نفسانی بمرتبه رابطه روحانی عاید وآیل آمده چه اگر در شجره طیبه این فرع نبیل از زلال سلسبیل آن اصل اصیل آبخور نشست واز ان جهت
همیشه بوانع ثمرات آن نهال اقبال از باکورات علم وکمال مغبوط ومحسود ابناء روزگارست بیت بهشتی درخت آورد چون تو بار
پسر نام جوی پدر نامدار گویا دعاء مقبول پدر عطوفت شعار درشان چنین فرزند بختیار بر مسلک این مناجات اجابت اقتضا که رب
اجعلنی مقیم الصلوة ومن ذریتی ربنا وتقبل دعاء اتفاق افتاده وحق تعالی آن شهزاده دانا را در تخلق باخلاق پدری خصوصا
جهة تحلی بعلم ومعرفت وداوری توفیق وتایید تمام داده نبود عجب ار جان پدری را چنین پسر ازانکه اولا در فضایل نفسانی بی عدیل
ثانیا در نعوت قدسی وصفات انسی گویا از زمره اشخاص روحانیست وباوجود ذهن نقاد وطبع وقاد در جمیع فنون علوم
متبحر وماهرست ودر ملکات کریمانه ملکانه ایات وبینات رجحانش بر سلاطین دین چون خورشید انور ظاهر وباهرست فاما چون نظر
بصلاح حال ومآل نموده وملاحظه شیون فضل وکمال وبضاعت ملک ومال فرموده این معنی حق بر ضمیر مهر تنویرش محقق گشته که بهترین
دانشی جهة صلاح عاجل وآجل اقسام علوم دینیات واصناف معارف یقینیه ازانکه صلاح دین ودنیا را مقتضیست ودر نشاء اولی واخری
بسعادة اوفی مفضی وبنابرین ملاحظات سعادتمندانه در مطالعات علوم دینیه استیعاب فرموده وکتب ایمه مذهبین شافعی وحنفی را
استقرا نموده وجمیع مسایل خلافی مجتهدانرا بامعان نظر صحیح در آورده وبحق بکثرت ممارست ومداومت مدارست او فقاهت انجناب

بساحل

بساحل افتا واجتهاد رسیده وکتاب فتواسی محیط بر مسایل مغنی مذهبین ولی اختلافات واتفاقات ویقین تالیف فرموده
که بحر واحاطه آنحضرت بر کتب واقاویل مجتهدان سابق ولاحق از انجا پیش دیده تماشای علما وفضلا هویدا شود ووفور توجه خاطر عالی
مناظرش در ابقاء معارف دینی ازان تصنیف مبین وپیدا گردد نامور وسر بدانا تری سرور شاهان نکوگوهری
عالم وعادل ترا اهل وجود محسن ومکرم ترا ابناء جود وهرچند استقامت نهال فطرة وثبوت قدم فکرت شاهزاده
دانشور از میل طبیعی ورغبت جبلی آن حضرت بتحمل علوم دینی وتصحیح احکام شرعی بر وفق ادله یقینیه بثبوت رسیده فاما دلیلی
واضح وبرهانی لایح بر وفور مناسبات ذات قدسی صفتش بعوالم روحانی ونهایت ملایمت جبلتش وسرشت بهشتی سیرتش
بحالات قدسیه انسانی انکه از مساعدة توفیق در علم وعمل موسیقی که ادق علوم ریاضیست الیوم محیی ارواح فیثاغورس وافلاطون است
وتصانیف علمیه آن مظهر علم وقدرت درین علم دقیق بفنون دقایق مشحونست واختراع واوضاع بعضی اغانی وایقاعات
که بر نسبت ملایم فرموده مخبر عقول حکیمان ذو فنون است بیت عقل حیرانست اندر فضل او کز فلک در علو بگذشت وهم جایی نمی یابد ورا
ومتفق علیه حکماء الهی است که هیچ باعثی بر ارتباط میان حواس وقوای جسمانی بالطایف عوالم روحانی تمام وافق از نغمات
متناسب واصوات ملایم نمی تواند بود وهیچ لذتی از مرغوبات ومدرکات حسی اشبه بلذات وادراکات نفوس قدسی باشند
الطف واشرف از سماع اصوات ملایمت نشان ونغمهای متناسب الحان تصور نمی توان نمود زیرا که بعد ازین مسموعات ازالات
کثایف جسمانی وشباهت نعمت نغمی وصوتی بجوامع مجردات وخواص نور روحانی ببراهین عقلی ثابت ومحقق است وکلام الهی بر
ترغیب ورتل القران ترتیلا نازل شده باین مدعی موافقت واشارت نبوی هم بر سیاق ومن لم یتغن بالقران فلیس منا
باین مساوق مصرع کیست کز نغمه حق زمزمه در گیرد تا مگر بار غم از سینه ما برگیرد چه سبک روح که در جانش اثر کرد سماع
جانش از عالم تن عالم دیگر گیرد لاجرم هر فطرت سلیمی وهر طبیعت مستقیمی که از اصل سرشت بادراک اصول نسب الحان موفق
باشد وادراک تناسب وتنافر نغمات مخفی ومحقق بود یقین که باعالم ارواح اورا مناسبت تمامست ودر تجرد از آلایش طبایع
جسمانی ورا با جواهر مجرده وعالم مفارقات ملایمت بی انفصال وانفصام وچون ذات قدسی سمات آن مظهر سلطنت
وحکمت این نشاه ملایمت ومناسبت متحقق است یقین که این حالت آیت ظاهر بر لطف طبیعت وامارت صفاء جوهر فهم
ودرایت افتد واین جامعیت در حقایق علم شریعت ودقایق معارف حکمت دلیل تمام بر حسن تاسد وعنایت باشد ودر

اتصاف بمکارم اخلاق و ملکات خصوصا در طریق عدل و بذل بی بدل و سهیم است و در عداد ناموران سلاطین مصداق الکریم بن الکریم بن الکریم چون از روی حقیقت و تحقیق و بمساعدت الطاف ازلیه و معاضدت توفیق عمومی حقایق معنویه سلطان که عبارت از آفاتین علم و عرفانست این خلف خلافت مکان و سلطنت حقیقی آن خسرو مجاهدان را این فرزند دانشور بحسب اصل فطرة وجهة صفا ملکت بمنزله آینه سکندری مرآت تجلی پیش عیون اعیان جهان گشته هر آینه در حین ارتحال جد سعید مغفرة پناه اعنی اشغال سلطان دین محمدی بجوار رحمت ایزدی و در اوان اشتغال مسند خلافت سلطان سلاطین زمان بحسب اتفاق شرعی و عرفی چون سلطان از دار الخلافه غایب بود و ارباب فتنه و فساد در ادراک منصب جانشینی شاهی هر گونه آرای مخالف روی مینمود اما در آن ولا سلطان قورقود در خدمت جد سعید ملازمت مینمود و در پای تخت خلافت از اولاد و احفاد سلطان سعید شاهزاده مشار الیه و شاهزاده اغوز بیک ولد سلطان جم حاضر بود هر آینه بمقتضای حکم الاصل یسری فی الفرع خردمندان دولت و ارباب حکومت وصولت شاهزاده سلطان را غایبانه بنیابت والد خلافت خلیفه الرحمن بر سر سلطانی نشانیدند و مواد فساد ملک و دین را از قدوم همایون شاهزاده ذکی منطفی و مندفع گردانیدند و از آن روز باز آن شاهزاده مبارک قدوم حافظ معنی خلافه و جهاندار شد و از قوة طالع و فیروزی بخت حامی سریر آرای و ماحی شرور و مفاسد بر ضرای گشت ولا تحصی فضایله بلفظه ولا الاخبار عنه ولا العیان هر آینه معلوم شد که تقویم مسند قیصری و معونت حقیقی رتبت سروری بمیامن سعادت و آثار زاید دلنشین و بفیروزبختی و فطانت سلطان قورقودی تمشیت پذیر شده و قوایم و ارکان خلافت و اجلال در ماضی و حال آن مظهر کمال جاه و جلال ممهد بر اساس تمکن و تقرر گشته و تفصیل این قضیه در محل خود مذکور است و کیفیت این اتفاق حسنه میان جمهور مستفیض و مشهور و چون در انشای شرع ببالغ این کتاب جهه عرض وظایف دعا و ابقا و ابنا مدحت و ثنا آن سلطان معارف شعار زبان قلم تشنه لب خود را بشربت خوشگوار محمدت و سپاس آن منبع انهار علوم و عرفان رطب اللسان داشته وجهه تذکر مطالب این تحریر نظم این قصیده بر سبیل رسالة بر صحیفه عرض نگاشته گشت هر آینه در ذیل ذکر جمیل آنحضرت تسطیر یافت

قصیده لمولف

ای که نامت در دهان بخشیده نفع شکری   بر زبان ذکرت سحر چون قطره بر برگ طری   گلشن جان از نسیم خلق تو عنبر سرشت
در هوای وصل تو آسیم چو باد صرصری   زانتظار مهر رویت گلبن دل ناشگفت   غرق گریه دیده ام چون غنچه نیلوفری
شعله شوق تو گل گل کرده روی زرد من   عندلیب دل از آن آتش شده خاکستری   چون قلم نالان سپر بویم بجست و جوی تو
گر فراقت نبودم پای خرام از لاغری   تا نمودی ماه من رخسار خود از اوج حسن   در بدر افتاده زار و خوار مهر خاوری

ای خوش

ای خوش آن روزی که باشم بر درت چون ذره پست   بینم از نعل سمندت مهر و ذره پروری   خرم آن ساعت که بهر یک نظر بر راه تو
من فتاده همچو از ناکه خرامان بگذری   دورم از یار و دیار و غمگسارم درد هجر   نی ز بختم روی بهبود و گمان بهتری
دادخواهی دارم از هجران یار و دور چرخ   داد مظلومان که میجوید برو زد داوری   ای صبا گر بگذری بر آستان عدل شاه
از ستمهای زمانم پیش شه یاد آوری   ظل سبحان شاه قورقود آنکه پیش قدر او   کردن اطاعت مطوق کرده چرخ چنبری
هست شایان از ابد دولت تو اعتضاد   هم تو سلطان از اولی العهد تخت قیصری   تو امان ملک و دین بر مهد بخشش مغفران
عدل فاروقی عدیل علم و فضل حیدری   از غبار موکبش کحل الجواهر کرده چرخ   کرده بر فرق سلاطین خاک پایت افسری
تا ز گرد موکبش بر گشته چشم آفتاب   گشته محکم در دماغ او خیال سروری   مجمع دلها درش مالش فراوان از عطا
میکند جمع خواطر از عطیه گستری   مخزن گردون که پر بود از درم بی وزن کار   روز جودت چون کف سایل شده در بی زری
کامکارا مدتی شد کز وطن آواره ام   تا بود در کعبه مقصود یابم رهبری   کعبه دل آستانت بود لیکن چون کنم
طالعم برگشته و بختم نداده یاوری   گر بصورت ز آستانت دورم آه ماز روز و شب   از دعا غایبانه حاضرم در چاکری
کرده ام احیا ذکر خاندان شاهیت   کلک من از فیض شاهان گشته نهر کوثری   نسخ تاریخ اجداد مجاهد پیشه ات
ثبت کردم در جهان اما بنیکو مخبری   بر سریر کلک من گشته سلیمان نامشان   کرده در کشورگشایی سر بلی اسکندری
گرچه اجدادت گشاده ملک کافر با تیغ   ملک دین از نامشان سازم بکلک خود دلی   دارم امیدی ز فیض حق همین استمان
نسخ کلکم کند بر روی گیتی زیوری   لیکن از اوصاف تو خواهم فراهم زیورش   گرچه وصاف تو صد ظهیر و انوری
در ته الناچیست بر فرق سلاطین وصف تو   درج در درج سخن اولی چو والا گوهری   اسم تو باشد چو جوهر گوشوار زر کلام
هست ترتیبش بلاغت صنعت من زرگری   وین مرصع گوشوارم لایق شه شد از آنک   قدر زر زرگر شناسد قدر جوهر جوهری
از خدا امید میدارم که توفیقم دهد   تا رسانم این متاع خویش پیش مشتری   تا بود ظل الهی در جهان سلطان نشان
تا بود در دست شاهان خاتم و انگشتری   سایه حق بر سرت باد ار لوای سلطنت   باد ارواح مقدس در لوایت لشکری

گفتار چهارم در بیان حالات خلف مسعود سلطان سلاطین جهان و ذکر اوصاف و نعوت آن فرزند ممدوح الصفات محمود السمات خسرو مجاهد اعنی سلطان محمود بن بایزید بعثه الله فی رتب السلطنة مقاما محمودا و صیره عند قلوب کافة

بعباد الله فرموده‌اند مفهوم حقیقی سلطنة و خسروی میان نفوس بشری و معنی مطابقی پادشاهی بنی آدم تسلط و سروری همین تفوق
بر جماهیر افراد انسانیت بطریق استیلا و استعلا و تسخیر کشور قلوب و خواطرست بنحوی از انحای تالیف طوعا و کرها و این
حالت تسلط بر نفوس بشریه با وجود اختلاف در مقتضیات طبایع و تزلزل او امر و نواهی جمعی متفرق الحال با عروض انواع موانع و روادع
بدو طریق میسر تواند توانند بود چرا که تسخیر مذکور یا آنکه بتالیف خواطر آشنای زمانست بحسن اخلاق و ملکات ظاهری و پنهانی و القای محبت
و مخالصت در دلها و دم بشیوهٔ ملاطفه و مهربانی و یا آنکه بتمهید اعمال صارم حدیدست و بتبسیط باس شدید بر مملکت خواطر
و کشور ضمایر انسانی فللود والهیجاء والحرب شطره وللنقض والابرام والحزم سایره و شایسته تمکن بر سریر سروری سزاوار سلطنت وجهانداری
و حقیق بخداوندی مملکت و عالمداری آن سعادتمند بختیار تواند بود که توجه همت بلند رتبتش همیشه بتکمیل هر دو قسم مذکور مقصور
باشد و در استجماع شمل طوایف جمهور رعایا بسان شکر مذکور گردد و اگر چنانچه در تالیف قلوب از مظاهر سلطنه و جلال قصور و اهمال
بظهور رسد البته آن رفع ملایمت و ائتلاف باعث بر لحوق منافاة و اختلاف شود چرا که اطاعه و متابعت افراد انسانی عبارت
از تسلیم و انقیاد آن جزو اشرف روحانیست که بجوهر قلب و فواد معبرست و حالت تجنب و تباغض را مظهر و مظهرست از آنکه اتباع اجساد
جسمانی بی متابعت و متابعت جنانی بمثابه ایمان و تسلیم اهل نفاق و نفوس شیطانی است با وجود ظهور اظهار اقرار زبانی هر آینه
اکتساب سلطنه در کشور دل اولی و اتم باشد از خسروی آب و گل للمولفه آن شاه را که ملکت دلها مسخرست ملکش وسیع و پیش کسری و قیصرست
و همچنین در قسم ثانی که اقامت سطوة شاهی بترتیب خواطر و سیاست است و ادامت احکام دبدبه شجاعت و حماسه اگر چنانچه از جانب
سلطان و والی تکاسل و اهمال بظهور آید یقین که اجتماع نفوس خبیثه در تحت طاعة سلطانی تمشیت نپذیرد و عرصهٔ ملک و شاهی
و جمعیت رعیت و سپاهی از تزلزل و اطماع فاسده اصلا قرار نگیرد چرا که مداواة علاج امراض طبایع ظاهر الاعوجاج در شربت
ناخوشگوار شمشیر انتقام محصورست و ارتداع طبایع مجبول بر فساد و عصیان بدر از دستی عصا و رمح و سنان مقصورست ع
ان الرماح اذا عرتها مشیمة تجنی العوالی فی ذراه المعالیا و تمثالی از مظاهر سلطنة و جلال جهت جامعیت این دو کمال
حشمت و اجلال مجاری احوال محمود المآل آن شاه و شاهزاده عالمیان و آن مظهر جامع لطف و سخط رحمان آن اجل و اجل مظاهر
وجود و آن کوکب فرخنده ترین نیرات سعود سلطان محمود احیاه الله الکریم الودودست که از ابتدا طلوع اختر مسعود مولود
مودودش که در شهور سنه وثمانمایه بود الی هذا الآن که سنه اثنی عشر و تسعمایه است در هر مرتبتی از مراتب انسانی

انسانی

انسانی و از بدو طفولیت و عنفوان جوانی تا باین مرتبه بلوغ عقل و کمال دولت و کامرانی همیشه بر مثال نهال نوشکفته بهاری در میان
اغصان دوحهٔ کامکاری بمزایای صفات حمیده ممتاز بوده و غنچه وار همیشه باستحقاق تاجوری سرافرازی می‌نموده بیت
تبدو انبوته نوره وجهه وعلی شمایله وان لم ینبئ اولا در زمان صبی و طفولیت گویا از وضع شیر تربیتش بشیر بستان ماه و خورشید
با شیر خوشگواری از شعاع عالم افروز مکیده است و دم بدم بشیر دولت بشر خردمندی و شکر سعادتمندی او را پرورده است
و در ایام مراهقت و سن تمیز همیشه بتعلیم علم و ادب آن شاهزاده عالی نسب معلم و مودب گشته و بذهن مستقیم و طبع قویم در
اطراف فضل و کمال علم علم و دانشوری برافراخته بیت زهی بسیرت محمود در جهان مذکور زهی بدیده تعظیم از آسمان منظور
و بعد از آن استادان کاردان و سابقان میدان مردان در تربیت نشاء شجاعت و دلیری و تقویت اصول قابلیت مملکداری
و جهانگیری همه اصناف صنایع و اعمال سلاح و تمام اطوار کار فرمایی و اعمال رماح و صفاح را بآن شاهزاده حماسه منقبت
آموخته‌اند و در طریقه سبق خیول و رمی سهام و بشیوهٔ نصب رایات و اعلام چراغ خاندان مجاهدان را بدست کشورگشایی او
افروخته‌اند مصرع سر برافروز اقلیم معانی ولایت گیر ملک زندگانی والحق در ریعان سن شباب و در عنفوان ایام
جوانی و جمعیت اسباب در هر صنف از نشئات کمال مسلم شیخ و شاب شده و از سهام سعادت فایز بقدح معلی میان اصحاب
گشته و نظرا بکسب مثال والد عطوف خصال و پدر ممالک امتثال هم بترتیب اسباب جاه و جلال او معطوف شد و بتربیت گلبن
فضل و افضالش در اعلاء مدارج کمال مصروف گشت که مصرع چون ستوده شدی بمحمودی بانگ بر زن بکوس بهبودی
سکه بر نقش نیک نامی زن کز بلندی رسی بچرخ بلند و اولا سلطنت و ایالت مملکت قسطمونیه که خرم ترین بلاد اناطولی است
و مشتمل معدن مس و مداخل کلیت بآن خلف خلافت نژاد ارزانی داشت و جهه تتبع مملکت داری و مداومت بر بسط آیین
سپهداری و [illegible] کامکاری شاهزاده را بدارایی آن ولایت گماشت و در آن جانب مدتی باجرای اوامر و نواهی بامضاء
مقتضاء سلطنت و پادشاهی قیام و اقدام نمود و در شیوهٔ مکرمت و عدل گستری و داد اقتدا بآثار آبا و اجدادی نمود و در طریقهٔ رعیت
پروری و فضیلت گستری اقتفا بمآثر والد فرشته نژاد میمون نمود مصرع هذا مآثر محمود قد اثبت ولا انشاب لباقی ذکر محمود
بعد از آن در شهور سنه ۹۰۶ ایالت ولایت مغنیسیه که قبل از جلوس بر مسند خلافت مستقر حکومت و شاهی جد جنت پناهی او
یعنی سلطان دین محمدی واو زنگ ثمین مغنوت سرمدی بوده جهت مزید اهتمام و اشتغال با چندین ولایت و مواضع دیگر

بر ممالک سابق بطریق الحاق بآن شاهزاده باستحقاق تفویض فرمود والحق در طور مملکت داری و سپهسالاری و در آثار شجاعت و دلاوری بی نظیر و بی عدیل روزگارست و در طور دانش پروری بلکه در دانشوری مظهر خلق جمیل و فضل نبیل میان ارباب حشمت و اقتدار همه صحبت خلوت و استیناس او با اهل فضل و کمالست و حالت جلوه در بارگاه و کریاس در انجمن اصحاب حشمت و جلال و مصدق این مدعی و دلیل و امارت صدق این دعوی آنکه همواره افاضل و هنروران اطراف بجاذبه لطف و کرم بصلاء عام نعم او بدرگاه دولت پناهش دایم الورود اند و بسیاری از فضلاء روزگار در سلک ملازمان دایم الخدمه معدود اند و از انجمله افصح بلغاء روم و ابلغ شعراء فصاحت رسوم مولانا نجاتی که فی الواقع بقوت طبع فایق و بملایمت مذاق رایق شیوه سخن آفرینان عرب و عجم را در نظم ترکی بهترین تعبیری در آورده و معانی خاصه خود را در حالت ذوقیه و مقالات عشقیه در عداد یگانهای آفاق و سروران عشاق مثل خسرو و حسن دهلوی مجدد ادا در ممالک روم ابداع ع
و اختراع کرده و از نوادر واقعات که بر قوت بازوی دلاوری شاهزاده محمود الخصال باحسن وجهی دالست و بر شیردلی و چابک سواری آن شهسوار میدان بسالت نمودار و مثال آنکه **حکایت** روزی در حالت شکار و سواری و در عین تاختن اسب در عقب جانوران شکاری شاهزاده بر اسب توسنی در غایت سرسختی سوار بود اگرچه چون سپهر سیار بغایت تندرو و سبک رفتار بود ~~[illegible]~~ فاما در نهایت سخت عنانی و بدکردن کشی نمودار روزگار غدار ناگاه شاهزاده در عین آن سواری اسب را در عقب شکاری بشغف تمام بی محابا و آکام عنان از دست داده بود و بجانب شکاری از کمانخانه بازوی قوی خود سهم صایبی جهانگشاده در عین تاخت و گرم رفتاری آن اسب سبک عنان و مشغولی دست و بازوی شاهزاده بقبض قبضه تیر و کمان
ناگاه کوه و کمری بغایت هولناک و از یک طرف که بآنجانب اسب عنان ربوده وادی در غور و مغاک بود و دران حالت اسب و سوار را مخاطره عظیم و نقش هلاک منمود و فرصت عنان بازکشیدن از آن اسب گردن کش جوال در آن مجال شک هم از قبیل محال فی المحال شاهزاده چابک سوار بقوت حدس سریع الانتقال گرز گرانرا از پهلوی زین کشیده و بیک ضرب متهورانه چنان بر سر اسب فرود آورده که اسب شد لگام بکام ناکام از شغیر وادی سهمناک بصحرای عدم و هلاک رسیده و شاهزاده بیکبار از میان کوه زین بکنار کمر کوه بر زمین از اسب غلطیده و بیک سر موی از آن محل هلاک بر لب آن وادی مغاک از مرگ سهمناک رهیده و بر موقف عافیت عافیت آرمیده

شد بخت تو سر تخت مقام محمود / شد یقینم که تو محمودی و اقبال ایاز / و بی تکلف آنچنین حال جستی و چالاکی

درعین

درعین عروض مولانا کی آن حالت بی باکی از عواقب حوادث روزگارست و سزاوار ثبت این قضیه بر سر جریده دفاتر لیل و نهار و این چند نمونه از محامد صفات و نوادر حالات شاهزاده درین مقام برحسب الکلام یجر الکلام آورده شد لیکن عذر تقصیر قلم باز بلسان حال و درین ارقام در انتظام ایراد کرده آمد

لمؤلفه

ای قلم ارجمند سراینده‌ای / در روش مدح برازنده‌ای
باغ سخن را تو نهال تری / کز تو شده برگ فصاحت طری
برگ فصاحت چو بود آن زمان / کز تو کند بلبلی گلستان
یافت نوای تو بلندی جهان / کز تو صدا پر شده در گوش جان
چون بفصاحت علم افراختی / ملک سخن زیر نگین ساختی
شمع شب افروز تویی در سخن / خیز و برافروز بشمع انجمن
بزم معانی وا برافروز / شمع دل افروز زبان را بسوز
لیک بمصباح دعا در صباح / روز برافروز چو نوک رماح
شمع منیری بدر شاه بر / تا ز صفای تو بیابد خبر
ساز قدم از سر خود در رهش / وز لب خود بوسه بده درگهش
جلوه نمایی چو کنی در کلام / مدحت شاهی ده بنظمت نظام
عرضه کن آنجا بلسان فصیح / عذر ز تقصیر بلفظ صریح
کی خلف مقبل شاه جهان / وی شرف مجمع عثمانیان
اختر مسعود سپهر جلال / نام تو محمود و ستوده خصال
والد تو هست جهان را مدار / لیک بتو گشت جهان افتخار
گشته مفاخر بتو اورنگ شاه / ملکت و دین راز تو پشت و پناه
ای تو چو محمود باورنگ و تاج / دین محمد بتو یابد رواج
کوکب بخت تو لوای برکاشت / سیرت محمود ز تو چشم داشت
تخت سپهرست ترا افتاب / شد لقب تیغ تو مالک رقاب
ختم شده رسم شجاعت ز تو / کی بکشد گردن طاعت ز تو
قوت بازوی تو در قصر دین / جلوه گر از تیغ تو فتح مبین
علم و هنر راست بتو پرورش / ای شه دانای سکندر منش
دیده دانش بتو دارد امید / کز کرم و فضل آید نوید
باش چو آبا و مجاهد پناه / در ره دین پیش رو هر سپاه
تازه بکن رسم طریق جهاد / زیب جهاد تو بود عدل و داد
داد و کرم شیوه اجداد تست / شکر که این شیوه خداداد تست
باد ترا همچو پدر بخت یار / دولت عمر تو برون از شمار
باد ممتع همه اولاد تو / در کنف فضل خداداد تو
عاقبت کار تو محمود باد / مهر وشت طالع مسعود باد

گفتار پنجم در بیان حالات علیه و سعادات جلیه خلف صدق سلطان مجاهدان و خلاصه دودمان زمان خلافت آشیان آل عثمان شاه و شهزاده موید من عند الله عضد الخلافه سلیم شاه سلمه الله و ابقاه و جند لتاییده جنود داعیه رجال الله

همیشه اقتضاء طبع سلیم و ارتضاء فطرت حکیم آنست که همگنان در طریق استحصال مطالب دینی و دنیوی و در مسلک استکمال

نشاة صوری معنوی هرچه از مقدمات و بواعث تحصیل مطلوب باشد اولا تقدیم نمایند و مقدمات و شرایط تکمیل مقصود را تتمیم فرمایند
پس آنگاه چشم داشت و ترقب این معنی کنند که مخدره آرزو از وراء تتق تواری آغاز جلوه گری نماید و بعد از ملاحظه ارتفاع موانع از
تجلی مهر لامع الانوار دیده تماشاکش شد مصرع روی جانان طلبی آینه را قابل ساز و مخفی نیست که در عالم ملک و شهادت جهة اکتساب اسباب
اعظم مطالب و اجل امانی و اتم و اجل آرزوهای نفسانی که بحسب صورت و معنی منتج جمیع آمال دینی و دنیوی باشد و موصل بدرجات
علیین گردد رتبت عالی سلطنت و شاهیت و مظهریت ظلیت و خلافت الهی چراکه شان سلطان میان نفوس بنی نوع انسان
نمودار رتبت ربوبیت میان جمیع اعیان عالم امکانست سر از استحقاق این منزلت عالی درجات و استیهال این ظلیت و اولیت
میان کافه افراد کاینات باستجماع صفات کمال و باستماع نعوت جمال و جلال مترقب تواند بود و چنانچه در سلطانی کشور وجود
و در پروردگاری عوالم غیب و شهود باتصاف علم و قدرت بطریقه مقارنت و معیت و اقتران سایر شرایط باین دو وصف بطریق تبعه افراد
و جمعیت از واجبات و متحتمات است بهمان نسبت در حصول مسند پادشاهی بروجهی که شایسته اطلاق خلافه ربانی بود و در مرتبه جهانداری
که متصف بصفات رحمانی گردد البته اتصاف بدو وصف دانشوری و استطاعت و ملکاتی که متفرع بر صفت معرفت و شجاعت باشد
هم از لوازم و ضروریاتست نظم آب روی سلطنت باشد ز تیغ آبدار داد و دانش ملک را دارد همیشه برقرار هر چند که
صفت علوم مکتسبه البشری مشروط بفطانت و ذهن سلیم موقوف باستقامت رای قویم است و اتصاف باین نعمت کمالی هم منوط بموهبت
خداوندکریم برهمان نسق صفت قدرت و استطاعت و لوازم آن ملکه کریمه شجاعت هم عطیه ایست الهی قیاس بر مواهب دولت
و پادشاهی لیکن در هر کدام ازین اقسام با وجود فطره اصلی و استعداد جبلی ازلی بمداومت اکتساب لوازم و لواحق آن صفات
کالیه تضاعف و تصاعد کیرد و تشیید بازوی شجاعت هم بمواظبت اعمال دلاورانه و باقدام بر مخاطرات دلیرانه تقویت پذیرد
لو ان المجد یدرک بالهوینا لما فضل الکرام علی اللیام لاجرم هرکدام از اخلاف سلاطین و اعقاب خسروان صاحب
تمکین که با وجود استحقاق نسبی و استیهال سعادت وهبی در تحلی بکمالات و فضایل و تحقق بمحامد خصایل مشکور کافه عباد الله
و مذکور السنه و افواه خیل و سپاه گردد و بجامعیت عقل کامل و عدل کافی و فضل شامل و سطوت و صولت هایل متفق علیه دانایان
روزگار گردد و بمقتضای کلمه حکمای دانشور که اغبط الناس الملک الحازم المقدم المظفر معول علیه صنادید شجعان مبارزت
شعار باشد بی شایبه ارتیاب بعد از ترتیب مقدمات و اسباب اصل مطلوب بر وجه صواب بمعونت رب الارباب در کنار آرزوی

او خواهند نهاد و او را بر سریر ملک کامکاری و بر ذروه مسند بختیاری جای خواهند داد بیت از هنر مندیش نوازد بخت
بی هنر کی رسد بتاج و بتخت سربلندی کند بتاج و سریر نبود هیچ سربلند حقیر والیوم بی ارتکاب تکلفی در اطراء
مدایح و اوصاف و بی تصدی تحلی خارج از قانون انصاف باین کمالات نفسانی و مظهریت تمامی ملکات کمالیه انسانی مختص و متفرد
در ذات سعادت سمات نوردیده خلافت ابهت شاه و شاهزاده اسلامیان و مظهر اکمل ان الله یامر بالعدل والاحسان
خسرو جهانبخت سکندر خصال نوشیروان معدلت فریدون اجلال قامع فرق ضلال الغازی فی سبیل الله افمن اتخذ الهه هواه محمد
خدابنده سلطان سلیمانشاه ایده الله و ابقاه و مکنه علی اعلی مراتب الجاه شده است و لهذا جمیع نفوس قدسیه ارباب علم و کمال و تمام طبایع
ارباب جاه و جلال متوجه استکمال نشات دولت و اقبال اوست و السنه و افواه همگی ذاکر محامد خصال و شاکر از انعام عام و افضال
و بارگاه معالی پناهش ارباب فضل و کمال را کعبه آمال است و مرآت جلا دیده ضمیر مهر تنویرش مجلای فیوض ایزد متعال بیت
و آرا اصدق لوافیض صباحا علی اللیل لم یفجر علیه نهار مکمونات معلومات نظری و مکنونات و مخزونات فکری او نمودار و معارف
مواد علوم عقل مستفادست و لوامع ذهن وقاد وش مصباح انجمن ارباب طبع و استعداد منبع زلال افکارش صورت مثالی
چشمه حیوانست و امطار اسمان عرفانش در منطق فصیح البیان او منظوم تر از گوهرهای عمان بیت لعبت دیده نسخه سخنش کند املا برای جان و تنش
در سخن لفظ او چو سحر حلال در جهان جود او چو عذب زلال هرکجا ذکر شاه ما باشد یاد مشک خطا خطا باشد و اما از نشانه
نشاه شجاعت و سیاستش و آثار علیه دلاوری و حماستش همین قدر جهت نموداری وافیست که همواره شمشیر دلاوریش در منام نیام
چون دیده بخت مقبلان بیدارست و سنان جان ستانش در سینه مظلم اعدای دین برمثال شهب آسمانی و مانند زهاد قایم اللیل
همیشه شب زنده دارست و دلش چون جرم خورشید جهانتاب همواره در فکر اندیشه جهاد کفار در تردد و اضطراب و شعلهای نوک رماحش
در دل و دیده ملحدان ستمکار لایزال در عین التهاب و بر دوام در التزام مجاهده مشرکان و اهل عناد بخلافه والد خلافت نصاب آموزگار
و معاودت و در شیوه مملکت گشایی ارباب کفر و الحاد بجد سعید خود اشبه و انسب اولاد شعر الناس جسم و امام الهدی
راس و انت العین فی الراس و لهذا او را الدامامت رتبت و سلطان ولایت منقبت چه ملاحظه کمال رسوخ در قدم و دانکی
و مسلمانی و تحدس و فور جلالت و سطوتش در نشاه گیتی ستانی سلطنت و ایالت مملکت طرابزون و ممالک ارمنیه کبری که سرحد مملکت
کرجست بآن فرزند خردمند شجاع و آن خلف صدق مطاع تفویض فرموده و همیشه از میامن همم علیه پدری در ان مملکت بکی

ازمنتهیان متور خاندان قیصر لست بمراسم جهاد و دین پروری و بلوازم مملکت کشایی و داوری قیام مینماید و بتالیف قلوب جمیع صناد
ایران زمین بروابط عنایات و اشفاق خود میفرماید و اوقات فرخنده ساعات خود را بنشر آثار معارف و فضایل و صحبت
اصحاب معالی و افاضل مصروف میدارد و جهت رفع مفاسد ملک و دین بتیغ مجاهده ممالک قوم هالک ملحد و مشرک را در قبضه اقتدار
خود در می آورد و اوقات سلطنت و جوانی بخت و دولت را بتعطیل و خودکامیها که شرعا و عقلا منهی و ممنوعست نمیگذارد و نظام
عالم و تحلی بعلوم و حکم را مقصد اعلا سلطنت و شهریاری میشمارد و از محامد خصال و مناظم فعال السنه و افواه ارباب کمال را بذکر
جمیل خود ناطق میدارد تا حدی که جمادات را مثل قلم شکسته این فقیر کسیر با وجود ضعف و انکسار بگفتار آورده نظم لمؤلفه

بیا ای ثناپیشه یعنی قلم برافراز در ملک معنی علم بیارای رخسار کاغذ چو روز بدر خوشاب معانی فروز چو سرو سرافراز شادان برای
ببستان معنی خرامان درآ بخندان لب غنچه چون برق کان فرو ریز فیض خود از آسمان بباران چو ابر سیاه بهار درون صدف گوهر آبدار
چو بلبل سرودی برآور بلند لب غنچه ساز از تو بگشا بپند سر خود ببار از ابتهاج سخن وز اوصاف شه دُرّ تاج کن زمین بوسه ده با شفاه ادب
بدرگاه سلطان عالی نسب پدر بر پدر شاه باداد و دین بشاهی مسلم بملک یقین ز حکمت انوشروان سلیم ز گنج علومش گدایی حکیم
چو مهر جهانتاب روشن ضمیر برو شمس دین تیغ او ملک گیر بخاکی کند چو خضر تن صفات دل کشوری علمش آب حیات عدالت سرشت و ز فطرتش
بود نظم عالم همه فکرتش بود خاطرش صبح معنی فروز چه صبحی که نبود شبش تیره روز بخشم و باحسان شده کارساز مخالف گداز و موافق نواز
جهان هنر در هنر پروری سرافراز از افسر سروری بذات تو اقبال قایم شده چو جوهر کش اعراض لازم شده ولی نعمت اهل فضل و کمال
که انعامش بود فضل و جاهش نوال ز دریا دلی شد کفش موج دار که سایل که چو شود در کنار بدریای جودش صدف چون پرست صدف دست سایل ولی پر درست
ز افشای [illegible] گلشنش کند غنچه همیان پر دامنش صریر دواتش حاجت جواب برارباب حاجات از جمله باب فرازد چو آن شاه عالی علم
لوای سعادت بملک کرم شود ملک دل ما مسخر ازو شبستان معنی منور ازو چو الطاف مدح شه آمد فزون زمقدار تقریر کلک زبون
زمام قلم را کشیدم نخست که کاری که ناید ز دست درست همان به که بگذاری از دست خویش درین بادیه پا منه بیش بیش صریر قلم شد زمین عذرخواه
که نبود مداح شه رسم و راه ولی از ره عجز باشد صواب دعای ضعیفان که شد مستجاب سرم گر نه شایسته پای اوست درین سود من عرض سودای اوست
بیا دیگر ای [illegible] قلم برافراز دست دعا چون علم که آه دعا در فلک پیچ زود که تعوید دلها این نسخه بود چو گفتم دعا و شدم خموش

دراو صدای اجابت بگوش اگرچه تعداد فضایل و کمالات نفسانی و عد آحاد ملکات کریمه انسانی این شاهزاده معارف شعار خارج

از احصا

از احصا و حساب حساب و شمار شمارست ولیکن بنموداری از گلستانی و بشاخ گلی از باغ و بستانی و بقطره از آب زلالی و بجرعه
از نهر سلسالی دماغ مستشقان نسیم فضل و ادب را معطر داشتن و کام مستسقیان بوادی شعف و شعب را بنانشتن
مناسب مقتضای حال و ملایم مقام نمود ولهذا از فواید طبع آتش افروز و از نوادر ذهن حکمت اندوز شاهزاده دانادل
که مصداق ان من الشعر لحکمة و ان من البیان لسحرا بود درین صحیفه اخبار و صفحه آثار نظم غزلی بلاغت نظام در صحیفه خواطر اولو الافهام
نگاشتن لازم نمود الغزل

زهی درد فراق و سوز هجرت راحت دلها غم عشقت در اقلیم محبت حل مشکلها
نهنگ آسا در آب دیده مردان بلا پرور نهاده رو بسوی قلزم عشقت ز ساحلها
ثواب حج کند حاصل فقیه امامی داند که در پیچ حلی دارند عشاق تو حاصلها
سبک روحی که طوف کوی جانان کرد مردانه بوادی سعادت بی قدم طی کرد منزلها
سلمی با [illegible] نطق و از کاکل گره بگشود کانها شد یقین و گشت ثابت جمله باطلها

والحمد لله تعالی که چنانچه نتایج طبع آن نقاوه دودمان
سلطانی در طریق جهانگشایی ملک معانی کشورستانی است از جمله تاییدات الهی که مساعد در تمشیت مسند شاهی آن مظهر سعادت
اسعادست لمحات فروع و اولادست و اقبال نتیجه سلطنت نجابت که ریاض دولت و اجلال بنهال با اعتدال چنان فرزندی ستوده
شمایل نضارت گرفته و سر ابستان ابهت و احتشامش بآب روی گلبنی تازه شکفت طراوت و نداوت پذیرفته که میان نجوم
سعود این خاندان آسمانی بر مثال کوکب یمانی از سایر نیرات بنشتر رخشانست و بر افق مبین جبین سعادت آیین او
صبح سعادت مبین و نمایانست لمؤلفه

همایون اختری فضل الاهی مبارک طالعی در برج شاهی نمایان از جبینش نور اشراق
چو صبحی کو فروزد جمله آفاق ز سیمایش همه اهل قیافت دلایل دیده از نور خلافت
بود پیش پدر چون نور دیده بجدش زو بشارتها رسیده پدر را در جهانداری ولی عهد
کند جدش بیر خورداریش جهد نهال دولتش سبز و برومند ندیده کس چنین فرخنده فرزند
بزور دست پیچد پنجه مهر به پنجه می نواشد ماه را چهر فروغ ذهن او چون چهره خور
جگرداریش چون شبل غضنفر بطول عمر چون سرو و چو شمشاد بظل والدش دایم بپا باد

حکایت دوم در شرح
حال و کیفیت ارتحال بعضی اولاد مغفرت معاد سلطان مجاهدان و تاریخ انتقال اخلاف سعید خداوندگار
از دیار دار الفنا دنیا بصوب منازل مغفرت و مساکن رضوان برمناظر دیده اشباه صاحب بصیرتان دل بیدار
و در جلوه گاه استبصار همگی ارباب تیقظ و اعتبار از مؤدای کلام حقیقت اقتضا یا ایها الذین آمنوا اتقوا ربکم واخشوا یوما

لا یجزی والد عن ولده ولا مولود هو جاز عن والده شیئا ان وعد الله حق فلا تغرنکم الحیوة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور
مبین و هویدا می شود که هیئت سلسله اسباب انتساب درین کارخانه بی انجام دنیای خراب بعروض عنا و فنا البته مودی بانفصام
و انفصالست و سر رابطه التیامی میان اصول و فروع ارباب احسان یقین که منتهی بانحلال و اختلالست سر آنچه شایسته خردمندان حقیقت بین
و سزاوار مقبولان کم و کار آنست که انقطاع علاقه نفس قدسی را از هر گونه علایق صوری پیشتر از قطع تعلق بی اختیاری اختیار نماید و تعلقات
دل را بعالم مجردات و کشور مفارقات قبل از انخلاع لباس حیات ناپایدار این جهان بی قرار قرار فرماید العیش نوم والمنیة یقظة
والمرء بینهما خیال ساری والنفس ان رضیت بذلک وانت منقاده بازمة الاقدار و محققست که حاله مناسبت و روابط باعالم
قدس از مسلک بر و تقوی حاصلست و مآل حال اهل تقوی در طریق هدی یقین که بتمکن و اطمینان نفس بر متاعب و مصایب دنیوی آیلست
جنانچه از مبامن پرهیزکاری و تقدس نفس قدسی و از برکات توجه و تنزه فطرة انسی این سلطان سلاطین روزگار از تعنع بر و اعتباری مدار — و اعتبار ذلی صح
این فلک دوار از کاسه خون دیده و سلطان دل پر سکینه اش بر سر بسینه در طریق رضا بقضا بر مثال بیضا زهیض الاصوا آرمیده و این معنی از
محقق دانسته که در بهارستان دولت و کامرانی و سر البستان حشمت و سلطانی اگرچه سر صبح گلهای نشاط از گشایش و انبساطیست و نوباوه های
ثمرة الفواد و الایزال در بیاض رخسار رواد التیام و ارتباطیست اما از عواصف صوارف زمانی و از صدمات حادثات ایام خزانی رسیدن آفة
و خرابی بگلبن رسیده جلال و نهال تازه اقبال معتاد و معهودست و در هر جا نشکاه انقطاع عهد جوانی همه او رنگ شبان بوستانی و سردا — ران للکا صح
نمائی از بیخ کران لیل و نهار منظور و مرصودست بیت تخم وفا و مهر درین کهنه کشت زار وانگه عیان شود که بود موسم درو
شکل هلال هر سر مه میدهد نشان از افسر سیامک و طرف کلاه زو و دای بر تقدیم مقدمات آنکه چون بر حسب امر نبوی و اشارت معنوی
مصطفوی که اذکروا موتاکم بالخیر درین صحیفه اخبار تذکره خداوندگار اولاد مغفرت ملاذ سلطان بفاتحه و دعا لازم بود سر آنچه اولاد
عظام که از صلب خداوندگار انار الله برهانه از زمان از نوع آدم مرتب وجود و در بعد عدم ازین مطموره عالم در گذشته اند ابرا نموده شد القصه — اول قصه صح
ازین قبیل واقعه فاجعه در سر البستان خلافت روی نمود خواهر اعظم اولاد سلطان العظمی شاهزاده مغفرت پناه سلطان عبدالله خصه مغفرة و رحمة
من عندالله که در اوایل ایام خلافه سلطانی در ممالک خراسان بایالت و دارایی آنجوانب متمکن بود و در ظل عنایات و العطوفت پدر در تقدم
اولاد معدلت نهاد و بسن و سال و حشمت و جلال متوحد و متعین بود در شهر رمضان سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائه بر طبق کلمه حکمه
المرض برید الموت از کشور حیوة دنیا متوجه مساکن خلد و نعیم شد و ازین منزل بی قرار رحلت کرده در دیار قدس مقیم گشت بیت
اجابت دعوت حق نموده

حاورت

حکم گوشه جود ارفع صح
جاورت بلوا آبی و جاور ربه و شتان بین جواره و جواری و سلطان رفیق القلب مهربان از ولی از چنین مهاجرت ابدی فرقة الاولاد
حرقة الاکباد بسیار متالم و متشوش و در اواخر و عقبی بوقوع این مصیبت متامل گشت و بر حسب بشارت مبین ولئن صبرتم لهو خیر للصابرین
بلیت هجران و حرارت صبر را بر مصیبت متحمل شد و بعد از تقدیم سنت عزاداری و صرف صدقات و رعایت و تجدید مراسم تبرعات
وخیرات قالب جسمانی شاهزاده را بتربت آبا و اجداد در برپا خاک سپردند و در غایت اعظام و تبجیل تابوت شاهزاده از فراز آن
بر قدم منور مقرر بردند و از گنبد این گنبد مینا پیش جام جهان نمای دیده های بینا ارقام این کلمات حکمت اتسام ولیس هذا اول قارورة
کسرت فی الاسلام مشاهد و معاین شد بیت جهان در جهان خلق بسیار دید رمید از همه با کسی نارمید
سری را رساند بچرخ بلند هم او راکند بر زمین پای بند کند انجنین لعب و بازی بسیج سرانجام بازیش هیچست و هیچ
و همچنین در شعبان سنه ثمان و تسعمایه از ایام فصل بهار عمر زود گذار تا پایدار و در هنگام اشک ریزی ابر سیاه پوش ماتمی شعار
که هر قطره از قطرات امطار در حالت انحطاط و انحدار سند کار این معنی اشعار داشت که سربلندی را در دنیای دون مآل کار خاکساری
و پستیست و ازین جهت حضرت رسالت صلوات الله علیه افاضه همین معنی فرموده که حق علی الله ان لا یرتفع فی الدنیا الا وضعه جنانجه
ناگاه از مقتضای گردش چرخ دوار شهاب مبین و کوکب خورشید آیینی از آسمان خلافه و جلال ریزان گشت و سهیل طالع اللمعانی
از سپهر حشمت و سلطانی در عین درخشانی چون لعل بدخشانی در افق ارض تیره ناپدید و ناپیدا گشت نظم
گردون بدود حادثه عالم سیاه کرد چتر سیاه بر سر خورشید و ماه کرد باد اجل چراغ امل را فرونشاند وز دود
آن چراغ جهانی سیاه کرد اعنی فرزند سلطنت شعار خداوندگار سلاطین روزگار و شاه سوار مضمار بسالت و مجمع کارزار
المستریح فی جوار الله سلطان عالمشاه نور الله مضجعه و مثواه و قدس روحه و ماواه که فی الواقع در میان اخلاف سلاطین بمزید شجاعت
و سماحت و بسطة بازوی صولت و سیاست بخسروی مردان میدان مسلم بود و در شیوه شریعت پروری و فضیلت گستری افضل
اصحاب حکم و حکم همیشه موانستش در خلوت و جلوت با جماعة اهل الله و ارباب حق و یقین بود و توجه همت عالی رتبتش بجامعیت دولت
دنیا و دین اتفاقا در زمانی که سلطنت مملکه مغانسیه و صاروخان ایلی بالخلافت و الامامت پناه منصوب بود و درگاه عالی فرش
چون کعبه معظم مرجع ارباب قلوب در حوالی شهر برغمه از امراض حادثه و بوی حرارت و حمایت بغایت مفرط متوجه مملکت بدان شاهزاده
شد و طبیبی حاذق در آن جوانب حاضر نبوده که بتدابیر حکیمانه بدفع آن کوشد و سخنان علاج آمیز او دوا و به صحت انگیز حکیم انبو شد و تا رسیدن

و این شیوه بنیاد تعالی کرد عالم الامکان لا ارفعه شان ... صح

حکیمان موثق به از موقف خلافت سلطانی قاطع اجل مبرم سر رشته عمرش بمقطع رسانید و دست متطاول این دهر غدار لباس شاهیش را
از هیکل بدن عنصری معرا گردانید و در محکمه قضاء آلهی ودیعه حیات را بمالک آجال تسلیم فرمود و ملک و سلطنت مستعار را درین
زمان ناپایدار بمالک الملک حقیقی تقدیم نمود که لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بیت دریغا که خورشید روز جوانی
چو صبح دوم بود کم زندگانی دریغا سواری که در صید دلها همی بود بر مرکب کامرانی القصه جمیع اعیان ملک و سلطنت
وارکان شاهی و مملکت ازین ماتم جانسوز بسی ماتم زده و سوگوار شدند و ارباب جاه و جلال و اهل فضل و کمال ازین معنی آه
کنان و اشکبار گشتند و سلطان سلاطین زمان و آن والد خسروان سعادت نشان را از وصول آن خبر موحش و از استماع
این واقعه مشوش ملک با فسحت دل محزون خداوندگاری بسیار آشفته و پریشان شد و فضاء جنت انتما خاطر خطیرش از هبوب عواصف
این مصیبت کبری مورد افواج بی پایان گشت اما این پادشاه دل آگاه چون در حال رضا بالقضاء الله داده در حین عروض متابعت
و بلیات آلهی سپر صبر را بمقتضاء و استعینوا بالصبر و الصلوة در مقابل سهام حوادث ایام نهاده گویا در تحمل الحمان انبوی
کوه در کوه و غمهای ستوه ملک فلک ثوابت است اما لا یزال با سکینه و وقار و در رضا جویی پروردگار بنده ایست طالع و تابع
حکم لازم الاتباع و یفعل الله ما یشاء و یختار و میگوید بیت نبیت کما یبقی الکرام علی الصبر فبی منه ما یوهی القوی غیر انی
و ما صبر محزون جناح فواده برفرف ما بین الترایب و النحر لاجرم بطریق سنت نبویه و بقانون تعازی اصحاب نفوس قدسیه
چند روز عاجبانه تعزاداری رعایت رسوم فرمود و جهه روحانیت آن فرزند سعادتمند بتنشیر تصدقات و بسط بساط النفقات
قیام نمود بیت کرد روحش بخیر و احسان شاد شاه باقی و باقی اولاد و دران ولا این مصیبت و بلیت عام میان
کافه مجاوران اهل اسلام بیان آمد اما حصه دلشکستگی و انکسار این فقیر غریب سوگوار مضاعف بر همگنان آمد زیرا که بتقدیم لوازم دعا
گویی غایبانه نسبت معرفت بآن آستانه متحقق شده بود و توجه خاطر عالی آن شاهزاده ملاطفت شعار درباره این فقیر خاکسار
بالطاف پادشاهانه متلاحق گشته بود و در اوقات عروض این مصیبت عظمی و شیوع این بلیت کبری موسم اول فصل بهار بود
و دیده دعاگویان از مهاجرت آن مظهر الطاف چون قلم سیه پوش نزار و سرشک افشان و اشکبار میفرمود سر ابتدا بلسان حال این چند
بیت را بر صحیفه خاطر انتقش نمود که للمولف آمد بهار و بخت شد ابر سیاه من بارید دیده قطره خون ز ابر آه من
پر خون چو غنچه ماند دل و دیده زین بهار نشکفته گل تمام خزان شد گیاه من بلبل بنال شاخ گل ما بباد رفت

بشنو زباد

بشنو ز باد نوحه دم صبحگاه من در شام غم نشاند فراقش بخون دلی
مرغ سحر بناله شده عذرخواه من صبح ار چو چاک کرده گریبان چو ما تنم
روزم سیاه مانده ز عمر تباه من سیل فنا بملک بساتین گل ربود
گل گفت پرچه از چه ربوده کلاه من شد در مغاک خاک نهان شاهزاده
کنعانیم چو یوسف و در چاه جاه من در جلوه گاه قدس بسر من خطاب کرد
کی مدح خوان والد گیتی پناه من ادریس فخر نکری و بشنو فرمی نویس
بر برگ گل حکایت خیل و سپاه من گر شد ز باغ شاخ شکوفه بخاک پست
سر سبز باد سرو قد پادشاه من شاه جهان مرحمت و فضل بایزید
سلطان دین پناه ملایک سپاه من هر چند افول چنان کوکب مسعود از اسمای وجود مستدعی تاریکی دیده شهود بود فاما چشم امیدواری بخت
و اقبال بمقابله ستاره فرخنده جمال از ان آسمان جاه و جلال افروختگی و فروغ تمام می پذیرفت و خاطرهای پریشان اولیاء آن دولت
از استخلاف چنین خلف سعادتمند و از ان گونه مظهر اوصاف ارجمند بهر تقدیر اطمینان و آرام گرفت اعنی شاهزاده فرخ منظر سعادت
آثار منظور انظار لطف کردگار چراغ فروزان خلافت آشیان نور حدقه السلطنه سلطان عثمان اطال الله بقاءه فی ظل جده المجید و
وارثه سعادة ابیه النبیه السعید که سالها بیادگار اسلاف اشراف باقی باد و در سایه عنایت و الطاف جد عطوف انصاف بر مثال
نهال اقبال بنهایت کمال بالا باد بیت دودهٔ دهر را خلف ذات تو باد زانکه تو قرة عین نه پدر زبدهٔ چار مادری
و همچنین در رجب سنه عشر و تسعمایه از حادثات عالم کون و فساد و از واقعات این آشیان خراب آباد انکه در فصل زمستان
سنه مذکوره که عاصفات دبور ادبار اوراق تر طراوت چنار پایدار را بنجه بیداد متناثر و پریشان میساخت و صحایف مورد گل
و نسرین را بخسف چوم مظلم ارضی بر خاک تیره دان می انداخت و طبیعت زمان غدار بر اهلاک و تدمیر نوجوانان باغ و بستان
مجبور شده بود و جبلت ستمکارانه روزگار بر تکفین ابدان نازنینان چمن و گلزار بکفن برف و جلید و تدفین در خاک تیرهٔ زمین مجبول
و مفطور گشته بود بیت گشتند ناامید همه جانور ز جان اجرام کوهها چو نهان شد میان برف ناگاه درین موسم پژمردگی
گلستان پر لطافت نهال سیرابی از سر بستان خلافت معروض آفت این زمانه پر مخافت شد و سرو نوجوانی از بوستان حشمت و شرافت
بنیاد جفاف و انقلاع از عرصه لطافت کرد و از ناهمواری تندباد اجل موازدگی و اضطراب و از شدت و حدت عواصف قضا و قدر
گرد بادی پر بلیت و ازاری بگلبن گلشن شاهی و شاخسار نوخیز روضه پادشاهی رسید اعنی شاهزاده محمد خصال و نوباوه
شجره طیبه سلطنت و اجلال خلاصه کارخانه دولت و مظهر کامل در ملاحظه و صولت و نشأه جامع جمال و جلال و مصدر آثار فضل و افضال
بدن سراپا لطافت را بمثابه جوهر جان سلطان محمد خان اسکنه الله غرف الجنان ملفوفا بروح و ریحان و محفوفا بالحور و الغلمان که
در حدیقه الکلام

در ایام ریعان شباب بر مثال نخلی شاداب بهجت افزای گلستان خلافت آل عثمان بود و با وجود اولویت حداثت سن و طراوت غصن شجره
سالکی در هر گونه فضایل علمی و کمالات شعری و خطی محسود جوانان مجامع عرفان مینمود ٭ روزی در سیر و طواف جبال و صحاری در هنگام تماشای
و صید افگنی جانوران شکاری ٭ ناگاه از هبوب باد مخالف بدن نازکش چون گلبرگ طری از باد سحری بغایت متاثر گشت ٭ و مزاج مستقیمش
چون سرو آزاد او که از ریاح عواصف زیاده بر معتاد انحنا و انحراف یافته بود ٭ بسیار منحرف و متغیر شد و مرض موت در صورت حمای محرقی هلاک
وجودش را مسخر ساخت ٭ و بعد از هفت روز تب بر عطف اغصان نخل رعنای او نسیم اجل در یکدم از پای انداخت ٭ لمؤلفه

عاصفات زمانه از ناگاه ٭ کند قوم گلی ز گلشن شاه ٭ ور در باغ لاله را چو چراغ ٭ لاله رفت و بماند بر دل داغ ٭ یعنی از دودمان حسب و جاه
نوگلی شد نهان بخاک سیاه ٭ خلف خاندان عثمانی ٭ شرف دودهٔ جهانبانی ٭ شاه و شهزادهٔ معارف دان ٭ خسرو شیر دل محمد خان
کرد شهباز روح او پرواز ٭ بفضای کزان نیاید باز ٭ روح او در هوای علیین ٭ دل خلقی ز هجرتش غمگین ٭ رفته بر باد گلبن از بستان
شد پریشان از آن دل سلطان ٭ رفت آرام جان ز رفتن او ٭ کرده تسکین بخاک آن تن او ٭ گر برون شد ز باغ تازه نهال ٭ باد بر جای گلشن اقبال
ختم اسلام از او بود روشن ٭ عرصهٔ ملک را ازو گلشن ٭ شاه شاهان ابو السلاطین اوست ٭ هم پناه ممالک دین اوست ٭ بایزید آن شه فرشته نهاد
وارث عمر جمله شاهان باد ٭ چون بباو قیامت حوزهٔ دین ٭ دولتش مستدام باد آمین ٭

و چون بسط و انتشار آثار این مصیبت عظیم الآلام
و در حال انقباض تمام دلهای از استماع این ماتم خواص و عوام که ناعی و مخبران این خبر وحشت انگیز از مستقر ایالت شاهزاده بدار الخلافه
رسید ٭ و پریشانی ممالک کفه و توابع را که در ظل رایت طوبی آیت آن خلف خاندان خلافه مرفه و آسوده بودند ٭ سلطان اهل ایمان شنید حانجه
مقتضای رابطهٔ ابوت و بنوت است کلام حقیقت انجام آن منبع سرچشمهٔ نبوت یعنی حضرت یعقوب ٭ و از موارد صبر حضرت ایوب علیهما السلام
مسدکر و منعوت شد ٭ فاما بزبان حال سلطان دین پناه بجای لسان مستطیل فغان و آه ات بر سر آیت انما اشکو بثی و حزنی الی الله
جاری می بود ٭ و بمقول ناطق البیان مژگان گریان ٭ و بشفاه فصیح اللسان اجفان اشک ریزان ٭ بحدیث صحیح العلم القلب یحزن و
والعین تدمع او آه حالات اندوه و سوگواری مینمود ٭ اما در آن حال بزبان مقال این پادشاه پر حلم و احتمال ٭ دهان غنچه سانش را
با دلی چنان منقبض از لفظ نامشروع ٭ و صدای نوحهٔ مسموع فرو بسته ٭ لیکن سرشک دیدهٔ اشکبارش گلگون و از لالهای سحرگاه بود ٭
از آن آزالهای سرشک دمادم نرگس وار بیمار و خسته مینمود ٭ بیت ٭ در دیده می نیاید ازین غصه جز سرشک ٭ بر دل نمی نشیند
ازین غصه جز غبار ٭ اما مبشران وحی الهام ٭ و مخبران پیغام حکیم علام ٭ جهة جبر دلشکستگی مصیبت زدگان ٭ و تدارک آزار و آلام

خاطر آزرده

خاطر آزرده سلطان مجاهدان اولا صدای بشارت نار حقیقت مضمون وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله
وانا الیه راجعون بگوش انتباه صابران محزون در دادند و منشور عنایت و عاطفت روزافزون حضرت بیچون را بر صفحهٔ
دلهای مفتون و بر الواح سینهای مهموم مغبون بارقام تهنیت مسرت اختتام اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة
واولئک هم المهتدون مشحون داشتند وجهة تنبیه و ایقاظ ابناء روزگار این چنین تتمهٔ نصیحت آثار را بر لوح ضمیر نگاشته که
لمؤلفه

ابی یا بنی الدهر

بنی الدهر لا تبقى المنايا بمهجة ٭ فلو كان يبقيها لابقى محمدا ٭ فصبرا على بلواك اذ انت مومن ٭ بان لا ير والعبد شيئا من الردى
فان ذقت يا سلطان دين مرارة ٭ بفقدان فرع كان تلوا تو لدا ٭ فلا باس ان يقنى من الروض زهرة ٭ اذا قام اصل الغصن يبقى مورّدا
فان فات عنك البسط يوما بقبضة ٭ ستبقى بك الافراح دهرا مخلدا ٭

جناح یسری از کتیبه نامه در شرح کمیت و کیفیت ترتیب
و تربیت نصب ارکان سلطنت این سلطان دین از ابتداء جلوس همایون الی الان بر وفق واخفض جناحك لمن اتبعك
من المومنین وگفتار در مجاری احوال و مناظم ملک و ملت بتعیین نواب قدیم این خاندان و خدام جدید این خلافه
علیه سلطان از اول دولت تا این زمان قال الله تبارک و تعالی فی کتابه المبین وهو الذی ایدک بنصره وبالمومنین
یعنی چون از مهب نسایم الطاف رحمانی ٭ و از مصب فیوض امانی در گلشن انجمن روحانی ٭ اگر چه بر غنچهای گلستان سعادت
و بختیاری ٭ یکی از مظاهر سلطنت و شهریاری ٭ و بر دیدهٔ نرگسین بخت بیداری ٭ از متمکنان مسند جهانداری ٭ ناگاه نسیم دلگشای
انا فتحنا لک فتحا مبینا وزیدن گیرد ٭ و بتربیت و تقویت ابر بارانی ٭ از آسمان عنایت و لطف یزدانی ٭ جهات موانات اغصان
دولتی روزافزون ٭ در صحاف فضل بیچون ٭ نشو دلپذیر ٭ ویتم نعمته علیک ویهدیک صراطا مستقیما ٭ بالیدن پذیرد ٭ لاجرم از
قدوم فرخندهٔ رسوم سرو ناز اقبالی ٭ و از نهال ظاهر الاعتدال اغصان مظهر جاه و جلالی ٭ یعنی از رایات سعادت سرایت از
قبیل نخل ظلیل یزدانی ٭ را در سرابستان مملکت و جهانبانی ٭ بجلوه گاه سیاه ظفر شعار لیدخل المومنین والمومنات جنات تجری تحتها الانهار
در آرند ٭ و عرصهٔ گلزار جهان را در ایام احتشام او رشک روزگار بهار دارند ٭ و قامت علم اقتدار او را غیرت اقامت سرو و صنوبر
سازند ٭ و اوراق با التواء لواء معلاء دولت او را بر اطراف جویبار ملک در کمال بحر و اهتزاز بر افرازند ٭ شعر
شجر انبته الله نباتا حسنا ٭ الا اصلش کرم و میوه احسان باشد ٭ کشته سرسبز و برومند بجدی که ز قدر ٭ شرق و غرب
همه در سایهٔ اغصان باشد ٭ و بر همین اسلوب چون تخم برومند حسنات و مکرمات سعادتمندی ٭ در کشت زار کرم و احسان ان

کریم مفضل بوعده صدق انا لا نضیع عمل عامل و بامیدواری ادراک حاصل کحبة انبتت سبع سنابل آهنگ نشو و نما و زیب و بها
گیرد و اگر حبه حب الهی در فضای سینه یکی از مظاهر عنایات نامتناهی بتربیت قوه قدسی اثمار کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء
بالیدن گیرد سر آینه جهة قیمی نگهبانی چنان باغ و بستانی و بلحاظ ناظری از آن اغصان چمن و رضوانی بجمعی کثیر و جمع غفیری از اولی
الابصار در نگهداشت و مراقبه آن ریاض پر از ثمار افتقار ناچار افتد و گروهی از زمره خدمتکاران جهة ایام انتعام و اعصار
و اعیان اعوان و انصار بالضروره جهة اثمار اثمار اصول و فروع آن اشجار حشمت و اقتدار از لوازم مناظم روزگار گردد
و هر چند گلستان دولت و سلطانی را فسحت و بسط بیشتر باشد و انجمن چمن ابهت و جلال را زینت و لطافتی اوفر و اکثر بود بامداد
و معونت خدام صادق الاعتقاد احتیاج بیشتر خواهد بود و در استثمار افنان آن دوحه چنان بدستیاری تبع و خدم واثق الاعتماد
صورت افتقار اوفی و اوفر خواهد نمود بیت اهوی الغنی یعلی جناحا للعلی ابدا و یخفض للحلیف جناحا القصر
تمثال صدق این مقال آنکه چون نهال اقبال این سلطان زمان و این پادشاه امل امان ایده الله المستعان لا بقاء الامن
والامان چون طوبی مثال در گلستان خلافت پدری و نزهتگاه مسند رفیع قیصری در جمیع جهات امتداد بنیاد ازدیاد نهاد
و سرو سرافراز این ظل جهان در چمن پر طراوت دارایی بنی نوع انسان آغاز امتداد نهاد اولا ارکان دولت پدری را که هر کدام بمنزله
غصنی از اغصان شجری پر ثمر بودند و در تلو عرجون قدیم و نخل دولت مقیم این خاندان کریم بمثابه غصون و افنان چنار سالخورده

از برای استثمار بدایع
مکرمت و امتنان

میبودند جهت بسط ظلال عدل و احسان بیت شموس کان الارض حیث تدرت لها افق والشرق اذا اشرقت غرب
واوجههم سعد و لکن بسیوفهم اذا انتضبت ذلت بسطوتها القلب در ربیع الاول سنه ست و ثمانین و ثمانمائه جلوس همایون
که اول ربیع سلطنت و جهانبانی اتفاق افتاد این خداوندگار سلاطین روزگار بر مثال شاهنشاه اقلیم بهار هر یک از آن دولتها
بخلعت فاخری از اوراق پر طراوت عنایت و اشفاق پادشاهانه مفتخر و سرافراز گردانید و سرفرازی هر غصنی را از آن نخل برومند
باثمار تربیت و تقویت خود بقوت نامیه این دولت روزافزون بمراتب علیه اولئک لهم الدرجات العلی رسانید و همچنین الانزال خواص
خدام سابق العبودیه و مقربان مجالس موانست و حشمت را که هر یک بجای شاخ شکوفه از درختان مثمر شاهی و گلبن جاهی بوده بودند
و هر یک از آن جوانان جان فشان که چون لاله و نسرین در رعایت طراوت از آبشخور جویبار اخلاص و دولتخواهی می نمودند بزلال
انظار افضال سیراب تر و تازه تر گردانید و مقدار هر یکی را از آن شاخسار نورسته سرابستان دولت بمرتبه کمال قابلیت و استعداد

خود رسانید

خود رسانید چو اگر اغصان شجره اقتدار با علای رتبت و اقتدار بندگان جانب پارت امانا بکام بخشی لهم ما یشاؤن و اقتطاف میوه
خوشبوی کامکاری موقوف بنوازش خدمتکاران وفادار است در مضمار اعتبار والسابقون السابقون اولئک المقربون
و بعضی از بقایای ارباب مناصب پدری و صاحبان مراتب مقربی که چون در زمان سابق و لاحق مراسم دولتخواهی اقدام نموده
بودند و در تقویم سند شاهی وظایف هواخواهی و دولتخواهی التزام می نمودند همگی را موجب و فرمان والد مغفرت شعار بمسانه
علیه تمکین و استقرار بخشند و برعایت اصناف اعظام و اکرام و بوقایت مراتب تبجیل و احترام پایه قدر این زمره را بذروه استعلا
و اوج استقلال و استیلا برکشید و جمعی از بندگان متخصص و خادمان مخلص که در مسالک نصرت و رفاقت رفیق طریق بودند و در منازل
هجرت و نهضت با وجود قدمت خدمت اقدام مینمودند همگی را بقانون سروری و دودمان پروری و برطبق سنت پیغمبری که لولا الهجرة
لکنت امرء من الانصار اولا در عداد مهاجرین اولین درکار دنیا و دین معدود داشت و لوای مکانت ایشان را بر فراز اوج
برین برافراشت بیت چونکه رای خرده دانش مینماید اهتمام ذره خود از بزرگی آفتاب آسا شود بر در خرج زا
بان امید می بندد کمر کش عطارد صاحب دیوان استیفا شود اما جمعی دیگر که در مستقر سریر خلافت و در حین تحرک مواد
فساد و مخافت بوظایف نصرت و امداد و باعداد اسباب اسعاد بذل مجهود و صرف اجتهاد کرده بودند آن گروه را
بمنزله زمره بزرگوار انصار دولت محمدی مرعی و محترم داشت و بر حسب اشارت حب الانصار من الایمان هر یکی را جهت
نظم مصلحتی از مصالح مسلمین و بضبط رکنی از ارکان ملک و دین برگماشت و همگی موافقان اخلاص شعار را بالطاف بی دریغ
خود می نواخت و منافقان و اعدا را هر یک بتدبیری از عرصه مملکت می پرداخت بیت نهاد از نو ز دیوان مظالم
برای وضع عدل و دفع ظالم اعالی را همه تشریف داده اکابر یک بیک بر پا ستاده اکنون ذکر اعاظم ارکان و اعالی
خدام و بندگان بترتیب و تربیت ایشان از ابتدای جلوس سلطانی الی الآن ایراد می یابد و چون ارکان دولت علیا نوبارگاه
سعادت برطبق جهات ست عالم ملک و شهادت بر شش صنف محصور است و مدار ملک و مال و معظمات مهمات حشمت و جلال برای
و فرزانگی و بقدرت و وجدانی این ستة ضروریه مقصور است و ذکر اعاظم اشخاص سعادت انتساب و کیفیت مناصب و مراتب هر کدام
طوبی لهم و حسن مآب بترتیب مقادیر و اقدار ایراد میرود اول وزرای آصف مکانند که حاکم مهمات ملکی و مالی علی سبیل الاطلاق
ایشانند دوم امیر الامرایان و بگلربیگیان رفیع الشأن اند که ضابط و ناظم مهام عساکر مجاهدانند سیوم قضاة عالی قدر

معسکر و حاکم شرعیات ممالک سربسر و مقدم ائمه و علما و مربی و مقوی قوانین دین هدی اند چهارم صاحبان دیوان مال سلطانی اند
و ناظران مصالح از مداخل و مخارج دیوانی اند پنجم ارباب دیوان انشاء ممالک اند و مصادر احکام و مناشیر جلیله ممالک
ششم خدام و بندگان دست پرورده سلطان اند که اقبال مثال ملازم آستانه اند تا آنکه امرا و حکام اقطار بلاد اند و ارباب
لوا و اعلام مبارزت و جلادت از ملازمان دیوان اند داستان در صفات پاشایان و آن اقانیم ملک و هم ارکان

قسم اول در ذکر وزراء عظام که از ابتداء جلوس همایون الی الآن بترتیب سنین منصوب بوده اند و درین
قسم دو گفتارست یکی در بیان احوال وزراء سابق و دوم در ذکر محامد و مناقب وزراء لاحق گفتار اول در ذکر وزراء
پیشین این دولت فلک تمکین وزیر اول و رکن معول از جمله جماعت انصار و از حصار اهل اعتماد و اعتبار که در پای تخت
خلافه غایبانه بدل و جان سعت با سلطان کرده بودند اسحاق پاشا وزیر بود که از خواص خدام سلطان مغفورت نجاد سلطان
مراد خان روح الله روحه العزیز بوده و بتقدیم خدمات لایقه خود را در سر دولتی بمراتب فایقه رسانیده و در زمان دولت
سلطان مرادی و در ایام خلافت سلطان دین محمدی رحمهما الله تعالی بالغفران الابدی بمنصب وزارت بزرگ رسیده بود
و دران حال جلوس میان ارکان دولت سر دوری معمر و سر سالدیده تر و معمور بمزید عقل و هنر و از جد سعید بطریق میراث در
بندگی و خدمتکاری بسعادت عبودیت سلطان زمان انجامیده طوبی لمن طال عمره وحسن عمله و امره والحق در نگهبانی دار
الخلافه قسطنطنیه بموجبی که قبل ازین تفصیل مذکور شده وظایف دانشگی و کاردانی بجای آورده بود و دران فترات پر شور فوت خدا وندگار
مغفور تخت و تاج و ولی نعمه محسن خود را بحکم ان الله یامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها تا رسیدن سلطان از اماسیه و تمکن یافتن بر سریر
خلافه محافظه تمام کرده بود سلطان نیز بنا بر ملاحظه حقوق لاحق و قدمت خدمت سابق تفویض منصب وزارت را باو حقیق
و لایق دید و از اول جلوس سلطان تا شهور سنه ثمان و ثمانین بر مسند وزارت متمکن بود و بعد از انخلاع از مسند وزارت
باو سلطان در شهر سلانیک تقاعد نمود و تا حلول اجل موعود در انجا حاکم و والی بود بیت خواند در راه حق بصدق جنان
آیت کل من علیها فان وزیر دیگر نقاوة الامراء و عمدة الوزراء فی زمانه مصطفی پاشا ولد حمزه بیک بود که در زمان سلطان
سعید مرتبه امارت بزرگ رسیده بود و در مقام عبودیات فایقه و اظهار اخلاص و نیکو بندگیها لایقه بر تمامی امراء انادولی خدمت
سلطان مبادرت و مسابقت نموده و بنا بر سوابق حقوق عبودیت مشار الیه سلطان او را بمزید عنایات بر اکفا و امثال خود ترجیح

فرمود

فرمود و دران زمان او را هم در رتبت وزارت دیوان خلافت متمکن گردانید و بوسایل خدمات مقبوله او را بصنوف عاطفه و التفات
و بانواع خیرات و اصطناعات مخصوص گردانید فاما مدت او تا موت او بیک سال تمام رسید بیت لم یمشوا و لبهم فملکتهم
نعمهما ساد و بکل مکان فعلدع عبدک بالنوال فانما یتملک الاحرار بالاحسان وزیر دیگر ایاس پاشا بود که
از خدام قدیم و عبید سلطان بود و قبل از جلوس همایون بر مسند وزارت مرجح بر جمیع اقران بود بعد از استقرار سلطان بر سریر خلافت
از روی مرحمت و رافت او را بر همان مسند وزارت ابقا فرمود و در اول دفعه خروج جم سلطان در برسا او را اسیر کرده بود
و در جلد دستگیر شد و مدت وزارت او بیش از شش ماه نکشید و از مرتبه جاه عالی ملحوق آفات دار فنا تمتعی ندید بیت
چو شمعهای دلفروز را بباد اجل جهان بکشته و اندوه بر رخش فزوده وزیر دیگر آن سر سپهداران شجاعت شعار و عمده مبارزان
روزگار احمد پاشا کدک بود که از زمره بندگان خاص سلطان سعید بوفور مردانگی بمراتب علیه مثل امیر الامرایی و وزارت ترقی نموده
و فتوحات عظیمه در ممالک کفر و اسلام بدست او میسر شده و تقدم سپهسالاری معارک جهاد برو مقرر گشت و شرح حال او در گنجینه خدا وندگار
سعید و قیصر سابع مذکور شده و در زمان ارتحال سلطان مغفور او را جهة فتح ممالک پولیه بفرنگستان فرستاده بود و اکثر بلاد و قلاع
انجا را تسخیر نموده اما بعد از استماع حادثه هایله سلطان دین محمدی و جلوس سلطان زمان بر سریر دولت سرمدی از دریای فرنگ
گذر نموده بملازمت سلطان استسعاد یافت و در حین مقابله سلطان سلاطین و جم جلبی بعسکر همایون شتافت و بتفویض عالی
در شهور سنه ست و ثمانین و ثمانمایه بر مسند وزارت متمکن گشت و در شهور سنه سبع و ثمانین و ثمانمایه بتیغ هلاک آجال از مسند
وزارت انعزال یافت بیت الم تر ان الدهر یهدم ما بنی و یاخذ ما اعطی و یفسد ما ابدی وزیر دیگر آن وزیر صایب
تدبیر و بفنون فضایل نفسانی مسلم صغیر و کبیر المخصوص بکریمه وان الفضل بید الله یوتیه من یشاء قاسم پاشا جزری که از بندگان سلطان
سعید بود و دران زمان بخدمات دیوان اعلی قیام مینمود و بوفور فضایل و معالی لایزالی مترصد تفویض مناصب عالی بود
و در زمان این سلطان دانش پرور بر منصب وزارت مفوز شد و الحق بمکارم اخلاق و ملکات و بوفور خیرات و حسنات میان
وزراء سابق و لاحق ممتاز بود و در مراعاة قوانین تقوی و فضیلت در عین ایام وزارت بو ما فیه ما افزود و در سیرت
فقرا و اهل الله ثابت قدم و در صحبت ارباب حق و یقین از اصحاب دولت اقدم بود و نصب او بر مسند وزارت در شهور
سنه سبع و ثمانین و ثمانمایه و انعزال او بموت در شهور سنه تسع و ثمانین اتفاق افتاد بیت فمضی الذی کنا نروع بذکره

نوب الزمان فارس موح • وزیر دیگر آن افتخار وزرا عالی مقدار و سپهسالار مغازی کفار داود پاشا عفی الله عنه بود •
از بندگان مخلص و خدام متخصص سلطان دین محمدی بود • و در ملازمت خداوندگار سعید بتدریج بمراتب علیه و مساند سنیه ترقی نمود •
چنانچه در سنه ست و تسعین و ثمانمائه در مسند امیر الامرایی ممالک اناطولی تقرر و تمکن فرمود • و در طور شجاعت و مردانگی معظمات
فتوح بدست او میسر شده بود • و بعد از آن در آن زمان دولت باسم بگلربیکی روم ایلی و جلوس دیوان اعلی تصاعد نمود چنانچه در کتیبه
سابع این معنی بتفصیل مذکور شد • و همچنان از اقتضاء عقل و کیاست و وفور تهور و حماسه او بود که در ایام دولت سلطان سلاطین
بظهور رسانید • و در بدایت ظهور دولت و جهت ادراک شرف عتبه بوسی سلطان از سر قدم ساخته بمداومت ملازمت مقبول خود را شایسته
عنایت سلطان گردانید • و بنا بر ظهور مردانگی و اخلاص مشار الیه خداوندگار عالم لایزال در مقام رعایت و مزید شوکت و اعتلاء
رتبت او مایل گردید • و جهت سکینه نفس و وفور هوشمندی او را بمنصب وزارت دیوان اعلی سزاوار دید • و در شهور سنه سبع و
ثمانین و ثمانمائه وزیر مشار الیه را از سر اهتمام و مزید تایید بوزارت دیوان عز اختصاص بخشید • و در آن رتبت وزارت نیز کمال
خردمندی و مردانگی و محامد خصال و فرزانگی بمرتبه وزارت اعظم رسید • و در ایام وزارت بمعظمات مهمات دولت اقدام نمود و
تفاصیل بعضی از آن وقایع مذکور خواهد شد • و الحق در آن مسند رفیع جمیع اعمال و احوالش مرضی خاطر شاه و سپاه گشت • و در
مکارم اخلاق و محاسن صفات فایق بر تمام اصحاب جاه خصوصا امثال و اشباه شد • و برین نسق وزارتی در غایت استقلال
و نهایت شوکت و جلال داشت • و مدت پانزده سال بر آن مسند عالی استمرار و استقرار یافت • و بیست و چهارم رجب سنه اثنی و تسعمائه
از مسند وزارت انخلاع یافت • و بعد از خلع وزارت در چهارم ربیع الاول سنه اربع و تسعمائه بجانب کشور دار القرار شتافت • اما در ایام
حیات دنیا بنوعی مصداق آیت حکمت آیین • و مظهر الطاف رب العالمین بعطا و موهبت • وامددناکم باموال و بنین • شده بود که
بعد از وفات از متروکات و مخلفات مالی و ولدی اولاد او لاد ارجمند بیادگار گذاشته • که هر کدام در سلک اعقاب اهل مجد و شرف
واقعی انتظام یافته اند • و فرزند امجد اشرفش مصطفی بیگ که بمصاهرت سلطان سرافراز است • و بمکارم اخلاق و فضایل نفسانی هم میان
نتایج حکام ممتاز است • و از کمالات علمی و فنون دانشوری بحظ اوفی فایز است • و در شیوه سپهداری و مملکت داری میراث شجاعت پدری را
کما هو وارث و حایز است • و الحق بطلوع رایات در بعضی حدود و اقطار ممالک فرنگ متمکن است • و در اقدام بسد ثغور ملک و دین بر امثال
اعلام فتح اسلام قایم و متعین • بیت • مضوا و ابقوا علی آثارهم خلفا • والسحب معقبة للروض بالغدر • و اما از متروکات اموال

وجهات

وجهات و متملکات نقود و اجناس و رقبات چندان بفرزندان گذاشته که هیچ وزیری از وزرای آل عثمان این قدر مکنت و اقتدار
نداشته چنانچه جهت حق القسمه ترکات و مخلفات او را ضابطان قاضی عسکر بمبلغ پانصد هزار اقچه رومی بالحاح تمام مجمل
مقطع داده بودند و اگر از قرار تفصیلی آن اموال رسم القسمه که از هر یکهزار اقچه بیست معروف و متعارف است ازین مبلغ باضعاف
استیفا می نموده اند و از اسباب احتشام امارت که بهر کس بخشیده و جواری و غلمان که در حالت احتضار اعتاق کرده هم بیرون
از اندازه حساب بوده اما انجاز مخزونات اموال و ادخار مدفوعات دیوان اعمالش جهت تحصیل بضاعت ذکر جمیل و تحصیل ثواب جزیل
باز گذاشته و در شاه دنیا و عقبی روحانیت خود را بانشا و ابقاء آن خیرات در نعیم باقی متنعم و مخلد داشته ابواب البریت
که در دار الخلافه اسطنبول استبشار نموده مشتمل بر مسجد جامعی در غایت تکلف و رفعت بنا و یک مدرسه در غایت زینت و صفا
و عمارت زاویه و خانقاهی جهت اطعام و انفاق علما و فقرا هر روزه در جامع بموجب مفصل ذیل خرج جماعت مستحقان است
خطیب امام قوام ابواب الخیر موذنان و اما مصارف مدرسه هر روز برین موجب صرف میکرد • و مدرس و معید طلبه و بوابه قوام
خرج طعام زاویه و ماکولات و مصالح فقرا و مساکین بر موجب مفصل طعام مطبوخ نان اجره طباخ و غیره و لعل ابیت کبر
حسب وعده بی اشتباه • وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله • این خیرات باقیه از وزیر مشار الیه البته مفوض بحسن
قبول خواهد بود • و بحسب ترجیت المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا
جمیع اقسام این خیرات در دینی و عقبی بر وجه احسن ماجرا روحی بمغفرت و رضوانست • و مصدق بمنازل جنان و مقابل بذکر
خیر و دعاء مستجاب مومنان • بیت • لا دار للمرء بعد الموت یسکنها • الا التی کان قبل الموت بانیها • فان بناها بخیر طاب مسکنها
وان بناها بشر خاب ثاویها • وزیر دیگر از عظماء ارکان سابق و کبراء وزراء لاحق افتخار الامراء فی الزمان عمدة الحکام
الکرام فی عصره و اوانه المغفور • بین الوری بخصصه تومن نشأ • مسیح پاشا عفی عنه فی خاتمة والمشاهرت که از جمله بندگان
دست پرورده سلطان دین محمدی بود و در سلک مقبولان خدام و خواص عبید خداوندگار مغفرت مقام انخراط نموده جهت
ظهور اخلاص خدمت و نیت صاف دقه بوسیله جانسپاریهای پسندیده و عبودیات لایقه خود در مراتب ارباب جاه مترقی و مشتهر گشت عزت
و باندک فرصتی در طی مراحل ترقیات تدریجی بمناصب و مراتب حال ترقی بنوعی نمود که سلطان سعید او را بمسند وزارت دیوان عالی کامکار
و تا در اوان جلوس همایون این سلطان سلاطین پاشاه مشار الیه در همان منصب وزارت و امارت متمکن و متعین بود

ودر ایام ممدود خلافت وشاهی سلطان زمان همواره در عداد اعیان ارکان معدود وهمیشه رتبت امارت او در بعضی از
ممالک عظیمه با وزارت او در دیوان اعلی معهودی بود ودر تاریخ سنه ست وثمانین وثمانمایه بعد از خلع قاسم پاشا تربیت
وزارت سلطان استقلال یافت وگاهی بایالت حدود وثغور کفار عنان توجه برمی تافت لیکن چون در طریقه تقوی وزهادت
وتصلب در کار حسن عقیدت ازمیان امرا ووزرا مستثنی وممتاز میبود وبتحصیل علوم دین وبمواظبت اعمال صالح همیشه
سرافراز بود ودر ایام استطاعت دولت وتوان ودر ظل عنایت ومساعدت سلطان عزیمت زیارت حرمین شریفین
نمود وبسعادت طواف بیت الله الحرام وروضه مقدسه رسول علیه الصلوة والسلام دولت دین رابر جاه دنیا میفزود ودر تاریخ
سنه خمس وتسعمایه ازسفر حجاز بسلامت درگاه فلک اشتباه باز آمد سلطان مجاهد ان جهت کمال اعتنا بشان صلاح وتقوی
واستحسان صفت دین داری برمسند دولت دنیا دیگر باره او را بمنصب وزارت اعظم در دیوان اعلی معزز ومکرم فرمود وپاشای
مشار الیه نیز دران مسند بنظم مصالح جمهور ونظم امور بقدر مقدور بر وجه اجمل اقدام وبر منهج راستی التزام نمود ومدت یکسال
برین مسند باستقلال وتمکن تمام وظایف سعی واهتمام فرمود ودر جمادی الاولی سنه خمس وتسعمایه باقتضاء قضاء الهی
از عروض علت ناگاهی ناگاه برق وصاعقه در شهر قلاطه بر طوبخانه سلطانی نازل شده وآتش عظیم در مصالح وآلات طوبخانه
افتاده بود وپاشاء مذکور جهت اطفاء نایره آن صاعقه باجمعی کثیر برکناری ایستاده از درون این آتش وزان یکبار سنگی پاره
ازمیان عمارت طوبخانه جهیده وبر پای پاشا بصدمه در غایت حدت وشدت خورده واین ضرب مهلک پاشا را بیک لحظه جانگداز سوخته
امید که طاقه وتعذب او باین آتش دنیا موجب تبرید لوا نیران عقبی گردد وآن نیکنامی قدم او در حین اقدام بجواز صراط درآویز
رحمت رحمانی در نشاه اخری شود واین شکست والم بار در فرصت گذار از گذرگاه نار که آیت اندار وان منکم الا واردها کان علی
ربک حتما مقضیا بآن اشعارست در حالت اخبار حضرت شفیع امتان گناهکار صلواة الله علیه بالعشی والابکار اتفاق افتد
که فرموده که لا یزال جهنم یلقی فیها وتقول هل من مزید حتی یضع رب العرش فیها قدمه فینزوی بعضها ببعض الحدیث
وزیر دیگر از اعیان دولت سلطانی واز مجاهدان ملت مسلمانی عمدة الوزراء فی زمانه الفایق علی اقرانه فی اوانه محمد پاشا
ولد خضر بیک است که در اوایل جلوس همایون والی سرحد سمندره وانکروس بود ودر بعضی اوقات امارت اقطار وحدود ممالک
روم ایلی وآناطولی قیام مینمود ودر سلک حکومت وداری مملکت بکمال دیانت وعدالت ممتاز بود واز بواعث تربیت

وعنایت

وعنایت سلطانی سرافراز شد چنانچه بعد از تصدی امارت بعضی حدود ودیار در شهور سنه ثمان وثمانین وثمانمایه بمنصب وزارت موفق شد
ومدت دوسال تقریبا بران عالی دیوان از اعالی ارکان معتبر گشت ودر شهور سنه تسعین وثمانمایه از مسند وزارت دیوان اعلی انعزال
یافت وبعد از ان مدتی باتابکی ولالای شاه وشهزاده عالمیان وخلف خلیفه اهل ایمان سلطان احمد خان خلد الله تعالی سلطنته وابد بالتوفیق
مملکته وحشمته در متو سلطنت وشاهی آن ولی العهد سلطان در مدت باقی عمر تا شهور سنه اربع وتسعمایه بر مسند وزارت ولالایی شاهزاده
متمکن ومتعین بود واز مآثر خیرات ومقطوعات وآثار مکرمات وحسنات او مدرسه وخانقاهی بغایت مقبول الکنون باقیست وفرزندان او را
دران بجوانب لطف ومراحم سلطان حامی ووافی است
ظلال مرحمت پادشاه بنده نواز ... گرفته در کنف خویشتن جمله را ممتاز
وزیر دیگر نقاوه دودمان علوم وحکمت وظهیر خلفاء صاحب اقتدار وحشمت احمد پاشا فناری که از احفاد مولانا علامه روزگار
ومعتمد علماء حقایق آثار مظهر فتوحات حضرت باری مولانا شمس الدین محمد فناری روح الله روحه است وسالها در مسلک خدمات وعبودیت
لایقه درین خاندان بثبوت قدم اخلاص متوحد بود ودر فضایل نفسانی میان اعقاب کابر متفرد ودر زمان سلطان دین محمدی جهت
بعضی مواخذات قاهره سلطانی جلای وطن نمود وبجانب هندستان مدتها از خوف سطوة آن پادشاه قاهر سفر وغیبت فرمود اما چون
نسبت باآستان سلطان سلاطین زمان سوابق خلوص نیت وصفاء عقیدت وجنان در میان داشت بعد از انتقال والد سلطان وآشنای
بحصول امن وامان از استماع جلوس همایون سلطان دیگر باره بهوای مسکن معهود بآرزوی الطاف واشفاق موعود سلطان زمان
از هندستان متوجه استسعاد بتقبیل آستان بوس خلافت امتنان شد وبعد از طی مراحل شوق وغرام وسیر رواحل توجهات واعزام بتکاور
سلطان موفور الاحسان از راه فارس وعراق وآذربایجان بازگشت بیت ومن رکب الاهوال فی طلب العلی فلیس بغربان توفی بالفضل
وچون همواره مراعاة واعظام اعاظم فضلا واهالی خاندان کریم فناریان از قدیم الایام الی الآن دران دودمان قیصری ارکان معهود ومعتاد بود
اولا مشار الیه را بمسند طغرای ونشانجیگری در سنه ثمان وثمانین وثمانمایه نصب فرمود وبصنوف انعامات واصطناعات پادشاهانه
او را مخصوص نمودند واز بواعث خدمات لایقه وبدوام عنایات سابقه در تاریخ سنه تسعین وثمانمایه بعد از عزل مسیح پاشا مشار الیه را
بر مسند وزارت متورد داشتند ودر مدت دوسال او را دران منصب ممکن گذاشتند ودر ربیع الآخر سنه اثنی وتسعین او را
سلطان ازان تربیت خلع فرمود وتا اواخر عمر در شهر برسا متقاعد می بود درباعه یکچندی زحمت پیش گرفت
بر درگه تو ملازمت پیش گرفت ... چون در تو سر زمت پیش ندید ... دست تو ببوسید وسر خویش گرفت

وزیر دیگر آن وزیر عالی نسب و آن صاحب رفیع رتبت در علم و حسب وارث مسند صدارت و قضاء عسکر و جالس مراتب امارت
و وزارت پدر بر پدر اعنی جناب رفیع النسب کریم الاجداد والآبا ابراهیم پاشا بن خلیل پاشا رحمه الله که از بدایت طلوع کوکب خلافت
از برج خاندان آل عثمان الی الآن اکابر دودمان شریف مشار الیه کابراً عن کابر همیشه متصدی منصب عالی وزارت می بوده اند
و مع ذلک جمیع فضایل علمی و مناصب احکام شرعی از صدارت و قضاء ممالک و عساکر منصوره مینموده اند چنانچه در خاندان ایشان از زمان
جد اعلی مشار الیه که مولانا قرا خلیل جاندارلو بوده است و مشار الیه متصدی احکام شرعیه و مشیر و مشار الیه در مهمات دینیه و مصالح ملکیه
بوده و بعد از و خیر الدین پاشا سالها بوزارت و برادرش در زمان خسروان غازی سلطان اورخان و سلطان مراد غازی انار الله برهانهما
بقضاء عسکر و صدارت علما منصوب بوده اند و بعد ازیشان علی پاشا ولد خیر الدین پاشا در چند دولت از سلاطین عظام مثل سلطان سعید
سلطان یلدرم بایزید از اعاظم اجله الملک بوده و جمع جمیع مهمات وزارت و صدارت و امارت در خاندان ایشان می نموده و بعد از
علی پاشا اولاد او خصوصا خلیل پاشا در زمان خسرو مجاهدان معوث نجاد سلطان مراد و اوایل سلطان [illegible] محمدی قدس سرهما اعظم وزرا
و اقدم امرا بوده و بنا بر ملاحظه سوابق خدمات که در اماسیه مرة بعد اخری که در آستان رفیع الشان سلطان خورشید احتشام نموده بود
و در حین توجه بمسند خلافت و تمکن در مسند سلطنت در بلده مذکوره اتابکی شاهزاده جهانبان سلطان احمد خان خلد الله ملکه الی الابد
نمود لاجرم آن سلطان مرحمت منشا [illegible] شناس و نظر خورشید تاثیرش میزان عدالت جهت تحقیق مقادیر
و اقدار قابلیات کافه ناس در بدایات ظهور دولت همایون و تقرر جلوس عالی بر سریر میمون اولا ابراهیم پاشا را در تاریخ سنه احدی و تسعین
و ثمانمایه بمنصب قاضی عسکری معزز و مکرم داشت و ثانیا جهت ملاحظه کمال رزانت رای و حسن تدبیر و نظر با جامعیت درایت و دیانت او
در نظم مصالح اهل قلم و شمشیر چون فی الواقع مظهر و مصدوقه کریمه و لقد آتینا ابراهیم رشده بود سلطان اسلامیان در شهر صفر سنه اثنی
و تسعین و ثمانمایه او را مقتدای اعیان ارکان گردانید و در مرتبه محرمیت و صاحب سری و همزبانی در خفایای امور ملکی و شرعی او را
برتبه قربت قریب و وزارت عظمی رسانید و در دقایق وقایع حالی و مالی و در مشاورات در مجلس همایون برای متین او می بود
از بدایت تفویض منصب یوما فیوما از حسن عنایت سلطان در مرتبه جاهی می افزود تا آنکه در سفر و غزای [illegible] در رکاب سلطان مجاهدان
در محرم سنه خمس و تسعمایه ودیعه حیات را بمالک آجال سپرد و مکارم اخلاق ذکر خیری گذاشت و نتایج اعمال صالحه خود را با خود برد
حق علی اهل التبسط و الفرح * و قضاء طب عالم بغصص آفته * الا ابعدی جار غائب بعامه * حتی یغری او لا یعزاوه * و از جمله خیرات باقیه

که درین دار

که درین دار فانی [illegible] گذاشته دو نوع از اقسام باقیات صالحات بیادگار خود گذاشته که منتج ذکر خیر و ثنای جمیل اوست اولا آثار
الخیریست که در شهر قسطنطنیه مشتمل بر مسجد جامع پر نور و صفات و مدرسه جهت انعقاد مجالس افاده و استفاده و مسکن علما
و فضلا و وظایف مقرره جامع و مدرسه برین موجبات هر روزه مدرس و خطیب و طلبه و امام و حفاظ و ثانیا از فرزندان و اخلاف
مکرمت اتصاف سه خلف سعادتمند حمیده اوصاف بجای خود گذاشته که در وجنات نواصی غراء و در آینه جبهه مجلی ایشان انوار قابلیت و قبول
نمایانست و تابش نیک اختری بغایت عیان و در ظل شفقت و عنایت سلطان باکتساب کمالات موروثی و معارف انسانی قیام و اقدام
دارند امید که از مراتب کمالات و مناصب و سعادات آبا و اجداد خود برخورداری یابند و با اهلیت و استحقاق ذاتی بجانب مطالب دینی
و دنیوی شتابند والله یختص برحمته من یشاء * و تعلوا فی المکارم و المعالی * مواطئ اقدام آبائه المتقدم * وزیر دیگر آن آصف سلیمان
زمان و آن ناظم مصالح اهل ایمان اعظم الوزراء فی عهده و اوانه اکرم ارکان الدوله بعلو شانه سمی وصی النبی علیهما الصلوة
والسلام کل صبح و عشا علاء الدوله و الدین علی پاشا ایده الله تعالی فی مراضیه کیفیت حالش آنست که در اواخر ربیعین سنه اثنی و تسعین
و ثمانمایه منصب امیر الامرایی روم ایلی متمکن بود و در استحقاق ترقیات بر مراتب علیه متعین بعد از خلع احمد پاشا فناری
از رتبت وزارت جناب مشار الیه را منصوب فرمودند و یوما فیوما بعد از آن بر مراتب قربت و اقتدار ترقی مینمود و در ذی قعده سنه
ثلث و تسعمایه علی الاستمرار بر مسند وزارت متمکن و تتمه حالات علیه وزیر مشار الیه مفصلا در محل ذکر ارکان دولت و نواب خلافت
مذکور خواهد شد فلا زال الذی بالنجاح یطلبه * جنابها علیه للسعادة ممتد * وزیر دیگر آن وزیر شجاع دلاور و مظهر جلادت و سطوت
در کر و فر سپهسالار میادین جهاد و غزا اسکندر پاشاست که از بندگان برگزیده سلطان غازی محمدی بوده و بمزید جهت جرات و شجاعت
در خدمت آن خداوندگار بمراتب مناصب کلیه ترقی مینمود و در حین ارتحال سلطان بر مسند امارت بوسنه متمکن بود و در اوایل سلطنت
خداوندگار سلاطین جهان و [illegible] نیکو بندگی و بصفاء عقیدت و مردانگی بمنصب امیر الامرایی و بگلربیگی روم ایلی تصدی نموده و در
شهور سنه اربع و تسعین و ثمانمایه بمنصب وزارت دیوان عالی ترقی نمود و در ایام وزارت بکمال استقامت و راستی فیما بین ارکان
ممتاز بود و در معرکات واقعات و محاربات غزوات از و کارهای دلاورانه منقول و مرویست و بعضی از آنجمله مترتب فتوحات سلطانی
در صحایف بیان در میان این فتوحات این کتیبه نامه محلی و مسطورست و تا ذی الحجه سنه احدی و تسعمایه در آن مسند مستوی بود اما سلطان
جهت مصلحت ضبط و حفظ حدود کفار و سپهسالاری جنود نصرت شعار او را در سنه اربع و تسعمایه با ایالت و دارایی ممالک بوسنه تعیین فرمود

تا اواخر عمر دران سرحد با پادشاهان فرنک و انکروس مقاومت و مخاصمت میکرد و چندین نوبت بر سبیل جهاد در اقاصی فرنک شروع نموده
فتحهای مجدد و غنایم بیحد و ممالک لا تعد و بدست می آورد و در طور اجتهاد و در مجاهده پیشکی و بنعوت جلادت و مردانکی مذکور جمیع خلل شجاعه
و سیاست و از جهت تخلق اخلاف صدق مذکور ثنا و دعاء اهل سه است از انکه از اثار اعمال صالحه که متخلف کذاشته بمقتضای حدیث
و ولد صالح یدعوله نام خود را در عالم زنده داشته و الحق فرزند سعادتمندش مصطفی بیک که بهم نامی سلطان اصفیا علیه السلام الاصفی در
روی روزکار اکنون میان مجاهدان دین نامدارست و بجامعیت فضایل نفسانی میان اخلاف امرا و حکام متوحد و ممتازست و باوجود
محامد ملکات و محاسن خصال متحلیه کمالات فاضله فیما بین ارباب جاه و جلال سرافراز و باوجود عنفوان شباب و ریعان ایام جوانی و
وجمعیت اسباب هم در معارک جهاد بکرات پیشرو اجداد شجاعت نژاد شده و در تالیف نظم و نثر پارسی و ترکی از خواص طبع دراک اشعار
فصاحت اشعار از و بظهور آمده و آثار دلاوری و سپه شکنی او در قسم فتوحات اسلامی مذکور خواهد شد و امید انکه بمقتضای وعده آلولد والد
و بمضمون زمیامن دانشوری و مکارم اخلاق این فرزند سعادتمند مغفور خواهد کشت **لمؤلفه** بهر معنی که خواهی ذو فنونیست
بانک سالکی دریا درونیست دل روشن بدانش کرده تابان بر تقبهای دولت هم شتابان **وزیر دیکر** آن عالی رتبت و وزیر
رفیع الشان و اقدم حکام و انجب خدام موروثی سلطان زبده ارباب ایالت و امارت حایز مراتب سنیه حکومت و وزارت مورد عنایات
غیبیه **ولکن الله یهدی من یشاء** اعتضاد الدوله القاهره احمد پاشا المشهور بهرسک اغلی که اصلا از اولاد حاکم ممالک هرسک بوده
و در عنفوان شباب بهدایت توفیق الهی از ضلال قدیم نیاکان و کمراهی آبا و اجداد تنفر و استبعاد نموده و بمیل فطری **کل مولود یولد علی فطرة**
الاسلام و بداعیه انسلاک در سلک سعادتمندان اهل ایمان بطریق استسلام با سلام درکاه اسلامیان پناه سلطان دین محمدی سرافراز
شد چون از روی اخلاص ترک حکومت و مملکت موروثی خود را باختیار کذاشته بود و از پدر خود فرار نموده خود را در عداد انصار ملت مختار
داشت سلطان تقدم او را مقرر و مکرم نموده و قدر او را بر جمیع ابناء ملوک در بارکاه خلایق پناه افزوده و بانواع انعام و احسان تالیف
قلب او کرده و بلطفهای کوناکون او را نواخته و در سلک مقربان و خواص بندکان او را منسلک ساخته و چون انوار بهجت آثار اقبال
و فروغ فروغ محاسن اخلاق و اعمال از غره غرایش تابان بود و شایستکی تربیت و عنایت پادشاهانه از رخساره دولتش هویدا
و نمایان میشود بیرایه او را در عداد خواص اهل قربت معدود کردانید و روز بروز پایه قدر و اقتدارش را بر مناصب و مراتب مناصب
میرسانید چنانچه در زمان ارتحال سلطان سعید او را منصب تفویض فرمود و چون بشرف مصاحبت سلطان سلاطین زمان

مفتخر و مباهی بود و در اوان توجه سلطان بدار الخلافه جهت جلوس مسند خلافت و شاهی در کمال اخلاص و دولتخواهی تقدیم انواع
خدمات و جانسپاری بهادران اوقات بظهور آورد و خود را بوسایل عبودیات لایقه مقبول انظار خداوندکار و ملاطفه
شعار کرد **بیت** کسی باوج سعادت رسیده است که او چو آستانه برین درکه تو سر دارد لاجرم بعد از استقرار بر سریر
پدری و استمرار مسند قیصری چون آغاز تربیت خواص خدام و بنیاد تنفیذ اوامر و احکام فرموده منصب امیر الامرائی ممالک
اناطولی را بمشار الیه ارزانی داشت و در معظمات امور و واقعات او را به سپهسالاری جنود و عساکر ممکن داشت و بیان بعضی
از خدمات و حالات امیر مشار الیه در داستانهای فتوحات و مجاری حالات این دولت سابقا تحریر و تقریر یافت و بعد از مدت
و طریق مستقیم ملازمت در شهور **سنه اثنی و تسعمایه** بنا بر شمول عنایات یزدانی و حصول توجه خاطر همایون سلطانی نواب همایون پادشاه
مشار الیه را در سلک وزراء عظام دیوان اعلی منخرط و مسلوک داشت و نظر اشفاق و عاطفت خسروانه باعلاء رتبت و منزلت
او کماشت و خدمتکاریهای سابق او را باحاق الطاف لاحق کردانید و از قبول خدمت و استقامت فطرتش او را بمرتبت وزارت
رسانید مدت هفت سال مقالید مهمات ملک و مال را برای مستقیم و تدبیر قویم او موکول کردانید و قریب سه سال بر منصب وزارت
اعظم متمکن بود و بتقدم و پیشوائی وزرا و امرا معین تا انکه دران اوقات خصومات با طوایف فرنکستان و کثرت فتنه انکیختنهای
روی دریا و مردم مفسد ایشان جهت محافظت ممالک دریا بار و ضبط روی دریای فرنک و دریای شمال از مفاسد اشرار وزیر مشار الیه را
بمعبر کلی شهر کلیبولی فرستاده و ایالت جمیع سفاین و حکومت آن مملکت و معبر ممالک بمشار الیه داده و بجهت تمشیت آن امر عظیم دایما
یکی از پاشایان عظام معهود است و صاحب ایالت و حکومت انجا با جمیع ملوک و سلاطین فرنک و غیره در سلک مقابله و معارضه
لایزال معدود است و الیوم انچه وظیفه مملکت داری و مقتضای تدبیرات صایبه در طور سپهداری است در انجا مسلوک میدارد
و سد ثغور ملک و دین را در ان رخنه و کذرکاه طوایف عالم کما ینبغی بجای می آرد **بیت** از دست اقتدار تو هر لحظه می چکد
در حلق دشمنان تو آبی چو آتش معمور از تو دست و دشمن و منصور از تو دوست در دفع فتنه دست توانت بدور باش
وزیر دیکر آن اشجع خدام سابق الخدمه و اخلص بندکان ثابت قدمت مخصوص بعنایة نامه **تعز من تشاء** یعقوب پاشا که از اعاظم
خواص و مقربان سلطان مجاهدانست و میان زمره مقدمان روز معرکه و کین از مقدمان و پیشروان مبارزانست بعد از ترقی
و صعود بر مراقی تربیت سلطانی و در قطع مراحل مراتب و مناصب بوقت نیل امانی در شهور **سنه تسع و تسعین و ثمانمایه**

بمرتبه امیر الامرائی و بکلربیکی روم ایلی رسیده و دران رتبت خدمات لایقه و دلاوریها بظهور رسانیده و چون بکرات در ایالت حدود
کفار و در سپهداری عساکر نصرت شعار مردانگیهای او در کار دنیا و دین متبین شده و حقوق کلی او در غزوات و مجاهدات بر عموم
مسلمین مسفر و متعین گشته بود و بیان مفصل آن در داستان فتوحات مذکور خواهد شد انشاء الله تع بنا بر آنکه از مقتضای اعتنا و عنایت
سلطان بنده نواز بمزید جاه و مکانت سرافراز شد و در شهور سنه ثلث و تسعمایه مرتبه وزارت دیوان اعلی رسید و پایه قدرش را
دست عنایت خداوندگاری باعلای مساند دیوانی برکشید و مدت چهار سال و کسری در تقدیم وظایف اقدام بآن مسند عالی اجتهاد تمام
بظهور رسانید اما جهت طریان بعضی امراض مفاصل و تشنج مایل بانزوا و تقاعد شده اقدام را از کارخانه دیوان باز کشید و در ظل
عنایات و الطاف خداوندگاری الکنون در گوشه عافیت منزوی و از ملاطفت سلطانی بحظ وافی کافی محظوظ و مرعیست وزیر دیگر از وزراء
امیر اعظم و وزیر انجح اکرم المستریح فی جوار الشهداء المخصوص بکرامه کلمه والله یختص برحمته من یشاء داود پاشا عفی الله عنه کما قال الله
نصیب برحمتنا من نشاء که از بندگان خاص سلطان دین محمدی بوده و پرورده دست تربیت آن مظهر عنایات ابدی و رتبت عبودیت مشار الیه
بارث و استحقاق قرب درگاه این سلطان جهان زمان رسید و خلوص نیت و صفاء طویت در طریقه عبودیت و خدمت ضمیمه منیر سلطانرا
بسمت عنایت معطوف ساخت و سلطان هم پایه قدر او را بذروه مراتب سنیه برافراخت و چون از فضایل نفسانی و معارف انسانی
نصیب وافی داشت بود در جمادی الآخر سنه تسع و تسعین و ثمانمایه او را بطغرانویسی و نشانجیگری دیوان اعلی کامیاب ساخت و باز در تاریخ
سنه ثلث و تسعمایه او را از ان رتبت دیوانی مترقی ساخته بایالت و امارت شهر و ولایت کلی بولی و دریابار و حکومت سنجاین و جواری
بسیار در کار فرستاد و در عداد امراء عظام صاحب الویه و اعلام در آورده او را طبل و علم داد و برین مسلک در مراتب امارت مترقی
می بود تا آنکه در معرکهای خطرناک طریقه نیکو خدمتی و جانسپاری اظهار نمود چنانچه تفصیلات این معانی در ذکر فتوحات سلطانی خواهد مذکور شد
تا آنکه در محرم سنه ثمان و تسعمایه نظر عنایت سلطان شامل حال و کافل آمال او شده از ایالت مملکت نکه بولی که در حدود افلاقست او را
غایبانه بوزارت دیوان اعلی سرافراز فرمود و از ان مرتبه ایالت سرحد از میمن لطف نهانی سلطانی او را بنیابت سلطنت معلی ممتاز نمود
و جهت تاریخ نصب مشار الیه این قطعه منظوم خاطر کسیر و مرقوم رقم تحریر شده بود مولفه گشت از فضل خدا داود پاشا کامکار
که وزارت یافت تمکین برد سلطان زمن   همچو خاتم چون بگردن کرد طوق بندگی   شد رقم تاریخ جاهش در زمان نصب شاه   آصف دوران بود
داود پاشا بعد ازین   و دران مرتبه عالی بحق بر مثال نهال سرو مستقیم القامه در منهج ثبوت قدم و استقامت وحید و بی مثال بود و در ارتکاب

سپهداری و مهم گذاری ارباب حاجات مرجع جمیع ارباب حشمت و جلال و مدت سه سال دران مسند عالی مرجع اکابر و اعالی بود و منوز از معتکف
التفات خاطر سلطانی مراقب ترقی بر مدارج معالی بود فاما ناگاه باقتضاء تقدیر و بحکم قضاء واجب الامضاء حاکم قدیر نوبت تبلیغ طلایع
عمر زندگانی او بقاطع اجل رسید و بعد از طریان و هجوم امراض مهلکه در عاشر صفر سنه احدی عشر و تسعمایه رخت اقامت ازین منزل
بی اعتبار بمساکن دار القرار کشید و از و خلف صدق متحلی است بانواع مکارم و فضایل نفسانی موصوف و همواره بر اقتفاء اسم سامی محمد که
باکتساب کمالات و معالی مشعوف و در اطوار شجاعت و جوانمردی ممتاز و در اظهار آثار جلادت و حماسه بر ابناء روزگار سرافراز است
هر که گوید بمدح او سخنی   چون صدف پر کند ز در دهنی   داستان دوم در ذکر ارکان دولت و وزراء عالی رتبت
که الیوم بر مساند علیه متمکن اند و در مناظم ملک و مال و مصالح سپاه و رجال متعین اند
داستان وصفات پاشایان   و ان اقانیم ملک و هم ارکان   اقنوم اول و وزیر معول اعنی خلیفه خلیفه رحمن و وزیر عالی شان
علی المکان آصف سلیمان زمان و واسطه نظام امن و امان و رابطه تالیف مصالح کافر و مسلمان مورد مظهر عنایات نامه والله یوید
بنصره من یشاء علاء الدوله و الوزاره و الدین علی پاشا وفقه الله تعالی فی ما یرتضیه و ایده فی اقامه مراضیه فی مستقبله و ماضیه
که از بندگان صادق العبودیه و چاکران صادق النیه سلطان جهان است و از زمان بدو طفولیت درخت بخت و اقبالش با شجره
طیبه خلافه و افضال این سلطان بی مثال در مثال نشو و نمای تمالی نهالی در سرابستان فضل و احسانست و گویا در نعوت مکارم
اخلاق بمثالی نمایان از صورت عنایت و لطف سلطان و لایت شان عمیم الاحسانست بلکه در علو همت و بسط جناح امتنان
بر جا هیر افرادان بمنزله یمین بمایر و کف افضال خداوندگار رجحانست   تا که در دولت سلطان جهان دستور است
چرخ در طاعت شه بنده وی بسته کمر است   در ایالت چه شه نیک است و چه عالی مقدار   در وزارت چه مبارک پی و میمون اثر است
و چون از بدایت التیام سلسله بندگی و خدمتگاری وزیر مشار الیه باخدام خداوندگاری بنوعی مربوط بحبل المتین اخلاص جانی
و ارادت جنانیست که نسبت تشبث و انفصام بانفصال او آ نسبتی از ایام محالست و همچنین علاقه عروه وثقی مراحم و اعطاف
سلطانی در باره آن وزیر مشار و مشیر در عموم تداول با وجود القواص ساعات ماه و سال لایزال مامون الانفصال است لموله
لطف شه پیکر لیست او مرآت   شاه را رحمت ملازم ذات   و بنا برین معنی همواره در بارگاه سلطنت قبل از جلوس همایون
بدار الخلافه قسطنطنیه در سلک خواص مجلس همایون در زمره ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلون معدود می بود و بنابر ایع لمحات

اعتقاد نیکو بندگی رو اتی مراتب مطالب اعلی در رفقه اولئک لهم الدرجات العلی بر وفق قوانین معهود ترقی مینمود تا انکه بعد از جلوس
سلطان بر مسند خلافت آن ناظم قواعد معدلت و رافت از مرتبه معین مناصب ارجمند و مراتب بلند واحد ابعد واحد بمساعدت کوکب بخت
صاعد متصاعد می شد بیت طوبی لمن نال قدر همته ۰ او نال عز المقام بالقسم ۰ چنانچه در بدایات امر بامیر الامرائی
ممالک قرامان منصوب بود ۰ و دران مسند بموجبی که در داستان فتوحات سلطان مذکور خواهد شد ۰ بخدمات لایقه در سپهداری و کارهای بسیار بهای
کونا کون در مملکت داری اقدام فرمود ۰ و آن دلاوریهای متهورانه ۰ و آن اعجوبهای وقایع زمانه ۰ سلطان را باعث بر تفویض امارت
و ایالت دار الغزاة سمندره و آن سرحد کفار صاحب شکوه و اقتدار شد ۰ و دران حدود کفوه جی بلوازم غزوات و کسب غنایم
و اموال بی نهایت مشهور ابناء روزگار گشت ۰ و میان امرا و حکام حدود و اقطار بدلاوری و فیروزجنگی بلند آوازه و نامدار گشت ۰
و در طریقه مروت و جوانمردی مکرمت و فتوت علوی را مجدد و محیی آثار گشت بیت در سخاوت ستوده بسیارست ۰ بتو زندست لیک نام علی ۰
و چون سلطان فایض الاحسان را توجه همت عالی رتبت بفتوت و تربیت او همواره مصروف می بود و با علاء شان و تمکین او بر مسند
دیوان اعلی مشعوف می نمود ۰ منصب امیر الامرائی و بکلربکی روم ایلی را باو تفویض فرمود ۰ و بر فراز آن مسند سپهداری ۰ بکمال خردمندی
و نیکنامی ۰ با اهل صلاح و عامه سپاه بقانون ملاطفه و اشفاق و با امرا و حکام عالیجاه بمکارم اخلاق مسلوک میداشت ۰ بنوعی که همگی
خواطر از مجاری اعمال و افعال او راضی و خشنود بودند ۰ و همگی بطیب خاطر رفع منزلت و مزید دولت او را سایل و آمل گشته بدعا و ابتهال
تمنی مینمودند بیت ما احسن الدنیا و اقبالها ۰ اذا اطاع الله من نالها ۰ و در زمان تصدی این منصب عظیم الخطر در تقدیم
وظایف سپهداری ۰ و در التزام قوانین کشورکشی و مملکت داری ۰ مساعی جمیله او بر ضمیر منیر سلطان بظهور رسید ۰ و توجه او میان سایر
امرا و حکام در شیوه انفاق اموال ۰ و در بسط نوال افضال ۰ بر عامه ارباب استحقاق و استیهال ۰ بلکه بر جماهیر ارباب حاجت و سوال مسلم
و متفق علیه جمهور شد ۰ و فیما بین عموم رعیت و سپاه مقرر و مشهور شد ۰ چرا که در تسخیر نفوس قدسیه و استخدام و استعباد طبایع خسیسه ۰
بلکه در تالیف طوایف قلوب بنی آدم از اشخاص مردم هیچ فضیلتی در نظم عامه افراد و آدمی زاد از اعمال سیاسی اوقع و انفع
نمی نماید ۰ وجهت تاثیر و تاثر در طبایع اشخاص انواع هیچ امری از ابقاع انفاع اعلی و ارفع نمی باشد ۰ زیرا که مکرمت اخلاق و ملکه ۰
کیمیا احسان همیشه مسترق رقاب آزادگانست ۰ و مستعبد احرار از دوست و دشمن بنی نوع انسان ۰ و لهذا احکام آلهی فرموده اند
طاعة المحبة اتم من طاعة الهیبة بیت الا کسی بهر دشمنی نیک خوست ۰ بسی بر نیاید که گردند دوست ۰

عدو را

عدو را با لطاف کردن بند ۰ که نتوان بریدن بتیغ این کمند ۰ جون در ذات کریم فضایل آن وزیر علی الشان هر دو قسم از کمال فن
و احسان و نهایت مهابت و سطوت صولت مکرر اعیان شد و آثار جامعیت این نشاء از مراة اعمال و احوال او پیش نظر سلطان بکرات و مراة نمایان
گشت که بیت رایت علیا فی الفضایل کاسمه ۰ علیا له شم الجبال وهاد ۰ فلصورة اسم المکارم و احدا ۰ لصور هم جسما و انت فواد ۰
و بر ضمیر منیر و خاطر خطیر سلطانی این معنی مکشوف شد که اگر چه در تدبیر حفظ صحت و بقاء مهیج هیکل ملک و پادشاهی سلطان از تبت روح انسانست
اما روح قدسی را جهة نظم مصالح بدنی احتیاج ظاهر بوزارت روح نفسانیست ۰ هر آینه در عالم ملک و شهادت که تفصیل مجموعه ذات انسانست
و نمودار مجمع روح قدسی نشان و سپاه قوی و اجزاء آن عناصر وارکانست بر همان نسبت سلطان را جهة اعتماد و وثوق بر کفایت مئونات امم که
موقوف علیه نظام عالمست بوزیری که مظهر عقل و تدبیر باشد ناچار و بی تدبیر وجهه خلافت و نیابت مظهر رحمت و نصفت و در مقام او امر
و نظام لوا حق ریاسات البته شخصی قادر بر اعمال تیغ و شمشیر ناگزیرست بیت شاد آن شاهی که او را دستگیر ۰ گشته عقل و تمیزش وزیر ۰
عقل جزوی را وزیر خود مگیر ۰ عقل کل را ساز ای سلطان وزیر ۰ جون سزاواری این مسند رفیع در خردمندی تواند بود که حافظ ترتیب
مهمات عالم تواند نمود و قادر بر نظام و حسن تربیت میان افراد بنی نوع آدم تواند بود و شایستگی این منصب منیع شخصی راست که متکفل اصلاح
حال جمهور انام از خواص و عوام امم باشد ۰ و از روی مزایا و نعوت خلقی و در افعال و خصال خلقی او را با سلطان زمان مناسبت اتم بود و همیشه
دو حالت را در پیش نظر همت خود در آورد و اقتضای نیت برین معنی کارد که جه سپاسداران نعمت پادشاهی اولی الایادی و النعم خود در تکفیل مصالح
ملک و مال سلطانی داند ۰ وجهت تقدیم شکر موهبت منصب و جاه خود را در درگاه سلطان پناه وکیل علی الاطلاق جماهیر عباد الله و امین و دایع خیل
و سپاه شناسد بیت در ملک جهان جو نکبتی همت ترا ۰ نیکی مکن انچه آید از دست ترا ۰ از حسن عمل خود جو جاه تو رفیع ۰ هرگز نکند نکو مبین پست ترا ۰
لاجرم سلطان نصفت صفات بنا برین ملاحظه حالاة منصب عالی وزارت و تقدم دیوان اعلی را باین جناب علی الشان ارزانی داشت و در سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه
او را بنیابت سلطنت بر مسند آصفی سلیمان برگماشت ۰ و الحق در مدت دوازده سال از روی تمکن و استقلال بشرایط و لوازم آن مسند عالی بکما ینبغی
اقدام نمود ۰ و معظمات امور را دران اوقات التزام فرمود ۰ چنانچه تفاصیل بعضی از ان واقعات در ذکر فتوحات و محاربات عساکر سلطانی مذکور خواهد شد
و صیت مکارم این وزیر علی الهمم با قاصی عرب و عجم انتشار یافت ۰ و اصناف اشراف الناس از علما و فضلا و اهل سنه بذکر جمیل و دعاء خیر الطاف معتنی بودند
و لسان فصحا ۰ و منطق بلغا در سر جامعیت محامد ملکات او راستر فصیح می ستودند ۰ و اسماع سکنه اصقاع از وارد ان صبا و شمال نعوت کمال افضال او را
می شنودند بیت زنشر مکارم گلشن اخلاق او ریاض نعیم ۰ نهان شدست چو باغ ارم ز ملک وجود ۰ و از ربیع الاول سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه

زاهل هم

تا ذی قعده سنه ثلث وتسعمایه در مسند وزارت استمرار یافت تا آنکه سلطان مجاهدان در سال سنه اربع وتسعمایه بسفر غزای عینه‌بختی وولایت متون وقرون توجه فرمودند وبتوفیق الله تعالی آن ممالک سرحد فرنگ را بمیامن ملت محمدی فتح نمودند واز ضبط ودارایی آنجانب خصوصا جزیره موره که محفوف بدریای فرنگ بود والا ازال رغبط ذهن ممالک که مفتوح شده بود لشکرهای سلاطین فرنگ خصوصا جماعت وندیک در صدد انتهاز فرصت بودند وهمیشه لشکرهای دریابار را بقصد ممالک اسلامی آنجانب تجهیز وترتیب میفرمودند چون در فتح قرون وسایر قلاع رای وشمشیر آن فرخنده وزیر را مدخلی تمام بود مقتضای مثل مشهور ادخل الدار بانیها واعط القوس باریها ایالت ودارایی ممالک ومداین موره وقلاع وحصون قرون ومتون را آنجانب پاشای آن علی منقبت تفویض فرمود ولحق او نیز مدت هفت سال علی الاتصال آن مملکت وسرحد را گاهی بلطف ومهربانی وگاهی بعنف وسیاسات لازم جهانبان آرمید ومطیع ساخت واطراف واکناف ولایات بری وبحری آنجا را باعلا مراتب محفوظ ساخته طرح عمارت وابادانی مساکن ومواطن انداخت وملوک وسلاطین فرنگ را جبرا وقهرا اسرا وجبارا از مقام مجابره ومشاجره بقاعد وتجافی فرمود واز غایت عجز واضطرار جهت استصلاح واستغفار خود را در مقام مطاوعه وفرمانبرداری سلطان مجاهدان در آوردند وبارسال رسل ورسایل وتبکرار عرض مبانی ومسایل از بارگاه اسلام پناه سلطانی استدعای عقد مصالحه وتعهد بعهد وامان کردند واز جانب پاشای عالیشان بجد در رفع آزار وقطع تطاول وجمال اوزار راضی وخرسند می بودند بیت

ای بیزم ورزمت از باران جود وآب تیغ / خاندان کفر وبنیاد ستم ویران شده

تا آنکه بعد از استیفای حظوظ ورعایت مصالح اسلامی سلطان مجاهدان جمیع ملوک وسلاطین فرنگ را که طالب وصاحب مداین وحصون موره بودند در عقد عهد وامان درآورد ووجه غبطه اهل ایمان از تجار ومسافران بحار وامن ورفاهیت اقطار حکم با امان آن طایفه تا مدت هفت سال از تعرض مسلمانان کرد چه آنکه از میامن اجتهاد واهتمام آن وزیر عالیمقام صیانت قلاع ومتانت حصون مملکه موره خصوصا قرون ومتون بمرتبه رسیده بود که از تسلط فرنگیان از تملک آن ملک منیع قصالان مظهر جلال وجمال بالکل انقطاع وانفصال یافته بود وتوهم تزلزل واختلال ومکان واحتمال انحلال در سد سدید اسلام در حدود آن اقطار وامصار از جانب کفار واهل ضلال خارج از مرتبه احتمال میشود واز میامن دولت قاهره سلطانی ومحاسن تدابیر آن آصف ثانی در کشور مسلمانی وملک سلیمانی آن سرحد فرنگ چنان محفوظ ومضبوط شده بود که جمله حساد وبدخواهان محسود ومغبوط میشود که بعد از آن در محافظت آن مملکت تعبی بسیار نمی بایست کشید ودر دفع ضرر اعدا از جانب خشکی ودریا بار باتعاب نفوس وصرف اموال نمی بایست کوشید بیت

بحر وبر کرده چنان ایمن که از امن وفراغ / ماهیان در بحر جوشن را ز بر بگشوده اند

بنابرین مقدمات دران اوقات چون سلطان مهربانرا باقران صحبت وموانست آن وزیر صاحب تدبیر وآن نایب مخلص دلپذیر میلی

ورغبت

ورغبت عظیم بود وهمیشه بذکر عبودیات وجانسپاریهای او یاد آورد حقوق خدمات وبندگیهای وزیر مشار الیه میفرمود وبر خاطر همایون مکشوف شده بود که در مسند وزارت ونظم مصالح امور پاشای مذکور مرغوب جمیع قلوب ومسلم جمهور است وجامعیت فضایل نفسانی ومهمات ووفور فرو منشد در مهمات سلطان بران مقصور ومحصور است لاجرم بعد از ملاحظه تنظیم مهمات آن حدود در سنه اثنی عشر وتسعمایه حکم همایون بحضور پاشای مشار الیه صادر گشت ودر باب مسارعت او وورود بحضرت متواتر شد که بیت

املت فیه المنی من قبل مقدمه / فالان اکرمته من ذلک الامل

وعلاوه میل خاطر عالی سلطان غلبات شوق وغرام وحنین دل نگران ودیده گریان عین اعیان مملکت در مفارقت بابلنای ملاطفت شعار بود وبعد از توجه باستان سلاطین مکان بارگاه اقبال را کعبه دل نگاشته بطریق محرمان بیت الحرام مجتا علی الوجه لا ماشیا علی الاقدام پویان وجمال رب الکعبه در بیچ سجاده طالب وجویان بدین ترانه شوق آمیز رطب اللسان می بود که

بخت آرزوی بان کعبه علیا آورد / بازم اقبال دران حضرتم علیا ورد
جذبه صحبت خورشید چو شبنم مارا / سوی مصعد دگر از مهبط ادنی آورد
ملجا من در شامت وهمینم مقصد / که مرا بخت بدان مقصد وملجا آورد
منم آن قطره که بگذاشت سحابم از دست / باز برداشتم از خاک وبدریا آورد

چون اخبار پاشای عالیشان بمسامع همگنان متواتر شد ومواد اشواق جماهیر خلایق از رعیت وسپاه بحضور او متجدد ومتأکد گشت وکافه ناس را از اهل کفر واسلام چندان بهجت ومسرت روی نمود که در قدوم او ز عید ونوروز بلحوق چنین فرح وشادمانی معهود نبود وهمگی مردم از بزرگ وکوچک از غایت ابتهاج بیکدیگر تهنیت وبشری آن میگفتند وتا ده روز از دار الخلافه فرقه فرقه از وضیع وشریف بنیاد استقبال نهادند ودر بادیه شوق وآرزومندی عاشق وشانه بطلب دیدار افتادند اگرچه فقیر حقیر ومسود این تحریر در وادی اشواق وبراری اشتیاق در عالم محبت واخلاص قصب السبق ربوده بود فاما جهة ضعف وناتوانی وجهت عوایق تالیف این کتاب سلطانی در سبقت بملازمت صوری بان عزیز ظاهر صوری از بسیار مقبلان مسبوق نمود لیکن بمعذرت تقصیر بتقدیم این تهنیت نامه قدوم میمون اقدام نمود وبدست دعا وثنا لحوامیها اقتضای مسافت این نظم بانتظام رای پیمود

قصیده قدومیه لمولفه

تا نوید مقدم سرو روان ما رسید / مژده اقبال یار از عالم بالا رسید
جان من باد افدای نکهت باد صبا / کز دیار یار وپیغام روح افزا رسید
برفروز ای صبح دولت کلبه تاریک ما / کز دیار منعم مهر جهان آرا رسید
تا بکی واغطر سی وعده بقا وفردای حشر / روز وصلش دیده دیدم وعده فردا رسید
در سرم سودای وصلش چون قلم سودم قدم / کز بیابان طلب سودم ازین سودا رسید
شد نوید وصل تو چون نفخ روحم در بدن / راحت جان پرورش سرنامه احیا رسید
دولت خوبی نگر کز حسن عالمگیر او / میشود جانها نثار مقدمش هر جا رسید
رستم از جور فراق ونشنه ترتیب / چون حبیب مهربان غمگسار ما رسید
پیر کنعانم از غم چون بوی یوسف میدمد / کوری چشم حسودان دیده بینا رسید

هر کسی در مطلب اعلی رسد از عون بخت | یاورم شد بخت و بهدم مطلب اعلی رسید | یعنی از اعیان جاه شاه و رکن سلطنت | محرم سلطان مغیث الدین والدنیا رسید

مظهر لطف خدا سلطان غازی بایزید | آنکه تا پیدا شد همراز عالم بالا رسید | مسجد اقصاست شاه و در کنش حکام | بنده مقبول او در مسجد اقصا رسید

خاتم ملک سلیمان گشت ایمن زاهرمن | پرورش آصف دوران علی پاشا رسید | والی از کشور قدست زان در بوم شام | همچو الهام الهی بر دل دانا رسید

صحبت شه بود جنت وان ملک سیرت وزیر | باز چون رضوان بصحن جنة الماوی رسید | کشتی امید خلقی بود در گرداب غم | شکر حق باد و از ساحل دریا رسید

از ریاض عدل شه مردم گلی شکر ولیک | در گلستان خلاف گلبن رعنا رسید | گرچه در ملک غم افتادم من شهباز غریب | خیل الطافش بفریاد من شیدا رسید

وان عیانش سجده و دعوای صدق من درون | عاقبت خواهد بنور صدق این دعوی رسید | تا بود نظم ممالک حاصل از شاه و وزیر | تا که خواهد گلستان پیوسته با انضا رسید

بادکار دین و دولت از تو دایم در نظام | وین دعا در خاطرم از عالم بالا رسید

چون از میامن توفیقات ربانی و بمساعدات دولت سلطانی از وصول ان سلطان علی الشان باستان بوسی سلطانی صورت اقتران مهر و مشتری پیش دیده اعیان عیان شد و بعد از طول مهاجرت ان مخلص ترین بندکان بمطلب اعلای خود دران آستان علیین مکان رسید از سلطان عمیم الاحسان قبل از شروع در مهمات دینوی و نظم مهمات دیوان استدعا نمود بتجلیل او افزوی و اتمام مهام معنوی خود در دار الخلافه شروع نماید و مسجد جامع که مجدد از فواضل صدقات سلطان ساخته بود و پایه قدر آن بنا خیر را بر آسمان برافراخته فاما جهة غیبت و عدم تمام ارکان آن مسجد شریف منور انعقاد جمعه و جماعت در انجا بهم نرسیده بود از میامن دولت همایون براوج و رونق مقرون گرداند و خود را دران خدمت بحمد الله بسعادت دین و دنیا رساند هرچند پادشاهی شریعت پرور و آن وزیر مکرمت گستر ایقاع نظر بسیارت جانجه در همین دار الخلافه مسجد جامع ساخته الملا اهتمام باین جامع جدید انداخته و مبانی ان از نظیر مسجد اقصی فراخته و همکی ارکان و جدران انرا از صخره صما و موسس بنیان بر و تقوی پرداخته و مدرسه بغایت رزانت و رواح بر محاذی مسجد جهة مسکن علما و طلاب از ارباب فهوم و انعقاد مجلس افاده از انواع علوم مرتب داشت و نظم همت بر تعمیر زاویه و خانقاهی از جهة اتفاق و اطعام و مساکن وضعفا و محلی جهة مطعم و بسط خوان یعما از هر گونه نعما گماشته بیت آن مبانی چارگانه او طرفه چارسوی ایوان گشت ✿ بوم و بام و هوای آن ز خوشی ✿ طیره روضهای رضوان گشت ✿ ولی شایبه التکلف والحاق تعسف انجه ببدیهه و مشاهده مشهود و معاین اهانت و بمعاینه معلوم تمامی کاروانان ارباب کفر و اهل ایمان انکه هیچ معبدی از معابد اهل ملل و مسیح بناء عمارتی بی منقصت و خلل دران شهرستان قدسی محل از این مسجد جامع اعلی و اجل نفتاده و نزهت و صفا و بهجت و بهاء آن فضای لطیف الهوی از صدق و صفوت نیت بانی آن جای صلوة و دعا انما و انبا مینماید و روح و دلگشای آن منزل روح اشما از صفاء روحانیت موسس ان بنیان موسس الشعار

وایما میکنند و معمور دل آن عامریت المعمور گواه حسبی و شاهد بیت عدل لله بر صدق کلام وحی انتظام انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و همچنین بلندهمتی منشی آن معبد نورانی مدار از رفعت و شموخ و رعونت و رسوخ منار رفیع المقدار آن جامع پیداست که از سنگ رخام سفید از مرکز زمین مبنی است تا سطح سماء اما بر همیات ساعدی برافراخته از ید بیضا جهت استدعاء اجابت دعا گو یا شعشعه غرای صبح امیداست بر وضع اسطوانی سر بعیوق برافراشته برقبه سماء و بنا و صفاء درون مسجد نمودار یست از بواطن اهل حق لیکن در غایت تقدس و تنزه و غبرت بلاد و رشک مدن است و غرق و مناظر علیین منظر آنش که مزین و مجلی است بزیب و آرایش خذوا زینتکم عند کل مسجد فاما بر مثال غرفات جنات مورد و فیها ماتشتهیه الانفس و تلذ الاعین است و جامات روشن دریها و دریچهای آن مسجد معلا هر کدام بر مثال بجنجل آفتاب معلق میان ارض و سما بر وضع جام جهانمایست در میان گنبد مینا هویدا و الواح مجلی و منقوش و صحایف سنگهای منقش مفروش ان فضا هر یک گویا آینه ایست در غایت جلا و بر صفحه هر یک چون آینه گیتی نما گلشن رعنا پیدا و شب و روز آن مهبط ارواح قدسیان بر یک نسبت چون دل دانای همه دانان همیشه روشن و فروزانست و از قنادیل دل اهل طاعت و عبادت درون و بیرون آن مسجد جنت نشیون چون بام گنبد گردون شبانه روزی از قندیلهای کواکب شب افروز بر یک وضع و یکسانست بیت وقلب العارف قندیل سوق ✿ تلالا نحو شمس فی ضحیها ✿ لمشکوة تجلت من نور رب ✿ لوجه الله یلمع فی سناها ✿ گویا هر مشکوة و قندیلی و هر چراغدان و لگن بی نظیر و بدیلی در ان پر انوار احداق دیده های اولی الابصار است که روشنی شمع تابان احسان عرفان و مصباح فروزان نور ایقان از آتش رخسار حبیب ازلی و از لوامع آفتاب جمال جمیل او تلی انجا درخشان گشته تا انکه هر کدام از ان لگنهای شارق مثال و هر یک از ان جامهای جهان نمای آن مطاف رضوان مجال صورت مثالی و پیکر خیالی و عاهای روشن دلانست در حین کمال توجه و نهایت تنزه که املاک رحمت بهمان وضع از ابر سقف عرش رحمان برکشیده اند و بر سوق نشائه تقدس تاکید بر حقیقت و عدم صدق الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه رابمعاینه دیده اند

در مسجد دل چراغش افروخته باد ✿ وز پرتو صدق نور رخش اندوخته باد ✿ شد رشته قندیل دلت ملوه مهر ✿ در روز و شب آن چراغ نو سوخته باد ✿

و از لطافت آن صحن بهشتی هوا و از نزاهت آن صفهای پر نور و صفا چشمه و حوضیست کوثر آسا و در لطافت و صفوت حاکی از میاه سماء آب روان این چشمه سار چون مشرب عذب صاحبان خیر جاریست اما در مجاری مشارب و اردان و مشارع سایلان آن چشمه سار زلال افضال است و در کام و حلق کثیر بطعم شکر مذاب و شیرین است بلکه چون رطوبت عزیزی در عروق شریان و بر مثال زندگانی جاوید در آب حیوان پنهانست ✿ چشمه ساری چو کوثر رضوان ✿ آب حیوان درون آن پنهان ✿ و با وجود آن لطایف صوری بفواید و منافع معنوی مقرونست و بار بابه علم

مسجد

ونوی که مجاور و ملازم آن معبد روحانی اند وظایف وافیه آنجا از قبیل عطاهای غیر ممنون برین مفصل خطیب، امام، حفاظ، جماعات، فراش، طلت،
جزوخوان، و امام مدرسه حکمت آیین و آن مجمع طالبان علوم دین مجلی است که همواره در ایام افاده و استفاده موائد معارف آلهی در آنجا منتشر و مبسو
و مساوات ترقیات بر مدارج والذین اوتوا العلم درجات دران مدرسه میان عقد جمعیت دانشوران محسود و مغبوط لایزال بر صفت مسند
تدریس آن مدرسه وحیدی از متفردان فنون فضل و کمال بیمن تربیت آن صاحب خیر و الافضال متعین و منصوب است و نحریر متوحدی از یگانهای
عصر در نکات معانی و دقایق فضایل همیشه بصدر ایوان آن درسگاه عمیم الفواضل منسوب و از شمول اشفاق و وصول الطاف آن ولی نعمت باستحقاق
همیشه رتبه ارباب تحصیل در معارج تکمیل و تفصیل مترقی و متصاعد است و مبانی قدر ساکنان آن مدرسه شریفه بمقعد در علوم نبوی و معارف و تقوی
مشیدست بیت عالم از علم محمد ممتلی است، لیک و آتش دل پاک علیست، چون پادشای مشار الیه در تتمیم مصالح مسجد جامع اجتهاد
نموده و در بهترین وقت و ساعة عقد جمعه و جماعة در روز جمعه شهر سنه اثنی عشر وتسعمایه از خلوص اعتقاد انعقاد فرمود و دران روز مسعود
در اشاعت خیرات و صدقات و صرف وجوه تطوعات و تبرعات تجدید آیین احسان نمود و در تاریخ جامع مذکور این قطعه بر صحیفه خاطر کسیر مخطور
و مسطور گشت که لمؤلفه ایا مسجدا صرت متقنیا، بعقد الامام المضاهی بنیا، لسلطان دین الهدی بایزید، فلا انضاما امام سمیا،
بنا ما تقربا برب رحیم، علی نبی غیر حق وليا، فورخ لبانه ما الهم الله، روف رفعنا مكانا عليا، و بعد از ان بر حسب اوجب الاتباع
سلطانی دیگر رجوع بمسند وزارت اعظم دیوانی نمود و منصب وزیر الوزرایی و رتبه تقدم ارکان دولت و ملک الامرایی را تجدید
تقلد و تعهد فرمود و الآن جمیع مناظم سلطنت بکف کفایه او منوط است و تمام مراسم عدالت و لوازم ایالت بقبضه اقتدار مضبوط در عموم ممالک
اسلامی که در تحت ظل رایات سلطانیست ناظم مصالح ملک و دینست و تمام جهات ملک و مال و جاه و مهمات رعیت و سپاه را بفکر متین و رای
مبین نعم المعین ملک ملجا و مرجع اسلام و مسلمین است و کافی مطالب اهل حق و یقین، و الحمد لله علی فضله، قد وصل الحق الی اهله،
اخلاف ح مد محمد کا سعادات یافت، کار عالم از یمن دولت او، اقنوم ثانی وزیر معظم سلطانی اعنی آن مظهر عطیه مصطفوی و مصدر خیرات
صوری و معنوی رکن اعظم در دیوان امتنان تومن تشاه مختار الخلافه العلیه السلطانیه مصطفی پاشا جعله الله من زمرة المصطفین الاخیار
و وفقه سعادة النشاتین علی مسند الاقتدار بالاستمرار که از خواص خدام سابق الخدمات سلطانیست و در قدمت خدمت آن چاکران
ثابت قدم این آستان خلافه و جهانبانیست و از ابتداء طلوع خلافه لایزال بر مثال اشعه نورانی ملازم سریر فلک مسیر خداوندگار است
و سابقترین جمیع خدام در میدان خدمتکاری بشیوه جانفدایی و جانسپاری و از کمال اخلاص و صفا نیت در تقدیم عبودیات ترقی بر مدارج

علیه

علیه درجات الطاف و عنایات آن سلطان مرحمت انتساب نموده و همواره در هر خدمتی از خدمات مقبوله فایز بحسن قبول در هر باب و ایاب آمده
و هر باره در هر خطاب مخصوص بالقاب ان له عندنا لزلفی و حسن مآب شده و با وجود تصدی معظمات امور دولت و ارتکاب کلیات مناظم سلف
همیشه بر نوافل طاعات و عبادات مواظبت و با زمرهٔ اهل الله لایزال جلیس و با علما و فضلا مرافق و مصاحب است هر چند رتبت جاه و مکنتش
و منزلت مراتب اعالی و مناصب ارباب مجد و معالی مترقی و متصاعد گشت در مجاری احکامش و در صحایف احوالش آیین اصحاب هدایت و شیوه اصلاح آثار
بهتر نمایان شد و از مجاورات ارباب معنی و اهل الله و موانست مقربان لی مع الله همیشه حدیث هدایت نعوف من اراد ان یجلس مع الله
فلیجلس مع اهل التصوف مشتهر عیان گشت و چون همواره در صدد تکمیل نفس بکمالات معنویت و در مقام تحصیل سعادات دینی و دنیوی خود در امثال
ارباب دولت و اقبال و در زمرهٔ همگنان مساند جاه و جلال تمثالی و آیتی از صدق مضمون منشور عالم ظهور الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة
و آتوا الزکوة و امروا بالمعروف ونهوا عن المنکر ولله عاقبة الامور نموده است و لایزال مقصد اصلی و در افشاء اسباب و اموال که بحسب نوازد
احسان سلطان عمیم الافضال با و ایصال می پذیرد محصور بر صرف در مصارف اهل الله و تعمیر و تجدید مساجد و مدارس خالصا لوجه الله است بامید واری
ادراک مرضات الله و فوز بدولت باقی وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله نظم لمؤلفه مصطفای خلق و مصطفا نسبست

غوث ملک و پناه اسلام است	ملک و دین را نظام داده برای	عقل کلی ولی جهان آرای	صورتش محتشم بجاه و جلال
سیرتش اهل فقر را تمثال	اهل صورت ز ظاهرش محظوظ	اهل باطن بمعنیش ملحوظ	دولت دین و دنیاش وافی
اعتقادش چو سیرتش صافی	قول و فعلش بصدق دل مقرون	عملش هم ز شرع و عدل برون	دست قدرت بعدل کرده دراز
در دل راز کرده بر از	عقل کل ترجمانی از رایش	روح قدسی رفیق هر جایش	ناظم ملک و دین بعقل و خرد
ملک شه را ز رای او مدد	نور عدلش بود جهان افروز	غم مظلوم خورده او شب و روز	فطرتش هست بر صفا مجبول
در رخش ظاهرست نور قبول	همچو گل خنده روی خوش بوییست	مهر سیما حلیم خوش خوییست	نور سیمای او گواه دلش
چون دلش پاک بوده آب و گلش	عدل سلطان چراغ و او مشکوات	رحمت شاه را رخش مرآت	آن وزیری که مصطفی فرمود
کو شه خویش را دعا فرمود	اوست شه را مذکر بصواب	روی شاهست مهر و او مهتاب	این وزیر بصدق آن سلطان
باشد این آصف و سلیمان آن	تا در اقلیم روم گشته وزیر	قیصر وقت خویش گشته فقیر	رفته مظلوم را ستم از یاد
خانه ظالم ز بیخ رفته بباد	در دعا گفته هم صغیر و کبیر	که بود مستدام شاه و وزیر	باد معمور قصر حشمت شاه
			از فروغ رخ وزیر چو ماه

وبنا بر تحقیق این معانی وظهور صدق در آینه مطالب وامانی همواره در مرآة محامد صفات ودر مشکوة محاسن ملکات پاشای مشار الیه تماثیل حسن
التفات وعنایت سلطانی معاین ونمایان میکشت وبهر نوبت بحسب ترتیب قوانین تربیت اقتضا نصب مترقی بر مراتب الطاف واحسانی میشود در
مرازتکاب خدمتی از خدمات سلطان خود را مستحق عنایت وتربیت بیش از ان می ساخت ودر طرف استقامت احوال ودر توفیق
وتلفیق صورت احوال واعمال بامعنی محامد خصال علم راستی چون سرو مستقیم در سرابستان دولت سلطانی می افراخت چنانچه در شهور سنه تسعین
وثمانمایه برحسب اشارت واوامر لازم الاذعان سلطان جهة انواع مصالح دولت متوجه اقاصی ممالک فرنکستان شد وبار تکاب مخاطرات
عظیم وباقدام بخدمتهای وشد تهای الیم خود را مستحق ترتیبهای خسروانه کردانید بر همان مسلک یوما فیوما مؤیدات اشفاق وعنایات
بظهور میرسید تا مراتب امارت وجلایل مناصب جلالت در آستان سلطان مترقی کشت ودر ذی القعده سنه ثلث وتسعمایه بتفویض مسند
امیر الامرایی وبکلربکی ممالک روم ایلی ملاقی شد ودر اوان تصدی آن مسند بالتزام شیوهٔ عدالت نمود وهر روزه در تقدیم خدمات
وتنظیم مهمات سلطانی می افزود تا انکه در عین تقلد این امر امارت در غزای عینه بختی بخدمتهای جان سپارانه وعرد انکیهای مخلصانه جان
اقدام نمود که دیکرباره دران مسند عالی سزاوار تغابندر وة اعلی وراتب داشت اما نظر همت را در سر خدمت بر استرضاء مولی نعمت خود میکماشت
وانفق فی سبیل الله قدرا یذانی شکر فضل المستعان ویعدل فی البرایا کل قسط ویرفق کالمعین للمعان
تا انکه در جمادی الاولی سنه تسع وتسعمایه نظر عنایت وملاطفت سلطانی بی تقدیم مقدمات التماسات وعرض حاجات متوجه اعلاء درجات
وتضعیف اصطناعات در شان پاشای مشار الیه شد ومسند وزارت دیوان اعلی را بی سبق توسط ودرخواستی از نواب وارکان بجانب او تفویض
فرمود وفیما بین اشباه از ارباب جاه رتبت قدر واقتدار او را بر همکنان افزود وچون در مرتبه وزارت ونیابت سلطنت استمرار پذیرفت
واز برکت سیرت ملایمت ونجاصیت لوازم خدمت بر مسند وزارت استقلال واستمرار کرفت وجهة اتصاف بمکارم اخلاق وتطبیب اطیب
اوراق اجابه مصطفوی را که اللهم من ولی شیئا من امور المسلمین فارفق علیهم فارفق علیه بمصداق افتاد وبحسن معاشرت که با تمامی
خلق خدا جهة رضای حق میفرمود وستوده وممدوح افواه والسنه طوایف ناس شد ودران مسند رفیع الاساس مظهر خیر الناس من ینفع الناس
کشت وباقامت مبانی خیرات وباعلاء ارکان مبرات موفق شد ومودای آیت هدایت مضمون الذین ینفقون فی سبیل الله ثم لا یتبعون
ما انفقوا منا ولا اذی لهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون او را محقق کشت چنانچه در دار الخلافه قسطنطنیه بنیاد مجمع
خیرات کرد مشتمل بر مسجد جامع ومدرسه وخانقاه وزاویه بود وجهة مسافران وابناء سبیل آن وابداع نمود ومحفلی از علما ومشایخ

ونفوذ ارا

ونفوذ ارادن ابواب البر اجماع فرموده وبنوعی که مدرسه را مجلس درس وافاده زیب وزینت نموده اطراف مسجد شریف جامع را بصوامع
وحجرات سالکان واهل الله محفوف فرموده وبمقتضای اداء هدایت مودای این حدیث متین که وقفت علی باب الجنة فکان عامة من دخلها
المساکین در وضع آن ابواب البر ومبانی خیرات تبیین یافت وهمچنانچه مدرسه را بمسند یکی از علماء متبحر وطلاب علوم تزیین نمود وصدر
خانقاه را بیکی از اکابر مرشدان اهل الله وحجرات وصوامع را بوجود سالکان مسالک الطرق الی الله تعیین فرمود مسکین چه خبر کدایان عشق را کین قوم
شهان بی کمر وخسروان بی کلهند وباوجود انکه همت منتصدی معظمات مصالح ملک ومالست ومتعهد مناظم ارباب جاه وجلال دران مجمع اهل
علم وکمال وبصحبت قدسی منزلت درویشان صاحب مقامات واحوال حاضر میشود واز غایت روشن دلی وخلوص عقیدت واشباه دل آکاه
بازمرهٔ عرفاء داناء دل ودرویشان مجاهد کامل انیس وصاحب سر میکردد چه اکه بیت روی مقصود که شاهان بدعا میطلبند
مظهرش آینه طلعت درویشانست وهمچنین دران بقاع خیرات طعام عامی جهت علما وفقرا مقرر داشته ووظایف وافی جهت علم وساکنان
مدرسه علیحده وجهت ارباب سلوک وریاضت نصیب علیحده کذاشته چنانچه در مدرسه در وجه میاومه مدرس وطلبه وسایر خدام برین موجب مفصل
مصروف میکردد که مدرس طلبه خدام وجهت شیخ ومرشد سالکان ومجاوران خانقاه موازی وطعام دو وقیه وهر روزه
معین فرموده ودر مطبخ ومطعم انجا بموجب مفصل مقرر نموده ودر حال اتمام عمارات مدرسه این قطعه تاریخ بر حسب ارتجالی
منظوم شده بود لمولفه بنیه بقعة مبارکة اسست خشیة مبانیها زینت فی ظلال سلطانه ما رای الدهر قط ثانیها بایزید فاض مرحمة
کل فاص بهاودانیها قد بناها وزیره صدقا اسمه لفظه معانیها مصطفی الخلق آصف زمنا لم تجد رتبة یدانیها بانف صاح فی مؤرخها
رب او صل ثواب بانیها واز متممات زیب وزینت واز مقومات ارکان عزت ورتبت آن بقاع الخیرات وابواب مبرات انکه بعد از اتمام ابنیه
وعمارات روزی از ایام سعادت اقتضا ودر ساعتی چون روزکار عید مهینی سلطان عمیم الاحسان جهت ترویج شعایر اسلام واعظام شان آن وزیر
عالی مقام بقدوم همایون رسوم آن بقعه همایون را مجمع مسرات ومورد خیرات فرموده ودیده انتظار آن بندهٔ خدمتکار خود را بتوتیای غبار
قدم مبارک روشن ومجلی نمود بیت بخانه که چنین میهمان فرو د آید همای سدره دران آشیان فرود آید لاجرم آن وزیر عالی منقبت را
از ظهور این لطف ومرحمت سلطانی مجددا تربیت وتقویت تمام در جمله مطالب وامانی بحصول پیوست وباین بنده نوازی سلطان در جمیع مقاصد دینی
ودنیوی بنهایت مامول رسیده میکفت بیت لا شیء اعظم عندی منیة الا زمان جاءنی بقدومه ودران روز جهة عذر قدوم همایون اولا
رخسار ضراعت ونیازمندی را فرش مرکب همایون ساخت وبضاعت جان ودل را بر رسم پای انداز ونثار در ممر اقدام خدام با احترام انداخت

ومضمون این نوای خوش او ابر سبیل معذرت باد امیر ساند و دم بدم بعذر انکه سلطان مقدم سرا و را ارحال برافزافه بود باین گونه نظم کلام

خود ارطب اللسان میکردانید که

بر راه تو نهاده فلک صد هزار چشم / تا بر فراز دیده او کام پی بری
سر مغت کرده فوج براه تو امده / در آرزوی انکه در و بو که بنگری

وازوظایف ضعات و تکلفات ضیافت که لایق بندگان عالیشان و سزاوار ملازمان آن منظر خلافت باشد
در بیات دخول توسن خوش خرام سلطان بصحن و فضای آن مقام از نقود زر سرخ و نقره خام موازی یکصد هزار اقچه ایثار قدم عبید و خدم ساخته واز
نفایس اقمشه فرنگی و زربفتهای یزدی و امتعه اسکندرانی جهت الحاق ببضاعت پرده های دل و منسوج طبقات دیده بپای انداز سلطان انداخته وده
غلام ماه روی زرین کمر با تاجهای مکلل و مغرق بزر و گوهر واز آلات زرین و سیمین و از ظروف و اوانی نقره و طلا که بر دست غلمان حورا
جبین بود که از زیب بهشت و آیین ویطوف علیهم ولدان مخلدون باکواب واباریق وکاس من معین منمود حقیقت وصلتی پیش سلطان دین گذرانید
واز اقمشه و امتعه الوان دیبای فرنگی و نفایس ملک ایران که چون پرده های دیده اهل بصیرت رخشان بود و بر مثال غشاوه رقیق احسان اهل تحقیق
آینه وار رخساره نظار در و نمایان واز صوف و سقرلاط زنگارنگ و امتعه منقش بنقوش مانی وارژنگ که مجمع انظار اولی الابصار بود
ومغرق دیبای زرکش و اقحوان در روزگار بهار واز اسبان بادپیمای و خیول گیتی نورد جهان پیمای

بیت

رونده همچو مراد و رسنده چون روح / جهنده همچو نسیم و فروزنده آتش

واز هرگونه تبرکات پادشاهانه واز هر قسم بضاعات و امتعه و اجناس لایق خزانه همگی نه نه و دو قوز دو قوز
بدستور معهود ملوک و حکام زمانه بر سبیل خدمتانه بندگانه بپیش نظر مکرمت پناه کشید و در معذرت تقصیر خدمت لایق و توفیر مراسم عذرخواهی اقدام
خدمتی بندگان آن خسرو مهربان مشفق بصد زبان می سرایند که

بیت

بعذر مقدم تو گر هزار جان آرند / محقرست نشاید که بر زبان آرند

بعد از تقدیم تبرکات و گذرانیدن پیشکشهای بابس و برکات اصناف خوانهای آماده جهت اضیاف بنعمتهای گوناگون و ارزاق طیبه چاوه و سماطها
آراسته چون مایده سماوی پیش فضلای سرخوان آوردند و طبق نعمت الوان بر طبق نظم قرآن که یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحا ذکر کردند
بعد از بسط بساط مملو از مطاعم و مشتهیات و اتیان الوان طعام و اقسام ماکولات همگی را در الوف ظروف وجفان کالجواب وقدور راسیات در میان
فضای که چون دل منعمان منفق و خاطر عارفان محقق گشاده بود بترتیب غریب کشیدند و از اوانی و قصعات چینی فغفوری و طبقهای زرین و
سیمین بقانون قیصری چندان نعمت دران دعوت گستر بنهادند که سطح زمین ان فرخنده جا و فضای فسیح ان صحن وسیع الارجا متضایق نمود
و ضبط اعداد کاسها و صحنهای اطعمه ملون چون شمار کوس و جامات کواکب ثوابت و سیار بغایت دشوار بود و شربتهای پر از شربتهای خوشگوار
برون از اندازه حساب و شمار و نقل منقضات و سکریات جهت نقل مجلس همه بغظار و وفور احضار فرمود بانبات وقند و حلوا با شهد انگبین

نقل

نقل گفتارش انجا بود و نقل شکرین حاصل که چون جمیع حضار ان مجمع از خداوندگار وخدمت استیفاء حظوظ نعمات کردند و بزبان تحسین همگی
بزرگ و کوچک آفرین آوردند سلطان مکرمت پناه وزیر مشار الیه را بلباس احسان عذر خواه شد و آن پادشاه مستجاب الدعوة راجت قبول
خیرات و قربات آن وزیر دادای دعای خیری مذکور شهادی اجابت انتباه گشته شد بتقریر دلپذیر مضمون این کلام ان احسنتم احسنتم لانفسکم
بالطاف و عنایات خسروانه مشرف امد و بعد از ان خدمت مقبول هر روزه در مجازاه آن خدمات مخلصانه قاعده معهود هل جزاء الاحسان الا الاحسان
بظهور و عیان آورد

مصرع

بخشایش و عدل عادت است اورا

اقنوم ثالث ملک و دین وزیر سمین سلطان سلاطین اعنی
سپهسالار مجاهدان اسلام و مقتدای حکام بهرام مقام طود شامخ در بوستان معارک جهاد و نهال راسخ گلشن صدق و اعتقاد
جامع رتبت وزارت و امارت باستقلال متبوع صنادید و ابطال مطبوع شمایل درزمره من المومنین رجال المخصوص بخصوص
والله یوید بنصره من یشاء رکن الخلافة العلیة یحیی پاشا ابده الله تعالی لتاسید الدین واحیی به معالم الاسلام والمسلمین که الآن در زمره
مسند آرایان دیوان سلطان است و وزیری ممتاز بعلو شان و رفعت مکانت و مکان از اعداد خدام مقبول خداوندگار سعید و سلطان
دین محمدی است و از تربیت یافتهای ان پادشاه موید بسعادات ابدی و نهال دولت و اقبالش در سرابستان عنایت خاقان پادشاهی
صاحب شوکت و جلال بمرتبه کمال رسیده و بذرایع خدمات لایقه و بوسایل عبودیات فائقه صبح خورشید دولت و دست قوت و تربیت سلطان
سعید اورا در مجمع اعاظم ارکان دولت خود بمرتبه عالی کشیده و در زمان خلافت خداوندگار مغفور رسانده علیه امارت رسیده چنانچه در زمان
استقلال ان خسرو مجاهدان بر مسند ملک الامرایی روم ایلی منصوب بود . و بشمول مراحم پادشاهانه و بمزید الطاف خسروانه مخصوص و منسوب

قدح مهر شاه بر کف اوست / لشکر فتح و نصر در صف اوست
زین قبل نوش میکند شب و روز / شربت لطف شاه دین افروز

وحق از روی ظاهر میان معاصر احتشام و اجلال اشکال و شمایل در رعایت شکوه و سطوت ممتاز است و در معارک مبارزان میدان جهاد چون
علم فتوح اسلام بر جمیع آحاد اجناد و افراد عباد سربلند و سرافراز و اما از روی باطن در جمیع مواطن مظهر اخلاق جمیلت و مصدر مکارم
ملکات بی عدیل و در قلوب تمام خیل و سپاه بنفاذ احکام و علو جاه مسلم و مطاعست و در صدور عموم خلق بمزیت خلق کریم مقبول الطباع است
از حیثیت ایقاع مراسم انطباع

کانه مغناطیس کل کریمة / فلا فضل الا و هو لک صاید

و چون این سلطان بنده پرور
واین پادشاه خورشید منظر ملاحظه حقوق خدمات سابقه وزیر مشار الیه نمود و بمیامن تایید کردگار در ایام ملازمت خداوندگار مغفور
شعار طریق بندگی نسبت با این سلطان مروت آثار بتقدیم رسانیده بود سر آینده در زمان این دولت عالی که اصل نوع و اصل وسعت

واین دولت ثانی سلطنه مستقدم الی منزلة تعالی بدارای معظمات مناصب و تصدی کلیات مراتب میفرموده و در موقع خدمتکاری و جانسپاری این
دودمان مخالفت از اکثر امرا و حکام قصب سبق در میدان مردانگی در ربوده بیت ز دولت بهر کار یاریش هست   گذر بر ره رستگاریش هست
سلطان عالی همت جهة ادای حقوق خدمت و ظهور مکرمت خصال و وضوح استقامت احوال و اقوال او در شهور سنه ثلث و تسعین و ثمانمایه باز
منصب امیر الامرایی روم ایلی باو تفویض فرمود و مقالید نظم متعلق بان مسند بدست اقتدار و قبضه اختیار او موکول نمود و لحق در ان مسند عالی
وظایف سپهداری و لوازم خدمتکاری بجای آورده بود و انواع خدمات جوانمردانه تقدیم کرده و سلطان جهة ملاحظه بعضی مصالح ملکی و دینی و ملاحظه
~~بعضی مصالح ملکی و دینی~~ و بملاحظه محافظت حدود کفار و مقاومت با معاندان اشرار ملوک و صنادید کبار در شهور سنه تسع و تسعین و ثمانمایه
اورا بایالت و دارایی ممالک بوسنه فرستاد و او نیز دران سرحد پادشاهان عظیم الشان مشرکان داد مردانگی و کشورگشایی در میدان جهاد
میداد چنانچه در اخبار فتوحات و غزوات مذکور خواهد شد انشاء الله و در سنه سبع و تسعمایه سلطان مجاهدان بنا بر وفور وثوق و اعتماد
و کمال شفقت و اعتقاد درباره پاشای مشار الیه او را بدرگاه اقبال پناه احضار نمود دیگر باره منصب امیر الامرایی و جهة مصالح اصلاح
مفاسد و فتن که در دیار عجم ناشی شده بود و مراعات حزم و احتیاط در اقدار و صدود از شر و مفسدان عنود لازم مینمود دیگر باره منصب
امیر الامرایی و بکلربکی ممالک اناطولی را باو تفویض فرمود و مقالید امور سپهداری و ازمه احکام سپهسالاری بکف اقتدار و قبضه اختیار
او تسلیم نمود و دران مسند مفاسد عظیمه طوایف عجم را بحسن اقدام و یمین تقویت ملت اسلام مدفوع گردانید و از سهم سطوت و شکوه پر شوکت
او مخالفان دین و دولت از و مرتدع و ممنوع شد بیت اذا اطلعت رایاته لغداته   فلیس عجیبا فلها وانهزامها   و تفصیل
این حکایت در محل خود مذکور شود حاصل که چون سلطان کامکار مجد و سزاواری و شایستگی پاشای مذکور را در سرافرازی بر مسند جاه و جلال
محقق داشت و وفور استحقاق مشار الیه در تصدی معظمات خطوب و مخاصمات با اهل عناد و ضلال میدانست هر آینه در اوایل فصل نوروز
بهجت افروز در شهور سنه تسع و تسعمایه بکلربکی روم ایلی و ملک الامرایی درگاه ملائک سپاه را بیجی پاشا ارزانی داشت و در تصدی منصب مذکور
در غایت شوکت و سطوة و از سر کمال حشمت و ثروت مسند ایالت و سپهسالاری را دلفریب تر از اورنگ گل رعنا و رعناتر از مجمع گلزار بهار
دنیا مجد وانبوی پر بهجت و بها داشته که مغبوط جمیع اعاظم امرا و حکام انام و مستحسن و مطبوع طوایف ایام گشت و بزبان ارکان شکر لطف
احسان سلطان منعام باین عنوان اقدام نمود که بیت باد نوروز نسیم گل رعنا آورد   گرد مشک ختن از دامن صحرا آورد
سرو را باد صبا منصب بالا بخشید   لاله را لطف هوا حلقه والا آورد
غنچه در دل چو خوش این فکر و تمنا آورد

وبعد

سلطان کشور رحمه

وبعد از انکه مدتی در منصب امیر الامرایی در ملازمت و مصاحبت مجلس همایون گوهر استحقاق و استعمال امیر مشار الیه را از نظر
کیمیا تاثیر خود عرض فرمود و از مجاری اقوال و اعمال او مجد و استطاعت نسبت با ازمنه سابقه اعتماد و اعتقاد افزود در جنب جالس
مسند وزارت داود پاشا آن ثانی بجوار حق واصل شد سلطان مجاهدان در حین تذکر و تذکار مستحقان منصب وزارت و در عین تفکر
در حالت استعمال مرتبه جاه و امارت بقانون تقدیم الاقدم فالاقدم پاشای کامکار را باین منصب رفیع احق و الیق از سایر امرا و اوا
داشت و در تفویض و تسلیم این رتبت بجانب مشار الیه لوا تمام بر ترویج و زینت رتبت عالی وزارت گماشت و در تهنیت این منصب
از زبان رعیت و سپاه و بلسان انصاف اصحاب مکنت و جاه بعد از تحسین و بارک الله این مسلک نظم کلام مذکور السنه و افواه شد که

بشارت باد ای جان پرآزار   که رستی از جفای چرخ غدار
دمید از باد صبحت بوی شادی   زمان گشته بطور عیش بادی
رسیده از صبا پیک بشارت   بعشرت میکند دوران اشارت
نویدم داد باد صبحگاهی   بصد فرش هم دلم داده گواهی
فلک را دل گرفت از طور بیداد   ز روی مرحمت داد دلم داد
زمانه از جفا گشته پشیمان   گرفته بوی از خلق کریمان
جهان از روز محنت شد فراموش   کشیده گردن عشرت در آغوش
نموده مهر از صبح دل افروز   گشوده چشم اقبال من امروز
برامد کوکب اقبال و طالع   نمود از طور امین برق لامع
درخشید از سپهر برج اقبال   همایون کوکبی بر اوج اجلال
میان موکب سلطان غازی   نموده شهسواری سرفرازی
جهان ملک و دین حق کرده احیا   که گفت انا نبشرک بیحیی
سپهر معدلت پاشای اعظم   علم گشته بشه همراز و همدم
بتفویض وزارت بود دلخواه   خلافت در خلافت یافت از شاه
فزودش قدر سلطان سلاطین   وزارت را باو افزود تمکین
وزارت را چو شد زو قدر عالی   فزون گرد و باو قدر معالی
اگرچه بود دایم مرد میدان   سپهسالار میدان دلیران
ملاذ جمله حکام و سپه بود   شه عالم چو مهر و او چو مه بود
کنون افزود نظم ملک و دین هم   که گشته او وزیر شاه عالم
همان سردار ایام جهاد اوست   بضبط ملک و ملت اعتماد اوست
قوام دولت سلطان دین است   چو کوه لنگر روی زمین است
پناه سروران لشکری اوست   سر لشکر ملک قیصری اوست
شجاعت پیشه و چابک سوار است   ملک صورت ملک خلق و شعار است
ز شمشیرش دل شیر آب گشته   گلوی خصم از آن سیراب گشته
شکوه او درین معنی بود دست   که رکن دولت شه بایزید است
بحشمت قیصر روی در اسلام   بشوکت سر غلامش گشته بهرام
چو یحیی داد احیا دین حق را   ربود از شه سواران او سبق را
بقتل مشرکان احیاء دین کرد   کلید تیغ او فتح مبین کرد

چو شد مسند فروزی در وزارت شد ارکان خلافت را بشارت وزیر ملک و ملت کرده شاهش سپاهی از دعا بهر جاهش
چو من هم بنده سلطان دینم دران لشکر دعاگوی کمینم من آنم کز دعاگوی بدعوی جهانگیری کنم اما بمعنی
مسخر میکنم ملک معانی برمح کلک و شمشیر زبانی بمدح شاه و ارکان خلافت شده کلکم بمیدان لطافت
چو کلکم شد علمدار سپاهش بملک فتح و نصرت پیک راهش مبارز پیشه ام در ملک معنی ولی لطفش پناه ماست یعنی
چو در میدان فتح ار جمله پیشم بلطف خود نخوان از لطف خویشم دعاگویی بگیتی همچو من نیست چو شمع نطق من در انجمن نیست
ستایشگوی این شاه سپاهم ملازم در دعای صبحگاهم چو هر صبحم دعایت گشته تسبیح چو صبحم هر نفس میده تو ترویح
بیا ادریس تاکید دعا کن دعایش ورد هر صبح و مسا کن الهی تا بود هر صبح صادق علمها در افق از نور شارق
سپاه ظلمت از نورش گریزان نمایان رایت فتحش در ایمان برافروزی چو خورشید دلفروز لوای دولت و دین را تو هر روز
ولی از دست سلطان مجاهد که دارد همچو یحیای مساعد بکن دستش قوی در فتح اسلام همیشه سرفرازش کن چو اعلام
سپاه فتح در زیر لوایش زبان تیغ مردان در دعایش و از جمله تاییدات دینی و دنیوی و تمهیدات سعادتهای صوری و معنوی

این وزیر عالی رتبت الحق از جهت علو همت و صفای اعتقاد و نیت که در راه خدا و در اتباع طریق هدی دارد و همیشه بتقدیم تطوعات از خیرات و صدقات و تبرعات اقدام مینماید و جهت تربیت علم و علما و اقامت شعار دین مصطفی صلعم کل صباح و مسا بتصرف اموال و بضاعات دنیا در سبیل الله و بانشاء مبانی خیرات بنیت در صدق وما تفعلوا من خیر یعلمه الله بغایت مایل و راغب و لایزال بر عطف اذیال همت بر تحصیل مقصد شریف مواظبت لاجرم حق سبحانه و به مجازاه اعمال صالحات و خلوص صدق نیات او هم مبنای دولتش را ابتقا و دوام داده و کحل درین نشاه دنیا و هم بثواب و اجر جزیل در دار بقا عقبی از دو وجه موشح فرموده اول آنکه بر حسب وعد لازم الاجابه و حدیث طاهر الوفا اللهم اعط کل منفق اصل ثابت جاه و جلالش را بر حسب بیان مستبین یمددکم باموال وبنین مزید نماید و نهالش افزوده و در سر البستان اقبالش نهال چند برومند از فرزندان ارجمند نشو و نما نموده و اعظم اخلاف حمیده اخلاق و اکرم اعقاب شجاعت اتصافش که مقبول خاطر خطیر سلطان السلاطین است و مشمول انظار توجه اهل حق و یقین الحق جوانبخت بدلاوری و صف شکنی مسلم جوانان مجاهد شعار و در صف مبارزان و اهل شمشیر از روی معنی و ارادت کمر بسته صاحب سیف ذوالفقار امام المومنین حیدر کرار کرم الله وجهه کالصبح فی الاسفار و در عداد غزاة و مجاهدان نامدار است بهم نامی سید سعدا و پیشوای شهدا امیر المومنین حمزه عم مصطفی علیه و علی آله و صحبه السلام الاوفی وجهه کمال مردانگی و دلاوری و ظهور

آثار جرات و دلیری مشار الیه سلطان مجاهدان او را بتربیت پادشاهانه میان سایر اولاد ملوک و حکام زمانه برجوع سنجق و طبل و علم ممتاز داشته و اکنون او را در حدود کفار اشرار بایالت و دارایی ثغور ملک و دین گذاشته و تفصیل دلاوری سر حد زیاده از نور بیانست فاما نمودار از غزوات او که در عنفوان شباب بمیامن همت والد سعادت نصابش در حدود ممالک بوسنه اتفاق افتاده و در آن ولا که پاشای کامکار بحکومت مملکه بوسنه منصوب بوده الحال انموذجی از جامعیت شجاعت و فرزانگی آن نور حدقه امارت و چراغ دودمان ایالت درین محل بر سبیل اخبار ایرادی پذیرد و در سلک نظم بلاغت نظام جهت سهولت ضبط انتظام میگیرد لمؤلفه

بیا ای کلک طوطی وش بگفتار فرو ریز از سخن شکر بمنقار بکن شیرین مذاق همگنان را پر از شیر و شکر کن کام جان را
چو نقل شکرین نقل سخن کن نثار سر رقم مشک ختن کن فکن شوری ز نقر و حکایت که دارد در جوانمردان سرایت
درود غازیان لشکر شاه عیان کن پیش اهل حشمت و جاه بکن یادی دلیران و یلان را مجاهد پیشگان این زمان را
جوانان مجاهد را ثناگوی بگو وصف جوانمردی و نیروی لسان الحال کلکم گفت با من که دارم از بیان صد گونه تحزن
سزای مخزن وصفم کدام است که شه را همچو ما چندین غلامست ز چاکرهای سلطان بایزیدی ز جمله پیشرو مردی که دیدی
بگفتم این زمان زابنای حکام جوانی هست او ممتاز ایام تو بستان بر سر دستان اخبار حکایت از جهادان سپهدار
بسن چارده او صف شکن شد مصافش شهره هر انجمن شد علی سیرت جوانمردی خوش اخلاق چو حمزه نامدار جمله آفاق
میان لشکر سلطان اسلام مسلم در شجاعت همچو بهرام غضنفر زاده شبلی نوشکاری میان رزم چابک سواری
بقصد مشرکان تیغی کشیده زبان تیغ او خونشان مکیده علم حمزه بیابی بیک مشهور ز لطف و خلق او هر سینه معمور
میان پردلان افزونست جاهش نمودار کنم ذکر از غزایش در ایامی که در سر حد کفار نمودی والدش پیوسته پیکار
ز ملک بوسنه لشکر کشیدی غزا کردی و یکدم نارمیدی بلرزاندی قرال انکرس را چو جای انکرس ملک ارس را
فرنگستان ز بیم او پر آشوب ملوک کفر از آن شه جو سرکوب نشسته بود روزی چند از ایام بدولتخانه خود بهر آرام
خبر شد از حدود ملک کفار که شد جمعیتی در قوم اشرار سپاهیشان فزون تر از شمارست بسپاهیشان ولیکن وهم زارست
بزیر قلعه عرین نشسته بکین اهل حق میثاق بسته ز فکر دفع آن کفار انبوه امیر غازیان را بود اندوه
همانده حمزه بیک بر رسم معتاد دعای والد خود کرد و استاد بگفتا از پدر امید دارم که آرد از غلامان در شمارم

جو دارم چارصد مرد مجاهد — که گرداند انچنین رزم مساعد — امیدی از پدر دارم درین دم — که رخصت در غزا بخشد و اهم
بسن چارده بد آن جوان مرد — ولی گردون بنیزه رخنه می کرد — پدر گفتش که ای جان جهان بین — بتو روشن چراغ دولت دین
تو هرگز جنگ و پیکاری ندیدی — بسن چارده اکنون رسیدی — ندیدی معرکه هرگز ازین بیش — سپاه دشمنان هم بیش از پیش
بگفتش که اعدات بسیار — ولی لطف حقم باشد نگهدار — و این سن کمتی سرفرازی — که در راه حقم گویند غازی
درین سن مرتضی بوده مجاهد — من او را بنده فرمان و مقلد — مبین در خودی سالم درین کار — که دارم همت پیران مردکار
حدیث السن بود برق جهان سوز — ولی شد وقت جستن گیتی افروز — کل بزم چمن هم نوجوانست — ولیکن بوی او گیتی ستانست
چه غم گر سال من افتاد کمتر — که باشد شیردل شبل غضنفر — سپهسالار دین میر خردمند — چو دید این جرات و مردی ز فرزند
دعای کرد بهر عمر و جاهش — که دارد حق تو در پناهش — ز روی خوشدلی دادش اجازت — که بر دشمن به پیچی سر فرازت
چو رخصت بستدان فرزند مقبل — سپاهش را بخود گرداند یکدل — چو مهر تیغ زن شب کرده شبگیر — شبیخون عزم کرد از راه تشویر
فرستاد او طلیعه پیشتر زود — ز حال دشمنان تفتیش فرمود — خبر آمد ازان کفار بدکیش — که جمله غافلند از حالت خویش
برون قلعه در عیش اند و عشرت — بشام خوشدلی مست مسرت — میان قلعه و آن قوم مغرور — فضایی هست لیکن پاره دور
جو الاموکشان و سرخوش انند — جهان مستی که سر از پا نداانند — سپهدار جوان با چارصد مرد — جو انجمنی بعقل پیر ره خود کرد
عنان انداخت سوی دشمنان زود — ره قلعه بر دشمن کرد مسدود — بسوی قلعه دشمن گشت مایل — ز تیغ غازیان دیدند حایل
بضرب دست و بازوی لشکر — هلاک غازیان کرده مقرر — جوان شیردل گشته خروشان — بخونخواری شده دریای جوشان
برنج اول بسی مرد افکنی کرد — بسی سرها به تیغ از پا درآورد — بدرگاه حصار از تیغ خونبار — چو سیل آمد فکند از پای دیوار
درین گرمی ز تیغ آتش افروز — بقلعه آتشی افتاد دلسوز — بآب تیغ و خون خشم کفار — نشانیدی شرار شر اشرار
جو سیل شد روا دشت بابان — بلندا و بام آن خانه خرابان — زنگبو آتش از قلعه فروزان — زنگبو غازیان در هدم بنیان
زمین دولت و دین بهبر — بشد فتح قرین فتح خیبر — جوان شیردل از خشم بد دور — پس آمد از غزا منصور مسرور
غنیمتهای گوناگون گرفت — مبارکباد از گردون شکفته — سپاه کفر را کرده هزیمت — بدست غازیان فتح و غنیمت
عجایب کشان شادان و فرحان — زحور جنت و غلمان و رضوان — چو شد مقهور آن قوم ستمگر — بدست حمزه و شمشیر حیدر
موفق باد از جمله امانی — بهر خورداری و عمر و جوانی

م

قسم دوم در ذکر ارکان دولت در وصف جمعی که بامیر الامرائی و بکلربکی در ممالک روم ایلی و اناطولی از ابتدای
همایون بترتیب الی الآن منصوب شده اند واین مقصد مشتمل بر دو ذکرست اول در امراء بکلربکیان سابق و ماضی دوم
در شرح بکلربکیان حال ذکر اول در بیان اسلاف امراء که بکلربکی بوده اند اما در پایه سریر اعلی و ممالک روم ایلی در سنه ثمانین وثمانمایه
جون خداوندکار سعید اعنی سلطان دین محمدی بجوار رحمت ایزدی پیوست در مسند امیر الامرایی روم ایلی و عساکر مجاهدان پادشاهی
اعظم افتخار الامراء والوزراء رافع الاعلام منبع ارباب الجیش والقلم یحیی پاشا که اکنون متمکن بر مسند وزارت سلطانیست بتفویض سلطان
سعید باستقلال منصوب و متمکن بود و جون سلطانزاده در حال استقلال از دار الفتح توجه بجانب اناطولی کاشته بود یحیی پاشا را با امرای
سرحد کفار در نواحی صوفیه گذاشته بود جون نوبت جلوس مسند خلافت بسلطان سلاطین زمان استقلال نموده پادشاه مشار الیه را منصب
مذکور و لبس خلعت ایالت بعضی حدود منصب بکلربکی را در شهور سنه سبع وثمانین وثمانمایه بداود پاشا ، اول که سابقا در زمان حضرت
مغفرت مآب سلطان سعید انار الله برهانه مقلد این منصب شده و بعد از ان متحلی گشته بجناب وزارت مآب تفویض نمودند و بعد از منتقل
احمد پاشا جون منصب وزارت او را بداود پاشا مشار الیه رجوع نمودند منصب بکلربکی را هم در شهور سنه مزبوره بپاشا مرحوم محمد پاشا
پاشا ابن خضر بیک که دران ولا حاکم سمندره بود تفویض فرمود و یکسال پاشا مشار الیه بران مسند متمکن بود و در شهور سنه ثمان وثمانین از ان
منصب بمرتبه وزارت ترقی نمود و رتبت مذکور به پاشا معظم و سپهدار اکرم اسکندر مفوض گشت و مدت دو سال تقریبا بران منصب استمرار
یافته در شهور سنه تسعین وثمانمایه از ان مسند امیر الامرایی متخلع گشته آن رتبت را بوزیر اعظم پاشا ، اقدم علاء الدین علی پاشا که اکنون اعظم
وزرای سلطانست مفوض شد و جون در سنه اثنی وتسعین وثمانمایه پاشا مشار الیه بمنصب وزارت دیوان اعلی ترقی یافت منصب امیر الوزرایی
بعد از و بحاکم سنجق کنغری امیر مرحوم خلیل پاشا که از خواص عبید سلطان بود رجوع نمودند و مدت دو سال تقریبا دران مسند متمکن بود تا الکه
در جنگ عساکر مصر و شام از خلیل پاشا تقصیرات و مساهلات اظهار نمود و سلطان زمان او را در اواخر سنه ثلث وتسعین وثمانمایه معزول و منفصل
فرمود و مسند ملک الامرایی مکرر ابجانب پاشا اعظم اکرم یحیی پاشا که اکنون وزیر عالی قدرست منسوب و مرجوع شد و مدت شش سال دران مسند
رفیع متمکن و مسموع گشت و بجهت بعضی حوادث و قضایا ، خارج سلطانرا انحرافی از و بخاطر رسیده بود او را خلع نمود و مسند مذکور را
بپاشا معظم سپهسالار اشجع اکرم یعقوب پاشا عنایت فرمود و در شهور سنه ثلث وتسعمایه بمسند وزارت دیوان اعلی ترقی پذیرفت و مسند او
در امیر الامرایی بپاشا معدلت شعار مصطفی پاشا تعلق گرفت و مدت جهار سال تقریبا دران رتبت باستقلال بود تا در سنه سبع وتسعمایه از ان

الیه نیز از قبل منزل الی عصر انتقال الی دار الجلال نمود
و بعد از عزل علی پاشا الی الآن مستقل است

رتبت مترقی گردانید مرتبت وزارت دیوان اعلی بر کماشتند ومنصب امیر الامرایی رابپاشای روم سنان پاشا که بگلربکی اناطولی بود ارزانی
داشتند و دوسال مشار الیه نیز دران مسند رفیع مستقل گشت وبلوازم ان مسند رفیع نواحی مشغول شد وبعروض موت طبیعی در رجب سنه تسع وتسعمائه
از تصدی امور صوری منعزل گشت وبعد از سنان پاشا منصب امیر الامرایی روم ایلی رابپاشاء اعظم جلالت شعار یحیی پاشا که دران ولا امیر
الامرایی اناطولی بود بتفویض سلطان غایبانه مشتغل گشت ومدت دوسال بران مسند عالی مستقل بود تا انکه بمنصب وزارت در شهور سنه احدی
عشر وتسعمایه ترقی نمود بیت ترا از لطف حق هر لحظه جایی میشود افزون ترا از مملکت هر روز جایی می شود منضم ذکر دیگر
از ملکات ملک الامرایی روم ایلی وشرح جالس مسند بگلربکی حالی اعنی امیر اعظم اعلم معدلت شعار ومجهز جیوش واجناد جهانی جهاد وعساکر
نصرت اثار ان مظهر عنایت نامه وان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء وآن سعادت دین ودنیا را مصدر ومنشا آن رکن الدولة السلطانیة
حسن پاشا وفقه الله فی مراضیه حسبما شاء چون منتشران بشارات وارده از مبشران عالم القدس وتنزیه بنوید ملکه فیه مافیه افمن وعدناه
وعدا حسنا فهو لاقیه بکمال بهجت واستبشار وپیوند استحصال مطالب واوطار مخصوص ومسطور شدند وشاکر نعمان احسان از
صدای مسرت فزای ارایت ان کنت علی بینة من ربی ورزقنی رزقا حسنا با دا شکر وثنا نعم متمادی جهت ولی النعم والایادی معقول
درکاه قبول ومشکور کردند لاجرم انچنین صاحب دولتان موفق وازین گونه رایت فرازان طریق حق از عنایات پروردکار مجازات اتمام
احسان ونیل امتنان در نشاه عاجل وآجل سزاوار شوند واز جانب خلفاء عظیم الشان که ظل رحمت رحمانند بمطالب علیه ومراتب سنیه مسطور
کردند که کارخانه الهی مبتنی بر قانون معزز هل جزاء الاحسان الا الاحسان است وور درکاه سلاطین که مظاهر کبریا وعظمت رب العالمین اند
مجاری امور جمهور منطبق بر آیین ربوبیت وترتیب عنایت پروردکار مشکور است بیت چو که لطف او کرا باشد پسند
خود که با او توکستاخی کند اگرچه اتفاق اقتران دولت دینی ودنیوی والتحاق سعادت صوری ومعنوی از محض تاییدات غیبی ووجود
توفیقات وهبی است وزبان ناطقه چون رای تدبیر عقل دراک مقدمات از فهم وادراک مقدمات آن قابل بعجز وتقصیر است وبازوی کوتاه توانایی
خود خوده دان از رمی بواعث واسباب ان جامعیت سعادت انسان چون الف مقصوره قلم دبیر صایب تدبیر ظاهرا قصیرست لیکن اثار
مکارم ملکات واخلاق وشواهد طهارت طینت وطبع اعراق که منشم حسن وجمال ظاهرست بلکه از تشریف بزرکی وسروری اهل دین
ودولت از رعایا وسپاهی اجل مواهب الهیست رباعی لمولفه روی تو بود آینه صنع الهی پیداست در وچهره اقبال کماهی
از منظر زیبای تو پیدا همکی حسن بر حسن قبول تو دو دیده گواهی ومحقق است که بهترین مقدمات جهت استماع سعادت وفور ابتهاج الطاف

مرادات

مرادات در نشاه جمعی که مخصوص بالطاف رب الارباب اند وباقتضاء عنایات اولیه مقبول خواطر سلاطین رفیع الجناب طوبی لهم وحسن مآب
اتصاف آن بختیاران خردمندست اولا بعقل وافی وعلم کافی جهة اقدام بمصالح دین ودولت وثانیا بخلق وتحقق ذات آن مقبلان
هوشمندست بمتابعت اوامر ونواهی الهی وبمشایعت سنن حضرت رسالت پناهی صلوات الله وسلامه علیه بنوعی که شیوه وتاب
وآداب شریعت او را خلق وخو بود وپیشنهاد در تقلد امور دولت مقصور بر فحوای ما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا
باشد بیت خویشتن را درین طلب بنواز دره صدق جان وتن بکداز چنانچه مصداق این سیاق بیان فیما بین ارکان
دولت سلطان مجاهدان حالیا امیر کبیر شریعت پرور رکن اعظم سلطان معدلت گستر حسن پاشاست که چون پادشاه موید بنصر وتایید
اعز الله انصار دولته علی بنظر کیمیا اثر خود آثار سعادت دینی ودنیوی وانوار قابلیت وقبول معنوی از صفحات اعمال وواجبات احوال التایید
امیر مشار الیه بدیده نفوس مشاهده فرمود وبواعث ودواعی عنایات سلطانی از مقدمه مکارم اخلاق وملکات کریمه او یوما فیوما
می افزود ودر هر تفویض امری از امور خلافت وبهر نوبت در حالت تقلد مهمات وامارات وایالات که مبنی بر مراسم مملکت داری ودین
پروری ولوازم سپهداری ومعدلت گستری قیام واقدام مینمود بیت منوع لاطراف الممالک حافظ
جموع لاشتات العلی وکونه ینوب عن الانوار لمعة رایه ویغنی عن البیضاء حین یغیب لاجرم سلطان رحمت سیرت وخسرو
شاهان صایب فکرت او را رتبت امیر الامرایی وبگلربکی ممالک اناطولی را بجانب مشار الیه تفویض فرمود ودر عرض یکسال ونیم
ملاحظه نظم احوال وضبط آمال عساکر انجوانب در ایام حکومت او تحقیق نمود وکمال سعی جمیل واجتهاد او را در اصلاح مملکت وتمشی
وامضاء احکام عدل وداوری مرارا از اخبار عدول وثقات استعلام نموده وتفوق ورجحان او را بر بسیار او حکام جهت انتظام
مهام کافه انام بتجارب وآزمون مقرر داشت وغره غرای نیکوبندگی وطاعت داری او را بر بسیار او حکام جهت انتظام مهام کافه
انام بتجارب وآزمون مرآت مرایای مجلی جهت تمثیل صورت عدل وانصاف می انگاشت زیرا که صورت وجنه انار مراحم واشفاق سلاطین
عالی مقدار همواره از رخسار آینه گون نواب عدالت شعار اشکارست وضوابط ملک وسپاه از صفحات اخلاق وملکات ارکان
دولت بدیدار لمولفه شاه نیکو سیر توان ز دان کش بود کاردان همه ارکان کشور از شاه کی بود خشنود
که بود رای شاه در بهبود پس همه بود آن بود شه را که بود نایبش جهان آرا ملک ومالش همه کند مضبوط
هم سپاه ورعیتش مغبوط یابد این سان شه خجسته لقا ملک معمور مملکت به بقا بنابرین ملاحظات سلطان مکرمت صفات

باقتضاء شیوهٔ بنده پروری و برحسب امضاء حکم معدلت و داوری در اوقاتی که بتعیین مناصب دیوان اعلی و تغییر و تبدیل مراتب ارکان دولت
معلی توجه فرموده بودند و هرکس از بندگان رفیع الشان را بمزیت و رتبهٔ مخصوص میفرمودند و در صفر سنه احدی عشر و تسعمایه منصب رفیع امیر الامرایی
ابواب خلافت مآب و سپهسالاری و بگلربکی ممالک روم ایلی را که مسکن و فوج جنود مجاهدان است و موطن عساکر منصور مبارزان و مرابطان
بامیر مشار الیه من حیث الاستقلال ارزانی داشت و از غیبت او را بحضور منبع النور و مجلس همایون دعوت فرمود و آن عزت و رأفت
رای و درایت او را بر تمام سپاه مظفر پناه برگماشت و چون امیر مشار الیه بعلم و تقوی متحلی و بمزیت عدالت و اصابت آرا مظهر جامع از اصناف
و مجات بود و در لوازم دین پروری و معدلت گستری بر رعایا و لشکری فایق و راجح در جمیع جهات مینمود ملازمت و مصاحبت او را
جهت کمال مناسبت ذاتی اختیار فرمود و الحق از قدوم خجسته رسومش پایه قدر آن مسند معلا همعنان سپهر اعلا گشت و از تصدی لوازم
آن منصب رفیع کار عساکر و جنود در بهجت و فروغ رشک معسکر طارم بالا شد
بشد از بنیت صافیش آب مملکت روشن   گرفت از رایت شاهیش کار مملکت بالا
فروغ منصبش خواهد رسیدن عاقبت جایی   که باشد قصر قدرش را رواق این گلشن خضرا

ذکر تفویض امیر الامرایی ممالک و عساکر اناطولی از ابتدا جلوس همایون تا حالی

چون سریر خلافه بجلوس سلطانی در شهور سنه ست و ثمانین و ثمانمایه سربلندی یافت و هرکس از ارکان دولت و اعیان ملت پناه جهت تقدیم خدمت می شتافت در آن ولا پاشای مرحوم
مغفور سنان پاشا بمنصب و تفویض پادشاه سعید خداوندگار مجید سلطان دین محمدی قدس الله روحه بگلربکی ممالک و عساکر اناطولی بود
و در سنه تسع و ثمانین و ثمانمایه بتفویض سلطانی بایالت گلی بولی و حکومت کشتیهای دریا بار پاشای مشار الیه را برگماشتند و امیر الامرایی
و بگلربکی اناطولی بپاشای اعظم اکرم هرسک زاده مقرر داشتند و چون احمد پاشا در حالت مقابله با امرا و عساکر مصر و شام مقید و محبوس
افتاده بود دیگر باره سلطان مجاهدان منصب امیر الامرایی اناطولی را در شهور سنه احدی و تسعین و ثمانمایه بسنان پاشا ارزانی داشت
و چون احمد پاشا از قید اهل مصر خلاص و اطلاق یافت و باز بخدمت بارگاه سلطانی شتافت در سنه اربع و تسعین و ثمانمایه منصب
بگلربکی اناطولی را بدستور معهود باحمد پاشا تفویض فرمود و سنان پاشا را دیگر باره بایالت گلی بولی و حکومت سفاین و جواری باز مقرر فرمود
و چون احمد پاشا باز در دیوان اعلی در شعبان سنه اثنی عشر و تسعمایه بمسند وزارت منصوب شد دیگر باره سنان پاشا بامیر الامرایی اناطولی
منسوب گشت و از آن تفویض تا شهور سنه سبع و تسعمایه آن مسند بر سنان پاشا استمرار یافت تا آنکه در سنه مذکوره سنان پاشا را بامیر الامرایی
اناطولی می بود چون سنان پاشا در مسند امیر الامرایی روم ایلی در رجب سنه تسع و تسعمایه بجوار رحمت حق پیوست منصب مذکور را یحیی پاشا

[illegible]

مفوض

مفوض داشتند و بجای یحیی پاشا در امیر الامرایی اناطولی پاشای اعظم اعلم حسن پاشا را برگماشتند و بعد از وفات پاشای
مرحوم داود پاشای ثانی چون منصب وزارت بجناب یحیی پاشا مفوض گشت حسن پاشا را بامیر الامرایی روم ایلی ورد

ذکر کیفیت تفویض امیر الامرایی و بگلربکی ممالک اناطولی بپاشای کریم الاخلاق قراگوز پاشا وفقه الله الذی تعز من تشاء

چون سلطان ملک سیرت و پادشاه صافی سریرت که روشنی و صفای باطنش چون چشمه سار آفتاب حقیقت نمای
اصحاب قابلیت و رشادت و ماحی ظلمت تمویهات توهمات و سوء اعتقاد و صفاء خاطر ضمیرش در احقاق حق و اظهار صواب
چون درخشش جهانتاب و در رفع خاشاک ارتیاب مثل دریای متموج فایض بساحل صواب و دفع تلبیس سراب کذابت و بمیمنه
بقوه حدس و فراست و بحدت نظر بصیرت کیاست در پیشانی اهل قبول خدمت و در ناصیهٔ ارباب علو همت در بدایت اهل عجز و ناتوانی
بحدس نور حشمت و جهانتابی مینماید و بدست قدرت در تربیت خاکساران بارگاه عبودیت چون نیر آفتاب عالمتاب فروغ بخشی مرآت
قابلیات انسانی میفرماید هر کرا ذره وار از تابش انوار عنایت خود از خاک برداشت در دیده اعیان روزگار بسیار کی مطالع قمر
مقرر گردد و هرکدام از خدام کرام را که برمثال کوکب غارب از افق الطاف و اکرام خود خجسته طالع سازد و بنور بخشی جهان مقتدر شود
ز خاک پای تو هر ذره که برخیزد   بر آسمان رود و کار آفتاب کند
چنانچه در ایام ملازمت و خدمتکاری و در اوقات تقدیم عبودیت
و جانسپاری امیر اعظم و سپهسالار اکرم الدوله السلطانیه مقبول الحضرة الخاقانیه المؤید بعون الله الذی یوید من یشاء قراگوز پاشا
که سلطان بنده نواز در حال خدمت گذاری و در بدایت و آغاز عبودیت و جانسپاری از ناصیه قبول و نور سعادت ابدی دیده و بمزیت
قابلیت جبلی بتقرب خدمات سلطانی رسیده بود و بکرات و مرات گوهر استعداد او را در تمام ملکات و عادات بتجارب متعاقب آزموده و بمراتب
محرمیت و اختصاص راه و روش او را استحسان فرموده
ملت
بعدل و بعقلش بخت آزمود   بقدر هنر پایگاهش فزود
و در تاریخ سنه ست و تسعمایه او را از رتبت تقدم و سپهداری آن جماعت ینکچری تعیین فرمود و مدتی در درگاه جهانپناه بتقید آن خدمت کرده
در ضبط و نسق آن گروه کما ینبغی اقدام نمود و در آن رتبت صلاحیت رجوع مملکت داری و رعیت پروری از مجاری احوال و عیان گشت
و بدین واسطه دیگر باره محل اعتماد و اعتبار خاطر خطیر سلطان شد و بنا براستدعاء اصلاح ملکی او را در سنه ثمان و تسعمایه بایالت ولایت
قسطمونیه فرستادند
للمؤلف
شد از الطاف سلطان جهاندار   میان سروران عصر سردار
و در تاریخ سنه احدی عشر و تسعمایه
که امیر الامرا العظام رکن الدوله والدین حسن پاشا بگلربکی اناطولی را باستان خلافه مکان طلبیدند و بامیر الامرایی درگاه عالی

[illegible]

وممالک روم ایلی منصوب شد بر رای جهان آرای سلطان مجاهدان تفویض منصب امیر الامرایی ممالک اناطولی بتو الکوز پاشای مذکور علایم
ومرغوب گشت عنایت پادشاهانه باعلای شان مشار الیه تعلق پذیرفت وازروی استقلال وتمکن تمام بر مسند سپهداری انجواب
قرار گرفت والحق بمکارم اخلاق ومردم داری بمثابت وبقبول خاطر اهل حق وبعقیت مفتخر وسرافراز لمثله ما المعروف فی غیر اهله
وفی اهله الا کبعض الروایع **قسم ثالث** در ذکر قضاه معسکر سلطانی وحکام شرایع واحکام دین مسلمانی وبعضی علماء ایمه
ملازم درگاه وافاضل مجاور آستان خلافه پناه **داستان قضاة عسکر شاه اهل علم و ملازم درگاه**
الحمد لله که از ابتداء ظهور سلطنت وکشورگشایی آل عثمان الی الآن همیشه مودای کلام بلیغ البیان **الملک والدین توامان**
در مجاری احوال واعمال سلاطین این خاندان خلافه اشیان انجنان عیان است که گویا این جالسان مسند پادشاهی وحارسان
سرحد مملکت وشاهی تخلف ملک وسلطانی از مقارنت ومعاونت دین مسلمانی محال میشمارند ومرکز محفل ومجمع احکام سلطانی خود را
از مجاورت علماء ربانی خالی نمیگذارند وهمواره در اجرای اوامر ونواهی خود بهدایت وارشاد کلام فرقانی وکتاب آلهی مهتدی اند که
ومن لم یحکم بما انزل الله فاولیک هم الظالمون در جمیع مطالب دینی ودنیوی فی الحقیقه بآداب شریعت وبسنن طریقت نبوی مقتدی اند
لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجوا الله والیوم الآخر سرجز از شرع برار دعلم گرچه وجود ست بروکش قلم
ولهذا در اول وضع قانون سلطنت وترتیب دواوین حکومت اولا بنصب قضاة شرایع مدار وعلماء افادت آثار مبادرت مینمایند
وقانون نامه دیوان معدلت وشریعت پروری را از مودای **وانزل معهم الکتاب والمیزان** مقرر میفرمایند ~~وقانون نامه دیوان معدلت~~
وهمواره در حالت حضر وسفر هر حکمی از احکام ایشان خواه بخیر وبشر میان نوع بشر مبتنی بر قول ایمه دین وقضاة عسکرست وطریقه فصل خصومات
وقطع منازعات بر طبق اشارت **وان تنازعتم فی شئ فردوه الی الله والرسول** معین ومقررست وهمیشه رسم معهود این خاندان خلافت
اشیان آنکه در فتوحات ممالک وامصار ودر حین تعیین ضابطان حدود واقطار از جانب اهل اسلام وکفار مطلقا در هر واقعه
شرعی وعرفی از امور ظاهره وخفی مناط اوامر ونواهی بحکم وسخن قضاة اسلام باشد ومطابق فتاوی علماء اعلام وامرا وحکام وسپهسالاران
عالی مقام همگی در مجاری احکام تابع وطایع علما وقضاة ممالک انتظام اند ودر هرجا که مستقر سریر سلطانیست یا معسکر وفوج جنود مسلمانی
زمام احکام اهل کفر واسلام منوط بدرایت ودیانت قاضی عسکر آنست واعظام واحترام تمام مخصوص اهل علم ودانشوران **بیت**
قوم لهم صدر الدسوت اذا هم نزلوا وان رکبوا فصدر الموکب والیهم لو انصفت الناس انتهت شعب الفصاحة وابتدت من یعرب

هرآینه در معسکر همایون ودر پای تخت دولت روزافزون خود اکثر اوقات دو کس از اکابر علما را بتقلید قضیه واحکام وسایر مصالح ومناظم اسلام
بگمارند وبعضی از اعیان نحاریر واز فحول علماء مشاهیر را جهة واعانة رسم وعادت افاده واستفادت همواره با وجود نگاه میدارند وهیچ
رتبت وشانی را اعلی واجل از مراتب اهل علم وفضل نمی شمارند خصوصا این سلطان سلاطین زمان که در کمال علم وتقوی وعرفان میان سلاطین
عالم وشاهان عالم از جمله سلاطین علماء دین است وهم در زمره **والوا العلم قایما بالقسط** از عظماء ایمه مقسطین همیشه علم علم ودانشوری
این طایفه شریعت را جهة احترام **العلماء ورثة الانبیاء** بر ذروه فلک اعلی برافراخته ورایت درایت ودین پروری را در تمام ممالک محروسه
خود بر فرق فرقدان معلی ومصدر ساخته **بیت** علابک نجم الفضل واشتد ناصره وزفرف بالتوفیق والیمن طایره
واز ابتداء جلوس همایون خود الی الآن جمعی از اکابر اهل علم ملازم بارگاه جهانپناه او بوده اند وبعضی برتبت رفیع قاضی عسکری وسایر
مناصب تعیین فرموده اند وبعضی دیگر را در مسلک ملازمت ومصاحبت ومجاور مجلس همایون رعایة مینموده اند ودرین گفتار از ذکر
واخبار آن قضاة وعلماء کبار ایرادی می یابد **گفتار اول** در ذکر جمعی از قضاة وفضلا که در مسلک ملازمت ومصاحبت سلطان
بوده اند والیوم بحدوث واقعه موت یا بخلع از منصب خود خلاع نموده اند **القصه** چون حضرت مغفرت مآب سلطان سعید ازین
سراچه خانی بجوار رحمت ذو الجلال نمود دران حین در منصب قضاء عسکر روم ایلی رحلت ه
که در بدایت سلطنة قاضی عسکری روم ایلی کرده اند یکی افتخار علماء زمان وقدوه افاضل دوران
مصلح الدین مشهور بلکبتلو متمکن بود که مدتها بر مسند افادت علوم ونشر رسوم فهوم در جمیع ممالک محروسه روم متوحد ومتعین ولسیاری
از فواید رایقه وتصانیف فایقه از و میان طلبه وعلما اشتهار نموده وحضرة سلطان السلاطین **بایزید** چون سریر همایون را بجلوس اشرف مزین
فرمود هر دو را بر منصبشان بر قرار سابق مقرر داشت ولکبتلو مدتی چند در منصب قاضی عسکری می بوده ودر تاریخ
ازان مسند منخلع شده از تصدی مناصب تقاعد نمود وبافتا ونشر علوم دینیه قیام مینمود تا در شهور جمادی الاول سنه
احدی وتسعمایه باجل موعود بمنازل قدس انتقال نمود بعد ازان مولانا اعظم اعلم جامع افانین العلوم والحکم مولانا [illegible] از علماء
متبحر در فروع واصول بود وسالها متصدی افاده فنون منقول ومعقول ودر تاریخ بقاضی عسکری روم ایلی معلی
شد ومدتی آن مسند باستناد مولانا مشار الیه معلی گشت ودر ازان منصب استعفا یافت ودر سنه
از مسند حیات نیز انتقال پذیرفت دیگر افتخار افاضل زمان مقتدای معارف ومشاهیر دوران مولانا ولدان که از متعینان اهل علم

وعرفان بود وچون پاشای مرحوم مبرور ابراهیم پاشا بن خلیل پاشا که بحسب ارث واستحقاق حقیق بمنصب صدارت وقاضی عسکری بود ودر
اوایل شهور سنه سبعین وثمانمایه در آستانه حضرت سلطنت پناهی در اماسیه بمنصب دفترداری منصوب شده بعد از کمابیش دو سال برتبت
اتابلی ترقی نموده پنج سال دیگر دران منصب بتقدیمات خدمات لایقه نموده بود وبعد ازان ترک آن خدمت بغیر اختیار نموده انواع تبدلات زمان
وتقلبات دوران مشاهده نموده از تصاریف روزگار بواسطه قرب جوار شرف ملازمت سعادت آثار سلطان کامکار بقضاء اماسیه قناعت
نموده بود وخاک درگاه فلک اشتباه حضرت سلطنت پناهی را کحل الجواهر دیده آمال ساخته بلعل وعسی روزگاری گذاشت چون حضرت سلطان
سکندر رتبت بعد از واقعه سلطان ماضی توجه بسریر سلطنت فرمود محافظت مملکت اماسیه وتوابع نظم امور درگاه معدلت پناه نور حدقه سلطنت
شهزاده سلطان احمد حکومت اماسیه را بملازمان ایشان تفویض نموده برای رزین او رجوع نمودند او نیز بعد از تنسیق وترتیب امور انجا
چون در رمضان سنه بحسب فرمان واجب الاذعان حضرت سلطان عالمیان بدرگاه سلطنت پناه از قضاء آماسیه نقل نمود
مولا کپسلو را از منصب قاضی عسکری روم ایلی خلع نموده بدو رجوع فرمودند واو نیز در جمادی الآخر سنه احدی وتسعمایه از سر استقلال
وتمکین فی قیل وقال برافتاد حاجی حسن زاده بمهمات ان منصب اشتغال مینمود تا در ربیع الاول سنه سبع وثمانین قضاء عسکر اناطولی را
از حاجی حسن زاده انتزاع نموده بمولانا اعظم اعلم جامع افانین العلوم والحکم مولانا حسن سامسونلو از قضاء استنبول که دران حین متصدی
قضاء حکومت شرعیه در دار السلطنه قسطنطنیه بود تفویض نمودند واو نیز قریب بمدت دو سال بکمال زهد وورع ووفور علم وفضل بمباشرت آن
شغل خطیر گشت تا در ذی الحجه سنه ثمان وثمانین وثمانمایه منصب او را ترقی نموده قاضی عسکر اناطولی را بقاضی القضاة اعظم علاء الدین علی جلبی
فناری که در زمان سلطان قاضی عسکر کل بود تفویض فرمودند ودران ولا از تدریس مدرسه وادیه در برسا بقضاء آن معسکر او را نقل نمودند چون
ابراهیم پاشا در سنه از قاضی عسکری روم ایلی بوزارت رسید منصب سابق او را بعلی جلبی فناری تفویض نمودند وقاضی
عسکری اناطولی را بمولانا اعظم مولانا ولدان دادند که در استنبول قاضی بود وبعد از دو سال که مولانا ولدان در قاضی عسکری متوفی شد منصب
او را بمولانا اعظم مولانا علی فناری مشهور بعنار علیسی که مدرس ثمانیه بود در ربیع الاول سنه ثلث وتسعین وثمانمایه مفوض شد بعد از عزل او
علی جلبی فناری را از قضاء عسکر روم ایلی عزل نموده منصب او را بمولانا علی فناری دادند وقاضی عسکری اناطولی را الحاجی حسن اغلی دادند
تفویض کردند چون مولانا علی فناری در ربیع الاول سنه سبع وتسعین وفات نمود قاضی عسکری روم ایلی را بحاجی حسن اغلی دادند ومنصب
قاضی عسکری اناطولی را بامام علی که قاضی برسا بود تفویض نمودند چون پاشا مرحوم مبرور ابراهیم پاشا بن خلیل پاشا که بحسب ارث و

استحقاق

واستحقاق بمنصب صدارت وقاضی عسکری بود وبتقدیم حقوق خدمات لایقه وعبودیات سابقه بترتیب سزاوار ولایق مینمود
واز اوایل ایام خلافت تا شهر صفر سنه احدی وتسعین وثمانمایه متقلد قاضی عسکری سلطانی بود ومن جمیع الوجوه معزز ومحترم میان
ارکان وچون سنت آبا واجداد سلطانی درباره تربیت آبا واجداد مشار الیه برین مسلک مقرر بوده که از رتبت قضا تقلد احکام
شرعیه همیشه ایشان از منصب وزارت اعظم میرسانیده اند وبر جمله ارکان دولت فایق واقدم میگردانیده اند سلطان مکرمت
شعار نیز بر سنت قدیم با ابراهیم پاشا که بمرحمات فضلی وبحسن تدبیرات عقلی از سایر ابناء جنس ممتاز بود از منصب قضاء عسکر
در سنه احدی وتسعین وثمانمایه بمرتبه پاشایی ووزارت دیوان اعلی رسانیدند ومنصب قاضی عسکری روم ایلی را بمولانا
اعظم عمدة العلماء بین الامم مولانا ولدان که از متعینان افاضل زمان بود تفویض فرمود ومولانا مذکور در ربیع الاول
سنه ثلث وتسعین وثمانمایه رخت رحلت بصوب منزل آخرت بربست ودر انجمن مغفرت بشنود یطوف علیهم ولدان مخلدون
نشست وبعد از او افتخار الاکابر والاعالی فی زمانه جالس مسند الصداره بعلو شانه المستریح فی جوار رحمة الباری علاء الدین جلبی فناری
که در زمان خداوندگار سعید مدتهای مدید بر مسند صدارت ومصاحبت پادشاه متمکن بود وبقاضی عسکری باستقلال در سر دو جانب ممالک
روم از بلاد روم ایلی وممالک اناطولی متفرد ومتعین مینمود ودرمیان علما واکابر کابرا عن کابر بعلو نسب وسمو حسب معزز وممتاز
بود واز زمان جد اعلی خود مولانا العلامه فی زمانه بالذکر الساری مولانا شمس الدین فناری روح الله روحه که از مشاهیر افاضل
روم است ودر زمان خود مسلم در جمیع فنون علوم وهمیشه مناصب علیه ومساند علیه بخاندان ایشان از ان زمان الی الآن
منسوب گشته ودر اثناء خلافت سلطانی در شهر ذی الحجه سنه ثمان وثمانین وثمانمایه در ممالک اناطولی بقاضی عسکری منصوب شده وچون
ابراهیم پاشا بمسند وزارت نشست او را صدارت روم ایلی تفویض فرمودند ومولانا ولدان را بجای او در مسند قضاء عسکر اناطولی
نشاندند وتا ربیع الاول سنه ثلث وتسعین وثمانمایه بر مسند مذکور وبمصاحبت سلطان منسوب بود در اواخر ربیع مذکور او را از
مسند خلع فرمود ودر شهر برسا بجهة معیشتی لایق تعیین کردند وتا آخر عمر در انجا تقاعد نمود فاما نزد سلطان وارکان دیوان در رتبت
اعظام شان بود ورقعات وملتمسات او را در سر باب سلطان بتلقی انجاح میفرمود وفرمود منصب قاضی عسکری علی جلبی را که در ممالک
روم ایلی مقرر بود بمولانا علی فناری مشهور بعنار علیسی که بعد از مولانا ولدان بقاضی عسکری اناطولی متعین شده بود ارزانی داشتند
ومنصب صدارت اناطولی را سلطان سلاطین جهان وآن مربی اهل علم وعرفان بمولانا اعظم اعلم افتخار العلماء المتبحرین بین الامم

مولانا محیی الدین محمد المشتهر بحاجی حسن زاده ارزانی داشت و مولانا علی فناری در ربیع الاول سنه سبع وثمانین وثمانمایه از دار فناء رخت حیات بدار البقا کشید و حاجی حسن اغلی را بعد از و بقاضی عسکری روم ایلی گماشت و اعلام تقدم و پیشوایی او را بر مفارق علما وقضاة ممالک روم ایلی بر افراشت و مشار الیه مدت هژده سال در منصب مذکور من حیث الاستقلال استمرار و استقرار یافت و از ابتداء نصب او که سنه ثلث وتسعین وثمانمایه بود تا سنه احدی عشر وتسعمایه ان مسند برو قرار پذیرفت زیرا که اعتقاد سلطان به تبحر و احاطه او در جمیع علوم عقلی و نقلی ثابت و جازم واو نیز در مدت سی و دو سال علی الاتصال در سلک اهل علم بتحصیل و تدریس و قضا مواظبت و ملازمت نموده و محقق و معلوم شده است که فیما بین ارباب علوم و فضایل که در ایام خلافت آل عثمان در ممالک روم بر مسانید شرعیه متمکن بوده اند و در سر آب میان ارباب دین و دول متعین گشته قاضی مشار الیه در جامعیت جهات عمر و علم و کمال در جمع مال و کثرت اولاد در ان زمان استقلال معدود و آیت کریمه ومن زرقناه منا رزقا حسنا فیضا عنه له شده بود و در استجماع مال و ولد و استمتاع بخزاین نقود در ایام و ودنا نیل حدو عد بدعوی انا اکثر منک مالا واعز نفرا با متمولان عالم تحدی مینموده و پیشک هیچ احدی را از افراد اهل علم این توفیق ظاهری دست نداده بلکه در هیچ کدام ازین جهات متعدده که او را جمع بوده علیحده علیحده هم در ان مرتبت اتفاق نیفتاده زیرا که از حیثیت طول عمر و زندگانی و در صحت اعضا و حواس جسمانی بر حسب ایه کریمه ومنهم من یرد الی ارذل العمر لکیلا یعلم بعد علم شیئا اگرچه بعشر تسعین رسیده بود و در نسبت سن و سال که سنن اکثر اعمار امتی ما بین ستین وسبعین است اکثر معمر دیار روم مینمود و هر چند محل سقوط قوی در سن هرم در قرب اعوام ستین وسبعین معلوم بود فاما قاضی عسکر مذکور در عشر تسعین جنان قوی بدن و صحیح المزاج بود که در دیوان عالی اکثر بر گفت و شنود از همه مهمات شرعی و دیوانی بتدقیق و تحقیق آگاه بود در مجلس سلطان جهان سخن سنج و کاردان بود که همه مهمات عرضی را در غایت تنقیح بر حسب و ام خاطر شان سلطان معانی دان مینمود و اما در تبحر علوم معقول و مشروع و در تتبع و تدقیق قایلی ده و مطالع اصول و فروع بطوری بود که قریب سی سال بتقضاء بلاد معتبره و تدریس مدارس بلند پایه روم با وجود دانشوران متبحر و معارضان معاصر باستحقاق تصدی و اقدام نموده بود و اما در توفیق جاه پیشتر و منصبهای مستقر که قضایا و احکام شهرهای کثیر المنافع آن کشور مثل دار الملک برسا و غیره را متصدی می بود و بعد از آن بمنصب قاضی عسکری اناطولی و بعد از آن بقاضی عسکری روم ایلی ترقی نمود بنوعی که موازی هژده سال بمصاحبت سلطان معزز و محترم و تمام علما و قضاة را مقتدا و مقدم مینمود می بود و اما اقتنا ذخایر اموال و جمع و ادخار نقود و منال و بجایی رسید که بسیاری از سلاطین روزگار را آن مقدار جمع خزانه مقدور نبوده و تفصیل

پیران

تفصیل

تفصیل ارزاق بر اهل فضل آفاق بنص فصل الخطاب والله فضل بعضکم علی بعض فی الرزق مینموده و میان فرق اهل علم و فضل که در ایام دولت حضرت سلطنت پناهی اهل علم فقر ما درست کسی بچنین توانگری در هیچ زمان از ملازمان سلاطین جهان معلوم و مشهور نیست و صدق حدیث صحیح لایزال قلب الکبیر شابا فی اثنین فی حب الدنیا وطول الامل در کارخانه جمع اموال و طول اعمار و آمال ابنا جنس او را مقدور نیست امید که از برکت انتساب علم و دانشوری بر تودی از حساب خود مال بحساب خود در یوم الحساب خلاصی یابد و چنانکه در دار دنیا از میان سعدا مغبوط و از جمله مرزوقان محسود بود از عفو و مغفرت الهی هم در زمره قیل یا رسول الله من اسعد الناس قال من طال عمره وحسن عمله معدود افتد و بضاعت ایمان و اعمال صالحه که داشته باشد در عداد افراد غفران نجاد نزد غفور ودود مشهود شود که وما اموالکم ولا اولادکم بالتی تقربکم عندنا زلفی الا من آمن وعمل صالحا فاولئک لهم جزاء الضعف بما عملوا وهم فی الغرفات آمنون بیت

احوال گنج قارون کایام داد بر باد
بر گوش غنچه خوانند تا زر نهان ندارد

و اما در سنه سبع وتسعین وثمانمایه که منصب صدارت روم ایلی از مولانا علی مشهور بغنا علیبی انتقال یافت مسند قاضی عسکری اناطولی را که حاجی حسن زاده حایز بود سلطان زمان بعد از وآن مسند را با مام خود مولانا و مقتدای اعظم قدوه الاکابر الامم امام علی تفویض فرمود زیرا که در ان زمان که میان ملازمان درگاه بوفور دیانت و تقوی و ثبوت قدم بر جاده صلاح و سمت پدری مقرر بود و برین منصب تا منتصف ربیع الاول سنه سبع وتسعمایه مستقل و مستقر بود و در ان ولا از مسند مذکور منخلع شده توجه بزیارت بیت الحرام نمود

دنیا چو شاهدیست کناری گزین ازو
کز شاهدان خلاصه بغیر از کنار نیست

و از جمله عظما علما و حکما معارف شعار و از کبرا فضلای معالی آثار که از ابتداء جلوس همایون در ملازمت این آستان افاضل مکان می بوده اند و بصحبت و موانست مجلس بهشت آیین استیناس و استسعاد مینموده اند اول مولانا و مقتدای اعلم اعظم افتخار العلما والمحدثین شیخ القراء والمجودین سند المفسرین

کورانی روح الله روحه بوده که او را رتبت استادی و تعلیم سلطان سعید و خداوندگار مجید سلطان دین محمدی والد سلطان سلاطین زمان بوده و سر رشته مدید عمر دراز عاقبت خیرش مقرون بدوام صحبت سلطان مغفور و بعد از و بعز مجالست و ادراک دولت ملازمت این سلطان مجاهدان اتصال یافت و مدت

سال در ظلال خلافت پادشاهان این خاندان از زمان پادشاهی جد سعید این سلطان عالی نجاد اعنی سلطان الغزاة والمجاهدین سلطان مراد خداوندگار مجاهدان و موعود آخر الزمان سلطان دین محمدی تا زمان خلافت این سلطان خسروان جهان ایده الله لنظام التوحید وقوام الایمان بکلی بنشر علوم دینی و افاده معارف یقینی و خدمت قرآن و حدیث و تربیت فواید ایمه قدیم و حدیث قیام نمود و در شهور سنه

بجوار ایمه دین بمدارج اعلای علیین پیوست و حبل متین سلسلهٔ حدیث را بعروهٔ وثقی شفاعت نبوی بربست متواتر قطرات مطر رحمت فضل
برسر روضهٔ جنت صفتش باران باد دیگر از جملهٔ اهل علم و کمال و ارباب تقوی و افضال مولانا اعظم اکرم عمدة الافاضل فی القسم
برتبت استادی و خواجگی سلطان زمان منتسب و سرافراز بود و بعلو قدر و سمو رتبت از میان اهل فضل ممتاز و مدت سال در مسند رفیع
خواجگی سلطان متمکن بود و در تاریخ بجوار نفوس قدسیه اسلاف علما و ایمه دین رحلت نمود و دیگر از جملهٔ حکمای موصوف و مشهور و از اطبای
جالینوسی ظهور آن قدوهٔ اطبای زمان و نقاوهٔ حکمای معارف نشان مظهر خلق حمید و طبع انیس مولانا حکمت مآب قطب الدین احمد بن حکیم الرئیس
مولانا نفیس الکرمانی المتطبب است که از جملهٔ مصاحبان انیس و همدمان جلیس پادشاه سعید سلطان ابوسعید خسرو ممالک خراسان و ماوراء النهر
بود و بعد از قتل آنک ر پادشاه مذکور متوجه آستان افاضل مکان سلطان دین محمدی تغمده الله بالغفران الابدی شده بود و با سایر موارث
خلافت مولانای موی الیه نیز بملازمت و مصاحبت سلطان سلاطین استسعاد پذیرفت و بروابط اشفاق و عنایات سلطانی در ظل خلافت و عز ملازمت
سلطان تمکن و استقرار گرفت و در تاریخ در اسطنبول بجوار رحمت حق پیوست و از مضیق عالم صورت بفضای عالم قدس باز رست

بنای عمر بنا بیست سخت سست بنیاد سرای خاک سرای خراب و رهگذریست

و همچنین از فضلا حکمت شعار و عرفای فضایل آثار مظهر معالی و معدن معانی
خواجه عطاء الله کرمانی از اقوام مولانا قطب الدین مشار الیه که در اصول و فروع علوم ریاضی و نجوم بلانظیر و بی مانند بود و در مکارم اخلاق و مکارت
مذکور سایر کاملان ارجمند و از اوایل سلطنت خداوندگار سلاطین جهان تا شهور بعز ملازمت و مصاحبت خدام همایون و مجاورت
سلطان معارف شیون ممتاز و سرافراز می بود و در تاریخ در دار السلطنه اسطنبول برحمت حق واصل شد

دورها باید بجان گردیدن این افلاک را تا چنان کوکب شود طالع ز دور سال و ماه

گفتار دوم در ذکر قضاة اسلام ممالک و عساکر سلطانی که اکنون بر مسند عالی شرایع و احکام در دیوان ممکن و مقرر اند و بعضی علما و افاضل که در سلک خدمت آستان خلافت مقرر و موقر اند

چون سلطنت این سلطان اهل ایمان نوید سعادات و تاییدات روز افزونست و از کمال توجه و اجتهاد امور دین اکثر اوقات مناصب علیای این درگاه
بانتساب اهل حق و تعیین مفوضست لاجرم بادعای مؤانست و مجالست ایام دیوان همیشه طالب یکی از علمای محققین می بود و جهت تعیین و تمکین
مسند قاضی عسکری طلب و استوای شخصی از اعیان ملت و دین میفرمود که با وجود تفرد در فنون علوم میان زمرهٔ دانشوران جهان و با تعیین
و تفرد در رتبت اعلمیت بر جماهیر مشاهیر اهل فضل و عرفان هم طراز کسوت افرازش بزینت و لباس تقوی مزین باشد و هم در نظم مصالح
امور دین و دنیا بعقل کامل و حدس شامل مذکور و در محفل و مشهور هر انجمن بود

دولت و ملت بوی آراسته شرع ورا هم بدعا خواسته

مرآینه

مرآینه سلطان بعد از استوای تمام در ممالک اسلام روم میان زمرهٔ ارباب علوم معلوم شد و بعد از استقصا بر خاطر منیر که مجلای کاینات
عالم تقدیر است این معنی منتقش و مرسوم گشت که الیوم دانشوری که جامعیت کمالات علمی از عقلی و نقلی منتج و متعین باشد و بمحامد فضایل نفسانی
و ملکات حمیده انسانی متمکن بود حالیا در ظل افضال سلطان بلکه در اطراف جهان نوعش منحصر در یک فرد است و میان ارباب کمال بنا بر اینکه الاصطفاء
رب واحد یعدل الفا اکنون همین یک مرد است که با وجود سابقه خدمت قدیم سلطان برابطهٔ مضمون والسابقون السابقون اولئک المقربون
عنوان صحیفهٔ اعمالش بمرجحات فضلی و بمخصصات نسبی و اصلی مشحون است و از هر جهت سزاوار مصاحبت و موانست مجلس همایونست و آن یگانهٔ
زمانه و حقیق بتربیت خسروانه علامهٔ علمای جهانست بل امام اهل فضل و ایقان و وحید عصر و اوانست در فنون دانشوری و عرفان و هم فرید دهر
و زمان در فضایل نوع انسان اعنی قاضی قضاة الممالک و معسکر الاسلام السلطان الغنی عن ارتکاب الاسهاب بالکنی والالقاب فی البیان
لقوله صلی الله علیه و سلم احب الاسماء الی الله عبد الرحمن اعلی الله تعالی معالم الاسلام بعلو شانه و انقل ارکان الخلافه بسواعد عرفانه و اعوانه

افتاب سپهر دانش و دین مشتری طلعت زحل تمکین قاضی شرع و اعلم آفاق عبد رحمن برحمت و اشفاق مسند درس از فنون علوم
تحت علمست و عالمان محکوم خسرو ملک دانش و حکم لشکر اهل علم و رای علم چون نشیند بمسند تدریس گوش گیرد ز آسمان ادریس
عقل کل است و مظهر جامع وقت درسش فرشتگان سامع عقل کل کیست پیش او تلمیذ حکمتش حجت طبع را تشحیذ مستفاد از علوم او تعلیم
عقل بالفعل در فنون حکیم علم دین و حقایق ایمان مزج کرده بحکمت یونان هست نعمان ثانی فتوی شافعی فقه و رافعی تقوی
پایهٔ شرع را موسس اوست خانهٔ علم را مهندس اوست در ریاضی نظیر بطلیموس در طبیعی سمر چو جالینوس پایهٔ علم او چو رتبت جاه
بر سر سروران خیل و سپاه ملک و دین را نظام داد بعقل علم او مبتنی بعقل و بنقل جویبار معارف آن فلکش آب حیوانست قطرهٔ رشحش
رتبت جاه او موید باد بد عالیش از خواص عباد باد باقی ظلال رحمتش خلق گویا بمدح و منقبتش

چون قاضی القضاة
مشار الیه در دار السلطنه ادرنه بر مسند قضا و احکام و تقلد نظام مصالح اسلام مولی بود سلطان فرمان جهانمطاع باحضار آن یگانهٔ روزگار اصدار
فرمود و مسند شریعت را در دیوان اعلی بجلوس حسان حنیفی بصدارت مسند ملک و دین رواج و رونق افزود و صدر صفهٔ دیوان اعلی را باعلای رتبت
و منزلت آن جناب زیاده بر رتبت ایام سابق و قانون معهود معلی و مجلی نمود

خیر القضاة علی القضاء آخاره بعد اختیار الله خیر انام
اما فضایله علی الکفایه فکفضل حیدر علی الحکام

اگرچه تقدم علی شرف آن جناب در تصدر بصدر مسند صدارت بر همگنان ظاهر و عیان بود
و نظر افتاب خاصیت التفات و تربیت سلطان توجه باعلای شان آن مزین مساند شرع و عرفان میفرمود لیکن چون قاضی محیی الدین حاجی حسن اعلی

باوجود خدمت از شیب سزاوار عزت و حرمت بود بر موجب حدیث ان من اجلال الله اکرام ذی الشیبة المسلم او را در مسند معزز و محترم گذاشت
و جناب مشار الیه هم باتباع اشارت نبویه ما اکرم شاب شیخا من اجل سنه الا قیض الله له عند سنه من یکرمه در دیوان مسند قاضی عسکری ممالک
اناطولی متوسد و مستند گشت و عموم معارف و علوم بقدوم افادت رسوم او متجدد شد و بضاعت علم و فضل و استعداد و فضل حسن
اهتمام و اجتهادش رونق و رواج زیاده بر معتاد گرفت و گوهر گرانمایه علم و شرف در زمین اشتباه بمهرهای خوف از جهل مزیف رتبت درة التاج
پذیرفت و دست دعا را اهل حق باستدعای ظهور صدق که مدتها چون پنجه چنار سالخورده در هوای اجابت صفر الیدی می نمود و در گلستان تربیتش
چون غنچه رسمی از نفحات معرفتش زلالهای تحقیق سیراب شد و لسان ناطق بصدق و صوابش که چون سیف یمانی از حق گویی خوش آب بود
و در تمییز حق و باطل و تحقیق رتبت عالم و جاهل مظهر فصل الخطاب گشت   شکوه طلعت او بر فراز مسند شرع   چنانکه نور یقین در دل گمان روشن
زبس جواهر علمی که زو فروغ زند   بیان خامه او چون سر سنان روشن   سرآینه سلطان از بعد از استمرار موانست و استیناس بدوام مجالست
جناب مشار الیه را مواد اعتقاد همایون در باره نتیجه علوم و معارف او متضاعف گشت و اعتماد و الفت روز افزون بنتایج فکر متین و حسن
مبین او در معظمات مهمات دولت و دین متالف تا آنکه در تاریخ ربیع الاول سنه احدی عشر و تسعمائه که مهلت عمر و زندگانی قاضی عسکر
روم حاجی حسن اعلی قاطع کلی اجل رسید و پای تمکن از فراز مسند حیات دنیا باز کشید مسند قاضی عسکری روم ایلی را فی الفور باقتضا
میل سلطان و جهة توجه جناب مشار الیه در استحقاق و استنباط و آن مسند عالی شان بمشار الیه ارزانی داشت بلکه بنظر ملاحظه و امعان او را
در صوابدید تمامی مهمات دین و دولت و در کار معظمات ملک و ملت بنظارت بر گماشت   داده حقش برای دولت و دین
دل و جان قرین و علم یقین   اندرون شمع منهج اسلام   و برون حارس نظام انام   والیوم جناب این سلطان السلاطین جهان
در اقامت ناموس شریعت چون قامت باستقامت رایت خود یکتای بی همتاست و مسند خلافت بارکان دولت سلطانی مروج
و مهنی و اسباب استمرار کامرانی ایشان بادراک مطالب و امانی مرتب و مهیاست اعلام شرایع و احکام از دست اجتهاد این قاضی قضاة
اسلام چون خطوط اقطار فلک دوار از سطح اعلای آسمان گذشته و پایه اعظام و اجلال علمای اعلام از میامن رفعت قدر و قدرت آن ملاذ
خواص و عوام چون خورشید علم و کمال در شبستان جهالات اهل ضلال تابان و نمایان گشته در آسمان رتبتش نیرین دیده ها و فکرت با اشعه نور
بصیرتش بعینه مصدوقه این آیت مبینه از سورة الرحمن است که والسماء رفعها و وضع المیزان زیرا که با آن ترازوی عدل در راست بازار فضل خادم(?)
او زان شان هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون را سنجیده و گوهر گرانمایه علم و دانش را تربیت برتبت گرانسنگی و اما من ثقلت موازینه

فنون

فنون عیشه راضیه برکشیده   بامت به ملت الاسلام و اعتدلت   بعدله کاعتدال الشمس بالحمل   و از جمله محسنات مرتبت جاه و جلال
و مزینات علم و کمال قاضی القضات مشار الیه آنکه انتساب انساب عالیاتش ابا عن جد بمظاهر توحید و عرفانست و انتمای شجره طیبه اش اصلا و فرعا بمشارع
اهل حق و ایقان آنکه اکثر آبا و اجداد سعیدش بفضیلت علم و زهادت و برتبت هدایت و ولایت موسوم و معروف بوده اند و سلسله نسبت طریقت خود را
اصلا بدست بیعت حضرت قطب اقطاب الاولیا فی الآفاق سلطان مشایخ ممالک فارس و عراق شیخ ابو اسحق کازرونی قدس الله روحه النور
وصول و موصوف نموده اند و جد ثالث که قاضی القضاتی دیار روم بوجود و قدوم او مهبط اضافات و افادات معنوی شده و از سلاطین
جنت مکان آل عثمان خصوصا پادشاه سعید سلطان یلدرم بایزید و سلطان رضوان مکان سلطان محمد خصال انار الله برهانهما بعلاوه اعتقاد
و ارادت او مرتبط و منتمی می بوده اند مولانا معارف شعار است و آن اوحد موحدان روزگار هادی طالبان قربت لی مع الله و مرشد سالکان
الطریق الی الله عارف محقق ولی شیخ مولانا یار علی نور الله مرقده و قدس مصعده که از اکابر ارباب تحقیق و توحید بوده و از اعیان کمل
ارباب مقامات تفرید و تجرید و بتصانیف رائقه و تالیفات فایقه او خصوصا در علم تصوف کتاب لمحات در شرح لمعات مشهور محافل معالم اهل معرفت
و ایقانست و مذکور السنه دعا عارفان و موحدان   بحر الحقایق و المعارف عنده   ستر له عمن سواه مصون   و تراه منفردا بنز ماثر
منها العلوم و سرها المکنون   و همچنین نمودهای از آثار ایام صدارت و دلایل قاضی مشار الیه نسبت با اهل علم و کمال و منت عاید بر عموم
حسن اهتمام الجناب در تقویت نهال آمال ارباب فضل و افضال ترصیف جدران بستان این کتاب مثمن بهشت سلطانیست و تالیف این کتاب
گلستان معانی روحانی جهة احیا ذکر و اخبار این خاندان عثمانی از آنکه همیشه بجواهر کلام بلیغ النظام خود مواد و موارد معنی و مراد را در مطالب
این کتاب با این فقیر تلقین میفرمودند   الفاظ سخن از دوست آنچه ما گوییم   زباغ چیده بود آنچه با غبان آرد   و در گلشن صحبت موانست
خود بجلوه گری دلستانی همیشه رخسار معارف روحانی را جهة تهییج نوای بلبل هزار دستان بیانی طریق تالیف الحان و اغانی نکات
و معانی را تعیین مینمودند   هر نغمه بلبل که پی گل شنوی   گل گفته بود گرچه ز بلبل شنوی   و الحق این بنده بی مقدار در مجازات
مکرمت بی شمار و محاذات بی احصا و انحصار جهة تقدیم وظایف اعتذار همین تقدیم دعاء خالص در دل شب تار و نثار نسیم شار جمیل در سفیده دم
اسحار است اما از ادای حق شکر و شکر حق آن مظهر الطاف بسیار چون زبان قلم مقصر خود بغایت شرمسار است   تا داده شرح نعمت ارصد یکی هنوز
خاموش شد زعجز سخن ترجمان شکر   زین پس زبان ما و دعای سحرگهی   زانرو که قاصر است بکلی زبان شکر   و علاوه ضمایم مکارم انکه اثبات
همه حقوق نعمت بر ذمت این فقیر حقیر نه آنکه مسبوق بثبوت حق سابق خدمتی است و این قدر امالة خاطر همایون سلطان بجانب وحیدت غریب کسیر نه آنکه

حق گذاری سبق موفق است لیکن سوابق تعارف ازلی ولواحق تالیف لم یزلی را باعث اصلی وسبب کلی آن بود که قبل ازین در دیار عجم و دران مواطن محنت
و غم روزی در صحبت قدسی منزلت مولانا استاد الکل فی الکل هادی طلبة الحق والیقین الی اقوام السبیل محقق علوم الاولین ملخص دقایق الحکم لحقایق
الدین رحلة الطالبین قدوة المحققین الاوحد الذی لم یکن کفوا احد من القاصی والدانی مولانا جلال الحق والدین محمد الدوانی قدس الله مضجعه و روح
روحه که باین فقیر حقیر در مقام استادی و پدری بودند در اثناء مجالست قدسی التیام بمقتضای الکلام یجر الکلام وبتقریب وصول رسول سلطان
مجاهدان جهة تهنیت سلطنت وجلوس پادشاه اعظم سلطان رستم باینده رخانی خصه الله تعالی بالعفو الرحمانی یاد نام و ذکر خیر انجام این قدوه
علما انام و قاضی قضاه اسلام فیمابین محفل التیام مذکور شد وحضرت جلالی از مجاری صحبت افاده واستفاده که در شیراز باآنجناب درمیان داشته اند
باین لفظ اخبار فرمودند واین بنده را باین خطاب تالیف معنوی نمودند که مدت چهل سال توجه باشد که بسیاری از علما و افاضل ممالک روم دیده ایم
و فواید علمی مشافهه و باستفاضه ازیشان شنیده ایم درجات تحقیقات و مراتب افادات عبد الرحمن چلبی موید زاده از جمیع افاضل حال و ماضی زیاده
افتاده و در بحر علوم عقلی و نقلی این رتبت عالی علمی دیگری را دست نداده   در همه فن صاحب یک فن بود   جان دو عالم بیکی تن بود   لاجرم استماع
باستماع این کلمه جامعه از حضرت جلالی در تصدیق و تحقیق نعوت کمالی آن قاضی قضاة اسلام فقیر حقیر را غایبانه خلقه بگوش آن مظهر علم و کمال ساخته بود
و باقتضای سابقه روحانیت از آتش طور رحمت مولوی فروغ شعله از مصباح ارادت و اخلاص ذاتی در انجمن دل و جان انداخته   بیت
من از صبح ازل با روی خوبت آشنا بودم   نه امروزیست با او آشنائی چشم روشن را   اللهم کما شرحت صدره بنور معرفتک و جمالک فاجعله بروح
بروح القدس موید او کما رجحت قدره علی المتحابین فی جلالک فادمه فی ترویج مجامع الانس موبدا   بیت   پیوسته باد جاهش در مسلک ترقی
آسوده خاطر او در ظل شاه عادل   پاینده باد ذاتش کز رای دانش او   بنواخت رایت حق برتافت روی باطل   دیگر چون در شهر ربیع الاول از
سنه احدی عشر و تسعمایه مسند قاضی عسکری ممالک روم ایلی و صدارت دار الخلافه بجلوس حضرت مویدی قاضی نور الحق والدین عبد الرحمن ایده الله
المستعان بموجبی که مذکور شد مهنی و معلی گشت و منصب سابق آن مسند آرای شریعت از حلیه تحلی ماند و بحسب قانون سلطنت عثمانی و بقاعده الکبری
اعمال سلطانی همیشه آن مسند قاضی عسکری ممالک اناطولی و مصاحبت همایون یکی از اکابر ارباب جاه منسوب میشود والبته شخصی از اعالی اهل الله
بران رتبت منصوب میگردد و بنا بر آنکه قاضی القضاة عالی مقدار و مرجع و ملاذ علما و افاضل روزگار مقتدای طالبان رضای معبود قاضی
بدر الملة والدین محمود افاض الله میامن شرایعه علی کافة المومنین وادام برکات احکامه علی الاسلام والمسلمین سالها جهة رسوخ قدم صدق
بر جاده مستقیم طاعت و سمت صالح هدی و بخاصیت خلق کریم و فضل جسیم والعاقبة للتقوی اولا بمنصب امامت و اقتدا سلطان سلاطین

اسلامیان

اسلامیان متعین شده بود و از آن مسند بمنصب قضای احکام دار الملک بروسا منصوب و متمکن گشته و مدت یازده سال و کسری دران کشور
بتقویت شریعت و اجرای احکام حقانیت و دیانت اقدام میمود و بحکم تقدم ان اکرمکم عند الله اتقیکم در دین و شریعت پروری معتقد فیه
سلطان اسلام بود والحق زهادت و پرهیزکاری از آینه مجلای محیای او مشهود و بحکم شهود سیماهم فی وجوههم من اثر السجود
معاین و محسوس است و از صفای فطرت و صدق اعتقاد نیت از زمره افراد نفوس قدسیه معدود است   فاضل اذا التبس الامران عن له
رای یخلص بین الماء واللبن   هر آینه باقتضای التفات و عنایت سلطانی و بمرجحات سداد و رشاد در اقامت مراسم دین پروری
و مسلمانی بر مسند رفیع قاضی عسکری ممالک اناطولی مولی شد و بر تمامی علما و قضاة و ارباب مناصب شرعی و اهالی آن ولایات را ملاذ
و ملجا گشت والیوم آن رتبت عالی و مسند متعالی بوجود شریف آن مظهر اخلاق ملکیه مهبط و مورد فتوحات سبحانیت و از برکات فضیلت
تقوی آن مصدر آثار قدسیه مظهر کرامات و مکرمات ربانیست   بیت   سبز پوشان عالم ملکوت   ساکنان حریم حرمت تو
چرخ صوفی نما و ازرق پوش   خادم بارگاه عصمت تو   و هر چند آحاد و علمای اعلام و افراد حکمای معارف مقام که همواره
ملازم رکاب خلافت انتساب اند از حیطه تعداد افزون اند و اکابر ایمه دین و ارباب حق و یقین در جمیع امصار معدلت آیین سلطان افزون
از عقود آحاد و عشرات و مآت و الوف اعداد اند اما چون او حدی از متوحدان کشور فضل و معالی و متوسدان وسادة رتبت عالی
که جامعیت حسب و نسب مسلم علما و افاضل عجم و عرب است و در وراثت فضایل نسبی الحق ملحق باصول و اجداد و وراثت حایز کمالات آباء
جنت معاد است و در حیازت و استعفار فواضل ملکات و فضایل مکرمات ممکن ایتلاف اشراف رااشرف اخلاف و افضل اولاد است اعنی
مولانا اعظم اعلم مجموعه علوم و حکم راصد مراصد افلاک و نیرات فضل و دانشوری قاصد مقاصد افادت و فضیلت گستری محقق دقایق
نهایه اذ دراک حکما و علمای سابق و مدقق حقایق علوم تحفه شاهی طبع فایق و ذهن رایق مولانا نظام الملة والدین المشتهر بمیرم چلبی
ادام الله تعالی معالیه و قارن بالسعادة ایامه و لیالیه که او لا میراث علوم و حکم را از اجداد ابوی و امومی بحکم شریعت نبوی حایز است و باوجود
موارث علم و دانش بطیب اعراق و مکرمت اخلاق فایز است از آنکه از نسبت پدری و در پاکیزه گوهری نبیره و حافد استاد عالم و استاد عالم
محیی آثار حکما ما تقدم مجدد رسوم علوم و حکم از اقسام الهی و طبیعی و ریاضی و مجدد ارصاد کواکب غارب از آفاق ضمایر حکمای ماضی
جامع فنون اصول و فروع رافع رایات درایات از معقول و مسموع مولانا صلاح الملة والدین موسی المشتهر بین ارباب العلوم
بقاضی زاده رومی قدس سره روحه و اعلی علی ذری الافلاک فتوحه که از موطن اصلی خود که بروسا بوده است بجانب مملکت ماوراء النهر

جلا نموده و در انجانب با وجود جمعیت اکابر علما اعلام باعلمیت قوم مسلم و مقدم و باقدمیت و سرامدی این طایفه مشرفه معزز و مکرم
گشت **بیت** رومی برمین روم زد نقب . از خاک خجند سر برآورد . و پادشاه عالم حکیم و ناسخ اثار حکماء قدیم در فنون هیات
و نجوم میرزا الغ بیک بن شاهرخ او را باستادی و تعلیم خود مقرر داشت و بمساعدت و هدایت آن دانا رومی نجاد بنای رصد کواکب را
در شهر سمرقند بر آسمان دانش برافراشت و از میامن نقش . مقدس وارد امن ذات اقدس مولانای مشار الیه چندین هزار عالم متبحر در عالم
منتشر گشت و سر یکی بذیل مبسوطات ذات و تصانیف او دست توسل درآورده بر دانایان روزگار مفاخر و مباهی و مفتخر گشت **بیت**
علوم عالم غیب ار اقتباس کند . ز شعله نفت الکه یک شرر یابد . و اما از جانب نسبت امهات مهرم چلبی مشار الیه بجدش مولانا یگانه
علامه و حکیم فرید زمانه استاد نحاریر علما و پیشوای مشاهیر فضلا مولانا علی قوشچی انار الله برهانه و نور مرقده و اعلی فی فضایل القدس مطاره و مصده
که از تلامذه جد ابوی مشار الیه قاضی زاده روم بود ^(منتهای بیعه)^ مسلم عالمان عالم در افانین علوم صاحب تصانیف معتبره در فنون حکمیات گشت و با لنفاخ
او مطارح ازکیا در اصناف درایات شد مکرر ذکر خیر الجناب در کتاب سابق ایراد یافته و اکنون نظر عنایت سلطان دانش گستر دانا پرور متوجه
تربیت این فرع ثابت از آن اصول شمره معارف در گلشن عطایا و عوارف شده و بصحبت مجلس همایون از سایر علما ممتاز است و بمجاورة
محفل خلافه و تنقیح دقایق ریاضیات سرافراز امید که بیامن ترتیب این دولت عظمی با قتضای مراتب آبای کرام و اجداد معالی اتسام در نشاة
کاملیه دین و دنیا واصل گردد و در ظل مراحم سلطان بمنتهای امانی از فضایل و فواضل انسانی حاصل شود **بیت** توفیق خدای یار او باد .
در فضل و کمال همچو اجداد . در سایه لطف شاه عالم . با داب عنایتش مکرم **قسم چهارم** در ذکر ناظمان مصالح ممالک و اموال
دیوانی و دستوران دواوین محاسبات و دفاتر سلطانی **داستان اکابر دیوان ضابط مال و دفتر سلطان**
از تحقیق مفهوم حقایق رسوم **وَمَا مِنَّا اِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ** بر آینه خواطر ارباب علوم چنان مصور و موسوم میگردد که ظهور عطایاء
موفور سبحانی و بقاء نعم نامحصور یزدانی که یکی از آن جمله نعمت خلافت و سلطانیت ^(میانی)^ در معقد مقدرات مسبب الاسباب و مقدرات رب الارباب
از قبیل النفات ارتباط علت بمعلول و ایصال فروع باصول البته مقدر و مقرر بر مراتب علل و اسبابست و افضل مواهب و لطایف ربانی
و اظهر جواهر خاصه در مطاهر انسانی گوهر گرانمایه عقلست و قناعت پر بهاء فصل که نظم کشور وجود بان معلل است و همین جوهر در بدایة معلول
او جلة العلل است **بیت** خود دانش آموز تعلیم اوست . دل از داغداران تسلیم اوست . و عقل از ین از ین جهت واسطه ظهور
نظام ملک و ملکوت شده که او را دو وجه وجهیست یکروی تعلقش بعالم طبیعت بر تسویل و تمویهات و وجه دیگرش متوجه عالم
قدس

قدس و تنزیه و وجه تدبیری عقل متوجه بجزویات عالم امکان باشد و وجه آزادگی او مواد کشور وجوب و عالم جانست و خلفا و سلاطین جهان
مظاهر عقل اند جهت نظام جهان و لهذا اینها از حالت ظلیت رحمان باعث تمتع و احتجابست و حالت مرابط نظام مصالح نوع انسان
موجب تعلق بجزویات اعیان . عقل سلطان قادر خوش خوست . آنچه سایه خدای گویند اوست . عقل در راه حق دلیل تو بس .
عقل هر جا بکه خلیل تو بس . هر چه در زیر چرخ نیک و بدند . خوشه چینان خرمن خردند . که خدای تن بشر عقلست .
از همه حال بر خبر عقل است . چون در امد ز بارگاه ازل . شد از و راست کار دین و دول . لیکن سلاطین کامکار و خلفاء
عالمدار را هر چند موهبت عقل کامل و صدر شامل اختصاص باشد فاما در تحت حکم هر عقل کلی عقول دیگر جهت امداد در جزویات امور معهودست
و در نظم ترکیب عالم و ارتباط نفوس بنی آدم طریقه تعاون و تعاضد بر حسب سنة الهی مشهود و اشارات حکمت غایات **و هو الذی
ایدک بنصره و بالمؤمنین** ازین قبیل معدود هر اینه پادشاه عالی جاه را در ضبط رعیت و سپاه و در محافظه ملک و مال و مرابطه اسباب
جنود و رجال بارباب عقول سلیمه کمال احتیاج جهت و بخردمندان فضایل شعار رواج زینت تخت و تاج لیکن بعضی مفوض جانب احتشام
سلطنت اند بمراعات سپاه انصار و اعوان و بعضی نواب ناظم امور ملک و مال اند جهت دوام نظام جهانیان و قسم اول را منظور امرا
امرا و وزراء صاحب تدبیر و شمشیر اند و قسم ثانی مصدر دانشوری اند علیهم از دبیران عطارد تعزیر و دانشوران حکمت منزلی و دقایق
حساب قلیل و کثیر و چون این قسم را تعلقی تمام بدو جهت است یکی با عالی ارباب حکم و حکومت و یکی با دانی رعیت و ضعفاء مملکت
هر آینه رعایت تعادل میان قوی و ضعیف و تحاکم در مابین خسیس و شریف بغایت دشوارست و این مقوله نیابت سلطنت کاردانان
حکمت شعار . ز دنیا بر در زلف نادانشی . دهد بادرا با چراغ آشتی . چنانچه در قانون سلطنت آل عثمان و دستور معهود این خاندان
خلافت مکان این قسم نیابت سلطانی را بدفترداری موسوم میدارند و در خانه ملک و مال جهة تقلد این منصب همیشه دانشوران حسب
از فضلاء حساب و معامله دانان میگمارند و در بدایت ظهور دولت این سلطان سلاطین در ممالک روم ایلی برین مسند دیوانی
و متعهد نظم مصالح سلطانی اولا در تاریخ شهور . مولانا اعظم اکرم مولانا محیی الدین معروف بلیس چلبی که در عداد علما و عمرا سالان
معدود بود بر تبت دفترداری ممالک اسلام روم ایلی تصدی نموده و در شهور . از منصب مذکور منخلع شد و دیگر
برین مسند صاحب دیوانی در روم ایلی عمدة الاکفاء و الکفاة . معروف بفیلسوف اغلی که در طریقه ضبط و نسق امور مالی
ممتاز منصوب گشت و در تاریخ . معزول شد و دیگر منصب مذکور بنا بر استحقاق کامل در درایت و کاردان

و وفور مهارت در حساب و کفایت مهام دیوانی به مشهور محمد رجب اغلی مشتغل شد و مدتی دران منصب کماینبغی متمکن و مستقل گشت و انواع
کفایت در ابواب مداخل مال سلطانی نمود و در رعایت جانب رعیت نگهبانی و مهربانی افزود و در تاریخ بموت طبیعی از
ارتکاب مهمات دنیا انزوال یافت و دیگر باره منصب مذکور بالیس جلبی رجوع شد و مدتی بآن امر خطیر قیام نمود و در تاریخ
اورا ازان منصب خلع نمودند و نقاوه وزراء عالی شان و عمدهٔ اعالی و افاضل دوران سالک مسالک اهل حق و یقین جامع نشاتین دنیا و دین
علاء الدین علی جلبی ولد زغنوس پاشا که از عظماء ارکان دولت این خاندان خلافت بود و بوفور علم و فضائلیت از اکابر ممتاز میشود بتکلیف
واو سلطانی تصدی منصب صاحب دیوانی نمود و چون بمقتضاء نشاء اسم علوی که در جمیع امور دنیوی متصدی اظهار کلمهٔ فاروقی که اما علی
علی لا لاطاق بود بعد از تصدی امر مذکور ازان مسند منخلع گشت بلکه از امور دنیوی بالکل در کنج طاعت و عبادت بموطن خود در شهر بالی
کسری منزوی و منقطع شد بیت بر مرد هشیار دنیا خست است که هر مدتی جای دیگر کس است و همچنین بر مسند صاحب دیوانی
در ممالک روم ایلی مولانا اعظم خلف العلماء الکرام بن الامام حسین جلبی از اولاد مولانا سعید مولانا یکن است مدتی منصوب می بوده و مدتی
بر اسم آن شغل سلطانی منسوب گشت و در تاریخ ازان مرتبت معزول گشت و بمنصب تدریسی بعضی مدارس در برسا مستقل شد
و همچنین بعد ازان الیس جلبی را بر مسند مذکور در روم ایلی نصب نمودند و در اعزاز و اکرام شان او افزودند فاما بعد از شروع در تصدی
امر مذکور بعد از مدتی معزول شد جهان ای جوان ملک جاوید نیست ز گیتی وفاداری امید نیست و اما منصب صاحب دیوانی اناطولی را
هم همین جماعت مذکوره که متصدی امور دیوانی روم ایلی بودند بترتیب ذکر تصدی نمودند اولا فیلسوف اغلی و الیس جلبی و حسین جلبی
و علی جلبی ولد زغنوس پاشا و از تصاریف زمان همکی مناصب مذکوره را بجای انداختند و بعضی بموت و بعضی بخلع مسند مذکور جهت
دیگری پرداختند تا آنکه در شهور سنه تسع و تسعمائه که سلطان سلاطین جهان الیس جلبی مشار الیه را از منصب دیوانی و دفترداری روم ایلی
خلع نمود و بر طبق منطوق اسم الیس خبر نفی او را اسماع اسماع دیوانیان فرمود جهت تقلد مسند صاحب دیوانی و ضبط ملک و مال سلطانی دو
دانای امین معتمد و دو فاضل کاردان موید را خواهان شد که یکی را جهت دیوان ممالک روم ایلی و یکی را در اناطولی بصاحب دیوان تعیین
نماید و در نظم مصالح سلطنت در دیوان اعلی تمکین فرماید و میل خاطر همایون بر آنکه در سر بستان خلافت نهالی که شاخسار قابلیت و استعداد
کنند که بآبیاری ابر لطف و احسان سلطان دست پرورده باشند و در استقامت اخلاق و احوال و براستی و درستی اقوال و اعمال ایشان آزاد
و بانهال صنوبر و شمشاد دعوای استقلال و مساوات باستحقاق کرده باشند و دران ولا از میان خدام درگاه اعالی پناه بعضی

که درشیوه بندکی

که در شیوه بندگی و خدمت کاری ثابت قدم بودند و در میان زمرهٔ خدم صافی عقیده و صادق دم میشمودند و بکرات و مرات در نظر
معیار اثار خداوندگار ذوات شعار نقد خالص اخلاص ایشان در بوته خلاص تمام عیار بیرون آمده بود و در تصدی مناصب و تقلد امر
دینی و دنیوی نظر همت دیده نیت و امنیت ایشان بر مثال خط مستقیم شعاع بصری مبرا از میل و انحراف میشمود و بر راستی چون سهم صایب
در ادراک مطالب محفوظ و مامون از اعوجاج و انصراف می بود این دو فرد کامل و دو شخص فاضل اند اعنی ناظمان مناظم دین و دولت و کافلان
مصالح کافهٔ اهل ملک و ملت صاحبان دیوان مکارم و معالی و ساحبان اذیال مفاخر و بهجت عالی جامعان فضایل حسبی و نسبی و واصفان قوانین
دواوین فضلی و ادبی سراج الدوله والدین قاسم جلبی و محیی مراسم المعالی پیر محمد جلبی که هر کدام میان اکابر زمان بفضایل انسانی و فواضل نفسانی
فرید وقت و بی ثانی اند و هر یک در طریق درایت و کفایت امور سلطانی و مهمات دیوانی ثانی بزرجمهر نوشروانی و ثالث آصف سلیمانی و معمار دو
عمرانی اند بیت فذاک لقانون الممالک حارس و هذا لکانون المهالک مخمد و ذاک لفیض العدل عقل مشخص و هذا لرفع الظلم عدل مجرد
والحق قاسم جلبی مظهر سکینه و وقاریست که مرکز قامت استقامت رای متینش از هبوب انفاس نفوس خفیفه تزلزل پذیر نیست و در گلستان
دیوان سلطان سرو دان قلمش را غیر ثمر صدق و راستی چون بلبل هزار دستان نغمه صفیری در تعبیر نیست و در شیوه علم و دیانت و دانش
خردمندی و درایت حیثیت رجحانش از مجاری اقوال و اعمال صالحه پیداست و امارات خلوص عقیدتش در عبودیت خداوندگار خود از مواظبت
عبادت بر روزگارش هویداست بیت خویش را در فکنده در ره دین در همین ره رسد بعلیین و اما جناب پیر محمد جلبی را مکارم
اخلاق و خوش خویی بمرتبه ایست که دماغ جان را مغنی از شمیم کلمهای خوش بویست و بی نیاز کننده از نکهت سنبل خوی دوست و طیب اعراق
و پاکیزگی فطرت و نژاد او دیده بصیرت را تمثالی از اصول آبا علوی و قدسیانست و هیکلی مشخص از ارکان و عناصر عالم جانست اولا شجره
طیبه انساب معارف انتسابش بخاندان علم و حکمت منتمی است و عروق اصول معالی وصولش بریاحین دانشوری و افادت منتسب و منتهی است
در افواه و السنه اهل روم بجمال الدین اغلی مشهور و بثناء جمیل نزد جمهور مذکور از آنکه جد اعلی او اعلم حکما و اقدم علما کردانانی شارح موجز
طب مولانا جمال الدین آقسرایست و با وجود علو نسب و سمو حسب کمالات النفسانی را با مکرمات جلی بهم متواصل نموده و ادعیه صالحه را
بدوام دولت خود متسلسل فرموده بیت فراغ بال هزار آدمی کند حاصل همای عاطفت او چو پر کستراند لاجرم سلطان
قابلیت پرور و خسرو عدالت کستر میان این همه خیل و لشکر خود این دو مظهر مکرمت مصدر را بمنصب صاحب دیوانی و دفترداری مفتخر
فرمود و چون صاحب دیوانی ممالک اناطولی سابق برین تاریخ متعلق بقاسم جلبی بود و او را بدیوانی ممالک روم ایلی و پایه تخت

دار الخلافه مترقی ساخته و پایه قدر و قدرت او را بر اعظم و انفع ممالک قیصری برافراخته و الحق وضیع و شریف مملکت ازین تربیت سلطان شاکر
کنند و جهت نثار این نعمت که مشتمل بر تعمیم نعم عدل و تقسیم مواید فضل بود دعای سلطان را ذاکر شدند که لمولفه یا من سمو قاسم لنور القدس
بشرت ان طلع شمل الانس عینت لقاسم نظام الملک کهف لذوی الفضل کریم النفس و مسند صاحب دیوانی اناطولی را
چون جناب کریم پیری جلبی سزاوار بود هرچند عشر ازان بتقلد احکام قضا و حکومات شرعیه در معظمات ممالک قیام می نمود و در تصدی
آن مناصب باظهار دیانت و امانت و با ثبات استقامت و فطانت خود را مقبول خاطر همایون کرده بود و بوسیله اعمال پسندیده و خصال
حمیده همیشه خود را در معرض تحسین و احسان سلطان در آورده لاجرم در حین تعیین این مناصب در نظر کمال بروز سلطان نصب العین شده
نصب جناب مشار الیه مقرر گشت و محاسن اخلاق و ملکات و محامد صفات و کمالات او در مناظر علیه خداوندگاری بروجه اجمل جلوه گر شد
و منصب صاحب دیوانی ممالک اناطولی را باو تفویض فرمود و زمام مهام دیوانی و عنان اختیار در ضبط اموال و جهات سلطانی بعهده
کفایت و درایت او موکول نمود و چون مشار الیه در سن شباب بود و در اوان مساعدت اسباب و عنایت و اشفاق سلطان متوجه
ترقی و تصاعد مراتب او در هر باب هرآینه در ترتیب و تمشیت او درین کار و این باب ملاحظه تضاعف مقدار و تالف اقدار او منظور نظر
التفات خداوندگار سلاطین روزگار شد که **بیت** درخت جوان زاید بر ور بباغ که در بزم گلشن فروزی چراغ بهستان چو شاخ جوان پروری
بوقت ثمر از رش برخوری حاصل تمام مهمات دیوان و تصحیح دفاتر و نسخ محاسبات ملک سلطان در جمیع ممالک بعهده آن دستور دانشور
رجوع شد و تمامی ارباب قلم و کتاب و اصحاب ارقام حساب ضبط و نسق مداخل مالی پادشاهی از کل ابواب در زیر دست ایشان معرر داشتیم
و جهت تحقیق احوال و اعمال تمامی عمال و متصدیان اشغال عمل ایشان را گماشتند و هر کدام در سر کار خود وضایف ضبط و نسق مظهور
میرسانند و هر روزه دیوان دفاتر اعمال و مجاری احوال را بسمع همایون معروض میدارند و هر امر و فرمان که در هر باب بمشافهه علیه مامور حکم دهند
و بمواجه صحبت یکشنبه بآن مجبوری شوند بدان موجب مقرر و محرر میدارند و بر هر سرکاری از مهمات خزانه عامره و سایر بیوتات امنا و نویسندگان
و حساب راست قلم مستقیم الحال می نگارند **مثنوی** دبیران فاضل عطارد منش چو کلک نگارنده در پرورش **قسم پنجم** در ذکر صاحبان
دیوان انشا احکام و مبادی تالیف مناشیر عالم انتظام از فضلای انام **داستان مظاهر انشا حکم و منشور شاه رامنشا**
چون در جمیع ازمان دولت خسروان جهان صاحبان دیوان انشا هر سلطان همیشه یکی از اعیان خواص و مقربان معهود می بوده و در تربیت
مالکان زمام اقلام در ابداع انشا مناشیر و احکام نزد سلاطین عظام بمنزله لسان فصیح البیان معد و دمیبوده اند هرآینه در

درقانون

درقانون منتظم این خاندان خلافت انتساب لایزال این منصب بایکی کابر اهل علم و کمال برجوع می شده که در صدد افاده معارف حکمت
نظام و در مقام تالیف کلام بلاغت انتظام می بوده اند که در پایه امارت و ایالت بانتهای عالی و بمراتب مناصب متعالی رسیده اند چنانچه
در اکثر ازمنه سلاطین این خاندان خصوصا خداوندگار سلاطین جهان همیشه یکی از اکابر اهل فضل و کمال یا یکی از ارباب حشمت و جلال
بتصدی این منصب متعین و برین مسند متمکن بوده اند زیرا که در بدایت جلوس همایون قاسم پاشا که در سلک اعالی ارباب دیوان
مخصوص باکرام و اعزاز بوده و هم باصناف فضل نفسانی از اشباه خود ممتاز برین منصب انشا و نشانجیکری تعیین یافته و در تاریخ
بست و نهم رمضان بمنصب وزارت دیوان ترقی و تمکن پذیرفته و بعد از و مسند مذکور بخلف الامراء و الاعالی سنان جلبی منسوب
گشته و بعد از و چون افتخار الاکابر و الاعالی قدوة ارباب المجد و المعالی احمد پاشای فناری که از سفر هندستان بملازمت
آشیان علیین مکان عاید شده بمسند طغرایی و نشانجیکری اختصاص یافته و بعد ازانکه ترقی بمراتب امارت و وزارت دیوان
اعلی نموده مسند مذکور بخلف الاماثل مستجمع المکارم و المعالی احمد جلبی مفوض و موجوع گشته و بعد از و چون پاشای مرحوم داود پاشای
ثانی میان بندگان سلطان جهت رسوخ و ثبات بر اقدام خدمات لایقه مستحق مناصب و مراتب فایقه شده بود و بواسطه جامعیت
اسباب فضایل و دلاوری شایسته هرگونه مساند علیه می نمود هرآینه در شهور **تسعمایه** منصب نشانجیکری و طغرایی را باو تفویض
فرمود و چون داود پاشا ازان رتبت بایالت و امارت کلی بولی و حکومت جوانی و سفاین مخصوص گشت و امر همایون نافذ شد
که یکی از اهل علم و عرفان و شخصی از بلغاء معانی و بیان ابرین مسند مقرر دارند چون از جمله افاضل علما و اماثل عرفا که لایزال بر شال
نشاء اقبال در ظلال افضال سلطان عمیم النوال مرعی بودند و مانند خواطر رحمانی اهل کمال در حریم ضمایر دانایان همیشه خود را ملحوظ خاطر
سلطان مرحمت پناه می بودند دران اوقات آن وحید افاضل زمانه و آن افضل فضلاء یگانه افتخار علما حقایق شعار اختیار عرفا مکرمت
آثار جامع افانین فضایل و ذوالشورى مالک ازمه کلام در مضمار سخن وری مختار الدوله العلیه جعفر جلبی طغرایی اعلی الله تعالی شانه معالیه
و قارن بالمجد و العلی ایامه و لیالیه که فی الواقع در جامعیت کمالات علمی و مکارم اخلاق باتفاق دانایان مسلم آفاق بود و در اسالیب
بلاغت و براعه یراعه فصاحت شعارش و کلک معارف امطارش انگشت نمای اصحاب حلم و حکم و مشار الیه بالبنان ارباب علم و علمت
و نتایج طبع نقاد و فواید ذهن وقادش که منشور بر صحایف اعصار و دهور و نمودار **و کتاب مسطور فی رق منشور** است و از لمعان معانی
بدیع و تابش الفاظ بلیغ گویا سطح فلک اثیر است که بزواهر نیرات متناثر و جواهر تابان کواکب متعاطر بر وفق **انا زینا السماء الدنیا بزینه**

الکواکب پیراسته بوضع سیاست ارتفاع نور و رشحات آمده کلک در انتظامش گوی بالمعات شهاب منیر است بر افق مبین کتاب کرام الکاتبین نمایان
و درخشان شده و موشحات قلاید فواید سر نظمی از فواید ارقام لطایف نظامش گویا قطرات سحاب نیسانست که از صدف دوات لوکان
البحر مدادا لکلمات در رشته نوک کلک بیانش درخشان گشته اذا اقو علی رق انامله اقر بالرق کتاب الانام له
درحین تصویر و تسطیر مناشیر بطغرای خورشید تباشیر و اسم سامی همایون منیر دست انامل نگارش گویا پنجه آفتابیست در عالم افروزی
و درحالت تحریر احکام جهان انتظام زاده قلم عمیم الافاده اش از سر رقم کثیر الحکم جهت نظام مصالح عالم هیکلی روحانیست در حرکت اندوزی
و یا خود تعویذیست در حصول امانی بوفور سعادت و فیروزی مت گردد دل تمنی از اضطرار ساکن چون در تحرک آید کلک تو در انامل
لاجرم سلطان فضیلت پرور این پادشاه دانشور جهت زیب و زینت دیوان اعلی و آرایش بارگاه معلی خطوط انامل غرایب نگارش
و امتدادات اصابع و اقلام بدایع آثارش را مصدر احکام عدل و داد و مسطر کتاب مبین نصفت و جهان آرایی فرموده و در صدر
مسند زنجیلی و طغرادی او را هم طغرای غرای شاهی بر مراتب اعزاز و اعظام مولی ساخته و شان فضایل و معالی او را یمانی
افاضل روزگار بدست تربیت مقرر و معلی فراخته و بلواحظ انظار عنایات خسروانه و الطاف علیه پادشاهانه جانب او را به مزید انعام
ملحوظ و بجمال اکرام محظوظ داشته تا رتبت انظار انتظار روزگار و مقصود دیده اولی الابصار آمده چنانچه در مدارج فضایل و معالی
و شیونات کمالی بذروه مرتبت عالی رسیده بهمان نسبت در رتبت جاه و جلال باقصی رتبت مطلوب و منتهای کمال رسید لمولفه
در ظل پادشاه افاضل پناه دهر باد انهال جاه تو دایم در ازدیاد آثار فضل تو چو قرین سعادت است فضلت فزون و منزلت باد مستزاد
قسم ششم در ذکر اصناف غلامان خاص و بندگان ذوی الاختصاص سلطانی و این گروه دو صنف اند صنف اول جمعی از خواص
خدام و مقربان که در پایه سریر اعلی بسپهسالاری گروهی مخصوص منصوب اند و بضبط جهات و خدمات خاصه پادشاهی منسوب اند
داستان خواص درگه شاه صاحبان مسانید درگاه چون حضرت مالک الملک تعالی شانه اعظم سلاطین این خاندان
منیع الارکان آل عثمانی را از میامن مجاهده فی سبیل الله و از برکت عدل و انصاف برعایا و خیل و سپاه باعلای مدارج حشمت خسروی
و علو جاه رسانیده و پایه قصر اقتدارشان را بر ذروه معارج سریر فرماندهی مستعلی بر بامات مهر و ماه گردانیده و در تمامی مساکن و بلاد
اهل اسلام این قدر ابهت و احتشام هیچ فردی از سلاطین دوره اسلام را میسر نشده و از روی بسطت و معموری ملک و سعت مملکت
و وسعت حوزه سلطنت و کثرت افراد اجناد و اصناف سپاهی و سایر لوازم جامعیت در مملکت گشایی و پادشاهی اعظم سلاطین روی زمین اند

وجهت غلو

وجهت غلو و ازدحام طوایف ایام بر بارگاه معدلت انتظام ایشان در روزهای بار و مجامع دیوان و هم از حیثیت حسن ترتیب و نظام منان
خواص ملازمان و ارکان بنوعی قوانین منتظم نهاده و ابواب مرحمت و عطا و درهای اشفاق و وفا بر رخسار آرزوی بندگان خود گشاده اند
که تفاصیل آن نعوت و اوصاف محیر عقول اهل استبصار است و ارباب اعتبار را بسط تفاصیل آن محمول بر اسراف در اطراء و مدایح و اغراق بر مستور
معهود اهل روزگار مت زبان تیز قلم قاصر است در وصفش که صرح تو بیرون ز حد امکان است لیکن انموذج و نمودار از اوضاع
آن مجمع بارگاه و کریاس و مجلی از شرح و بیان آن انجمن ذلک یوم مجموع له الناس در ذیل این کتاب اخبار ایراد میرود که کار دانایان هوشمند
و متحدسان سعادتمند سایر لواحق حشمت و شکوه اسباب عظمت آن بارگاه را برین نمودار قیاس توانند نمود و در قضیه رجحان این خاندان
سلیمان احتشام بر سایر خسروان زمان مجال ریبت و التباس نباید بود زیرا که از کار آگهان جهاندیده بمشاهده و عیان محقق گشته
و گروهی از سیاحان ممالک را از تتبع و استقرا این معانی مصدق شده که در ایام اعیاد و جمعات و روزهای دادخواهی ارباب حاجات
فضای گردون آسای کریاس سلطان سلاطین جهان سلطان بایزید خان ایده الله المستعان با وجود انحصار بر بندگان خاص و مقربان
چون ملحوظ دیده بصیرت و نظر اعتبار گردد و آن انبوهی و ازدحام بی اندازه و شمار که مطمح انظار اولو الابصار شود گویا چو هم فضای آن
آن مجمع اهل سعادت و اقبال بحریست ذخار که امواج آن همی صفوف و صفوف سپهسالاران و مجاهدان روزگار زرارت و قطرات
امطار آن همه عقود شمار ترتیب شهسواران روزگار رحیب راست ~~و قطرات آن همه عقود شمار شهسواران روز جنگ و مکارت~~ فاما با وجود
آنچنان مزاحمت و انبوهی از صنوف صفوف سران سپاه و با آن همه جمعیت طوایف مختلف از ملوک و حکام عالی جاه بواسطه قوانین منتظم عثمانی
همواره بر مثال عقد ثریا در غایت انتظام و التیام اند و بر اسلوب ثواقب عوالم آلهی در نهایت حکمت و مصلحت بدیع النظام اند عت
هو الملک تجلی بیطا قبل وقتها سیجد ملوک فوقها و قبا بها تصادم تیجان الملوک ببابه و یکثر فی یوم السلام ازدحامها
والحق این قوانین سلطنت روز افزون و آداب و اسالیب سپهداری خدام این بارگاه همایون سزاوار آنست که خسروان جهان انتهاج
آن مسلک صواب را قدوه و پیشوای همت عالی خود سازند و در طور جهان گشایی و مملکت داری همان اسلوب را میان خیل و سپاه خود رواج اندازند
و در حین اعلاء اعلام احتشام و ارتقاء لوای اسلام بامر جهاد و غزای کفار و توسیع حوزه شریعت و ملت مختار رایات گیتی ستانی و آیات
مسلمانی را بر سنت عادله و عادات کامله ایشان برافرازند مت نظم العدا بفضلهم لظهوره کرما وقد خصوا علی اخفایه
و چنانچه در گنجینه سابقه و در مجلد اخبار سالفه و آثار شایقه خداوندگار جنت مکان و والد السعید سلطان زمان ذکر اوصاف و عنوان اصناف

عساکر وجنود این خاندان مذکور شد اکنون چون ذکر اشخاص ارکان دولت وخواص که در بارگاه خلافت ممتاز بعز اختصاص اند ومعود
جون نشاه سعادت ملازم آستان اخلاص اند ایراد میرود وبتحریر تعداد امرا وحکام عظام که در ایام غزا وجهاد وصاحبان سنجقها
واعلام اند واکثر اوقات متعین بضبط ممالک وبلاد اسلام اند وسایر عظما جنود ومبارزان متعین درمیان وفود معارک معهود زیاده
از حد تعداد اند وبیرون از ضابطه حساب اعداد هرآینه ذکر سپهسالاران اصناف بندگان درگاه تالی ذکر ارکان دیوان اعلی نمودن مناسب
نمود وبرنهج ذکر ایشان برنسق ایام قیام آن بندگان خاص در بارگاه اختصاص لازم بود القصه وضع معهود این بارگاه
خلافت در ایام تهانی ومجامع بسط معدلت ورافت آنست که این فرقه از بندگان ملازم درگاه عالی در کنف ایالت سردار وسپهسالار
خود در وقت ملازمت حاضر آیند وهرکدام از آن رؤس وپیشوایان خواص در محلی از زمین ویسار سریر اعلی براقدام خدمت ایستادگی
نمایند اما اصحاب یمین که در ایام دیوان معین اند واوضاع وهیئات ایشان هریک بنوعی متعین سه طایفه اند یکی سپاه ینکیچری
دوم عسکر سپاهی اغلانی سیوم لشکر علوفجیان وهرکدام ازین جماعت را سپهسالاری وبحسب اکثری عدد معین ومقداری است

ذکر سپهسالار ینکیچری از زمره خواص بندگان سلطان مجاهدان واز جمله مقبولان نظر کیمیا اثر خداوندگار جهان

چون سپهسالار اعظم مظهر محامد اخلاق وشیم مقبول الحضرة السلطانیه مقرب الدولة الخاقانیه یونس آقا که از مبادی ایام صبا واوایل
نشو ونما پروانه وار برحول شمع فروزان خلافت لایزال جولان مینمود وبخدمات فایقه وعبودیات لایقه رایقه خود را مقبول مجلس همیون
نموده وهمیشه بابداء بواعث قابلیت ودواعی تربیت ترقی را بمعارج قربت منزلت ومترقی میبود وبر معارج مراتب علیه دربارگاه
اقبال پناه تصاعد مینمود تا آنکه در مسلک ترقیات بمرتبه درگاه سالاری وحاجب الحجابی عز اختصاص پذیرفت وبقدم اخلاص وصدق
باقتضای روز فزون تحسین واحسان بلند نامی میان خواص یافت مص صدف از ابر کرم سخا بیند ابر نیز از صدف وفا بیند
ابر مرج از کرم نثار کند صدفش در شاهوار کند ودر آن رتبت بوسیله قبول خدمت وعلو همت مستحق مزید تربیت
وسزاوار ازدیاد جاه ومکنت گشت ودر شهور سنه اثنی عشر وتسعمایه بمنصب سپهسالاری لشکر فیروز منظر از عساکر قیصری اعنی سپاه
موسوف بینکیچری ترقی نمود ودر ضبط ونسق آن گروه بشیوه مکارم اخلاق ومراعات قوانین سلطنت ویساق بنوعی مرعی فرمود
که مستحق طباع سپاهی ولشکری ومحبوب قلوب صنادید ونظام ینکیچری شد مص شربت خاص خورد وخلعت خاص یافت از قرب شاه اخلاص
برسرش شه فکند سایه خویش آسمان دید زیر پایه خویش وتمثالی از خدمات مقبول که در نظر عالی سلطان در اوان صبا

سن وجوانی

سن وجوانی او در ای برمزید توجه خاطر همایون تربیت وعنایت روزافزون افتاد آنکه در زمان که سپهسالار مشار الیه هنوز از خواص خدام مجلس عالی
بود وپاشای اعظم مصطفی پاشا وزیر در حالت اتمام عمارت مدرسه وخانقاه وجامع خود سلطان را ضیافت دعوت فرمود وتمام نزدیکان وخواص
سلطان در آن حالت دخول در رکاب همایون بودند وهمگی مقربان برسر قدم ملازمت خدمت محفل سلطانی مینمودند وزیر مشار الیه در حین قدوم ونزول
سلطان برساحت آن ابواب البر در آن عرصه که مواطی اقدام توسن خوش خرام سلطان بود از زر سرخ مغربی واز اقمشه گوناگون نثار پاشیده کرده
پیشکشها ونفایس بسیار جهة پای انداز بجز مقدم خداوندگار پیش آورده وبدستور معهود در نظر همگی مقربان وحاضران مجلس آن نثارها وچپاول را
بطریق خوان یغما تاراج آغاز کردند لاجرم ملازمان صحبت وبندگان قایم الخدمه روی بآنها نقود واجناس آورده اند اما یونس آقای مشار الیه
که در مقابل نظر سلطان ایستاده بودند در سلک خدمتکاری پادشاه طریقت قوم اهل الله که رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله است در
مطمح نظر همت خود نهاده بود وبرمثال سرو آزاد از سر قدم ساخته از پیش نظر سلطان بسکینه تمام از جای خود نجنبید وسر وسرافراز خود در از
برابر منظر خداوندگار خود بطمع زر وسیم که برخاک افتاده بود منحرف ومنعطف نگردانید بیت غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است لاجرم سلطان را در این ملاحظه صورت استغنا وعلو همت وثبات قدم او بر جاده خدمت بغایت مستحسن نمود
وبعد از استخبار واستیعاد از بی التفاتی مشار الیه بآن گونه بضاعتهای فریبنده واحتظاظ با متعه کساد یونس بیک در صدد جواب باین کلام
صواب اقدام نموده که بنده خدمتکار را خزینه بی اندازه گنجینه رضا وخشنودی خاطر سلطان کامکار است ودر حضور ونظر خداوندگار خود التفات بغیر
از ذات سلطان نمودن عدول آداب واسلوب بندگان خاصه خداوندگار است مص زر ودرم بنماند نظر به دارم که شه بماند وزر را بسی بقا نبود
رضای شاه والا ما را صد قدر بود که بس فلکند بزرگان بهاز شاه نبود ونمودار دیگر از محامد اعمال ومحاسن خصال وآثار جلادت ومردانگی
ونشانه چابکدستی وفرزانگی مشار الیه آنکه در بعضی اوقات شکار وصید سلطان که با خواص ومقربان خود بصید افکنی بوده ودر عین صیدگاه
سلطان سواره شکاری چند را تعاقب مینمود ناگاه در طریق نشیبی بغایت تند وهولناک یکران جهان نورد را چون سیل کهسار از بالای بلندی
بجانب پستی بسیار تند میراند واز غایت سیر مسابقت واز شدت توجه برمی وسبق در صید افکنی ناگاه قوایم سمند تند رفتار سلطان از توسنی در راه خاک ده
ودر چنان تیزی وتندی اسب وسوار اسب در زیر ران قیصر بهرام شکار سکندر خورده وخداوندگار را از پشت سمند برق رفتار چون امطار ابر بهار
بمقام انحدار آورده درین حال یونس بیک که از حضار آن محل بوده بیکبار از سر اسب خود چالاکانه فرو جسته وسلطان را هنوز بروی زمین نرسیده
از سواد ربوده واز سر بر زین وتخت روان بی تمکین از روی دست اختطاف نموده بنوعی که مطلق فاصله میان عثره وپای لغزبار کی سلطان

مجال تماسک عنان است سبک رفتار نماند
صح

و تعهد و حفاظ یونس آقا در ان آن بهیچ قدر از زمان میان در نیامده و ذات همایون از آن افتادکی آزاری بجوارح و اعضای شریفه لاحق نشده آن گه سلطان از این نوع جابکسواری و چالاکی و طرز جانسپاری و بی باکی و آن قدر قوت بازوی خدمتکاری و آن هوشمندی در سپاهیکری و سواری که بغایت خوش افتاد و بخشش فهد علیه او را بعنایتهای پادشاهانه وعده داد از آنکه بآن یک اقدام مردانه بر قدر قدرت جلادت و مقدار قوت طالع ور و مندی آن سعادت متحد یکشده و شایستگی تربیتهای بزرگ او منظور گشته بعد از ملاحظه این معقوله حرکات پسندیده و مشاهده ملکات و اخلاق حمیده یوماً فیوماً او را بلوازم قبول خدمات و توالی صنوف عنایات بمراتب بلند و مناصب ارجمند مترقی گردانید تا این مرتبه که با وجود حداثت سن و رعونت غصن او را بسپهسالاری ده هزار لشکر نکیجری رسانید ع کار تو از آنجا که نظر داشتی برتر از آن شد که تو پنداشتی

تا شوی از جمله عالم عزیز جهد تو می باید و توفیق نیز

ذکر سپهسالاری سپاهی اغلانی

از جمله اصحاب یمین میان بندگان سلطان السلاطین کروه پرشکوه سپاهی زادهای قدیم اند و سالار و پیشوای ایشان یکی از اعاظم خواص و مقربان خداوندگار کریم و الاان حون از میامن بندگان جان افشان و از زمره تربیت یافتهای نظر عنایت و مرحمت سلطانی که از روی حسن شمایل و محمدت خصایل از اشباه و اقران ممتازست و بمزید اهتمام خاطر همایون مفتخر و سرافرازست افتخار الخواص و المقربین زبدة الغزاة و المجاهدین مقبول الحضرة العلیه فخر الدولة الشریفه سنان آقا بود که بوسیله نیکوبندگی و خدمتکاری و بتقدیم لوازم عبودیت و جانسپاری خود را در معرض انوار الطاف و اعطاف پادشاهانه گنجانیده و بذرایع شمایل کریمه و اخلاق عظیمه خود را برتبت عزت قبول خاطر همایون رسانیده الکنون بسپهسالاری و سرخیلی جماعت سپاهی اغلانی که بملک اعقاب مبارزان دین و اخلاف دلاوران روز معرکه و کین اند مقرر و منصوبست و بمداراتی و یکتا منشی و ضبط و نسق مطالب این گروه لشکر سعادت منظر که در اکثر موازی نوکری باشند قیام نموده بمحاسن صفات و ملایمت ملکات مخصوص منسوبست دراز نکنم در این نامه نو سخن که هرچه خواهم گفتن هزار چندانی

ذکر سپهسالار علوفجیان

از فریق سپاه موفق دین و از زمره و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین که بجماعت علوفجیان معروفند و آن جمعی از مبارزانند که وجه ارزاق ایشان بعلوفه میاومه و مشاهره مقرونست و بر سبیل التزام امارت و تصدی ضبط و نسق این طایفه [illegible] بهر کس از بندگان معتمد درگاه ملایک پناه مفوضست و چون افتخار الاماجد و الاعالی حاوی انواع المکارم و المعالی حایز فضیلت علم و دانشوری جامع فنون مبارزت و دلاوری جمال بیک برحسب اقتضا اسمی و رسمی بمحاسن دینی و کمالات موسومست و در اعمال آلات حدیده و اعمال مبارزانه و در مضمار جوانمردان یگانه بمجموع سرافراز خود وحید سواران رومست و در کارهای سپاهیگری و کارفرمایی رمح و شمشیر سرتیر دلاوران درگاه حشمت رسومست و با وجود حظ وافی از علوم دینی و دوام توجه با کتساب

معارف

معارف یقینی بارتکاب اعمال صالحات اتقیا و سلوک طرق اهل حق و هدی در سلک شابٌ نشأ فی عبادة الله است و در روز الحجام ملاحم و حروب و امتیاز غالب و مغلوب در جابکسواری میان مردان میدان بر مثال سهم السعادة مسلم خیل و سپاهست

و همچنین فخر الاعیان و الاعالی ذو فخر المفاخر و المعالی اعتماد الدولة السلطانیه سلیمان بیک که بسبب مکرمات و حسن فضایل و محمدت قبول خاطر سلطان سعادت شمایل بسپهسالاری سپاه مبارزان که موسوم و معروف بعلوفجیان اند متعین و منقرر شده اند و سر دو ایشان در استقامت و جانسپاری ملایم مزاج سلطان و در موقع قبول خاطر همکنان می بودند بضبط انجام مهام آن گروه سپاه ایام التجام که در اکثر اوقات نوکری باشند که معنی قیام مینمودند و سر روزه در کمال استحقاق مرحمت و ترقی بر مراتب عالی مناصب می بودند و این نکته که الفا مینمودند

نظم

تهدت بمر صاد لکل فضیلة فلا رتبة الا الیک مصیرها

و اما اصحاب یسار از خواص بندگان بارگاه خداوندگار در روز دیوان و روز بار بر یسار تخت عالمدار ایستاده اند و سر و جان و خان و مان خود را بر سر راه ولی نعمت خود نهاده اند که فرقه نظم آثار زند و سه طایفه از آنان حضرت مبارز و خواص بندگان درگاه باین طرف رایت خلافت و بر این ضلع سپهر معدلت و نصفت مقررند اول سلاحداران دوم غریب الیکدیان سیم چاوشان

ذکر سپهسالاران سپاه سلاحداران

بعد از استقرار تمام در قابلیت بندگان و خدام و استیفا نظر در لیاقت و شایستگی تربیت تقدم و سالاری سلاح داران بهرام مقام دو مظهر تجلد و سپهداری و دو صفدر میدان مجاهده و سالاری صاحبان مکارم ملکات و محاسن نعوت و صفات و قاسم آقا مشمول انظار التفات پادشاهانه و مقبول خطاب عاطفت خسروانه بودند و نواب همایون از مجاری احوال ایشان سزاواری نظم و نسق سپهداری نموده و بران جماعت که اکثر موازی امداد ایشان را بر گماشتند و همگی سلاحداران از مبایعت و متابعت ایشان مامور داشتند

ذکر سپهسالاران جوانان غریب الیکدی

جون از خدام قدیم و بندگان حمیم سلطان که بتقدیم مقدمات در خدمت ایلغ و تعمیم عزیمت اقدام عبودیات فایق عمدة الاعاظم و الاماثل صاحب مکارم الشمایل عماد الدولة اعتضاد الملة قایق بیک و محمود بیک گوی مسابقت از اقران ربوده بودند و در حین سرافرازی بخدمت خاص خداوندگاری در مقام اخلاص و جانسپاری بیکبود ... ند و رعایت محکومان خود که همگی غریبان دیار و اوطان و مهجوران اهل و قرابت و اخوانند طرق غریب نوازی و غمگساری بجای می آرند و سر آوارگان را از مساکن و مواطن در مراحم و اشفاق سلطانی محظوظ و امیدوار میدارند و بمکارم اخلاق میان آشنا و بیگانه سر دو یگانه روزگارند و در طرق سپاهیگری و جلادت در میدان سعادت سر دو پیشوای جوانمردان در روزگارند

نظم

دولت آنرا تربیت کاری فلک این را بعبودیت داری

ذکر سپهسالاری جماعت چاوشان

جون همواره ضبط ونسق صفوف وکتایب سپاه وانتظام قوانین دواوین ارکان عالی جاه وتبلیغ احکام خجسته سلطانی باطراف بلاد وانجاح
مهمات معطله وقضایای مشکله عموم عباد بعهده وروانی واهتمام جناب عنایت جاه وشأن که موسوم‌اند برمثال شیران فر وشانند وعلی الدوام ازین طایفه دو سپه گرد
جهت ملازمت بارگاه حشمت دستگاه مقررست ویکی از خواص خدام معتمد بسپهسالاری ایشان محترم ومعتبر والآن جون اعتضاد الاماثل والاعاظم
حایز اصناف المحامد والمکارم اعتماد الدولة السلطانیه که در طور خودمندی ومردم داری از اهل دولت ممتازست وبجلایل
الطاف وعاطفت سلطانی سرافراز بمقدم وسپهسالاری این فرقه خدمتکار آن آستان خلافت مکان منتسب است واز وفور قابلیت هنوز
مزید تربیت وترقیات مراتب را مترقب است **نظم** برکشد جو مرغ بال کشای تا کند بر در سلیمان جای **واما** خدام وخواص درون
حیل خانه همایون وسالاران خدم حریم حرم بهشتی شیون هم دو فرقه عظیم الشأن اند وهمگی اقبال مثال مجاور وملازم بارگاه قدسی آشیان
فرقهٔ اول که همگی عظماء بندگان درگاه ودولتخانه خاص اند ودر ایام باز ودر مجمع خدام حشمت شعار بتربیت مراتب ومناصب ثابت
قدم بمقام بندگی واختصاص اقدم ایشان امیر علم عالم آرا است ودیگر دو حاجب الحجاب است دیگر امیر آخور خیول وجیاد وطوایل اسعاد
دیگر جاشنی گیر مطعومات سلطانیست دیگر امیرشکاران که بجوارح ارکان هم پرنده اند بتربیت تصرف واعتبار جانوران صیاد در ایام شکار دیگر سالار
ومقدم حاجبان وچابکان است **ذکر امیر علم سلطانی** جون مقتضای قانون سعادت شیون این خاندان آل عثمان که در لوازم احتشام
ودر مراسم تربیت ممالک وخدام بالتمام مطابق سنن سنیه نبویه است وهمگی مستدعی رونق ورواج آیین ملت مصطفویست زیرا که همیشه
استقامت رایت سطوت وشوکت ایشان مبتنی بر اعلای اعلام ایمانست وبسط لوای عدل واحسان ایشان جهت استظلال مفارق جماهیر
عالمیانست سر آینه تعیین علمداری رایات همایون اقتدا نموده اند بمنطوق آن حدیث که در فتح خیبر تصریح فرموده اند که **لأعطين الراية غدا**
من يحبه الله ورسوله ومصداق ومظهر این وعده حق در روزی که قلعه خیبر را گشاده حضرت سرور اولیا علی مرتضی کرم الله وجهه
افتاده است لاجرم فیما بین مقبولان خدام درگاه ودر خواص ومقربان عالی جاه طریقه اقتدا باطوار مرتضوی واهتدا بلوامع ذو الفقار
علوی از مسالک اخلاق واعمال واز شیوه مکارم خصال زبدة الخواص والمقربین اعتضاد الغزاة والمجاهدین مقرب الدولة مختار
الحضرة ناصب اعلام الاقبال صاحب اذیال الجلال باعلاء الویة الاقبال مسیح بیک ملحوظ نظر حقیقت بین سلطان شده وپرتو تجیب [?]
سلطان که ظل وتمثال محبت خدا ورسول است از ناصیه اقبال او مشهود واعیان گشته ومنصب علمداری ووقایت رایت نصرت آیت باو مفوض
ومرجوع شده وجمعی کثیر از مستحفظان وکارکنان طبل خانه همایون در تحت لوای امر ونهی او تابع واو متبوع گشته ومقدم جمیع خواص مقربان

که در ابواب

که در ابواب حصه دولتخانه سلطان قیام مینمایند باو مخصوصست ودر ایام مجاهده ومحاربه با اعدای دین ودولت اعلام عالم آرای خلافت
بدست رایت فراز او مفوض وموصول است **بیت** بسيرة العلياء والمجد منزلها بصاحب شخصها ظله وكبرياؤه **بیت**
هر کجا رایت تو روی آورد نصرت وفتح همعنان باشد **ذکر حاجب الحجاب بارگاه سلاطین مآب** هر چند حمایت
حمای حمیت خلافت وسلطانی ووقایت نهانخانه پادشاهانه جهت حفظ اسرار نهانی از نصب وتعیین حجاب فراست مآب متوقع
ومرصود است واز اعاظم خدام بهرام احتشام در ابواب پادشاهان عظام منتظر ومشهود است ولهذا جهت حضرت سلطان انبیا
که پادشاه دین ودنیا بود علیه من الصلوات والسلام اتمها واجلاها با وجود ابطال عادات جبابره ونفی قواعد احتشام ومنع
اکاسره وقیاصره در قانون تعیین حجاب وبعد از نزول آیت حجاب جهت محافظت ابواب ممالک ملایک انتساب از بارگاه رب
الارباب تا ناگاه حاجب الحجاب ما تحکم ونهیکم **لا تدخلوا بيوت النبي حتى يؤذن لكم** نازل شد وهر کدام از خلفای راشدین هم بآن اسلوب
وآداب در حفظ ابواب خلافت خود بنصب نواب ونواب عامل گشته **بیت** هست سلطان بجای دل بجهان
حاجب دل بود همیشه لسان حاجب شه زبان حال ویست حامی حشمت وجلال ویست سر آینه سلطان سلاطین
مداخل ومخارج م
زمان بنابر مراعات سنت اصول این خاندان خلافت آشیان بر طبق سنت نبویه بر ابواب سلاطین مآب دو بیست کس از حجاب بتقدیر
ابواب نصب وتعیین نموده وسپهسالاری وسرداری این گروه را بدو کس از اقرب مقربان وانسب بندگان تفویض فرموده ومقالید
ابواب سلطنت را بدست کلید آسای ایشان موکول نموده وجهت اجرای اوامر ونواهی وامضای احکام وفرامین پادشاهی
دو جوانمرد جهان بخت بختیار وو مختار الطاف شفقت خداوندگار اعتضاد الحضرة السنیه اعتماد الدولة البهیه خسرو بیک که با وجود
رابطه بندگی وبنده زادگی سلطان بنوعت حافدی ودختر زادگی آن خداوندگار شاهان جهان مباهی ومفاخرست ومصطفی بیک
که در طور خدمتکاری آستان دولت مظهر مکارم ومفاخرست سر آینه ایشان را بمنصب حاجب الحجابی یمین وشمال ابواب علیه منصوب
گردانید وهر یک را بیک جهة میمنه ومیسره از پیشگاه سریر خلافت وجلال منسوب فرموده وبحسب قانون معهود آن گروه بوابان
وحاجبان در اطراف راست وچپ در حکم واطاعت این دو معتمد دولت در آورده ومفتاح گشاد معضلات در دولتخانه
همایون را بدیشان تفویض کرده **بیت** شه بر آنکه که سایه اندازد سر باوج فلک بر افرازد **ذکر امیر آخور خیول**
وجیاد سلطان اهل غزا وجهاد جون سلطان سلیمان مکان را اول امری که اهم واوجب مهمات در تهیه اسباب جهاد است

زمرهٔ خیول مسومه و اسبان وزین از قسم صافنات جیاد است چه اکثر شاهسواران میدان مجاهده فی سبیل الله و بیشتر سابقان مضمار جلادت در رفع مشرکان
گمراه افمن اتخذ الهه هواه خصوصا خواص بندگان و خدم بارگاه اسلام پناه بر اسبان خاصهٔ سلطان که بمقام رزم آزمایی و جانفدایی در آیند و
و سهام غنایم و سبایا را همگی سواران میدان مجاهده باعتبار اسب و مرد تقسیم فرمایند لاجرم سلطان نبی سیرت را سلیمان وار محبت خیول و جیاد زیاده
رغبت توجه بنا برای افراد اجناد اهتمام بر حسب امر واجب الانقیاد واعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخیل طوایل اسبان بادپای همواره
مرتب فرموده و سرکوبهٔ افراس تازی و تتاری را جهت مصلحت ایام اقتحام که سالهای بسیار آزموده در سلک خیول سبیل مثال مربوط نموده بیت

فراخ گام چو اندیشه دوربین چو طمع / نظر شتاب چو شبگیر تخت بی جویبار
سوی نشیب چو قطرهٔ شتابان در نوروز / سوی بلندی تازان چو ابر در آذار
بحرش عنانی بر آب در گذر چو حباب / بگرم تازی چو آتش برون جهان چو شرار

و چون ضبط و نسق خیل خانهٔ سلطان مجاهدان و وقایت و حمایت میرآخوران و سرکاران و محافظان و سایسان و رایضان و جملهٔ عملهٔ این کارخانهٔ معظم شاهان جهان در جمیع دول و در هر محل که نهضت سپاه شاهی بر ستیاره را اسبان باد بصحابت بیکی از اعاظم معتمدان و خردمندترین بندگان و بخردان فرمایند و در میان بندگان مقبول و جوانان هوشمند معقول و فهیم بین خواص خوانم خبیر از دقایق سیاست و وفور ادراک و حدس در فطنت چون عمدة اعاظم و اعالی صاحب اصناف مکارم و معالی فارس میدان جلادت و فراهمی جاری ابواب اقدام و مردانگی معتمد السلطنه و مؤتمن الحضرة السنیه محمود بیگ چون با وجود تخلق بخلق کریم محمودی در مقام بندگی و بنده زادگی قبول و قربت ابایی یافته بود و لوامع خردمندی و دولت از غرهٔ قابلیتش چون سفیدی نواصی اسبان غر المحجل عنان مسیر منصب میرآخوری را باستقلال بوی ارزانی فرموده و موازی از صنادید عظام و سپاهیان مقدام و سایر محافظان و متصدیان امور طوایل را باطاعت و فرمانبرداری او مقرر نموده و وفق منصب مذکور شایستهٔ آن جوان مقبل سیما سعادتمند بود و این عنایت سلطانی بر ازدیاد مراتب جاه و حصول مرادات و امانی در سلک اشارت حدیث با بشارت الخیل معقود فی نواصیها الخیر الی یوم القیامه دلیلی واضح است و میمنت تصدی این منصب مبارک آثار بر انجاح مطالب و اوطار آن مظهر مجاهد اطوار امارتی لایحست لمؤلفه

اسب شاه هست چون مبارک پی / در مطالب کند منازل طی
خیلش بخت را نمونه بود / رابخش خیل خیر چگونه بود
تا شود پایگاهش از تو بلند / دستگاهش بده بسم سمند

ذکر چاشنی گیر سلطان مجاهدان و ضابطهٔ مایده و خوان اطعام و احسان

چون خداوندگار نبی اخلاق در مسلک اطعام و انفاق مظهر خطاب مستطاب یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحا است و مایدهٔ اشفاق بی کرانش در بسیط ربع مسکون بسط افضالست و بهترین طرق انفاع و انفاق اطعام جایعان و اشباع اطماع طامعان و مجاعت طامعان است و ملایم ترین اصناف تعیش اقناع بطعام ضرورت و امتناع

ازافراط

سر کردن نوع وصف این بدعتی تفصیلی نصب

از افراط اکل و اسراف شرب بمشتهای نفس مغرور خصوصا بیشتر ترغیب بنشر خوان خسروانی و تعظیم و توسیع مایدهٔ نعمت سلطانی و فضیلت بسط بساط احسان و رتبت تعمیم و تقسیم نوال از کنایات آیات کریمه در باب اطعام سلیمانی از منطوق آیهٔ فرقانی وجفان کالجواب وقدور راسیات مفهوم ارباب درایات گشته و قناعت در مأکول خاص حضرت سلیمان علیه السلام الرحمان بقدر کسب دست خود معنعن بنقول ثقات و معنون بصحت روایات رواة شده لمؤلفه

ز خوان عام اطعام سلیمان / طیور و وحش میخوردی و انسان
قلیل الاکل و اطعامش از آن بود / که حق یُطعِم و لا یُطعَم بود

سرانه سلطان سلیمان نوال و خسرو ارباب احتشام و اجلال جهة نسق و ضبط خوان طعام و ادام و مراقبت حفظ مایدهٔ مأکولات خاص و عام یکی از اخص خواص خدام و اعقل و اکمل از مخصوصان بارگاه جمشید احتشام را که بوفور امانت و کیاست و فطانت و بوثوق و تعویل در لوازم ریاست و دیانت اتصاف و اتسام داشته باشند بقانون معهود سلاطین پیشین بمنصب چاشنی گیری داعیهٔ نصب و تعیین فرموده و چون در تاریخ تسعمائه فیما بین بندگان خاص و محرمان همه اختصاص لایزال انوار رشد و اقبال و آثار استقامت در جمیع اقوال و افعال از صفایح محامد خصال و از لوایح محاسن اعمال جناب دولتمآب افتخار الاماجد و الاعالی الموصوف بصنوف المکارم و المعالی اعتماد الدوله السلطانیه مقرب الحضرة الخسروانیه اویس بیگ چاشنی گیر باشی بر منظر نظر همایون هویدا گشت و با وجود رابطهٔ خدمتکاری و بندگی موروثی با آستان سلطان مجاهدان انتساب نسب اموی او با عاظم ملوک ایرانی خصوصا سلاطین برانی منتهی و بحکام عظام ممالک اعجام منتمی بود و بحسن شمایل و شمول فضایل از تمامی امثال خود ممتاز و از روی کمال تحدس و ادراک معارف بعوارف نفسانی سرافرازی نموده نظم

گهی وقت هنر در مقام تیغ و قلم / چو آفتاب و عطارد مبارز است و دبیر

لاجرم بجهة تقدیم مراسم خدمات لایقه و اهتمام بعبودیات فایقه منصب چاشنی گیری خاصهٔ سلطانی را بالمشار الیه ارزانی داشت و از روی وثوق و اعتماد تمام نظر فراست و دیدهٔ مراقبت و دواست اورا الحفظ و اقدام مأکول و طعام خاصهٔ سلطانی در اوقات معین لیالی و ایام گماشت و الحق در مدت تصدی این منصب خطیر استحقاق خود در اجتماع مراتب علیه از امارت و ایالت و تعهد معظمات امور جلالت و بسالت بمحلای ظهور رسانید و یوما فیوما آثار عنایات سلطانی را بیشتر و بهتر متوجه اعلای شأن و ارتقاء رتبت و مکان خود گردانید چون بحسب فطرت جبلی و استعداد ازلی مقبول نظر مهر تأثیر سلطان دین است بلا محجوب قلوب ارباب حق و یقین یقین که در نشأهٔ اولی و اخری بسعادت تمامی انتها احق و احری خواهد بود و ترقی مدارج سعادات دین و دنیا خواهد نمود نظم

تدرب تدرج للمعالی تصاعدا / ولا تخش عن دنیا انی لمتاعب

ذکر جماعت امیر شکاران سلطان

چون اعظم آیین خسروان جام و مرغوب ترین نزهات نوشیروانان عرب و عجم ترتیب مقدمات اسباب صید و شکار است جهت انتفاع از طیبات ارزاق با وجود انشراح خواطر در مطارحهای برای و بحار و مع ذلک بمقتضای نصوص کتاب و حدیث اباحت و توسع در اصطیاد بر وجه

مشروع معتاد بروایات ثقات متواتر و معلوم است و استحباب و استحسان آن امر ضبط از مقتضیات صنوف امر فاذا حللتم فاصطادوا
ماخوذ و مفهوم است و هرچند سلاطین با احتشام را اکثر میل خاطر و اهتمام تمام بانتظام این شیوه در هر مقام می باشد فاما سلطان مجاهدان
بنابر مهارت و حذاقت که در علم ری و سبق دارند همواره مزید توجهی در امر صید بظهور می آرند و از هر صنف شکاری از بحری و بری و از جانوران
دونده و پرنده که در صحاری و جبال و در انهار و بحار ممالک سلطانی اتفاق افتاده است از سایر ممالک عالم اتم و بحسب کیفیت و کمیت زیاده است
بوجوه هرکدام از اصناف شکار که ضبط و نسق آن بافرادی اعداد منتهی میگردد حاکم و سپهسالاری معین نموده اند و در مصاید بر و بحر هر صنف
شکاری را سرکاری و حاکم و ضابطی معین فرموده اند لمؤلفه
شهباز لطف شاه چو پرواز میکند … جشم عنایتی بهمه بازی میکند
اولا بحسب شرف و عزت میان جانوران شکاری که بقبول نظر سلاطین سرفرازست چون اقدم جمیع جوارح پرندها شهباز است که همیشه در حین اصطیاد
شاهان بنحو دست خسروان آشیان و نشیمن میسازد و صید خود را بدستیاری پادشاهان بقوت مخالب سالب بدام هلاک اندازد فلهذا
از خواص منعمان درگاه و فیما بین بختیاران بانتقط و انتباه اعتماد الدوله السلطانیه مختار الحضرة الخاقانیه … بیک را بتفویض تقدم
و سپهسالاری بازداران بازداشته و در سلک مقربان و نزدیکان حضرت علیه بتصدی این منصب گماشته و … تقدم صیاد
که در عرصه ممالک بنام طغانجیگری علوفه و مقرری سلطانی دارند و لایزال بترتیب این سر و کار در کارند همگی را تابع و طایع اوامر و نواهی
او گردانیده و بعد از و سالاری و مقدمی جماعت شاهین داران که تقریبا در عرصه ممالک و ولایات … عدد اند بعمدة الخواص و زبدة
الاعیان … تفویض نموده اند و همچنین شکار باشق و طرمطای در دیار روم بغایت شایع و زیاده از اندازه فهرست و در
ممالک جمعی کثیر بترتیب صید و صیادی باشق اقدام مینمایند و عمدة الامثال و الاشباه … داکاز … دم صعول علیه این آستان
فلک تخشان بتقدم آن جماعت تعیین نموده اند و جمع منتسبان این امر را در سلک متابعت او بفرمان برداری اوامر فرموده اند
و همچنین جهت صید بری از یوزها و فهودها و پارسها و کلاب معلم بسیار جهت ایام صید و شکار همیشه نگاه میدارند و اهتمام تمام درین
درین طور صید صحرایی و مراقبت جانوران شکاری با نواع ها بیشتر بجای می آرند چنانچه در بعضی تواریخ معتبره مسطور است که سلطان سعید سلطان
یلدرم بایزید روح الله روحه دوازده هزار سگ شکاری همیشه در قلادهای سیم و زر و سایر تکلفات رعایت میکرده اند فاما حالیا
در زمان این سلطان سلاطین جهان از اصناف موازی … در سلاسل و اطواق مسلسل و مطوق اند و جمعی بمحافظت آن معزز
و مطلق اند و محافظان و آن کلاب معلم هر روزه … مقرر میخورند و همیشه یکی از معتمدان خاص و بندگان ذوی الاختصاص سالاری

وضابطان

وضابطی این جماعت موکل اند و در سرکاری آن کلاب شکاری کاردان و متکفل اند و درین اوقات که سنه ثلاث عشر و تسعمایه است عمدة الاماجد
والامثال … باین امر منصوب است و تمامی محافظان و سرکاران آن سگان شکاری بمتابعت او مقرر و منسوب اند لمؤلفه
بره خدمتت باب وصول … زان شود بنده پیش شاه قبول … خدمت آستان اهل تمیز … سگ اصحاب کهف کرده عزیز
ذکر جباخانه و جباجیان سلطان و سپهسالاران آن جماعت محافظان چون از جمله عطایا و مواهب الاهی که حقیقت
با منانست و از منتهای عظیم رحمانی که مذکور در کلام فرقانست و از قدیم الزمان الی الآن آن موهبت در شان سلاطین عالم
و درباره مبارزان و دلاوران طوایف امم توفیق تربیت و لبس درع و قمص آهنین است و صنع جبه و جوشن و دو دو کوب در روز
خصومت و کین ~~و دو کوب در روز~~ و لهذا بمقتضای وحی ربانی حضرت داودی علیه السلام که صاحب رتبت سلطنت و نبوت و حکمت بود
باین اسلوب تعلیم و تعلم که وعلمناه صنعة لبوس لکم لتحصنکم من بأسکم منت فرموده و در اکثر مغازی حضرت سلطان انبیا صلی الله علیه وسلم
بکرة و عشیا لبس درع از آن حضرت با جمیع اصحاب و اتباع و ایمه هدی محکی و مرویست و لهذا همیشه معتبرترین آیین و قوانین سلطانی
میان خسروان این خاندان خلافت عثمانی که همگی پادشاهان مجاهد دین بوده اند و شاهسواران میادین محاربه و معادات با مشرکان
لعین ترتیب اسباب و آلات و اسلحه و ضروریات امر غزا و جهاد بوده فاما در ترتیب جبه و جوشن و درع و خفتان آیین طرحهای پادشاهانه
و وضع جشنهای عالی بهمانه انداخته اند و در اعظام و اجلال جباخانه و تکثیر این آلات حدیدی بنوعی پرداخته اند اما در کثرت
اسباب جباخانه و وفور انواع دروع و قمیصها و مغافر و سایر متممات این کارخانه چنانچه درین کارخانه خلافت و جهاد معهود
گشته هیچ احدی از سلاطین روزگار را سابقا و لاحقا میسر نبوده است و نمودار این معنی آنکه در هر سفری از اسفار که جهت ملاحم اعلای
دین و لغار رتوجه میفرمایند موازی هشتصد قطار شتر سوی ستوران از اسب و استر و عرابه [احمال جبه] همه جبه خانه خداوندگار است و این جباخانه
غیر جباخانه امرای عظام و ارکان دولت و حکام و تیمارخواران اقطار است چون این خزانه عامره پادشاهان مجاهد اعظم خواین
پادشاهی است و ضرورترین اسباب مجاهده خیل و سپاهی از جمله خواص بندگان معتمد اخص خدام آستان موید را اعنی افتخار الاماجد
والامثال مظهر محامد فعال و محاسن خصال امین الدولة العالیه علی آقا را بسپهسالاری جماعت جباجیان و عمله و ضابطان و سرکاران
این کارخانه که موازی … اند نصب و تعیین فرموده و در شهور سنه … تسعمایه زمام حل و عقد و عنان نظم و نسق آن سرکار
عظیم را بعهده اهتمام او نموده والحق در خدمت مذکور از مشار الیه وظایف رشد و اهتمام مشهود گشته و استحقاق ترقیات

در مراتب جاه و درجات جلال از خلال مجاری احوال او مشهود شد
از پی آن گشت فلک تاج سر / کز سر خدمت همه تن شد کمر
هر که زمام هنری می کشد / در ره خدمت کمری میکشد

اما فرقهٔ قورچی که از بندگان خاص و از عظام خدم ذوی الاختصاص که همیشه در بارگاه و حریم حرم سرای سلطنت مقیم و در خدمات خاصهٔ مجلس همایون اعلا در امر مخصوص خود مداوم بر مسلک قویم اند و این گروه بندگان و خدمتکارانی که در درون دولتخانه اند سر نوع خدمت متورست و بر سر هر فرقه یکی از اعاظم خواص بتقدم و سالاری آن جماعت منصوب و موقر اند اولا حاجب خاص است دیگر خازن کل است دیگر حاکم حویجخانه است و در تحت حکم هر کدام چندین نفر از غلامان قابل و مملوکان نیکو شمایل بلوازم آن امر اقدام مینمایند

ذکر خازن خاص سلطان

چون مسند رفیع خلافت الٰهی و سریر منیع حشمت و پادشاهی را استعداد جهان است که در هر معنی که از لوازم ربوبیت باشد از آن تمثالی در مظهر خلافت متحقق گردد و لایزال نمودار از آن نعت الٰهی درین نشأهٔ شاهی موافق نماید هر آینه در هر کدام از مظهریت حق اظهر و اوفر باشد ظلیت سبحانی در آن وصف بیشتر بر و صادق آید و از آن جمله نعوت و صفات جلالت و کبریای الٰهی نعت فسیح العرض **و لله خزاین السموات و الارض** است و ازین جهت در ملت جهانداری و پادشاهی ترتیب و نظام خزاین اموال و محافظت مال بمنزلهٔ واجب و فرض است و بتوفیق الله تعالی سلطان سلاطین جهان که اکمل خلق آمال قدر و خسروان رفیع البنیان است معموری خزینه و گنجینه و کثرت مداخل زر و زرینه میان خسروان زمان خصوصا سلاطین اهل ایمان مستثنی است و اگر چه هر ساله خزاین معمورش بمصارف مصالح موفورش و مخارج افضال و انعام نامحصورش مصروف میگردد فاما از برکت عدل و انصاف همواره خزینهای خسروانه بیحد و حساب مرتب و مهیاست **بیت**

شهان را رسمی که آیین بود / کلید آهنین گنج زرین بود

هر آینه از گنجوری و محافظت آن خزاین سلطانی با امین ترین بندگان حقیق و سرافراز مینماید و ضبط و نسق چنین خزاین پر مداخل و مخارج از اعقل و اکمل خدام آید و درمیان خواص و مقربان و از جملهٔ ممالیک معتمد علیه سلطان چون افتخار اهل المکارم و المقربین اعتماد اعاظم السلاطین امین الدولة السلطانیه و ثیق الحضرة الخاقانیه ایاس آقا که بخصایل محمود و شمایل مسعود میان خواص عبید و بندگان جدید و عتید بمزید عقل و خردمندی ممتاز بود و در کمال رشد و امانت بوفور رزانت رای و فطانت بر جملگی اشباه و اقران سرافراز مینمود باستحقاق ذاتی و بعنایت سلطانی بر مسند خازنی سلطان منصوب گشت و موازی نواز بندگان زرین کمر و غلامان نیکو شمایل هنرور و فرمانبرداری و اطاعت او مقرر و منصوب شد و سرکار همگی هنرمندان ارباب حرف و صنایع

وضابطی

وضابطی حلیه آبا و ودایع هم باو مرجوعست و فیمابین خواص غلامان و نزد جمیع هنروران جهان بحسن خلق و مروت مطاع و متبوعست و آثار سعادت دینی و دنیوی ازجانب از جبین او ظاهر و هویداست و شایستگی و بزه تایید و الطاف سلطانی از مجاری احوال و نمایان و پیداست **بیت**

پسندیدگی کن که کردی عزیز / پسندیدگانت پسندند نیز
بزودی رود بر فلک کار تو / جهاندار گردد خریدار تو

ذکر حاجب الخاص سلطانی

چون در حریم بارگاه سلطان خلافت مکان همیشه ابواب انجاح مطالب و ملتمسات بی نجاح و نجاح بر رخسار ارباب حاجات گشاده است و میان ممالک و ملوک کفر و اسلام درگاه ملایک پناهش طوایف عالم را از نیک و بد و موافق و منافق مرجع و مآب افتاده است لاجرم جهة قبض و بسط بر دشمن و دوست بمحافظت و نگاهداشت مداخل اهل فساد و در طور جهانگیری بهترین آیین و دیرین سنت است و لهذا موازی نوجهت ضبط حاجبی ابواب علیه تعیین فرموده اند و جمیع این فرقه را میان مبارزان با طاعت و سالار او نموده اند و گروهی از خواص خدم را در تحت حکم و اطاعت حاجب الخاص که درگاه حرم سرای خلافت را مراقبست و در اوان خلوات و جشن عرض تحف و هدایا و حاجات با سلطان محاور و مصاحبست و چون فیمابین خاصگیان حرم دولت و نزدیکان آستانه حشمت افتخار الخواص و المقربین مؤتمن اعاظم السلاطین صاحب الاخلاق الرضیه مصدر الملکات المرضیه اسکندر آقا قابو آغاسی مدتهای مدید در نظر سلطان بجا آوردن خدمات لایقه اقدام نمود و در منازل انظار عنایات و التفات خداوندگاری خود را بلیاقت و سزاواری مراتب علیه و مناصب سنیه مخصوص فرموده در شهور **سنه احدی عشر و تسعمایه** بمنصب حاجب الحجابی دولتخانهٔ همایون منصوب شد و جمیع بندگان و غلامان خا صلی باطاعت امر و متابعت او مامور و منسوب گشت و الآن در درون بارگاه سلطانی مدار اوامر و نواهی برای او منوطست و ابواب نشیمنهای خسروانه از جمیع جهات بنظر درایت او مضبوطست و در مراعات جانب خدم و مقربان و مراقبت حال اعاظم ارکان وظیفهٔ حفظ الغیب مرعی میدارد و الزام و اعظام تمام خدام را بر ذمت خود واجب و متحتم می شمارد و متاعب خدمت سلطانی را باتفاق جان خود گوارا داشته و جهة تسهیل مطالب علیه بار نکایت شداید بندگی بهمت کاشته **نظم**

تو گوهر کانی از کان اسکندری / سکندر خود آید بگوهر خری

ذکر حاکم و ضابط حوایجخانه همایون

چون یکی از مخازن و بیوتات پادشاهان عمیم الاحسان و بهترین مصارف و مخارج خسروان وافر الامتنان حویجخانه همایون است و منشاء عواید فواید روز افزون و ضبط و نسق حبوبات اقوات و اصناف متعینات درین نعمت خانه خسروانی و صرف آن وجوه بر وجه راستی و استقامت بر جمیع عباد خصوصا اهل ایمان برحسب منطوق و مودای **مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء** باکفی خدام امانت آیین و ادبی و اعقل بندگان آستان سعادت

مکین برجوع نمودن حقیق و سزاوارست و اتم اسباب تمکین در حشمت سلاطین ذوی الاقتدارست و فیمابین خدام و عبید سلطانی و از
چاکران عتبهٔ علیین مبانی چون عمدة الخواص والاعیان اسوه الاماثل والاقران اعتماد الدوله موتمن السلطنه علی آقا مزید اعتنا و اعتماد
مخصوص بود و بنیکو سیرتی و امانت منصوص سرآینه باقتضاء استحقاق و لیاقت ذاتی حکومت و ضابطی آن بیت النعم سلطانی بوی مفوض و
وجوع شد و نواز غلامان خاصکی سلطانی را متبوع گشت و الآن بران مسند بر سبیل راستی و استقامت مقررست و بخدمات
معبود منظور انظار خداوندگار بنده پرور بیت مقبل انکس که دخل و دانه او برچنین آورد خانه او و زشکر توشهای راه کند
تا شکر ریز بزم شاه کند این همه بر خوان فروزی است نوش بادش که جمله روزی اوست و ازین قبیل بندگان سلطانی که هر کدام
بتعهد مصلحتی از مصالح دیوانی موسوم اند و برجع کثیر و جم غفیر از خدام و متصدیان آن مصلحت بخصوصیت آن خدمت مرسوم مثل مقدمان
و ضابطان فراشخانهٔ همایون که بمهتر باشی معروف اند و پیشوایان عمله بساتین و حدایق پادشاهی که ببوستان باشی موصوف اند و برین
قیاس از سروران هر گونه از مهمات و لوازم خلافت و شاهی چون بحسب عدد و شمار بعاب مختلف الاوصاف و بسیار اند و ایراد اسامی
و نعوت و صفات آن جماعت موجب مزید تطویل و املال بود بدین قدر اختصار اقتصار اولی نمود

صنف دوم از قسم ششم

در ذکر بعضی از عظماء خواص و خدام مقرب سلطان سلاطین اسلام که از مقام قربت و خدمات خاصه بارگاه سعادت مقام توجه
بامارت و دارایی ممالک و اقطار و سپهسالاری سپاه اسلام پناه نموده اند و بتوفیق یزدانی و بعنایت و رحمت سلطانی ترقی
بر مدارج جاه و جلال نموده اند و هر کدام در سمت از ممالک لوای ایالت و امارت برافراخته اند و بنشر مراسم عدل و احسان پرداخته (?) سعادت ممدود و الظلال بلند ساخته‌اند ذکر حاکم
ممالک بوسنه قدوة الامراء فیروز بیک ایده الله تعالی فی حفظ ثغور الاسلام چون قربت رتبت و رتبت قربت نزد سلاطین
جهان و منزلت تقرب بقرب خاطر شاهان نشانهٔ فیروزمندی بخت خداداده و حسن اقبال است و نموداری از اشتمال ظلال رحمت
و افضال حضرت ایزد متعال زیرا که صحایف خواطر پادشاهان عالی جاه و مرایای ضمایر خسروان دل آگاه در عالم صورت مرآتی جلوه نمای
چهره لطف و قهر آفریدگارست و آینه سکندری فی الحقیقه با جهان خاطر نمودار جهانداری اشعار است و جام جم هم بلسان اهل معنی ازجهان
ضمیر مهر تنویر عبارت است و حدیث قدسی انتساب نواصی الملوک بیدی از آینهٔ مجلای جهان ضمیر مهر تنویر کنایت عبارت است و کلمهٔ هدایت
مضمون ارباب الدول ملهمون از تمثل تماثیل قضا و قدر در آن جهان منظری فرخنده اثری اشارت است نظم لهم فی ظلمة الحدثان رای
کضوء الصبح عند الانفلاق و بحسب استقراء تمام همیشه شیمهٔ ملایمت و قبول میان تابع و متبوع بلکه هر گونه شیوهٔ تجبب و توافقی

فیمابین

فیمابین اصول و فروع البته نشانهٔ تشابه و تشارک اخلاق و ملکات است و علامت سلامت فطرت از مخالفت و صفات و تحقق
هر تعاشق و تصادق البته مسبوق باشد بر تالف فطری قلوب خواه در محامد خصال مرغوب و خواه در نقایص و عیوب نظم
نبود رنگ دو عالم که نقش عشق نگاشت زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت سرآینه این مناسبت ازلیه و روابط
جبلیه باعث و داعی بآن که هر کس از خدام بختیار سلاطین و مقربان و ملازمان ارباب جاه و تمکین طور متابعت متبوع خداوندگار
خود شعار و عقلا بر خود لازم دانند و مسابقت در جمیع خصال با مخدوم خود رغبة و رهبة واجب و متحتم شمارند و لهذا بعضی حکماء
عیسوی دم لکافه رعیت و خدم و ملازمان پادشاهان عالم بسلوک این طریق اقوم ترغیب نموده اند و باین کلمه جامع حکیمانه تصریح
فرموده اند که لایتقرب العبد الی المولی الا بمثل الخدمة والضراعة والرعیة الی الائمة بمثل السمع والطاعة نظم
اذا اثبت یوما ان تطع آمنا وظنی بما ترجوه من حسن الصنع فکن لاولی الاحکام الطوع طایع وبل نحوهم بالقلب والعین والسمع
و ارباب حدس صایب و اصحاب فکرت ثاقب را روشن و مبرهن است که در افاده نور عالم ظهور معدلت و احسان و در اشاعه
پرتو فضل و امتنان صفحه رخسار سلطانی بمثابه خورشیدیست درخشان و غرهٔ غرای نواب و ارکان بمنزله نیرات آسمان عالم امکان است
لیکن مرآت قمر طلعت و مشکوة بدر منزلت ممدوح این ذکر و بیان اعنی امیر فیروز بخت فرخنده طالع و آن سپهدار ملاحم جهاد و غزو
جامع مصدر رحمت کردگار و مظهر نظر قبول خداوندگار خلافت شعار اعتماد الدوله السلطانیه اعتضاد الخلافة العثمانیه سعد الدوله
والدین فیروز بیک ایده الله تعالی لتایید الملک والدین و انطق بذکره الجمیل السن اهل الحق والیقین مدتهای مدید در پرتو مشکوة
تقرب سلطان اقتباس انوار اقبال نموده و در تمام ایام و اعوام باستیناس بالاظلام در سواطع دولت و اجلال می افزوده
چو آئینه بمیامن اوقات ملازمت و خدمتکاری رکاب همایون غرهٔ غرای دولت و ناصیه حسنای بهجت او با صفحه نوال خیون و لقای
فلک مسیر سلطان در سفر و حضر چه مباهات بقضا یا مقتضای دعوای طابق النعل بالنعل مینموده و از سر صدق نیت و صفای طویت رخسار
اخلاص خود را لایزال در آینهٔ خاطر عالی جلوه گری میفرموده و درگاه سعادت پناه این پادشاه بر صعود درجات و عروج آن آسمان
سعود ملایک سپاه را درگاه و پیشگاه محراب سجود و قبله گاه وجود خود انگاشته بوده و در طاعت و آمنیت خود را در مراصده ترقی
و عروج بر صعود درجات و بروج آن آسمان سعود و مطلع نیرات لطف و جود انگاشته می گفته که نظم از آن زمان که برین آستان نهادم روی
فراز مسند خورشید تکیه گاه منست و با وجود حقوق خدمات سابقه و تقدیم عبودیات لایقه در منهج مستقیم خدمتکاری و وفاداری

دخصوصی طلیعه ای دستمان

و اقتباس نور سعادت انضمام

بعلاء

و دیده

و بر جاده قویم فرمانبرداری و جانسپاری بمقتضای کلام حکمت اقتضای انی اعددت لک منی قلبا معقودا علی متابعتک و یدا مبسوطة
بطاعتک و سیفا مشحوذا علی عدوک فی منازعتک بقدم در سیج وقت و ساعت و یک قدم با وجود عبودیت و ضراعت از دایرهٔ
امتثال و اطاعت بیرون ننهاد و مانند دعایم دایم الا فاخته شیوه ثبوت و استقامت را در پایهٔ سریر اعلی از دست نمی داد گویا بخصوص خلوص
ضمیر و لمسات رزانت رای منیر و حسن مدبر نقد خالص پاکیزه گوهری خود را بکرات از بوتهٔ امتحان انظار سلطان نکته دان بمحک اخلاص تربودم
استحسان رسانیده بود و طلای تمام عیار مقدار و اعتبار خود را بر معیار صیرفی روزگار در سر و جهار سزاوار سکه قبول خاطر
آن خداوندگار کامکار گردانیده که نظم درگوهرم اگر ثانی بیازمای زرخالص است و باک نمیدارد از محک وعلی الاتصال
زبان حال سر طوار گوهر سرافرازی مشارالیه چون زبانهٔ رخشان دُرّ یتیم با بشارت صریح و بمنطق فصیح متکلم بمنطوق این کلام قدیم بود که
رب اجعلنی علی خزاین الارض انی حفیظ علیم و دران اوقات چون سلطان رفیع الشان را خزاین و گنجهای شایگان از میامن
فضل حضرت سبحانی فراهم آمده بود و سلطان عمیم النوال جهت تعمیم نعم مایده افضال بتقدیم امر و احسن کما احسن الله الیک اهتمام
عظیم میفرمود و در زمرهٔ مقربان درگاه و در خواص و نزدیکان آن بارگاه حشمت پناه بعینه جهت حفظ این مرتبت خازنی و گنجوری
معتمدی وثیقی را طالب بود و باستطلاع کوکب ثابت و اقبال ارجمندی را مترصد و مراقب که در طریق امانت داری عمل مخازن خسروی
و کامگاری را چون جبرئیل امین حافظ وحی مبین باشد و کف کفایت و دست حمایت خود را در ایصال وجوه انعام و افضال با وجود
احراز کنوز مال بر وفق حدیث هدایت تاکید الخازن المسلم الامین الذی یعطی ما امر به کاملا موفرا طیبا به نفسه فیدفعه الی الذی امر به احد
المتصدقین مصلحت بین کار دنیا و دین باشد نظم ویکنز للکف الملی مدکنزه ویخزن للکف الکنوز مناقب و درین حین وضع
و تعدیل میزان احسان و ترازوی فضل و امتنان طریق مجامله را در هر معامله با خلق جهان بر وفق قاعده مقنن و وعده آن روز معین
که در حدیث اول ما یوضع فی المیزان حسن الخلق بمیان آرد و با رعایت غبطه و محافظت صلاح ولی نعمت خود را در حال و مال همه گنجهای مال ضبط
و صرفی بلیغ در اتصال حقوق ارباب حاجت و سوال و مستحقان انفاق نوال اجتهاد معروف دارد نظم بوی اخلاق تو با اقصی اقصی برساند
صیت جود شاه الکشور بکشوری برد چون درگاه خلایق پناه آن پادشاه سکندر جاه محط رحال آمال است و مناخ مطایای عطایا بورود
وفود رجال و خوان احسان و نوال بی انتهائش مقسم ارزاق عباد است و کف فیض بخش عطا و افضالش مشرع زلال ارفادست در زمان
خازنی آن گنجور این سعادت و آن امین گنجینهٔ محامد و محاسن عبادت بسط عطیات و نعم آن سلطان اسخیا را باضعاف الطاف

متضاعف

متضاعف میساخته و ارباب حاجات را بانضمام مکارم و ملاطفات خود می نواخته نظم ز لطف و خلق تو خلق آن قدر منافع یافت
که از ریاح ریاحین و از میاه گیاه و آوازهٔ دلنوازی و مردم داری و لطف ملکی حسن خلق و محبت آرای او از انبساط مواد فواید سلطان در تمامی
ممالک دلهای اولی النهی و در فسحتگاه خواطر اهل انتباه از علما و عرفا چنانکه شد گویا اخبار و انبا آن بنا و سبیل و مصادر و وارد دین و دنیا
اخبار را اهل حق و یقین بصوالح دعوات و ذکر جمیل مذکور السنه ثنا ری ریا گشت لمولفه چند مقبل نیکو فطرت هم بسیرت پسند و هم فکرت
سروری در مجلسش مایل نطقها هم بوصف او قایل شاه و درویش جمله زو راضی سر و مش حال بهتر از ماضی هست سلطان سپهر دین و دول
بندگانش همه ستاره محل گشته فیروز تر میان نجوم مشتری سیرت خجسته رسوم میر فیروز مظهر اقبال ملکی سیرت و فرشته خصال
بود گنجور مخزن سلطان دست انعام شاه را چو بنان کف افضال شاه را که جود بوده مفتاح گنج مقصود گو شه بود پنجه خورشید
در عطا او چو ساغر جمشید تا کند حفظ گنج از فهم شاه کرده بگنج خویش طلسم هست در حسن خلق شهرهٔ خلق خوی خوبش چو شهد در هر حلق
در میان خواص درگه شاه متفق بر ثنای او افواه تا ستایش کند بحق بیان ملک اوصاف گشته هم دو زبان لطف و احسانش در جهان مشهور
همچو خورشید عین چشمهٔ نور باد اعوان منعم او هر روز در پناه شه و دلش فیروز و از جمله ترقیات در مسند ایالت و از اتفاقات نفحات
جاه و جلالت امیر مشارالیه آنکه در شهور [illegible] که کشور و قلعه اسکندریه که در قدیم الایام از ممالک کفار از ناووت معدود بود و سلطان
غازی و مؤید بتأیید ملک باری قلاع و بقاع آن حدود را تسخیر فرمود و شرح فتوحات و تفصیل حکایات آن مجاهدات در گنجینه اخبار آن اعنی داکد سلطان زمان ص
قیصر منتمین با وضع بیانی مذکور شده و سلطان سلاطین زمان در ان ولایات آن قلعه و حصار و حکومت آن حدود و اقطار را می خواست
که یکی از نواب کامیاب تفویض فرماید که در حفظ ثغور ملک و دین و در توسیع دایره اسلام و ترفیه مسلمین روز بروز گرز بازوی دلاوری
چون مهر خاوری کشور گشایی نماید و در اقامت قوانین سیاست بر اعدا و در ادامت آیین مجاهدت و تقویت دین بمساعی مبرور و اهتمام مشکور
بظهور رساند و در تعیین والی آن ولایت سلطان را تاملی بود و در مجمع خاطر العام بزبر بعضی از خدام بهرام انتقام را اخطار و احضار نمود
اما آن خداوندگار ... و پادشاه دانا دل کیس از قیافت اعمال و در شرافت ملکات حمیده و خصال آن امیر فیروز بخت آن رکن رکین
پای تخت اهلیت این امانت داری مملکت و قابلیت حفظ و ضبط عرصه ملک و ملت از همگنان بیشتر تحدس میکرد و قیاس بر خدمات سابقه
مشارالیه شایستگی تقلد آن امر کلی از دیگر بندگان عالی شان بهتر تفرس میفرمود و یقین میدانست که همان اسلوب مرغوب که در تصدی ضبط
و امانت داری خزاین سلطانی مساعی جمیله بتقدیم رسانیده اکنون هم بقوت ساعد مساعد عقل و داوری و بظهور آثار جلادت و دلاوری

صَدَقْتَ فِیکَ ظُنُونِی کُلُّهَا وَأَتَی إِلَیَّ مِنْکَ نَصْرٌ عَزِیزٌ مِنْهُمْ

خود را مستحق سپهسالاری و شایسته امارت و مملکت داری گردانیده

لاجرم سلطان قیصر نشان بعزم اعلاء شان امیر مشار الیه میسند حکومت و ایالت مملکه و حصار اسکندریه و توابع آباء و ارزانی

داشت و جهت سد ثغور دین و سد ثلمه و رخنه ملک بتیغ کین او را بدآرایی آن سرحد گماشت فاما چون آن قلعه قلعه آسمان سای از

معظمات قلاع کفار بود و توابع و لواحق آن حصن حصین استوار و اطراف و اکناف آن دیار محفوف بملوک کفار و مشرکان

اشرار بود از آنجهت علی الدوام از سر طرف خصوصا از جانب دریای فرنگستان با جندین ملوک و صنادید اهل طغیان مدادمت

بر مخاصمت می بایست نمود و لایزال با اکثر کفار جو از زبان تیغ و سنان متکلم می بایست بود و جندین سال متوالی بدارایی جنان مملکت

پرفتنه و فساد و بنشر آیین عدل و داد فیما بین کافه عباد کما ینبغی اقدام نمود و بقانون سیاست و حمایت در حفظ ناموس شریعت و ریاست

بر وفق سنن اهل مبارزت و کیاست کما سوحه اقدام فرمود تا در رحمت گشاده راه حوادث ببست چون کمر کین ببست منطقه دین گشاد

و در شهور سنه عشر و تسعمایه چون بمقتضا مودای مضمون وَلِکُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا یَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا یَسْتَقْدِمُونَ

حاکم مملکت بوسنه که پاشای معظم و سپهسالاری اقدم اسکندر پاشا ناگاه از سرحد ممالک وجود و موطن شهادت قدم در سرای آخرت

کناره ناپیدا کشور غیب نهاد و از دارایی ملک حیات بموت طبیعی انعزال یافت و بر اسب تیز گام اِنَّمَا تُوعَدُونَ لَآتٍ و بوبارگی

شور رفتار تابوت موت و فوات بدرگاه عزت و کبریا بشتافت نظم وَکُلٌّ وَإِنْ لَمْ یَعْجَلِ الْمَوْتُ ذَاهِبٌ   أَلَا إِنَّ أَعْمَارَ الْأَنَامِ شُکُولُ

چون سلطان زمان اهتمام تمام بحفظ آن مملکت داشت باقتضاء استحقاق و لیاقت آن شغل خطیر امیر فیروز طالع را حکومت آن مملکت

گماشت تا بر قانون معهود بضبط و حفظ آن سرحد کفار طاعین بسد ثغور ملک و دین اقدام نماید و بر همان مسلک موعود در ترقی

مدارج علیه ایالت و بر معارج سنیه سپهداری و جلالت او را الحد متکاری ملت اسلام و اجراء احکام شرایع انتظام منزلت خود را در مرتبه

بیفزاید و سیاحان حدود ممالک روم ایلی را معلوم است که مملکت بوسنه برزخیست فاصل میان ممالک اسلامی و دیار عظمای ملوک و اقبال

شل ممالک فرنگ از مغرب و جنوب و ممالک انکروس و صقالیه در عرض جهار ماهه راه از میان شمال و از مجاورت این ممالک کفری همیشه

والی آنجا در جنگ و جدال است و همواره منتهز فرصت نهضت بعزم غزا و قتال کفره دین و لاکه تاریخ سال سنه اثنی عشر و تسعمایه رسیده

و در ظل مهابت سلطان زمان نفوس نفیس و مروس آن ملک از شر و اعدا در مهاد امن و امان آرمیده و امیر مشار الیه را میامن همم علیه

سلطانی بمحاسن خدمت دین مسلمانی از رتبت امارت صوری و مفاخر سعادت معنوی شده و در زمره ستوده کان حضرت مصطفوی

صلوات

صلوات علیه که نِعْمَ الشَّیْءُ الْإِمَارَةُ لِمَنْ أَخَذَهَا بِحَقِّهَا جایز فضایل و سعادات دینی و دنیوی گشته و لسان ثنا بر حاضر و بادی آن مملکت

بذکر داد گری و یاد آبادی او ناطق اند و بر دعا و سپاس مکارم و مفاخر او کوچک و بزرگ متوافق نظم

سرآمد خودمند فرخ نهاد   که شاخ امیدش برومند باد
سرآمد بتایید بخت از سران   نهادند سر بر خطش سروران
نیامد در ایام او بر دلی   نگویم که خاری که برگ گلی
در آورد ملکی بزیر قدم   که زو بر وجودی نیامد الم
درونش بتایید حق شاد باد   دل و دین اقلیمش آباد باد

ذکر افتخار الامرا مصطفی بیک حاکم **ابرحید** اطفاه الله تعالی المکارم الاخلاق

هرچند که عنایت و اشفاق سلطان مجاهدان در شان تمامی بندگان عموما بر مثال تابش آفتاب درخشانست فی ما خصوصیت

ماده قابل هم شرط کلی در اشراق نور مهر درخشانست لاجرم مرآت قابلیت هر کدام از خدام که اصفی و اجلی است از پرتو نور الطاف

عمیمش بیشتر محظوظ خواهد بود و در محاذات اشعه تربیت آن آفتاب آسمان لطف و احسان با تم وجهی ملحوظ خواهند نمود جنانچه این

معنی در کمال اشفاق آفتاب اشراق آن سلطان سلاطین آفاق بنا بر بواعث سوابق عبودیت و خدمتکاری و جهت سبق مقدمات خدمات

لایقه در راه و روش جانسپاری امیر اعظم مرحمت شعار افتخار امرا آشجاعت اثار مصطفی خلق مرتضی سماحت مقبول قلوب ارباب

ولاویت و ایالت مصطفی بیک ایده الله لتحصیل رضائه و اعلی مدارج جلالته الی منتهی درجاته که حیثیه کوکب بختش از پرتو مراحم

سلطانی بر فروغ و فروزانست و دیده امیدش مراقب تربیت و اشفاق آن آستان خلافت مکان جوا که امیر مشار الیه چون از

عداد خواص غلامان سلطان بود و در بدایت شروع در خدمت لایزال چون آستانه ملازمت درگاه گیتی پناه مینمود و بمداومت

خدمت سعادت مآثر و بقبول خاطر علیین مناظر خود را بمنزلت قربت و اختصاص مترقی داشت اما همواره پروانه وار در تابش

شمع اقبال وجود خود را طفیل خدمتکاری می پنداشت که لمؤلفه   همچو شمع استاده ام بر پا بزم خویشتن   تا فروزم دیده بخت از فروغ خویشتن

و الحق از کمال جانسپاری که در طاعت داری و از وفور ثبات بر قدم عبودیت و حق گزاری خود را مقبول انظار کیمیا آثار خداوندگاری

ساخته بود و با میدواری آنکه روزی اکسیر نظر بی نظیر سلطان نقد اخلاص او را در بوته خلاص سکه قبول رساند همواره گوهر دل و جان را

بر خاک آستان خدمت انداخته بود و سلطان نیز بکرات و مرات بر مرآت ضمیر منیر از مجاری حرکات و سکنات مشار الیه صورت دلاوری

و کمال شجاعت او معلوم شده بود و از مکارم اخلاق و الکارم ملکات او آثار نجابت و شایستگی تربیت و مزید رتبت محقق و معلوم نمود

لمؤلفه   سزاوار عنایتهای شاهیست   سرافراز همه خیل و سپاهیست   جانیکه وزی انعام سلطان کامران بعزم شکار با جاهی

در مجاری امور صح

هویدا و نمایان است صح

غلامان منسوب صحرا بود و چون در طریقه صید افکنی جملی خدام تعلیم یافته کمان نه دست و بازوی آن خسرو جهانبان اند از حسن اتفاقات دران روز فوج فوج
شکارگاه چنان اقتضا نمود که سلطان در میان درختان متراکم تیر اندازی و صید افکنی بایکدو خدمتکار در میان شکارگاه و پیشه سباع و بهایم افتاده بود و در
محل گذرگاه صید سلطان در کمانخانه خود نشسته ترصد شکاری مینمود و آن دو خدمتکار پیاده در نزدیکی ایستاده یکی از آن دو چاکر مصطفی بیک مذکور بود
ناگاه از نیمه جنگل خوک گرازی در غایت سهمناک و تیر خورده و خشمناک و دو دندان سنان سان برکشیده بود و سر در پیش می آمد از اسب و آدم پروا نکرده تیر
از کمان دو دم قلم مینمود و سر در مقابله میدید اگر درختی سالدیده می بود که از بیخ و ریشه بدندان قلع و قمع مینمود سراینه خوک بی مبالاة و محابا روی بسلطان
آورد یکی از آن دو خدمتکار دست خود را بدرختی زده آویزان شد چون از آنکس در گذشته آهنگ مزاحمت و مصادمت مصطفی بیک و سلطان کرده از آنجا که نیر دولت
سلطانی شمشیر آبدار کشیده و روی جلادت بدفع خوک آورده و مصطفی بیک نیز دکان در دست داشته سلطان هنوز ضرب شمشیر فرود نیاورده او بیک تیر جان
بر تنی گاه زده که همانجا بخاک غلطیده و یکدم دیگر برنکشیده و دران محل سلطان هنر دان بر پیش دستی و چالاکی او آفرین کرده فاما از روی انصاف
مصطفی بیک نیز از اقدام سلطان و دوچار خصم بی محابای چنان چون شمشیر آبدار سلطان بثنا و دعا رطب اللسان شده فاما این قضیه باعث
بوده که سلطان او را بتهور و دلاوری و چالاکی و چست دستی در جنگ آوری بران بنده خدمتکار خود اعتبار و اعتماد نموده و همان وقت او را نامزد سپهداری
و امارت نمودهاست لمؤلفه دعای خیر آن سلطان اسلام فزوده دولتش ز آغاز و انجام و در اوان حکومت و امارت خدمات دلاورانه
که در غزوات کفار از و بظهور رسیده خصوصا در محل ایالت ولایت برنوزه سابقا مذکور شد فاما چون اولا نظر تربیت و اشفاق سلطانی متوجه
نظام احوال و کافل تیسیر آمال مصطفی بیک شد او را بامارت و طبل و علم و سنجق ممتاز گردانید و بمرتبه امرای عالی مقدار رسانید و اکثر اوقات ایالت
سرحد کفار و ضبط و نسق حدود و ممالک اسرا را با و تفویض میفرمود و اکنون در سرحد مملکت افلاق بحکومت شهر نکبولی منصوب است و ضبط آن حدود
از شر کفار و اعدای دین و نشر آراء امیر مشار الیه منسوب است و عنایت سلطانی پیوسته متوجه اعلاء مراتب و ترفیع مناصب اوست و الحق امیر مشار الیه
در استحقاق عنایات پادشاهانه و از حیثیت ملکات و اخلاق جوانمردانه از جمیع امرای زمانه بوفور سخاوت و کمال شجاعت و بمداومت بر عباد و طاعات بر
همگنان سرافراز است و آنچه بمشاهده و عیان از مکارم کریمانه و صفات و نعوت ملکانه او محقق شده و انجاز خصال حمیده و افعال و اعمال پسندیده
موفق کننده شرح و تفصیل آن موجب اطناب است لمؤلفه بهر مقصد که روی آرد ز تقدیر لوای شه باد چون دوران جهانگیر حکم حاکم ولایت
ترخاله قدوة اصحاب ایالت مختار الدولة السلطانیه حسام الملة والدین حسین آقا لا زال بالتایید موفقا نزد ارباب دین و دولت و باتفاق
اصحاب ملک و ملت بهترین ذریعه جهت قبول خاطر انسانی و اتم وسیله در تحصیل قربات با مظاهر سلطانی اتصاف ملکات کریمه و ملی مدصفات است

چون سلطان در محل نجات کمان به عرض گذران خوک تیر خورده ایستاده بود و قبحه سلی محال مجال احتراز از ضرر خوک محال مشهود بود

درسوخ

١٩٨

و رسوخ و ثبوت قدم بر جاده صدق و اخلاص در جمیع جهات و هر کدام از خواص خدام ملوک و حکام که در زوایای اوصاف حمیده
مناسبت خلقی او اتم و اکمل باشند یقین که بقرب و ملایمت معنوی فیما بین چاکر و خداوندگار اعم و اشمل خواهد بود و اتمام آن نسبت مستدعی
بقای ملاطفت و مستدعی ارتقا بمدارج رحمت و زلفت باشد نظم تا نبود گوهر لعل آبدار مهر قبولش ننهد شهریار
سنگ بسی در طرف عالمست الکه از و لعل شود آن کم است وجه تحقیق و تصدیق این مقصد حقیقی تمثالی واضح و نموداری
لایح مناسبت سوابق خدمات مخلصانه و مناسبات ملکات صادقانه امیر اعظم اکرم عمده ارباب جیش و العلم اعتماد الخلافة الباهره
اعتضاد الدولة القاهره المخصوص بعنایة الملک الاعلی کمال الدولة والدین حسین آقا وفقه الله تعالی فی الخیرات من المبدأ الی المنتهی است
که فیما بین بندگان قدیم و خدمتکاران حریم این آستان خلافت بقدمت خدمت و علو همت از ابنای جنس ممتاز است و فیما بین بنی نوع
بسعادتهای بلند از تقوی و طهارت و دیانت و درایت سرافراز است و از بدایت ظهور خورشید اقبال سلطان لایزال بر مثال تایید آیت
غیبی ملجا و عتبه علیه بوده و سالهای بسیار جهت سرافرازی خود و پساده سعادت از فرش سده سنیه سلطانیه فرموده و قربت مستسال
علی الاتصال در آستان سلطان بتقدیم خدمت حاجب الحجابی ابواب خلافت مآب انتساب نموده و همواره از کمال تقوی و دین داری
و از حیثیت ثبوت قدم خدمتکاری بر تمامی بندگان اقدم و از میان خواص و مقربان بیشتر و پیشتر از همه محرم بوده و در خبایای امور و خفایای
اسرار شاهی برتبت همرازی محترم شده و در عرض مهمات کلی و معظمات امور ملکی که سایر ارکان دولت را یارای اقدام و جرات ابرام
در عرض و کفایت آن مهام نبوده از کمال دولتخواهی و حقانیت بالقاء آن امور جلیله جرات نموده نظم سخن گفتن آنکه بود سودمند
گر از گفتنش آوازه گردد بلند و اکنون چون سلطان حق شناس آن خدمات بی اندازه و قیاس او را از ملازمت بر دوام در درگاه
جهانپناه و از متاعب مداومت بر نظم و نسق خدام بارگاه سدره اشتباه در التزام این تکالیف تخفیف فرموده و حصار احمد از قبه
حال و از مشاق مشاق خدمتهای سابق توقیف بایالت و حکومت بعضی اقطار بلاد اسلامی فرستاده و او را در سرباب متوجه طاعات
و نشر تطوعات و اقامت قوانین عدل و انصاف و رفع آثار ظلم و اعتساف دران اکناف و اطراف فرمان داده و در تاریخ سنه اربعین عشر
رتبت ایالت ولایت ترخاله که از معظمات دیار دریا بار روم ایلی است و از روی دریا آن ممالک را در یلی الجانب او مفوض داشته
و جهت سد ثغور اسلام و نصب اعلام شریعت و عدالت فیما بین خواص و عوام دران جوانب گماشته و امیر مشار الیه نیز در بسط
خیرات و انشاء و تجدید معالم مبرات و ترتب علم و علما و تقویت اصحاب ورع و تقوی مزید دولت دین و دنیا خود را بمویدات ادعیه

و تعمار

صالحه کافه وری وافقت ولایزال در خدمت قرآن وحدیث با اهل حق ویقین محاور و مصاحب وفقه الله تعالی فیما رضاه
دایره فی اقامة قواعد الشرع و مرضاته ذکر حاکم ووالی دار الغزاة سمندره اعنی مختار الدولة الظاهره مقبول الحضرة الباهره
سنان بیک واز جمله بندگان کثیر الاختصاص سلطانی واز زمره چاکران خاص واثق الاخلاص این خسرو ممالک پیمانی که از بدایت
نشاه عقل و تمیز خود لایزال بملازمت مجلس همایون بر سبیل قابلیت و کمال ملایمت اقدام نموده و بوفور نیکو بندگی خود را منظور انظار
تربیت و عنایت خداوندگار قابلیت پرور و مستحق مساند اعاظم امرا و حکام فرموده امیر اعظم اکرم زبده حکام مقبول الشمایل و الشیم
مقبول الدولة السلطانیه مختار الخلافة العلیة السنیه جمال الدولة والامارة والاجلال یوسف بیک ملقب بسنان بیک اطال الله تعالی
بقاء عمره بدوام الاقبال وایّد دولته فی ظلال اللطف السلطانی مصوناً عن الاختلال است والحق میان بندگان خاص و از محرمان انجمن
اختصاص بکمال عقل و دانشوری منفرد و بجمال شمایل حمیده و نیکو منظری متوحد است و در مراتب خدمتکاری و مدارج ملازمت و
وطاعتداری قصب السبق از اقران ربوده واز جمیع وجوه قبول و اقبال فایق و راجح بر همگنان بوده صورت خدمت صفت مردمی
خدمت نیکو شرف آدمیت وبنابرین بواعث تربیت خسروانه وجهت استعداد واعی پادشاهانه در اوان قربت مجلس قدسی
منزلت در شهور سنه ونسعمایه بخازنی مخازن سلطانی از جهت کمال امانت و کاردانی ممتاز شد و دران رتبت عالی باوجود
کمال تقرب بنوعی بضبط وحفاظ کنجهای خسروانی قیام نمود که مغبوط جمیع فرزانگان و محسود تمام اکفا و اقران بود و سلطان فراست آثار
شایستگی ضبط ممالک و اقطار نیز از مجاری احوال و اعمال او تحدس فرمود و لحظ ضمیر منیر آفتاب تاثیر به تنویر دیده بخت و اقبال او نصوص
نموده در شهور سنه تسع وتسعمایه از ملازمت بارگاه اقبال پناه اولا او را بحکومت و ایالت کلی بولی و ضبط و نسق سنجاق و جواری
در با ذکر معظم حکومات دیار روم است مخصوص و مترقی ساخت و چون قریب دو سال دران منصب حکومت آثار رشد و رشاد
بظهور رسانید و دیگر باستحقاق مراتب علیه کوس قابلیت خود را در خاطر همایون میان بندگان آستان بموقع تحسین و احسان کنجانید
آب صدف گهر شد او ان بود در زیکی قطره باران بود مجددا ایالت وحکومت ثغور کفار و دارایی معظمات بلاد و اقطار
بقبضه اقتدار و حیطه اختیار در آورد وایالت و دارایی دار الغزاة والجهاد سمندره که بر سرحد انکروس واقعست و باب الابواب
غزاة و مجاهدان در حین توجه بغزا و جهاد بلاد معظم انکروس و نواحی است بامیر مشار الیه مفوض و مرجوع داشت و آثار جلادت و مردانگی
او در حفظ حمای بلاد اسلامی و ردع مفاسد کفر و فساد و مکر ایشان در فرصت شروع بآن سرحد مشهور و مسموع گشت واز جمله حسن اقدام او

بمحافظت

بمحافظت ناموس اسلامی و بیمن اهتمام امیر مشار الیه سپهسالاری مبارزان معدام انکه حکایت آنکه در شهور سنه ثلاث
عشر وتسعمایه سلطان سلاطین جهان جهت بعضی مصالح کلیه میان ممالک اهل ایمان تا مدت معین با پادشاه انکروس قرار بعقد مودت
وعهد سلم و ملایمت قرار داده بود و جمیع امرا حدود و اقطار ممالک اسلامی را امر فرمود که از دیار مسلمانی کسی از آب عظیم طونه که فاصل دیار
کفر و اسلامست تا انقضای وعد عهد عبور لطریق سبیل غارت ننماید و بعزیمت تاراج و یغما و تاخت خسارت و اذیت بمعاندان انکروس کسی مطلقا
نرسانند و عسکر غزاة و مجاهدان مطلقا بآن صوب تحریک نمی فرمودند واز جانب پادشاه انکروس غایت اطاعت و فرمانبرداری مسلوک
می بود و مردم او بدیار اسلام بی دغدغه و تفرقه تردد مینمود ناکاه در ایام ایالت سنان بیک در تحت ایالت او که ولایت سمندره است
جمعی از مفسدان کفار و معاندان اشرار که مساکن ایشان در نواحی و اقطار بوده بی اذن و رخصت قرال از قرب سمندره از آب طونه علی الغفله
گذشته اند و بطریقه قطاع الطریق متعرض بعضی از اهل اسلام و دیار مسلمانی گشته و بسبق مقدمات و ارتکاب ایقاظ عیون فتنه و فساد فیما بین شده
و باعث بر تکدر مشارب او او حکام طرفین گشته

چون این گستاخی و جرأت در شان ایشان بجماعت مخصوص بعد از نقض عهد بود و تدارک مفاسد آن طایفه مفسد بر حکام حدود اسلام لازم نمود
بعد از اطلاع سنان بیک تحمیل لشکر غزاة و مجاهدان فرموده و از میامن دولت قاهره با جمعی معدود قبل از عبور و عودت کفار سبقت
نموده و سر چند ان جماعت کفر ربا دیار نبوده اند و جملکی آن گروه و جمعی قلیل آن سر آمد که از سر طرف بغاریق مجتمع بر اضرار شده در محاربت
اصرار نموده اند فاما امیر مشار الیه بعزیمتی مبارزانه و جلادت شیردلانه بدفع آن مفسدان مبادرت و اقدام نموده و بتوفیق الله تعالی
بعد از محاربات مجاهدانه و جنگها و جراحات و مقاتلات مجدانه جمیع آن طایفه مخاذیل را مکسور و مقهور ساخته و بعضی را بقتل و بعضی را باسر و
قبض از حدود مملکت اسلام بالتمام پرداخته و آنچه از صنادید عظام آن کفار لیام در سلاسل و اغلال در قید حیات مانده بودند موانی
دولت بمراجعت نموده آن نصرت و فرصت اسلامی بدرگاه اسلامیان پناه فرستاد و این خدمت سلطانی و غیرت مسلمانانه
چون مبتنی بر قوت بازوی شجاعت و مردانگی و حاکی از کمال احتیاط و هوشمندی و فرزانگی او بود مجددا موجب عطف عنان عواطف و اشفاق
پادشاهانه و صرف اعنة همم علیه بظهور عنایات خسروانه در شان امیر مشار الیه گشت و در مجازات و مکافات این خدمت مقبول
امیر مشار الیه بتشریفات لایق و انعامات رایق قرین و لامنظور و ملحوظ شد والسلام